آداب تعليم و تعلم در اسلام

مؤ لف : دكتر سيد محمد باقر حجتى

## زندگى نامه شهيد ثانى

### مقدمه :

شهيد ثانى يكى از اختران فروزان و ستارگان درخشان سپهر علوم و دانشهاى اسلامى است كه در سايه زندگانى پربارش ، بركاتى را براى دنياى اسلام به ارمغان آورده ، و آثار گرانبهائى در علوم مختلف دينى - در ظل مساعى آميخته با اخلاص و موفقيت آميزش - از او به جاى مانده است كه هر يك از اين آثار همچون مهر تابان در ميان تمام ميراثهاى علمى دانشمندان اسلامى ، برجسته و نمايان است و نظرهاى فضلاء و دانشمندان را به خود معطوف مى سازد. اين دانشمند گرانمايه - چنانكه خواهيم ديد - از فرهنگ و معارفى مايه و الهام مى گرفت كه بايد آنها را محصول كوششهاى بى دريغ او در تحصيلات و مطالعات مداومش در مذاهب مختلف اسلامى برشمرد. آرى او در مكاتب فقهى مذاهب پنجگانه اسلامى ، اندوخته هائى سرشار و گرانبها در خويشتن فراهم آورد، و با مسافرتها و گشت و گذارهاى متعددى كه به صوب ممالك اسلامى در پيش گرفته بود، اساتيد بزرگ و برجسته اى را درك كرد، و از محضر زبده ترين دانشمندان اين ممالك بهره هاى فراوانى در علوم متنوع كسب نمود، و از ژرفاى اين ذخاير ارزشمند، درر و اصدافى را بيرون كشيد كه در ساحل و كرانه هاى آثارش ، به رايگان در اختيار علاقه مندان قرار دارد.

شهيد ثانى گامهاى بلندى در پهنه علوم مختلف ، از قبيل : هيئت ، طب ، رياضى ، ادب عربى ، فلسفه ، عرفان و ساير علوم برداشت كه ثمرات آن عبارت از كتب و آثار پرارزشى است كه در رابطه با اين علوم و فنون از او به جاى مانده ، و يا پاره اى از آنها از ميان رفته ، و يا شناسايى نشده است .

اين دانشمند عاليقدر - كه در فقه اسلامى ، شخصيتى كم نظير مى باشد - فقيهى صاحب نظر و برخوردار از استقلال در استدلال و استنباط و اجتهاد بوده و نظرياتى را ارائه كرده است كه بايد آنها را گشايشگر مشكلات و عويصات علمى در ارتباط با فقه و اصول عقايد به شمار آورد.

يكى از نكات جالب و شگفت انگيز زندگانى اين عالم بزرگوار اين است : علي رغم آنكه فرصتهاى او را مى توان در مجموعه اى از مسافرتها و كوچهاى شاق و درازمدت و فرساينده خلاصه كرد، معهذا در طى عمر نسبتا كوتاهش به اين همه ذخاير علمى دست يافت و آثار بسيار ارزشمندى در دسترس شيفتگان علم قرار داد. چنين موفقيت شايان توجهى را نمى توان تحت هيچگونه محاسبات و مساعى عادى قرار داده و در نتيجه ، آن را بازده كوششهاى بى دريغ او در تحصيلات و مطالعات ، تلقى كرد؛ بلكه هر فرد واقع بينى ، چنان توفيق خارق العاده اى را محصول كوششهائى برمى شمارد كه قرين و همپاى با امداد غيبى و توفيقات الهى بوده است .

(آرى ، بايد او را دانشمندى برشمرد كه شبانگاهانش به ياد خدا و استغفار و نماز و نيايش به درگاه پروردگار متعال ، و مجال و فرصتهاى روزانه اش به تدريس و تاءليف و رسيدگى به حوائج مردم و ارشاد آنها، و اوقاتش غالبا در سفرهاى علمى مصروف مى گشت ، و لحظه اى از پويش علمى و يا خدمت به خلق بازنمى ايستاد.

بنابراين سراسر زندگانى اين فقيه عاليمقدار عبارت از يك زنجيره پيوسته اى است كه حلقات آنرا علم و عمل و تحصيل و تدريس و عبادت و جهاد در راه خدا تشكيل مى دهد.

و از همه جالبتر آنكه : حلقات اين زنجيره در نهايت ، با حلقه اى ارتباط مى يابد كه اين شخصيت عظيم را به كاروان شهدائى مى پيوندد كه در راه فضيلت و علم ، جان باختند).

اين چنين زندگانى نمونه و الگوپرداز، توانست شخصيتى را بيافريند كه بايد او را مثل اعلاى تقوى و عمل دانست . ميراثهاى علمى را كه از او به يادگار ماند، و نژاد پاك و خدمت گزارى كه از او به ثمر رسيد، استمرار و تداوم چنان زندگانى پربركتى بود كه بايسته است سرمشق همه انسانهاى پوياى حقيقت و جوياى سعادت باشد.

### نام و نسب و بيت شهيد ثانى :

زين الدين بن نورالدين على بن احمد بن محمد بن جمال الدين بن تقى بن صالح بن مشرف عاملى جبعى ، معروف به (شهيد ثانى ) در سيزدهم شوال 911 ه‍ ق در (جبع ) زاده شد، و در روز جمعه ، رجب 966 يا 965 ه‍ ق در (قسطنطنيه ) به شهادت رسيد.

او در ميان خاندانى پرورش يافت كه به فضل و دانش و تقوى نامبردار بوده اند: پدرش ، شيخ امام نورالدين على ، معروف به (ابن الحجة ) يا (ابن الحاجة ) از افاضل زمان خود به شمار مى رفت ، و بدين سان نياهاى ديگرش : جمال الدين و تقى ، و نيز جد والاترش : شيخ صالح - كه از شاگردان علامه حلى بود - همگى از دانشمندان و فضلاء زمان خويش محسوب مى شدند.

خوانسارى مى نويسد:

(در زندگانى شهيد ثانى ، آن نكته جالب و شگفت انگيزى (كه بايسته است مورد توجه قرار گيرد اين است ) كه اين بزرگوار، همچون مركز و كانونى به نظر مى رسيد كه پيرامونش با دایره علوم ، احاطه شده ، و يا بسان نقطه ميانينى بود كه فضائل گروهى از ارباب فواضل ، اعم از سلف و نياكانش و نيز خلف و بازماندگانشان با يك نسبت و شمار و عددى مساوى بدو مى پيوست و به اين نقطه مركزى مى رسيد، چون شش فرد از سلف و نياكانش از فظلاء نامور زمان خود بوده اند، چنانكه تا اين زمان (يعنى زمان خوانسارى ) دانشمندان نامورى با چنين شمارش و تعداد، بلافاصله و از پى هم ، از او به ثمر رسيدند). بدين مناسبت مى توان گفت : اعطاء عنوان (سلسلة الذهب ) به اين بيت و خاندان ، عنوانى در خور و شايسته بوده است كه در تاريخ ، چنين عنوانى را به اين بيت ارزانى داشت .

شهيد ثانى در چنان خاندانى پرورش يافت ؛ بدون ترديد، اصالت دينى و علمى خاندان و نياكان بزرگوارش در تكوين شخصيت علمى و روانى او بى تاءثير نبوده است ، چون ما نمى توانيم تاءثير محيط پاكيزه و باارزشى مانند محيط خانواده عريق و اصيل شهيد ثانى را در پيدائى شخصيتى چون او ناديده انگاريم . اين انسان با فضيلت در خانواده اى ديده به جهان گشود كه فضاى آن را علم و فقه و فضيلت و معنويت ، عطرآگين و روح افزا ساخته ، و سامعه اين دانشمند بزرگوار از گاهواره تا گاه شكوفائى عقل و خردش با سخن و نغمه هائى از علم و فضيلت و فقه و بينش دينى آنچنان خو گرفته و به آنهاانس يافته بود كه تا واپسين لحظات حيات و رخداد شهادتش هرگز از رشته علم و فضيلت نگسسته و از كوشش هاى نستوهانه اش در راه دانش و دين حتى براى لحظه اى باز نايستاده بود.

### سيما و اندام شهيد ثانى :

ابن العودى در رساله خود مى نويسد: (شهيد ثانى ، داراى اندامى خوش و معتدل و قامتى متوسط و در اواخر عمرش كمى فربه بود. چهره اش زيبا و داراى موهاى صاف و متمايل به سرخى ، چشمان و ابروانى مشكى و اندامى سپيد و بازوان و ساقهاى ستبرى بوده است . انگشتان دستهايش بسان قلم هاى سيمين جلوه گر بود. هر بينده اى كه به چهره اش مى نگريست و بيان دلنشين وى را مى شنيد حاضر نبود از او جدا شود، و از گفت و شنود با وى از هر هم و غمى دل آرام مى گشت ، چشمها از مهابتش سرشار مى شد و دلها در برابر شكوه معنويتش به نشاط در مى آمد. و سوگند به خداوند متعال ، كه او برتر از آن اوصافى بود كه من از آنها ياد كردم ، و خصلتهائى ستوده در وجودش جلب نظر مى كرد كه اين خصلتها از آنچه بازگو كردم فزونتر بوده است ).

### شهيد ثانى همزمان با حيات پدر:

از آغاز طفوليت ، آثار نبوغ و هوش فوق العاده از رهگذر گفتار و رفتارش به چشم مى خورد، و با اينكه عمرش از نه سال تجاوز نمى كرد - طبق نوشته ابن العودى - قرائت قرآن كريم را ختم نمود، و از آن پس به خواندن و فراگرفتن فنون ادبى و فقه نزد پدرش همت گماشت تا آنكه پدر در سال (925 ه‍ ق ) درگذشت . از جمله كتابهائى كه شهيد ثانى نزد پدرش قرائت كرد، كتاب (المختصر النافع ) از محقق حلى ، و (اللمعة الدمشقية ) از شهيد اول بود. اين كتابها علاوه بر كتابهائى بود كه در ادب عربى نزد پدر خواند. پدر در ازاء تحصيلات فرزندش ، شهريه اى را مقرر كرده و به او مى پرداخت .

## سفرهاى علمى

### 1 - ميس :

علي رغم آنكه شهيد ثانى ، پدر را از دست داده بود، اين حادثه نتوانست كمترين خللى در اراده او براى ادامه تحصيلاتش وارد سازد، و با اينكه هنوز دوران نوجوانيش را پشت سر نگذاشته بود به منظور ادامه كارش به قريه (ميس ) كوچيد و در محضر استاد دانشمند و بزرگوار: على بن عبد العالى كركى از سال (925 ه‍ ق ) تا (933 ه‍ ق ) به تحصيلاتش ادامه داد، و كتابهاى (شرايع الاسلام ) محقق حلى ، و (ارشادالاذهان ) علامه حلى ، و نيز قسمت مهمى از كتاب (قواعدالاحكام ) همان علامه حلى را بر او خواند.

شهيد ثانى آنچنان با محضر درس اين استاد، ماءنوس گشت كه هيچ يك از مجالس درس اختصاصى و درسهاى عمومى ديگران را از دست نمى نهاد. و در تمام اين مجالس درسى شركت مى جست و مدت هشت سال و سه ماه از محضر درس او مستفيض بود؛ و تا گاهى كه نزد اين استاد به سر مى برد و بالغ بر بيست و دو سال از عمرش را گذرانده بود همواره تا اين ايام ، مشمول اهتمام و عنايت و توجه خاص استادش بوده ، و بهره هاى وافرى از علم و فضيلت را از پيشگاهش كسب كرد.

### 2 - كرك نوح :

شهيد ثانى در اين تاريخ ، يعنى سال (933 ه‍ ق ) احساس كرد كه بايد براى پربار ساختن تحصيلاتش ، قريه (ميس ) را به سوى (كرك نوح ) ترك گويد، و آهنگ ديارى كند كه شيخ على ميسى ، شوهرخاله او در آنجا مقيم بود. پس از چنين سفر بود كه با دختر شيخ على ميسى ازدواج كرد، و او همسر بزرگ و نخستين شهيد ثانى بوده است .

در كرك نوح با سيد حسن بن سيد جعفر، مؤ لف كتاب (المحجة البيضاء) آشنائى بهم رساند، و اين استاد جديد را آنچنان پذيرا گشت كه پيوسته در محضر بحث و مذاكرات گوناگون او شركت مى كرد، و كتاب (قواعد) ميثم بحرانى ، و نيز كتابهاى (التهذيب ) در اصول فقه ، و (العمدة الجلية فى الاصول الفقهيه ) - كه از مؤ لفات استاد بوده است - و كتاب (الكافيه ) ابن حاجب در نحو را بر او خواند.

## مراجعت به وطن

بيش از هفت ماه از اقامت شهيد ثانى در (كرك نوح ) سپرى نشده بود كه اشتياق و علاقه به زادبوم ، وى را در سال (934 ه‍ ق ) به (جبع ) باز گرداند، و تا سال (937 ه‍ ق ) در وطن اقامت گزيد؛ و در طى اين مدت همواره سرگرم بحث و مذاكره علمى و ارشاد مردم و برآوردن حوائج دينى آنها بود، و ضمنا فضلاء و دانشمندان از اطراف و اكناف ، با اورفت و آمد برقرار ساخته و به مراوده با وى ماءنوس شدند. و سرانجام محضر او به صورت كانونى براى رفت و آمد متراكمى در آمد كه در طى آنها با دلسوزيهاى فراوانى به كارسازى و تدبير امور مراجعان - در كنار درس و مطالعاتش - قيام مى كرد.

### 3 - دمشق :

شهيد ثانى به دنبال گم گشته و نايافته اى در حال پويش و جستجو به سر مى برد كه موجودى معلوماتش و نيز شدآمدهاى علمى و اقبال مردم به او، نمى توانست روح پوياى او را قانع و به گم گشته اش رهنمون سازد. لذا موقعيت علمى و اجتماعى او، از ديدگاهش هيچ جاذبه و فريبائى نداشت و نتوانست وى را شيفته و فريفته سازد تا به همان مقدار بسنده كند. به همين جهت بر آن شد كه (جبع ) را رها كرده و به سوى (دمشق ) ره سپرد. سرانجام در سال (937 ه‍ ق ) از ديار خويش به دمشق كوچيد، و يك سال و اندى در آنجا درنگ نمود و به محضر درس شمس الدين محمد بن مكى ، فيلسوف محقق راه يافت ، و كتابهاى (شرح الموجز) و (غاية القصد فى معرفة الفصد) - كه در طب و از مؤ لفات همين استاد بود - و نيز كتاب (فصول فرغانى ) در هيئت و بخشى از (حكمة الاشراق ) سهروردى را بر او خواند و كتاب (شاطبية ) در علم قرائت را نزد احمد بن جابر تحصيل كرد، علاوه بر آن ، قرآن كريم را طبق قرائت نافع و ابن كثير و ابى عمر و عاصم بر او قرائت نمود.

### 4 - مصر:

اهتمام علمى شهيد تا همين جا، با مسافرت به دمشق و ادامه تحصيل در اين ديار اشباع نشد و مى خواست عرصه هاى گوناگون فكر و انديشه را بازيافته و نمونه هاى متنوعى از فرهنگها و معارف را تحصيل كند، لذا در سال (943 يا 944 ه‍‍ق ) تصميم گرفت دمشق را پشت سر گذاشته و راه مصر را در پيش بگيرد تا فضاى جديدى از فكر و انديشه را براى خود جستجو كرده و با جهات و ابعاد نوينى - در سايه ارتباط با شخصيتهاى علمى و اجتماعى -آشنا گردد.

نكته قابل ذكر اين است كه هزينه هاى سفر شهيد ثانى به وسيله فرد خيرخواهى به نام (حاج شمس الدين محمد بن هلال ) تاءمين مى شد، كه اين مرد شريف از ديرباز، مقررى ويژه اى در ايام تحصيلش به او مى پرداخت و نيز خرج و نفقه او و خانواده اش را به عهده گرفته بود. از اين شخص بزرگوار، اطلاع بيشترى در دست نيست و فقط آن نويسندگانى كه از شرح حال شهيد ثانى ياد كرده اند نوشته اند كه شخص مذكور در سال (952 يا 956 ه‍ ق ) در ميان خانه اش با زن و فرزندانش - كه يكى از آنها شيرخواره بوده است - به قتل رسيد.

مدت مسافرت شهيد ثانى از دمشق به مصر، حدود يك ماه به طول انجاميد، و كرامات و خوارق عاداتى در ميان راه از او مشاهده شد كه شاگرد او، ابن العودى از آنها ياد كرده است .

مصر در آن روزگاران يكى از مراكز مهم جنبشهاى علمى در ميان بلاد و ممالك اسلامى به شمار مى رفت . شهيد ثانى در اين سرزمين استادانى از مذاهب مختلف اسلامى را درك كرده بود كه در فقه و حديث و تفسير از تخصص و كارآئى عميقى برخوردار بوده اند.

هدف شهيد ثانى چنين بوده است كه مى خواست از رهگذر شركت در حلقات درس استادان مختلف ، اطلاعات گسترده و عميقى را در مذاهب مختلف اسلامى كسب كند و به اهداف اين مذاهب دست يابد، و در نتيجه از ژرفاى درون اين مذاهب ، حق وباطل ، و درست و نادرست را دقيقا شناسائى نمايد. (ما ضمن بر شمردن اساتيد شهيدثانى ، مطالعات و تحصيلات او را در اين ديار گزارش خواهيم كرد).

شهيد ثانى توانست در مدتى كه در مصر به سر مى برد موفق به تحصيل و مطالعات سودمندى شود، و مجالس گوناگونى را - كه به منظور درس و يامناقشات دائر مى شد - درك كند و با اساتيد بزرگى آشنا گردد.

با اينكه توقف او در مصر نسبتا كوتاه بود توفيق يافت كه ذخائر فراوان و جالب توجهى از علم و دانش را براى خويشتن فراهم آورده و كتابهاى درسى متعددى را نزد اساتيد نخبه و برجسته مصر بخواند.

هدف اين فقيه عاليقدر و عارف گرانمايه از شركت در مجالس درسى مصر، چنان نبود كه صرفا از محضر آنها علوم را فرا گيرد؛ چون او اكثر اين علوم را قبلا در (جبع )، (ميس )، (كرك نوح ) و (دمشق ) تحصيل كرده بود؛ علوم بلاغت و نحو و صرف ، قراءات ، و حديث ، در مصر براى شهيد ثانى مسائلى تازه و ناآشنا نبود. بنابراين در وراء اين مطالعات بايد هدف ديگرى را شهيد ثانى جستجو كرد، و آن اين بود كه مى خواست با روشهاى متنوع - در رابطه با تدريس علوم - آشنا گردد، و درباره مذاهب و مكاتب مختلف فكرى احاطه اى به هم رساند، و نحوه هاى گوناگون انديشه هاى علمى را بازيابد. چنين هدفى بود كه شهيد ثانى را بر آن داشت كه به مصر مسافرت كند و دمشق را ترك گويد. به همين جهت است كه مى بينيم توانست در مدت بسيار كوتاه توقفش ‍ در مصر، به اندوخته هاى وافرى در علوم دست يابد و كتابهاى فراوانى را بخواند كه معمولا حتى در مدتى كمتر از ربع قرن ، تحصيل اين فراورده ها امكان پذير نبوده است . مدت توقف شهيد ثانى در مصر فقط هجده ماه به طول انجاميد.

## در سوى بازگشت به وطن

### 5 - سفر به حجاز:

ماندن در مصر و يا دمشق از آن پس نمى توانست بر موجودى و ذخائر علمى شهيد بيفزايد؛ لذا مصر را در هفدهم شوال 943 ه‍ ق ، به سوى حجاز ترك گفت ، و در اين سفر به زيارت خانه خدا و انجام مراسم حج و عمره

و زيارت نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه بقيع عليهم‌السلام موفق گرديد و در ماه صفر 944 ه‍ ق به وطن خويش بازگشت . و چون داراى سابقه شهرت علمى و فضل بود مردم شديدا شائق مراجعت وى به زادبومش بودند كه ابن العودى در اين باره مى نويسد:

(ورود شهيد ثانى به سرزمين نياكانش همچون باران رحمتى بود كه زير بارش معارف خود، دلهاى جهل زده و مرده را دوباره احياء كرد و ارباب فضل و علم بدو روى آوردند، آن هم در روزگارانى كه ابواب علم ، فراسوى مردم ، بسته بود و با ورود شهيد ثانى اين درها گشوده شد، و بازار علم و دانش كه از رونق افتاده بود از بركات قدوم او سرشار، و انوار فيضان وجودش بر تيرگيهاى جهل پرتوافكن شد، و قلوب اهل معارف ، بهجت و نورانيتى يافت ...).

دانش جويان و مشتاقان علم از آن پس از نواحى مختلف ، آهنگ سوى او مى كردند. و فضلاء پيرامون وى گرد مى آمدند و او نيز دست اندركار تدريس و ارشاد مردم و اداره شئون دينى آنها شد و مسجد و مؤ سسات ديگرى را در آنجا بناء كرد.

### 6- زيارت اعتاب مقدسه در عراق :

در صفر 946 ه‍ ق ، به زيارت ائمه اطهارى كه مرقدشان در عراق بود موفق گرديد، و در پنجم شعبان همان سال به موطن خود، (جبع ) بازگشت و چند سال در آنجا ماند.

### 7- بيت المقدس :

در ماه ذيحجه سال 948 ه‍ ق ، مسافرت به بيت المقدس را در پيش گرفت ، و در آنجا در محضر شيخ شمس الدين بن ابى اللطيف مقدسى ، بخشهائى از (صحيحين )، يعنى صحيح بخارى و صحيح مسلم را قرائت نمود و از او اجازه روايت را دريافت كرد. و پس از آن به موطن خود بازگشت و در آنجا سرگرم تحقيق و مطالعه گشت .

### 8- بلاد روم شرقى و قسطنطنيه :

از اين پس شهيد ثانى به صوب روم شرقى ، عزم سفر نمود و مى خواست - به منظور آنكه مقام استادى و تدريس را در پاره اى از مدارس آنجا احراز نمايد - به قسطنطنيه برود، و با مسئولان مربوطه در اين زمينه ملاقاتى به عمل آورد. ميان تركهاى آن زمان چنين معمول بود كه بايد مراجعان به پايتخت ، همراه خود داراى معرفى نامه اى از طرف قاضى آنجا باشند قاضى وقت هم شخصى به نام (معروف شامى ) و مقيم در صيدا بود. ميان شهيد ثانى و اين قاضى ، سابقه آشنائى وجود داشت . شهيد ثانى ، شاگردش : ابن العودى را به سوى او گسيل داشت تا صرفا آمدن او را - بدون درخواست معرفى نامه - به وى اعلام كند. ابن العودى نزد قاضى آمد و سفر شهيد ثانى را به او گزارش نمود و درخواستى از او به عمل نيامد.

بارى ، شهيد ثانى به قسطنطنيه مسافرت كرد، چنانكه خود مى گويد:

(ورود ما به قسطنطنيه ، هم زمان با روز دوشنبه ، هفدهم ربيع الاول 952 ه‍ ق اتفاق افتاد، و خداوند متعال براى ما منزلى فراهم فرمود كه بسيار زيبا و مناسب ، و از بهترين مساكن آن شهر بوده ، و به حوائج خود نيز در اين منزل دسترسى داشتيم . پس از ورود به اين شهر، هجده روز با هيچ يك از بزرگان تماس برقرار نكردم . و قضاء الهى بر آن مقرر گرديد كه در اين ايام كوتاه به نگارش رساله جالب توجهى توفيق يابم كه حاوى ده مبحث مهم از مباحث عقلى و فقهى و تفسير و امثال آنها بوده است . اين رساله را نزد قاضى عسكر - كه به (محمد بن قطب الدين بن محمد بن محمد بن قاضى زاده رومى ) نامبردار بود - فرستادم . اين قاضى عسكر، مردى فاضل و اديبى خردمند و انديشمند بود كه از لحاظ اخلاق و ادب از بهترين شخصيتهاى آن ديار به شمار مى رفت . فرستادن اين رساله ، تاءثير مطلوبى در او به جاى گذاشته ، و موقعيتى جالب براى من به ارمغان آورد، و در نتيجه ، بهره اى عظيم عايد من گشت . و اين قاضى عسكر فاضل ، نزد افاضل و دانشمندان آن شهر، مرا بسيار مى ستود، و مرا بدآنها مى شناساند. در اين مدت ميان من و قاضى مذكور، بحث و مذاكراتى در مسائل مختلف علمى ، اتفاق افتاد.

پس از آنكه دوازده روز از مجالست ، با قاضى زاده رومى ، سپرى گشت دفترى را كه صورت وظائف و مدارس در آن ثبت و ضبط شده بود نزد من فرستاد، و مرا در انتخاب هر مدرسه دلخواهم مخير ساخت ؛ ولى تاءكيد مى كرد كه تدريس در شام يا حلب را انتخاب كنم . شهيد ثانى مى گويد: من مدرسه (نوريه ) بعلبك را براى انجام وظيفه تدريس انتخاب كردم و اين به دو علت بود: اولا آنجا را مقرون به صلاح مى ديدم . و ثانيا استخاره نيز با انتخاب آنجا مساعد بود. پس از آنكه شهيد ثانى مدت سه ماه و نيم در قسطنطنيه درنگ كرد، تصميم گرفت بلاد مهم روم شرقى (تركيه فعلى ) را زير پا گذاشته و بر تجاربى كه اندوخته بود بيفزايد، لذا به شهر (اسكدار) كه در روبروى قسطنطنيه قرار داشت و فقط دريا در ميان آنها فاصله انداخته بود - مسافرت كرد، و در اين شهر - طبق معمول - با شخصيتهاى بزرگ علمى ارتباط و گردهم آئى برقرار ساخت كه در ميان آنها دانشمندى هندى كه فاضل و آشنا به فنون متنوع ، از جمله : علم رمل و نجوم بود، جلب نظر مى كرد.

## آهنگ زيارت دوباره اعتاب مقدسه در عراق

سفر شهيد ثانى در بلاد روم شرقى قريب نه ماه به طول انجاميد كه در خلال اين مدت ، بسيارى از شهرهاى آن را درنورديد، و يا بسيارى از دانشمندان و بزرگان آن ديار، ملاقات به عمل آورده ، و نوشته هاى دقيقى راجع به شهرهائى كه از آنها بازديد كرده بود به نگارش آورد. همين نكته نمايانگر علاقه شديد شهيد ثانى به فراهم آوردن اطلاعات و معلومات ، در هر جائى بود كه وارد بر آن مى شد. حتى از ياد كردن حال و هواى شهرها و انواع ميوه ها و پاره اى از عادات محلى و امثال آنها دريغ نمى نمود.

### 9- ورود به عراق :

شهيد ثانى نمى خواست سفرش تا همين جا پايان گيرد و به موطن خود بازگردد، و قبل از اينكه به زيارت اعتاب مقدسه در عراق توفيق يابد و دانشمندان آن ديار را درك كند راه بازگشت به زادبوم خويش را در پيش گيرد، لذا آهنگ سوى عراق نموده و در روز چهارشنبه ، چهارم شوال 952 ه‍ ق ، وارد (سامراء) گشت و در شهرهاى عراق جابه جا مى شد و سرانجام اين توفيق نصيبش شد كه مشاهد مشرفه و مزار بزرگان دين در بغداد و حله و كربلا و كوفه و نجف اشرف و جز آنها را زيارت كند.

شهيد ثانى به هر شهرى در عراق وارد مى شد سيل علاقه مندان و ارادت پيشه گان به او - از هر طبقه - به سوى او سرازير بود كه ورود او را تهنيت گفته و مقدم او را گرامى مى داشتند.

اين امر نشان مى دهد كه دانشمند بزرگوار ما از شهرت بسيار گسترده در ميان علماء كشورهاى مختلف ، برخوردار بوده است .

رفت و آمدها و زيارت مردم و ديد و بازديدها، مانع از آن نبوده است كه شهيد ثانى رسالت علمى خويش را فراموش كند، و دست از تحقيقات و كاوشها و پژوهشهاى خود بردارد. در همين عراق بود كه دست اندركار تحقيق درباره قبله عراق به طور عموم ، و به ويژه ، قبله مسجد كوفه و حرم اميرالمؤ منين على عليه‌السلام شد؛ چون دريافته بود كه قبله در اين نقاط از سمت واقعى خود منحرف مى باشد؛ لذا مقدار انحراف آن را اثبات كرده ، و بر خلاف معمول اهالى اين منطقه ها - كه قبلا نماز مى گزاردند - در جهاتى نماز را برگزار مى نمود كه طبق نظر و استنباط او بايد آن جهات را قبله واقعى و درست تلقى مى كردند.

اين كوشش علمى و دينى شهيد ثانى باعث شد كه مردم ، سخت احساس رفاه و شادمانى كنند، و فقط يك نفر با راءى شهيد ثانى در مورد سمت القبله به مخالفت برخاست كه از آن پس با مردم ديگر به ديدار شهيد نمى رفت ؛ لكن پس از چند صباحى با پوزش خواهى فراوان به ديدار او شتافت و در سلك ارادتمندان به او درآمد. گويند اين مرد، نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به خواب ديد و مشاهده كرد كه آن حضرت وارد بقعه و بارگاه اميرالمؤ منين عليه‌السلام شده ، و به همان سمتى نماز جماعت برگزار فرمود كه شهيد ثانى با انحراف از معمول ، بدان سو نماز گزارد.

### 10- بعلبك :

پس از آنكه شهيد ثانى وظيفه خويش را در زيارت اعتاب مقدسه عراق به انجام رسانيد، به سوى بعلبك روى آورد، و ارادتمندانش در شهر به انتظار قدوم مبارك او به سر مى بردند تا از سرچشمه فياض معارف او عطش علمى خود را فرونشانده و از كمالات اخلاقى او بهره مند شوند.

شهيد ثانى در نيمه صفر 953 ه‍ ق به بعلبك رسيد، و هنوز كاملا در آنجا استقرار نيافت كه مردم ، تك تك و دسته دسته به ملاقات او مى آمدند. و وى چنين فرصت مساعد و مناسبى را از دست نداد، لذا سرگرم تدريس و افتاء - بر طبق مذاهب اهل سنت و مذهب شيعه - گرديد.

و در حقيقت شهيد ثانى در اين شهر، تدريس جامعى را آغاز كرد، به اين معنى - كه چون نسبت به مذاهب پنجگانه جعفرى ، حنفى ، شافعى ، مالكى و حنبلى ، از لحاظ علمى ، كاملا محيط و مسلط بود - بر اساس تمام اين مذاهب ، تدريس مى نمود. و در واقع فقه و عقايد تطبيقى را تدريس مى كرد. و چنانكه سلف صالح او، يعنى شيخ طوسى (قدس سره ) براى نخستين بار كتابى تحت عنوان (مسائل الخلاف ) در زمينه فقه و حقوق تطبيقى اسلام تاءليف كرده بود، شهيد ثانى نيز براى اولين بار، تدريس فقه تطبيقى را در شهر بعلبك بنياد كرد. توده مردم نيز مطابق مذهب خود، پاسخ استفتاآت خويش را از محضر او دريافت مى كردند.

بديهى است وقتى شخصيتى مانند شهيد ثانى - كه خود مهياى تدريس و افاضه در منطقه اى ساخته بود - بايد آنجا مركز مهمى براى نشر علوم و تربيت علماء و افاضل باشد. آرى بعلبك نيز بدين سان يكى از مراكز مهم علمى به شمار مى رفت كه علماء و دانشمندان از نواحى مختلف بلاد اسلامى - از دور و نزديك – بدان سو آهنگ مى نمودند، و ورود و اقامت شهيد ثانى در اين شهر، باعث رونق فزونترى از لحاظ تحرك علمى در آنجا گرديد.

ابن العودى در اين باره مى نويسد:

(در اين ايام ، من در خدمت شهيد ثانى به سر مى بردم - و شهيد ثانى در اين زمان ، مرجع عامه مردم به شمار مى رفت - و تا وقتى كه در آنجا مقيم بود مقصد و مقصود همگان بود. فراموش نمى كنم كه من او را در قله رفيعى از موقعيت علمى و اجتماعى و به صورت مرجع و پناهگاه مردم ، احساس مى كردم كه به هر فرقه - مطابق مذهب آنها - فتوى مى داد، و كتب مذاهب مختلف اسلامى را تدريس مى نمود، علاوه بر آنكه در مسجد اعظم بعلبك نيز تدريس مى كرد. همه مردم شهر، مطيع و منقاد او بوده و او - در برابر قلوبى كه سرشار از محبت و حسن اقبال و اعتقاد بود - به عنوان مراد آنها به شمار مى رفت ، و بازار علم در اين ديار بر وفق مراد بوده و رو به رونق گذاشت ، فضلاء از دورترين نقاط به وى مراجعه مى كردند... و بالاخره ايام اقامت شهيد ثانى در بعلبك همچون روزهاى عيد و شادى مردم آن ديار تلقى مى شد.

## بازگشت دائمى به موطن اصلى

شهيد ثانى تا سال (955 ه‍ ق )، در بعلبك ماند و بدون انقطاع و نستوهانه به انجام وظائف سرگرم بود؛ لكن اشتياق به موطن و ديدار خويشاوندان و دوستان - كه از پنج سال قبل ، آنها را ترك گفته بود - او را بر آن داشت كه به شهر خود بازگشته و در آنجا مقيم گردد. لكن از لابلاى نوشته هاى ابن العودى چنين استنباط مى شود كه انگيزه مراجعت او عبارت از احساس فشار شديد و مراقبت جاسوسان و بدخواهانى بود كه او را در تنگناى روحى مى آزرد.

ابن العودى مى گويد:

(اين تاريخ - يعنى تاريخ مراجعت شهيد به (جبع )، پايان نقطه فرصت امنيت و سلامت او از حوادث ناگوار بوده ... كه آن بزرگوار، مرا از آن آگاه ساخت ، و در منزل من ، واقع در (جزين ) در حال اختفاء از دشمنان و بدخواهان به سر مى برد).

علت اين فشار شديد، اقبال و توجه فزون از حد مردم به شهيد ثانى بوده است كه همزمان با اقامتش در بعلبك از آن برخوردار بود، و حسودان و بدخواهان نمى توانستند اين همه حيثيت و احترام و شهرت را در شهيد ثانى تحمل كنند. پاره اى از مورخين را عقيده بر آن است كه (معروف شامى ) يعنى همان قاضى كه قبلا از او ياد كرديم در اين مراقبت و فشار روحى و ايجاد مزاحمت براى اين شخصيت بزرگوار نقش داشت ، و او همان كسى است كه سرانجام در قتل شهيد ثانى سعايت كرد.

## اساتيد شهيد ثانى

### الف - جبع :

1- پدرش : نورالدين على ، معروف به (ابن الحجة ) (م 925 ه‍ ق ) درباره كتابها و درسهائى كه شهيد ثانى نزد پدرش قرائت كرد و آنها را فراگرفت ، قبلا گفتگو شد.

### ب - ميس :

2- على بن عبدالعالى ميسى كركى (م 938 ه‍ ق ). كه شرح تحصيلات او - ضمن بحث از سفرهاى شهيد ثانى - بازگو شده است .

### ج - كرك نوح :

3- سيد حسن بن سيد جعفر، كه گزارش مربوط به تحصيلات شهيد ثانى نزد او، قبلا گزارش شد.

### د- دمشق :

4- شمس الدين محمد بن مكى حكيم و فيلسوف ، كه سخن درباره تحصيلات شهيد ثانى نزد وى ، ضمن گفتگو از سفرهاى علمى شهيد ثانى بازگو شد.

5 - احمد بن جابر.

6- شمس الدين طولون حنفى دمشقى .

### ه‍- مصر:

شهيد ثانى در مصر، در حلقات گوناگونى - كه در مساجد و مدارس تشكيل مى گرديد - شركت مى كرد، و درس اساتيد بزرگى را در فقه و حديث و تفسير درك نمود. ابن العودى از شانزده استادى كه (گويا شهيد ثانى در مصر) نزد آنها تلمذ كرد نام مى برد و مى نويسد كه شهيد ثانى گفته بود: استادان (مصرى من ) بدين شرح است :

7- شيخ شهاب الدين احمد رملى شافعى ، كه (منهاج نووى ) در فقه ، و بخش مهم كتاب (مختصرالاصول ) ابن حاجب ، و (شرح عضدى ) - همراه با مطالعه حواشى (سعديه ) و (شريفيه ) - را بر او قرائت نمودم ؛ و كتابهاى زيادى در فنون و علوم عربى و عقلى و جز آنها را از او سماع كردم كه از جمله آنها (شرح التلخيص ) از ملا سعدالدين تفتازانى ، و (شرح تصريف عزى ؟) و (شرح كتاب امام الحرمين ، جوينى ) در اصول فقه - كه از نوشته هاى خود استاد بوده است - و (شرح جمع الجوامع ) (محلى ) در اصول فقه ، و (توضيح ) ابن هشام در نحو، و غيرذلك بوده است كه ذكر آنها به طول مى انجامد. اين استاد در سال 943 ه‍ ق ، براى من اجازه عامى صادر كرد كه بر اساس آن ، مجاز بودم رواياتى را - كه نقل آنها براى او روا بود - روايت كنم (1).

8- ملاحسين جرجانى كه پاره اى از كتاب (شرح تجريد) ملا على قوشجى را همراه (حاشيه ملا جلال دوانى )، و (شرح اشكال التاءسيس )قاضى زاده رومى در هندسه و (شرح چغمينى ) در هيئت را بر او خواندم (2).

9- ملامحمد استرابادى ، كه قسمتى از (مطول ) را همراه با (حاشيه سيد شريف جرجانى ) و (شرح كافيه ) در نحو را بر او قرائت كردم (3).

10- ملا محمد على گيلانى ، كه پاره اى از علم معانى را در محضر او سماع نمودم (4).

11- شيخ شهاب الدين ابن النجار حنبلى ، كه تمام كتاب (شرح شافيه ) جاربردى و نيز تمام كتاب (شرح الخزرجية ) در عروض و قافيه ، از شيخ زكريا انصارى را بر او قرائت كردم ؛ و نيز كتاب هاى فراوانى در فنون مختلف و حديث ، از جمله : (صحيح بخارى ) و (صحيح مسلم ) را در محضر او سماع نمودم . اين استاد درباره آنچه كه در محضر او سماع و يا قرائت كردم ، و نيز رواياتى كه خود درباره آنها اجازه داشت در همان سال 943 ه‍ ق ، به من اجازه روايت داده بود (5).

12- شيخ ابوالحسن بكرى ، (نويسنده كتاب (الانوار فى مولدالنبى المختار) كه در مجلسى در كتاب (بحارالانوار) از اين كتاب مطالبى را آورده است ، و شهيد ثانى مى گويد: من قسمتى از كتب فقه و تفسير پاره اى از شرح وى بر (منهاج ) را از محضر او سماع نمودم (6).

13- شيخ زين الدين ، جرمى مالكى ، كه (الفيه ) ابن مالك را بر او خواندم (7).

14- استاد محقق ، ناصرالدين لقانى - يا - ملقانى مالكى ، پژوهشگر زمان و دانشمند برجسته مصر - و من در اين سرزمين به استادى ، فاضل تر از او برنخوردم كه در علوم عقلى و عربى ، چيره دست تر از او باشد - نزد اين استاد، (تفسير بيضاوى ) و فنون ديگر را سماع نمودم (8).

15- شيخ ناصرالدين طبلاوى شافعى ، كه قرآن كريم را - طبق قرائت ابن عمرو، و نيز رساله اى در قرائت را - كه خود تاءليف كرده بود - بر او خواندم (9).

16- شيخ شمس الدين محمد بن ابى نحاس ، كه در قرائت ، كتاب (الشاطبيه )، و قرآن كريم - طبق قرائت قراء سبعه - را بر او خواندم ، و بار دوم به خواندن قرائت قراء عشره نزد او آغاز كردم كه نتوانستم آن را به پايان رسانم .

ابن العودى مى گويد: شهيد ثانى غالبا اين استاد را از نظر صلاح و تقوى و حسن اخلاق و تواضع مى ستود و فضلاء مصر - براى فراگرفتن فنون مختلف علوم قرآنى - بدو مراجعه مى كردند و از محضر او مستفيض مى گشتند، چون اين استاد در علوم قرآنى به عنوان دانشمندى برجسته و سرشناس به شمار مى رفت ، حتى مردم - آنگاه كه خود سرگرم كار بود و چكش (مسگرى ) را از دستش زمين نمى گذاشت - مطالب علوم قرآنى را بر وى قرائت مى كردند. فقط آنگاه دست از كار و صنعت مى نهاد كه يكى از فضلاء بزرگ بر او وارد مى شد، و براى او فرش مى گستراند و خود بر روى حصير مى نشست (10).

17- استاد فاضل كامل ، عبدالحميد سنهورى ، كه فنون سودمندى را بر او خواندم ، او نيز اجازه عام براى من صادر كرده بود. ابن العودى مى گفت : شهيد ثانى (قدس سره )، اين استاد را - به خاطر آنكه جامع فضيلت علم و كرم بوده است - بسيار مى ستود (11).

18- شيخ شمس الدين محمد بن عبدالقادر فرضى شافعى ، كه كتابهاى زياد در حساب ، و (المرشد) در حساب هند، و (الياسمينيه ) و شرح آن در علم جبر و مقابله را بر او خوانده ، و در محضر او (شرح الوسيلة ) را سماع نموده ، و اجازه عام از او دريافت كردم (12).

سپس شهيد ثانى مى گفت : در مصر از محضر استادان زيادى ، علوم را فرا گرفتم كه ذكر تفضيلى آنها، مطلب را به نحو ناخوش آيندى طولانى مى سازد، و اجمالا پاره اى از آنها عبارت بوده اند از:

19- شيخ عميره (13).

20- شيخ شهاب الدين بن عبدالحق (14).

21- شيخ شهاب الدين بلقينى (15).

22- شيخ شمس الدين دير وطى (16) و اساتيد ديگر.

### و- بيت المقدس :

23- شيخ شمس الدين ابى اللطيف مقدسى ، كه شهيد ثانى بخشهائى از (صحيح بخارى )، و (صحيح ) مسلم را بر وى قرائت كرد، و از او اجازه روايت دريافت نمود.

### ز- قسطنطنيه :

24- سيد عبدالرحيم عباسى ، نويسنده كتاب (معاهدالتنصيص ).

## مؤ لفات و آثار علمى شهيد ثانى

### مقدمه :

اين دانشمند عالي مقدار اكثر فرصتهاى زندگانى خود را در سفر و در محضر علماء گذراند، و اوقات او در افتاء و قيام به امور مهم دينى و اجتماعى در هر جا مصروف مى گشت . روزها را در شهر خود به تدريس و برآوردن حوائج مردم سپرى مى ساخت ، و شبها به تهيه هيزم و سوخت منزل و رسيدگى به انگورستان مى گذراند، مع ذلك آنچنان به مدد تاءييدات الهى ، مؤ يد و موفق بود كه توانست آثار جالبى در علوم مختلف از خود به جاى گذارد كه از لحاظ نظم و دقت و پختگى ، بى اندازه جالب توجه و ارزشمند مى باشند. مسافرتهاى زياد و حضور او نزد اساتيد مختلف و تلمذ در محضر دانشمندان مذاهب مختلف ، و مطالعات درازمدت و مداوم ، و حوصله شايان توجه او در بررسى مصادر و مراجع علمى ، همه اينها عواملى بود كه مؤ لفات و آثار شهيد ثانى را به گونه اى پرداخت كه پاره اى از آنها عملا به صورت كتب درسى درآيند و از عمق فكرى و وضوح در تعبير و روانى بيان و نظم و ترتيب خوش آيند و عرضه صحيح مطالب و حسن ذوق و سليقه در ابواب بندى و ترتيب مباحث ، برخوردار گردند.

نكته قابل توجه در آثار شهيد ثانى اين است كه همه نوشته ها و آثار او محدود به استفاده طبقه خاصى از علماء و دانشمندان نيست ، و علي رغم آنكه او گاهى به تاءليف آثارى پرداخت كه بايد آنها را علمى بحت و صد در صد تحقيقى و تخصصى برشمرد، دست اندركار نگارش موضوعاتى مى شد كه صرفا اخلاقى و ساده و آسان بوده كه حتى براى توده مردم و افرادى كه از بضاعت علمى محروم بودند، سودمند مى افتاد، و مى توانستند به سهولت از آن بهره گيرند.

بدين سان ، شهيد ثانى از شرائط و اوضاع محيط اجتماعى خود الهام مى گرفت و دست اندر كار آفرينش آثار علمى و اخلاقى مى شد، مثلا مى بينيم كتابى در مذمت (غيبت ) نوشت ، چون مى ديد:

(مردم فرصتهاى زندگانى را به بطالت صرف مى كنند، و در مجالس و محافل و محاورات روزمره خويش سرگرم فكاهه و تفريح مى شوند، و نفوس خود را به وسيله آبروريزى برادران دينى و بى حيثيت ساختن اقران و همنوعان مسلمان ، تغذيه مى كنند، و چنين كارى را در شمار سيئات و گناهان نمى آورند، و معذلك از مؤ اخذه و بازپرسى جبار سماوات و خداى منتقم بيمى ندارند). (1)

و آنگاه كه طفل عزيز خود را از دست مى دهد، كتاب ديگرى را تحت عنوان (مسكن الفؤ اد عند فقد الاحبة و الاولاد) مى نگارد، كتابى در تسكين خاطر خود و ديگران در برابر مصائب روزگار، كه همه طبقات مردم را به كار مى آيد و آنها را از هم و غم آسيبها مى رهاند، و مترجم ، اين كتاب را ترجمه نموده است كه - ان شاء الله - به زودى منتشر خواهد شد.

آثار علمى اين دانشمند پاك نهاد به دهها كتاب و رساله تحقيقى مى رسد. و علي رغم اشتغالات ديگر و تدريس ، حدود هفتاد اثر علمى از خود به جاى گذاشت كه ما به برخى از آنها دست يافته و يا به نام پاره اى از آنها- ضمن ترجمه احوال او در مراجع مختلف - آگاهى يافته ايم .

مجموعه تاءليفات شهيد ثانى كه از (روض الجنان ) افتتاح مى شود و به (الروضة البهية ) - از لحاظ تاريخ تاءليف - پايان مى گيرد واقعا همچون روضه و بوستانى است كه هر پژوهشگر دانشهاى دينى و علوم انسانى را با مناظر دل انگيز خود بر سر نشاط مى آورد تا گمشده خود را در ميان آنها بيابد، و قلب او با مشاهده هر زاويه اى از اين بوستان و آبشخورهاى آن سيراب گردد.

آثار شناخته شده اين عالم بزرگوار و فقيه عاليقدر را بر حسب ترتيب موضوعى در زير ياد مى كنيم :

### الف - كتب و رساله هاى فقهى

1- روض الجنان فى شرح ارشاد الاذهان : شرحى است مزجى بر (ارشادالاذهان ) علامه حلى ، كه يك مجلد از اين شرح در (طهارت ) و (صلوة ) پس از ظهور اجتهاد او در سن 33 سالگى در جمعه 25 ذى القعده 949 ه‍ ق ، به انجام رسيده ، و اولين بار با (منية المريد) در 1307 ه‍ ق چاپ شده (2) و همانگونه كه از رساله ابن العودى استفاده مى شود، نخستين كتابى است كه شهيد ثانى در فقه استدلالى تاءليف كرده و تاءليف آن را به كسى اظهار ننموده است تا آنكه ابن العودى بر آن اطلاع يافت و اين قضيه را ضمن داستان مفصلى در رساله خود ياد كرد (يك ).

2- مسالك الافهام فى شرح شرايع الاسلام : شرحى است مزجى بر (شرايع الاسلام ) محقق حلى كه تاريخ پايان كتاب (ديات ) آن 8 ربيع الاخر 964 ه‍ ق مى باشد. روش شهيد در شرح اين كتاب ، نخست مبنى ، بر اختصار بوده ، و سپس به تفصيل و گسترش در شرح و گزارش آن گرايش يافت به گونه اى كه سرانجام به هفت مجلد كتاب پر حجم رسيد (3) (دو).

3- الفوائدالملية فى شرح النفلية : شرحى است بر (الرسالة النفليه ) شهيد اول ، كه مستحبات نماز در آن ياد شده ، و شهيد ثانى اين رساله را به اختصار و به صورت مزجى ، شرح كرده ، و احيانا متعرض پاره اى از ادله شده است (4) . (سه ).

4- المقاصدالعلية فى شرح الالفية : اين كتاب عبارت از شرح كبير شهيد ثانى بر (الرسالة الالفيه ) شهيد اول مى باشد كه آن را در 19 ربيع الاول 950 ه‍ ق به انجام رسانيد. شهيد ثانى سه شرح بر (الرسالة الالفية ) نوشته است كه (المقاصدالعلية ) عبارت از شرح كبير و استدلالى بر رساله مزبور مى باشد. (چهار).

5 - شرح الرسالة الالفية (الوسيط): كه اهم مسائل را در آن ياد كرده ؛ ولى آنچنان گسترده در آن به بحث نپرداخته است (پنج ).

6- شرح الرسالة الالفية (الوجيز): كه بر روي هم عبارت از تعليقات و شروح و حواشى فتوائى بر (الرسالة الالفية ) مى باشد كه آن را به منظور عمل كردن مقلدين ، تحرير كرده ، و لذا بايد آنرا نوعى از (رساله عمليه )برشمرد (شش ).

7- نتايج الافكار فى حكم المقيمين فى الاسفار: كه آن را در روز دوشنبه 27 رمضان 950 ه‍ ق به پايان رسانيد. اين رساله نوشتارى است فشرده در بيان حكم مسافرى كه در بلد خود قصد اقامه ده روز كرده باشد. اين مساءله در اين رساله به اقسام مشهور، تقسيم شده است (5) (هفت ).

8 - رسالة فى ارث الزوجة من العقار: كه در ظهر روز پنجشنبه 956 ه‍ ق ، آنرا تاءليف كرد (هشت ).

9- رسالة فى احكام الحبوة : كه در روز سه شنبه 25 ذى الحجه 956 ه‍ ق ، آنرا تاءليف نمود (نه ).

10- رسالة فى وجوب صلوة الجمعة : شهيد ثانى ، معتقد بود كه نماز جمعه ، واجب عينى است ، و رساله مزبور را در اثبات همين مساءله تاءليف كرد و بسيارى از علماء در كتب فقه استدلالى خود از آن نقل مى كنند (ده ).

11- رسالة فى الحث على صلوة الجمعة : اين رساله ، غير از رساله مذكور در شماره 10 مى باشد (يازده ).

12- رسالة فى اعمال يوم الجمعة : (دوازده ).

13- رسالة فى تحريم طلاق الحائض الحامل المدخول بها، الحاضر زوجها (سيزده ).

14- رسالة فى حكم طلاق الحائض ، الغائب عنها زوجها (چهارده ).

15- رسالة فى تحقيق النية (پانزده ).

16- رسالة فى منسك الحج و العمرة (الكبيرة ) (شانزده ).

17- رسالة فى منسك الحج و العمرة (الصغيرة ) (هفده ).

18- رسالة فى نيات الحج و العمرة (هجده ).

19- رسالة فى عدم جواز تقليد الميت (نوزده ).

20- رسالة فى انفعال ماءالبئر (بيست ).

21- رسالة فى ما اذا احدث المجنب حدثا صغيرا فى اثناء الغسل (بيست و يك ).

22- رسالة فى ما اذا تيقن الحدث و الطهارة ، و شك فى السابق منها (بيست و دو).

23- جواب المباحث النجفية : كه آنرا هنگام مراجعت از استانبول به نجف نگاشته است (بيست و سه ).

24- جواب المسائل الهندية (بيست و چهار).

25- جواب المسائل الشامية (بيست و پنج ).

26- اجوبة شيخ زين الدين (بيست و شش ).

27- اجوبة الشيخ احمد (بيست و هفت ).

28- اجوبة على ثلث مسائل لبعض الافاضل (6) (بيست و هشت ).

29- جواب المسائل الخراسانية (بيست و نه ).

30- اجوبة مسائل جبل عامل : كه پس از مراجعت از مكه ، در جبل عامل ، به آنها پاسخ نوشته است (سى ).

31- الفتاوى المختصرة : غالبا در مسائل مربوط به عبادات است (سى و يك ).

32- رسالة فى عدم قبول الصلوة الا بالولاية : (سى و دو).

33- الرسالة الاسطنبولية فى الواجبات العينية : كه هم در فقه و واجبات عملى ، و هم در مسائل اعتقادى است ، كه آن را در 12 صفر 952 ه‍ ق نگاشته است (سى و سه ).

34- حاشيه ارشادالاذهان : حاشيه اى است بر قسمتى از مبحث (عقود) ارشاد كه تحقيقات مهمى در آن منعكس است (7) . (سى وچهار).

35- حاشية شرايع الاسلام : حاشيه اى است مختصر در دو مجلد كه ابن العودى گفته است : قسمت قابل توجهى از آن نگارش يافته است (سى و پنج ).

36- حاشية قواعدالاحكام : حاشيه اى كه نكات مهم مباحث (قواعد) علامه را مورد تحقيق قرار داده ، و بر روند حاشيه معروف به (النجارية ) مى باشد، و مجلدى لطيف از اين حاشيه - تا كتاب تجارت - فراهم گشته است (8) (سى و شش ).

37- حاشية المختصرالنافع (سى و هفت ).

38- جواهر الكلمات فى صيغ العقود و الايقاعات : مرحوم حاج شيخ آقا بزرگ تهرانى پس از ياد كردن اين كتاب مى نويسد:(در كتابخانه سيد محمد على هبة الدين ، نسخه (صيغ العقود) شهيد را رؤ يت كردم كه در آغاز آن چنين آمده است : (( (الحمد لله حمدا كثيرا كما هو اهله ) )) . اين نسخه به خط مقصود على بن شاه محمد دامغانى بوده است كه آن را به سال 996 ه‍ ق ، تحرير نمود؛ لكن در اين رساله ، نامى از (جواهر الكلمات ) ياد نشده است (9) (سى و هشت ).

39- الاقتصاد فى معرفة المبدء و المعاد، و احكام افعال العباد، و الارشاد الى طريق الاجتهاد: كه بر اساس دو بخش تنظيم شده است : 1- اصول عقائد 2- فروع و واجبات فقهى ، روش شهيد ثانى در اين كتاب ، مبنى بر اختصار بوده است (سى و نه ).

40- الروضة البهية فى شرح اللمعة الدمشقية (شرح لمعه ): شرحى است مزجى و استدلالى و فشرده كه همانند شهيد اول ، آن را مختصر و پرشمول و جامع گزارش كرده است (چهل ).

شهيد ثانى در اين كتاب ، پای بند اختصار، و استخوان بندى قوى ، و سلاست و حسن تعبير بوده ؛ و در اكثر موارد به دليل مساءله و پاره اى از آراء مهم فقهى و رد بر پاره اى از آراء و نظريات شهيد اول - در صورتيكه نادرست به نظر مى رسيد - اشاراتى دارد، و راءى شخصى خود را نيز در اينگونه موارد اظهار نموده است .

اين كتاب در ميان كتب فقهى از موقعيت خاصى برخوردار است ، به گونه اى كه علماء و دانشجويان دينى در درس و مطالعات خود بدان روى آور گشته اند و از زمانى كه تاءليف آن به پايان رسيد تاكنون به عنوان (كتاب درسى ) مورد اعتناء و اقبال همه علماء و دانشجويان دينى در حوزه هاى علميه شيعى است .

درباره اهميت اين كتاب مى توان گفت : كه فقهاء بزرگ به شرح و تعليق و حاشيه نويسى بر اين كتاب و توضيح مشكلات آن آنچنان گرايش يافته اند كه طبق نوشته حاج شيخ آقابزرگ تهرانى ، قريب به نود شرح و حاشيه بر آن نگارش شده است (10) . گويند: شهيد ثانى اين كتاب را در مدت شش ماه و شش روز و يا پانزده ماه ، تاءليف كرده است ، و بارها در ايران و مصر و نجف به طبع رسيد. ضمنا بايد يادآور شد كه ممكن است رسالاتى كه از آنها ياد كرديم برخى از آنها با برخى ديگر قابل تداخل بوده ، و به صورت يك رساله با نامهاى متعدد معرفى شده باشد. تحقيق در اين باره ، به فرصتى بيشتر و پژوهشى فزونتر، نيازمند مى باشد

### ب - كتب اصول فقه

41- تمهيد القواعد الاصولية و العربية لتفريع الاحكام الشرعية : در دو بخش : 1- صد قاعده اصول فقهى 2- صد قاعده ادب عربى . و در پايان ، داراى فهرست مبسوطى براى تسهيل استخراج مطالب آن مى باشد.

شهيد ثانى اين كتاب را در اول محرم 958 ه‍ ق ، به پايان رسانده است ؛ و در 1272 ه‍ ق با كتاب (ذكرى الشيعه ) شهيد اول به طبع رسيده است . (11) (يك ).

42- تفصيل ما خالف الشيخ الطوسى اجماعات نفسه : در روضات آمده است : اين كتاب ، در حقيقت ، رد بر مطلق اجماعات و نيز رد بر كسانى است كه به اجماعات اعتماد كرده اند.(دو).

### ج - كتب مربوط به علوم حديث

43- بداية الدراية : شهيد ثانى كتاب فشرده اى با اين نام در علم درايه نگاشت كه مى توان گفت : وى اولين دانشمند شيعى است كه در اين زمينه دست اندركار تاءليف كتاب گشت . (يك ).

44- شرح بداية الدراية : اين كتاب تواءم با متن ، در ايران و نجف به چاپ رسيد. (دو).

45- غنية القاصدين فى معرفة اصطلاحات المحدثين : ابن العودى درباره اين كتاب مى نويسد: (در ميان علماء شيعه ، تصنيف اين كتاب بى سابقه بوده و قبل از شهيد ثانى هيچ يك از دانشمندان شيعه در چنين موضوعى ، كتابى تاءليف نكرده بود). احتمال مى رود كه غير از (بداية ) باشد(سه ).

46- شرح حديث (الدنيا مزرعة الآخرة ). (چهار).

47- كتاب فى الاحاديث : مرحوم شيخ حر عاملى مى گويد: حدود هزار حديث به خط شهيد ثانى ديده ام كه از (مشيخه ) حسن بن محبوب ، انتخاب شده بود. (پنج ).

48- كتاب الرجال و النسب : ظاهرا كتاب خاصى در رجال ، و غير از كتاب (فوائد خلاصة الرجال ) و يا كتابى است كه در پاره اى از آثار مؤ لف به عنوان (التعليقات على كتب الرجال )، معروف مى باشد.(شش ).

49- فوائد خلاصة الرجال (هفت ).

### د- كلام

50 - حقايق الايمان - يا - (تحقيق الايمان و الاسلام ) - يا - (حقيقة الايمان و الاسلام )، كه بحثها و تحقيقات غنى و سرشارى است درباره مفهوم (ايمان و اسلام ) و رد پاره اى از شبهات در اين باره . در پايان اين كتاب ، مبحثى در اصول دين - با تفصيل فزونترى - آمده است ، و شهيد ثانى ، آن را در شب دوشنبه ، هشتم ذى القعده 954 ه‍ ق ، تاءليف كرد؛ و ضمن مجموعه اى از كتب به سال 1307 ه‍ ق در ايران به طبع رسيد.(يك ).

51 - البداية فى سبيل الهداية : ظاهرا اين كتاب درباره بحث از عقائد مى باشد؛ لكن پاره اى از مؤ لفين را گمان بر آن است كه همان (بداية الدراية ) مى باشد. آقا بزرگ تهرانى مى گويد: (شيخ حر عاملى از اين كتاب پس از (بداية الدراية ) ياد كرده است ، و چنين به نظر مى رسد كه دو كتاب مى باشد، و نام آن نيز نشان مى دهد كه درباره عقائد، نگارش يافته است )(12) (دو).

الاقتصاد فى معرفة المبدء و المعاد و احكام ...: از اين كتاب ، ضمن كتب فقهى شهيد يادكرديم .

### ه‍- اخلاق و عرفان

52 - منارالقاصدين فى اسرار معالم الدين : ظاهر عنوان كتاب نشان مى دهد كه در طى آن از اسرار احكام شرعى و عللى كه موجب تشريع اين احكام ، - يعنى واجبات و محرمات و... - مى باشد، بحث و تحقيق به عمل آمده است ، و شهيد ثانى از اين كتاب در (منية المريد) ياد مى كند(يك ).

53 - منية المريد فى آداب المفيد و المستفيد: در آداب دينى و اخلاقى تعليم و تعلم و قاضى و مفتى و افتاء، كه آنرا در 20 ربيع الاول 954 ه‍ ق به پايان رسانيد، كه بارها در ايران و هند و نجف به طبع رسيده است .(دو).

54 - مختصر رسالة منية المريد فى آداب المفيد و المستفيد (سه ).

55 - مسكنة - يا- مسكن الفؤ اد عند فقد الاحبة و الاولاد: رساله اى است كه وظائف انسان را به هنگام مواجهه با مصائب و شدائد - از قبيل : از دست دادن فرزند و خويشاوندان و سایر مصائب ديگر - مشخص مى سازد. شهيد ثانى اين كتاب را در چاشت روز جمعه اول رجب 954 به منظور تسليت خود - آنگاه كه فرزند و يا فرزندانى قبل از تولد شيخ حسن صاحب معالم را از دست داده بود - و نيز براى تسليت و دلدارى ديگران نگاشته است . نگارنده سطور در سال 1361 ه‍ ش ، آن را به فارسى برگردان كرده و ان شاء الله به زودى چاپ و منتشر خواهد شد. متن كتاب بارها در ايران به طبع رسيد(چهار).

56 - مبرد الاكباد فى مختصر مسكن الفؤ اد: اين كتاب فشرده اى از (مسك -ن الفؤ اد) ياد شده است كه به منظور استفاده همگان ، تلخيص شد. (پنج ).

57 - كشف الريبة عن احكام الغيبة : كتاب جالبى است كه در آن از غيبت ، و دلالت كتاب و سنت بر حرمت آن ، و نيز از مواردى كه غيبت كردن ، جايز مى باشد، و از كيفيت احتراز از غيبت و امثال آن گفتگو شده ، و شهيد ثانى ، آنرا در 13 صفر 949 ه‍ ق ، تاءليف كرده است و بارها در ايران و نجف به طبع رسيده ، اخيرا نيز به فارسى نيز برگردان شده است (شش ).

58 - التنبيهات العلية على وظائف الصلوة القلبية - يا - (اسرار الصلوة ): كه در بيان اسرار عرفانى و آداب و نكات درونى و باطنى نماز مى باشد، و ترتيب واجبات نماز در مد نظر مؤ لف بوده ، و با استمداد از احاديث و آيات قرآنى تاءليف شده است ، و تاريخ فراغ از آن ، نهم ذى الحجه 951 ه‍ ق مى باشد. (هفت ).

### و- تفسير

59 - رسالة فى شرح البسملة (يك ).

ز- ادعيه

60- رسالة فى الادعية (يك ).

61- رسالة فى آداب الجمعة (دو).

ح - نحو

62- المنظومة فى النحو (يك ).

63- شرح المنظومة فى النحو. كه شرح شماره 62 مى باشد، و در رساله ابن العودى آمده است كه او بخشى از اين رساله را به خط خود شهيد ثانى ديده است . (دو).

### ط - اجازات

64- الاجازات : شهيد ثانى در اين كتاب ، اجازاتى كه از مشايخ حديث صادر شده گردآورى نموده است ؛ لكن معلوم نيست آيا اين كتاب ، عبارت از همان كتابى است كه محتواى آن اجازاتى باشد كه از مشايخ و اساتيد شهيد ثانى براى او صادر شده است ، و يا مطلق اجازات مشايخ براى اشخاص ديگر مى باشد. (يك ).

65- اجازاته لتلاميذه : شهيد ثانى به گروهى از شاگردانش اجازات متنوعى صادر كرده است كه پاره اى مفصل ، و پاره اى ديگر، مختصر مى باشد. و حاج شيخ آقا بزرگ تهرانى اجازات زير را در اين مورد ياد كرده است :

1- اجازه به شيخ ظهيرالدين ميسى در 957 ه‍ ق .

2- اجازه به شيخ محيى الدين ميسى عاملى در 954.

3- اجازه به شيخ تاج الدين جزائرى در 965.

4- اجازه به شيخ عزالدين بن زمعه مدنى در 948.

5 - اجازه به شيخ عبدالصمد، پدر شيخ بهائى در 941.

6- اجازه به شيخ سلمان جبعى عاملى در 954.

7- اجازه به سيد عطاءالله حسينى موسوى در 950.

8 - اجازه به ابن صائغ حسينى موسوى در 958.

9- اجازه به شيخ محمود لاهيجى در 953 (13) (دو).

### ى - جنگ و مجموعه

66- رسالة فى عشرة علوم : رساله اى است كه در قسطنطنيه درباره ده علم نگاشته و آن را به قاضى زاده رومى تقديم كرد، و در نتيجه ، حكمى درباره وى براى تدريس و اداره مدرسه (نوريه ) بعلبك صادر گرديد.

اين بود قسمتى از آثار علمى شهيد ثانى كه گويند مجموعا به هشتاد كتاب و رساله مى رسد.

نويسندگانى كه شرح حال شهيد ثانى را ياد كرده اند به حوصله و صبر او در تاءليف و تصنيف و نسخه بردارى از كتب و آثار ديگران ، اشاراتى دارند؛ با اينكه مى دانيم مراجعان به شهيد ثانى ، زياد بوده و خود پى در پى در مسافرت به سر مى برد، و مساعى خويش را در راه نشر اسلام به كار مى گرفت . لذا بايد اين آثار علمى فراوان و عميق و تحقيقى را موهبتى ربانى تلقى كرد كه اين دانشمند بزرگوار به مدد توفيق الهى از آن برخوردار بوده است .

خوانسارى - آنگاه كه از (مسالك ) (شهيد) ياد مى كند - مى نويسد. (و گويد: او اين كتاب را در مدت نه ماه نگاشت . و خدا مى داند كه اگر يك محرر و نويسنده اى مزدور بخواهد چنين كتابى را استنساخ كند، تحرير آن در چنان مدتى بر او دشوار مى باشد ) تا چه رسد به آنكه بخواهد كتابى را با اين حجم زياد - تواءم با تحقيق -، تاءليف نمايد.

مؤ يد چنين توفيق شگفت آور، سخن صاحب كتاب (حدائق المقربين ) است كه آن را از جمعی از علماء نقل كرده ، مبنى بر اينكه شهيد ثانى اين كتاب را در مدتى كوتاه تاءليف نمود،چنانكه مى دانيم اين عالم عالي مقدار، به تاءليف كتاب (الروضة البهية شرح لمعه )در طى چند ماه موفق گرديد، كتابى كه از بهترين كتابهاى فقه استدلالى به شمار مىرود. و نيز صاحب (امل الآمل ) از دانشمندى موثقنقل مى كند كه شهيد ثانى ، دو هزار كتاب از خود باقى گذاشت كه دويست كتاب - از ميان جمع كتب مزبور - به خط شريف او، اعم از آثار علمى خود او و آثار ديگران ، بوده است .

مرحوم شيخ اسدالله فقيه كاظمى در مقدمات كتاب (مقابيس ) خود، يكى از كرامات او را چنين برمى شمارد كه او يك بار، قلم را با دوات آشنا مى كرد و با آن حدود بيست تا سى سطر مى نوشت ، و بلكه گويد: چهل يا هشتاد سطر را به نگارش درمى آورد (14) .

## شهيد ثانى از ديدگاه علماء و دانشمندان اسلامى

شهرت شهيد ثانى - از آنگاه كه به درنورديدن بلدان اسلامى آغاز كرد، و در محضر اساتيد بزرگ راه يافت - جهان اسلامى آن روز را فرا گرفت تا آنجا كه تدريجا منزلت علمى او و نيز مقام اجتهادش مورد قبول و اعتراف همگان بوده ، آن هم در حاليكه هنوز بيش از سى و سه سال از عمرش را پشت سر نگذاشته بود - نتيجه اين شهرت ، چنان بود كه زبانها به ستايش او آن هم با آميزه اى از قداست روحى وى - گشوده شده ، و با عبارات مختلفى به مدح و ثناء وى ، سخن آغاز كردند. و ما نمونه هائى چند از اين سخنها را در زير مى آوريم .

### 1- ابن العودى :

شهيد ثانى از خصلتهاى كمال ، محاسن و نخبه هائى را واجد بوده و قامت شخصيت او با انواعى از مفاخر كمال آراسته بوده ، و كالبد او به جان و روح فرازمندى مى باليد كه خويشتن را در جوار او مى يافت . او شيخ و بزرگ و جوانمرد اين امت بوده است ... لحظه اى از عمرش را جز در كسب فضيلت مصروف نداشت . اوقات شبانه روزى خود را چنان برنامه ريزى مى كرد كه وى را در تمام لحظات سودمند افتد.

### 2- صاحب (المقابيس ):

شهيد ثانى ، افضل متاءخرين ، اكمل متبحرين ، نادره پسينيان ، يادگار پيشينيان ، مفتى همه طوائف اسلامى ، راهنماى دينى مردم به راهى پايدار و صراطى مستقيم ، مقتداى شيعه ، و نور شريعت بود كه سخنان بزرگان از برشمردن مزايا و استيفاء حق او در بيان فضائل پرارزشش نارسا است . و گفتار خردمندان و انديشمندان سترك ، در گزارش مناقب و خصلتهاى بلندش بسى ناچيز و حيرت گونه مى باشد. در بلنداى فضل و كمال و سعادت در لابلاى شخصيت خود، ميان مراتب علم و عمل و شكوه و جلال و شهادت ، گردهم آئى برقرار ساخت ؛ و او در سايه لطف نهان و آشكار خداوند متعال ، بسى موفق و مؤ يد بوده است . (15)

### 3- شيخ حر عاملى :

موضع و موقعيت شهيد ثانى در فقه و علم و فضل و زهد و عبادت و تقوى و تحقيق و تبحر و عظمت مقام و شكوه منزلت و جامعيت فضائل و كمالات ، مشهورتر از آن است كه آنها را بازگو نمائيم . محاسن و اوصاف پسنديده اش بيش از حد احصاء و شمار است ، و مصنفات و آثار علمى او، مشهور و بر سر زبانها است . او فقيه و مجتهد و نحوى و حكيم و متكلم و عالم به قرآن و جامع انواع علوم و دانشها بوده ، و نخستين كسى است كه در جمع علماء شيعه به تصنيف كتابى در (دراية الحديث ) آغاز كرد. (16)

### 4- شيخ يوسف بحرانى ، صاحب كتاب (الحدائق ):

شهيد ثانى در ميان دانشمندان شيعه از برجستگان و رؤ ساء و اعاظم فضلاء و ثقات ، برشمار است . عالمى است عامل ، و محققى است موفق و موشكاف ، و زاهد و پارسائى است مجاهد كه محاسن و اوصاف خميده اش فزونتر از آن است كه به شمارش درآيد، و فضائلش بيش از آن است كه كسى بتواند كاملا آنها را بررسى كند. (17)

### 5- تفرشى در كتاب (نقدالرجال ):

شهيد ثانى از دانشمندان موجه و آبرومند شيعه و از رجال مورد اعتماد مى باشد كه در خزانه خاطر خويش مايه هاى فراوانى از علم را اندوخته ، و سخنانش ‍ پاكيزه از لغزشها بوده است . شاگردان برجسته اى را پرورد، و كتابهاى نفيس و جالبى را تاءليف كرد، و به خاطر تشيع در قسطنطنيه به شهادت رسيد. (18)

### 6- خوانسارى ، صاحب (روضات الجنات ):

تاكنون ، يعنى حدود سال 1263 ه‍ ق ، در جمع دانشمندان بزرگ و برجسته شيعه كسى را به ياد ندارم كه از لحاظ شكوه شخصيت ، سعه صدر، خوش فهمى ، حسن سليقه ، نظام و برنامه تحصيلى ، كثرت استادان ، ظرافت طبع ، معنويت سخن ، و پختگى و بى نقص بودن آثار علمى ، به پاى او برسد. بلكه اين استاد بزرگوار در تخلق به اخلاق الهى و قرب منزلت ، چنان مى نماياند كه تالى تلو معصوم عليه‌السلام است ، يعنى بلافاصله در رده پس از معصومان پاك قرار دارد. (19)

### 7- حاج ميرزا حسين نورى محدث :

شهيد ثانى در جمع متاءخرين ، فاضلترين علماء و كاملترين دانشمندان متخصص به شمار مى آيد، وى نادره دوران و شخصيت شگفت انگيز پسينيان ، و يادگار بزرگان پيشين ، و مفتى همه طوائف اسلامى و راهنماى مردم به صراط مستقيم ، و مقتداى شيعه و...(20) بوده است .

### 7- علامه مامقانى :

شهيد ثانى ، داراى محفوظاتى سرشار و نيز پاكيزه گفتار بوده است . و كتاب ما - اگر چه در جهت شرح حال دانشمندان تاءليف نشده است ، بلكه صرفا رجال حديث در آن گزارش مى شود -؛ لكن از امثال اين استاد بزرگوار، سطرى و گوشه اى از شرح حال آنها را به منظور تبرك و تيمن در اين كتاب ياد مى كنيم . (21)

### 8 - علامه امينى :

شهيد ثانى از بزرگترين حسنات و عطاياى روزگار، و سرشارترين بحر مواج علم ، و زيور دين و آئين اسلام ، و استاد فقهاء سترك ، و آشنا و ماءنوس با دانش و متخصص در علوم و دانشهاى با ارزش از قبيل : حكمت ، كلام ، فقه ، اصول ، شعر، ادب ، طبيعى ، و رياضى بوده است . آنچه كه ما را از زحمت تعريف اين استاد بى نياز مى سازد شهرت جالب و شگفت آور او در تمام اين علوم مى باشد. لذا به تعريف و شناساندن نيازى نداريم ؛ چون مقام و منزلت علمى و اخلاقيش ‍ روشنتر از هرگونه تعريفى مى باشد. و هر چه درباره او مى گويند، كوتاه تر از گامهاى بلندى است كه او در اين رهگذر برداشته و پائين تر از اوج شهرت او مى باشد. درود خداوند بر او، خدائى كه از ميان نعماى وافرش چنين نعمتى والا را بر خلق ارزانى داشته ، و او نيز به نوبه خود، كرم و احسان خود را به مردم افاضه نموده ، و دانش هاى توفيق آفرين و رهائى بخش و علومى كه نياز جامعه را برآورده مى سازد در ميان امت رواج داده و بدآنها رونق بخشيده است . (22)

## نيل به مرحله اجتهاد و افتاء:

به شهيد ثانى در سال 944 ه‍ ق اين احساس دست داد كه برخوردار از توان و قدرت استنباط و اجتهاد مى باشد، ولى اين حقيقت را به هيچ كسى اظهار ننمود، و تا سال 948 ه‍ ق ، چنين احساسى را مخفى نگاهداشت كه سرانجام مردم به مرتبت او از لحاظ اجتهاد و افتاء، آگاه شدند و به عنوان مرجع شايسته اى براى تقليد، بدو مراجعه مى كردند.

ابن العودى مى گويد:

(شهيد ثانى (قدس الله نفسه ) - هنگامى كه در خانه من ، واقع در (جزين ) در حال اختفاء از دشمنان به سر مى برد - شب دوشنبه يازدهم صفر 956 ه‍ ق به من چنين گزارش نمود كه آغاز زمان وصول او به مرتبه اجتهاد، هم زمان با سال 944 ه‍ ق ، بوده است ؛ اما ظهور اجتهاد و انتشار آن با سال 948 ه‍ ق مقارن بود. بنابراين او در سى و سه سالگى به مقام اجتهاد نائل آمد). شهيد ثانى هم زمان با اجتهادش به نگارش (شرح ارشادالاذهان ) آغاز نمود؛ لكن اين حقيقت را - حتى براى شاگرد ملازم خود، يعنى ابن العودى - نيز برملا نساخت .

ابن العودى در اين باره مى نويسد:

(شهيد ثانى ، شرح ارشاد را آغاز نمود و اين كار را به هيچ كسى اظهار نكرد، و از تاءليف پاره اى از كتاب (شرح ارشاد) فارغ گشت ؛ ولى كسى آن را رؤ يت نكرده بود. شبى من در عالم رؤ يا چنان ديدم كه شهيد ثانى بر منبر و كرسى بلندى نشسته و خطبه و سخنرانى جالبى را آغاز كرده ، خطبه اى كه نظير آن را از لحاظ بلاغت و فصاحت تاكنون نشنيده بودم . من اين رؤ يا را براى شهيد بازگو ساختم ، او وارد خانه شد و از آن بيرون آمد، جزوه اى را در دست داشت و آن را به من داد. من بدان نگريستم ، ديدم (شرح ارشاد) است و داراى خطبه اى مى باشد كه همه مزاياى عالى فصاحت و بلاغت در آن انعكاس يافته است ).

## شهيد ثانى و مقام او در شاعرى

اگرچه شعرهاى زيادى از شهيد ثانى تاكنون به ما نرسيده است تا درباره آنهابه داورى بنشينيم و آنها را به گونه اى جامع و عميق ارزيابى كنيم ؛ لكن ابيات اندكى كه نويسندگان شرح حال شهيد، آنها را دست به دست گرداندند تا در اختيار ما قرار گرفته است نمايانگر فزونمايگى او در شاعريت و حاكى از تمتع وى از تخيل و اوج گيرى او در افقهاى دوردست ، و توانائى گسترده و بدون تكلف وى بر آفرينش سخنان منظوم مى باشد.

اشعار شهيد داراى تعابيرى روان و مطلعى زيبا و شيوائى بيان ، و آرى از استعمال واژه ها و تعابير ناماءنوس است .

او اشعارى در جهت اهداف متنوعى انشاء كرده است كه از آن جمله هدفها و مطالب علمى است ؛ چنانكه از منظومه وى در علم نحو - ضمن برشمردن آثارش ‍ - ياد كرديم .

از خلال اشعار اندكى كه از شهيد ثانى به يادگار مانده چنين برمى آيد كه وى به مناسبت موقع و بر حسب نياز به مطلبى ، درباره آن شعر مى گفت و تمام فرصتهاى خود را مانند شاعران حرفه اى در اختيار شعرگوئى قرار نمى داد؛ چون وى آنچنان فارغ البال نبوده كه بتواند در هر فرصتى بدين امر روى آورد. فقط آنگاه شعر مى گفت كه عواطف و قضيه اى را ايجاب مى كرد، و در چنين شرائطى بود كه شاعريت بر او چيره مى گشت و ابياتى چند را به رشته نظم مى آورد.

اينك نمونه هائى از اشعار وى به نظر مطالعه كنندگان محترم مى رسد.

وقتى شهيد ثانى در سال 943 ه‍ ق .، به زيارت نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم توفيق يافت ، اشعار زير را انشاء كرد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( صلوة و تسليم على اشرف الورى |  | و من فضله ينبو عن الحد و الحصر |
| و من قدر قى السبع الطباق بنعله |  | و عوضه الله البراق عن المهر |
| و خاطبه الله العلى بحبه |  | شفاها و لم يحصل لعبد و لاحر |
| عدولى عن تعداد فضلك لائق |  | يكل لسانى عنه فى النظم و النثر |
| و ماذا يقول الناس فى مدح من اتت |  | مدائحه الغراء فى محكم الذكر |
| سعيت اليه عاجلا سعى عاجز |  | بعب ء ذنوبى جمة اثقلت ظهرى |
| و لكن ريح الشوق حرك همتى |  | و روح الرجامع ضعف نفسى و مع فقرى |
| و من عادة العرب الكرام بوفذهم |  | اعادته بالخير و الحبر و الوفر |
| و جادو بلا وعد مضى لنزيلهم |  | فكيف و قد اوعدتنى الخير فى مصر |
| فحقق رجائى سيدى فى زيارتى |  | بنيل منائى و الشفاعة فى حشرى )) |

و نيز گفته است :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( لقد جاء فى القرآن آية حكمة |  | تدمر آيات الضلال و من يجبر |
| و تخبر ان الاختيار بايدينا |  | (فمن شاء فليؤ من و من شاء فليكفر) |

و آنگاه كه مژده يافت : فرزندى براى اودر غياب وى زاده شد، دو بيت زير را به نظم آورد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( و قد من مولانا الكريم بفضله |  | عليكم بمولود غلام من البشر |
| فيارب متعنا بطول بقائه |  | و احيى به قلبا له الوصل قد هجر )) |

## علل و عوامل شهادت شهيد ثانى

آنگاه كه مسلمين به سرزمين ايران راه يافتند، دعوت به تشيع آغاز شد. اين دعوت با گامهائى وسيع و بلند و سريعى در تمام اقطار و نواحى ايران به حركت درآمد و براى خود، عرصه اى گسترده يافت .

انتشار تشيع در اين نقطه از گيتى آنچنان رو به فزونى گذاشت كه گروهى از شيعه به شهرها و آباديهاى آن روى نهاده ، و چون تحت فشار حكومت آنزمان به سرمى بردند به اين سرزمين پناه آوردند. براى حكومت جبار و مستبد آن دوران ، مساءله تبعيد و زندانى كردن و شكنجه و بى خانمان ساختن و كشتار رجال شيعه و داعيان اين مكتب ، يك امر طبيعى و عادى تلقى مى شد. اين گروه از شيعيان به اين نتيجه رسيدند كه اگر با شهرها و آباديهاى نزديك به مركز خلافت ، فاصله برقرار سازند از آنجاها بگريزند بهترين وسيله براى جان آنها و رهائى از دست خونخوارانى است كه مفهومى از اسلام را درك نكرده بودند.

بدون ترديد، خراسان يكى از پايه هاى نيرومند خلافت عباسى و درهم كوبيدن اركان خلافت اموى به شمار مى رفت ؛ لكن خراسان صرفا مردم را به عباسيان دعوت نمى كرد و در جهت منافع آنها نمى كوشيد؛ بلكه دعوت در اين نقطه به داعيه (الرضا من آل محمد) و در جهت از ميان بردن دشمنان (اهل البيت )، جنبش خود را ادامه مى داد. طبيعى است كه واژه (آل محمد) و (اهل البيت ) از واژه هاى ماءنوس و آشنا بوده و همواره در مورد على و اولاد پاكش عليهم‌السلام به كار مى رفت . صورت دعوت در جهت براندازى حكومت و سلطه بنى اميه آنهم فقط به نام خاندان پيامبراكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جلب نظر مى كرد.

اين نكته در طى تاريخ آنگاه چهره خود را نمودار مى سازد كه ما تاريخ دعوت عباسيان و پيوستن ابومسلم به آنها را مورد مطالعه قرار مى دهيم ؛ ولى پيشوايان شيعه كه مى دانستند، اين امر به فرجامى مطلوب نمى انجامد از اين غوغاء و درگيريها فاصله گرفتند و در آن دخالتى نكردند.

مطلبى كه مى توان آنرا با قاطعيت اظهار كرد اينست كه گرايش ايرانيان مسلمان به (اهل البيت ) روز به روز در حال افزايش بود و دعوت تشيع از قدرت و نيروى زايدالوصفى برخوردار شد، و لذا شيعيان در اين نقطه رو به كثرت نهاده و تشيع در آنجا تمركز يافت .

تشيع در دوران (آل بويه ) به اوج عزت خود دست يافته بود، چون مى بينيم شيعيان در اين برهه از زمان با تمام امكانات مادى و معنوى خود اين مكتب را تقويت مى كردند و مردم را با عنايت و اهتمام وافرى به مذهب (اهل البيت ) و تحكيم مبانى تشيع دعوت مى نمودند.

مكتب فقهى قم و رى ، از عنايت خاص خاندان آل بويه برخوردار گرديد، و حتى برخى از مؤ لفان بزرگ ، ديباچه آثارشان را با نام اين خاندان مى آراستند. بدينسان تشيع در ايران طى ادوار تاريخ و اوضاع و شرائط گوناگون - حتى تا عصر صفويه - در قله رفيعى از لحاظ موقعيت قرار داشت . در زمان صفويه نيز زير سايه همت دانشمندانى نستوه و دلباخته (اهل البيت )، تشيع در تمام زواياى سرزمين ايران نفوذ كرد و قلبهاى بيدار ملت ايران را در اختيار خود گرفت . و نتيجة اين اوضاع ، امپراطورى عثمانى را در بيم و حراثى شگرف فرو برد.

در نقاطى كه تحت حكومت عثمانى ها قرار داشت جاسوسها و چشمهاى تيزبينى ، مردم را مى پائيد كه از هر قضيه اى سردرآورند، قضيه اى كه احيانا ممكن بود تا قلب و مركز حكومت عثمانى پيشروى كرده و اريكه خلافت اين سامان را واژگون سازد.

بديهى است كه شيعه بيش از هر گروه ديگرى تحت مراقبت قرار داشتند؛ چون مى دانستند آنان داراى آنچنان تحرك و نيروئى در برابر طاغوتيان زمان هستند كه اگر دست بكار گردند خطر براى حكومت ، حتمى است و آنها بهيچ وجه در برابر اوامر مخالف با مبانى اسلام ، سر تسليم فرود نمى آورند.

اين مراقبت با شديدترين وجه در شهرهائى معمول مى گشت كه قبلا حكومتهاى شيعى در آنجا سازمان يافته بود، از قبيل (حلب ) كه موطن حمدانيان به شمار مى رفت .

اگر ما اين نكات را در نظر گيريم رمز فشار و مراقبتهاى شديد را درمى يابيم

كه شهيد ثانى را سخت مى آزرد. بازگشت شهيد ثانى از بعلبك به سوى موطنش ، معلول چنين فشارى بود، زيرا او در مدرسه نوريه اين شهر، حلقه جالب توجهى از علماء و عشاق فضيلت را تشكيل داد كه خود، دروس و موعظه هاى خويش را به آنها القاء مى نمود، و آنچنان مورد توجه و مشمول اقبال مردم واقع شد كه به هر فرقه مطابق مذهب آنها فتوى مى داد، و در هر مذهبى كتابهاى درسى شان را تدريس مى كرد.

اين حركت و علمى شگرف ، براى حكومت عثمانى - آنهم در چنين منطقه اى - خوش آيند نبود. پس بايد ناگزير براى اين نهضت ، مرزى ايجاد كرد تا از پيشروى آن جلوگيرى به عمل آيد و اين جنبش از سرعتش بازايستد تا به نقاط ديگر سرايت نكند.

لكن چگونه بايد به چنين هدفى رسيد و بايد از كجا شروع كرد؟ براى حل اين مشكل ، يك راه منحصر به فردى وجود داشت و آن اين بود كه راءس و عضو حياتى اين حركت بايد قطع مى نمود.

به خاطر سياست نابكارانه و روحيه اى آكنده از كينه ، و بيم از ملك و حكومت ، به منظور نگاهبانى از اريكه اى كه پايه هايش بر ريختن خون پاكان نهاده شده بود، شهيد ثانى در راه اسلام و تشيع قربانى شد.

معروف شامى وقتى مى ديد شخصيت او تحت الشعاع بارقه حضور اين دانشمند بزرگوار واقع شده است مسلما نائره كينه عداوت و لهيب حسادت در دلش ‍ شعله ورتر مى گشت .

پيش بينى شهيد ثانى درباره شهادت خود:

شيخ حسين بن عبدالصمد حارثى ، پدر شيخ بهائى مى گفت : روزى بر شهيد ثانى وارد شدم و او را سخت انديشناك يافتم كه در خويشتن فرو رفته بود.

علت چنين حالتى را از او جويا شدم ؟ به من گفت : برادرم ! چنين مى پندارم كه دومين شهيد باشم ، زيرا در عالم رؤيا سيد مرتضى (علم الهدى ) را به خواب ديدم كه مجلس ضيافتى تشكيل داد و علماء و دانشمندان شيعه اماميه در آن شركت داشتند. وقتى من وارد اين مجلس شدم ، سيد مرتضى از جا برخاست و به من تهنيت گفت و دستور داد كه در كنار شهيد اول جلوس كنم . و چنانكه خواهيم ديد، و ديده ايم ، اين دانشمند عاليمقدار همچون استاد بزرگوار، يعنى شهيد اول - در طريق دفاع از حريم اهل البيت عليهم‌السلام و نشر و ترويج تعاليم و مبانى آنان - به شهادت رسيد و به (شهيد ثانى ) ملقب و نامبردار شد.

در رساله (مسائل السيد بدرالدين حسن الحسينى ) - كه سيد مذكور با شيخ حسين بن عبدالصمد در اين رساله پرسشهائى را در ميان گذاشت چنين آمده است : (سؤ ال : استاد و مولاى ما درباره قضيه اى كه از شهيد ثانى نقل مى شود چه عقيده اى دارند كه مى گويند: شهيد ثانى از نقطه اى در استانبول عبور مى كرد، و شما نيز همراه او بوديد، شهيد ثانى به شما گفت : قريبا شخصى محترم در اين نقطه به قتل مى رسد، و اين پيش بينى به واقعيت پيوست و شهيد ثانى در همين نقطه به شهادت رسيد. بى ترديد بايد اين واقعه را از كرامات و حالات خارق العاده اين شخصيت بزرگوار تلقى كرد، (آيا اين قضيه ، درست است )؟ جواب - آرى ، بدينسان چنين پيش بينى صورت گرفت . و من مخاطب او در اين پيش بينى بودم . و به ما نيز چنين گزارش دادند كه استاد در همان نقطه به شهادت رسيد. و اين حادثه را - از طريق مكاشفه نفسانى - براى خويش پيش بينى و آينده نگرى كرده بود).

## كيفيت شهادت شهيد ثانى

مرحوم شيخ حر عاملى (رضوان الله عليه ) مى نويسد:

(علت شهادت شهيد ثانى - طبق آنچه كه از بعضى علماء شنيدم و نوشته هاى دانشمندان نيز آنرا تاءييد مى كند - اين بود كه دو نفر از مردم (جبع ) به منظور مرافعه ومحاكمه به شهيد ثانى مراجعه كردند، و او نيز (طبق قانون شرع ) دعوى را به نفع يكی از طرفين و به ضرر طرف ديگر فيصله داده و حكم صادر نمود. شخص محكوم از اين داورى (كه به حق انجام گرفته بود) به خشم آمد و نزد قاضى صيدا، يعنى همان(معروف - شامى ) رفت (و درباره او سعايت كرد). شهيد ثانى همزمان با اين جريان ،سرگرم تاءليف كتاب (الروضة البهية شرح لمعه ) بود، و غالبا در هر روزى يك جزوه از اين كتاب را مى نگاشت . و چنانكه از نسخه اصل (شرح لمعه ) استفاده مى شود: اين دانشمند بزرگوار، كتاب مزبور را در مدت شش ماه و شش روز تاءليف كرد؛ زيرا شهيد ثانى در صفحه عنوان اين كتاب ، تاريخ شروع تاءليف آنرا يادداشت كرده بود.

بارى ، معروف شامى ، شخصى را براى يافتن و دستگيركردن شهيد ثانى به (جبع ) گسيل داشت . اين عالم بزرگوار در انگورستانى كه از آن او بوده است ، مدتى را بدور از مردم و با فراغ بال از مشاغل ديگر، سرگرم تاءليف بود. (لذااين ماءمور، موفق به دستگيرى او نشد. يكى از اهالى شهر به اين ماءمور گفته بود: مدتى است كه شهيد ثانى از اين ديار به سفر رفته و ما او را نمى بينيم . به شهيد الهام شده بود كه همزمان با اين جريانات ، راه سفر به مكه را در پيش گيرد و به انجام مراسم حج قيام كند؛ با اينكه بارها به سفر حج رفته بود. لكن هدف شهيد ثانى چنان بود كه در اين ايام بحرانى و خطرناك ، متوارى گردد و از ديد جاسوسان پنهان بماند، لذا در محملى روپوشيده سفر خود را آغاز كرد تا كسى او را نبيند و نشناسد.

قاضى (صيدا) به پادشاه روم ، (يعنى سلطان سليمان ) نوشت كه در بلاد شام ، عالم و دانشمندى را مى شناسد كه نسبت به مذاهب اربعه اهل سنت ، فردى بدعت گذار به شمار مى آيد، و به اصطلاح : (رافضى ) است ، و دست اندركار تبليغ و نشر عقائد و ايده هاى خود مى باشد). سلطان سليمان ، فردى را براى يافتن و دستگيركردن شهيد ثانى ماءمور كرد و به او گفت ، بايد او را زنده دستگير كنى تا ميان او و دانشمندان بلاد ما گردهم آئى فراهم آيد و با وى مباحثه و مناظره كنند، و بر مذهب و آئين او آگاهى يابند تا من بر مقتضاى مذهب خود حكم صادر نمايم .

ماءمور ياد شده به (جبع ) آمد (و از شهيد ثانى پرس و جو كرد، به او اطلاع دادند كه به سفر حج رفته است ) اين شخص ، روى به سوى مكه نهاد تا در ميان راه مكه با شهيد برخورد و او را دستگير نمود.

(ماءمور كذائى با پيشنهاد شهيد ثانى - مبنى بر اينكه پس از انجام مراسم حج با وى به دلخواه خود عمل كند - موافقت كرد) و آنگاه كه شهيد ثانى از مراسم حج فارغ گرديد، همراه او، راه بلاد روم را در پيش گرفت . وقتى به بلاد روم رسيدند مردى اين ماءمور را ديد و از او درباره شهيد ثانى سؤ ال كرد؛ در پاسخ گفت : وى يكى از علماى اماميه و دانشمند شيعى است كه ماءمورم او را نزد سلطان روم ببرم . آن مرد گفت آيا از آن جهت بيمناك نيستى كه به سلطان گزارش كنند كه تو در حق اين شخص و در خدمت به او كوتاهى كردى و او را آزردى ؛ او را يارانى است كه در صدد يارى از وى برمى آيند و از او به دفاع برمى خيزند، و احيانا ممكن است اين جريان ، موجب قتل تو گردد؟ صلاح در اين است كه او را به قتل رسانى و سر بريده او را نرد سلطان برى .

اين مرد سبك مغز و سنگدل ، اين عالم كم نظير را همانجا در ساحل دريا به شهادت رساند.

ماءمور مذكور سر بريده شهيد ثانى را نزد سلطان آورد؛ لكن سلطان بر او

برآشفت و او را سرزنش كرد و به وى گفت : من به تو دستور دادم كه او را زنده بياورى ؛ ولى تو برخلاف فرمانم او را به قتل رساندى .

سيد عبدالرحيم عباسى ، (نويسنده كتاب (معاهدالتنصيص ) - كه با شهيد ثانى ، سابقه دوستى و آشنايى داشت - با ديدن سر بريده اين عالم بزرگوار، متاءثر گرديد) و در نتيجه مساعى او اين ماءمور به جزاى عمل نابكارانه خود رسيد و سلطان او را كشت ).

## آغاز ترجمه كتاب (منية المريد)

ديباچه مؤ لف

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس و ستايش ويژه خدا است ، خدائى كه با نيروى خامه و قلم ، انسان را با علم و دانش آشنا ساخت ، علم و دانشى كه بشر با آن ، سابقه و آشنائى نداشت .

درود خداوند بر كسى كه سرشار از حب و عشق به او، و بنده اى از بندگان او است يعنى درود بر پيامبرش محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه والاترين عالم و معلم جامعه بشريت است . سلام و تحيات الهى بر خاندان و ياران پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه خويشتن را با تعاليم او سامان بخشيده و شخصيت انسانى خود را با آداب و آئين هاى او آراسته و پيراسته ساختند.

اما بعد:

كمال و تماميت شخصيت انسان بر اساس دانش و بينش او استوار است ؛ زيرا آدمى در ظل اين بينش مى تواند خود را در رده فرشتگان آسمانى قرار داده ، و براى وصول به مقامات رفيع اخروى كسب آمادگى كند. عالم و دانشمند نه تنها مراتب والائى را در آخرت احراز مى كند، در دنيا نيز از سپاس و ستايش خدا و مردم برخوردار است .

شكوه علم و دانش و دانشمندان :

خامه اى كه دانشمند در طريق ارشاد جامعه بر روى كاغذ و نوشت افزار به جريان مى اندازد از خون شهداء و جانبازان راه حق ، گرانقدرتر و ارجمندتر است (23) . آنگاه كه عالم و دانشمند گام برميدارد فرشتگان الهى بال و پر خويش را زير پاى او مى گسترانند. پرندگان هوا، ماهيان دريا (و همه جانداران و جانوران ) او را مى پايند و از پروردگار، آمرزش و رحمت او را براى وى درخواست مى كنند؛ (زيرا عالم و دانشمند پاك سيرت ، جهان را با ديده محبت مى نگرد و بهيچ فردى اجازه تجاوز نابجا به حريم هيچ موجودى نمى دهد). فى المثل ، در زمان معاصر، فضاى پاكيزه از هرگونه آلودگى هسته اى و آبگاه هاى عظيم عارى از هر نوع آلايش اتمى ، با نظارت علماء و دانشمندان الهى هرگز مسموم نمى گردد، پس چرا موجودات آبزى و پرندگان هوا، دانشمندان الهى را نپايند و مرحمت خداوند را براى آنها درخواست نكنند؟

(لذا برخى از دانشمندان گفته اند: حيوانات از آنجهت به استغفار براى علماء، ملهم مى گردند؛ كه چون اين حيوانات براى مصالح بندگان خدا آفريده شده اند. و اين علماء هستند كه حرام و حلال را در مورد حيوانات بيان كرده و مردم را به احسان و حمايت از حيوانات و ضرر نرساندن به آنها توصيه مى كنند (24) ).

دانشمندى كه (شبانگاه در بستر خواب و راحتى قرار مى گيرد و) بر فراش خويش تكيه مى زند (تا بدانوسيله براى نشر علم و ارشاد مردم تجديد قوى كند) استراحت او بر عبادت و نيايش هفتاد ساله (عارى از بينش ) عابدان و پارسيان برترى دارد (25) .

براى ارائه شكوه و عظمت مقام علم و علماء، مراتب فوق (كه از آيات قرآنى و احاديث الهام مى گيرد) كافى و بسنده است .

علل ناكامى در علم :

ولى بايد هشدار دهيم كه هر علم و دانشى نميتواند ضامن قرب انسان به خدا گردد. تحصيل علم - بهر صورت و كيفيت و عارى از هرگونه قيد و بندى - نمى تواند مراتب رضاى الهى را براى فرد بارور سازد؛ بلكه براى تحصيل و فراگيرى علم ، شرائطى است ، و براى سامان دادن دانش ضوابطى وجود دارد. آنكه خود را به رنگ و لباس علم ، تعين مى بخشد بايد از آداب و آئينها و وظائفى پيروى كند. براى دانش آموختن ، مبانى و نهادها و نيز شناختهائى ضرورى است كه همه افراد پوياى علم و نيز دانشمندان ناگزيرند از آن مبانى و ضوابط و شناختها دقيقا آگاه گردند، و در مسير وصول به هدف و مطلوب خود بدآنها پناه آورند، تا كوشش آنان تباه نشده و مساعى آنان دچار وقفه و ناكامى نگردد.

افراد فراوانى را سراغ داريم كه در پى تحصيل چنان دانش مطلوب و ايده آلى برآمدند، و در اندوختن آن - بى هيچ گونه وقفه اى - مساعى و كوششهاى خويش را بكار گرفتند، و خود را براى دانش آموختن به رنج و زحمت واداشتند؛ لكن گروهى از آنان نتوانستند - عليرغم چنان تكاپو و تحمل مشكلات - به نتيجه و بهره اى دست يابند و به هدف ارزشمند و قابل توجهى نائل شوند. و گروهى از آنان - با وجود آنكه مدتهاى دور و درازى از عمر خويش را صرف تحصيل علم نمودند - به مقدار اندك و ناچيزى از سرمايه هاى علمى دست يافتند، در حاليكه ممكن بود چندين برابر آنرا در ظرف مدتى كوتاه تر از آن براى خود فراهم آورند.

عده اى نيز - بجاى آنكه در سايه علم و دانش ، بيش از پيش با خدا آشنا و به او نزديك گردند - اين علم بر بعد مسافت و دورى آنها از خدا افزوده و آنان را گرفتار سخت دلى و تيرگى درون ساخته است ، بااينكه مى بينيم خداوندى كه راستين ترين گوينده است راجع به علماء و دانشمندان در قرآن كريم مى فرمايد:

(( (انما يخشى الله من عباده العلماء) )) (26)

در جمع بندگان الهى ، صرفا علماء و دانشمندانند كه خداشناس واقعى هستند و از او بيمناكند.

علت اين عدم موفقيت و ناكامى و قلت بازدهى مساعى علماء، و ساير موانعى كه راه وصول به كمال را مسدود مى سازد، آنست كه چنين افرادى نسبت به امور مهم و مربوط به تعليم و تعلم و آداب و آئين و شرائط لازم و ضرورى و اوضاع و احوال متناسب ، اخلال و سهل انگارى را روا داشتند و در رعايت ضوابط تعليم و تعلم مسامحه ورزيدند.

ما در كتاب (منارالقاصدين فى اسرار معالم الدين ) به مدد توفيق و كرم پروردگار، شمه جالب و مهمى از اين آداب و ضوابط دانش اندوزى و تعليم را ياد كرديم ، بگونه اى كه مطالعه آن و آگاهى از آن ، نياز هر فرد علاقه مند را برآورده مى سازد.

ولى در كتاب حاضر يعنى (منية المريد فى آداب المفيد و المستفيد) برآنيم كه مستقلا و بطور جداگانه پاره اى از شرائط تعليم و تعلم و آداب و آئين ها و مسائل مربوط به آن از قبيل وظائف پرارزش و سودمند به حال عالم و متعلم را - به خواست خداوند متعال - بازگو كنيم ، با اين اميد كه اين كتاب - در سايه امعان نظر و مطالعه دقيق و رعايت موازين آن - راه گشائى فراسوى علاقه مندان و شيفتگان علم و دانش در جهت وصول به مطلوب و هدف آنها باشد.

اگر مطالب اين كتاب در صحيفه خاطر مطالعه كننده آن ، نقش بندد و محتواى آن در ذهن او انعكاس يابد و همواره به مضامين آن توجه و عنايت كند مى تواند گمشده مطلوب و منظور نهائى خود را در لابلاى سطور آن بيابد.

مطالب كتاب مذكور با الهام و استنباط از گفتار الهى يعنى (قرآن كريم ) و استمداد از سخنان پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و استعانت از بيان امامان و پيشوايان عليهم‌السلام و كلام فرزانگان دين و دانش و حكماء راسخ و ژرف بين ، تنظيم شده است .

اين نبشتار را (منية المريد فى آداب المفيد و المستفيد) نام نهادم . درخواستم از خداوند متعال اين است كه در سايه فضل و مرحمت عميم و گسترده و كرم ديرين خود، عوائد و بهره هاى سودبخش آنرا نخست به خودم و سپس به افراد ويژه خاندان و دوستانم و همه افراد جامعه اسلامى نثار فرمايد. و اجر و ثوابم را - به خاطر نگارش آن - فزونى بخشد، و بر شكوه و عظمت پاداشم بيفزايد، و گامهاى صدق و اخلاصم را در روز حساب و جزاء استوار بدارد؛ چون او، وجودى بخشايشگر و بزرگوار است .

مطالب اين كتاب در يك مقدمه و چند (چهار) باب و خاتمه (و تتمه ) تنظيم شده است .

در شرف و فضيلت علم و دانش و دانشمندان و دانشجويان از ديدگاههاى مختلف

مقدمه :شرف و فضيلت علم و دانش و دانشمندان و دانشجويان از ديدگاههاى مختلف

(اين مقدمه كه به منظور ارائه شرف و ارزش علم و علماء و متعلمين ، تحرير مى شود) متضمن پاره اى از تنبيه و هشدارى است كه نمايانگر فضيلت دانش از ديدگاه قرآن و حديث و دليل عقل مى باشد، و ضمنا والائى و عظمت مقام حاملان علم و متعلمان را نيز گوشزد مى سازد، و نشانگر آنست كه خداوند متعال نيز به شاءن و مقام عالم و متعلم عنايت خاصى مبذول داشته و آنانرا از ساير طبقات ديگر ممتاز ساخته (و شخصيت آنها را ارج نهاده و امتياز و برجستگى ويژه اى براى آنان قائل شده است ).

## الف - عظمت و شكوه علم و علماء و متعلمان از ديدگاه قرآن كريم

بايد توجه داشته باشيم كه خداوند متعال ، علم و دانش را علت كلى و اساسى آفرينش همه پديده هاى هستى جهان - اعم از آسمان و زمين - معرفى كرده است . همين نكته براى نشان دادن عظمت و ارزش علم و علماء و افتخار آنها، بهترين دليل گويا و قاطع ترين گواه مى باشد.

وقتى خداوند متعال ميخواهد چشم بصيرت انسان را در برابر اين نكته و حقيقت باز كند و دلهاى خردمندان را در مقابل اين واقعيت ، آگاه و بيدار سازد در نبشتار استوار بنياد و كتاب آسمانى خود مى فرمايد:

(( (الله الذى خلق سبع سموات و من الارض مثلهن يتنزل الامر بينهن لتعلموا ان الله على كل شى ء قدير) )) (27)

خدائى كه هفت آسمان را آفريد و زمين را همسان و همانند با آن خلق كرد (تا فرمانش ميان اين دو پديده شگرف فرود آيد). هدف اين است كه از علم و بصيرت برخوردار گرديد، بصيرتى كه شما را به قدرت و توانائى همه گير و گسترده خداوند رهنمون باشد.

براى روشن شدن مسئله فضيلت علم - بويژه علم به توحيد و يگانگى خداى متعال - همين آيه كفايت مى كند، بالاخص علم توحيد يعنى اطلاع از يگانگى و يكتائى پروردگار عالم كه اساس و بنياد هر دانش ، و محور هرگونه شناخت و معرفت است ؛ (يعنى همه دانشها و معارف ، سرانجام ، انسان را به خدا رهنمون مى گردد). بهمين جهت پروردگار عالم ، دانش و معرفت را از لحاظ شرافت و ارزش در اوج همه مراتب و مقامات قرار داده است .

خداوند متعال با نخستين نعمت خويش - يعنى علم و بينش -، بر آدم ابوالبشر منت نهاد؛ آنگاه كه پروردگار جهان ، آدم را آفريد و او را از بوته تيره عدم رهائى بخشيد و لباس نورانى هستى را بر قامت وى پوشاند، بر او از آن جهت منت گذارد كه وجود او را با زيور علم بياراست . لذا در اولين سوره اى كه بر پيامبرش ‍ محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرو فرستاد ارزش علم و دانش را بازگو فرموده و بر تمام افراد بشر چنين منت نهاده كه در ميان تمام پديده هاى هستى ، وجود آنان را با علم ، ويژگى بخشيده و مشخص و ممتازشان ساخته است ، آنجا كه مى فرمايد:

(( (اقرء باسم ربك الذى خلق ، خلق الانسان من علق ، اقرء و ربك الاكرم ، الذى علم بالقلم ) )) (28) .

اى پيامبر، بنام پروردگارت خواندن را آغاز كن ، پروردگارى كه آفريننده است . انسان را از خون بسته و لخته شده و يا چيزى شبيه كرم و زالو آفريد. بخوان اى پيامبر، و پروردگار تو كريم ترين كريمان است ، از آنجهت كه با خامه و قلم ، بشر را با علم و دانش آشنا و ماءنوس ساخت .

بايد دقت نمود كه خداوند با چه كيفيتى كتاب آسمانى مسلمين را افتتاح فرمود، و با چه طليعه اى برگهاى زرين اين نبشتار اعجازآميز را آغاز كرد. كتابى كه بيهوده سخن در پيش و پس آن راه ندارد، و از وجودى منشاء گرفته است كه در عين دانائى ، در تمام جوانب گفتار و رفتارش ستوده است .

اين كتاب الهى ، نخست با سخن از نعمت ايجاد عالم و آدم ، آغاز گرديده ، و سپس نعمت علم و بينش را بلافاصله به گوش هوش انسان ميخواند.

كمترين دقت و تاءمل در اين آيات ، انسان را واميدارد كه چنين بينديشد كه : اگر در اين موقف و جايگاه - پس از نعمت ايجاد - نعمت و احسانى والاتر از علم وجود مى داشت ، خداوند، انسان را بويژه با چنين احسان ، و نعمتى - يعنى علم - ممتاز نمى ساخت (و بلافاصله از نعمتهاى ديگر ياد مى كرد) و نور هدايت و طريق هدايت به صراط مستقيم را با علم آغاز نمى فرمود، آنهم به گونه اى كه براعت و تناسب ديباچه و مطلع با مباحث و مطالب قرآن كريم و دقايق معانى و حقايق بلاغت در چنين افتتاحى نيز جلب نظر مى كند.

بعضى از دانشمندان در توضيح وجوه و جهات تناسبى كه در آيات نخستين سوره (علق ) به چشم مى خورد بيانهاى جالبى دارند. توضيح آنكه : بخشى از آيات اين سوره مربوط به آفرينش انسان است كه او از خون لخته شده يا چيزى شبيه زالو بوجود آمد. بخش ديگر اين سوره در بيان اين حقيقت است كه خداوند به انسان ، حقايقى را آموخت كه قبلا درباره آن حقائق ، اطلاع و آگاهى نداشته است . با توجه به دو توجيه زير به نظم جالب و ترتيب سنجيده اين آيات پى مى بريم :

1- خداوند در اين آيات از نخستين مرحله و حالات انسان در دوران جنينى ياد مى كند كه او بصورت خون لخته شده و يا همچون زالوئى كه به جدار رحم مادر چسبيده تكون مى يابد. و از چنين مرحله اى پست و تنفرانگيز، حيات و زندگانى خود را آغاز مى كند. و همين موجود غيرقابل توجه و اشمئزازآور، چنان تكامل مى يابد كه در اوج همه پديده هاى هستى از نظر كمالات قرار مى گيرد. يعنى انسانى كه در چنين حضيض و نشيب دوران جنينى ، وارد عرصه حيات گرديد چنان اوج مى گيرد كه بصورت يك انسان عالم و آگاه ، به والاترين مراحل حيات دست مى يابد.

گويا خداوند از رهگذر اين آيات به انسان هشدار مى دهد كه اى انسان ! تو در نخستين مراحل حيات ، در چنين وضع و شرائطى ، زندگانى را آغاز كردى ، شرائطى كه نمايانگر منتهاى پستى و ابتذال تو بوده است . و اين همان توئى كه در واپسين مراحل زندگانى به چنان پايه و مرتبتى تعالى مى يابى كه عاليترين منازل شرافت و پرارج ترين دوران زندگانى انسان و والاترين نحوه وجود در ميان همه پديده هاى هستى است .

اين سخن بر اين اساس است كه چون علم و دانش ، شريفترين حالات ارج آفرين انسان مى باشد؛ زيرا اگر - جز علم - جهات و حيثيات ديگرى معيار برترى انسان به شمار ميرفت ، و اين حيثيات از لحاظ اهميت در درجه اول قرار ميداشت . چنين شايسته بنظر ميرسد كه خداوند در اين مورد - بلافاصله پس از گفتار درباره آفريش عالم و آدم - از اين حالات و حيثيات ، سخن بميان ميآورد.

همين نكته اساسى است كه ترتيب منطقى آيات مذكور را به ما ارائه داده و تناسب عميق آنرا روشن مى سازد.

2- توجيه در اثبات تناسب و همبستگى درخور ترتيب آيات نخستين سوره (علق ) آنست كه خداوند (در پى سخن از آفرينش جهان و انسان ) مى فرمايد:

(( (و ربك الاكرم ، الذى علم بالقلم ، علم الانسان مالم يعلم ) )) (29) .

و پروردگار تو، كريم ترين كريمان است ؛ از آنجهت كه با خامه و قلم ، علم و آگاهى را به وى ارمغان داده است كه از آن محروم بود (و از اين رهگذر، كرامت والاى خود را بدو ارزانى داشته است ).

اين ترتيب موجود در گفتار الهى ، نكته ديگرى را به ما اعلام مى كند؛ ولى پيش از آنكه نكته مزبور را توضيح دهيم بايد مقدمة بگوئيم :

در علم اصول فقه ، چنين مقرر و مسلم گرديده است كه (ترتب حكم بر وصف ، مشعر به عليت آن وصف براى حكم مذكور است ) (بعبارت ديگر: اگر حكمى ، مبتنى بر وصف و حالتى خاص باشد به اين نتيجه مى رسيم كه اين وصف و حالت ، علت آن حكم مى باشد). توضيح اين قاعده اصولى درباره آيات سوره علق ، بدينگونه است : خداوند متعال به وصف (اكرميت ) و والا بودن كرامتش از آن جهت توصيف شده است كه چون علم و دانش را به بشر ارزانى داشته است . اگر هر مزيت ديگرى - جز علم و دانش - معيار فضيلت بشمار مى رفت شايسته بود همان مزيت با وصف (اكرميت ) پروردگار در ضمن آيات ، قرين و همپايه گردد، و آن مزيت بعنوان معيار كرامت والاى خداوند بشمار آيد.

كرامت الهى در طى اين آيات در صيغه و قالب (افعل تفضيل ) يعنى با تعبير (الاكرم ) بيان شده است و چنين تعبيرى به ما مى فهماند كه عاليترين نوع كرامت پروردگار نسبت به انسان ، با والاترين مقام و منزلت او - يعنى علم و دانش وى – هم طراز است . (بعبارت ديگر: بايد والاترين كرامت پروردگار جهان را در اعطاء علم و دانش به بشر، جستجو كرد).

بنابراين چنين ترتيبى ، علت (اكرميت ) خداوند متعال را براى ما روشن مى كند و آن عبارت از تعليم و اعطاء علم به انسان مى باشد. ضمنا به ما هشدار مى دهد كه اعطاء نعمت علم و دانش به انسان ، نمايانگر والاترين كرامت الهى نسبت به بشر مى باشد.

فرازهائى ديگر از شكوه و عظمت علم و علماء:

خداوند متعال مسئله پذيرش حق و ملازمت و همبستگى با آن را بر اساس تذكر (و خوديابى ) و خدايابى انسان قرار داده ، و تذكر و خدايابى را بر پايه خشيت و بيم از خويشتن مبتنى ساخته است . و نيز خشيت و تقوى را ويژه جامعه علماء و دانشمندان معرفى كرده است آنجا كه مى فرمايد:

(( (سيذكر من يخشى ) )) (30)

آنكه از خدا بيمناك است به زودى خود و خداى خويش را بازمى يابد. (و قلبش به ياد پروردگار، آرام گيرد)

و يا مى فرمايد:

(( (انما يخشى الله من عباده العلماء) )) (31)

در جمع بندگان الهى فقط علماء هستند كه خداشناس اند، و ترس و بيم از او و حس تقوى و پرهيزكارى در دل آنها راه دارد.

و نيز خداوند از علم به (حكمت ) (و استوارانديشى و سنجيدگى گفتار و رفتار) تعبير فرموده است . و حكمت را نيز سرشار از شكوه و عظمت و خير و بركت معرفى كرده است چنانكه مى فرمايد:

(( (و من يوت الحكمة فقد اوتى خيرا كثيرا) )) (32)

و كسى كه از حكمت و دانش و استحكام در انديشه و گفتار و رفتار برخوردار باشد بايد بداند تحقيقا به خير و بركت فراوانى دست يافته است .

حاصل و فشرده سخن مفسران قرآن كريم در تفسير كلمه (حكمت ) عبارت از پند و اندرزهاى قرآن كريم و آگاهى و بصيرت و نبوت است . اگر كسى از چنين آگاهى هائى بهره مند گردد بدون شك ، خير و بركت فراوانى را عائد خويش مى سازد؛ چون همه اين آگاهى ها از مجراى علم و دانش به روى انسان چهره مى گشايد.

خداوند در مقام بيان منزلت والاى يحيى عليه‌السلام مى فرمايد:

(( (و آتيناه الحكم صبيا) )) (33)

ما به يحيى عليه‌السلام- آنگاه كه كودكى بيش نبود - حكمت و حكم و داورى متين و راءى و انديشه اى استوار عطا كرديم .

و يا آنگاه كه مى خواهد شخصيت شكوهمند خاندان ابراهيم پيامبر عليه‌السلام را به جهان بشريت اعلام نمايد از آن مجرى بيان مى كند كه حكمت و نزول كتاب آسمانى را به وى ارزانى داشته و چنين مى فرمايد:

(( (فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب و الحكمة ) )) (34)

ما به خاندان ابراهيم ، (فرستاده بت شكن خود) نبشتار آسمانى و حكمت و انديشه و گفتار و رفتار استوار عطاء نموديم .

كلمه (حكم ) و (حكمت ) در اين دو آيه به معنى علم و دانش است ؛ چون عالم و دانشمند، استوارتر از جاهل و نادان مى انديشد و گفتار و رفتار او با متانت و استحكام و سنجش و ابرام ، تواءم است .

خداوند متعال دانشمندان را برتر و والاتر از همه رده هاى ديگر جامعه هاى انسانى معرفى فرموده ، و آنان را در تارك تمام طبقات مردم قرار داده است ، و امتياز و ويژگى آنان را نسبت به ساير افراد، چنين بازگو مى فرمايد:

(( (هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون انما يتذكر اولوا الالباب ) )) (35)

آيا آنان كه با سلاح علم مجهزند و افرادى كه با جهل و نادانى دست به گريبان اند با هم برابرند (آيا ميتوان اين دو دسته را در يك رده قرار داده و با يك ديد به آن نگريست ؟) صرفا انديشمندانند كه تفاوت عظيم و بعد مسافت معنوى اين دو گروه را درك ميكنند و امتياز ميان آنان را باز مى يابند و از اين رهگذر پند مى گيرند.

آرى خداوند متعال در خلال آيات قرآنى ، سلسله واژه هائى آبدار و پرمعنى را در نقطه مقابل واژه هائى ديگر قرار داده است تا از اين رهگذر، اوصاف و مزاياى گويائى را درباره دانشمندان متذكر گردد. چنانكه با به كار بردن لغات ديگر، اوصاف و احوال گروه بى بهره از علم را به گونه اى بيان مى كند كه بيانگر وضع اسف آور و شرائط دردناك زندگى آنان مى باشد.

(براى نشان دادن امتياز اين دو گروه در قرآن كريم از كلمه (خبيث ) براى نادان و كلمه (طيب ) براى دانا استفاده شده است ، و از خردمندان داورى ميخواهد كه آيا ميان اين دو عنصر آلوده و پاكيزه ، تفاوتى وجود ندارد؟!)

لذا مى فرمايد:

(( (قل لا يستوى الخبيث و الطيب ) )) (36)

بگو اى پيامبر. عنصر پليد و آلوده با عنصر نظيف و پاكيزه برابر نيست .

در اين آيه ، پليد، نقطه مقابل پاكيزه قرار گرفته است ، چنانكه در آيه اى ديگر، كوردر برابر بينا، تاريكى در برابر روشنائى ، حرارت آزاردهنده در برابر سايه آرامبخش ، و زنده ها در نقطه مقابل مردگان (37) قرار دارد. اگر كمى ژرف بنگريم وتفسير اين آيات را بررسى كنيم مى بينيم كه مقصود از مفاهيم واژه هاى : (بصير بينا.نور = روشنائى . ظل = سايه آرام بخش ، و جنت = بهشت )، عبارت از علم و دانش و دانشمنداست ، چنانكه منظور از لغات : (اعمى = نابينا. ظلمات = تاريكيها. حرور = گرماى آزاردهنده . و نار = آتش ) عبارت از جهل و نادانى و نادان مى باشد.

خداوند متعال ارباب علم و دانشمندان را در كنار نام خود و فرشتگان آسمانى خويش ياد كرده و آنان را با چنين افتخارى ، سرافراز فرموده است . چنانكه مى فرمايد:

(( (شهد الله انه لا اله الا هو والملئكة و اولواالعلم ) ))

(38)

خدا بر وحدانيت و يگانگى خود گواهى مى دهد. و نيز فرشتگان و دانشمندان گواهند كه جز خداوند معبودى دگر نيست .

خداوند متعال در قرآن كريم براى بزرگداشت و تجليل از علماء به همين مقدار بسنده نكرده است ؛ بلكه (با بيانات ديگرى نيز مقام آنان را ارج نهاده و آنان را مانند خود به عنوان افرادى آگاه به اسرار و رموز قرآن قلمداد كرده و آنها را از لحاظ بينش در مرتبتى پس از خويش آورده است ، و) در گرامى داشت فزونتر آنان چنين مى فرمايد:

(( (و ما يعلم تاءويله الا الله والراسخون فى العلم ) )) (39)

تاءويل و ارجاع صحيح و تشخيص هدف و منظور آيات متشابه قرآن و تحقق آن را جز خداوند متعال و دانشمندان ژرف نگر و نافذ در علم ، نمى دادند.

و نيز مى فرمايد:

(( (قل كفى بالله شهيدا بينى و بينكم و من عنده علم الكتاب ) )) (40)

بگو، خدا و كسانى كه از علم و آگاهى نسبت به كتاب آسمانى برخوردارند به عنوان گواه ميان من و شما كافى و بسنده اند.

در آيه فوق ، عالم و دانشمند به عنوان شاهد و گواه بر نبوت ، در كنار خدا قرار گرفته و قرب و منزلت او نسبت به پروردگار به خوبى در آن ، نمودار است .

(در آيه اى ديگر، مؤ منان در جنب دانشمندان ، از درجات و پايه هاى رفيعى بهره مندند كه اين درجات را خداوند همراه مؤ منان ، به دانشمندان اعطاء فرموده است )، آنجا كه مى فرمايد:

(( (يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات ) )) (41)

خدا به آنان كه در جمع شما جامعه بشرى ، به حق ايمان آوردند، و نيز به آنانكه از علم و دانش بهره مند هستند، رفعت مقام اعطاء مى كند (تا در ظل چنين مقام رفيعى از ساير مردم ، ممتاز باشند).

چهار گروه از گروههاى مختلف جامعه انسانى - در منطق قرآن كريم - در سايه ايمان از امتيازات و مقامات ويژه اى برخوردارند:

1- مؤ منان جنگ بدر: (و اصولا هر مؤ من واقعى ) كه خداوند متعال درباره آنها مى فرمايد:

(( (انماالمؤ منون : الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم و اذا تليت عليهم آياته زادتهم ايمانا... اولئك هم المؤ منون حقالهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق كريم ) )) (42)

مؤ منان (واقعى ) صرفا كسانى هستند كه به گاه ياد خدا دلهايشان بيمناك گشته ، و آنگاه كه آيات خداوند بر آنان خوانده مى شود بر نيروى ايمانشان مى افزايد... اينان حقا همان مؤ منان مورد نظر مى باشند كه در پيشگاه الهى از درجات و پايه هاى رفيع و آمرزش و روزى آبرومندانه اى برخوردار هستند.

2- مجاهدان راه خدا: (كه در احياء حق و حقيقت از بذل مال و جان دريغ ندارند)، خداوند متعال درباره آنها مى فرمايد:

(( (فضل الله المجاهدين باموالهم وانفسهم على القاعدين درجة ) (43)

خداوند با يك درجه و پايه ، مجاهدان و افراد سخت كوشى را - كه در راه خدا از بذل مال و جان دريغ نمى ورزند - بر خانه نشينان تن آسان ، برترى داده است .

3- صالحان و نيكوكاران : (كه داراى رفتارى شايسته و در خور انسانهاى واقعى هستند). قرآن كريم راجع به آنها مى فرمايد:

(( (و من ياءته مؤ منا قد عمل الصالحات فاولئك لهم الدرجات العلى ) )) (44)

و كسانى كه با ايمان و اعتقاد راسخ ، به خدا روى مى آورند، در حاليكه كردارى شايسته و در خور انسانهاى واقعى را دارا هستند، اين گروه از مردم در پيشگاه الهى واجد درجات و مقاماتى والا مى باشند.

4- علماء و دانشمندان : (كه در سايه بينش و آگاهى خود، مقامات ارجمندى را احراز مى كنند، چنانكه قبلا نيز ديديم در جنب مؤ منان و افراد دلبسته به حق و حقيقت ، شايستگى نيل به درجات و مقامات رفيعى را كسب مى نمايد) كه خدا درباره آنان چنين مى فرمايد:

(( (يرفع الله الذين آمنوا منكم و الذين اوتوا العلم درجات ) ))

(قريبا ترجمه آن ، گذشت ).

با توجه به مجموعه اين آيات - كه ضمن آنها خداوند متعال براى چهار گروه از طبقات مختلف مردم با ايمان ، درجات و امتيازاتى مقرر فرمود - به اين نتيجه مى رسيم كه پروردگار متعال ، افرادى را كه در جنگ بدر شركت جستند از لحاظ پايه و درجه بر ساير مؤ منان برترى داده ، و علماء و دانشمندان را بر تمام اصناف و گروههاى جامعه بشرى مزيت بخشيده است . برجسته ترين و سرفرازترين افراد مى باشند (و طبق منطق آيات قرآنى در ميان قشرهاى گوناگون انسانى ، همچون گوهرهاى تابناكى بر تارك جامعه بشريت مى درخشند).

## امتيازات ويژه علماء و دانشمندان :

در قرآن كريم ، علماء و دانشمندان با پنج امتياز برجسته از ساير گروهها ممتازند:

### 1- ايمان :

(( (و الراسخون فى العلم يقولون آمنا) )) (45)

آنانكه گامهاى راسخ و نافذى را در پهنه علم برداشتند و به درون محيط و فضاى دانش راه يافتند مى گويند ما سراپاى قرآن كريم را باور مى داريم .

### 2- اعتقاد به توحيد و يگانگى خداوند:

(( (شهد الله انه لا اله الا هو والملئكة و اولواالعلم ) ))

(ترجمه اين آيه قريبا از نظر مطالعه كنندگان محترم گذشت ).

### 3- اندوه و تاءثر و گريستن از بيم پروردگار:

(( (ان الذين اوتوالعلم من قبله اذا يتلى عليهم يخرون للاذقان سجدا... يبكون و يزيدهم خشوعا) )) (46)

حقا مردمى كه پيش از آن ، از علم بهره مند گشتند - آنگاه كه آيات خداوند بر آنان خوانده شود - با چانه هاى خويش بر زمين فروافتند... و گريستن را آغاز كنند. و خواندن قرآن كريم ، بر خشوع و زارى و انعطاف و فروتنى آنها بيفزايد.

### 4- خشوع و انعطاف درونى :

(( (و يزيدهم خشوعا) ))

تلاوت قرآن و تابش خورشيد حقيقت كتاب آسمانى ، بر مراتب خشوع و نرمى و فروتنى و انعطاف آنان مى افزايد.

### 5 - ترس و بيم از خدا:

(( (انما يخشى الله من عباده العلماء) ))

(ترجمه اين آيه نيز قبلا ياد شد).

(اين پنج امتياز برجسته صرفا از آن دانشمندانى است كه داراى بصيرت معنوى و بينش الهى هستند).

با وجود اينكه پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از بينش كافى و حكمت و ژرف انديشى و جهان بينى عميق برخوردار بود، معهذا خداوند متعال به او امر مى فرمايد كه بگويد:

(( (و قل رب زدنى علما) )) (47)

بگو پروردگارا بر مراتب دانش و بينشم بيفزا.

ونيز در نماياندن روشن بينى دانشمندان مى فرمايد:

(( (بل هو آيات بينات فى صدورالذين اوتواالعلم ) )) (48)

بلكه قرآن ، نشانه هاى روشن و آشكارى است در سينه هاى مردمى كه علم و دانش به آنها ارزانى شده است .

قرآن كريم ، مسئله درك و نوشيدن ضرب المثل هاى خود را ويژه علماء و دانشمندان مى داند، و آنجا كه مى فرمايد:

(( (و تلك الامثال نضربها للناس و ما يعقلها الا العالمون ) )) (49)

اين ضرب المثل ها را (كه همچون انگيزه هاى هشداردهنده و بيدارگر است ) براى مردم بازگو مى كنيم . اما جز علماء و دانشمندان نمى توانند (آن ها را به گوش ‍ هوش بشنوند و ژرفاى آن را بازيابند، و) درباره آن درست بينديشند.

اين مطالب و تعابير قرآنى - كه ارزش و فضيلت علم و علماء را به ما مى نماياند - بخشى از فضائل و امتيازهائى است كه در قرآن كريم به چشم مى خورد. و گرنه ، آيات كتاب الهى در ارج نهادن و بزرگداشت علم ، و اعتبار و ارزش علماء، فزونتر از آن است . و ما (به خاطر اختصار) برخى از آن ها را ياد كرديم .

## ب - والائى مقام علم و علماء و متعلمان در منطق سنت و احاديث نبوى

سنت و احاديث نبوى (50) در ارائه ارزش و اعتبار علم و علماء و متعلمان به اندازه اى فراوان و چشمگير است كه مى توان گفت از حد احصاء و شمار بيرون است .

احاديث منقول از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان و رهبران واقعى بشر راجع به فضيلت علم و علماء و متعلمان - در حد بسيار گسترده اى نظر هر محققى را در كتب حديث به خود جلب مى كند و ما به عنوان نمونه پاره اى از اين احاديث را از نظر گذرانديم .

(احاديثى كه از اين پس ياد مى شود سخنان رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه درباره ارزش و اعتبار علم و علماء و دانش جويان ، بيان فرموده است ):

(كسى كه خداوند، خير و سعادت او را خواهان است ، وى را از بينش دينى و درك و فهم حقايق الهى برخوردار مى سازد) (51) .

(دانش طلبى و علم آموزى بر هر فرد مسلمان (اعم از زن و مرد) لازم و ضرورى است )(52) .

(اگر كسى در صدد پويائى از دانش برآيد، (و سعى خويش را در بازيافتن علم ، مصروف دارد، و در ظل مساعى و كوششهاى خويش ) علم و دانش را بازيابد خداوند متعال دو بهره و نصيب را براى او مقرر مى فرمايد. ولى اگر (علي رغم كوشش هايش ) در پويائى از علم ، ناكام و ناموفق باشد، يك اجر و پاداش در نزد خداوند متعال براى او منظور مى گردد) (53) .

(كسى كه دوست ميدارد نگاهش به چهره كسانى افتد كه از آتش دوزخ درامانند، بايد به متعلمان و دانشجويان بنگرد. سوگند به كسى كه جان در يد قدرت او است ، هر شاگرد و دانشجوئى كه به منظور تحصيل علم - به در خانه عالم و دانشمند رفت و آمد مى كند، در هر گامى كه بر ميدارد، ثواب و پاداش عبادت يكساله عابد را براى او منظور مى فرمايد. و براى هر قدمى كه در اين مسير مى نهد، شهر و ديار معمور و آبادى را در بهشت براى او آماده مى سازد. و او كه بر روى زمين راه ميرود، زمين نيز براى او طلب آمرزش مى كند. در تمام لحظات و آنات - آنگاه كه روزش را به شامگاهان مى پيوندد، و شامگاهان را به روز ميرساند - مشمول رحمت و مهر و آمرزش الهى است .

فرشتگان آسمانى گواهى دهند كه اينگونه شاگردان پوياى علم و جوياى بينش الهى ، از شكنجه آتش دوزخ ، آزاد و درامانند). (54)

(دانش جو و شاگرد دوستدار علم ، همانند كسى است كه روزها روزه دار و شبها بيدار و سرگرم عبادت بوده (و داراى اجر و پاداشى همسان او مى باشد) و هر بابى از علم - كه دانشجو بدان دست مى يابد و آن را فرامى گيرد از كوه ابوقبيس - كه اگر سراسر آن طلا باشد و آن را در راه خدا انفاق كند - بهتر و سودمندتر است ) (55) .

(دانشجوئى كه هدف او از علم آموختن ، احياء دين و آئين الهى اسلام است اگر به هنگام تحصيل علم ، مرگش فرارسد، فاصله ميان او و ميان پيامبران از لحاظ مقام و منزلت بهشتى در حد يك پايه و يك درجه است )(56) (يعنى دانشجويان واقعى فقط در رابطه با نبوت - از لحاظ مقامات اخروى - نسبت به پيامبران ، در يك درجه پائين تر از آن قرار دارند و از نظر فضيلت در مقايسه با ساير مردم داراى قرب بيشترى نسبت به انبياء عليهم‌السلام ميباشند).

(فضيلت و برترى عالم و دانشمند بر عابد و پارسا به ميزان هفتاد پايه و درجه است ، درجاتى كه ميان هر دو درجه آن ، فاصله دور و درازى وجود دارد كه اگر اسب راهورى بخواهد اين فاصله را با تك و دويدن طى كند هفتاد سال به طول مى انجامد تا مسافت ميان دو درجه از درجات هفتادگانه را بپيمايد. علت وجود چنين فضيلت قابل توجه براى فرد عالم و دانشمند اين است كه شيطان (و انسانهاى شيطان گونه ) بدعتها و نوآورى هاى نابخردانه اى را در ميان مردم ، طرح ريزى و مقرر مى كنند؛ ولى عالم و دانشمند (هشيار و بيدادگر)، آن نوآوريهاى زيان بخش و نامشروع را شناسائى مى كند، (و مى كوشد تا مردم را هشدار دهد و آنان را به مضار آن آگاه سازد) و آن را از بيخ و بن بركند (كوششهاى بى دريغ عالم و دانشمند در شناسائى بدعتها و از ميان بردن آن ، زمينه را براى احراز چنين مقامات والائى براى او فراهم مى آورد) در حالى كه عابد صرفا به عبادت خويش روى آورده ) (57) ، (و سعى و كوشش او فقط براى خود او سودمند است و نفعى از عبادت او به جامعه عائد نميگردد).

(فضيلت و برترى مقام عالم بر عابد، همسان با فضيلت و رجحان من (پيغمبر) بر پائين ترين افراد مردم است ؛ زيرا خداوند و فرشتگان و ساكنان آسمان و زمين - حتى مورچگان در لانه خود و ماهيان دريا در ميان آب - بر عالم و دانشمندى - كه معلم مردم است و آنان را به خير و سعادت رهنمون مى باشد - درود مى فرستد) (58) .

(آنگاه كه دانشجو - براى دانش آموختن - خانه خود را ترك مى گويد تا آن لحظه اى كه دوباره به خانه خويش بازمى گردد - (بايد اين مدت رفت و بازگشت او را فرصتهاى طلائى او به شمار آورد؛ زيرا سعى او در اين رفت و آمد همچون ) سير و جهاد در راه خدا محسوب مى گردد) (59) .

(اگر كسى بدين منظور پا از خانه بيرون نهد تا بابى از علم فراسوى او گشوده گردد و از رهگذر آن ، امر باطل و نادرستى را به ماءمن و جايگاه حق و درستى بازگرداند و گم كرده رهى را به راه راست رهنمون شود، خروج او از خانه - البته با چنين هدفى - با عبادت چهل سال از نظر اجر و پاداش برابرى مى كند ) (60) .

رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اميرالمؤ منين على عليه‌السلام فرمود: (اگر يك فرد به وسيله تو - به مدد الهى - طريق هدايت را بازيابد و به حق ، رهنمون گردد، پرارزشتر و بهتر از آنست كه مالك شتران سرخ موى اصيل و نجيب فراوانى باشى ) (61) .

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به معاذ فرمود: (اگر خداوند متعال يك فرد را به دست تو هدايت كند چنين كارى از دنيا و آنچه در آن است مهمتر و پرارزش تر است ) (62) .

گويند كه نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خطاب به اميرالمؤ منين على عليه‌السلام نيز چنين سخنى را ايراد فرمود.

(خداوند، جانشينان مرا مشمول لطف و مرحمت خود قرار دهاد. (رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه اين جمله را در ميان جمعى از ياران خود ايراد فرمود)، آنان عرض كردند: جانشينان شما چگونه مردمى هستند؟ فرمود: كسانى هستند كه سنت و روش مرا احياء نموده و آن را به بندگان خدا تعليم ميدهد) (63) .

(مسئله هدايت و ارشاد مردم - كه هدف بعثت و رسالت مرا تشكيل ميدهد - عينا مانند قضيه ريزش باران است . بارانى كه در مناطق و سرزمينهاى متفاوتى فرو مى ريزد: برخى از سرزمينها آنچنان پاكيزه و آماده است كه آب را در خود مى پذيرد و در نتيجه ، ريزش باران در اين سرزمين ها گياه ها و سبزه هاى فراوانى را مى روياند. برخى از سرزمين ها (همچون سنگستان )، سفت و سخت است كه آب در آن نفوذ نمى كند و فرونمى رود؛ بلكه روى زمين جمع مى شود و آب را در خود نگاه ميدارد، و خدا مردم را بدينوسيله سودمند ساخته تا از آن آب بياشامند و سيراب گردند و منطقه هاى كشاورزى خود را با اين ذخائر، آبيارى كرده و بارور سازند. و برخى از سرزمين ها پست و كوير و شنزار است كه نه آب را بر روى خود نگاه ميدارد و نه گياهى را مى روياند.

اين مثل ، بازگوكننده حالات متفاوت كسانى است كه زير بارش هدايتها و ارشادهاى من قرار مى گيرند: بعضى از آنها از راه آوردهاى الهى من به گونه اى بهره مند مى گردند كه نه تنها خود داراى بصيرت دينى مى شوند و از اين بصيرت در زندگانى علمى سودمند مى گردند، بينش خود را به ديگران نيز منتقل ساخته و آنان را تحت تعليم قرار مى دهند. و بعضى ديگر در برابر فيض و بارش دست آورد آسمانى من ، چنان سخت و غيرقابل انعطاف هستند كه اساسا سرشان را بالا نميگيرند و به ريزش و فيضان الهى توجه نمى كنند و باران هدايت الهى را در خود نمى پذيرند و نگاه نميدارند، هدايتى كه من نسبت به آن ، احساس رسالت و مسئوليت مى كنم و آن را براى مردم بازگو مى نمايم ) (64) .

(رشك و حسد - جز درباره دو كس - روا نيست و نميتوان آن را حسد مذموم ناميد:

1- كسى كه خداوند، او را دولتمند ساخته و مال فراوانى در اختيارش قرار ميدهد، ولى او اموال خويش را در راه حق صرف مى كند و در طريق احياء فضيلت ، سرمايه هاى مالى خود را به نابودى مى كشاند. (افراد با فضيلت ، بايد به حال چنين مردمى غبطه خورند و نسبت به آنان رشك برند).

2- كسى كه خداوند متعال وجود او را با حكمت و دانش سرشار ساخته و سرمايه هاى علمى را در كفش نهاده است . او خود نيز از اين سرمايه در زندگانى انسانى و معنوى خويش بهره مى گيرد و ديگران را با اين اندوخته علمى بهره مند مى سازد و از راه تعليم ، جامعه را با آن مايه ها مجهز

مى كند) (65) .

(كسى كه مردم را به هدايت و رشد فكرى و معنوى دعوت مى كند و در اين راه موفق مى گردد، برابر پاداش پيروان و ره بازيافتگان خود، اجر و مزدى از خدا دريافت مى كند به گونه اى كه به هيچ وجه - برخودارى راهبر از پاداش مذكور - از ميزان پاداش رهروان تعليمات او نمى كاهد.

و آنكه مردم را به گمراهى سوق مى دهد (و راه انحراف و گناه رابراى آنان هموار مى سازد) جرم او برابر جرمى است كه ره گم كردگان ، دچار آن جرم گشتند. البته اين وضع ، از بار جرم گمراهان نيز چيزى نمى كاهد) (66) .

(آنگاه كه آدميزاد مى ميرد (حساب جارى ) اعمال او - جز نسبت به سه چيز - گسيخته (و مسدود) مى گردد:

1- خير مستمر و عام المنفعه (از قبيل ساختن پل ، خيابان ، مسجد، بيمارستان و امثال آن ).

2- علم و دانشى كه مردم بدان سودمند گردند (مانند كتب و آثار علمى ).

3- فرزند صالح و شايسته اى كه (همواره ) دعاى خير، نثار پدر نمايد) (67) .

(پرارزش ترين و بهترين چيزى كه انسان ، پس از مرگ خود به يادگار مى گذارد سه چيز است :

1- فرزند صالح و شايسته اى كه او را با دعاى خير ياد كند.

2- صدقه جاريه (و مؤ سسه عام المنفعه مستمرى ) كه پاداش به او برسد.

3- علم و دانشى كه پس از مرگ او مورد استفاده ديگران قرار گرفته و بدان عمل شود) (68) .

(فرشتگان آسمانى - براى ابراز رضايت و شادمانى نسبت به كار دانشجويان و علم آموزى طالبان علم - پر و بال خويش را فرو مى نهند) (69) . (جوياى علم و دانش باشيد، هر چند كه آن را در چين (و نقاط بسيار دوردست ) سراغ گرفته باشيد) (70) . (منظور، معرفة النفس و خداشناسى است ).

(اگر كسى صبحگاهان خويش را در پويائى از علم آغاز كند، فرشتگان (با بال و پر خويش ) بر او سايه لطف و مرحمت مى افكنند، و نيز در طول زندگانى خود از يمن و بركت و فراخ روزى برخوردار گشته ، و كاهشى در رزق و روزى او پديد نمي آيد ) (71) .

(اگر كسى طريقى را – به منظور دانش آموختن - بپيمايد، خداوند متعال در فراسوى وى ، راهى به سوى بهشت و نيكبختى او هموار مى سازد) (72) .

(خوابيدن با علم ، بهتر و سودمندتر از نمازى است كه در عين جهل و بر مبناى نادانى برگزار مى شود) (73) .

(وجود يك فقيه و فرد واجد بينش و بصيرت دينى - از ديدگاه شيطانها و اهريمن صفتان - طاقت فرساتر و تحمل ناپذيرتر از وجود هزار عابد است )(74) .

(قضيه و جريان زندگى افراد عالم و دانشمند بر روى پهنه زمين و جهان خاكى ، همانند وجود ستارگان برفراز آسمانها است كه انسان به مدد درخشش آنها در خشكى و دريا، در دل شب و تاريكيها راه خويش را بازمى يابد (و قافله و كاروان سفر را به مقصد رهنمون مى گردند) آنگاه كه اين ستارگان زير پوشش ابر قرار گيرند و ناپديد گردند اين احتمال وجود دارد كه كاروانسالاران و راهبران مسافران نيز - علاوه بر خود كاروانيان - دچار گمراهى و سرگشتگى شوند(75) ).

(هر نوآموزى كه در فضا و محيط علم و عبادت و بندگى خدا پرورش يابد تا آنگاه كه به بزرگسالى برسد، خداوند در روز قيامت ، اجر و پاداش نود و دو فرد (صديق ) و راستين در گفتار و كردار را بدو ارزانى مى كند). (76)

(خداى ، در روز قيامت به دانشمندان و حاملان علم چنين خطاب مى كند: علماء و دانشمندان ! من بدان جهت علم و حلم و دانش و بردبارى خود را به شما سپردم كه ميخواستم صرفا از رهگذر آن دو يعنى علم و حلم ، شما را مشمول آمرزش و رحمت خويش قرار دهم . و هيچگونه ايرادى در چنين مشيتى بر من وارد نيست و باكى از آن ندارم ) (77) .

(هيچ مجموعه و پيوندى ، خوش آيندتر و برتر از پيوند علم و دانش با حلم و بردبارى نيست ) (78) (يعنى تركيب و گردهم آئى علم با حلم ، پرفضيلت ترين تركيبها است . به عبارت ديگر: اگر در يك فرد، علم با آميزه حلم تواءم باشد شخصيت او از معجونى پرداخته شده است كه هيچ تركيب و معجونى از لحاظ فضيلت و ارزش به پاى آن نمى رسد).

هيچ صدقه و بخششى - از لحاظ ميزان پاداش و بازده معنوى - نميتواند با نشر و تعليم علم ، برابرى كند) (79) .

(هرگونه هديه و ارمغانى كه يك فرد مسلمان به برادر دينى خود اهداء مى كند، برتر و والاتر از سخن حكمت آميز نيست ، سخنى كه خداوند - از رهگذر آن - بر مراتب هدايت آن برادر ايمانى افزوده و از سقوط و نابودى شخصيت او جلوگيرى كرده و پستى و تبهكارى و نابودى را از او طرد مى سازد) (80) .

(پربهاترين و والاترين صدقه و بخشش اين است كه انسان بر علم و دانشى دست يابد و آن را به برادر دينى خود تعليم دهد) (81) :

(عالم و دانشمند با متعلم و شاگرد از لحاظ اجر و پاداش الهى ، شريك و انباز يكديگرند. خير و سعادت (واقعى ) را نمى توان در ميان ساير طبقات جامعه بازيافت ) (82) .

(عالم و دانا - هر چند مايه علمى او اندك و ناچيز باشد - بهتر و ثمربخش تر از عابدى است كه عبادت و مراتب بندگى او، زياد (و چشمگير) باشد) (83) .

(اگر شخصى ، بامدادان ، راه مسجد را در پيش گيرد و صرفا هدف او چنين باشد كه راه خير و نيكبختى را فراگيرد و يا آن را به ديگران تعليم دهد - از لحاظ اجر و پاداش اخروى - همسان كسى است كه عمره كامل انجام داده باشد.

و اگر شبانگاه با چنان هدفى به مسجد روى آورد اجر و پاداش او برابر با اجر و پاداش كسى است كه مراسم حج كامل را برگزار كرده باشد) (84) .

(طليعه روز خود را - در حاليكه عالم و دانشمند و يا متعلم و دانش جو و يا مستمع و شنونده علم و يا دوستدار و علاقه مند به دانش ، هستى - آغاز كن ، از گروه پنجم (كه از مرز اين چهار فرقه بيرون هستند) مباش كه در (پرتگاه ) انحطاط و نابودى قرار ميگيرى ) (85) .

(رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مردم فرمود): (آنگاه كه از بوستانهاى بهشت عبور مى كنيد خود را از نعمتهاى آن اشباع سازيد. عرض كردند: يا رسول الله بوستانهاى بهشت چيست ؟ فرمود: حلقات و جلسات بحث و مذاكره است ؛ زيرا خداي را فرشتگان سيارى است كه همواره در گردش اند و در جستجوى جلسات بحث و مذاكره علمى هستند. آنگاه كه بر اهل جلسات بحث و گفتگوهاى علمى وارد مى شوند پيرامون آنان را احاطه مى كنند) (86) (و مراتب عشق و علاقه به علم و دانش را با چنان كيفيتى ابراز مى نمايند).

بعضى از دانشمندان درباره اين حلقات يادآور شده اند كه منظور از آن ، جلساتى است كه در آن از حلال و حرام ، سخن به ميان مى آيد. در اين حلقات ، گفتگوهائى درباره قوانين دين از قبيل : خريد و فروش ، نماز، روزه ، نكاح ، طلاق ، حج و امثال آنها مطرح مى گردد. (به عبارت ديگر: موضوع بحث و مذاكره اينگونه جلسات ، عبارت از تشريح قوانينى است كه كيفيت رابطه انسان را با خدا تنظيم مى كند كه ما آن را قوانين مربوط به (عبادات ) مى ناميم از قبيل نماز، روزه ، حج و امثال آنها. و يا آنكه بحث و مذاكره اين جلسات مربوط به تشريح و گزارش قوانينى است كه چگونگى رابطه مردم را با يكديگر مشخص مى سازد كه در فقه به عنوان (معاملات ) نام دارد از قبيل خريد و فروش ، اجاره ، رهن و امثال آنها. و يا راجع به كيفيت تشكيل خانواده و احوال شخصيه است از قبيل نكاح ، طلاق و مانند آنها).

(روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از خانه بيرون آمد و وارد مسجد شد و در آنجا با دو نشست و گردهم آئى مواجه گشت : در يك گردهم آئى ، گروهى سرگرم كسب بصيرت دينى و علم آموزى بودند. و در نشست و گردهم آئى ديگر، دسته اى مشغول دعا و درخواست از خدا بودند.

پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اين دو نشست و گردهم آئى در جهت خير و سعادت قرار دارند؛ چون گروه اخير، خداى را ميخوانند؛ ولى آن گروه اول سرگرم فراگرفتن بينش و دانش هستند و ميخواهند دانش و آگاهى دينى خود را از رهگذر تعليم ، به افراد نادان منتقل سازند. (با وجود اينكه هر دو گروه در مسير فضيلت گام برميدارند، معهذا) گروه اول بر گروه دوم مزيت دارند. (من كه پيامبر شما هستم ) به خاطر تعليم (حقايق و نشر آگاهى )، مقام رسالت را به عهده گرفته و بدان مبعوث شدم ) (87) (و هدف بعثت من ايجاد بينش و تعليم حقايق بوده است ). سپس آن حضرت در جمع گروهى نشست كه سرگرم دانش اندوزى و تعليم بوده اند (و با اين رفتار الگوپرداز خود، دو نشست مذكور را ارزيابى فرموده و بدينوسيله ، برترى علم را بر عبادت و دعاء، عملا اعلام نمود).

از صفوان بن عسال نقل مى كنند كه گفت : حضور پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيدم در حاليكه آن حضرت بر برد سرخ ‌فام خويش تكيه داده بود. عرض ‍ كردم : يا رسول الله ، من به خاطر كسب علم و جستجوى از آن به مسجد روى آوردم . رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آفرين بر تو، توئى كه پوياى علم و دانش هستى . فرشتگان با پر و بال خويش وجود شاگرد جوياى علم را در بر گرفته و آنچنان در پيرامون او بر روي هم انباشته مى شوند كه به آسمان دنيا و جهان ناسوتى - از فرط محبت و عشق و علاقه به چيزى كه دانشجو، پوياى آنست - اوج مى گيرند) (88) (يعنى در حقيقت ، تجمع و تراكم و تراكب فرشتگان در پيرامون طالب علم - نمايانگر مراتب دلبستگى و علاقه شديد اين وجودات مقدس نسبت به هدف طالب علم - يعنى دانش و بصيرت در امر دين و دنيا - مى باشد).

(كثير بن قيس مى گويد: با ابودرداء در مسجد دمشق نشسته بوديم ، در اين اثناء مردى وارد شد و گفت : من از مدينه آمده ام و هدفم اين است كه شنيده ام شما براى مردم حديث پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نقل مى كنى . من به خاطر شنيدن حديث رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از زبان شما اين راه دور و دراز را پيموده ام .

ابودرداء گفت : مبادا مسئله تجارت و سوداگرى ، تو را وادار كرده باشد كه رنج سفر از مدينه تا شام را بر خود هموار ساخته باشى ؟ گفت : نه . سپس ابودرداء به وى گفت : نكند هدفهاى ديگرى ، تو را از مدينه بدين سو كشانده باشد؟ آن مرد گفت : نه . (يعنى هيچ هدفى جز استماع حديث و سخن رسول گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، مرا به اين سفر وانداشت ).

آنگاه ابودرداء به نقل حديثى از نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آغاز كرد و گفت : از آن حضرت شنيدم كه مى فرمود: (اگر كسى مسيرى را در جهت آموختن علم و دانش طى كند، خداوند متعال او را در راهى كه مقصد آن ، بهشت است سوق ميدهد. فرشتگان – به منظور اعلام شادمانى خود نسبت به طالب علم - پر و بال خويش را فرومى نهند. (همه پديده هاى هستى ) حتى ماهيان دريا از خدا درخواست مى كنند كه عالم و دانشمند بر عابد (و ساير طبقات مردم ) همانند امتياز و برترى بدر و ماه تمام بر ساير ستارگان است . علماء و دانشمندان ، وارثان پيامبران الهى هستند؛ چون انبياء هيچ دينار و درهمى پس از خود به ارث نگذارند، و ميراث آنها عبارت از علم و دانش است . اگر كسى بر چنين ميراثى دست يابد، محققا سهم و نصيب فراوانى را در زندگانى ، عائد خويش مى سازد (89) ).

يكى از دانشمندان با اسناد به ابى يحيى زكريا بن يحيى ساجى چنين نقل مى كند كه او ميگفت : در يكى از كوچه هاى بصره بسوى خانه يكى از محدثين مى رفتيم ، ميان راه بر سرعت خود افزوديم . مرد شوخ چشم و بى باكى با ما همراه بود، او با حالت تمسخر و استهزاء به ما گفت : پاهاى خود را از روى بالهاى فرشتگان بالا نگاه داريد، يعنى روى پر و بال فرشتگان گام ننهيد؟! (وى سخن رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را درباره فضيلت علم و علماء، دستاويز استهزاء خود قرار داده بود). ناگهان ديديم كه او نمى تواند گام از گام بردارد. چون دو پاى او (به علت چنين استهزاء شرم آور) از كار افتاده و خشك شده (و ديگر قادر به راه رفتن نبود).

همو با اسناد داود سجستانى نيز آورده است . كه او مى گفت : ميان دانشمندان حديث ، مرد شرور و آلوده و بى بندوبارى زندگانى مى كرد. اين مرد آنگاه كه حديث پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : (( (ان الملائكة لتضع اجنحتها لطالب العلم )) :فرشتگان پر و بال خويش را براى طالب علم بر زمين مى نهند و آن را مى گسترانند) را شنيد، پاهاى خود را با ميخهاى آهنين مجهز كرد و گفت : ميخواهم بال و پر فرشتگان را پايمال كنم !!. گويند پس از اين عمل و گفتار زشت خود، گرفتار بيمارى خوره و خارش در پاهايش گشت .

اين داستان را محمد بن اسماعيل تميمى در شرح صحيح مسلم آورده و نوشته است كه دو پا و ساير اندام او (پس از آن رفتار و گفتار نابخردانه ) دچار خشكى و فلج گرديد.

(سخنان زير نيز از بيانات پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد كه در مقام ارائه ارزش و اهميت علم و علماء ايراد فرمود:

(نزديكترين مردم به مقام و مرتبت نبوت ، عبارت از دانشمندان و مجاهدان راه حق مى باشند) (90) .

(مرگ يك گروه و قبيله ، از مرگ يك عالم و دانشمند، آسانتر و ناچيزتر و تحمل پذيرتر است ) (91) .

(حكمت و دانش ، بر مراتب شرف و بزرگوارى افراد شريف مى افزايد، و حتى بردگان را (در سايه بينش علمى )، به مجالس و محافل بزرگان ترفيع ميدهد تا در ميان آنها جلوس كنند) (92) .

(خداى در روز رستاخيز، بندگان خويش را برمى انگيزد، و سپس دانشمندان را. و به آن ها چنين خطاب مى كند: اى گروه علماء! فقط من از آن جهت گوهر علم و بينش را در ميان شما قرار دادم چون شما را مى شناختم و وجود شما را نه بدان جهت به علم و دانش بياراستم كه خواسته باشم شما را عذاب و شكنجه نمايم ؛ نه ، بلكه خواستم مشمول رحمت من قرار گيريد. برويد و راه بهشت و نيكبختى را در پيش گيريد؛ چون حقا از شما درگذشتم و شما را مشمول رحمت خويش ساخته ام ) (93) .

(اگر كسى در مجلسى بنشيند و در آن مجلس و نشست ، بر مراتب علم و آگاهى خود نيفزايد بر مراتب بد و دورى خود از خداوند مى افزايد) (94) .

(دانشمندان مردم ، عبارت از كسى است كه علم و آگاهى مردم را در وجود خويش فراهم سازد، و گرانقدرترين مردم ، كسى است كه فزونترين سرمايه علمى را به كف آرد، و كم ارزشترين افراد كسى است كه ناچيزترين و اندك ترين مايه علمى را براى خود اندوخته باشد) (95) .

از سخنان پيغمبرگرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در روايت زير چنين استفاده مى شود كه تعليم و نشر علم ، الزامى است و بايد عالم و دانشمند، اين سرمايه پرارزش را براى استفاده مردم ، در اختيار آنها قرار دهد؛ آنجا كه مى فرمايد:

(خداوند متعال به هيچ عالم و دانشمند، سرمايه علمى را اعطاء نفرمود جز آنكه از آنها پيمان گرفت ، نوع همان پيمانى كه از پيامبران گرفته است كه حقايق را به مردم تعليم دهند و واقعيات را روشنگر باشند و هرگز از بيان حقيقت كتمان نورزند (96) ).

## ج - فضيلت علم و علماء و متعلمان از نظرگاههاى امامان شيعه عليهم‌السلام

اوج منزلت علم و دانش در منطق پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از طريق روايت ائمهعليهم‌السلام :

از طريق محدثان شيعه ، حديثى با اسناد صحيح از ابن الحسن على بن موسى الرضا عليه‌السلام نقل شده است كه او از پدر و اجداد خود و آنان از پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده اند كه آن حضرت فرمود:

(دانش آموختن بر هر فرد مسلمان (اعم از زن و مرد) ضرورى و واجب است . بايد علم و دانش را از سرچشمه ها و موارد استفاده آن ، جويا شويد، و آن را از افراد شايسته و اهل علم دريافت كنيد؛ زيرا اگر دانش آموختن با هدف الهى تواءم باشد به عنوان حسنه تلقى مى شود. و پويائى از علم عبادت است و مذاكره و گفتگوهاى علمى ، تسبيح و تقديس پروردگار مى باشد. عمل و رفتار هماهنگ با علم ، جهاد در راه خدا است . و تعليم آن به كسانى كه از علم بهره اى ندارند، صدقه محسوب مى شود. و بذل علم به افراد درخور و شايسته ، وسيله تقرب به خدا مى باشد؛ زيرا علم ، مشعل و راهنمائى براى شناخت حلال و حرام و چراغى فروزان فراسوى بهشت ، و مونس و همدم انسان به هنگام وحشت ، و يار و رفيق انسان در روزگار غربت و تنهائى ، و هم زبان انسان در حال بى كسى ، و راهنماى او در لحظات خوشى و ناخوشى ، و سلاح او در برابر دشمنان ، و زيور و زينت او در جمع دوستان است .

خداوند متعال به مدد علم و دانش ، جوامعى از بشر را تعالى بخشيده و آنان را بدينوسيله در مسير خير و فضيلت قرار داده است ، بدانگونه كه جامعه هاى فاقد علم و آگاهى را ناگزير به اقتباس از آنان كرده تا از رفتار و روش و ره آورد آنان ، الگو و سرمشق گيرند، و سرانجام ، آراء و افكارشان به آراء و افكار همان جامعه هاى مجهز به علم ، منتهى گردد.

فرشتگان ، شيفته دوستى با دانشمندان ميگردند و با بال و پرشان ، شخصيت روحى آنان را لمس كرده و با درود و تحيات خويش به آنان تهنيت و تبريك مى گويند.

هر پديده خشك و تر چنين مى كوشند كه از خداوند درخواست نمايند تا دانشمندان و جامعه سرشار از علم و دانش دينى را مورد مرحمت و لطف خويش ‍ قرار دهد. حتى ماهيان دريا و حشرات و درندگان بيابان و بيشه ها و چهار پايان نيز اين درخواست را با خدا در ميان مى گذارند.

(زيرا علمى كه با آميزه ايمان تقويت يافته است حمايت از تمام پديده هاى هستى اعم از جاندار و بي جان را به عهده گرفته و مانع از آنست كه به حريم موجودى تجاوز به عمل آيد، و فى المثل با آلودگيهاى ذره اى و مسموميت هاى اتمى و بالاخره با هر نيروى ويرانگر ديگرى ، فضاى پاكيزه و آرام جهان هستى ، و زندگانى ، به پريشانى و نابودى سوق داده شود. و ما اين حقيقت را - كه در گفتار پرارزش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به چشم مى خورد - در عصر حاضر، به وضوح درك مى كنيم كه چرا جهان وجود و عالم هستى با تمام پديده هايش به علماء و دانشمندان با ايمان ، چشم دوخته و از آنها مى پايند. در هر عصرى ، علماء و دانشمندان با ايمان و پاك نهاد، حامى و مدافع حفظ نظام هستى و مصونيت همه پديده هاى وجود بوده اند، و به هيچ قدرت جابر و ستمگرى اجازه تجاوز به حريم هيچ پديده اى را نمى دادند. و ايفاگر اين وظيفه ، صرفا دانشمندان الهى و علماء ربانى بوده و هستند).

(آرى ) علم مايه حيات دلها است كه عوامل مرگ زاى جهل و نادانى را از قلوب مردم ريشه كن مى سازد. دانش مايه چشم روشنى ، و نيرومندى اندام و مانع ضعف و فتور جسمانى است .

انسان مى تواند در سايه علم به منازل و مقامات افراد برجسته و برگزيده و با فضيلت ، ارتقاء يافته و در حلقات و مجالس نيكان و خيرانديشان قرار گرفته و به مدارج و مناصب عالى دنيوى و اخروى نائل گردد. مذاكره و گفتگوى علمى ، معادل با روزه دارى است ، و تدريس و تعليم و تعلم آن ، برابر با قيام شبانگاهى و راز و نياز با خدا مى باشد.

علم و دانش ، مؤ ثرترين عامل و انگيزه طاعت انسان از خدا و بهترين مشوق او براى عبادت است . انسان از مجراى بينش علمى به صله رحم و حفظ ارتباط و پيوند با خويشاوندان و دوستان قيام مى نمايد و از رهگذر آن ، به شناخت صحيح حلال و حرام موفق مى گردد.

علم ، راهبر انسان براى عمل و رفتار است ، و رفتار انسان از علم او الهام گرفته ، و علم و عمل پابه پاى هم پيش ميروند. خداوند متعال نيك بختان را از علم بهره مند مى سازد؛ در حاليكه تيره بختان را از آن محروم مى گرداند.

خوشابه حال كسانى كه خداوند، آنان را از چنان حظ و بهره گرانقدرى محروم و ناكام نكرده است ).

### سخنان اميرالمؤ منين علىعليه‌السلام :

(مردم ! هشيار باشيد: كمال دين دارى و اوج ايمان شما عبارت از دانش آموختن و انطباق و هماهنگى رفتارتان بر طبق موازين علمى مى باشد. بايد متوجه باشيد كه دانش آموختن و ذخيره كردن علم از ثروت اندوزيهاى مادى شما، لازم تر و ضرورى تر است ؛ زيرا مال و ثروت و روزى مردم بر حسب نياز و درخور احتياج همگان تقسيم شده است . تاءمين نيازهاى مادى (طبق مقدرات و سرنوشت اشخاص ، در سايه مشيت الهى و به ميزان كوشش متعارف و عادى ) به وسيله خداوند دادگر، پيش بينى شده و خداوند عادلى كه نيازهاى مادى افراد را كاملا ضمانت كرده است براى شما نيز ضمانت مى كند و آن را در اختيارتان قرار ميدهد.

ولى گنجينه علم و دانش در وجود عالم و دانشمند و دستگاه ذهنى او انباشته شده است - پس بايد پوياى چنان علم باشيد (97) (و سعى خويش را تا نهائى ترين درجه آن به كار داريد تا آنكه بر اين ذخائر و گنجهاى گرانبها در سايه رنج خويش دست يابيد).

(عالم و دانشمند، والاتر و برتر از كسى است كه روزها را به روزه مى گذراند و شبها را به عبادت پروردگار – آن هم تواءم با كوشش و رنج - سپرى مى سازد، و همت خويش را صرفا به روزه دارى و سحرخيزى به منظور عبادت و نيايش پروردگار صرف مى كند.

اگر مرگ عالم و دانشمندى فرا رسد، خلاء و شكستى در سازمان اسلام پديد مى آيد كه جز به وسيله عالم و دانشمند ديگرى - كه جانشين و همانند او است - قابل جبران نبوده و اين شكاف و صدمه ، مرمت نخواهد گرديد(98) .

(براى باورداشت شرافت و فضيلت علم ، توجه به اين نكته ، كافى و بسنده است كه : افراد ناصالح و فاقد بينش درست علمى ، مدعى داشتن چنين علمى مى شوند و داعيه علم و شايستگى در آن را در سر مى پرورانند، و آنگاه كه آنها را به علم و دانش منسوب مى سازند و از آنان به عنوان عالم و دانشمند، ياد مى كنند سخت شادمان مى گردند.

و براى زشتى و نكوهش جهل و نادانى ، همينقدر بس كه افراد گرفتار جهل و بى سوادى نيز نسبت به آن اظهار تنفر و بيزارى نموده و از اينكه با اين سمت و عنوان معرفى شوند سخت گريزانند) (99) .

اميرالمؤ منين على عليه‌السلام به كميل به زياد فرمود: (كميل ! علم ، بهتر از مال است ؛ زيرا علم و دانش از تو نگاهبانى و پاسدارى كرده و وجودت را در پناه خود قرار ميدهد. ولى در مورد مال ، ناگزيرى كه خود نگاهبان و پاسدار آن باشى . علم و دانش بر تمام شئون زندگى و پديده هاى هستى و اراده ها فرمانروا و حاكم است ، در حاليكه مال و ثروت انسان ، محكوم و دستخوش اراده او مى باشد. صرف مال و انفاق آن ، موجب نقصان و كاهش آن مى گردد در حاليكه انفاق علم يعنى تعليم آن به ديگران ، اندوخته هاى علمى عالم و دانشمند را پربارتر و فزاينده تر مى سازد و كالاى علم طبعا رو به فراوانى مى گذارد) (100) .

## (علم و دانش بر مال و ثروت ، به هفت دليل مزيت و برترى دارد:

1- علم و دانش ، ميراث انبياء و پيامبران عليهم‌السلام است ، در حاليكه مال و ثروت مادى ، ميراث و پس مانده فراعنه و جباران روزگار مى باشد.

2- علم از مجراى انفاق و اعطاء آن به ديگران ، نقصان پذير نيست ؛ ولى انفاق مال و ثروت مادى ، موجب كاهش و نقصان آن مى گردد.

3- مال و ثروت به حافظ و نگاهبانان نيازمند است ؛ در حاليكه علم و دانش ، خود نگاهبان و پاسدار انسان مى باشد.

4 - علم و دانش سرمايه و اندوخته اى فناناپذير است ، حتى تا پاى گور و در دل تيره خاك ، يار و غمخوار و همراه انسان است ؛ ولى مال و ثروت يا مرگ انسان از او جدا گشته و نمى تواند هميارى خود را با انسان استمرار دهد و بعد از مرگ ، انسان را تنها گذاشته و در دنيا باقى ميماند.

5 - مال و ثروت ، سرمايه اى پيش پاافتاده و عمومى است ، و براى هر فردى - اعم از مؤ من و خداشناس ، و كافر و ناسپاس - فراهم مى شود و آنان از آن برخوردار مى گردند؛ ولى حصول علم و بينش الهى ، ويژه افراد باايمان است .

6- همه طبقات مردم - در مسائل مربوط به دين - به علم عالم و دانشمند نياز دارند؛ ولى تمام طبقات مردم نسبت به مالداران و دولتمردان احساس نياز نمى كنند.

7- علم و دانش ، نيرو بخش انسان در سير از صراط و گذرگاه آخرت ، فراسوى بهشت جاويد است (و به او در عبور از صراط و راه باريك و دقيقى كه مقصد آن بهشت و سرفرازى است - مدد مى رساند)، در حاليكه مال و ثروت ، مانع و سد راه او در پيمودن اين صراط و گذرگاه حساس مى باشد).

(ارزش شخصيت هر فردى به مقدار معلومات و معارف او است ). (101)

در برخى از روايات ، حديث فوق بدين صورت ضبط شده است كه : (ارزش شخصيت هر فرد، وابسته به ميزان كارائى و مهارت در معارف و شناختها و درستى اطلاعات او مى باشد): (( (قيمة كل امرء ما يحسنه ) )) .

### امام سجاد، زين العابدينعليه‌السلام :

(اگر مردم به مزايا و ارزشهاى والاى دانش آموختن آگاهى مى يافتند (منتهاى مساعى و كوششهاى خود را در اين راه صرف مى كردند و تا آنجا اعلام آمادگى مينمودند كه ) از مرز ريختن خون دلها و فرورفتن در اعماق درياها مى گذشت . (و بالاخره حاضر مى شدند در راه وصول به علم ، از رنجهاى جانكاه و فداكارى و جانبازى ، با آغوش باز استقبال كنند). خداوند متعال به دانيال نبى عليه‌السلام چنين وحى فرمود: محققا فرد نادان و نابخردى كه در اداء حق اهل علم و دانشمندان ، رفتارى تحقيرآميز در پيش مى گيرد و از آنان - به عنوان مقتدى و رهبر خويش - پيروى نمى كند (در ميان جمع بندگانم ) بيش از همه مشمول غضب و خشم من قرار مى گيرد. ولى به عكس ، فرد پرهيزكار و پوياى پاداش عظيم - كه ملازمت و همبستگى خود را همواره با علماء و دانشمندان حفظ مى كند و در برابر حكماء و انديشمندان ، داراى حس انعطاف و پذيرش مى باشد (او به افكار و آراء آنان احترام گذاشته و در برابرشان ، سر تسليم و طاعت فرود مى آورد) محبوب ترين بندگان من است ) (102) و بيش از ساير مردم ، مورد لطف و محبتم مى باشد.

### امام باقرعليه‌السلام :

(اگر كسى يكى از ابواب هدايت را (بر روى مردم ) بگشايد و آن را به مردم تعليم دهد همانند پاداشى كه نصيب ره يافتگان مى گردد از خداوند، اجر و پاداش ‍ دريافت مى كند. و در اين رهگذر، از حجم پاداش ره يافتگان ، هيچگونه نقصان و كاهشى پديد نمى آيد.

و اگر كسى فراسوى مردم ، درى از گمراهى را (گشوده سازد و عوامل انحراف از صراط مستقيم را به آنان ) تعليم دهد، بار سنگين گناه و انحراف گم گشتگان مكتب او به دوش وى مى افتد؛ ولى از گرانى بار گناه اغواشدگان نيز چيزى كاسته نمى شود).

(هر دانشمندى كه از دانش خويش بهره مند است از هفتاد هزار عابد (فاقد بينش دينى ) برتر و ارجمندتر است (103) ).

(هريك از شما كه به تعليم ديگران قيام مى كند؛ دو چندان پاداش شاگرد از جانب خداوند متعال عائد او مى گردد. علاوه بر آنكه نسبت به شاگرد خويش نيز، داراى مزيت و برترى است . لذا بر شما است كه دانش را از حاملان علم بياموزيد، و همانگونه كه علماء و دانشمندان ، شما را تعليم دادند به تعليم برادران دينى خود قيام نمائيد(104) ).

نشستن در مجلسى كه در آن مجلس در كنار كسى قرار گيرم كه اعتماد علمى نسبت به او ممكن باشد در نظر من از كار و عبادت به مدت يكسال ، مستحكمتر و اطمينان بخش تر است ) (105) .

### امام صادقعليه‌السلام :

(اگر كسى راه و رسم خير و نيكى را به شخصى تعليم دهد هم وزن پاداش كار نيك او، اجر و پاداشى عائد وى مى گردد. (يكى از حاضران مجلس كه راوى اين سخن نيز مى باشد) از آن حضرت پرسيد: حتى اگر رهنمون فرد دومى به خير و نيكى باشد باز هم از چنين پاداشى بهره مند مى شود؟ حضرت در پاسخ او فرمود: (فرد دوم كه سهل است ) اگر او همه مردم عالم را به خير و نيكى راهبرى كند همانند و برابر اجر و مزد كار خير آنان ، اجر و پاداشى نصيب او مى شود.

راوى مى گويد: پرسيدم اگر از دنيا برود همين پاداش براى او منظور مى شود؟ فرمود: آرى ، اگرچه از دنيا برود). (106)

(همه شما مردم بايد در دين و حقايق مربوط به آن ؛ داراى بينش و بصيرت باشيد؛ چون در غير اينصورت ، يعنى اگر يك فرد مسلمان از لحاظ آگاهيهاى دينى ، بى بهره باشد با يك فرد عامى بيابان گرد و صحرانشينى (كه از مسائل انسانى و مدنيت بى خبر است ) تفاوتى ندارد. (107) خداوند متعال در قرآن كريم مى فرمايد:

(( ليتفقهوا فى الدين و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون ) ))

(بايد از هر گروهى در جامعه انسانى ، دسته اى ترك ديار و وطن كنند) تا در امر دين و مسائل مربوط به آن ، فقاهت و بصيرتى به دست آرند و گروه وابسته به خود را - آنگاه كه به سوى آنها بازمى گردند - (از خطرها و لغزشهائى كه جامعه را تهديد مى كند) بيمناك ساخته و هشدارشان دهند، باين اميد كه از اين انحرافها و خطرهائى (كه معنويت و انسانيت آنها را تهديد مى نمايد) برحذر باشند) (108) .

(بر شما است كه در امر دين ، صاحب بصيرت و بينش عميق باشيد. نبايد همچون اعرابى و بيابان نشين از حقايق دينى بى خبر بمانيد؛ زيرا اگر كسى فاقد چنين درك و بصيرتى باشد نظر لطف الهى در روز رستاخيز بدو معطوف نمى گردد، و خداوند متعال هيچ رفتارى را از او – به عنوان يك عمل پاكيزه و عارى از آلودگى - نمى پذيرد(109) ).

(تا آن پايه به بصيرتهاى دينى ياران خود اهتمام و دلبستگى دارم - كه اگر در اين رهگذر (ناگزير از تحمل شكنجه گردند و) بر سرشان تازيانه فرود آورم - در اين اهتمام و دلبستگى من ، خللى وارد نمى گردد) (و از نيروى اهتمام و علاقه ام نسبت به بينش دينى يارانم كاسته نميشود)(110) .

(علماء و دانشمندان ، وارثان پيامبران عليهم‌السلام هستند؛ زيرا پيامبران ، دينار و درهمى از خود به جاى نگذاشتند، ميراث آنان - كه در اختيار وراث آنها يعنى دانشمندان قرار مى گيرد - همان احاديث و سخنان و تعاليم آنها است كه از آنها بجاى مانده است .

اگر كسى بر اين اندوخته معنوى - حتى به قدر ناچيزى - دست يابد در حقيقت ، حظ و بهره فراوانى را عائد خود ساخته است .

بنگريد كه علم و آگاهى دينى خويش را از چه كسانى فرامى گيريد؛ زيرا در ميان ما خاندان پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جانشينان عادل و درست كردارى وجود دارند كه علم دين را از تيررس تحريف گزافه گويان و نسبتهاى نارواى ياوه سرايان و توجيهات نادانان به دور نگاه ميدارند.(111)

(آنگاه كه خداوند، خواهان خير و نيكبختى بنده اى (از بندگان خود) باشد، چشم بصيرت او را در برابر دين و آئين او مى گشايد (112) ) (و به او آنچنان عنايت مى نمايد كه از فقاهت و درك صحيح مسائل دين ، برخوردار گردد).

(معاوية بن عمار از امام صادق عليه‌السلام خواست (راجع به دو فرد، راءى و نظر خود را ابراز نموده و مقام و منزلت آنها را ارزيابى فرمايد، لذا به آن حضرت ) عرض كرد: مردى را سراغ دارم كه همواره حديث شما را نقل مى كند و براى نشر آن در ميان مردم مى كوشد، و مضمون و محتواى سخنان شما را در دلهاى شيعيان شما راسخ و پايدار مى سازد. و نيز فردى ديگر از پيروان شما كه اهل عبادت و بندگى است ؛ ولى تا آن حد و آن اندازه در نقل حديث از شما و نشر آن در ميان مردم ، كوشا و موفق نيست . كدام يك از اين دو فرد بر ديگرى مزيت و رجحان دارد؟ امام صادق عليه‌السلام فرمود: آنكه همواره به نقل و روايت احاديث ما اهتمام مى ورزد و از اين رهگذر قلوب شيعيان ما را نيرو و استحكام مى بخشد (و آنها را دلگرم نگاه مى دارد و از شادابى آنان در ايمان به تعاليم ما پاسدارى مى كند) از هزار عابد برتر است (113) ).

(براى شيطان (و شيطان زدگان )، مرگ هيچ مؤ منى به اندازه مرگ يك فقيه و آشناى به مبانى دين ، محبوب تر نيست (114) ) (يعنى دلخواه ترين مرگها - از ديدگاه شيطان و بدخواهان - مرگ يك فقيه و عالم با بصيرتى است كه موجب ركود بازار شيطان و ابليس مآبان مى باشد).

(آنگاه كه يك جامعه اسلامى ، فقيه و دانشمند دينى باايمان را از دست بدهد در (حصار و باره ) اسلام چنان شكست و صدمه اى به وجود مى آيد كه هيچ نيروئى (جز وجود عالم و دانشمندى همانند او) نمى تواند آن شكست را ترميم و جبران كند(115) ).

### امام كاظمعليه‌السلام :

(آنگاه كه يك فرد فقيه با ايمان از دنيا برود، فرشتگان در سوك او مى گريند، و حتى آن سرزمينى كه اين دانشمند باايمان بر آن سرزمين به خاك مى افتاد و خداى را بندگى مى كرد، و دروازه ها و گذرگاههائى كه رفتار و كردار لاهوتى وى از اين گذرگاهها به عالم ملكوت اوج ميگرفت در فقدان عالم و دانشمند دينى سوگوار مى گردند و مى گريند. با مرگ عالم باايمان در حصار و باره دين ، شكافى پديد مى آيد كه هيچ چيز نمى تواند آن را ترميم كند؛ زيرا علماء و دانشمندان واجد ايمان و مؤ منان بيناى به مسائل دين ، دژها و قلعه هاى مستحكم اسلام هستند، و همچون باره شهر مى باشند)(116) (كه جامعه اسلامى را زير چتر حمايت خود قرار داده و مانع نفوذ عوامل فساد و تيره بختى در ميان مسلمين مى گردند).

(رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد مسجد شد و ملاحظه فرمود كه عده اى پيرامون مردى جمع شدند (و به سخنان او گوش فرامى دهند) پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اين مرد، كيست ؟ عرض كردند: (علامه و دانشمندى پرمايه است . حضرت فرمود: علامه يعنى چه ، و ملاك اين عنوان چيست ؟ عرض كردند: اين مرد نسبت به مسائل مربوط به انساب ، ايام (و روزهاى تاريخى ) عرب و اشعار عربى ، عالمترين و آگاه ترين مردم جامعه عرب زبان است . امام كاظم عليه‌السلام مى گويد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از شنيدن اين سخن ، فرمود: اين اطلاعات و آگاهيهائى است كه جهل و عدم اطلاع از آن كسى زيان نميرساند، و نيز آگاهى از آن نيز كسى را سود نمى بخشد. علم و دانش (مفيد و سودمند كه جهل و بى اطلاعى از آن براى انسان زيانبار مى باشد) عبارت از سه علم است :

1- آيه محكمه : يعنى علم به اصول عقايد؛ (زيرا براهين و ادله اصول عقائد عبارت از آيات محكم قرآن مى باشد).

2- فريضه عادله : يعنى علم اخلاق (كه حد وسط افراط و تفريط در خوى و رفتار را مشخص مى سازد).

3- سنت پايدار: يعنى علم به احكام شريعت و مسائل حلال و حرام .

و ماسواى اين سه چيز، نوعى آگاهى زائد و فضل و فزونى بى ارزش مى باشد) (117) .

## د - سخنان معصومان چهارده گانه عليهم‌السلام از كتاب (تفسيرالعسكرى عليها‌السلام) در بيان عظمت علم

### 1- پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم :

در تفسير منسوب به امام حسن عسكرى عليه‌السلام راجع به آيه

(( (و اذا اخذنا ميثاق بنى اسرائيل لاتعبدون الا الله و بالوالدين احسانا و ذى القربى و اليتامى ...) )) (118)

مطالب زير جلب نظر مى كند:

اما تفسير كلمه (اليتامى )، براى توضيح اين كلمه بايد گفت كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خداوند، مردم را به احسان و نيكى نسبت به يتيمان توصيه و تشويق فرموده و افراد را موظف به سرپرستى از آنان دانسته است ؛ زيرا افراد يتيم و بى سرپرست ، پدران (دلسوز و متعهد) خود را از دست داده و از آنان جدا گشته اند. اگر كسى از آنها صيانت كند، خداوند متعال او را تحت حمايت خود قرار ميدهد. و اگر آنان را از كرم و احترام خويش برخوردار سازد مشمول كرامت الهى واقع مى شود، اگر دست مهر و راءفت خود را بر سر يتيمى بكشد و بدينوسيله او را نوازش و دلدارى كند به تعداد هر موئى كه از زير دست او مى گذرد، خداوند متعال كاخى گسترده تر از دنيا و آنچه در آنست براى او مقرر مى فرمايد، كاخى كه آنچه دلخواه انسان است و چشم ها از ديدن آن ها لذت مى برد، در آن فراهم آمده است . چنين مردمان دلسوز و افراد نيكوكار (كه يتيمان را تحت سرپرستى خود قرار مى دهند) در چنين فراخناى لذت بخشى ، جاويدان و پيوسته كاميابند.

امام حسن عسكرى عليه‌السلام به دنبال اين بيان رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنين مى گويد: (از لحاظ فقدان سرپرست )، يتيم ديگرى را سراغ داريم كه شرائط و اوضاع زندگانى او، سخت تر (و دردناك تر) از يتيمى است كه پدر خود را از دست داده است ، و او عبارت از كسى است كه از امام و رهبر دينى خود، محروم و جدا گشته است و نميتواند به او دسترسى پيدا كند، و نميداند وظيفه و تكليف او در احكام دينى مورد ابتلاء وى ، چگونه است (يعنى تمام شيعيان ما احساس وظيفه شرعى مى كنند، و چون از پرستار دلسوز خود - يعنى امام و راهبر - محروم گشته اند همانند يتيمى هستند كه پدر دلسوز خود را از دست داده و بى پناه شده اند).

(امام عليه‌السلام پس از تفسير كلمه يتيم و تعميم آن نسبت به شيعيان جداگشته از رهبر خويش ، فرمود):

(هان اى مردم ! اگر كسى از پيروان ما - كه به علوم و معارف ما دست يافته است - فردى بى خبر و بى اطلاع از شريعت ما و محروم از مشاهده ما را به شريعت و راه و رسم قوانين ما رهنمون مى گردد، چنين فردى ، يتيمى است كه در دامان او قرار گرفته و او همچون سرپرستى است كه از يتيمى بى پدر پرستارى مى كند.

به هوش باشيد، اگر كسى اين فرد بى اطلاع را راهنمائى كند ارشاد او را به عهده گيرد و شريعت و راه و رسم ما خاندان پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به او تعليم دهد با ما در پيشگاه الهى همراه و همگام بوده ، و در جايگاهى قرار مى گيرد كه ما در خور آن هستيم ).

(امام حسن عسكرى عليه‌السلام پس از ايراد چنين بيانى ، فرمود): اين سخن را من از پدرم ، نقل كرده ام و او از پدر و اجدادش و آنها از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين سخن را روايت كرده اند).

### 2- اميرالمؤ منين علىعليه‌السلام :

(كسى كه از شيعيان و پيروان ما است و به شريعت و آئين ما عالم و آگاه مى باشد و بتواند پيروان سست عقيده و كم اطلاع ما را از تيرگى جهل و ناآگاهى برهاند، و آنان را در فضاى نورانى علم بازآرد يعنى از آن علم و دانشى - كه به رايگان در اختيار او قرار داديم - ديگران را بهره مند سازد، در روز رستاخيز (با جلال و شكوه زائدالوصفى ) در ميان مردم مى آيد؛ در حاليكه افسرى نورانى و درخشان بر سر دارد، افسرى كه بر تمام مردم پهنه قيامت پرتوافكن مى باشد و آن را روشن مى كند، و لباس و پوششى در بر او قرار گيرد كه يك رشته ناچيز از تاروپود آن را نميتوان به بهاى تمام دنيا و آنچه كه در آنست تقويم و ارزيابى كرد. سپس منادى بانگ و ندائى به گوش مردم مى رساند و به آنها چنين اعلام مى كند كه اين شخص ، عالم و دانشمندى است كه بايد او را يكى از شاگردان خاندان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برشمرد.

هان اى مردم ! آن كسى كه چنين عالم و دانشمندى ، او را از حيرت و سرگشتگى جهل و نادانى رهانيده است دست به دامن او گردد و پرتو وجودش را چراغ راه خود سازد تا او را از حيرت ظلمت و تاريكى عرصه قيامت به سوى روشنائى بوستانهاى بهشت راهبرى كند، در نتيجه ، تمام افرادى كه اين دانشمند آنها را به خير و نيكى رهنمون گشت ، و دلهاى قفل خورده و غيرقابل نفوذ آنان را از بركت همت خويش گشوده ساخت ، و در ظل مساعى خود تمام تيرگيهاى شبهه و ترديد را از دل و جان آنان زدود، همراه خود به فضاى نورانى بهشت مى برد.

### 3- فاطمه زهراء (سلام الله عليها):

(زنى حضور فاطمه زهرا (سلام الله عليها) رسيد و عرض كرد: مادرى دارم كه ضعيف المزاج است و درباره نماز با اشكالات و مسائلى مواجه مى شود. مرا نزد شما فرستاد با پرسشهاى او را با شما مطرح سازم . فاطمه زهراء (سلام الله عليها) به پرسش اين زن پاسخ داد. ولى اين زن پرسش ديگرى را مطرح ساخت و آن حضرت پاسخ آن را بيان فرمود. و همينگونه پرسشهاى متعددى را با آن حضرت در ميان گذاشت كه سرانجام به ده سؤ ال رسيد، و فاطمه زهراء (سلام الله عليها) به تمام اين سؤ الات ، جوابهاى لازم را ايراد فرمود.

اين زن به علت كثرت و تعدد پرسشهاى خويش ، احساس شرمندگى نمود و از بازگو كردن سؤ الات بيشتر، خجالت مى كشيد. به همين جهت عرض كرد: بيش ‍ از اين مزاحم نميشوم . فاطمه زهراى عزيز فرمود: و هر سؤ الى كه به نظر تو مى آيد مطرح كن و از بازگوكردن آن شرمگين مباش . (آن حضرت براى آنكه اين زن را به طرح سؤ الاتش ترغيب و تشويق فرمايد، از او پرسيد): اگر كسى در مدت يك روز، بار گران و سنگينى را به دوش كشد و آن را به بالاى بام خانه اى و ساختمانى حمل كند و در برابر آن ، حق الزحمه اى معادل هزار دينار دريافت نمايد، آيا (با داشتن چنان مزد و پاداش فراوانى )، تحمل رنج و زحمت و حمل بار گران بر او ناگوار و غيرقابل تحمل است ؟ عرض كرد: نه . فاطمه زهراء (سلام الله عليها) فرمود: من هم مزدورى مى كنم و خويشتن را اجير و مزدور خدا قرار داده ام . مزد و اجرت من در ازاء پاسخ به هر سؤ الى ، فزونتر از مجموع در و مرواريدى است كه فاصله ميان آسمان و زمين را پر مى كند. پس من شايسته و سزاوارتر از اين باربر مزدور هستم كه در برابر پاسخ به پرسشهاى تو، احساس رنج و زحمت ننمايم . از پدرم (يعنى رسول خدا) صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه مى فرمود: دانشمندانى كه پيرو مكتب ما هستند در روز قيامت محشور و زنده خواهند شد به گونه اى كه به ميزان علوم و دانشها و مساعى و كوششهايشان در جهت ارشاد مردم ، با خلعتها و لباسهاى كرامت و پوششى شكوهمند آراسته مى گردند. بدين صورت كه بر قامت هر يك از آنان هزار هزار يعنى يك میليون خلعت نورانى و درخشان پوشانده مى شود. سپس منادى از جانب پروردگارمان بانگ و ندا درميدهد: اى كسانى كه از ايتام آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سرپرستى كرده ايد و آنها را - آنگاه كه دستشان از دامن پدران واقعى آنها يعنى پيشوايان و رهبران دينى كوتاه گشته است - نجات داده ايد؛ اى علماء و راهبران دينى ! بدانيد كه اين افراد همان شاگردان شما و همان يتيمانى هستند كه شما از آنها سرپرستى كرده و آنها را تعليم داده و از سقوط و نابودى نجاتشان داده ايد. پس بنابراين بايد شما اندام آنها را با خلعتهاى علوم و معارفى كه از شما در دنيا تحصيل كرده اند بيارائيد. از پى چنين خطابى ، دانشمندانى كه معلم چنان شاگردانى بوده اند بر قامت اين شاگردان – به اندازه معلوماتشان - معلوماتى كه از همين دانشمندان فرا گرفته اند - خلعتها و لباسهاى شكوهمندى را مى پوشانند تا آنجا كه در ميان اين شاگردان افرادى به چشم مى خورند كه صد هزار حله و ديباى بهشتى بر قامتشان پوشانده مى شود. و بدين سان همين شاگردان بر اندام كسانى كه علوم دين را از آنها فراگرفته اند جامه هاى گرانبها و پوششهاى نورانى بهشت را پوشانده و قامت آنها را مى آرايند.

سپس خداوند متعال امر مى كند: بر قامت اين دانشمندانى كه از ايتام آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سرپرستى كرده اند، بار ديگر جامه نورانى بپوشانيد تا خلعتهاى آنها را تكميل نموده و چند برابرش سازيد. از آن پس بر حسب فرمان الهى اين پوشاكهاى نورانى و نيز مقام و مرتبت آنها - قبل از آنكه خلعتهاى نورانى را بر قامت شاگردانشان بپوشانند و چند برابرش سازند و نيز قبل از آنكه منزلت و مقام آنها به چند برابر و كمال خود برسد - تكميل مى شود.

(فاطمه زهراء (سلام الله عليها) پس از پايان بردن اين سخن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن زن گفت : هر رشته تاروپود اين جامه ها از تمام پديده هائى كه آفتاب بر آنها مى تابد يك میليون بار، باارزش تر و بهتر است . و پديده هائى كه آفتاب بر آنها مى تابد فاقد ارزش مى باشد؛ زيرا آنها آميخته به ظلمت و تاريكى و دستخوش كدورت و تيرگى هستند.

(سخنان فاطمه زهراء (سلام الله عليها) و بيان پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين حقيقت را براى ما بازگو مى كند كه علماء و دانشمندان و نيز دانشجويان - البته دانشمندان و دانشجويانى كه در جهت كسب بينش دينى و الهى مى كوشند - در روز قيامت به چنان مرتبتى تعالى مى يابند كه سراپا نور و روشنائى اند، و هيچگونه حاجب و پرده اى تاريك كننده در برابر ديدگان آنها براى رؤ يت حق و حقيقت وجود نخواهد داشت . همگى سراپا چشم اند و تمام وجود آنها بصيرت و بينش و روشنى است و ناچيزترين ابهامى در برابر پرتو و ديد و بينش خيره كننده آنان وجود ندارد).

### 4- امام حسن مجتبىعليه‌السلام :

(اگر كسى يتيم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يعنى دانشجوى دينى را سرپرستى نمايد، و به جاى پدر و اولياء دلسوزش وى را تحت مراقبت خويش قرار دهد، يتيمى كه در ورطه جهل و بى اطلاعى فرو رفته است ، چنانچه او رااز جهل برهاند و امور مشتبه و به هم آميخته و ابهام آميز را براى او توضيح دهد و شبهه را از دل او بزدايد (تا بتواند حقايق و واقعيات را از ميان آن امور بازيابد، و به تاءمين نيازهاى مادى او نيز قيام نمايد يعنى ) از نظر آب و آذوقه ، نياز وى را برآورده سازد، برترى و برجستگى مقام و تابندگى وجود او همچون برجستگى و تابندگى خورشيد نسبت به (سها) (119) و ستاره كم نور است . (120)

### 5 - امام حسينعليه‌السلام :

اگر كسى عهده دار سرپرستى يتيم و فرد بى سرپرستى گردد، يتيمى كه محنت و ابتلاء ما به استتار، ميان او و ما جدائى و فاصله به وجود آورده است اگر با همان علوم و معارفى كه از ناحيه ما بدو فائض گشته و رسيده است مواسات و هميارى را با وى در پيش گيرد، و او را به تعاليم ما آشنا سازد، و سرانجام با ارشاد خود، او را به حق و حقيقت رهنمون گردد (چنين سرپرست و معلم ، با تعبيرى مهرآسا و سخنى محبت آميز مورد خطاب الهى قرار گرفته و) خداوند به او مى گويد.

اى بنده بزرگوار، (بنده اى كه دردآشنا بوده ) و بار هم و غم ديگران را به دوش كشيده و با آن همدردى و دلسوزى كرده اى ، بدان من كه خداى تو هستم سزاوارترم كه بدين سان تو را نيز مشمول چنين كرامت و بزرگوارى قرار دهم . (خداوند متعال پس از چنان خطاب محبت آميزى ) به فرشتگان مى گويد:

اى فرشتگان ، برابر هر حرف و سخنى كه اين بنده من به ديگران تعليم داده است ، هزار هزار كاخ و منزلگاههاى متنوع و آرام بخش را در بوستانهاى بهشت براى او فراهم و مقرر سازيد. و هرگونه نعمتهائى را كه در خور اين كاخها و پناهگاههاى آسايش بخش مى باشد بدآنها ضميمه نمائيد)، (تا به پاس تعليم و بيدارگرى ديگران ، از چنان كرامت ها و عناياتى برخوردار شود).

### 6- على بن الحسين ، امام سجادعليه‌السلام :

(خداى (عز و جل ) به موسى عليه‌السلام وحى فرمود: اى موسى ! محبت مرا به سوى بندگانم جلب كن و مرا بشناسان و محبوب خلقم قرار ده ، و محبت آنان را نيز به سوى من جلب كن (تا ميان من و خلق من ، محبت و دوستى و عشق و علاقه ، مبادله گردد، و حب و دلبستگى بر روابط ما حكومت كند). موسى عرض كرد: براى ايجاد چنين محبت متبادل ، چه راه و رسمى را در پيش گيرم ؟ فرمود: الطاف و نعمتهاى مرا به يادشان آور تا محبت و توجه آنها به طرف من معطوف گردد.

اى موسى ! اگر بتوانى بنده گريزپايم را كه از درگه من فرارى گشته است به من بازگردانى و يا، بنده گم كرده رهى را كه از حريم من دور گشته به حريم كرامت و عنايتم رهنمون سازى (تا او پناهگاه واقعى خود را بازيابد) اين كار تو بهتر و پرارزش تر از آنست كه صد سال مرا به گونه اى بندگى كنى كه روزها را روزه دار، و شب ها را در نيايش و مناجات ، خيزان و بيدار باشى .

موسى عليه‌السلام عرض كرد: چنين بنده گريزپائى كه از درگه تو گريخته است چگونه آدمى است ؟ فرمود: گناهكار و مجرمى است كه از فرمان من سرپيچيده و در برابر دستورم تمرد كرده است .

سپس موسى عليه‌السلام گفت : اين بنده گم كرده ره - كه از حريم تو دور گشته است - كيست ؟ فرمود: كسى كه امام زمان و راهبر واقعى عصر و دوره خويش ‍ را شناسائى نكرده است ؛ و نسبت به او فاقد علم و از او غائب است . تو بايد امام زمان غائب از او را بدو معرفى كنى ، آن هم پس از آنكه شخصى كه نسبت به شريعت دين او آشنا است وى را شناسائى كرد، تو، به اين شخص گم كرده ره ، شريعت امام زمان و آئين بندگى پروردگارش و راه و رسم وصول به رضاى او را مى شناسانى .

همو فرمود: (پس بنابراين بشارت دهيد به علماء شيعه و پيرو ما، كه از پاداش عظيم و جزائى فراوان برخوردار مى گردند) (121) .

### 7- محمد بن على ، امام باقرعليه‌السلام :

(عالم و دانشمند همانند كسى است كه شمع فروزانى را (در تاريكى ) همراه خويش گرفته و بدينوسيله بر تاريكى شب چيره گشته و فضاى پيرامون خود را براى مردم روشن مى كند. بديهى است هركسى كه در پرتو روشنائى آن شمع ، در شناسائى راه خويش ، توفيقى بدست مى آورد (و راه را از چاه باز مى يابد) دعاى خير خود را نثار اين شخص مى كند.

بدينسان عالم و دانشمند با شمع و چراغ علم و دانش ، تاريكيهاى جهل و سرگشتگى را از پيرامون (افكار و احساسات ) خود و مردم مى زدايد، و مشعل فروزان علم و بصيرت ، فضاى انديشه و احساس جامعه را روشن مى سازد. هر كسى كه از اين پرتو درخشان و چراغ فروزان علم ، روشنائى گيرد تا از اين رهگذر از وادى حيرت و سرگردانى بيرون آيد و يا بدان وسيله از ظلمت جهل رهائى يابد، چنين فردى (در سايه برخوردارى از علم ) از آتش دوزخ آزاد است ، و آزادى او مرهون ارشادات آن عالم و دانشمند مى باشد.

خداوند متعال آن عالم و دانشمندى كه چنين فردى را از آتش دوزخ رهائى بخشيده است به شمار هر تار موى او پاداشى نصيب وى مى گرداند كه پرارزش تر از پاداش صدقه و بخششهاى مالى است كه هموزن صد هزار خروار (122) پولى باشد كه نابه جا و برخلاف امر الهى به ديگران انفاق گردد. (چنين بخششى نه تنها نميتواند پاداشى را نصيب بذل كننده آن سازد) بلكه بار گران و عواقب نامطلوبى را براى او به بار مى آورد. ولى خداوند به جاى هر تار موى شاگرد و متعلم ، پاداشى را نصيب معلم مى سازد كه عظيم تر از پاداش هزار ركعت نمازى است كه در كنار و نزديك آن برگزار مى گردد.

### 8 - جعفر بن محمد، امام صادقعليه‌السلام :

(دانشمندان شيعه و پيرو ما، مرزبانان حدود و ثغورى هستند كه در آن سوى مرزها، شياطين و ديوان و همكاران شياطين در كمين نشسته و در رفت و آمدند. دانشمندان شيعه ، مانع خروج و يورش و غلبه اين اهريمن و اهريمن گرايان نسبت به شيعيان مستضعف مى باشند، (شيعيانى كه از لحاظ ايمان و اعتقادات دينى كاملا مجهز نيستند).

آرى دانشمندان شيعه (همچون سد استوارى )، از تسلط ابليس و پيروان بد سيرت شيطان بر شيعيان جلوگيرى مى نمايند (تا انسانيت و معنويت آنان به دست چنين دزدان و يغماگرانى از دست آنان ربوده نشود).

هان اى شيعيان ما، اگر كسى از شما در كمين چنان اهريمن صفتان بنشيند و در چنين پايگاهى ، موضع گيرد (و از مرزهاى اسلام و معنويت ، پاسدارى و نگاهبانى كند و مانع نفوذ افكار پليد و نيرنگ وار شياطين و بدخواهان جامعه انسانى گردد) هزار هزار بار (يعنى يك ميليون بار) از مجاهد با روم و ترك و خزر، برتر و گرانقدرتر است ؛ زيرا چنين دانشمند و مرزبان علم خاندان پاك پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از اديان يعنى آئين هاى دينى دوستداران ما دفاع نموده (و از انسانيت و معنويت جامعه هاى پيرو ما حمايت مى كند)، در حالى كه سربازانى كه در آوردگاه روم و ترك و فارس مى جنگند از پيكرها و اندامهاى جسمانى ، و ابدان دوستان ما دفاع مى نمايند)، (و قطعا دفاع از حريم دين و معنويت ، پرارج تر از دفاع از حريم ابدان و جهات جسمانى است ).

### 9- موسى بن جعفر، امام كاظمعليه‌السلام :

اهميت وجود يك فرد فقيه و واجد بينش دينى - كه فرد بى سرپرست و محروم از درك محضر ما و بهره نابرده و تهى دست از علوم و معارف ما را (از جهل و نادانى ) رهائى مى بخشد - بدان پايه داراى اهميت است كه از ديدگاه شيطان و راندگان از درگاه رحمت الهى ، وجود چنين فقيهى طاقت فرساتر و تحمل ناپذيرتر از وجود هزار عابد مى باشد؛ زيرا اهتمام و كوشش عابد به خود او محدود است (و صرفا غم خويش را به دل دارد و ميخواهد فقط خود را نجات دهد)؛ در حاليكه يك فقيه و عالم آگاه به احكام الهى نه تنها اهتمام و عنايت خود را در نجات خويشتن بكار ميدارد، بلكه اهتمام و كوشش او (همه گير و آنچنان گسترده است كه ) تمام بندگان خدا - اعم از زن و مرد - را در بر مى گيرد (و تمام آنان را زير چتر عنايت خويش قرار ميدهد) و آنان را از دست اغواى شيطان و راندگان درگاه الهى رهائى مى بخشد.

بدينسان است كه يك فقيه و عالم دينى (فقيهى كه نسبت به ديگران احساس تعهد و مسئوليت مى نمايد) بر هزار عابد و بلكه بر هزار هزار عابد فضيلت و برترى دارد).

### 10- على بن موسى ، امام رضاعليه‌السلام

(در روز رستاخيز به فرد عابد و زاهدى - كه كناره گير و بيگانه از مردم است - چنين خطاب مى شود: مرد خوبى بودى ، همت و كوشش تو در ذات و شخص ‍ خودت محدود بود. و چون در زندگانى ، بارى بر دوش ديگران نبودى (و از خويشتن حمايت كردى ) بنابراين به بهشت درآى (ولى بايد بدانى كه حق ندارى ديگران را با خود همراه سازى ؛ چون اثر وجودى تو از مرز نجات خودت تجاوز نمى كرد)؛ در حاليكه فقيه و عالم آگاه به موازين دين (كه احساس رسالت و مسئوليت مى كرد) خير او به ديگران مى رسيد و آنان را از دشمنانشان رهائى مى بخشيد، و نعمت هاى بهشت الهى را نسبت به آنان سرشار مى ساخت ، و در نتيجه ، عوامل جلب رضاى الهى را در برابر آنها گشوده و روشن مى نمود؛ لذا در روز قيامت در خطاب به او مى گويند:

اى كسى كه افراد يتيم و بى سرپرست آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را تحت تكفل و سرپرستى خود قرار داده و افراد سست ايمانى را كه از دوستان ما بودند به حق و حقيقت رهنمون شدى ، (در اين عرصه دهشتناك و بلاخيز) درنگ كن (تا ديگران را زير چتر حمايت خويش قرار دهى ) و براى هركسى كه از تو بهره اى گرفته و يااز تو، علم و دانشى آموخته است وساطت و شفاعت كن . او تا آن اندازه درنگ مى كند كه در طى آن گروهها و گروههاى فراوانى در ظل شفاعت او وارد بهشت مى گردند. اين گروهها كه به صد هزار نفر ميرسد - به چنين افتخارى نائل مى شوند. تا ده بار، كلمه (فئام ) را تكرار كرد يعنى ده گروه صد هزار نفرى به بهشت درآيند.

اين گروه هاى چشمگير و فراوان - عده اى - شاگردان بدون واسطه او هستند و عده اى ديگر، شاگردان شاگردان او مى باشند كه از هنگام تعليم تا روز قيامت با وسائط دور و درازى از شاگردان و جيره خواران مكتب اين عالم آگاه دينى به شمار مى آيند.

بنگريد (فاصله ره از كجا تا به كجاست ) و چه تفاوت عظيمى ميان مقام و مرتبت علم و دانشمند متعهد دينى از يك طرف ، و مقام و مرتبت زهد و عبادت و زاهد و عابد از طرف ديگر وجود دارد) (و لذا عالم و عابد را نميتوان با وجود چنين امتياز شگرفى با هم مقايسه نمود).

### 11- محمد بن على ، امام جوادعليه‌السلام

(اگر كسانى كفالت و سرپرستى ايتام آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به عهده گيرند، ايتامى كه از پدر روحانى و امام و راهبر دينى خود جدا گشته و از آنها محروم مانده اند و در وادى جهل و نادانى دچار سرگردانى گشتند، و همچون اسيرانى در دست شياطين خود و هوسهاى شيطانى گرفتار آمدند، و زير فشار آرمانهاى پليد و آلوده دشمنان بدخواه و ناسزاگوى ما با دشوارى و تنگنا مواجه هستند، اگر دانشمندانى چنين مصيبت زدگانى را از دست چنان موجودات آلوده و چنين حالاتى برهانند و با زدودن وسوسه هاى فتنه انگيز شيطان از دل آنها، آنان را از حيرت و سرگشتگى و قهر شياطين نجات دهند، و ناسزاگويان و بدخواهان ما را - در ظل حجت هاى الهى و رهنمودهاى پيشوايان دينى شيعيان ما - مقهور و منكوب سازند (چنين دانشمندانى در پرتو اينگونه كوششهاى بى دريغ خويش - در پيشگاه الهى - با معيارها و مدارج و منازلى فزونتر از معيارهاى زير، بر عابد و فرد پارساخوى ، فضيلت و برترى دارند:

فزونتر از برترى آسمان بر زمين ، عرش بر كرسى ، حجب و سراپرده هاى الهى بر آسمان .

آرى تفاوت موقعيت عالم و عابد و برترى عالم بر عابد، همچون تفاوت موقعيت و برترى ماه تمام شب چهارده بر كورترين و نهان ترين ستارگان آسمانى است ).

### 12- على بن محمد، امام على النقىعليه‌السلام :

(اگر پس از غيبت قائم يعنى حضرت ولى عصر (عجل الله تعالى فرجه الشريف )، دانشمندانى به ثمر نميرسيدند كه مردم را در جهت آن حضرت (و قطب دائره امكان و كانون بقاء و هستى جهان ) دعوت و راهبرى كنند، و به وجود سرشار از خير و بركت آن جناب رهنمون گردند، و از دين و آئين الهى در سايه حجت هاى آسمانى دفاع نمايند، و بندگان ضعيف خدا را از دامهاى ابليس و ابليس مآبان برهانند، و نيز از كمند دشمنان ما كه زمام قلوب شيعيان ضعيف الايمان ما را همچون كشتى كه ساكنانش را در اختيار دارد به دست گرفته اند - نجات بخشند، (آرى اگر اينگونه دانشمندان دينى متعهد و مسئول ؛ نمى بودند)، در پهنه گيتى هيچكسى باقى نمى ماند جز كسانى كه بايد آنها را از دين و آئين پروردگار، روى گردان و مرتد برشمرد. (بركات وجود چنان دانشمندانى است كه مى تواند حفاظى نيرومند براى صيانت و پاسدارى دين خدا و ديندارى مردم باشد).

اين گروه از علماء و دانشمندان از برترين مزايا و والاترين مقام و مرتبت در پيشگاه خدا برخوردارند).

### 13- حسن بن على ، امام حسن عسكرىعليه‌السلام :

علماء و دانشمندانى كه در ميان پيروان مكتب ما خاندان پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به سر مى بردند، درباره دوستان مستضعف ما و مردمى كه به ولايت و امامت و رهبرى ما دلبستگى دارند بى تفاوت نمى مانند، و به تقويت ايمان و تاءييد آنان به پا مى خيزند و آنها را از هر گونه استضعافى مى رهانند. چنين دانشمندانى در روز رستاخيز (به طرز بسيار شكوهمند و افتخارآميزى ) در جمع مردم عرصات محشر، نمودار مى شوند كه درخشش افسرهائى كه بر سر دارند پرتوافكن پهنه قيامت است . آرى بر سر هر يك از آنها در روز قيامت ، تاج و افسرى نهاده ميشود كه انوار و پرتو آن مسافاتى از پهنه قيامت را روشن مى سازد كه بايد عرض و طول و پيرامون آن را در مدت سيصد هزار سال پيمود. شعاع انوار اين تاجها و افسرها سرتاسر اين عرصه را زير پوشش خود قرار ميدهد.

در چنين روزى ، هر فردى كه تحت سرپرستى علماء و دانشمندان دينى (از خرمن و اندوخته هاى بينش و بصيرت آنان خوشه اى برداشته ) و با مساعى آنان از فضاى تيره جهل و نادانى ، رهيده ، و تحت تعليم آنان از وادى سردرگم حيرت و سرگردانى بيرون آمده (و در محيطى روشن و نورانى راه يافته است ) چنين شاگرد ره بازيافته ، به شاخه و شعبه اى از پرتو انوار اين دانشمندان ، خويشتن را پيوند مى دهد. پيوندى كه او را به منازل و مقامات رفيع و ارجمندى برمى فرازد تا آنجا كه با علماء و دانشمندان در قله هاى رفيع بوستانهاى بهشت هم طراز مى شود و در برابر آنها قرار مى گيرد.

آرى چنين شاگردانى در منازل و كاخهائى از بهشت ماءوى مى گيرند كه آن منازل در جوار استادان و معلمان آنها آماده گشته است . (و سرانجام به اين افتخار دست مى يابند) كه در پيشگاه امامان و پيشوايانى قرار گيرند كه اين دانشمندان ، آنها را به ايده ها و آرمانهاى آن امامان دعوت مى كردند.

ولى هيچيك از بدخواهان و دشمنان ما خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، تاب تحمل چنان اشعه اى را - كه از اين تاجها و افسرها برمى خيزد - ندارند. اين اشعه ، نيروى ديد و بينائى آنها را از كار انداخته و حس سامعه و شنوائى آنان را فلج مى سازد و زبان آنها را نيز لال مى گرداند. اين اشعه (به علت عدم لياقت و فقدان شايستگى آنان ) به چنان نيروى كوبنده اى مبدل مى شود كه از لهيب آتش جهنم ، سخت تر و فرساينده تر است . اين اشعه (به جاى آنكه دشمنان ما را به سوى نجات و رهائى از گودالهاى دوزخ رهنمون گردد) آنان را با خود برداشته تا آنگاه كه آنها را به طرف خازنان دوزخ پرتاب مى كند، و آنان نيز اين افراد بدخواه را به ميان آتش دوزخ مى سپرند).

### 14- حضرت ولى عصر، امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف ):

(حضرت ولى عصر (عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در ذيل يكى از توقيعات شريف خود - كه در پاسخ به مسائل اسحق بن يعقوب مرقوم فرمود - علماء و دانشمندان آگاه به احاديث را به عنوان مرجع و پناهگاه واقعى در حل معضلات و مسائل پيچيده و حوادث و رويدادهاى زندگانى معرفى نمود كه بايد در شناخت وظائف انسانى و معنوى - به هنگام برخورد با مسائل مختلف زندگانى - به آنان مراجعه نمود. آن حضرت براى آنكه شيعيان ، مرجع خويش را در بازيافتن تكاليف انسانى و الهى شناسائى كنند و در انجام وظائف خويش ، احساس آرامش نمايند، فقهاء و محدثان روايات اهل بيت را تكيه گاه مطمئنى معرفى فرمود، و رسميت فتواى آنان را بدينگونه اعلام نمود: (هرگونه مسائلى كه با آنها مواجه هستيد (و به تكاليف الهى و انسانى خود در آن مسائل آگاه نيستيد) به روات و حاملان احاديث و مسئولان تعاليم ما (يعنى فقهاء و محدثين و سخنگويان ما) مراجعه كنيد؛ زيرا آنان حجت من نسبت به شما مى باشند و من نيز حجت خدايم ). (123) (و اينان در حجيت فتوى و سخن هاى خويش ، با من هم طراز مى باشند، و لذا بايد با جان و دل فرمان آنها را پذيرا باشيد).

احاديثى كه از نظر خوانندگان محترم گذشت نمونه هائى از رواياتى است كه راجع به ارزش علم و علماء و متعلمان از معصومين عليهم‌السلام به ما رسيده است (اگرچه اينگونه احاديث كه نمايانگر شرف و فضيلت علم و دانش مى باشد بى اندازه فراوان و چشمگير است ) ولى ما به منظور رعايت اختصار در تدوين كتاب و مناسبات مربوط به موضوع بحث ، به ذكر همين مقدار از احاديث بسنده نموديم .

## ه‍- اهميت و ارزش علم و دانش از نظرگاههاى حكماء و كتب كهن آسمانى

### لقمان :

لقمان حكيم به فرزند خود مى گويد: (فرزند عزيز! ديدگان بصيرت خود را در انتخاب مجالسى كه در آنها شركت مى كنى كاملا باز كن و به گزين باش . اگر ديدى مجلسى از مردمى متشكل شده است كه با دل و جان و زبان ، خدا را ياد مى كنند، در آن مجلس شركت كن ؛ زيرا اگر عالم و دانشمند باشى علم و آگاهى تو در چنين مجلسى به مدد تو برميخيزد و به تو سود ميرساند و خاطر تو را نسبت به علم تجديد مى نمايد. و اگر جاهل و نادان باشى آنان به تو علم مى آموزند، و با شركت در آن مجلس سرانجام ، به علم و بصيرتى دست مى يابى . بنابراين باز هم شركت تو در چنين نشستى ، درخور و مناسب تو مى باشد، و اين اميد هم وجود دارد كه خداوند، شركت كنندگان در اين مجلس را زير سايه لطف و رحمت خود قرار دهد، و از طريق ، چنين لطف و مرحمتى ضمنا شامل حال تو نيز گردد.

آنگاه كه با گروهى از خدابى خبر مواجه شوى و ببينى كه در مجلسى ، افرادى شركت دارند كه از خدا ياد نمى كنند، بلكه او را به دست فراموشى سپردند، با آنان نشست و برخاست نكن ؛ زيرا اگر خود، از علم و آگاهى برخوردار باشى ، علم تو در طى مجالست با آنها به تو سودى نمى رساند. و اگر جاهل و نادان باشى همنشينى تو با آنها، جهل و بى خبرى و غفلت تو را فزاينده تر مى سازد. علاوه بر اين ممكن است خداوند متعال آنان را به كيفر جهل و غفلت دچار سازد و اين كيفر، ترا نيز دربرگيرد) (124) .

### توراة :

در توراة آمده است كه موسى عليه‌السلام فرمود: (علم و حكمت و استوارمندى در انديشه و گفتار و كردار را، بس شگرف و عظيم برشمار و از آن تجليل كن ؛ زيرا اگر من نيروى حكمت و صواب انديشى را در قلب كسى برقرار مى سازم صرفا بدين منظور است كه مى خواهم او را مشمول رحمت و آمرزش ‍ خويش قرار دهم .

اى موسى ! حكمت آموز باش و رفتار خويش را بر موازين حكمت منطبق ساز و آن را به ديگران بياموز تا در اين رهگذر به كرامت من در دنيا و آخرت دست يابى ).

### زبور:

خداوند متعال در كتاب زبور به داود پيامبرعليه‌السلام مى فرمايد: (داود! به احبار و دانايان و علماء بنى اسرائيل و رهبانان (صومعه نشين ) هشدار ده كه با مردمان پرهيزكار، گفتگو و مجالست و بحث و مذاكره نمائيد. اگر در محيط خود؛ با مردم تقوى پيشه و پرهيزكار برنخورديد با علماء و دانشمندان به بحث و مذاكره بنشينيد. و اگر در جمع افراد محيط و پيرامون خود، دانشمندى را نيافتيد با عقلاء و بخردان نشست و برخاست و گفتگو كنيد؛ زيرا پرهيزكارى و دانش ‍ و خردمندى عبارت از سه مرحله و درجه اى است كه هدف من از سپردن هر يك از اين سه مرحله به مردم ، اينست كه مى خواهم بشر دچار سقوط و نابودى نگردد). (و هر كسى گمشده خويش يعنى تقوى و علم و عقل را در جوامع بشرى بيابد. و از هر يك از گروه پرهيزكاران و دانشمندان و خردمندان ، بهره خويش را بازگيرد تا جامعه انسانى احساس فقر و كمبود نكرده و دچار انحطاط و سقوط نگردد).

درباره مطلب فوق ، اين سؤ ال پيش مى آيد كه چرا خداوند در طبقه بندى اين مراحل ، تقوى و پرهيزكارى را بر ساير مراتب ديگر مقدم داشته است ؟

پاسخ چنان سؤ الى اين است كه تقوى و پرهيزكارى ، با علم و دانش به گونه اى پيوند و همبستگى دارد كه تقواى بدون علم ، قابل تصور و امكان پذير نيست . و چنانكه قبلا نيز يادآور گشتيم خشيت و بيم از خداوند صرفا در سايه علم و دانش امكان پذير است . لذا خداوند در طبقه بندى مراتب سه گانه مذكور، علم و دانش را بر عقل و خرد مقدم نموده است ؛ زيرا هر عالم و دانشمندى ، ناگزير بايد عاقل و خردمند باشد تا به مرحله علم ارتقاء يابد.

### انجيل :

خداوند متعال در سوره هفدهم انجيل مى فرمايد: (واى بر كسى كه نام و عنوان علم و دانش بگوش او برسد و از آن جويا نگردد. او چگونه حاضر است ، با نادانان محشور شود و در آتش جهنم با آنان همنشين گردد؟

مردم ! پوياى علم باشيد و آن را بياموزيد؛ زيرا علم و دانش اگر فرضا موجبات سعادت و نيكبختى شما را فراهم نياورد باعث تيره روزى و بدبختى شما نمى گردد. اگر علم و دانش ، مقام شما را رفيع نگرداند، سبب پستى و فروهشتگى منزلت شما نمى شود. اگر شما را بى نياز نسازد، تهى دستى را براى شما به ارمغان نمى آورد. اگر به شما سودى نرساند، زيانبخش نخواهد بود.

اين سخن را بر زبان جارى نسازيد: كه مى ترسيم عالم و دانشمند شويم و نتوانيم به مضمون علم و آگاهى خود عملا پاى بند باشيم ؛ بلكه بايد بگوئيد: اميدواريم كه عالم و دانشمند گرديم و طبق آگاهى و علم خود عمل كنيم .

علم و دانش به مدد عالم و دانشمند برميخيزد، و از او شفاعت و وساطت مى كند، و به صورت قدرتى درمي آيد كه با عالم و دانشمند هميارى مى نمايد. بنابراين حقا نبايد خداوند، عالم و دانشمند را در روز قيامت ، فرومايه و ذليل سازد.

اى گروه علماء و دانشمندان ! درباره پروردگار خود چگونه مى انديشيد؟ آنها مى گويند: فكر و گمان ما درباره پروردگار ما اين است كه ما را مشمول رحمت و آمرزش خويش قرار دهد. خداوند به آنان مى گويد: من هم به انديشه و درخواست و اميد شما عمل كردم ؛ زيرا من حكمت و دانش و استحكام و استوارمندى در تفكر و رفتار را به شما سپردم و هدف من از اين كار، چنين نبود كه بدخواه شما بودم ؛ بلكه نسبت به شما اراده خيرخواهى داشتم . بنابراين - زير سايه لطف و رحمت من - همراه بندگان شايسته من به بوستان بهشت و سراى نيكبختى من درآئيد).

مقاتل بن سليمان مى گويد: در كتاب (انجيل ) به اين مطلب برخوردم كه خداوند متعال به عيسى عليه‌السلام فرمود:

(دانشمندان را گرامى دار و دربزرگداشت آنان دريغ مكن ، و اهميت و ارزش مقام و مرتبت والاى آنان را بشناس ؛ زيرا من دانشمندان را از لحاظ مقام و منزلت بر تمام آفريدگانم – به جز پيامبران و رسولان خود - مزيت و برترى بخشيدم ، مزيت و برترى آنان بر مخلوقات ، همانند مزيت و برجستگى آفتاب بر ستارگان ؛ و همسان برترى آخرت بر دنيا، و همچون برترى من بر تمام پديده هاى هستى مى باشد).

و از سخنان مسيح عليه‌السلام است كه فرمود:

(اگر كسى به زيور علم و دانش آراسته گردد، و رفتار خود را با موازين علمى خويش منطبق سازد، يعنى به علم خود عمل كند، او همان كسى است كه در ملكوت آسمان ها به عنوان شخصيتى عظيم و شكوهمند و انسانى بزرگ نامبردار بوده و از او به عظمت ياد كنند).

## و - سخن فرزانگان دين و دانش درباره علم و علماء و دانشجويان

### ابى ذر غفارى :

(هر باب و درى از علم كه فراسوى ما گشوده مى شود و آن را فرامى گيريم از ديدگاه ما از هزار ركعت نمازى كه استحبابا و با هدف طاعت از امر غير واجب انجام مى شود، محبوب تر و خوش آيندتر است ) (125) .

ابوذر غفارى مى گويد: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيديم كه مى فرمود: (اگر مرگ دانشجوئى - همزمان با تحصيل و دانشجوئى او - در رسد به عنوان شهيد و سرباز جان باخته در راه خدا محسوب مى گردد).

### وهب بن منبه (126) :

(تحصيل و تاءمين بسيارى از مزايا در خود دنيا نيز رهين علم و آگاهى انسان مى باشد)؛ زيرا علم و دانش منشاء بسيارى از مزايا است و اين مزايا از علم سر برمى آورند، آرى علم است كه به شخص فرومايه ، منزلت ، و به انسان ذليل و خوار، عزت و سرفرازى ، و به اشخاص فراموش شده و ناديده انگاشته و به دور از انظار، قرب و منزلت ، و به افراد تهى دست و بى چيز، غناء و بى نيازى ، و به انسانهاى گمنام ، شهرت و نام آورى ، و به افراد فاقد شخصيت و نفوذ اجتماعى ، هيبت و شكوه (127) ، و به افراد بيمار و سست مزاج ، نيرو و تندرستى مى بخشد).

### سخن عارفان در مزاياى علم :

يكى از عرفاء مى گويد: (مگر نه چنين است كه اگر از بيمار، غذا و نوشيدنى و دارو را دريغ دارند آن بيمار مى ميرد؟! قلب و دل آدمى نيز (به غذا و دارو نيازمند است ). اگر دل و جان انسان از دانش و تفكر و حكمت محروم گردد چنين دل و جانى از كار مى افتد و دچار مرگ و نابودى مى شود).

### آثار نيك همنشينى با دانشمندان :

عارفى ديگر مى گويد: (اگر كسى در حضور عالم و دانشمندى بنشيند و نتواند از اندوخته هاى علمى او مايه اى ذخيره كند و در صيانت و حفظ كردن و از بر نمودن سخنانش احساس عجز و ناتوانى نمايد (علي رغم چنين محروميت و ناتوانى ، صرف همنشينى با عالم و دانشمند و شرفيابى از محضر او) هفت كرامت و فضيلت ، نصيب او مى گردد:

1- به فضيلت و پاداشى - كه (در تعاليم و فرهنگ دانش پرور اسلامى ) براى شاگردان و دانش آموختگان منظور شده است - دست مى يابد.

2- مادامى كه در محضر عالم و دانشمند به سر مى برد از گناهان و معاصى مصونيت دارد (و قهرا از تيررس جرم و نافرمانى خدا بدور است ).

3- و آنگاه كه در جهت پويائى از علم و دانش اندوختن ، از خانه خويش بيرون مى آيد - تا آنگاه كه در سراى عالم و مجلس درس او حاضر شود - مشمول لطف و رحمت الهى است .

4- وقتى كه در ميان حلقه درس و در حضور عالم و دانشمند، جلوس مى كند - نظر به اينكه سايه رحمت الهى ، چنين حلقه اى را زير پوشش خود قرار ميدهد - او را از اين بارش رحمت ، نصيبى خواهد بود.

5 - مادامى كه او به درس و سخنان عالم و دانشمند گوش فرامى دهد، همين گوش فرادادن ، به عنوان طاعت او به شمار آمده و در پرونده اعمال او ثبت و ضبط مى گردد.

6- و اگر او علي رغم استماع سخنان استاد، احساس كند كه چيزى از گفتار او را درك نكرده و به خاطر چنين احساسى ، اندوهگين گردد، همين اندوه و تنگدلى ، وسيله اى براى قرب او به پيشگاه خدا مى شود؛ چون خداوند متعال فرموده است :

(( (انا عندالمنكسرة قلوبهم ) ))

من در دلهائى كه (به خاطر من ) درهم شكسته و فرو ريخته است ، جاى دارم .

7- چنين شخصى با حضور خود در حوزه درس عالم و دانشمند - با وجود اينكه نميتواند از لحاظ دانش اندوزى ، طرفى ببندد - اين حقيقت را در مى يابد كه مسلمانان به عالم و دانشمند دينى ارج مى نهند، و فاسقان و گناهكاران را تحقير و تقبيح مى نمايند. درك اين حقيقت موجب مى شود كه قلبش از فسق و گناه ، متنفر و روى گردان شده و سرشت و طبيعتش به علم و دانش ، گرايش و آمادگى يافته ، و روحش با علاقه و دلبستگى به علم و معرفت ، آميخته و عجين گردد. به همين جهت رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مردم فرمان ميدهد كه با افراد صالح و مردمى كه كاملا آراسته و پيراسته اند مجالست و نشست و برخاست نمايند).

### آثار متفاوت همنشينى با طبقات مختلف :

و نيز همان عارف گفته است : (مجالست و همنشينى با هفت فرقه ، موجب فزونى هفت خصلت مى گردد:

1- مجالست با اغنياء و دولتمندان ، موجب فزونى دلبستگى به دنيا و ازدياد

گرايش و تمايل عصبى انسان به مسائل دنيوى مى شود.

2- نشست و برخاست با تهى دستان و فقراء، سبب ازدياد رضاى درونى و شكر و سپاس انسان در برابر همان مقدارى از نعمتها مى گردد كه خداوند نصيب او ساخته است .

3- همدمى با پادشاهان ، مايه فزايندگى قساوت و سخت دلى و باعث ازدياد تكبر انسان مى شود.

4- همنشينى با زنان بر مراتب جهل و بى خبرى و هوسرانى آدمى مى افزايد.

5 - مجالست با كودكان و خردسالان موجب فزايندگى جراءت و جسارت انسان نسبت به گناه و باعث تاءخير و مسامحه در توبه و تعويق در بازگشت به خدا مى شود.

6- مخالطت و شدآمد انسان با افراد صالح و شايسته ، بر گرايش انسان در طاعت از خداوند متعال ، فزونى مى بخشد.

7- رفت و آمد و مجالست با علماء و دانشمندان بر علم و آگاهى انسان مى افزايد) (و فرد از اين رهگذر، اندوخته هاى علمى خود را غنى تر مى سازد(128) ).

هر علم و فنى راه گشاى نيكبختى انسان است :

(خداوند متعال ، هفت چيز را به هفت نفر آموخت :

1- اسماء اعظم (و رمزهاى گشايشگر و نمايانگر حقايق ) را به آدم ابوالبشر عليه‌السلام تعليم داد.

2- فراست و هوشمندى ژرف بينانه اى به خضرعليه‌السلام اعطاء كرد.

3- تعبير رؤ يا و خواب گزارى را به يوسف عليه‌السلام تعليم داد.

4- فن و هنر زره سازى را به داود عليه‌السلام آموخت .

5 - زبان مرغان و پرندگان را به سليمان عليه‌السلام تعليم داد.

6- عيساى مسيح عليه‌السلام را به توراة و انجيل آشنا و آگاه ساخت .

قرآن كريم در اين باره مى گويد:

(( (و يعلمه الكتاب و الحكمة والتوراة و الانجيل (129) ) ))

خداوند متعال به عيسى عليه‌السلام كتاب و حكمت و توراة و انجيل را تعليم ميدهد.

7- به (خاتم الانبياء) محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شريعت و قوانين الهى و آئين يگانه پرستى را آموخت ). و منظور از تعليم كتاب و حكمت به پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (كه در آيات قرآنى به چشم ميخورد) همين آگاهيهاى مربوط به قوانين الهى و آئين يكتاپرستى است .

نتيجه :

الف - علم و آگاهى آدم ابوالبشر عليه‌السلام به اسماء و حقايق الهى ، سبب گشت كه فرشتگان در پيشگاه او به سجده افتند و رفعت مقام و منزلت انسان بر همه موجودات ، محرز گردد.

ب - هوشمندى و فراست و ژرف بينى خضر عليه‌السلام موجب شد كه موسى و يوشع عليهما‌السلامهمچون شاگردان مكتب او گردند، و سرانجام موسى را ناگزير كند كه در برابر او سخت فروتنى نمايد؛ چنانكه اين حقيقت از لابه لاى آيات مربوط به داستان موسى و خضرعليهما‌السلام، استفاده مى شود.

ج - علم به تعبير رؤ يا و خواب گزارى يوسف عليه‌السلام زمينه اى براى او فراهم ساخت كه خاندانى آبرومند تشكيل دهد، و رياست مملكت و كشورى را به دست گرفته و به گونه اى تمكن يابد كه به عنوان فرد شاخص و برگزيده اى در ميان خاندان يعقوب و تمام خاندان بشرى بدرخشد.

د - مهارت و كارآئى فنى داود عليه‌السلام در امر زره سازى ، موجب رياست و والائى مقام او گشت .

ه‍- سليمان عليه‌السلام از رهگذر درك زبان مرغان ، توانست بلقيس را بيابد و بر حكومت او (يعنى حكومت ابرقدرت زمان ) چيره شود.

و - اطلاع عيسى عليه‌السلام بر حقايق توراة و انجيل ، موجب گشت كه لكه هاى تهمت را از دامن مادر پاكدامن خويش بسترد.

ز - بصيرت و آگاهى حضرت خاتم الانبياء محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به راه و رسم زندگانى انسانى و قوانين الهى و آئين يكتاپرستى ، اين افتخار را نصيب او ساخت تا از امت خود در روز قيامت ، شفاعت كند).

## راه بهشت و سعادت جاويد در دست چه كسانى است ؟

(راه بهشت و نيكبختى جاويد در دست چهار كس قرار دارد: عالم ، زاهد، عابد، و مجاهد:

1- اگر عالم و دانشمند در دعوى خويش ، راستين باشد، حكمت و دانائى و ژرف انديشى بدو ارزانى مى شود.

2- زاهد و پارسا (در سايه زهد و پارسائى خود) از رفاه و امنيت روحى و آرامش درونى برخوردار مى شود، و در روز قيامت از عذاب دوزخ ايمن است .

3- عابد و نيايشگر درگاه الهى ، از نعمت خوف و بيم از خداوند بهره مند مى گردد.

4- مجاهد و كوشاى در راه خدا (كه همه هم خويش را به راه خدا مى نهد و در اعلاء كلمه حق ، فرسايش ناپذير و نستوه است ) از ستايش و تكريم خدا و خلق برخوردار مى شود) (و گامهايش در راه حق ، استوارتر مى گردد).

## طبقه بندى دانشمندان و تفاوت درجات آنها: علماء، حكماء و كبراء:

يكى از محققان مى گويد: دانشمندان ، سه دسته اند:

الف - كسانى كه خداشناس اند، و در عين حال به احكام و دستورات او آگاهى دقيق ندارند، اينگونه دانشمندان ، بندگانى هستند كه معرفت و بينش الهى بر دلهايشان چيره گشته است . لذا در مشاهده انوار جلال و كبرياء پروردگار، مستغرق اند و براى دانش اندوزى و كسب علم در مورد احكام و دستورات خداوند - جز در مسائل مبتلابه و حداقل احكامى كه ناگزير از فراگرفتن و عمل به آنها هستند - مجال و فرصتى نمى يابند و در آن توفيقى ندارند.

ب - گروهى ديگر از دانشمندان ، به اوامر و احكام الهى وقوف و آگاهى عميق دارند؛ ولى نسبت به خود خداوند، فاقد چنين آگاهى ژرف بينانه اى هستند. اينان همان دانشمندانى هستند كه حلال و حرام و دقائق احكام فقهى را عميقا شناسائى كرده اند؛ لكن در شناخت اسرار الهى گرفتار قصور و نارسائى علمى مى باشند.

ج - سه ديگر، دانشمندانى هستند كه در عين علم و آگاهى ژرف بينانه نسبت به خداوند، واجد بصيرت و بينش فقهى در مورد اوامر الهى هستند. چنين دانشمندانى در مرز مشترك ميان جهان معقولات ، و جهان محسوسات جاى دارند. آنها گاهى از جهت حب الهى و قرب به خداوند، با خود او ماءنوس و دلخوش اند. و گاهى از رهگذر پيوند و ارتباط با محسوسات ، از طريق شفقت و رحمت به بندگان خداوند، با آنها انس و الفتى برقرار مى سازند.

آنگاه كه اينگونه دانشمندان ، حاجت روحى و درونى خود را از طريق پيوند با خدا برآورده ساختند، نظر خويش را سوى خلق خدا معطوف داشته و بدآنها مى پيوندند و آنچنان با بندگان خداوند، اتحاد و همبستگى مى يابند كه به صورت اندامهائى از پيكره آنها درمى آيند كه گوئى خداى را نمى شناسند.

اما آنگاه كه خلق خدا مى برند و در جهت همبستگى با پروردگار خود با وى خلوت مى كنند چنان سرگرم ياد خدا و خدمت به او مى گردند كه گوئيا خلق خدا را نمى شناسند.

آرى ، راه و رسم زندگانى رسولان و فرستادگان خدا و صديقين و افراد راستين ، اين چنين مى باشد (كه ارتباط و پيوند دو جانبه خويش را با خدا و خلق ، همواره پاسدارى نموده و هيچگاه از طريق پيوند با خدا، وابستگى خود را با خلق از دست نمى دهند. چنانكه با برقرارى ارتباط با خلق ، پيوند خويش را از خدا نمى برند).

اين دانشمندان سه گانه را بايد مصداق كلمه هاى (العلماء) و (الحكماء) و (الكبراء) دانست كه در سخن رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به چشم ميخورد آنجا كه ميفرمايد:

(( (سائل العلماء و خالطالحكماء و جالس الكبراء) )) : (كنز 10/238)

از دانشمندان بپرسيد، و با حكماء و دانشمندان استوارمند نشست و برخاست كنيد، و با بزرگمردان همنشينى نمائيد.

منظور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از كلمه (العلماء) در جمله (سائل العلماء) دانشمندانى هستند كه دقيقا اوامر و احكام الهى را شناسائى كرده اند، ولى از تعمق و ژرف بينى درباره خود خداوند بى بهره هستند، و مردم موظفند به هنگام نياز به استفتاء، سؤ الات خود را با آن ها در ميان گذارند (و در شناخت تكاليف شرعى خود به آنان مراجعه كنند).

و مقصود از كلمه (الحكماء) در جمله (خالطالحكماء) دانشمندانى هستند كه به (اسرار جلال و ملكوت الهى آگاه بوده ، و دقيقا به خود) خداوند، عالم و آشنا هستند، ولى به احكام و اوامر و تكاليف الهى (جز در حد ضرورت شخصى )، علم و آگاهى رسائى ندارند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مردم را ماءمور فرمود (تا به منظور وقوف به اسرار ملكوت الهى ) با آنان مخالطت و شدآمد كنند.

اما منظور از كلمه (الكبراء) در جمله (جالس الكبراء) دانشمندانى هستند كه در هر دو جهت ، معرفت و آگاهى به هم رسانده اند (يعنى هم واقف به اسرار جلال و ملكوت الهى هستند، و هم نسبت به احكام و اوامر الهى از آگاهى عميق و گسترده اى برخوردار مى باشند) و مردم بر طبق فرمان پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مكلفند تا با آنان نيز همنشينى كنند و از اين رهگذر به خير و نيكبختى دنيا و آخرت دست يابند.

مشخصات و امتيازات گروههاى سه گانه دانشمندان مذكور:

براى هر يك از اين گروه سه گانه دانشمندان مذكور، علائم و مشخصاتى وجود دارد كه آنها را ممتاز نموده و تفاوتهائى ميان آنان برقرار مى سازد كه به شرح زير شناخته مى شوند:

الف - نشانه علم و دانشمندى كه (در حد گسترده و عميق ) به اوامر و تكاليف الهى آگاهى دارد اين است كه زبانش به ذكر خدا گويا است ؛ ولى قلبا به ياد او نيست . از خلق و توده مردم بيمناك است ؛ ولى نسبت به پروردگار در دل خويش هراسى ندارد. در ظاهر نسبت به مردم ، داراى شرم و حياء است ولى در سر و نهان از خدا شرمى ندارد.

ب - نشانه عالم و حكيمى كه (به اسرار ملكوت الهى واقف است ) و به خود خداوند، عالم و آگاه مى باشد اين است كه از ژرفاى درون به ياد خدا بوده و از او خائف و شرمگين است . ذكر او ذكر درونى و باطنى است نه ذكر زبانى . خوفى كه در دل دارد با آميزه رجاء و اميد تواءم است ، و بيم و هراس او، بيم معصيت و گناه نيست . شرم و حياء او به باطن و قلب او نفوذ كرده است و صرفا شرم و حياء ظاهرى و برون سازى نيست ، يعنى شرم خويش را آشكار ننموده و بدان تظاهر نمى كند.

ج - مشخصات عالم و دانشمند كبير - كه هم عالم و آگاه به اوامر الهى ، و هم واقف به اسرار ملكوت پروردگار مى باشد - اين است كه داراى شش امتياز مى باشد: سه امتياز ويژه دسته اول ، يعنى علماء كه فقط در اوامر و احكام الهى داراى بينش عميق هستند. به عبارت ديگر: كبراء، واجد سه خصلت علماء مى باشند كه عبارتند از اينكه : 1- با زبان به ياد خدا هستند 2- از خلق بيمناكند 3- نسبت به مردم داراى شرم و حياء مى باشند.

علاوه بر اينكه اين دسته سوم داراى سه امتياز ويژه ديگرى نيز مى باشند:

1- در مرز مشترك ميان جهان غيب و شهود جاى دارند.

2- چنين دانشمندانى ، معلمان و رهبران علمى مسلمين و جامعه پيرو قرآن اند.

3- دو فرقه اول و دوم يعنى (علماء و حكماء) به گروه سوم يعنى كبراء نيازمندند، ولى گروه سوم به هيچ وجه به دو فرقه اول و دوم نيازى ندارند.

فرقه اخير (كه (كبراء) و بزرگان نام دارند) علاوه بر آنكه اصحاب معرفت و بينش عميق نسبت به اسرار جلال و ملكوت الهى مى باشند و اوامر و تكاليف الهى را نيز دقيقا شناسائى كرده اند - همانند خورشيد تابناكى هستند كه نه فزونى مى يابد و نه كاهش مى پذيرد.

و فرقه دوم يعنى حكماء - كه صرفا اصحاب معرفت الهى هستند - همانند ماه مى باشند كه گاهى به صورت بدر، تام و كامل . و گاهى به صورت هلال ، زياده و نقصان پذير است .

اما فرقه اول يعنى علماء - كه اهتمام و عنايت خود را در شناخت عميق اوامر و تكاليف الهى ، محدود مى سازند - همانند چراغ فروزانى هستند كه خود را مى سوزانند و به ديگران روشنائى مى بخشند.

## ز - رهنمودهاى عقل و خرد در فضيلت علم و علماء

از ميان دلائل و رهنمودهاى عقل در ارائه فضيلت علم و علماء، فقط به ذكر دو وجه اكتفاء مى كنيم :

1- با طبقه بندى معقولات ، اهميت و ارزش علم و علماء روشن مى گردد:

آنچه در ظرف عقل و ذهن انسان مى گنجد - كه ما آن را (معقولات ) مى ناميم - به دو بخش تقسيم مى گردد: موجود و معدوم .

هر عقل سليمى گواهى و تاءييد مى كند كه (در سلسله ممكنات )، موجود بر معدوم ، شرف و برترى دارد و بلكه اساسا معدوم ، فاقد هرگونه شرف و اعتبار است .

همه موجودات و پديده هاى هستى نيز به دو دسته تقسيم مى شوند:

1- جمادات (كه فاقد هرگونه جنبه هاى حياتى هستند).

2- نامى (كه به نوعى از حيات و زندگى برخوردارند. مانند همه موجوداتى كه رشد و نمو مى نمايند).

موجودات نامى - كه از لحاظ حجم ، متوقف نمى مانند و همواره در حال رشد و نمو بسر مى برند) - بر جمادات (كه هميشه در حال توقف به سر مى برند و فاقد رشد و نمواند) برترى دارند.

موجودات نامى به دو قسم : حساس و غيرحساس تقسيم مى شوند (به عبارت ديگر: بخشى از موجودات نامى داراى حس مى باشند، و بخشى ديگر فاقد حس ‍ هستند). و بدون ترديد موجودات حساس (امثال انسان و حيوان ) بر موجودات غيرحساس (امثال نباتات و جمادات ) شرف و برترى دارند.

موجودات حساس نيز به دو بخش : عاقل (انسان و امثال آن ) و غيرعاقل (يعنى حيوان گنگ و جانور) تقسيم مى گردند. و بدون شك موجودات عاقل بر موجودات غيرعاقل فضيلت دارند.

موجودات عاقل نيز به دو قسم : عالم و دانا، و جاهل و نادان تقسيم مى گردند. بدون هيچگونه شبهه و ترديد، عالم و دانا، برتر از جاهل و نادان مى باشد.

بنابراين با توجه به طبقه بندى معقولات به اين نتيجه قطعى مى رسيم كه عالم و دانشمند، شريفترين و والاترين معقولات و پديده هاى هستى است . و اين نتيجه را بايد يكى از بديهيات تلقى نمود (كه هيچگونه شك و ترديد در آن راه ندارد).

2- رده بندى اموري كه در زندگانى با آنها سر و كار داريم ما را به فضيلت علم و علماء، رهنمون است :

امورى كه در زندگانى خود با آنها سر و كار داريم به چهار بخش تقسيم مى شود:

1- امورى كه عقل و خرد انسان ، آن را مى پسندد ولى مطابق دلخواه و شهوات و تمايلات نفسانى نيست .

2- امورى كه با تمايلات و دلخواه انسان هماهنگى دارد؛ ولى عقل و خرد آدمى آنرا تاءييد نمى كند.

3- امورى كه هم مطابق دلخواه آدمى است ، و هم عقل و خرد انسان بر آن صحه مى گذارد.

4- امورى كه نه عقل آن را مى پسندد و نه با دلخواه آدمى هماهنگى دارد.

الف - نمونه بخش اول ، امراض و بيماريها و حالاتى است كه انسان با نارضايتى با آنها مواجه مى شود. و به خاطر دنيا و دلبستگى به آن ، آدمى از چنين عوارضى بيزار است .

ب - تمام معاصى و گناهان ، نمودار بارزى براى بخش دوم مى باشد (كه با تمايلات انسان هماهنگى دارد ولى خرد انسان ، آن را تاءييد نمى كند).

ج - علم و دانش را ميتوان به عنوان نمونه بخش سوم دانست (كه عقل و خواهش دل - هر دو – آن را مى پسندند).

د - جهل و نادانى ، بهترين مثال و نمونه براى بخش چهارم است (كه عقل و خواهش دل از آن بيزارند).

عليهذا مقام و منزلت علم و دانش در كنار جهل و نادانى ، به منزله بهشت در كنار دوزخ است . و همانگونه كه عقل و دل و خرد و شهوت انسان ، آتش دوزخ را نمى پسندند، نبايد به جهل و نادانى رضايت دهند. و همانطور كه عقل و خواسته دل انسان ، بهشت و نيكبختى جاويد را خواهان است بدينسان بايد پوياى علم باشند.

اگر كسى علم و دانش را پسند كرده و به آن دلبستگى يابد قطعا به بهشتى درآمده است كه دنيا در اختيار او قرار داده ، و اين بهشت را در دسترس او آماده ساخته است .

ولى اگر كسى جهل و نادانى خويش را تاءييد كند و به آن تن در دهد، در حقيقت به آتش دوزخى تن در داده است (كه بايد در دنيا نيز زندگى خود را در ميان لهيب شكنجه آور آن سپرى كند)، آتشى كه حاضر و در دسترس او است (و خرمن دنيا و آخرت او را نيز مى سوزانند).

اگر كسى (از ميان تمام مزاياى حيات و زندگانى دنيا) علم و دانش را برگزيند، به او پس از مرگ مى گويند: تو در دنيا به اقامت و زندگانى در بهشت خو گرفته و با آن ماءنوس بودى ؛ پس هم اكنون نيز به بهشت درآى (و شيوه و عادت خود را پيوسته دار).

و به ديگرى (يعنى جاهل و نادان - كه به جز علم و دانش - به همه مزاياى ديگر زندگانى ، روى آورده بود پس از مرگش ) مى گويند: تو در دنيا با آتش دوزخ جهل ، دمخور و معتاد بودى ، پس هم اكنون نيز به آتش دوزخ درآى .

دليل بر اينكه علم و دانش به منزله بهشت ، و جهل و نادانى همچون آتش دوزخ مى باشد اين است كه كمال لذت و كامجوئى انسان را بايد در درك و نيل او به امور مجهول و مسائل نهانى جستجو كرد (يعنى انسان داراى حس كنجكاوى است و ميخواهد از اسرار و رموز مسائل نهانى و نايافته جهان سردرآورد و آنها را بيابد و از اين امر لذت مى برد). و شكنجه شديد و كمال رنج و درد انسان ، عبارت از فراق و جدائى و دورى از مطلوب و محبوب او است .

علت اينكه جراحت و زخمهاى بدنى ، شكنجه آور و دردناك مى باشد اين است كه اين زخم ، بخشى از اندام را از بخش ديگرى كه محبوب آنست و با آن وابستگى دارد جدا نموده و از هم دور مى سازد، اجزائى كه اجتماع آنها محبوب است و در نتيجه ، آدمى احساس درد مى نمايد؛ چون اجزاء اندام بدن ، آن اجتماع و همبستگى محبوب و مطلوب را از دست مى دهد.

درد و شكنجه اى كه آتش به طور عموم و يا آتش جهنم در اندام آدمى ايجاد مى كند به مراتب سخت تر و گرانتر از درد و رنجى است كه از جراحت و زخم پديد مى آيد؛ زيرا جراحت و زخم از آن جهت شكنجه آور است كه ميان جزء معينى از اندام و جزء معين و محدود ديگرى جدائى ايجاد مى كند (و در نتيجه ، ميان اجزاء محدودى از بدن ، ناهماهنگى و گسستگى و دورى بوجود مى آيد و انسان ، احساس درد مى نمايد)؛ ولى آتش دوزخ در تمام اجزاء بدن رسوخ و نفوذ مى نمايد، و مآلا تمام بخشى از اجزاء و اندام انسان نسبت به مجموع بخش ديگر از هم پاشيده شده و دستخوش تفرق و تجزيه مى گردند.

(پس بنابراين ، رنج و شكنجه ناشى از آن ، بى اندازه سهمگين و فرساينده خواهد بود. (( اعاذنا الله تعالى بفضله من عذاب النيران )) ).

با توجه به مقدمات مذكور، بايد چنين بينديشيم كه هر اندازه ، درك و فهم ما درباره حقايق ، عميق تر و ژرف تر و استوارتر باشد، و نيز موجودى كه حقايق را بدين گونه درك مى كند، شريفترين و كامل ترين موجودات باشد، و همچنين مدركات و موضوعات مورد شناسائى او نيز پاكيزه ترين و مقدس ترين موجودات باشند، قطعا لذت ناشى از درك چنين حقيقتى ، والاترين و شريفترين لذات خواهد بود.

شكى نيست ، نيروئى كه انسان به وسيله آن ، لذت را درك و احساس مى نمايد، و به عبارت ديگر: كانون لذت آدمى ، عبارت از روح و جان او است . روح و جان آدمى ، خود شريفتر و والاتر از بدن انسان مى باشد؛ (چون موجودى لطيف و پاكيزه و در عين حال فناناپذير است ؛ بر خلاف بدن كه موجودى آلوده و ناپايدار مى باشد). مسلما ادراكات عقلى و دريافتهاى روحى ، عميقا در انسان اثر مى گذارد. و همين ادراكات روحى ، شريفترين حالات در اوضاع و شرايط زندگانى انسان ، محسوب مى گردد.

بدون ترديد، انسان در ادراكات عقلى و روحى با موضوعاتى آشنا مى شود كه شريفترين وجود و پديده هاى هستى هستند و آنها عبارتند از: خداى پروردگار جهان ، و همه پديده هاى آفرينش اعم از فرشتگان و امثال آنها، و نيز شناخت تكاليف و وظائف انسانى (در سايه راهبريهاى آسمانى ).

واقعا چه موضوعاتى را سراغ داريم كه (مورد شناسائى عقل انسان قرار گيرد و در عين حال ) از چنين موضوعاتى از لحاظ شرف و منزلت ، والاتر و ارجمندتر باشد؟

(تمام مطالبى كه درباره شرف و فضيلت علم و علماء و متعلمان از ديدگاههاى مختلف - در تحت عنوان (مقدمه ) - مورد بحث قرار گرفت ، ما را به اين حقيقت مسلم و قطعى واقف مى سازد) كه عقل و نقل ، (و دين و خرد، و وحى و حكمت )، شرف و فضيلت علم و دانش و والائى و منزلت و عظمت و شكوه ماهيت و حقيقت بينش و گرانمايگى ذات علم و معرفت را، تاءييد و گواهى مى كنند.

در بيان ارزش و اهميت مقام علم و دانش و عظمت مقام معلمين و متعلمين به همين مقدمه اكتفاء مى كنيم (و از اين پس به بحث و تحقيق درباره آداب و وظائفى آغاز مى نمائيم كه بايد استاد و شاگرد در مسير تعليم و تعلم با آن ها آشنا شده و خويشتن را عملا پاى بند چنين آداب و آئين ها بدانند تا در رسيدن به هدف هاى عالى علمى ، كاملا پيروز و كامياب گردند).

## باب اول : آداب و وظائف معلم و شاگرد

بخش اول : آداب و وظائف معلم و شاگرد نسبت به خود

(مطالب مربوط به آن ، ضمن شش امر، مورد گفتگو قرار ميگيرد):

### 1- ضرورت و لزوم اخلاص و پاكسازى نيت

نخستين آداب و آئينهاى مربوط به معلم و شاگرد كه بايد (در امر تعليم و تعلم ) به عنوان يك امر ضرورى و قطعى مورد توجه قرار گيرد اين است كه در پويائى از علم و يا بذل و اعطاء آن به ديگران ، داراى خلوص نيت باشند (يعنى بايد معلم و شاگرد در مسير تعليم و تعلم در جهت هدفى الهى و انسانى گام بردارند، و هيچگونه شوائب انتفاعى و مادى را با اين هدف الهى نياميزند)؛ زيرا محور و كانون ارزش علم و رفتار هر كسى بر قصد و نيت است كه اعمال و رفتار انسان گاهى همچون سفال و كوزه شكسته اى - فاقد ارزش و اعتبار مى شود. و گاهى نيز همين اعمال و رفتار در ظل نيت و جهت يابى ، و هدف گيرى درست و الهى ، همانند گوهرى گرانبها آنچنان داراى ارزش و اعتبار مى گردد كه نميتوان آن را به علت گرانمايگى ، ارزيابى كرد. و گاهى نيز همين اعمال و رفتار، به خاطر هدف گيريهاى نادرست و غيرانسانى به صورت وزر و وبالى بر دوش انسان سنگينى كرده ، و برگه هاى جرم و گناه فزونترى بر صفحات پرونده اعمال سياه او اضافه خواهد نمود، اگر چه اين اعمال به صورت اعمال واجب و تكاليف حتمى الاجراء او باشد.

بنابراين لازم است كه معلم و شاگرد در اعمال و كوششهاى خود صرفا خدا و طاعت از فرمان او و پيراستن خويش (از رذائل ) و ارشاد بندگان خدا به حقايق دين را منظور نهائى خود قرار دهند. آنها نبايد در انجام وظائف خويش ، هدف ديگرى را در قصد و نيت خود راه دهند؛ يعنى نبايد اغراض و هدفهاى دنيائى و نادرست و كم ارزشى را - كه موجب لذت و خوارى و فرومايگى آنها نزد خدا، و باعث خشم او، و از دست دادن سعادت و نيكبختى جاويد سراى پسين ، و محروميت از اجر و پاداش دائمى مى گردد - در مد نظر گيرند.

اينگونه اهداف و اغراض دنيائى و نادرست و كم ارزش ، عبارتند از: حب مال ، جاه طلبى ، نام جوئى و تشخص ، نموديابى در ميان اقران و همگنان ، برترى جوئى نسبت به همالان ، باليدن نسبت به برادران ايمانى و امثال آنها از هدفهاى نادرستى (كه همت انسانى را دستخوش ابتذال ساخته و انسان را به فرومايگى شخصيت سوق ميدهند)، و مآلا اشخاص را به صورت (زيانكارترين افرادى درمى آورد كه مساعى و كوششهاى آنان در زندگى ، فاقد جهت يابى و آميخته با گمراهى و سرگشتگى است و اين چنين افرادى مى پندارند كه رفتار و كار درستى را در پيش گرفته اند (130)

### الف - رهنمودهاى قرآن كريم براى ايجاد اخلاص نيت :

آن عامل جامع و اساسى - كه مى تواند اخلاص نيت را در رفتار انسان به ثمر رساند - تصفيه و پالايش درون و باطن از هر گونه آلايشها است . به اين معنى كه بايد انسان سر و باطن خويش را از ملاحظه و توجه به غير خدا - از طريق عبادت و بندگى او - پاكسازى كند. خداوند متعال در اين باره مى فرمايد:

(( (فاعبدالله مخلصا له الدين الا لله الدين الخالص ) )) (131)

پس خداى را با خلوص نيت در آئين دارى ، بندگى كن ، هان اى انسان ! دين و آئين خالص و پاكيزه از آن خداى متعال و براى او است .

و يا اينكه مى فرمايد:

(( (و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء و يقيموا الصلوة و يؤ توا الزكوة و ذلك دين القيمة ) )) (132)

انسانها - صرفا - ماءمور و موظفند كه خداى را با آميزه اخلاص در ديندارى ، و درونى پالايش شده پرستش نمايند، و نماز را به پاى دارند و زكاة را بپردازند، - و اين است دين و آئين استوار و پايدار و راه راست زندگى انسانى .

خداوند متعال (وصول به مقام سعادت و نيل به لطف و رحمت خويش را بر پايه توحيد در عبادت و بندگى ، و تصفيه باطن استوار ساخته ، آنجا كه ) مى فرمايد:

(( (فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و لا يشرك بعبادة ربه احدا) )) (133)

آنكه براى وصول به لطف و رحمت پروردگارش اميدوار است بايد رفتار شايسته اى را در پيش گيرد، و هيچ كس و هيچ چيز را در مسير بندگى پروردگارش ، شريك و انباز او قرار ندهد.

گويند: اين آيه درباره افرادى نازل شده است كه در اعمال و رفتار خود، جوياى رضاى غيرخدا هستند، و براى جلب ستايش مردم به عبادت مى پردازند.

خداوند متعال (درباره محروميت و ناكامى دنياپرستان از لذات و نعماى اخروى ) مى فرمايد:

(( (من كان يريد حرث الآخرة نزد له فى حرثه ، و من كان يريد حرث الدنيا نؤ ته منها و ماله فى الآخرة من نصيب ) )) (134)

اگر كسى كوشش خويش را در تحصيل فراورده هاى اخروى مصروف دارد، ما به نفع او بر اين فراورده ها مى افزائيم . و چنانچه هم و عنايت و اراده خود را در تحصيل فراورده هاى دنيوى محدود سازد، اين هدف را براى او تاءمين مى كنيم ، ولى براى او از بهره هاى آخرت ، نصيبى نخواهد بود.

و نيز چنين مى فرمايد:

(( (من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد، ثم جعلنا له جهنم يصليها مذموما مدحورا) )) (135)

اگر كسى دنياى شتابنده و زودگذر را هدف زندگانى خود قرار دهد و فقط خواهان آن باشد، ما - بر حسب اراده و مشيت خويش - خواسته هاى او را با شتاب و سرعت برآورده مى سازيم ، ولى در بازپس ، آتش دوزخ را براى او آماده مى نمائيم تا با وضعى نكوهيده و حالتى سرافكنده و رانده شده به آن درآيد و طعم تلخ آنرا بچشد.

### ب - سخنان پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اهميت اخلاص نيت :

(ارزش و اعتبار عمل و رفتار هر فردى مطابق نيت و قصد و هدف او است . و كاربرد سود و عوائد اعمال هر انسان صرفا به نيت او وابسته است . اگر كسى (از هرگونه هدفهاى انتفاعى مادى بگريزد و) از وادى هدفهاى نفسانى هجرت كند و راه وصول به رضاى خدا و رسول او و مقصدى الهى و هدفى انسانى ، كوچ و هجرت كرده است . ولى اگر هجرت و گريز او به سوى دنيا انجام گيرد، به دنيائى كه ميخواهد (از منافع آن بهره مند گردد و) به آن دست يابد، و يا ميخواهد از رهگذر هجرت و كوچيدن خود، به تمايلات جنسى خويش دامن زند و از وجود جنس زن بهره كشى كند؛ هجرت و كوچيدن او به همان هدفهاى مبتذل و كم ارزش تنزل خواهد يافت ) (136) .

اين حديث شريف از اصول و قواعد بنيادى اسلام ، و يكى از پايه ها و بلكه نخستين استوانه هاى تعاليم مقدس اسلام است .

يكى از دانشمندان (درباره ارزش و اهميت شگرف اين حديث ) مى گويد: اين حديث با محتواى جالب آن ، يك سوم علم و معرفتى است (كه بايد شاگرد يا معلم ، آن را ضميمه اندوخته هاى علمى خود ساخته و بدينوسيله معارف خويش را تكميل نمايند).

يكى از فضلاء و دانشمندان برجسته در توجيه اين سخن مى گويد: اندوخته ها و فراورده ها به مدد دل و زبان و سرانگشتان آدمى به دست مى آيد (به عبارت ديگر: عوائد و بهره هاى انسان در زندگانى در سايه جنبش و كوشش درونى و به كمك زبان و به يارى تحرك اعضاء و اندام او به هم ميرسد و فراهم مى گردد). بنابراين نيت و اراده انسان (كه عبارت از جنبش و تحرك درونى است ) يكى از عوامل سه گانه تحصيل عوائد و اندوخته هاى بشر مى باشد. اين عامل درونى بر دو عامل ديگر يعنى زبان و سرانگشتان و اندام انسان ، رجحان و برترى دارد؛ زيرا نيت و اراده انسان - منهاى جنبش و تحرك زبان و اندام - مستقلا به عنوان عبادت و بندگى خدا تلقى مى گردد، در حاليكه فراورده هاى زبان و اندام و به عبارت ديگر: گفتار و كردار انسان - منهاى نيت و اراده صحيح - فاقد هرگونه ارزش عبادى است . (يعنى اگر گفتار و رفتار انسان ولو در جهت بندگى و با رنگ و چهره عبادت انجام گيرد؛ ولى عارى از قصد قربت باشد، به هيچ وجه به عنوان عبادت تلقى نخواهد شد و به هيچگونه پاداش و ثوابى منتهى نخواهد گشت ).

علماء و دانشمندان سلف و جماعتى از رهروان و پيروان آنها با علاقه و دلبستگى شديدى ، طليعه كتاب خود را با اين حديث آغاز مى كردند تا بدينوسيله به مطالعه كنندگان آثار خود هشدار دهند كه بايد (در تمام امور) از حسن نيت و تصحيح عقيدت ، برخوردار بوده ، و نسبت به آن اهتمام ورزيده ، و عنايت خويش ‍ را در شروع به كارها در پاكسازى نيت و اخلاص در اراده معطوف سازند.

بارى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

(نيت و جنبش درونى مؤ من از رفتار و تحرك اندام و زبانش بهتر و پرارزش تر است ). و در حديث ديگرى آمده است : (نيت مؤ من از عمل او رساتر و كارسازتر است ) (137) .

(مردم در روز قيامت بر حسب نيت ها و اراده هاى خويش ، محشور مى گردند)(138) .

پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با روايت از جبرئيل عليه‌السلام ، و او از خداى (عز و جل ) چنين آورده كه خداوند متعال فرموده است : (اخلاص ‍ و پالايش قصد و نيت يكى از اسرار من مى باشد كه در دل بندگان محبوب خويش به وديعت نهاده ام )(139) .

(براى آنكه به اهميت و ارزش نيت انسان پى ببريم و بدانيم كه اعمال و رفتار انسان ، چگونه به وسيله نيت و اراده او ارزيابى مى شود، رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود):

(نخستين كسى كه در روز قيامت مورد محاكمه و داورى قرار مى گيرد و به زبان او حكم صادر مى شود، عبارت از كسى است كه در دنيا به شهادت رسيد. (چنين شخصى را مى آورند) و نعمتهائى را كه در دنيا به وى ارزانى شده است بدو معرفى كرده و به رخ او مى كشند، او نيز نعمتهاى ارزانى شده را شناسائى كرده (و بدان اعتراف مى كند). سپس به او مى گويند: در ظل اين نعمتها چه كارى را در دنيا صورت داده اى ؟ مى گويد: خدايا در راه تو به جهاد و پيكار با دشمنان دين برخاستم با آنگاه كه به درجه شهادت نائل شدم . به او مى گويند: دروغ مى گوئى ؛ زيرا تو با اين منظور و هدف به جهاد قيام نمودى تا ديگران درباره تو بگويند: (او مردى دلير و باشهامت بوده است ). مردم نيز اجر و پاداش تو را پرداختند و شهامت تو را بر زبان راندند (يعنى تو به قصد پاداش ‍ لسانى مردم به جهاد برخاستى و آنها نيز درباره تو و اين هدف تو، دريغ نكردند و اجر تو را تواءم با تمجيد و تجليل به تو تسليم كردند. بنابراين آيا تو مى توانى - با وجود آنكه غير خدا را در قصد و هدف خويش در مد نظر گرفته اى - از خدا درخواست اجر و پاداش نمائى ؟!) لذا خداوند متعال فرمان ميدهد كه وى را به رو درافكنند و بر روى زمين بكشند تا در ميان آتش دوزخ افتد.

سپس شخص ديگرى را احضار مى كنند كه در دنيا به دانش آموختن و يا تعليم آن به ديگران و نيز تلاوت قرآن كريم ، سرگرم بوده است . آنگاه نعمتهائى كه در دنيا از آنها برخوردار بوده به وى عرضه مى كنند. او نيز آنها را شناسائى كرده و بدآنها اعتراف مى نمايد. سپس به وى مى گويند: چه كارى در دنيا و در سايه اين نعمتها انجام داده اى ؟ پاسخ مى دهند كه در دنيا به دانش اندوختن و تعليم آن به ديگران و تلاوت قرآن مشغول بوده ام ، و در اين رهگذر تو را مى جستم و هدفم ، تو بوده اى . ولى به وى مى گويند: دروغ مى گوئى ، زيرا تو از آن جهت به تعلم و تعليم و تلاوت قرآن دست يازيدى كه مردم ، تو را به عنوان يك عالم و دانشمند تلقى كرده و ديگران درباره تو بگويند كه قارى قرآن مى باشى . مردم نيز (اجر و پاداش نيت تو را پرداختند) و گفتند: تو قارى قرآن و عالم و معلم ديگران بوده اى . (بنابراين به چه جهت و روى چه اساسى از خدا توقع اجر و پاداش را دارى ؟! مگر نه اين است كه تو علم و دانش را براى غير خدا اندوختى و آموختى و با هدفى بيگانه از خدا به تلاوت قرآن قيام نمودى ؟!) لذا دستور ميدهند كه او را به چهره بر روى زمين بكشند آنگاه كه در ميان آتش دوزخ ، افكنده شود)(140) .

(اگر كسى در طى تحصيل علم و دانشى - كه بايد آن را به منظور كسب رضاى خداى (عز و جل ) فراگيرد - جوياى هدفى ديگر باشد، و بخواهد از طريق علم و دانش فقط به اغراض دنيوى دست يابد؛ نميتواند در روز رستاخيز بوى خوش بهشت را نمى يابد) (141) (يعنى آنچنان از بهشت بيگانه مى گردد كه از آن اثرى نخواهد يافت ).

(اگر كسى علم را براى غير خدا فراگيرد يعنى غيرخدا را هدف علم آموزى خويش قرار دهد، جايگاه او از آتش دوزخ فراهم و آماده خواهد شد).

(اگر كسى علم و دانش را از آن جهت فراهم آورد كه بخواهد با دانشمندان ديگر بستيزد، و يا بر سفيهان و سبك مغزان بتازد و درافتد، و يا آن را وسيله جلب نظر مردم به خويشتن قرار دهد، بايد جايگاه و ماءواى خود را از آتش دوزخ فراهم آورد.(142)

(علم و دانش را با اين اهداف (بى ارزش ) نياموزيد كه با سفيهان و نابخردان درافتيد، و با دانشمندان به جدال و ستيز برخيزيد، و يا نظر مردم را به خود معطوف سازيد؛ بلكه در گفتار خويش ، پوياى همان اهدافى باشيد كه در پيشگاه خداوند متعال و در نزد او قرار دارد؛ زيرا آنچه نزد خدا است پايدار و فناناپذير است ؛ چون خدا، باقى و پايدار مى باشد، و ماسواى آن دستخوش فنا و نابودى است . بايد شما آبشخورهاى حكمت و چراغهاى فروزان هدايت ، ملازم خانه هاى خويش (همچون فرش و بساطى ستبر كه در خانه گسترده و افتاده است ) بوده و مانند مشعلهاى تابناك در شب تاريك و ديجور، دل زنده و كهن جامه و ژنده پوش باشيد كه ميان اهل آسمان ، معروف و در ميان اهل زمين ، گمنام زيست كنيد) (143) .

(اگر كسى چهار چيز را هدف دانش آموختن خود قرار دهد، موجبات ورود به آتش دوزخ را براى خويش فراهم مى نمايد:

به اين معنى كه از رهگذر عالم بودن بخواهد:

1- بر دانشمندان مباهات ورزد.

2- با سفيهان و نابخردان بستيزد.

3- توجه و انظار ديگران را به خود جلب نمايد.

4- از امراء و دولتمردان ، (مال و ثروتى ) اخذ كند) (144) .

(اگر كسى ضمن ازدياد مايه هاى علمى ، بر مراتب علاقه و دلبستگى خويش به دنيا بيفزايد (اين دلبستگى فزاينده او به دنيا) موجب مى شود كه بيش از پيش ‍ از خداوند متعال ، فاصله گرفته و بر مراتب بعد و دورى خود را از او بيفزايد) (145) .

(هر علم و دانش و آگاهى - براى هر فردى - بارى سنگين و وزرى ننگين است ، و در روز قيامت بر شانه او فشار مى آورد، مگر آن علمى كه بر طبق آن عمل شود و انسان ، رفتار خويش را با آن هماهنگ سازد) (146) .

(در روز قيامت ، عذاب و شكنجه عالم و دانشمندى كه علم او به وى سود نرساند و عملا از آن نتيجه نگيرد، از عذاب تمام مردم ديگر سخت تر و طاقت فرساتر خواهد بود) (147) .

(قضيه و مثل دانشمندى كه راه و رسم خير و نيكى را به مردم مى آموزد و خويشتن را فراموش مى كند و به خود نمى پردازد، همانند فتيله اى است كه به ديگران روشنائى مى بخشد، و خود را سوزانده و تباه مى گرداند) (148) .

در حديث ديگرى چنين آمده است كه :

(مثل چنين دانشمندى مثل چراغ است (چراغى كه خود مى سوزد و تباه مى گردد؛ ولى به ديگران بهره و روشنائى ميرساند).

(علماء و دانشمندان اين امت ، دو تيره اند:

1- دانشمندانى كه از علم و آگاهى خود سودمند مى گردند، آن را بدون چشم داشت (به هدفهاى دنيوى ) و عارى از هر گونه آزمندى و صيد طعمه و سودجوئى ، در اختيار ديگران قرار مى دهند، براى چنين دانشمندانى همه جانداران عالم - اعم از ماهيان دريا و جانوران خاك زى و پرندگان و مرغان هوا - از خداوند متعال ، رحمت و آمرزش را درخواست مى كنند. آنان با جلال و شكوه ويژه اى در پيشگاه خداوند متعال حضور مى يابند؛ و در حاليكه بزرگى و سرورى و شرف در سراپاى وجود آنها به چشم مى خورد، محشور مى گردند. و در پيشگاه خداوند حضور مى يابند و با پيامبران و فرستادگان خدا همره و همدم اند.

2- و دانشمندانى كه خداوند؛ آنان را از علم و آگاهى برخوردار ساخته است ؛ ولى از تعليم و ارشاد ديگران دريغ مى ورزند. و به شرطى ، علم و آگاهى خود را در اختيار ديگران قرار مى دهند كه عوض و نفع مادى از رهگذر آن ، عايد آنها گردد. و بالاخره با چشم داشت به سوى منافع مادى و با روح آزمندى و صيد طعمه ، حاضرند ديگران را تحت تعليم و ارشاد خويش قرار دهند. چنين دانشمندانى با لگام و دهان بندى آتشين - در روز قيامت - ميان مردم پديدار مى گردند. و منادى بانگ برمى آورد و به مردم مى گويد: اينان كسانى بودند كه در دنيا - جز با هدف انتفاعى و سودجوئى و آزمندى و بالاخره اغراض دنيوى - از تعليم ديگران دريغ مى ورزيدند. چنين دانشمندانى بدينسان در روز رستاخيز شكنجه مى شوند تا آنگاه كه مردم و يا خود آنها از محاسبه و بازپرسى در دادگاه الهى فارغ شوند) (149) .

(اگر كسى علم و آگاهى خويش را كتمان نمايد، و از نشر و تعليم آن به ديگران دريغ ورزد، خداوند متعال بر چهره او لگامى (آتشين ) افكند) (و بدينسان او را معذب و ذليل مى سازد).

(علم و دانش بر دو گونه است :

1- علمى كه به قلب و درون انسان راه يافته (و روح انسان را سامان مى دهد). چنين علمى مى تواند نافع و سودمند افتد.

2- علمى كه بر سر زبان متوقف مانده (و به دل و درون انسان رسوخ نكرده ) است . اينگونه علم و دانش ، به صورت حجت و دليل كوبنده خدا نسبت به افراد بشر، درمى آيد) (150) (كه در روز قيامت ، نكبت و مقهوريت و خوارى را براى صاحب آن به ارمغان مى آورد).

(من نسبت به امت مسلمان و پيروان خودم اعم از مؤ من و مشرك ، بيم و هراسى ندارم ؛ زيرا ايمان و اعتقاد مؤ من ، از او نگاهبانى مى كند، و كفر و انكار و ناسپاسى مشرك ، موجبات قلع و قمع او را فراهم مى آورد.

من از منافق و فرد دورو، سخت بيمناك هستم كه زبانش گويا و آشنا، و به اصطلاح زباندان و عالم است . مطالبى را بر زبان جارى مى سازد كه شما آن را به عنوان كار خوب مى شناسيد. ولى از لحاظ عمل ، دست به كارهائى مى زند كه شما آنها را زشت تلقى مى كنيد) (151) (يعنى خوب حرف مى زند و حرف خوب مى گويد، ولى عملا زشت كردار است . من بر امت خود از چنين عالم منافق و گرفتار دوگونگى شخصيت سخت هراس دارم ).

(بيشترين ترس و بيم من بر شما ملت مسلمان - پس از درگذشتم - از كسى است كه – علي رغم علم و زباندانى و كارآئى در سخن و گفتار - مردى منافق و اسير دوگانگى شخصيت است ) (152) (و ميان گفتار و رفتار او هماهنگى و همسانى به چشم نمى خورد و فقط دانش او زبانى مى باشد).

(بدترين بدترها، علماء و دانشمندان بدسيرت و زشت سريرتند. و خوب ترين خوب ترها، همان دانشمندان برگزيده و پاك سيرت مى باشند)(153) .

(اگر كسى مدعى علم و دانش گردد و بگويد: من دانشمند مى باشم (بدانيد) كه او جاهل و نادانى بيش نيست ) (154) .

(دين و آئين الهى آنچنان پديدار و گسترده گردد كه از پهنه درياها بگذرد و درياها در راه خدا ژرفاى خود را براى علم و دانش و دين و آئين الهى آماده پذيرائى مى سازند و علم در عمق آنها نفوذ پيدا مى كند (و يا آنكه درياها در راه دين فروهشته گردند). سپس از پس شما گروه هائى پديد مى آيند كه قرآن را تلاوت كنند و مدعى شوند كه ما قارى قرآنيم (و در ادعاى خود، چنان بلندپروازند كه مى گويند): آيا در دنيا و جهان ، كسانى وجود دارند كه از لحاظ آشنائى به قرائت قرآن و فقاهت و بينش دينى و علم و دانش ، بر ما فزونى داشته باشند؟!

پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از چنين بيانى ، رو به اصحاب و ياران خود كرده و فرمود: آيا از ميان اين گروه پرمدعا، انتظار خير و نيكى را داريد؟ عرض كردند: نه . حضرت فرمود: اين گروه بى خاصيت ، از مردم همين امت مسلمان هستند (و ادعاى مسلمانى دارند)، اينان هيزم آتش دوزخ خواهند بود) (بنگريد به : كنزالعمال 10/212).

### ج - احاديث شيعى درباره خلوص نيت

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم :

كلينى به اسناد خود از اميرالمؤ منين على عليه‌السلام آورده است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (دو گروه از مردم جامعه بشرى آنچنان همواره گرسنه اند كه به هيچ وجه اشباع و سير نمى گردند:

1- كسانى كه پوياى مال و طالب ثروت اند.

2- كسانى كه جوياى علم و خواهان دانش مى باشند.

اگر كسى در اين دنيا به آنچه براى او حلال و مباح مى باشد، بسنده و قناعت كند، سالم و تندرست و با خاطرى آسوده و درونى سالم زيست مى كند؛ ولى اگر كسى بخواهد از راههاى ناروا (به حطام دنيوى و مال و مكنت ، دست يازى كند و) به هدفهاى مادى برسد، موجبات هلاك و نابودى (و اضطراب درونى و تشتت خاطر) خويش را فراهم مى آورد، مگر آنكه به خود آيد و به خداى خويش بازگردد و از گذشته خود توبه نمايد.

هرگاه كسى علم و دانش را از افراد درخور و شايسته ، فراگيرد و عملا پاى بند به آن باشد راه نجات و رهائى خويش را از آتش دوزخ تدارك ديده (و از هرگونه گزند روحى و معنوى در دنيا و آخرت مصون خواهد بود)؛ ولى اگر هدف او در فراگيرى علم ، عبارت از مطامع دنيوى باشد بايد حظ و بهره خود را صرفا در دنيا بجويد) (155) (بنابراين نبايد در انتظار اجر و پاداش اخروى باشد).

امام باقرعليه‌السلام :

و نيز همان كلينى ، حديثى با اسناد خود از امام محمد باقر عليه‌السلام در كتاب (الكافى ج 1 ص 59) آورده است كه محتواى آن ، چنين مى باشد:

(اگر هدف طالب علم (با اغراض هوس آميز، آلوده گردد) و بخواهد با مايه علمى و حربه علم ، بر علماء و دانشمندان مباهات ورزد، با سفيهان و سبك مغزان بستيزد، و يا انظار مردم را به خود جلب نمايد، جايگاهش از آتش دوزخ فراهم و آماده خواهد شد. (بايد متوجه باشيم :) رياست و سرپرستى صرفا درخور افرادى است كه داراى شايستگى كافى هستند).

امام صادقعليه‌السلام :

همان كلينى (رضوان الله عليه ) با اسناد خود از امام صادق عليه‌السلام آورده است كه فرمود:

(اگر كسى در تحصيل حديث (آشنائى به ماءخذ آئين و اعتقادات دينى ) منافع دنيوى را هدف قرار دهد، حظ و بهره اى در آخرت عائد او نخواهد شد؛ ولى اگر هدف او در فراگرفتن سنت و حديث - (كه خود از منابع اساسى شريعت اسلامى است ) - عبارت از خير و نيكبختى اخروى و معنوى باشد، خداوند نيز خير و سعادت دنيا و آخرت را به وى ارزانى خواهد كرد(156) .

(اگر احساس نموديد كه عالم و دانشمندى به دنيا دلبستگى شديد دارد، نسبت به او درباره دين و آئين خود بر حذر بوده و او را نسبت به دينتان متهم سازيد (و يكپارچه تسليم عقائد او نشويد، و به راستين بودن او دل نبنديد)، زيرا هر كسى كه چيزى را دوست ميدارد و خاطر خويش را بدان سرگرم ميسازد، اهتمام و عنايت او به صيانت و نگاهبانى همان چيز مبذول و محدود بوده و گرد همان مى گردد) (157) .

حضرت صادقعليه‌السلام ، سپس فرمود: خداوند به داود پيامبر عليه‌السلام وحى نمود كه : (عالم و دانشمند شيفته و فريفته دنيا را ميان من و خودت واسطه قرار مده ؛ زيرا چنين دانشمندى تو را از راه محبت و عشق به من بازميدارد. اينگونه دانشمندان ؛ قطاع الطريق و راهزنانى هستند كه راه را بر بندگان خواهان من ، مى برند و مسدود مى سازند. كمترين و ناچيزترين رفتارى را كه من با آنان در پيش خواهم گرفت ، اين است كه حلاوت و شيرينى و گوارش ‍ مناجات و نيايشم را از دلهاى آنان بيرون مى كشم ) (158) .

همان امام عليه‌السلام از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده است كه فرمود:

(فقهاء و دانشمندان واجد بينش دينى ، نمايندگان امين انبياء و پيمبران و نائبان و فرستادگان خدا هستند؛ البته تا آنگاه كه در منجلاب مطامع دنيوى غوطه ور نشوند، و حرفه دنيادارى را در پيش نگيرند. عرض كردند يا رسول الله ، فقهاء و دانشمندان ، چگونه و با چه كيفيتى در دنيا و مطامع آن ، غوطه ور مى گردند؟ فرمود: آنگاه كه از كارهاى سلطان و پادشاه زمان پيروى كنند، (ناگزير به دنيا روى آورده و در مزبله آزمندى هاى مادى آلوده مى شوند).

اگر متوجه شديد كه فقهاء و دانشمندانى چنين راه و رسمى را پيشه خود ساخته اند نسبت به دين و آئين خويش كاملا از آنان برحذر باشيد) (159) ؛ (چون ممكن است اينان ، جان و شيره دين و ايمان شما را - همچون راهزنان - از قلب و دلتان بربايند).

## گروه بندى طالبان علم و دانشجويان :

از همان امام صادق عليه‌السلام چنين روايت شده است كه فرمود: طالبان علم و دانشجويان به سه گروه تقسيم مى شوند؛ لذا بايسته است كه خود آنها و ماهيت و مشخصات ظاهرى و باطنى آنان را شناسائى كنيد:

1- گروهى از آن جهت ، طالب علم اند، كه ميخواهند - با تحصيل آن - سفاهت و سبك مغزى و فخر و مباهات به ديگران ، و ستيز و درگيرى با رقيبان و همالان را پيشه خود سازند.

2- گروهى ديگر كه هدف آنان در تحصيل علم ، عبارت از فزون جوئى و دست يازى به مقام و منصب و تكبر و خود بزرگ بينى ، و خدعه و نيرنگ كارى مى باشد.

3- گروه سوم ، دانشجويانى هستند كه به خاطر كسب بينش دينى و نيز عمل و رفتار بر طبق موازين آن ، جوياى دانش و پوياى علم اند.

نتيجه :

الف - گروه اول ، كه (عالم نمايانى ) نادان هستند، افرادى ستيزه جو و آزاردهنده مى باشند و ميخواهند با تظاهر به مذاكره علمى و اظهار حلم و بردبارى ، در محافل و در حضور مردم سخن گويند. (و در كمين آن هستند كه ضمن صحنه سازى ) و در زير ماسك خشوع و پارساجامگى ، پيشخوانى كنند و زبانزد مردم گردند، در حاليكه از هر گونه تقوى و پارسائى ، عارى و تهى مى باشند.

خداوند متعال به خاطر همين صحنه سازيها، اندرون بينى آنها را در هم كوبيده و استخوان سينه شان را در هم مى شكند و پاره پاره مى سازد (و سرانجام ، آنها را در سر جاى خود مى نشاند).

ب - گروه دوم كه اهل دست درازى و ترفع و حيله و نيرنگ مى باشند، افرادى خائن و متملق اند كه با نيرنگ و چاشنى چاپلوسى ، بر رقيبان و همگنان ، ترفع و دست يازى و فخر مى نمايند. و نسبت به مالداران و دولتمندان فرومايه تر از خود، (آن هم عارى از هرگونه قصد قربت ) اظهار فروتنى مى نمايند.

اينان شهد و حلوا و طعمه هاى گواراى مالداران را مى بلعند، و در جهاز گوارش خود هضم مى كنند؛ ولى (ضمن آن ) دين و آئين خود را در هم مى كوبند. خداوند متعال به كيفر چنين انحراف و انحطاطى ، آنان را خامل و گمنام كرده و در ميان مشخصات و عوامل نامورى علماء و دانشمندان واقعى ، آثار و نشانه هاى آنها را محو و نابود مى سازد. و سرانجام بى نام و نشان خواهند گشت .

ج - گروه سوم كه به حق ، صاحب فقه و بينش و آگاهى و اهل عمل به موازين آگاهيهاى خود مى باشند، همواره گرفتار هم و غم و اندوه شديد و بيدارى شب هستند به گونه اى كه تحت الحنك به كلاه خويش بسته (و انزواء اختيار كنند) و در تاريكى شب به عبادت برخيزند. و در حاليكه بيمناك و خواهان و هراسان هستند عمل مى كنند، سرگرم كار خود مى باشند، و از مردم شناسى بهره اى كافى دارند. (به همين جهت ) از مطمئن ترين برادران دينى خود بيمناك هستند (كه مبادا به وسيله همين دوستان مصالح دنيا و آخرت ، دين و ايمانشان مورد دستبرد افكار و آراء واهى آنها قرار گيرد). خداوند متعال (به جاى اين همه رنجها و شكنجه هاى روحى كه علماء واقعى با آنها درگير هستند) پايه هاى وجودشان را استوار داشته (و در سايه لطف و مرحمت خويش ، نيازهاى آنها برآورده ساخته ) و آنان را در روز رستاخيز در پناه امن و حمايت خود قرار ميدهد) (160) .

### امام باقر عليه‌السلام و سخنان او در رده بندى علماء و دانشمندان :

صدوق رحمه‌الله در كتاب (الخصال ) روايتى با اسناد از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده است (كه ضمن آن ، علماء و دانشمندان به هفت رده و طبقه تقسيم شده اند):

1- (دسته اى از علماء و دانشمندان (محتكرانى بيش نيستند) و دوست دارند كه اندوخته هاى علمى خود را ذخيره نمايند، و نميخواهند مايه هاى علمى آنها را در اختيار ديگران قرار گيرد. چنين دانشمندانى در نخستين قعر آتش دوزخ ، جاى دارند.

2- گروهى ديگر از اندرز ديگران و نصايح اخلاقى ناصحان ، بيزارند (و نمى خواهند زير بار موعظه ديگران قرار گيرند)؛ ولى در پند و موعظه ديگران سختگيرى مى كنند. اينان در دومين ژرفاى دوزخ ، ماءوى دارند.

3- برخى از علماء (سوداگران و تجارت پيشه اند و) صلاح و سود خود را در آن مى بينند كه مالداران و دولتمندان و ارباب منصب و مقام و طبقه اشراف و كاخ ‌نشينان را از معلومات و معارف خويش بهره مند سازند (و حرفه تعليم خود را در اينگونه طبقات محدود نمايند)، و چنين معتقدند كه افراد بينوا و تهى دست و كوخ ‌نشينان را در محدوده علم و دانش ، جائى نيست . چنين دانشمندان (بى وجدان و تجارت پيشه ) در سومين عمق جهنم مسكن دارند. 4- فرقه اى از دانشمندان ، راه و رسم جباران و پادشاهان را در علم خويش ، پيشه خود ساخته ، به گونه اى كه اگر بر آنها ايراد گيرند و در اداء حق آنها (از لحاظ احترام و مطامع دنيوى ) كوتاهى شود، خشمگين گردند. اينگونه علماء در چهارمين ژرفناى آتش دوزخ جاى دارند.

5 - برخى از دانشمندان ، جوياى گفته هاى يهود و نصارى هستند (همچون زمان معاصر كه برخى از دانشمندان به گفته هاى غربى ها استناد مى جويند) تا بدينوسيله معلومات و معارف خويش را آبرومندانه تر و فزونمايه تر و مفصل تر جلوه دهند (و به اصطلاح : حدس و تفطن هاى علمى خود را از رهگذر اطلاعات مخدوش و محرف دانشمندان يهود و نصارى تقويت و تاءييد كنند، و در اين مسير، حجم گفته هاى خويش را افزايش دهند) اين فرقه از دانشمندان در پنجمين قعر دوزخ جاى گيرند. (161)

6- دسته ديگرى از دانشمندان (اهل عرض اندام هستند) و خويشتن را در منصب فتوى و صدور حكم دينى قرار مى دهند، (و اين منصب را به رخ ديگران مى كشند) و به مردم مى گويند: پرسشهاى دينى خود را با من در ميان گذاريد. در حاليكه احيانا ممكن است اينگونه دانشمندان اطلاع درستى در مورد هيچ مساءله اى نداشته باشند (و با آنكه گرفتار جهل و گمرهى هستند ميخواهند همچون نابينائى ، عصاكش كورى دگر شوند). خداوند متعال چنين افراد صحنه پرداز و خودآرا و اساسا هر فرد متكلف را (كه با تكلف و خروج از موضع طبيعى ، در صدد خودنمائى برمى آيد) به هيچ وجه دوست نميدارند. اين طبقه از دانشمندان در ششمين درجه ژرفاى جهنم قرار گيرند.

7- جماعتى از علماء و دانشمندان (گرفتار افزارگرائى هستند!) و ميخواهند علم و دانش را وسيله مردانگى و سرفرازى و انديشمندى خويش قرار دهند (تا از اين رهگذر به عنوان فردى عالم و انديشمند، مورد احترام ديگران قرار گرفته و دانش خويش را نردبانى براى ارتقاء به اين هدف و نخوت و تظاهر به مردانگى و عقل ، سازند). جاى چنين دانشمندان (فرصت طلب و نامجوى )، هفتمين قعر آتش دوزخ مى باشد) (162) .

### د - راه و رسم اخلاص نيت در سخنان بزرگان و راهبران دينى :

### خضرعليه‌السلام :

از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنين روايت شده است كه فرمود:

(موسى عليه‌السلام با خضر عليه‌السلام برخورد كرد و به او گفت : مرا نصيحت و سفارش فرما. خضر گفت :

اى طالب علم ! بايد بدانى كه گوينده ، كمتر از شنونده ، گرفتار ملال خاطر و خستگى روحى مى گردد. بنابراين - آنگاه كه با همنشينان خود سخن مى گوئى (با پرگوئى و زياده روى در گفتار)، آنان را خسته و ملول نساز.

اى موسى ! بدان كه قلب تو، ظرف و جايگاهى پذيرا براى مواد مختلف مى باشد. بنگر كه اين ظرف را با چه مايه ها و موادى آكنده مى سازى .

دنيا را بشناس و آن را در پس پشت خويش قرار ده (و از آن بگذر و عبور كن )؛ زيرا دنيا نميتواند خانه و جايگاه پايدارى براى تو باشد. دنيا صرفا وسيله و ابزارى براى رسيدن به كمال روحى و معنوى است تا بندگان الهى توشه خويش را از اين گذرگاه براى معاد و توقفگاه هميشگى خود بردارند.

اى موسى ! خويشتن را براى صبر و استقامت آماده ساز تا به مقام حلم و خويشتن دارى نائل گردى . احساس و درك لذت تقوى و پرهيزكارى را در قلبت بيدار ساز تا به علم و آگاهى دست يابى . نفس سركش خود را با حربه بردبارى و شكيبائى تمرين ده و آن را بدينوسيله مقهور ساز تا از گناه و جرم رهائى پيدا كنى .

اى موسى ! اگر خواهان علم و دانش هستى بايد خويش را براى پذيرائى از علم هر چيزى فارغ و آسوده خيال سازى ؛ زيرا علم و دانش صرفا از آن كسى است كه خود را فارغ از هر چيزى ، در اختيار آن قرار دهد.

زياده از حد سخن مگو، و آنچنان ياوه سرائى مكن ؛ زيرا پرگوئى و ياوه سرائى دانشمندان ، آنان را در نظر ديگران خوار و زشت جلوه مى دهد و موجب مى گردد كه بديها و زشتيهاى درونى نابخردان ، آشكارا بروز نمايد. بر تو است كه جانب اقتصاد و اعتدال در سخن گفتن را رعايت كنى ؛ چون اعتدال در سخن گوئى نمايانگر موفقيت و نشانه حكمت و صواب انديشى انسان است .

از نادان دورى گزين ، و از آنان روى گردان باش ، و در برابر نابخردان و سبك مغزان ، حلم و خويشتن دارى را در پيش گير؛ چون حلم و خويشتن دارى از مزاياى برجسته و ارزشمند صبرپيشه گان و زيور دانشمندان است .

آنگاه كه فرد نادانى تو را دشنام گفت ، با نرمش و آرامى در برابر دشنام او سكوت اختيار كن ، و با حزم و احتياط از او جدا شو؛ زيرا جهل و ندانم كارى او نسبت به تو و دشنامى كه نثار تو كرده است بيش از آن مى باشد كه به تو اظهار نموده است . (بنابراين با سكوت و فاصله گرفتن محتاطانه خود از او، كمتر زيان مند ميگردى ).

اى پسر عمران ! درى را كه نميدانى چه چيزى آن را بست و به طرز بستن آن آشنائى ندارى ، مگشا. و نيز درى را مبند كه نميدانى چه چيزى آن را گشود و بايد به چه كيفيت آن را باز كرد.

اى پسر عمران ! كسى كه دلبستگى و گرسنگى و طمع او نسبت به دنيا در هيچ حد و مرزى متوقف نمى گردد، و رغبت و گرايش او به دنيا پايان نمى گيرد و نمى گسلد، چگونه مى تواند عابد خدا بوده و خويشتن را بنده خدا بداند؟ او كه خود را فرومايه مى سازد و به حقارت حال خود واقف است ، و خداى را در سرنوشت خويش متهم مى كند (و به تقدير و مشيت او راضى نيست ) چگونه مى تواند زاهد، و داراى خوى پارسائى و بى اعتنائى به دنيا باشد؟!.

اى موسى ! معارف و معلومات را با اين هدف بياموز كه بر طبق موازين آن عمل كنى . نبايد هدف تو در تعليم علم به ديگران ، در سخن گفتن و حرف زدن ، محدود بماند؛ زيرا نتيجه آن اين است كه خويشتن را تباه ساخته و از رهگذر تباهى خود، ديگران را در مسير نور هدايت قرار دهى )؛ (ولى خود از اين نور، بى بهره بمانى ).

### عيسىعليه‌السلام

عيسى عليه‌السلام (به ياران خود) فرمود: (شما نيروى خود را براى تاءمين نيازهاى دنيوى بكار ميداريد، در حاليكه روزى شما بدون مساعى (و كوشش هاى خارج از اندازه شما) تاءمين شده است . لكن براى آخرت (آنچنان كه بايد و شايد) نمى كوشيد؛ در حاليكه تاءمين روزى آخرت جز در سايه عمل و كوشش شما ميسر نيست .

شما عالمان و دانشمندان بدى هستيد، چون مزد خويش را دريافت مى داريد ولى علمتان را ضايع و تباه مى سازيد. (شما مزدوران خدا بايد متوجه باشيد) كه ممكن است صاحب كار قريبا از عمل جويا گردد، و بدانيد آن لحظه اى كه او از شما درخواست عمل مى كند به زودى فرا مى رسد، و شما نيز قريبا از اين دنياى پهناور به تنگناى تيره گور منتقل مى گرديد. (آنگاه در برابر اين مطالبه و درخواست چه خواهيد گفت ؟) خداوند متعال شما را از جرم و گناه به همان كيفيت و با همان تاءكيدى نهى مى فرمود كه به شما فرمان داد تا روزه گيريد و نماز را به پاى داريد.

چگونه مى توان كسى را - كه اوضاع و شرايط روزى و رزق او، وى را به خشم آورده است - عالم و دانشمند دانست . و آنكه مقام و منزلت خويش را حقير و پست مى سازد، نام اهل علم را بر وى اطلاق كرد، در حاليكه خود ميداند كه اوضاع و شرايط زندگى او پا به پاى علم و قدرت الهى تعيين شده است ؟

آيا كسى كه خود خداى را در سرنوشت زندگانى خويش ، متهم مى سازد و به هيچ چيزى - كه در زندگانى خود با آنها مواجه است - راضى نمى گردد، چگونه مى تواند خود را در شمار اهل علم به حساب آورد؟.

آيا آنكه دنيايش در ديدگاه او بر آخرت رجحان دارد و به خود دنيا روى آورده (و از آخرت روى گردان است ) و به عوامل زيان بخش به معنوياتش بيش از عوامل سودمند به شخصيت معنوى و انسانى خويش ، اقبال و علاقه و دلبستگى دارد، چگونه مى تواند در عداد اهل علم قرار گيرد؟.

آيا مى توان عنوان عالم را بر كسى اطلاق كرد كه به منظور شهرت و نام آورى ، سخن مى گويد؛ ولى خود جوياى عمل و رفتار، بر طبق گفتارش نمى باشد؟ (163) ).

(آرى به اين گروهها نمى توان عنوان علماء و اهل علم را اطلاق نمود. و به هيچ وجه ، شايستگى دريافت چنين عنوان و نشانى را دارا نيستند).

رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

واى بر دانشمندان بدسيرت ، كه آتش دوزخ بر آنها درآيد و آنها را بريان سازد و بسوزاند و براى آنها برافروخته گردد. سپس فرمود: چقدر سخت و طاقت فرسا است بار گران و قوت روزانه دنيا و آخرت چنين مردمى ؟ اما از لحاظ هزينه زندگانى دنيا؛ چون دستت را به چيزى از دنيا دراز نكردى جز آنكه ديدى فاسق و گناهكارى پيش از تو، به آن دست يافته و بدان پيشدستى كرده است . و اما از نظر مؤ نه آخرت ؛ زيرا تو در آخرت ؛ يارانى براى خويش ‍ نمى يابى كه در تاءمين توشه و هزينه آخرت تو، يارى ات دهند) (164) .

از ابى ذر غفارى (رضوان الله عنه ) چنين آورده اند كه گفت : اگر كسى علمى از علوم و معارف مربوط به آخرت و انسانيت را فراگيرد، و بخواهد از رهگذر آن به يكى از اغراض دنيوى دست يابد، يعنى آن را وسيله نيل به هدفى از اهداف دنيوى قرار دهد، (حتى ) بوى بهشت به مشام وى نخواهد رسيد و نميتواند اثرى از بهشت را براى خويش بيابد(165) ).

### ه‍- شيطان براى از ميان بردن اخلاص دانشمندان همواره در كمين است

مقام و منزلت اخلاص و پاكى نيت ، بسى گرانقدر و در عين حال پرمخاطره و داراى اهميت فراوانى مى باشد. اخلاص داراى معنى و مفهوم دقيقى است كه ارتقاء به قله آن ، سخت دشوار و ناهموار است به اين معنى كه اگر كسى پوياى مقام عالى اخلاص باشد، به بررسى دقيق و انديشه درست و استوار و جد و جهد كافى نياز دارد. چرا چنين نباشد؛ زيرا اخلاص و پاكيزگى نيت ، مدار قبولى اعمال انسان است . پاداش اعمال انسان بر پايه اخلاص و كيفيت اراده او مبتنى و استوار مى باشد. ثمره و بازده عبادت عابدان و پارسايان ، و رنج و زحمت دانشمندان ، و كوشش مجاهدان راه خدا بر محور اخلاص و كيفيت اراده آنان پايدار (و ارزيابى ) مى گردد.

### قلت اخلاص برخى از علماء:

اگر انسان با خود بينديشد و در خويشتن فرو رود و حقيقت و ماهيت رفتار خود را تفتيش و بازرسى كند، مى بيند كه آميزه اخلاص ، دراعمال و رفتار او، اندك و ناچيز مى باشد. اما شائبه هاى فساد در عقيدت ، به اعمال او روى آورده و عوامل مخل به اخلاص ، در رفتار او رو به تزايد و تراكم نهاده است . و به خصوص ‍ كسانى كه داراى عنوان عالم و دانشمند، و دانشجو و متعلم هستند (بيش از ديگران در معرض هجوم اين عوامل مخل به اخلاص قرار دارند)، و بالاخص كه انگيزه عمومى طلاب و دانشجويان و نيز اهل علم - در آغاز كار - از مجموعه اى (از شوائب دنيوى و مادى ، فرم يافته است ) كه عبارتند از: جاه طلبى ، مال اندوزى ، نام آورى ، لذت برترى جوئى ، دلخوشى و شادمانى به مقام و منصب رهبرى و داشتن پيروان زياد، و برانگيختن مدح ديگران و جلب سپاس و ستايش مردم ، به سوى خود.

نيرنگهاى حق به جانب شيطان : گاهى شيطان (نيز به مدد اين انگيزه ها برمى خيزد) و علاوه بر آن ، آنان را دچار اشتباه مى سازد (و علي رغم وجود چنين انگيزه هاى سخيفى ، آنها را وسوسه مى كند) و مى گويد: هدف شما دانشمندان و دانشجويان ، عبارت از نشر دين و حمايت و دفاع از شريعت و آئينى است كه رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را بنياد كرده است !

### علائم فريب خوردگى از شيطان :

مظهر و نمودار اين اهداف و مقاصد (كه بسيارى از طلاب و اهل علم را تحت تاءثير قرار مى دهد) آنگاه چهره مى گشايد كه اينگونه علماء و دانشجويان با افراد و همالانى بهتر و برتر و عالم تر از خود مواجه مى گردند، و چنين احساس كنند كه مردم از خود آنها روى گردان شده و به شخصيتهاى والاتر از آن ها روى آور مى شوند.

در چنين حالتى بايد از نظر روانى ، خويشتن را بيازمايند. اگر چنين احساس نمايند كه نسبت به كسى كه به اين افراد عالم احترام مى گزارد و به فضل و برترى او معتقد است احترام بيشترى قائل اند و از ديدار او خوشحال مى گردند، ولى نسبت به كسى - كه احترامى براى آنها قائل نيست و نيز به عالم ديگرى كه شايستگى فزون ترى از آنها دارد، تمايل بيشترى نشان مى دهد - در خود علاقه اى احساس نمى نمايند، بايد اين دانشجويان و دانشمندان بدانند - كه به خاطر داشتن چنين حالتى - سخت ، شيفته دنيا گشته و نسبت به دين و آئين خود، گرفتار فريب و نيرنگ شيطان شده اند. البته ممكن است ندانند كه چگونه تحت تاءثير نيرنگهاى شيطانى قرار گرفته (و از چه طريقى ، فريب خورده اند).

گاهى نيز اين حالت روانى ، پاره اى از اهل علم را به جائى سوق مى دهد كه همچون زنان ، دستخوش غيرت مندى زنانه و دگرگونى روانى مى شوند. به اين صورت كه اگر ببينند بعضى از شاگردانشان با استاد و معلم ديگر رفت و آمد دارد بر آن ها ناخوش آيند و شاق و طاقت فرسااست ، با اينكه مى دانند كه اينگونه شاگردان از چنين استادى نيز از لحاظ دين و ايمان ، سود و بهره فزونترى كسب كرده و از او در حر قابل توجهى مستفيض مى گردند.

اين حالت روانى يك عالم و دانشمند، تراوشى از صفات و خصوصيات (دردناك و) كشنده اى است كه در نهانگاه ها و زواياى مخفى قلب او جاى گرفته است ؛ ولى اين عالم و دانشمند تصور مى كند كه از اين صفات ، رهيده است ، در حاليكه بايد بداند كه در چنين تصورى نيز گرفتار نيرنگ و فريب شيطان مى باشد. اين صفات و خصوصيات مرموز - با چنان علائم و نشانه ها و امثال آنها - سرانجام بر خود او و يا ديگران ، مكشوف و پديدار مى شود.

اگر انگيزه يك عالم و دانشجو در تعليم و تحصيل ، منحصرا عبارت از دين و آئين خدا باشد، بى ترديد در صورت مشاهده عالم و دانشمند ديگر - كه با او اشتراك مساعى كرده ، و او را در تعليم و نشر دين ، يارى مى دهد بايد بسيار خوشحال گردد (نه آنكه دچار حالات دگرگونى و غيرت زنانه شود كه چرا ارادتمندان و معاشرانش از او روى برتافته و به شخص ديگرى روى آورده اند). لذا بايد با پديدار شدن عالم و دانشمند ديگرى اين چنين ، خداى را سپاس گزارى كند كه او را با وجود چنان دانشمندى ، مدد رسانده و در اداء وظيفه تعليم ، ياريش داده است (آرى بايد شاكر و سپاسگزار پروردگار باشد) كه عوامل تحكيم دين را فزاينده ساخته و راهبران توده مردم و آموزگاران آئين الهى و احياءكنندگان سنن و راه و رسم فرستادگان خدا را فراوان در اختيار مردم قرار داده است .

### شيطان از در ديگرى وارد مى شود:

گاهى شيطان (از طريق ديگر) دانشمندان را به اشتباه مى اندازد (و حالات روانى لغزنده و لغزاننده اى در آنها به ثمر مى رساند، و با سخنانى حق به جانب ) به آنها مى گويد: كه اندوه تو (در روى برتافتن مريدان از تو) از آنجا ريشه مى گيرد كه به خاطر روى برتافتن شاگردان از تو - از ثواب و پاداش تعليم محروم مى گردى . پس اندوه تو صرفا به خاطر نفس انصراف و روى گرداندن شاگردان و مريدان از تو، و روى آوردن به ديگران نيست . (و بالاخره اين غم و اندوه تو به جا و شايسته است )؛ زيرا اگر اين شاگردان و يا مردم دوباره به سوى تو بازگردند و از تو اندرز گيرند و به وسيله تو، دانش و بينش دينى خويش را فراهم آورند مسلما از پاداش تعليم و ارشاد برخوردار خواهى بود.

بنابراين بديهى است كه اندوه تو - به خاطر از دست دادن چنان ثواب و پاداشى - ستوده و به جا است ! (شيطان با چنين وسوسه اى ، اندوه چنان عالم و دانشمندى را براى او توجيه كرده ، و به حالات روانى او چهره اى حق به جانب مى دهد. اين عالم و دانشمند نيز مانند ديگران از تيررس اينگونه وسوسه ها در امان نيست ؛ لذا فريب مى خورد و تصور مى كند كه حق با او است و اندوه و غم او - به خاطر روى برتافتن مريدانش از او – به جا و پسنديده است )؛ ولى اين عالم و دانشمند بى نوا نمى داند كه انقياد و تسليم بودن او در برابر حق ، و تسليم كردن امور مهم به افراد لايق تر و برتر از خويشتن ، ثواب و پاداش او را فزاينده تر ساخته ، و عوائد دين و بازده معنوى او را فراوانتر از آن صورتى مى گرداند كه به تنهائى به تعليم و ارشاد ديگران برمى خاست .

بايد او بداند كه پيروان پيامبران و امامان عليهم‌السلام چنانچه با از دست دادن مقام و منصب ارشاد و تعليم ، و تسليم آن به افراد شايسته ، و انحصار آن به صالحان ، مغموم و اندوهگين مى شدند به شدت مورد انتقاد و نكوهش قرار مى گرفتند، نكوهشى كه مافوق آن قابل تصور نيست . بلكه بايد گفت كه انقياد و تسليم بودن پيروان انبياء و امامان در برابر حق ، و تفويض امور و منصب ها به افرادى كه از شايستگى كافى برخوردارند والاترين و پرارزش ترين رفتار آنها به شمار مى آيد. و اين حالت تسليم و رضا در برابر حق ، عوائد دينى و ايمانى آنانرا در دنيا و آخرت ، سرشارتر مى سازد.

بارى ، غم و اندوه از دست دادن منصب تعليم و ارشاد (و افسوس از تسليم آن به افراد شايسته تر)، بازده نيرنگ ها و فريب هاى شيطانى است .

### چشمه ديگرى از نيرنگهاى شيطانى :

بلكه گاهى نيز دانشمندان (به گونه اى ديگر) تحت تاءثير نيرنگ شيطان قرار مى گيرند و با خود مى گويند: اگر فرد ديگرى - كه برتر و بهتر از اوست - پيدا شود شادمان خواهند شد. البته اين حديث نفس را - تا موقعى كه با محك تجربه ، امتحان و آزمون نگردند - با خود دارند. و پيش از آنكه در بوته امتحان قرار گيرند با اين گفتگو، خويشتن را راضى مى سازند؛ زيرا ميدانيم كه انسان در برابر وعده (هاى به اصطلاح : سر خرمن ) و حديث نفسهائى امثال اينگونه سخنها - پيش ‍ از آنكه در برابر عمل و امتحان قرار گيرد - حالتى پذيرا و انعطاف آميز دارد، و به سادگى و آسانى به خويشتن وعده خوش مى دهد. ولى اگر همو با حادثه اى سنگين روبرو گردد (و با غول مهيب امتحان مواجه شود) چنان دچار انقلاب روحى و دگرگونى روانى مى گردد كه حالت ارتجاع و عقب نشينى در او پديد مى آيد و به وعده و پيمانى كه با خود بسته است به هيچوجه وفاء نمى كند.

البته افراد استثنائى نيز وجود دارند كه در سايه نگاهبانى و لطف خداوند (و مجاهدتهاى شخصى ) به هنگام تجريد و امتحان ، خويشتن را نباخته و گرفتار انقلاب و دگرگونى روانى نمى گردند. (چنين افراد استثنائى آنقدر زياد نيستند، افرادى كه در برابر آزمايشها و امتحانات ، شاهد پيروزى و موفقيت را در آغوش ‍ مى گيرند). اين (نكته باريكتر از مو) را كسانى مى دانند كه از حيله ها و نيرنگهاى شيطانى آگاه اند، و مدتهاى طولانى سرگرم آزمايش با خدعه هاى او بوده اند، (و با شيطان و مكايد و حيله هاى او از ديرباز دست و پنجه نرم كرده و به فوت و فن فريب كاريهاى او آشنائى پيدا كرده اند).

### راه گريز از تيررس نيرنگهاى شيطان :

اگر كسى احساس كند كه اين حالت روانى دردناك و كشنده در جان و روانش راه يافته است بايد به درمان روحى خود برخيزد، و از اهل دل براى مداواى چنين بيمارى روانى مدد گيرد. اگر در محيط خود – علي رغم كوشش و پويش - به اهل دل و مردم دردآشنا و داروشناس دسترسى پيدا نكرد به نوشته ها و آثارشان - براى يافتن نسخه درمان خويش - پناه برد. و اگر احيانا نه به اهل دل و نه به آثارشان نتوانست دست يابد و متوجه شود كه آثار آنان از ميان رفته ، و فقط نام و نشانى از آنان و آثار علمى شان باقى مانده است ، اينجا است كه بايد به مدد توفيق پروردگار و نصرت و يارى او پناهنده گردد، (و علاج و درمان بيمارى خود را با خداى خويش در ميان گذارد و از او درخواست نمايد). اگر احساس كند كه استعداد و زمينه پذيرش و دريافت توفيق الهى در او وجود ندارد ناگزير بايد تنهائى اختيار كند، و راه عزلت و زاويه نشينى را در پيش گيرد، و پوياى خمول و گمنامى باشد، و خويشتن را در تيررس سؤ الات و پرسشهاى ديگران قرار ندهد. و در صورت مواجه شدن با پرسشها - تا آنگاه كه شرايط لياقت و شايستگى تعلم و تعليم را احراز نكند - از پاسخ دادن خوددارى نمايد.

### شيطان از هر درى وارد مى شود:

گاهى نيز شيطان (براى فريب دادن عالم و دانشمند) از در ديگرى وارد مى شود و مى گويند: اگر بنا باشد (انسان به خاطر عدم احراز شايستگى و فقدان خلوص ‍ نيت ؛ انزواء اختيار كند و) گوشه نشينى ، فتح باب و معمول و رايج گردد، علوم و معارف بشرى و دانشهاى الهى در معرض خطر فرسايش و نابودى قرار مى گيرد، و اساس و سازمان دين و آئين اسلام رو به ويرانى مى گذارد؛ چون افراد واجد لياقت و برخوردار از خلوص و حسن نيت ، بسيار اندك و انگشت شمارند. و نيز همه مى دانند كه سامان بخشيدن دين و آئين مردم از بزرگترين طاعت ها و عبادات بشمار مى آيد!

(شيطان - با چنان وسوسه هاى حق به جانب و چهره نمائى هاى معصومانه - مى خواهد افراد را از صراط مستقيم به انحراف و كجرويها سوق دهد؛ ولى ) بايد به چنين انديشه هاى ابليس مآبانه و خدعه هاى دلسوزمندانه پاسخ داد كه دين اسلام با كناره گيرى و انزواجوئى افراد بى لياقت ، دچار اندراس و فرسودگى نمى گردد. البته تا زمانى كه شيطان ، جاه طلبى و رياستمدارى را در ميان مردم ترويج مى كند و افراد را به سوى آن جلب مى نمايد - و مى دانيم كه تا روز قيامت نيز از چنين فعاليت هاى وسوسه انگيز خسته و فرسوده نمى شود - دين ، منقرض و مندرس نمى گردد؛ بلكه براى نشر علم و دانش گروهى بپامى خيزند كه در آخرت و روز قيامت ، حظ و بهره و نصيبى ندارند. چنانكه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

(( (ان الله يؤ يد هذا الدين باقوام لاخلاق لهم ) )) (166)

خداى متعال اين دين را به مدد گروهى از مردم تقويت و تاءييد مى كند كه (در روز قيامت ) بى نصيب اند.

و نيز فرمود:

(( (ان الله يؤ يد هذاالدين بالرجل الفاجر) )) (167)

خداوند متعال اين دين را با مساعى فرد فاجر و گناهكار، تاءييد و نگاهبانى و تقويت مى كند.

با توجه به اين حقيقت نبايد تحت تاءثير چنان وسوسه ها و غلط اندازيهاى شيطانى قرار گرفت ، و به حشر و آميزش با مردم ، سرگرم شد؛ (چون در صورت فقدان خلوص نيت و عدم احراز شايستگى )، حس جاه طلبى و ثناجوئى و علاقه به برخوردارى از تعظيم و بزرگداشت مردم - از رهگذر معاشرت با آنها - در قلب انسان رو به رشد و نمو مى گذارد. آرى مخالفت و آميزش با مردم (در صورت عدم احراز شايستگى )، بذر نفاق و دوگانگى شخصيت را در دل انسان غرس مى نمايد.

رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (جاه طلبى و دلبستگى به مال دنيا، نفاق و دوروئى را در قلب انسان مى روياند، آنچنانكه آب (و رطوبت ) به رويش گياه مدد مى كند) (168) .

و همو فرموده است : (زيان و فساد دو گرگ درنده و خونخوار و گرسنه و حريص - كه در ميان آغل گوسفندان رها مى شوند - از ضرر و زيانبارى ، و لطمه حس جاه طلبى و مال دوستى به دين و ايمان فرد مسلمان ، بيشتر و زيانبارتر نيست ) (169) .

پس بايد يك فرد عالم و دانشمند دينى ، فكر و انديشه خويش را به كار اندازد تا اسرار و رموز صفات پست را - كه احيانا ممكن است در دلش راه يافته باشد - تفطن و شناسائى كند، و راه و رسم نجات و رهائى از آنها را استنباط نمايد؛ چون ضرر و فتنه اى - كه از طريق رسوخ اين صفات پست و حالات روانى نامطلوب در قلب عالم و دانشمند و متعلم و شاگرد - عائد مردم مى گردد از فتنه و فسادى كه از غير عالم و متعلم به جامعه مى رسد، به مراتب زيادى مهمتر و بزرگتر است ؛ زيرا عالم و دانشمند در تمام مظاهر و پايگاه مثبت و منفى رفتار خود، الگو و سرمشقى براى ديگران مى باشد. افراد عامى و توده مردم - با مشاهده اعمال و رفتار يك عالم و دانشمند - مى گويند: اگر چنين اعمالى ، زشت و ناستوده باشد علماء و دانشمندان شايسته تر از ما هستند كه دست به چنين اعمالى نزنند و سزاوارترند كه از آنها اجتناب نمايند.

افراد جاهل و نادان - از رهگذر اعمال ناستوده علماء -، گرفتار رفتارهاى ناپسند مى گردند. (و جراءت و جسارت آنها در ارتكاب اعمال زشت ، رو به فزونى مى گذارد. و براى آنكه روى عمل ناستوده خويش صحه گذارند به رفتار عالم و دانشمند استناد مى جويند).

ميان جرم و گناه يك فرد عامى و بى اطلاع ، و گناه يك مرد عالم و دانا، تفاوت زيادى وجود دارد: فرد عامى و بى اطلاع در روز رستاخيز فقط بار گناه شخصى خويش را به دوش مى كشد. ولى بر دوش يك عالم و دانشمند، بار گناه خود او و گناه همه كسانى كه در اعمال خويش از او سرمشق گرفته - و تا روز قيامت از راه و روش او پيروى مى نمايند - سنگينى مى كند. و بايد با چنان بار گران و كمرشكنى به روز رستاخيز در پيشگاه عدل الهى حضور يابد. چنانكه اين حقيقت طى اخبار و احاديث صحيح و معتبر، به ما گوشزد شده است .

به طور فشرده بايد گفت : شناخت صحيح حقيقت اخلاص نيت و مساءله هماهنگى رفتار با خلوص عقيدت ، همچون دريائى عميق و ژرفناك است كه - جز اندكى از مردم و افراد نادرى - همگى در آن ، احتمالا غرق شده و گرفتار نيرنگ شيطانى خواهند گشت . خداوند نيز از اين مردم نادر و استثنائى در قرآن كريم ياد كرده و مى فرمايد:

(( (الا عبادك منهم المخلصين ) )) (170)

شيطان مى گويد: (من همه مردم را اغواء خواهم كرد) به جز بندگان پاكيزه تو كه از ميان همين مردم ، از اخلاص بهره مندند.

بنابراين ، بندگان با ايمان خداوند بايد خويشتن را سخت بپايند، و نكته هاى دقيق رفتار خود را تحت مراقبت قرار دهند؛ زيرا در غير اين صورت ناخودآگاه به پيروان و رهروان راه و رسم شياطين مى پيوندند.

2- عمل به علم - يا - لزوم همآهنگى رفتار معلم و شاگرد با علم و آگاهى آنها

دومين مساءله اى كه بايد معلم و شاگرد درباره خويشتن نسبت به آن اهتمام و عنايت داشته باشند اين است كه همراه با علوم و آگاهيهاى خويش ، به تدريج و گام به گام ، اين آگاهيها و معارف را به كار بندند؛ زيرا اهتمام و عنايت هر فرد عاقل و خردمند، در مراقبت و پرداختن به خويشتن و عمل به علم ، مصروف مى گردد؛ ولى كوششها و عنايات يك فرد عامى به نقل و روايت و گفتگو محدود است .

### الف - احاديث درباره به كارگرفتن علم :

از اميرالمؤ منين على عليه‌السلام روايت شده است كه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (علماء و دانشمندان از دو دسته تشكيل يافته اند:

1- دسته اى كه علم و آگاهى خود را به كار گرفته و بر طبق آن عمل مى كنند. اينگونه دانشمندان از عواقب سوء روز قيامت مصون هستند.

2- و دسته اى ديگر كه بر طبق علم خود عمل نمى كنند. اين گروه از علماء، دچار هلاك و نابودى شده و به گونه اى در روز قيامت محشور مى شوند كه دوزخيان هم از بوى بد و تعفن وجود آنها رنج و آزار مى بينند.

در ميان جمع اهل دوزخ - آنكه بيش از همه و سخت تر از ديگران احساس تاءسف و ندامت مى نمايد - عبارت از كسى است كه شخص ديگر و بنده خدائى را به سوى خدا دعوت كند و دعوت او با پاسخ مثبت روبه رو شده و مؤ ثر مى افتد. يعنى آن شخص ، پذيراى دعوت او گشته و در صراط مستقيم قرار گيرد، و به راه و رسم دين و آئين پاى بند گردد و موفق به طاعت از خدا شود. و سرانجام ، خدايش او را وارد بهشت سازد؛ ولى راهبر و راهنماى او را - به خاطر فقدان عمل و هواپرستى و دورپروازى در آرزوها و تمايلات - وارد دوزخ نمايد؛ زيرا پيروى از تمايلات و روح هواپرستى ، مانع وصول انسان به حق و واقعيت است . و آرزوهاى دور و دراز، آخرت و معنويت انسان را به دست فراموشى مى سپارد)(171) .

امام صادق عليه‌السلام فرمود: (اگر عالم و دانشمند به علم خود عمل نكند، موعظه و اندرز او از دلها مى لغزد، آنچنانكه باران از روى سنگ صفا كه صاف و لغزاننده و لغزنده است بلغزد)(172) .

مردى حضور على بن الحسين امام سجاد عليه‌السلام رسيد و پرسشهائى با آن حضرت در ميان گذاشت . امام سجاد عليه‌السلام پاسخهاى لازم را به او داد. اين مرد دوباره نزد امام بازگشت و پرسشى از سنخ پرسشهاى اوليه را در ميان نهاد و در ادامه همان پرسشها، سؤ الاتى مطرح كرد. حضرت فرمود: در كتاب انجيل چنين نوشته شده است : (تا آنگاه كه نسبت به دانسته هاى خويش عمل نكرديد، از آنچه نمى دانيد سؤ ال نكنيد؛ زيرا هر نوع علم و آگاهى دينى كه بدان عمل نشود، كفر و ناسپاسى و مراتب دورى انسان نسبت به خدا را فزاينده مى سازد) (173) .

(مفضل بن عمر از امام صادق عليه‌السلام سؤ ال كرد: ناجيان از آتش دوزخ با چه نشانه ها و مشخصاتى ، قابل شناسائى هستند؟ فرمود: هر كسى كه گفتار و رفتارش با هم هماهنگى دارد، مى توانى نجاتش را از آتش دوزخ گواهى كنى . و كسى كه گفتار او موافق كردارش نباشد چنين كسى از لحاظ دين و آخرت ، داراى وضع متزلزل و نگران كننده اى است ) (174) .

اميرالمؤ منين عليه‌السلام ضمن يكى از گفتارهاى خود - به هنگام سخنرانى بر منبر - فرمود: (مردم ! آنگاه كه عالم و دانا شديد، به علم و آگاهى خويش ‍ عمل كنيد به اين اميد كه راه راست را بازيابيد. عالم و دانشمندى كه رفتار خود را برخلاف جهت معلومات خويش تنظيم كند همانند جاهل و نادان و خائنى است كه دچار حيرت و سرگشتگى است و از خواب نادانى خويش ، به هوش نيايد و از آن رهائى نمى يابد؛ بلكه مى توان گفت كه حجت و دليل كوبنده ، عليه او بزرگتر بوده ، و افسوس و حسرت چنين دانشمند فاقد عمل ، از حسرت جاهل سرگردان در جهالت و نادانى ، بيشتر است .

اين عالم و جاهل هر دو دچار حيرت و سرگردانى بوده و هر دو بى ثمر و خالى از اثر و عاطل هستند. نگرانى به خود راه ندهيد كه ممكن است به شك و دودلى منجر گردد. نبايد شك و ترديد كنيد؛ چون شك و ترديد، شما را به كفر و ناسپاسى سوق مى دهد. و آنقدر ارزش و شخصيت خود را تنزل ندهيد (و احساس بى وزنى نكنيد و خودكم بين نباشيد)؛ چون ممكن است اين حالت شما باعث مجامله و سازشكارى تان گردد. آرى نبايد در طريق حق با هيچ كسى مداهنه و سازشكارى كنيد؛ زيرا شما با اين سازشكارى زيان مى بينيد (يعنى اگر بنا باشد طبق مثل سائر: (خواهى نشوى رسوا، همرنگ جماعت شو) با هر فضاء و شرايطى - در جهت خلاف حق - بسازى و رفتار خويش را بارى به هر جهت همرنگ با محيط تنظيم نمائى ناگزير بايد از انحطاط و خسران و زيان آن استقبال كنى ).

حقا بايد شما در دين ، فقه و بصيرتى به دست آوريد. بصيرت و بينش صحيح دينى ، در اين است كه دچار غرور و خودباختگى نگرديد. آن كسى كه نسبت به خود، دلسوزتر مى باشد و خويشتن را بيش از ديگران اندرز مى دهد، او عبارت از كسى است كه طاعت او از پروردگارش ، از ديگران ، فزونتر مى باشد. و آنكه خويشتن را فزونتر از ديگران فريب مى دهد (و به نيات و كردار آلوده خود در پيشگاه وجدانش چهره حق به جانب مى بخشد، و ماسك معصوميت بر گونه رفتار خويش مى اندازد)، نسبت به پروردگارش ، گناهكارتر محسوب مى گردد. و آنكه از خداى خويش فرمان مى برد، از امنيت و رفاه روحى برخوردار است و شايسته بشارت و مژده الهى مى باشد؛ ولى آنكه از فرمان خداوند متعال سر برمى تابد، و راه گناه و جرم را در پيش مى گيرد، فرجام كار او جز نوميدى و ناكامى و پشيمانى ، چيز ديگرى نخواهد بود(175) ).

امام صادق عليه‌السلام فرمود: (مردى حضور رسول گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و عرض كرد: علم و دانش چيست ؟ حضرت فرمود: سكوت . عرض كرد: پس از سكوت ؟ فرمود: استماع و شنيدن . گفت : پس از آن ؟ فرمود: حفظ و نگاهدارى . عرض كرد: پس از حفظ كردن ؟ فرمود: عمل كردن بر طبق آن . عرض كرد: پس از عمل كردن ؟ فرمود: نشر و ترويج آن (176) ).

(پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با چنين بيان ساده و روشن ، مرحله و موقعيت اداء وظيفه تعليم و ارشاد ديگران را به ترتيب پس از گذراندن مراحل سكوت و استماع و حفظ و عمل بر طبق موازين علمى ، قرار داده ، و به تمام معلمان و مربيان و همه راهبران دينى اعلام فرموده است : تا وقتى كه اين مراحل و درجات مختلف و متسلسل را نپيمايند حق ندارند مقام و منصب تعليم و ارشاد ديگران را به عهده گيرند).

همان امام عليه‌السلام فرمود: (موسى بن عمران عليه‌السلام در جمع ياران خود، همنشينى داشت كه از لحاظ علمى ، به مايه هاى فزونترى از ديگران دست يافته بود. روزى از آن حضرت اجازه خواست (تا به مسافرت كوتاهى برود و) با نزديكان و خويشاوندان خود صله رحم و ملاقاتى به عمل آورد. حضرت موسى عليه‌السلام فرمود: صله رحم و استمرار پيوند با خويشاوندان يكى از حقوقى است كه افراد وابسته و خويشاوند، نسبت به همديگر دارند (برو و اين مسافرت را در پيش گير). ولى مبادا از اين رهگذر در تو گرايش و تمايل عصبى به دنيا پديد آيد و متكى به دنيا گردى ؛ زيرا خداوند متعال بار علم را بر دوش تو نهاده است كه نبايد آن را ضايع و تباه سازى ، و جز خدا تكيه گاه ديگرى براى خود انتخاب كنى و بدان گرايش يابى . آن مرد عرض كرد (من در مسير ملاقات و صله رحم با خويشاوندان خود)، جز كار و كردار نيك ، هدف ديگرى ندارم .

(بارى پس از كسب اجازه ) از جا برخاست و براى صله ارحام خود به راه افتاد. اين مسافرت - به طور غيرمنتظره اى - طولانى شد تا آنجا كه حضرت موسى عليه‌السلام (به تكاپو افتاد و از هر كسى ) جوياى احوال او مى شد؛ ولى (علي رغم اين پرس و جو) هيچكس از حال او اطلاعى نداشت . موسى ناگزير گشت از (خبرگزار الهى و آسمانى يعنى ) جبرائيل عليه‌السلام جوياى احوال او گردد؛ لذا از او پرسيد: آيا راجع به نديم و همنشين من اطلاعى دارى ؟ جبرائيل گفت : آرى ، هم اكنون را چهره اى دگرگون شده و ميمون وار، كنار در ايستاده و زنجيرى به گردن دارد. موسى عليه‌السلام از اين خبر بيمناك گشت و بيم و هراس خود را با خدا در ميان گذاشت و در نمازگاه خويش ايستاد و خداى را مى خواند و عرض مى كرد: پروردگارا يار و همنشين مرا از اين وضع دلخراش و دردناك نجات ده .

خدا به موسى عليه‌السلام فرمود: اى موسى ! اگر - براى نجات جليس و همنشين خود - مرا آنچنان بخوانى كه رگهاى دو چنبره گردن تو از هم بدرد، خواسته تو را درباره اين شخص برآورده نمى سازم . من بار علم و دانش را بر دوش هوش او نهادم ؛ ولى او اين بار گرانبها و كالاى ارزشمند را ضايع و تباه ساخته و به غير علم يعنى ، دنيا روى آورده است ) (177) .

ابوبصير از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه اميرالمؤ منين على عليه‌السلام فرمود: (اى طالب علم ، (تو كه پوياى علم و معرفت هستى بايد بدانى كه ) علم داراى فضائل فراوانى است (كه همچون انسان مجهز و رزمنده اى از اندامها و اجزاء گوناگونى تشكل مى يابد، و داراى پيكره هاى متعددى است بدين صورت ): كه سرش تواضع و فروتنى . چشمش بيزارى و پاكى از حسد. گوشش فهميدن و درك كردن . زبانش راستگوئى . حافظه اش بحث و كاوش . قلبش حسن نيت . عقلش شناخت اشياء و امور زندگانى . دستش مهر و محبت و رحمت . پايش ديدار دانشمندان . همتش سلامت . حكمتش پرهيزكارى . قرارگاهش نجات و رستگارى . راهبرش عافيت و پاكيزگى روح و جسم . مركبش وفاء. سلاح و رزم افزارش سخن نرم و ملايم . شمشيرش رضا و قناعت . تير و كمانش مدارا. لشكر و ارتشش گفتگوى با دانشمندان . سرمايه و ثروتش ادب و نزاكت . ذخيره و اندوخته اش اجتناب از گناهان . دارويش كار نيك . پناهگاهش صلح و آشتى . توشه اش نيكى . نوشيدنى اش سازگارى . راهنمايش هدايت . و رفيق و همرهش دوستى با افراد برگزيده است (178) ). (اين اندامها و افزارها، سازنده و تشكيل دهنده پيكره فضائل و مزاياى علم و دانش است ).

در طى حديث طولانى عنوان بصرى از امام صادق عليه‌السلام آمده است : (علم و دانش با كثرت تعلم و مداومت بر تحصيل به دست نمى آيد. علم و دانش منحصرا عبارت از نور و پرتوى است كه در قلب كسى كه خداوند، خواهان هدايت او است جاى مى گيرد. آنگاه كه آهنگ علم مى نمائى نخست بايد در دلت جوياى حقيقت بندگى باشى . علم را از آن جهت پويا باش كه در صدد به كاربستن آن باشى ، و در سايه هوش خود از خدا درخواست كن تا فهم و درك حقايق را به تو موهبت فرمايد) (179) .

### ب - نكته هاى جالب و مثالهاى هشداردهنده درباره دانشمندان فاقد عمل

علم و دانش به منزله درخت ، و عمل كردن بر طبق آن به مثابه ميوه همان درخت است . غرض و فائده درخت بارور، فقط ثمره و ميوه آن است . اما خود درخت ميوه - منهاى ثمره و ميوه آن - نمى تواند هدف غائى و منظور نهائى غرس و كاشتن آن را تشكيل دهد؛ چون انسان در هر حال وقتى مى تواند از درخت ميوه ، سودمند گردد كه آن درخت ، به نوعى از ميوه بارور شود.

هدف اصلى و منظور اساسى علم و دانش - مطلقا و بدون هيچ قيد و شرطى - عبارت از عمل و كردار بر طبق آنست ؛ زيرا بازگشت تمام علوم و معارف بشرى به دو علم و دانش مى باشد: 1- علم معامله و رفتار 2- علم معرفت و شناخت .

1- علم معامله و رفتار (كه كيفيت عمل و روابط مختلف را در شئون گوناگون زندگانى تنظيم مى كند) عبارت از شناخت حلال و حرام و احكامى امثال آنها؛ و نيز شناخت اخلاق و خوى هاى ستوده و ناستوده نفس و روان ، و كيفيت درمان بيماريهاى روانى و بازيافتن راه هاى گريز از اين بيماريها و خوى هاى ناپسند است .

2- علم معرفت و شناخت : - (كه خود شناخت ، با صرف نظر از رفتار، در آن علم ، مورد نظر مى باشد) - عبارت از علم به خدا و صفات و اسماء او است .

علوم و دانشهائى كه در بيرون از محدوده اين دو نوع علم قرار دارند يا (به عنوان علوم آلى و دانشهاى افزارى به شمار مى روند كه ) ابزار و وسائل علوم مذكور در فوق هستند. و يا آنكه هدف و منظور از آنها - فى الجمله - نوعى از عمل و رفتار مى باشد.

اين نكته بر فرزانگانى كه دست اندركار تتبع و علوم و دانشها هستند (و در طبقه بندى معارف بشرى اطلاعاتى دارند) مخفى نيست .

پيدا است كه منظور و هدف علوم معاملى و رفتارى ، به طرز عمل و رفتار انسان محدود است . اگر بشر در زندگانى خود به اينگونه اعمال و رفتار نيازمند نمى بود چنين علوم و معارف ، فاقد ارزش مى گشت .

اينجاست كه بايد يادآور گرديم : كسانى كه علوم شرعى و امثال آن را به درستى فرامى گيرند، اگر در تفقد جوارح و اندامشان سهل انگارى كنند، يعنى اندام و جوارح خويش را از گناهان حفظ ننمايند، و مجموع اجزاء پيكر خود را به طاعت و فرمانبردارى از دستور خدا، ملزم و پاى بند نسازند، و با توجه به اينكه به صفات علم آراسته اند و تصور كنند علم و دانش ذاتا مطلوب مى باشد و نيازى به عمل به آن نيست ، و به همين جهت در صدد برنيايند كه اعمالشان را از مرحله واجبات به مرحله مستحبات تعالى بخشند، چنين دانشمندانى قطعا از نظر روانى ، گرفتار خودباختگى و شيفتگى هستند، و بايد بدانند كه در دين و ايمان خويش ، دچار فريب و خدعه شيطان شده اند، و فرجام زندگانى آنها در نظرشان مبهم و اشتباه آميز و گرفتار نابسامانى مى باشد.

مثالى گويا درباره عالم بى عمل :

داستان عالم و دانشمند آگاه به علوم شرعى - (كه اطلاعات درستى در اين علوم كسب كرده ؛ ولى علم خويش را به كار نمى گيرد و دانسته هاى او پابه پاى كردارش پيش نمى رود) - همانند مثل و داستان بيمارى است كه بيماريش جز با داروى مركب از عناصر و اجزاى آنرا جز پزشكان حاذق و كارآمد نمى توانند شناسائى كنند. چنين بيمارى مى كوشد - كه با جلاى وطن - طبيب و پزشكى را در ديار و مملكتى ديگر بيابد، و سرانجام موفق مى شود كه به چنين طبيب حاذق و آگاه دسترسى پيدا كند. طبيب - پس از ملاقات و معاينه - دارو را معرفى مى كند، و با تفصيل و توضيح دقيق ، عناصر و مواد مختلف اين داروى مركب و انواع و اندازه و مقدار و حتى معادن و مراكزى را كه اين عناصر در آنجا وجود دارد به اطلاع او ميرساند و به او مى آموزد كه بايد با چه كيفيتى اين عناصر را كوبيده و نرم ساخته و آنها را به هم مخلوط و عجين سازد.

بيمار مذكور همه اين نكات دقيق را از پزشك فرامى گيرد، و از همه اين جزئيات يادداشت و نسخه اى برميدارد، و آن را با خط خوش و خوانا مى نويسد، و به خويشتن بازمى گردد و در خود مطالعه مى كند. بارها و بارها نوشتن اين نسخه را تكرار مى نمايد، و مكرر آن را مى خواند، و كيفيت درمان بيمارى را دقيقا به بيماران ديگر تعليم مى دهد؛ ولى خود - متاءسفانه - از اين دارو نمى نوشد، و معلوماتى كه دقيقا در مورد درمان بيمارى خود فراهم آورده است به كار نمى بندد.

آيا چنين فرد بيمارى با خواندن و نوشتن و تعليم داروسازى و آموزش راه درمان بيمارى به ديگران ، مى تواند خود را از درمان بيمارى خويش بى نياز كند و خويشتن را درمان نمايد، و يا اندكى از شدت آن بكاهد؟! چه خيال خام و خواب خوشى (كه هرگز تعبير نخواهد شد).

اگر همان نسخه ديگر استنساخ كند، و به هزار بيمار ديگر راه و رسم درمان را تعليم دهد و همه آنها بهبودى يابند، و او هر شب هزار بار آن نسخه را بخواند؛ اين تلاشها و كوششها به هيچ وجه براى علاج بيمارى او مؤ ثر نخواهد بود، مگر آنكه زربكشد (و درهم و دينار را از جيب خود بيرون كند)، و به وسيله آن ، داروى مورد نظر را خريدارى نمايد، و عناصر و مواد مختلف آن را - همانگونه كه آموخته است با هم درآميزد، و تلخى تناول و نوشيدن آن را تحمل نمايد، و با حفظ رژيم و پرهيز، در اوقات و ساعات معين ، آن دارو را لاجرعه بنوشد، و تمام شرائط بهداشتى و پرهيز و احتياط را رعايت كند.

با وجود رعايت موازين درمان و نوشيدن دارو و پرهيز و احتياط، باز هم خطر بيمارى (و سرانجام ، خطر مرگ ) احيانا در پيش است ، تا چه رسد به اينكه دارو را به كار نبندد و آن را تناول ننمايد (مسلما خطر شدت بيمارى - كه فرجام آن ، مرگ و نابودى است - او را بيشتر تهديد خواهد كرد).

همچنين فقيه و دانشمند دينى كه كاملا رژيم طاعات و برنامه فرمانبردارى از دستور خدا را مى داند، و به آن عمل نمى كند، و او كه به طور دقيق ، گناهان ريز و درشت و جرمهاى حساس و غيرحساس را شناسائى كرده ؛ ولى از آنها اجتناب نمى نمايد، او كه به همه موازين و دقائق اخلاق مذموم و نكوهيده آگاهى درستى كسب كرده ؛ ولى جان و دل خود را از اين اخلاق زشت تصفيه نكرده است ، و با ژرف بينى و استوارانديشى ، از خويهاى پسنديده و ستوده آگاهى يافته ؛ ولى خويشتن را بدآنها نياراسته و مجهز نساخته است ، چنين عالم و فقيه دانشمند، خود را فريب مى دهد. و در دين و آئين خود، گرفتار خدعه شيطان مى باشد؛ زيرا خداوند متعال در قرآن كريم (مجهز شدن نفس را به علم و دانش ، عامل رستگارى نمى داند؛ بلكه عامل رستگارى و پيروزى انسان در روز رستاخيز را عبارت از پاكسازى جان ؛ و تهذيب نفس از هرگونه نيات پليد شيطانى معرفى مى كند، آنجا كه مى فرمايد):

(( (قد افلح من زكيها) (180) . ))

محققا كسى رستگار و كامياب است كه جان و دل خويش را از هر گونه آلودگيها پاك ساخت و به رشد آن مدد كرد.

ولى نگفت : (( (قد افلح من تعلم كيفية تزكية النفس و كتب علمها و علمها الناس ) )) : آرى نگفت : كه رستگار، عبارت از كسى است كه آگاهيهاى مربوط به كيفيت تزكيه نفس را آموخته و آن را در كتابى تدوين نموده و يا آن را به ديگران تعليم داده است . (اگر عقل آدمى صرفا از آگاهيهاى مربوط به آئين رستگارى ، مايه گيرد و از لحاظ علمى مجهز گردد، اين آئين شناسى ، ضامن موفقيت او نخواهد بود. بلكه علاوه بر تجهيز نفس به علم اخلاق ، لازم است با همان معيارها قلب و جانش را نيز تزكيه نمايد و آنرا دگرگون سازد).

### ج - بايد ديد كه شيطان چگونه دام گسترى مى كند.

آرى در چنين شرائطى ، شيطان (در كمين نشسته و منتظر طعمه اى است تا آن را شكار كند؛ لذا در گوش همين عالم و دانشمند زمزمه مى كند و) به او مى گويد: كه اين مثال (: يعنى مثال بيمار داروشناس )، تو را تحت تاءثير قرار ندهد و تو را نفريبد. درست است كه داروشناسى ، بيمارى را علاج نمى كند؛ ولى مسلما هدف تو در كسب علم و يا تعليم آن به ديگران ، قرب به خداوند و نيل به پاداش الهى است . علم و دانش ، ثواب و پاداش الهى را براى انسان به ارمغان مى آورد و آن را به سوى او جلب مى كند.

(شيطان مى خواهد با چنين دامى به شكار پردازد) او در پى چنين وسوسه هائى راجع به فضائل و مزاياى علم ، اخبار و احاديث مربوط را بازگو مى كند. اگر اين عالم بى نوا، سبك مغز باشد تحت تاءثير اين تلقينات قرار مى گيرد و حس مى كند كه وسوسه هائى شيطانى ، مطابق دلخواه او است . و در نتيجه به شيطان پناه آورده و بدو متكى مى گردد و از به كارگرفتن علم ، دريغ ورزيده ، سهل انگارى و مسامحه در كردار و عمل را در پيش مى گيرد.

ولى اگر اين فقيه و دانشمند، هوشمند و زيرك باشد (و در برابر وسوسه هاى شيطان ، پايدارى كند، به او) پاسخ مى دهد كه تو براى من از فضائل و مزاياى علم و دانش ياد مى كنى ، و مرا به مزاياى پرارزش علم و معرفت آگاه مى سازى ؛ لكن آيات و اخبار مربوط به عواقب سوء عالم فاقد عمل را از ديدگاه من مخفى نموده و آنها را به دست فراموشى ام مى سپارى ، و چشم بصيرتم را در مشاهده آنها مى بندى ، و در من غفلتى به وجود مى آورى كه از نتايج سوء علم بى عمل ، بى خبر بمانم . تو مى كوشى كه من آيات و اخبار مربوط به دانشمند عارى از كردار را فراموش كنم . نه ، من فراموشكار و غافل نيستم و آيات خدا را به ياد دارم كه خداوند در وصف عالم بلاعمل به داستان بلعم بن باعور اشاره مى فرمايد كه در محضر درس او دوازده هزار قلمدان (براى نگارش سخنانش ) فراهم بود تا حاضران مجلس درس او با استفاده از اين نوشت افزار، گفتار علمى او را بنويسند. (علاوه بر اين كه جلسه درس او، شاگردان فوق العاده زيادى را به خود جلب كرده بود) خود نيز از مواهب الهى و علوم وهبى و معارف لدنى ، برخوردار بوده است . خداوند متعال يك سلسله كرامات و نشانه هائى كه نمايانگر عمق و گسترش مقام علمى او بود به وى مرحمت فرمود، كه از آن جمله - طبق گفته گروهى از دانشمندان - مى توانست به هنگام نظر و توجه و التفات ، عرش الهى و مقام ملكوتى پروردگار را شهود نمايد. (يعنى در حقيقت علاوه بر احاطه نسبت به معارف و علوم رسمى و متداول ، از يك ديد نافذ روحى و ملكوتى برخوردار بوده كه مى توانست پرده هاى ابهام را از روى حقايق ، كنار زده و اسرار نهانى را كشف و شهود نمايد). پروردگار متعال درباره چنين دانشمند خارق العاده و ابرمرد علم و دانش - به خاطر فقدان عمل - مى فرمايد:

(( (فمثله كمثل الكلب ان تحمل عليه يلهث او تتركه يلهث ) )) (181)

داستان بلعم بن باعور، همانند داستان سگ مى باشد كه اگر به او يورش برى ، زبانش از كامش به درآرد و پارس كند. و يا اگر رهايش كنى و كار به كارش نداشته باشى (باز هم چنين حالتى را از خود نشان مى دهد و) زبانش را از دهانش بيرون كشد.

و نيز حضرت باريتعالى (نمودار ديگرى را درباره دانشمندان عارى از عمل ترسيم مى كند و) در وصف آنها ميفرمايد:

(( (مثل الذين حملوا التورية ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفارا) )) (182)

داستان كسانى كه بار علم و آگاهى به مضامين كتاب آسمانى تورات را به دوش مى كشند، ولى عملا زير بار آن نمى روند (و كردار آنها با محتواى تورات توافق ندارد)، همانند الاغ و درازگوشى است كه بار نوشته ها را به دوش مى كشد.

يعنى مثل و داستان مردمى كه حامل اطلاعات در مورد تورات هستند و به هدف نهائى علم خود عمل نمى كنند، مانند الاغى هستند كه بار كتب و نوشته ها را به دوش مى كشد.

(سعدى نيز از اين بيان الهى الهام گرفته و مى گويد: مراد از نزول قرآن ، تحصيل سيرت خوبست نه ترتيل سورت مكتوب :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم چندانكه بيشتر خوانى |  | چون عمل در تو نيست نادانى |
| نه محقق بود نه دانشمند |  | چارپائى بر او كتابى چند |
| آن تهى مغز را چه علم و خبر |  | كه برو هيزم است يا دفتر |

و (مولوى ) مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفت ايزد يحمل اسفاره |  | بار باشد علم ، كان نبود ز هو |
| علم هاى اهل دل حمالشان |  | علم هاى اهل تن احمالشان |
| علم چون بر دل زند يارى بود |  | علم چون بر گل زند بارى بود |
| چون به دل خوانى ز حق گيرى سبق |  | چون به گل خوانى سيه سازى ورق ) (183) |

به راستى آيا هيچ نوع تيره روزى و خزى و خوارى ، بزرگتر و مهمتر از اين را سراغ داريم كه خداوند متعال انسان را (به علت نابسامانى عملش ، چنان از مقام انسانيت تنزل دهد كه او را به سگ و الاغ تشبيه نمايد، (خدا هرگز به گزاف سخن نمى گويد: گفتار پروردگار متعال همواره نمايانگر واقعيت ، و سراپا حكمت است ، و كمترين بيهوده گوئى در آن راه ندارد. و واقعا بايد گفت : عالم و دانشمند فزونمايه اى كه فاقد عمل مى باشد، و ميان كردار و معلوماتش هيچ تناسبى وجود ندارد، همانند سگى است كه همواره زبانش به كار است ؛ ولى جان و درونش ، و كردار و رفتار و اندام و برونش با اين زبان بازيها هيچ توافق و تطابقى ندارد. آيا چنان عالم و دانشمند، همچون الاغى نيست كه محتواى نگارشهاى علمى و نبشته هاى عرفانى را بر دوش هوش خود بار كرده ، ولى جان و دل و كردارش به مضامين اين نوشته ها انس و الفتى ندارد، و عملا از آنها بيگانه است . بنابراين عالم فاقد عمل ، خود را به مقام بهائم و چارپايان و جانوران و حتى موجودى فرومايه تر تنزل مى دهد).

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (اگر كسى اندوخته هاى علمى خود را افزون سازد و همسان با آن ، سرمايه هاى روحى و معنوى و هدايت خويش را افزايش ندهد و بر مراتب رهنمونيش به حق نيفزايد، صرفا بر مراتب بعد و دورى خود از خداوند، مى افزايد(184) ).

و همو فرمود: (علم بى عمل را در ميان آتش دوزخ مى اندازند (آتشى كه آنچنان شديد و گدازنده است ) كه روده ها و امعاء و اندامهاى درونى او را به صورت گدازه اى ، از حنجره او بيرون مى ريزد. و سپس اين امعاء گرداگرد چنان عالمى مى پيچد و يا او را به گردش درمى آورد آنچنانكه الاغ ، پيرامون آسياب به پيچش و گردش درمى آيد)(185) .

و نيز معصوم عليه‌السلام فرمود: بدترين مردم عبارت از دانشمندان بدسيرت و زشت كردار مى باشند(186) .

ابودرداء مى گويد: بايد به حال كسى كه فاقد علم و بصيرت دينى است ، يك بار متاءسف بود؛ چون او در شرائطى قرار دارد كه اگر مشيت الهى تعلق گيرد، وى را از علم و بصيرت برخوردار مى گرداند. ولى به حال كسى كه عالم و دانشمند است بايد هفت بار متاءسف بود (و تاءسف بر دانشمندى كه علم خويشتن را به كار نمى گيرد، به مراتب شديدتر از تاءسف بر جاهل و نادان مى باشد). يعنى علم و آگاهى عالم ، حجت و دليلى است كه مى تواند براى او زيان بار باشد؛ به اين دليل كه در روز قيامت به عالم و دانشمند دينى مى گويند: (كاربرد علمى معارف و معلومات تو در دنيا تا چه پايه بوده و تا چه مقدار به آگاهيهاى خود عمل كرده اى ، و در برابر موهبت علم و دانش شكر و سپاس الهى را چگونه برگزار نموده اى ؟). (حديثى قريب به همين مضمون در كنز 10/198).

رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (پرشكنجه ترين مردم - در روز قيامت - عبارت از عالم و دانشمندى است كه خداوند، او را عليرغم علم و بصيرتش ؛ از علمش بهره مند نساخته است ) (187) .

اين روايات و هشدارهائى اين چنين - كه نمونه هائى از آنها را نيز در آغاز كتاب ، ترسيم كرديم - بيش از حد شمار و آمار است .

بديهى است آن كسى كه ما را به فضيلت و شرافت علم ، آگاهى داده است مسلما راجع به مذمتها و نكوهشهاى مربوط به دانشمندانى را - كه از لحاظ عمل به علم ، مقصر و سهل انگارند - گزارش و بيان كرده است كه اوضاع و احوال علمائى كه گرفتار نارسائى و كوتاهى در عمل هستند، سخت تر و طاقت فرساتر از اوضاع و احوال نادانان و جهال مى باشد؛ چون همان خدائى كه فضيلت علم را اعلام كرد، همه عالمان بى عمل را نيز مورد نكوهش قرار داده است ، و لذا فرمود:

(( (افتومنون ببعض الكتاب و تكفرون ببعض ) )) (188)

آيا به بخشى و پاره اى از قرآن ايمان داريد، و نسبت به پاره ديگر از آن انكار مى ورزيد.

مثال جالب ديگر:

اما علم خداشناسى و آن بخش از علوم عقلى - كه اساس و بنياد علم خداشناسى را تشكيل مى دهند - قضيه و داستان عالم و دانشمندى كه به چنين علومى مجهز است ؛ ولى در عمل و كردارش سهل انگارى مى كند و درباره آن اهمال مى ورزد، و اوامر و حدود و ضوابط الهى را - تواءم با غرور و خودباختگى شديد - عملا ضايع و تباه مى سازد. مانند داستان مردى است كه مى خواهد در سلك خادمان پادشاه و فرمانروائى درآيد، و ضمنا پادشاه را هم مى شناسد و از اخلاق و اوصاف و رنگ چهره و قيافه و طول و عرض قامت و عادات و طرز جلوس و محفل و مجلس او آگاهى دارد؛ ولى از چيزى كه پادشاه به آن علاقه مند است و يا از آن نفرت دارد و يا از آن خشمگين مى گردد، و نيز از عاملى كه مراتب رضامندى خاطر او را تاءمين مى كند هيچگونه آگاهى ندارد. و يا آنكه به همه اين خصوصيات و ويژگيهاى مذكور، واقف و مطلع است و ضمنا آهنگ آن را دارد كه در دستگاه او خدمت كند. لكن از عوامل جلب محبت وى از قبيل شئون و تشكيلات ظاهرى و حركات و سكنات خويش كه مى تواند دوستى پادشاه را برانگيزد كاملا بى اطلاع و عارى و بى بهره است : چنين شخصى بر چنان فرمانروائى وارد مى شود، و مى خواهد مقرب درگاه او گردد، و در پيشگاه او ويژگى يابد (و به اصطلاح : در كادر خصوصى او قرار گيرد)؛ ولى سر تا پا به مسائلى آلوده است كه موجبات تنفر پادشاه را فراهم مى كند. او از هر گونه عاملى كه بتواند محبت پادشاه را به خود جلب كند، عارى و بى بهره است ، و در عين چنين آلودگى و فقدان آگاهى و بهره از عوامل جلب محبت ، انتظار دارد - به خاطر اينكه پادشاه و نام و نسب و شهر و قيافه و چهره و طرز برخورد و عادت او در سياست خادمان ، و رفتار او با رعيت و افراد مملكت را مى شناسد - نزد او داراى قرب و منزلتى گردد، و در دستگاه او عزيز و سرفراز شود؟!

اين دو مثال ، نمودار وضع عالم و دانشمندى است كه به علم و آگاهى خود عملا پاى بند نيست و آنچه را مى داند رها مى كند؛ (چون او مى خواهد به صرف شناسائى خدا و موازين دين - در عين آلودگى به عوامل تنفرانگيز، يعنى اعمال و عواملى كه به هيچ وجه نمى تواند رضا و خشنودى خدا را جلب كند - در پيشگاه پروردگار، قربى پيدا كند. اگر چنين خيال خامى را در سر مى پروراند بايد بداند كه به علت به كار نگرفتن علم خويش ) چنين خيالى ، بازده غرور و خودپسندى و خدعه و نيرنگ شيطانى است .

اگر چنين دانشمندى تمام معلومات و مايه هاى خويش را رها مى كرد و خود را به معرفت خدا و شناخت اجمالى عوامل جلب محبت الهى و نيز شناسائى اجمالى درباره اسباب تنفر او سرگرم مى نمود، اين وضع به او كمك بيشترى مى كرد تا به منظور و هدف خود - يعنى قرب به خداوند متعال و ويژگى يافتن در پيشگاه او - زودتر نائل شود.

بلكه بايد گفت كه كوتاهى و سهل انگارى چنين عالم و دانشمند در بكارگرفتن علم ، و علاقه به پيروى از شهوات و تمايلات ، نمايانگر اين حقيقت است كه او در شناخت خدا به قشر و پوسته و اسامى و عناوين ، اكتفاء كرده و در لب و مغز و معناى اين معرفت ، طرفى نبسته است ؛ زيرا اگر خداى را درست و به حق مى شناخت بيمى از او در دلش پديد مى آمد، و تقوى و پارسائى را در پيش مى گرفت . چنانكه پروردگار متعال به همين نكته در قرآن كريم هشدار داده و فرموده است :

(( (انما يخشى الله من عباده العلماء) )) (189)

از ميان بندگان خدا، فقط دانشمندان از او بيمناكند.

اساسا معقول و قابل تصور نيست كه فرد عاقلى ، شير را بشناسد و ترس و بيمى را از او در دل خود احساس نكرده و از آن نپرهيزد و نسبت به آن بر حذر نباشد.

خداوند متعال به داود نبى عليه‌السلام وحى كرد همانگونه كه از جانور نيرومند و شكارگر، مى هراسى از من بترس ).

آرى ، اگر كسى شير را نديده باشد و آن را فقط از لحاظ رنگ و فرم و نام و عنوان بشناسد ممكن است از آن ، ترسى به دل راه ندهد. ولى بايد گفت كه گويا او حقيقت شير را نشناخته است ؛ (چون اگر واقعا اين موجود نيرومند را درست مى شناخت قطعا بيم و وحشتى او او در دلش پديد مى آمد).

در فاتحه و آغاز كتاب آسمانى (زبور) آمده است : (راءس و عضو حساس و اندام حياتى حكمت و دانائى ، ترس و بيم از خدا است ).

### د - پالايش دل از رذائل اخلاقى :

(تقصير و كوتاهى ورزيدن در به كارگرفتن علم ، منحصر به مطالبى نيست كه قبلا از آنها ياد كرديم ؛ بلكه ) عالم و دانشمند - علاوه بر تقصير در عمل ، و رفتار بر طبق قوانين شرع ، و به كار گرفتن حقائقى كه فقهاء و اصحاب فتوى تدوين كرده اند از قبيل : نماز، روزه ، دعاء، قرآن و ساير انواع عبادات - ممكن است در انواع ديگرى از اعمال ، گرفتار تقصير و سهل انگارى گردد؛ زيرا اعمالى كه بر عالم و دانشمند واجب است ، و نيز اعمال غيرواجب به آنچه كه فقهاء گفته اند، منحصر و محدود نمى باشد؛ بلكه در بيرون از محدوده ابوابى كه فقهاء و مجتهدان در كتابهاى خود تنظيم نموده اند، فرائض و تكاليف واجب و غيرواجب ديگرى براى عالم و دانشمند وجود دارد كه از اهميت بيشترى برخوردار بوده و شناخت و پى جوئى آنها واجب تر، و دقت و موشكافى درباره آنها مهمتر است . و آن عبارت است از پالايش دل و جان از رذائل اخلاقى مانند: تكبر، رياء، حسد، كينه و امثال آنها از خويهاى ناستوده اى كه شخصيت روحى و معنوى انسان را به انحطاط و نابودى مى كشاند. حقايق مربوط به آن در كتابهائى كه منحصرا در اين مسائل بحث مى كند مانند كتب (علم اخلاق ) كاملا ثبت و ضبط شده است .

يك فرد عالم و دانشمند، بايد زبانش را از غيبت ، نمامى و سخن چينى ، گفتار نفاق آميز، ذكر عيوب و خرده گيريهاى بى جا از مسلمانان ، و امثال اينگونه سخنها حراست نمايد. او بايد از ساير جوارح و اعضاء خود بدينسان صيانت كند؛ زيرا اعضاء و اندام انسان نيز داراى احكام خاص و گناهان ويژه اى است كه اين احكام و مقررات و گناهان مربوط به اندامهاى مختلف انسان در موارد و جاهاى مناسب خود مورد بحث و بررسى قرار گرفته است كه هر فرد مسلمانى بايد ناگزير آنها را فراگيرد و در برابر اين مقررات ، سر تسليم و طاعت فرود آورد.

اين مقررات و احكام عبارت از تكاليف و وظائفى است كه از كتابهاى فقهى - در ضمن بحث از بيع و اجاره و امثال آنها - به دست نمى آيد؛ بلكه براى شناخت اين وظائف (كه فوق قوانين فقهى است و از موقعيتى والاتر برخوردار است )، بايد به علماء واقعى مراجعه نمود، علماء و دانشمندانى كه پاى بند عمل به علم ، و كردار بر طبق آگاهى خود مى باشند. و نيز بايد به كتبى مراجعه كرد كه صرفا وظائف و مقررات مذكور در آن تدوين شده است . (اين كتب عبارتند از كتابهاى اخلاق و عرفان دينى كه در ميان آثار دانشمندان اسلامى ، شمار فراوانى از آنها به چشم مى خورد، و حاوى نكات جالب و عميقى است كه مى تواند در شخصيت روحى و انسانى فرد، سازمانى دقيق ايجاد كند).

اين قضيه ، بسيار شگفت آور است كه عالم و دانشمند خداشناس ، منحصرا به علوم رسمى و متداول ، مغرور گشته و بدان بسنده كند، و از اينكه دانشهاى كلاسيك و علوم معمولى را فراگرفته است خود را دلخوش سازد؛ ولى از اصلاح نفس و آراستن و پيراستن جان و دل ، و كوشش در جلب رضاى پروردگار خود، غافل ماند. غرور و غفلت و خودباختگى دانشمندى كه با چنين شرائطى به سر مى برد از طريق علم و عمل يا به عبارت ديگر: از طريق آگاهى ها و رفتارش ، مكشوف و روشن گردد.

اما از نظر عمل : ما درباره علت و عاملى كه يك فرد دانشمند از رهگذر آن گرفتار غرور و فريب شيطان مى گردد مطالبى را قبلا ياد كرديم ، و گفتيم كه داستان چنين دانشمندى همانند داستان بيمارى است كه براى درمان خويشتن فقط به داروشناسى و نسخه پردازى و تكرار استنساخ و قرائت و خواندن نسخه دارو و تعليم اين دارو به ديگران ، اكتفاء مى كند. (بديهى است كه او – علي رغم همه اين مساعى - اگر به نسخه دارو عمل نكند، معالجه نمى گردد).

بلكه بايد گفت : داستان چنين دانشمند، شبيه داستان كسى است كه به بيمارى(بواسير فيستول ) و (برسام = التهاب كبد) مبتلا و گرفتار است ، و شدت اين دو بيمارى ، او را در لبه پرتگاه مرگ قرار داده است . چنين بيمار بايد داروى درمانبخش و طرز به كاربردن آن را شناسائى كند. اگر او (به جاى اينكه در صدد چنين كوشش برآيد) خود را سرگرم شناختن داروى درمان كننده حيض و استحاضه نمايد و شب و روزخود را در بررسى دواى حيض و استحاضه و تكرار آن صرف كند - در حاليكه او به قطع و يقين ميداند كه مرد است و در تمام مدت طول عمر خويش به هيچوجه دچار قاعدگى و استحاضه نمى گردد -؛ ولى (در تاءييدمساعى خويش ) مى گويد: ممكن است زنى دچار اين حالت شود و از من راجع به مسائل مربوط به آن ، پرسش نمايد. (پرواضح است كه اينگونه طرز تفكر)،كمال غفلت و غرور، و منتهاى حماقت و نابخردى است ؛ زيرا چنين شخصى به جاى آنكه خودرا با شناسائى داروى درمان بخش و به كاربردن آن ، از بيمارى مهلك بواسير و برسام نجات دهد، سرگرم همان مسائل مربوط به قاعدگى و استحاضه اى است كه هرگزگرفتار آنها نخواهد شد.

يك فقيه نما و به اصطلاح : عالم به مسائل دينى - كه پيروى از تمايلات نفسانى بر او چيره گشته ، و به دنيا متكى است ، و به بيماريهاى كشنده : حسد، تظاهر و خودنمائى ، خشم ، كينه ، و عجب و غرور نسبت به اعمالى كه آنها را اعمال شايسته خويش مى پندارد، مبتلا و گرفتار است ، و تصور مى كند كه ، اعمال او درست و شايسته مى باشد، مسلما او همانند آن بيمار كذائى است (كه به علت غفلت از خويشتن و پرداختن به ديگران ، موجبات تيره روزى و نابودى خود را فراهم مى كند). اگر او باطن و درون خود را، مورد تفتيش و بازرسى قرار دهد مى بيند كه اين حالات درونى او از جمله معاصى آشكار و پليديهائى است (كه براى هيچكس ، ترديدى در زشتى آنها وجود ندارد).

بنابراين بايد چنين فردى ، توجه و التفات خود را به سخنان نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم معطوف سازد كه فرمود: (ناچيزترين ريا و خودنمائى ، به عنوان شرك ، تلقى مى شود) (190) و به اين سخن پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گوش فرا دهد كه گفت : (آنكه در دلش كمترين حالت كبر و ذره اى خود بزرگ بينى وجود دارد به بهشت درنيايد) (191) . و به اين گفتار رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنگرد كه فرمود: (حسد و تنگ نظرى ، حسنات و كارهاى نيك انسان را مى بلعد و نابود مى سازد، آنچنانكه آتش ، هيزم را مى بلعد) (192) (و آن را به خاكسترى ناچيز مبدل مى نمايد). و يا به اين گفتار پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم التفات كند كه فرمود: (مال دوستى و جاه طلبى ، نفاق و دوگونگى شخصيت را در دل انسان مى روياند همانگونه كه آب ، گياه را مى روياند) (193) .

او بايد به اخبارى بنگرد كه درباره عوامل كشنده شخصيت انسان ، (از معصومان عليهم‌السلام به ما رسيده و در كتابهاى حديث ، تدوين شده است .

بارى ، چنان عالم و دانشمند، بدينسان از به كارگرفتن داروهائى كه ساير عوامل و بيماريهاى كشنده باطنى را درمان مى كند، دريغ مى ورزد، به گونه اى كه نسبت به اين داروهاى حيات بخش و شخصيت آفرين ، بى اعتناء مى گردد. و احيانا ممكن است به علت همين اهمال كاريها - پيش از آنكه موفق به توبه شود و رفتار نامطلوب گذشته خويش را جبران نمايد - (با دست و دلى آلوده و كثيف ، مرگ ، او را در ربوده و اين جهان را كه آزمايشگاه انسان است ، ترك گويد) و با شرائطى ، خدا را ملاقات كند كه بر او خشمگين باشد.

چنين دانشمندى كه بايد براى درمان بيمارى شخصيت روانى خود، سخت كوش و پرتلاش باشد - به جاى اين كار - از مسائلى پى جوئى ميكند كه در زندگانى او كمتر به كار مى آيد. او مساعى و كوششهاى بى دريغى در آن مسائل مبذول مى دارد و به شدت ، خود را به مطالعه و تدريس علم نحو و صرف كلمات و منطق و بحث از انواع دلالات ، و بررسى مسائل حيض ، استحاضه ، صلح ؛ اجاره ، لعان ، جراحات ، دعاوى ، بينه ، قصاص ، ديات (و امثال اينگونه مسائل ) سرگرم مى سازد كه در تمام مدت عمر و زندگانى خود - جز به ندرت - بدنها نيازى پيدا نمى كند. و اگر شخصا نيازمند شناسائى دقيق اين مسائل باشد و يا ديگران به شناسائى آنها احساس احتياج نمايند، بايد بدانيم كه دانستن اين مسائل از واجبات كفائى است (كه با دانستن ديگران ، تكليف او در شناسائى اين مسائل ، ساقط مى شود و از آن پس ، دانستن او الزامى نخواهد بود). اگر او در چنين شرائطى به اين مسائل روى آورد، در حقيقت از علوم و معارفى روى گردان شده است كه به اتفاق همه علماى اسلام ، واجب عينى است (كه اگر ديگران دست اندر كار چنين علوم و معارف گردند، تكليف الزامى او نسبت به آنها ساقط نمى شود. و او موظف است - با وجود اينكه ديگران اين علوم را فراگرفته اند - خود نيز به عنوان يك تكليف صد در صد الزامى و واجب عينى - همين علوم و معارف را فراگيرد).

هدف اين علوم (يعنى علوم رسمى متداول از قبيل صرف و نحو و و...) - در صورتيكه منظور از يادگيرى آنها، جلب رضاى خداوند بزرگ و نيل به پاداش ‍ عظيم او باشد - به عنوان يك تكليف و واجب كفائى است . بديهى است كه واجبات كفائى در جنب واجبات عينى ، در درجه دوم اهميت قرار دارد. يعنى نخست بايد واجبات عينى را فراگرفت و سپس به واجبات كفائى پرداخت .

اگر هدف همان دانشمند فقيه - كه معلومات و مايه هاى علمى خود را كاملا شناسائى كرده است - تحصيل رضاى خدا و امتثال از اوامر او باشد بايد در ترتيب علوم و تحصيل آنها، به علوم مهمتر و نافع تر پيش از علوم ديگر - بر حسب درجه اهميت و نفع آنها - سرگرم شود (و بدآنها پاى بند باشد)؛ چون در غير اين صورت بايد گفت كه او يا دچار حيرت و سرگردانى و غفلت و بى خبرى نسبت به علوم و معارف بسر مى برد، و يا آنكه فردى متظاهر و رياكار در دين و فريب خورده اى است كه پوياى رياست و برترى و جاه و مقام و مال مى باشد.

بنابراين او بايد براى درمان يكى از اين دو بيمارى : (غفلت و رياكارى ) از داروهاى درمان بخش آن ها آگاه شود، و پيش از آنكه هر يك از اين دو بيمارى بر او چيره گردد و در او مزمن شود و شخصيت معنوى و انسانى او را از پاى درآورد، به معالجه و درمان آنها مبادرت ورزد.

### فقه و علم واقعى چيست ؟

علاوه بر اين بايد بداند كه صرف يادگيرى مسائل مدون فقهى ، از ديدگاه خداوند، فقه واقعى نيست . فقه و بصيرت واقعى دينى - از ديدگاه پروردگار متعال - درك و شناسائى جلال و شكوه و عظمت خداوند است . در سايه چنين درك و شناختى است كه خوف از خدا و هيبت نسبت به او، و در نتيجه ، خشوع و توجه و انعطاف مطلوب ، در دل انسان به ثمر مى رسد. و همين شناخت ، او را به تقوى و پارسائى و شناسائى صفات مخوف و نامطلوب ، و نيز درك صفات ستوده و مطلوب ، واميدارد تا سرانجام از صفات نكوهيده بر حذر بوده و دست اندر كار صفات مطلوب گردد.

نتيجه اين كوششها اين است كه خوف الهى را شعار دل خويش ساخته و در قلب او، حزن و اندوهى (به خاطر اعمال ناستوده اش ) برانگيخته شود.

خداوند متعال ، انسان را به همين مساءله در نبشتار آسمانى خود هشدار داده و فرموده است :

(( (فلولانفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا فى الدين و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون ) )) : (194)

چرا پاره اى از اقوام و گروهها از شهر و ديار خود بيرون نمى روند تا در مسائل دينى ، از فقاهت و بينش دينى برخوردار گردند؟ و آنگاه كه به شهر و وطن خويش بازمى گردند مردم وابسته به خود را (از رفتار نادرست بازداشته و آنان را از چنان اعمالى ) بيمناك سازند تا آنان از آنها برحذر باشند.

علم و دانشى كه انذار و بيمناك ساختن مردم از گناه - در سايه رهنمودهاى آن به دست مى آيد - همين علم مدون فقهى معمول و متعارف نيست ؛ زيرا منظور از فقه معمول و متداول ، صيانت اموال است كه با شرائط مورد نظر در معاملات ، چنين صيانتى پيش بينى و ضمانت مى گردد. و نيز منظور از فقه مدون ، نگاهبانى بدن به وسيله مال و پيشگيرى از قتل و جرح (و امثال آنها است ). مال (كه به وسيله قوانين مقرر در معاملات ، صيانت مى گردد) بايد به عنوان آلت و ابزار و وسيله اى براى سير به سوى (الله ) مورد استفاده قرار گيرد. بدن (كه صيانت آن در ظل قوانين حدود و ديات و قصاص ، تاءمين مى شود) مركب و وسيله نقليه اى است كه بايد از آن براى پيمودن اين مسير و گذرگاه - يعنى دنيا - بهره بردارى شود.

بنابراين نبايد اين آلت و ابزار (يعنى مال )، و اين مركب و وسيله نقليه (يعنى بدن ) را هدف زندگانى انسانى دانست . و اين وسيله را نبايد به عنوان هدف و مقصود نهائى تلقى نمود. با توجه به اين نكته ، علم و دانش اساسى و بنيادى عبارت از شناختن و پيمودن طريقى است كه انسان را به خدا مى پيوندد. علم واقعى عبارت از شناختن طرز طى نمودن و درنورديدن گردنه ها و دست اندازهاى روحى است كه اين دست اندازها، همان صفات ناستوده انسانى مى باشد. اين صفات زشت ، ميان انسان و خداى او پرده و حجابى ايجاد مى كند كه اگر انسان - با آلودگى به چنان صفاتى - از دنيا برود، از لقاء رحمت پروردگار مهربان ، محجوب و محروم خواهد شد.

### ه‍- چند نمونه و مثال عبرت انگيز درباره دانشمندان غيرواقعى :

با توجه به نكات مذكور به اين نتيجه مى رسيم كه علم و دانش حقيقى ، انگيزه پديد آمدن خشيت و بيم از خدا و ترس از گناه در دل انسان مى گردد. و بلكه بايد گفت : كه ترس و بيم از گناه ، ويژه دانشمندان واقعى است . چنانكه خداوند متعال ضمن آيه (( (انما يخشى الله من عباده العلماء) )) به همين نكته ، مردم را آگاه كرده است . و در ترس از گناه ، ميان فقهاء و ساير دانشمندان در اين جهت ، فرقى وجود ندارد، (يعنى عالم واقعى اعم از فقيه و غيرفقيه ، بيم از خدا را كاملا در دلش احساس مى نمايد).

داستان فقيه و دانشمندى كه صرفا به شناخت فقه معمول و متعارف و علوم رسمى ، خويشتن را محدود و راضى مى سازد (و به علوم و معارف اساسى نمى پردازد)، داستان كسى است كه در رفتن به سفر مكه و انجام مناسك حج ، تنها به دانستن كيفيت دوختن درز مشك آب و موزه و پاافزار يعنى كفش اكتفاء كند، (و مسائل اساسى حج را فرانگيرد). بى ترديد اگر چنين مسافرى ، فاقد مشك آب و كفش و پاافزار باشد نمى تواند مناسك حج را برگزار كند. ولى صرف آشنائى به طرز دوختن درز مشك آب و پاافزار نمى تواند به هيچ وجه با اين شخص كمك كند كه پس از بازگشت از سفر حج به عنوان (حاجى واقعى ) تلقى شود. (اگر اين شخص به تمام اطلاعات مربوط به طرز دوختن درز مشك آب و كفش عمل كند كسى نمى گويد: او مناسك حج را انجام داده است ؛ بلكه مى گويند: به هيچ وجه كارى كه به حج و مناسك آن ارتباط دارد، انجام نداده است ).

اگر فقيه ، از علوم فقهى متداول ، بى اطلاع باشد قهرا شناسائى احكام دينى دستخوش عقب افتادگى و تعطيل خواهد شد؛ ولى شناسائى احكام فقهى (منهاى شناخت علوم واقعى و اساسى ) نمى تواند خود فقيه را نجات داده ، و نيز نمى توان چنان علمى را به عنوان علمى رهائى بخش شناخت . (فقيه بايد پيش از فقه ، از حس خوديابى و خدايابى و شناخت راه و رسم نيل به رضاى خدا، برخوردار باشد تا راه نجاتى براى خويشتن - قبل از پرداختن به ديگران - در رسيدن به رضاى خدا بگشايد). ما اين واقعيت را پيش از اين ياد كرديم .

بلكه بايد گفت : علوم رسمى و متداول ، زمينه پرداز و مقدمه براى مقصد و هدفى است كه صرفا آن هدف ذاتا مطلوب مى باشد. (علوم رسمى ، ابزار و وسيله رسيدن به اين هدف است . بنابراين چگونه مى توانيم در طريق و مسير اين هدف ، متوقف بمانيم و هدف و مقصد را فراموش كنيم ، و يا مقصد را فداى طريق و وسيله سازيم ، و به اصطلاح : (ذى المقدمه را براى مقدمه قربانى كنيم ) ).

اگر شرائط و اوضاع كسى كه عالم و عارف به قوانين و احكام الهى است ، و به دستورات پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه دين عليهم‌السلام آشنا مى باشد و نسبت به معارف آئين آسمانى ، برخوردار از آگاهى است ، (و در عين حال ، فاقد علوم اساسى و بنيادى مى باشد)، همانند همان شخصى باشد كه براى انجام مناسك حج ، فقط راه و رسم دوختن درز كفش و كفشگرى و پينه دوزى را فراگرفته است ؛ وضع و حال حكماء و فلاسفه چه خواهد بود؟! فلاسفه اى كه عمر خويش را در شناسائى عالم كون و فساد مصروف مى دارند، عالم و جهانى كه آينده آن فساد و نابودى محض است ، و اين حكماء افكار خود را سرگرم شناختن وجود مى سازند كه آيا وجود، عين ذات موجودات است ، و يا امرى است زائد بر ذات موجودات ، و يا امرى است مشترك ميان موجودات . و بالاخره درباره اينگونه مسائل بحث مى كنند كه هيچگونه بازده و ثمرى ندارد. بلكه بايد گفت : خود آنها نيز نمى توانند (از رهگذر اين كاوشها) به حقيقت خواسته و مطلوب خود در معرفت دست يابند تا چه رسد به اينكه ديگران را - كه دست اندر كار اين علم نيستند - به حقيقت خواسته و مطلوب آنان ، آگاه سازند.

داستان چنين دانشمندان ، شبيه داستان پادشاه و فرمانروائى است كه خدمه و نوكرانى براى خود تهيه ببيند و به آنها دستور دهد كه وارد خانه و كاخ او گردند، و به انجام خدمات و وظائف خويش قيام نمايند، و به گونه اى در تكميل و سازندگى خود بكوشند كه در پيشگاه او داراى قرب و منزلتى گشته ، و از كارهائى كه موجب طرد آن ها مى شود بپرهيزند.

آنگاه كه اين مستخدمان را وارد سراى خويش مى سازد تا به وظائف و ماءموريت خويش عمل كنند، آنان به جاى انجام وظائف و خدمات ، سرگرم نظاره و تماشاى در و ديوار و زمين و حياط و سقف كاخ شوند. و اين نظاره و تماشا را تا آخر عمر ادامه دهند، و تمام فرصتها را صرف تماشاى اطراف و جوانب و داخل و خارج آن كاخ نمايند، تا آنگاه كه مرگ آنها را فرارسد؛ در حاليكه نفهمند منظور از آوردن آنها به اين سرا و كاخ ، چه بوده است .

راستى ، اوضاع و احوال اين مستخدمان و اينگونه علماء از ديدگاه سرور آنها چگونه خواهد بود، سرور و آقائى كه – علي رغم تمام سهل انگارى آنان در طاعت ، و تقصير آنها در فرمانبردارى از دستورات ، و بلكه آلودگى اشمئزازآور آنان به گناه - از انعام و احسان مهم خود نسبت به آنان هيچگونه دريغ نورزيده است ؟ (بديهى است كه اين خدمه و نوكران بى خاصيت و چنين دانشمندانى هيچگونه نصيبى نخواهند داشت ).

بايد متوجه باشيم كه داستان اينگونه دانشمندان ، داستان خانه اى است كه اندرون آن ، تيره و ظلمانى است ؛ ولى چراغ فروزانى بر بام اين خانه مى درخشد كه ظاهر و بيرون خانه را روشن مى سازد؛ (ولى درون خانه همچون شب ديجور، تيره و ظلمانى است ).

بلكه داستان اينان همانند انبار فاضل آب و مزبله اى است كه ظاهر و رويه آن با (سنگ و) گچ ، سفيدكارى و آراسته شده است ؛ ولى درون و ژرفاى آن سخت متعفن و آلوده است .

و يا آنكه مثل آنان همچون گور مردگان است كه ظاهر و بيرونى آراسته دارد؛ ولى در دلش ، مردار متعفنى را در بر گرفته است .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهرش چون گور كافر پر حلل |  | باطنش قهر خدا عز و جل |

و يا مانند كسى است كه پادشاه و شخصيت برجسته اى را به ميهمانى دعوت كند و به همين جهت دروازه بيرون خانه را با گچ كارى مى آرايد؛ ولى در محل ورود منزل ، مزبله ها و كثافات را رها كرده و فكرى به حال آن نمى كند، (و براى جلوگيرى از انتشار تعفن و بوى اشمئزازآور آن ، چاره انديشى نمى نمايد).

بى ترديد، چنين حالاتى از چنان اشخاصى ، نمايانگر فريب خوردگى و نيرنگ يابى آشكار آنها از شيطان است .

نزديكترين مثال براى نشان دادن حالت فريب خوردگى چنان دانشمندانى ، داستان شخصى است كه در زمينى به كشاورزى مى پردازد، و كشته او مى رويد. اما همراه روئيدن آن ، بوته ها و علفهاى هرز و بى خاصيتى - كه كشته هاى او را ضايع و تباه مى سازد - نيز مى رويد. لذا دستور ميدهد و در صدد برمى آيد كه زراعتش را از علفها و بوته هاى هرز، وجين و پاكسازى كنند و آنها را از ميان ببرند. ولى اين شخص به جاى ريشه كن ساختن علفهاى هرز، فقط آنها را از وسط مى برد و در نتيجه ، ريشه آن در دل زمين باقى مى ماند و با چنين پاكسازى (به جاى ريشه كن ساختن عوامل تباه سازنده زراعت )، آنها را بيشتر تقويت مى كند، و سرانجام ، اين علفها و بوته هاى هرز دوباره با قدرت و نيروى بيشتر شروع به روئيدن مى نمايد.

كانون و مركز رويش نقائص و ريشه تمام رذائل و حالات ناستوده انسان ، عبارت از اخلاق و خويهاى نامطلوب و پستى است كه در دلها جاى گرفته است . اگر كسى زمينه قلب و درون خويش را از اينگونه خوى ها پاكسازى نكند، حتى طاعت و امتثال ظاهرى او نسبت به اوامر و دستورات الهى ، ناتمام و ناقص خواهد بود. و در نتيجه با عوامل زيان بخش به شخصيت معنوى و انسانى - كه همواره رو به قوت و تزايد خواهد بود - درگير مى باشد.

بلكه چنين عالم و دانشمند، مانند كسى است كه به بيمارى برص و پيسى و مرض جلدى ، مبتلى شده و موظف است كه بدنش را با داروئى مالش و ماساژ دهد، و شربت معالجى نيز بنوشد تا بيمارى او درمان گردد. او بايد بدن را با دارو مالش دهد تالك و پيس ظاهرى ، زدوده شود. و نيز شربت بنوشد تا ماده و منشاء اين بيمارى از درون او ريشه كن گردد. حالا اين بيمار، فقط بدنش را با داروى مخصوصى مالش و ماساژ مى دهد، ولى شربت را نمى نوشد؛ بلكه چيزهائى را تناول مى كند كه به ريشه و ماده اين بيمارى مدد مى رسانند.

بديهى است كه با چنين كارى ، ريشه و منشاء بيمارى در (درون ) او تقويت مى شود، ولى او همواره فقط به ظاهر بدن مى پردازد و آن را ماساژ ميدهد؛ در حاليكه ريشه اين بيمارى - به خاطر ترك نوشيدن دارو - در اندرون وى هر چه بيشتر پيشروى مى كند تا سرانجام او را از پاى درمى آورد.

از خداوند متعال ميخواهيم كه نخست ما را به اصلاح خويشتن موفق ساخته تا درون و باطن خود را از بيماريهاى اخلاقى بپيرائيم . و چشمان ما را به عيوب و خرده ها و نقائص مان بينا گرداند. و ما را از رهگذر معلومات و معارف مان بهره مند سازد. و مايه هاى علمى ما را حربه و دليلى زيانبار بر ما قرار ندهد. توفيق و كاميابى ما در نيل به اين آرزوها به دست تواناى خدائى است كه از تمام مهربانان و بخشايشگران ، بخشايشگرتر و مهربان تر است .

3- به كار بستن علم ، و توجه و توكل به خدا، و برخوردارى از جهت يابى صحيح

براى هر يك از معلم و شاگرد - علاوه بر خلوص نيت و به كار بستن علم - شرائط متعدد و وظائف متنوع و فراوانى وجود دارد كه همه اين شرائط و وظائف در همان شرط دوم يعنى به كاربستن علم ، خلاصه مى شود؛ زيرا علم و دانش وسيله نيل به اخلاق كريمه و رفتار ستوده و پسنديده ، و منزه ماندن انسان از خويها و كردار زشت و بد مى باشد.

اگر عالم و دانشمند، اين دست افزار گرانبها را عملا به كار گيرد و به علم خويش - به صورتى درست و در جهت صحيح - عمل كند، خداوند متعال او را به هر گونه خير و سعادتى - كه پويائى آن ممكن است - دسترسى مى دهد. و از هر عامل و انگيزه اى - كه موجب زشتى چهره شخصيت او مى گردد - بدور مى سازد.

پس آنچه بر معلم و شاگرد - پس از پاكسازى و تصفيه باطن و جان و روان از رذائل اخلاقى ، و به كارگرفتن علم - لازم و ضرورى است اين است كه سراپاى وجودشان را از درون و بيرون ، متوجه خدا ساخته و در تمام شئون ضرورى زندگانى خويش به او متكى باشند و فيض بهره ها را از پيشگاه الهى ، درخواست و دريافت كنند؛ و آنها را نزد خدا جستجو نمايند؛ زيرا علم و دانش - همانگونه كه از بيان امام صادق عليه‌السلام نقل كرده ايم - از رهگذر كثرت تعلم و دانش آموختن به دست نمى آيد؛ بلكه علم و دانش عبارت از پرتو و نورى است كه خداوند در دل و جان كسى مى افكند كه خواهان هدايت او است ، و او بايد متوكل به خدا بوده ، و امور خويش را به وى واگذار نموده ، و بر علل و اسباب طبيعى و دنيوى تكيه نكند. اگر اين عالم و دانشمند در شئون مختلف زندگانى ، صرفا به علل و اسباب دنيوى متكى باشد، و امور زندگانى خود را به همانها واگذار نمايد، همين علل و اسباب به صورت بار گران و كمرشكن بر دوش او سنگينى مى كند و موجب انحطاط شخصيت وى مى گردد.

آرى عالم و متعلم نبايد بر هيچ كس و بر هيچ چيزى از آفريده هاى خدا متكى باشند؛ بلكه بايد زمام امور خود را - در زندگانى و رزق و روزى و امثال آنها - به خداوند متعال واگذار نمايند تا از اين رهگذر نفحات قدس الهى و الطاف پاكيزه پروردگار و لحظات انس و الفت با خداوند، بر آنها تجلى كند و از رهگذر آن ، مشكلات آنان حل و گشوده شده و كژى آنها به راستى آيد، و منظورشان تاءمين گردد و امور زندگانى آنها به صلاح بازآيد.

از پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده اند كه فرمود: (خداوند متعال به ويژه ، عهده دار رزق و روزى طالب علم و دانشجو مى باشد، و روزى او را اختصاصا به طريق خاص و متفاوت از ديگران تضمين مى كند كه ساير مردم ، مشمول اين لطف خاص او نيستند، يعنى علاوه بر آنكه به طور عموم ، روزى ساير مردم را نيز به عهده گرفته است روزى او را به طرز خاصى بدو ارزانى مى كند. به عبارت ديگر: ساير طبقات مردم در كسب اسباب معيشت و زندگانى ، به سعى و كوشش نياز دارند تا روزى خود را به دست آورند، و غالبا در سايه مساعى خود به آن دست مى يابند؛ در حاليكه يك دانشجوى پوياى علم به چنين سعى و كوششى - براى امرار معاش - مكلف و موظف نيست ، (و نيازى به آن ندارد)، بلكه او موظف است كه جوياى علم و دانش باشد و بايد بداند: چون در مسير دانشجوئى ، از حسن نيت و اخلاص در اراده ، برخوردار است خداوند متعال ، هزينه معاش و زندگانى او را كفايت و ضمانت خواهد كرد).

در طى حالات شخصى زندگانى من ، حوادث و رويدادهاى جالب و دقيقى را به ياد دارم كه اگر به گردآورى و تدوين آنها بپردازم به جائى مى رسد كه خدا بهتر از هر كسى به اين توجهات ظريف و مشحون از جمال و زيبائى ، آشنا و آگاه است . آرى او مى داند كه چه رفتار خوش آيندى از ناحيه وى نصيب من گشت .

از آن زمانى كه به تحصيل علم سرگرم شدم : (اوائل دهه 930 ه‍ ق .) تا اين زمان كه به نگارش اين كتاب مى پردازم يعنى (نيمه ماه رمضان 953 ه‍ ق .) (حوادث جالبى كه نمايانگر مراحم دقيق الهى است در سراسر زندگانى تحصيلى ام اتفاق افتاده كه واقعيت سخنان نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را آشكار مى سازد). و خلاصه : شنيدن كى بود مانند ديدن . (من همه اين توجهات مهرآميز و الطاف ظريف و دقيق پروردگار حكيم را شهود كرده ام كه فعلا جاى بازگو نمودن آنها نيست ).

### نتيجه عدم توكل به خداوند متعال :

استاد متقدم و پيشين ما: محمد بن يعقوب كلينى از حسين بن علوان آورده است كه مى گفت :

(در مجلس درس استادم ، سرگرم فراگرفتن علم بوديم . در يكى از سفرها هزينه مالى من تمام شد و چيزى نداشتم . يكى از دوستان و ياران ما به من گفت : تو كه گرفتار چنين اوضاعى هستى به چه كسى دل بسته اى و به كه اميدوارى (تا هزينه زندگانى تو را تاءمين كند؟) گفتم : به فلانى . گفت : سوگند به خداوند كه (با چنين فكر و انديشه اى ) نياز تو برآورده نمى گردد، و آرزو و اميد و درخواست تو، به سرانجامى موفقيت آميز منتهى نخواهد شد. گفتم : خداى ، تو را بيامرزاد، به چه دليل با چنين قاطعيتى اظهارنظر مى كنى و مرا نوميد مى سازى ؟ گفت كه امام صادق عليه‌السلام به من فرمود؛ در يكى از نبشتارها، اين مطلب را خوانده است كه خداوند متعال مى گويد: به عزت و شكوه و بزرگوارى و مقام والايم بر عرشم سوگند، اميد و آرزوى هر آرزومندى را - كه در آمال و آرزوهاى خود به غير من روى آورد و به آن دل ببندد - به ياءس و نوميدى مبدل مى سازم ، و بر قامت چنين كسى از ديدگاه مردم ، لباس خوارى و مذلت را مى پوشانم كه در نظر آنها، فروهشته و خوار گردد. او را از درگاه خود مى رانم و پيوند او را از خويش مى گسلم .

آيا او در شدائد و مشكلات زندگانى به كه اميدوار است ؟ در حاليكه ناهمواريها و مشكلات زندگانى جهان زير قبضه قدرت من قرار دارد؛ ولى او چشم اميد به غير من دوخته و با مدد فكر و انديشه شخصى و تصور خود درگاه ديگرى را مى كوبد، با اينكه مى داند كليد مشكل گشاى تمام درهاى بسته در دست من است . و درگه من همواره فراسوى بندگانى كه مرا مى جويند و مرا مى خوانند، گشوده است .

آيا كسى هست كه در مصائب زندگانى ، چشم اميد به من دوخته باشد و من اميدها و آرزوهاى (مشروع ) او را برآورده نساخته باشم ؟

آيا چه كسى - در يك مسئله مهم و كارى عظيم - به من اميدوار بوده كه من اميد او را بريده و نوميدش ساخته باشم ؟.

من اميد و آرزوهاى بندگانم را حفظ و ضمانت كرده ام ؛ ولى آنها به حفظ و ضمانت من ، راضى و دلخوش نيستند. آسمانهايم را از موجوداتى مقدس يعنى فرشتگان ، مشحون ساخته ام كه از تسبيح و تقديسم هيچگاه خسته و ملول نمى گردند. به اين موجودات مقدس فرمان داده ام كه هيچ درى را به روى بندگانم نبندند و ميان من و آنان ، مانعى ايجاد نكنند. ولى اين بندگان (بدگمان من ) به گفتار و وعده هاى من اطمينان نكرده اند. آيا آنان نمى دانند كه اگر حادثه اى سنگين ، آنها را بكوبد و ضربه اى بر آنها وارد سازد جز من ، كسى قادر به جلوگيرى و از ميان بردن آن نيست ، مگر آنگاه كه به اراده و اذن من ، كسى بتواند غمگسار و ياور انسانى ديگر باشد.

پس چه شده است كه مى بينم او از من دل بريده و از من روى برگردانده است ، چرا بايد او را در چنين حالتى ببينم ؟ من در مقام جود و كرم ، نعمتهائى به وى ارزانى داشته ام كه آنها را از من درخواست نكرده بود. آنگاه كه اين نعمتها را از او ربودم ، بازگرداندن آن را از من درخواست نكرد، بلكه اعاده آن را با غير من در ميان گذاشت .

آيا او چنين مى پندارد - با اينكه من همواره قبل از درخواست و تقاضايش وى را مشمول عطاى خويش قرار ميدهيم - آنگاه كه درخواست مى كند، از وى دريغ مى كنم ؟!. (هرگز اينطور نيست . من به درخواست مشروع او پاسخ مثبت مى دهم ).

آيا من ، بخيل و دريغ ‌كارم كه او مرا رها كرده و از توجه به من ، دريغ مى ورزد و مرا دريغ كار مى پندارد و به غير من روى مى آورد؟

آيا جود و كرم از آن من نيست ؟ آيا گذشت و رحمت در يد قدرت من نيست ؟ آيا من كانون و مركز و محور اميدها و آرزوها نيستم ؟

اگر كسى از من قطع اميد كند، و به غير من در آمال خويش پناه برد، آيا چنين آرزومندان و اميدوارانى - كه چشم اميد به غير من دوخته اند - هيچگونه ترس و بيمى ندارند (كه مبادا آرزوهايشان بر باد رود؟)

اگر تمام ساكنان كرات آسمانى و مردم كره خاكى ، اميد و آرزوى خود را با من در ميان گذارند، و من در مقام برآورده ساختن آرزوهايشان ، به هر يك از آنها همان مقدار عطاء كنم كه برابر خواسته همگان باشد، به اندازه عضو مورچه و ذره اى از ملك و دارائى من كاسته نمى شود. آن ملك و دارائى كه من ، مدير و سرپرست و نگاهبان پايدارى و بقاء استمرار آن هستم چگونه دستخوش كاهش و نقصان مى گردد؟ (چون درياى كرم و احسان مرا، كرانى نيست و مرحمت من پايان پذير است ).

واى بر كسى كه از مرحمت من نوميد است ، و از فرمان من سرمى پيچد، و مراقب من نيست . چنين كسى ، بدفرجام و تيره بخت مى باشد) (195) .

شيخ و استاد بزرگوار يعنى كلينى ، همين روايت را با سندى ديگر از سعيد بن عبدالرحمن در كتاب خود آورده كه در پايان آن ، چنين آمده است : راوى گفت :

(به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم : يابن رسول الله ؛ اين حديث را بر من املاء فرما (تا آن را بنويسم ) امام صادق عليه‌السلام آن را املاء فرمود. و من گفتم : سوگند به خداوند كه از اين پس ، حاجتى را با غيرخدا در ميان نمى گذارم ) (196) .

بايد بگويم اين سخن گرانمايه - كه از مطالع نبوت بر افق امامت - از ناحيه خداوندى كه منزه از هر گونه نقص و عيب است - پرتوافكن است ، در تحريص و ايجاد شوق توكل به خداوند، سخنى است كافى و رسا، و مضامين عالى آن براى انسان ، درس كاملى است (كه به او مى آموزد) تا امور زندگانى خود را به خدا سپرده و در تمام مسائل مهم حياتى به او متكى باشد.

اين حديث در مسئله توكل به خداوند از جوامع كلام مى باشد و كاملا رسا است ، به گونه اى كه نمى توان مطلب و نكته ديگرى بر آن افزود. (و در محتواى اين حديث براى توكل انسان به خداوند متعال ، هيچگونه كمبودى احساس نمى شود).

اين بود مسئله سومى كه مربوط به آداب معلم و شاگرد نسبت به خود مى باشد.

4- حسن خلق و فروتنى و كوشش در تكميل نفس

معلم و شاگرد در پاى بند بودن به حسن خلق - نسبت به ساير مردم - وظيفه بيشتر و سنگين ترى دارند. آن دو موظفند كه تواضع و فروتنى و رفق و مداراى كامل را درباره ديگران معمول دارند و در اين رهگذر از بذل توان و طاقت خويش - به منظور تكميل نفس - دريغ نورزند.

از معاوية بن وهب روايت شده كه گفت : از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه فرمود: (جوياى علم و دانش باشيد و خويشتن را همراه آن با آميزه حلم و بردبارى و متانت و وقار بيارائيد، و نسبت به كسى كه از او علم و دانش را درخواست مى كنيد متواضع و فروتن باشيد، و همچون دانشمندان جبار و اشراف منش نباشيد؛ چون طرز رفتار باطل و نا به حق شما، حق شما را از ميان مى برد) (197) .

حلبى در (الصحيح ) يا در حديث صحيح از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده است كه آن حضرت گفت : اميرالمؤ منين على عليه‌السلام فرمود: (مى خواهيد كه شما را به حال فقيه و دانشمند واقعى دينى آگاه سازم ؟ آرى او عبارت از كسى است كه مردم را از مهر و راءفت خداوند، نوميد نمى سازد. و در عين حال ، آنان را (به گونه اى ارشاد مى كند كه ) نسبت به عذاب خداوند احساس ايمنى نكنند، و به مردم در ارتكاب گناه ، آزادى عمل نمى دهد، و قرآن را - به خاطر رغبت به غير قرآن - رها نمى نمايد.

بدانيد نبايد - در علم و دانشى كه درك و فهم آدمى را بيدار نسازد، و در تلاوتى كه با تدبير و انديشيدن در حقايق و محتواى قرآن ، همگام نباشد، و در عبادتى كه تفكر و انديشه بدان راه ندارد - خير و نيكبختى را جستجو نمود) (198) .

بايد بدانيد آن كسى كه جامه علم را در بر مى گيرد و به عنوان عالم و دانشمند در ميان جامعه معرفى مى شود، مردم به او چشم مى دوزند تا آنجا كه رفتار و گفتار و حتى طرز و فرم ظاهرى او را الگو و سرمشق خود قرار ميدهند. اگر روش و شيوه و سيرت او نيك و زيبا و مطلوب باشد، و حالاتى شايسته و درخور يك دانشمند در او به وجود آيد، و تواضع و فروتنى را در برخورد با ديگران در پيش گيرد، و در اعمال و رفتار خود، داراى خلوص نيت باشد، اوصاف و خصوصيات او به ديگران منتقل مى شود (و مردم ، رفتار و گفتار و همه مظاهر وجود خود را با مظاهر وجودى وى هماهنگ و همگام مى سازند). و در نتيجه ، خير و نيكى در ميان جامعه ، رواج و رونق يافته و اوضاع و احوال زندگانى آنها نظم و سامان پيدا مى كند.

اما وقتى اوضاع و شرائط زندگانى عالم و دانشمند، واژگونه بوده ، و رفتار و گفتار ناپسند، شيوه و پيشه او باشد. قهرا مردم - به درجاتى بدتر و زشت تر و فرومايه تر از او - رفتار و گفتارشان را تنظيم مى كنند تا چه رسد به آنكه همانند او عمل نمايند. چنين دانشمندى نه تنها خويشتن را تباه مى سازد؛ بلكه موجب فساد و تباهى ساير مردم نيز مى گردد. براى ارائه اهميت گناه و جرم يك عالم و دانشمند تباه كار، و مطروديت و دوربودن او از حق ، همين نكته تو را بسنده است . و سخن به همين مقدار براى نشان دادن عظمت گناه و تيره روزى دانشمند تباهكار، و زيانبار بودن او، كافى است .

اى كاش (حساب جارى ) عمل و كردار چنين دانشمندى پس از مرگ او بسته مى شد، و بار گناه او، (در حجم و گرانى گناه زمان حيات او محدود مى بود و) پس از مرگ او پايان مى گرفت ؛ ولى اين حساب جارى گناه عالم با مرگ او مسدود نمى گردد، و از سنگينى بار گناهش چيزى كاسته نمى شود؛ بلكه عمل و وزر و وبال او باقى است ، و وبال گناه كسانى كه به او تاءسى كرده و از شيوه او سرمشق گرفته اند در عهده او قرار گرفته و پايدار است ، و راه و رسم نابسامانى كه در ميان مردم بجاى گذاشته است او را گرفتار ساخته و عواقب سوء گناهان ديگران ، عايد او مى گردد. و تا وقتى كه پيروان او بر سر جاى هستند وزر و وبال او سنگين تر مى شود.

يكى از عرفاء گفته است : همه مردم - نسبت به كسى كه درزى ، عالم و دانشمند جلوه گر است - همواره از لحاظ مقام و منزلت ، در درجه پائين ترى قرار دارند. اگر عالم و دانشمند با وجود علم ، از مزاياى ديگرى از قبيل پارسائى و تقوى و صلاح و شايستگى در گفتار و كردار، برخوردار باشد، توده مردم دست به اعمالى مى زنند كه مباح و روا است . و اگر همان دانشمند به اعمال مباح و جائزى دست زند، توده مردم دست اندر كار اعمال شبهه ناك مى شوند. و اگر عالم و دانشمند مرتكب اعمال شبهه ناك گردد، توده مردم مرتكب اعمال حرام مى شوند. و اگر عالم و دانشمند مرتكب محرمات گردد و به كارهاى حرام دست يازد، توده مردم كافر مى شوند (و از دين و مبدء و معاد، روى گردان مى گردند).

براى اثبات راستى و واقعيت اين امر (يعنى اثرپذيرى توده مردم از رفتار و گفتار دانشمند، و اينكه اعمال او دستاويز بهانه و جراءت و جسارت مردم در ارتكاب اعمال زشت تر مى گردد)، مشهودات ما در زندگانى روزمره همين مردم و وجدانهاى عادل ، گوياترين دليل مى باشد (و نيازى به احتجاج و استدلال ندارد؛ چون آنچه كه عيان است چه حاجت به بيان است ). علاوه بر اين ، سخنان شخصيت هاى برجسته نيز همين حقيقت و واقعيت را تاءييد مى كند.

## 5 - عفت نفس و علو همت

بايد معلم و شاگرد داراى عفت نفس و علو همت باشند. و از پادشاهان و اهل دنيا فاصله بگيرند (و با آنها پيوندى برقرار نسازند)، و به خاطر طمع به دنيا در كادر آنها وارد نگردند، و مادامى كه راه گريزى از دستگاه آنها براى آنان وجود دارد نبايد - به خاطر طمع و آزمندى به مال و منصب - در سلك و رده آنان قرار گيرند تا بتوانند همانگونه كه پيشينيان از علم و دانش پاسدارى كرده اند، از حرمت و ارزش دانش ، نگاهبانى كنند.

اگر عالم و دانشمندى (به خاطر آزمندى و گرايش به دنيا) به ملوك و اهل دنيا بپيوندد، خويشتن را در معرض (سقوط) قرار داده و به امانتى (كه خداوند متعال به دست او سپرده است ، يعنى به علم و دانش ) خيانت كرده است .

غالبا دانشمندانى كه حتى به خاطر هدفهاى انسانى و دينى به سلاطين و اهل دنيا پيوستند به هدف و مطلوب خويش نائل نشدند؛ بلكه ناكام گشتند. و بر فرض ‍ هم اگر به پاره اى از هدفهاى خود دست يافته باشند، حالات و شخصيت روحى آنها به پايه حالات و شخصيت والاى دانشمندانى نمى رسد كه دامن خويش ‍ را با چنين پيوندها و آلايشها نيالودند و توانستند خود را از سلاطين و اهل دنيا مصون دارند.

علاوه بر منقولات و حكاياتى كه از شخصيت هاى برجسته در اين زمينه نقل شده است ، گواهى وجدان ما درباره چنين دانشمندانى ، دليل گويائى است كه دگرگونى روانى اين دانشمندان را تاءييد مى كند (حتى هر چند كه آنان به منظور خدمت به همنوع و هدفى الهى ، به سلاطين و اهل دنيا پيوسته باشند).

يكى از دانشمندان برجسته به يكى از شخصيت هاى شريف و متدين و بزرگوار گفته بود: چرا بزرگان زمان و سلاطين و پادشاهان ، گوش شنوا و حالت انعطاف براى سخنان ما ندارند، و ايده ها و آرمانهاى ما را نمى پذيرند، و براى علم و دانش ، ارج و مقدارى قائل نيستند؛ در حاليكه در زمانهاى پيشين ، ملوك و اشراف بدينسان عمل نمى كردند؛ بلكه روشى برخلاف روش معمول ملوك و سلاطين زمان ما را درباره علم و علماء به كار مى بردند؟ اين شخصيت عالي مقدار در پاسخ گفت : علماء و دانشمندان گذشته (حيثيت و شئون خويش را حفظ مى كردند و به جاى اينكه نزد ملوك و اهل دنيا بروند) خود پادشاهان و بزرگان ! و اهل دنيا نزد آنان مى رفتند، و مى خواستند در ازاء بذل مال و پيشكشها از علم و آگاهى اين دانشمندان ، بهره مند شوند؛ ولى همين دانشمندان (به جاى آنكه از آنها استقبال كنند و پيشكشهاى آنها را قبول نمايند) در راندن آنان از پيشگاه خويش و رد منت و احسان آنها سخت پافشارى مى كردند - و با استقامت و پايدارى بى حد و مرزى ، آنان را از نزد خود طرد مى نمودند، و به منت و احسان آنها تن در نمى دادند).

اهل دنيا با مشاهده چنين رفتارى از علماء، زرق و برقشان از ديدگاهشان بسيار حقير و پست جلوه مى كرد، و قدر و ارزش علم و دانش از نظر آنان ، بسيار عظيم و شكوهمند چهره مى نمود؛ چون از طرز برخورد با چنين دانشمندانى به اين نتيجه مى رسيدند كه اگر علم و دانش ، شكوهمند و گرانقدر نمى بود، دانشمندان آن را بر دنيا ترجيح نمى دادند. و اگر دنيا حقير و بى ارزش و فرومايه نمى بود، علماء و دانشمندان از آن روى گردان نمى شدند و آن را از دست نمى نهادند.

اما چون علماء و دانشمندان عصر ما: (زمان مؤ لف )، به سلاطين و دنياپرستان روى آوردند و علم و دانش خويش را - به خاطر جلب منافع مادى و دنيوى - در اختيار آنان قرار دادند، (و از بذل مساعى و كوششهاى علمى به منظور دست يافتن به هدفهاى انتفاعى و اغراض دنيوى و ارضاء خاطر دنياپرستان ، دريغ نكردند) به همين جهت دنيا و مطامع مادى آن از ديدگاه (چنين دانشمندان و نيز) ملوك و سلاطين و اهل دنيا، چنان پرشكوه و عظيم تلقى شد كه به همان دليل ، علم و دانش از زاويه هاى ديد دنياپرستان ، حقير و بى ارزش گشت ؛ (و به همين جهت سلاطين و اهل دنيا گوش شنوائى در برابر اوامر مشروع و انسانى دانشمندان ندارند و براى علم و دانش و دانشمندان ، ارج و مقدارى قائل نيستند).

كسى كه اين كتاب را از نظر گذرانده است ؛ در درسهاى گذشته شمه اى از احاديث و اخبار مربوط به اين مطلب را مطالعه كرده است كه از آن جمله رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

(علماء و دانشمندان فقيه - تا آنگاه كه در ورطه دلبستگى و تعلق خاطر به دنيا غوطه ور نگردند - به عنوان سرسپردگان و امانت داران انبياء و پيمبران و فرستادگان الهى ، محسوب مى گردند. عرض كردند چه علامت و نشانه اى مى تواند نمايانگر ورود علماء به دنيا و غوطه ور شدن آنها در مزبله هاى مادى باشد؟ فرمود: پيروى از سلاطين . بدانيد اگر دانشمندانى ، دچار چنين ورطه و سقوطى گردند، نسبت به دين و آئين خويش از آنها برحذر باشيد و از آنها بهراسيد) (199) . (رواياتى نظير آنرا در كنزالعمال 10/183 و 204).

جز اين حديث ، احاديث ديگرى در نكوهش دانشمندان پيرو سلطان و معاشر با اهل دنيا وجود دارد (كه ما قبلا پاره اى از آنها را از نظر مطالعه كنندگان محترم گذرانديم ).

ولى بايد توجه داشت كه صرف پيروى از سلاطين و ورود در كادر آنها به هر صورت و كيفيتى نمى تواند منشاء نكوهش و خرده گيرى از دانشمندانى باشد كه به سلاطين و اهل دنيا پيوستند؛ بلكه اين نكوهش و انتقاد، متوجه دانشمندانى است كه پيوستن به پادشاهان و ابناء دنيا را زمينه و وسيله اى قرار مى دهند تا در سايه آن به مناصب و مقامات عالى دنيوى و تفوق و برترى بر همگنان و كسب جاه و منزلت عظيم ، و حيثيت دنيوى و رياست و امثال آنها نائل گردند.

لكن اگر هدف عالم و دانشمند از پيوستن به سلطان و اهل دنيا چنين باشد كه از اين رهگذر، نظام و سازمان زندگى همنوعان خود را پايدار نگاه دارد، و كلمه حق و هسته مركزى دين و آئين الهى اسلام را در پايه رفيعى قرار داده و از آن ترويج كند، و بدعت گزاران و تجددخواهان كوته فكر را قلع و قمع نمايد، و امكاناتى براى امر به معروف و نهى از منكر در جامعه به وجود آورد و به اينگونه هدفها نائل شود اعمال او با چنين اهداف والائى از پرارزش ترين كردارها و رفتارهاى او محسوب مى گردد. اگر عالم و دانشمندى با چنين اهداف الهى و انسانى به سلطان و ابناء دنيا بپيوندد و به هدف الهى خود برسد، نه تنها كار ناروائى را مرتكب نشده است ؛ بلكه اين كار او به عنوان عملى سرشار از فضيلت و شايسته ترين رفتار او به شمار مى آيد تا چه رسد به اينكه او را در اين كار، مجاز بدانيم و عمل او را تاءييد كنيم .

با چنين توجيهى مى توان ميان رواياتى كه ورود در كار سلاطين و پيروى از آنها را نكوهش مى كند، و ميان احاديثى كه پيوستن به سلطان و اهل دنيا را تجويز مى نمايد، جمع و سازش و تناسبى برقرار ساخت .

بلكه گروهى از شخصيت هاى برجسته دينى (كه در ايمان آنان به خداوند و مساعيشان در خدمت به خلق ، ترديدى وجود ندارد و كسى نمى تواند از مراتب والاى آنان در ايمان و ديندارى خرده گيرى كند) با سلاطين و ابناء دنيا (به خاطر حفظ و پاسدارى دين و خدمت به شيعيان ) پيوند و رابطه اى برقرار كرده بودند از قبيل :

على بن يقطين (200) و عبدالله نجاشى (201) و ابوالقاسم حسين بن روح (202) (يكى از ابواب شريفه ) (و از نائبان چهارگانه حضرت ولى عصر (عجل الله تعالى فرجه الشريف ) )، و محمد بن اسماعيل بن بزيع (203) ، و نوح بن دراج (204) و امثال آنها كه همگى از اصحاب و ياران ائمه عليهم‌السلام بوده اند.

درميان فقهاء و دانشمندان اسلامى (مى توان از افراد برجسته زير ياد كرد كه در خدمت به خلفاء و سلاطين ، هدف و نظرى جز خدمت به دين و يارى و دفاع از شيعيان و مستضعفان نداشته اند) از قبيل :

سيد مرتضى و سيد رضى (205) و پدرشان ابواحمد حسين و خواجه طوسى (206) و علامه بحرالعلوم جمال الدين بن - مطهر(207) (معروف به علامه حلى ) و امثال آنها.

محمد بن اسماعيل بن بزيع - كه مردى موثق و صدوق و راستين (در ميان رجال حديث شيعه ) به شمار مى آيد - از امام رضا عليه‌السلام روايت كرده است كه (در حق او (208) ) فرمود: (خداى را در درگاههاى ستمكاران ، كسانى هست كه برهان و رهنمودهاى روشنگر خويش را به وسيله آنها درخشان و نورانى مى سازد. آرى خداوند متعال چنين كسانى را در بلاد و ممالك از چنان تمكنى برخوردار مى نمايد كه بتوانند در مقام حمايت از اولياءالله ، شر و ستم ظالمان را از آنان دفع كنند، و امور مسلمين را به صلاح باز آورند؛ زيرا اينگونه اشخاص ، پناهگاه مسلمين در برابر عوامل زيانبار هستند، و همه شيعيان نيازمند ما (در حوائج خويش ) به آنها روى مى آورند، و در سايه مساعى و مراقبتهاى آنان ، قلوب مؤ منين از بيم و هراس ايمن مى گردد.

چنين افراد، عبارت از مؤ منان واقعى و نمايندگان امين و سرسپردگان الهى در زمين مى باشند. آنان ، نور الهى در ميان توده مردم ، و بندگان خدا در قيامت هستند كه كاربرد نور و درخشش پرتو وجود آنان (آنچنان گسترده و فراگير است ) كه سماواتيان و اهل آسمانها را زير پوشش خود قرار مى دهد بدانگونه كه ستارگان فروزان ، به اهل زمين نورافشانى مى كنند، و از نور آنها عرصه قيامت منور مى گردد، و پهنه محشر در پرتو نور چنين مردمى مى درخشد.

سوگند به خداوند آنها براى بهشت ، و بهشت براى آنان آفريده شده است . بهشت و نعماى آن ، بر آنان گوارا باد. چرا در پى نيل به چنين مقامى برنمى آئيد و هيچ مانعى (در رسيدن به چنين منزلتى براى هيچيك از شما وجود ندارد) اگر كسى خواهان چنين موقعيتى باشد مى تواند كاملا به آن دست يابد.

(محمد بن اسماعيل بن بزيع ، آنگاه كه چنين سخنانى از امام عليه‌السلام شنيد) عرض كرد: قربانت گردم ، راه وصول به اين مقام و مرتبت چيست ؟ فرمود: با آنان به سر ببرى و با چنين ستمكاران رابطه خود را حفظ كنى و از رهگذر آن ، به وسيله شادمان ساختن قلوب شيعيان با ايمان ما، موجبات رضا و سرور خاطر ما را فراهم آورى .

اى محمد بن اسماعيل ! از آنان باش (يعنى در جهت منافع شيعيان ما بكوش ) و همبستگى خود را با آنها حفظ كن ، و بدان كه اين كوششهاى تو اگرچه متضمن منافع و پاداش عظيمى است ؛ ولى ممكن است پيوند با ستمكاران ، كمين گاه و جايگاه خطرهاى بدفرجام و غرور و خودباختگى و نيرنگ زدگى بزرگى باشد؛ چون اگر شكوه كاذب و زرق و برق دنيا و اشتياق و دلبستگى به رياست و تفوق بر ديگران ، در دل كسى جاى مناسب و استوارى پيدا كند، بسيارى از طرق نيل به ثواب و مقاصد درست و پاداش آفرين را در برابر او مسدود، و از ديدگاه او مستور مى سازد؛ (و احيانا باعث مى گردد كه معنويات و دين و ايمان انسان در معرض تهديد قرار گيرد. هر فرد مسلمانى اگرچه مى خواهد از طريق ارتباط با دستگاه ستمكاران ، ظاهر وجود خويش را در خدمت به آنها قرار دهد و در باطن ، تمام نيرو و قواى خود را عملا در دفاع و حمايت از مستضعفين شيعه به استخدام گيرد؛ لكن با توجه به خطرهائى كه ممكن است شخصيت ايمانى و انسانى او را تباه سازد) ناگزير بايد در اين راه و طريق خطرناك ، سخت بيدار و هشيار باشد(209) (تا مبادا سراپاى وجودش در اختيار مستكبران و ستمگران قرار گيرد و خويشتن را به تمام معنى ببازد).

## 6- قيام به وظائف و شعائر دينى و تاءدب به موازين اخلاقى

بايد معلم و شاگرد در قيام به شعائر اسلام و عمل به ظواهر احكام ، همواره پاى بند و مراقب باشند از قبيل : اقامه نمازهاى يوميه در مساجد به صورت جماعت ، و انجام آن در اوقات شريف و ساعات فضيلت اداء آن ، سلام و تحيت گرم و تواءم با آميزه صميميت نسبت به تمام مردم - اعم از عالم و عامى - چه در آغازكردن به سلام و چه در پاسخ دادن به آن ، امر به معروف و نهى از منكر، صبر و تحمل آزار و رنج در طريق امر به معروف و نهى از منكر، و دعوت مردم به حق . آرى بايد آنان از بذل جان در راه خدا دريغ نورزند و سراپاى وجود خود را در طريق رضاى خداوند قرار دهند و از سرزنش هيچ سرزنش گرى ، ترس و بيمى به دل خود راه ندهند. و در اداء چنين وظائف ، به پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سايرانبياء عليهم‌السلام تاءسى جويند، و يادآور رنجها و محنتهائى گردند كه پيامبران الهى در طريق قيام به اوامر و تكاليف آسمانى ، دچار آنها گشتند.

معلم و شاگرد نبايد در رفتار آشكار و نهان خويش ، صرفا به اعمالى كه شرعا مباح و جايز است بسنده كنند. بايد بكوشند كه خود را با زيبنده ترين و كاملترين اعمال ظاهرى و باطنى بيارايند؛ زيرا علماء و دانشمندان - در نظر توده مردم - الگوهاى سازنده و سرمشقهائى هستند كه آنان را تحت تاءثير قرار مى دهند. آنان به عنوان مرجع و مركزى تلقى مى گردند كه مردم را به سوى خويش جلب مى كنند.

علماء و دانشمندان ، حجتهاى خداوند متعال و ادله و برهانهاى او بر توده مردم مى باشند كه گاهى براى فراگيرى راه و رسم زندگانى ، افرادى مراقب اين علماء هستند كه اين علماء آنها را نمى بينند، و نيز افرادى از اين علماء پيروى مى كنند و آنان را الگوى خود قرار ميدهد كه اين علماء از آنها آگاهى ندارند (يعنى افرادى آشنا و ناآشنا - كه علماء و دانشمندان ، آنها را نه مى بينند و نه مى شناسند - پيرو دانشمندان بوده ، و رفتار و گفتار آنها را سرمشق قرار مى دهند).

بنابراين اگر عالم و دانشمند از نظر انتفاع و برخوردارى از علم و آگاهى خويش ، محروم و بيگانه باشد، قطعا ديگران در انتفاع و بهره گيرى از علم و دانش او، محرومتر و بيگانه ترند. به همين جهت لغزش عالم و دانشمند با توجه به مفاسدى كه از اين رهگذر بر آن مترتب است و زيان آن به توده مردم مى رسد - (هر چند كه اين لغزش ، اندك و ناچيز باشد) - عظيم و غيرقابل اغماض خواهد بود.

بايد معلم و شاگرد به رفتار و خويهائى ستوده ، پاى بند و متخلق باشند، اخلاق و رفتارى كه در شريعت اسلام بدآنها عنايت و توجه شده و تعاليم اسلامى ، مردم را بدآنها تشويق كرده است . عالم و دانشمند بايد با خصلت هائى ستوده و شيوه ها و صفاتى پسنديده آراسته باشند تا از رهگذر آنها مراتب رضاى پروردگار را به خود جلب كنند، از قبيل : جود و سخاء، گشاده روئى (كه نبايد افراط آميز بوده و از حد اعتدال فراتر رود)، فرونشاندن خشم ، بى آزار بودن ، تحمل آزار ديگران ، بردبارى ، پايمردى و مردانگى و احترام به افكار عمومى ؛ (البته در صورتى كه اين افكار صحيح و عاقلانه باشد)، تنزه و خوددارى از كسب هاى پست و فرومايه ، از خودگذشتگى ، كم توقع بودن و خوددارى از فزون جوئى ، انصاف ، عدم توقع انصاف از ديگران نسبت به خود (ترك انصاف طلبى )، سپاسدارى از اشخاص نيكوكار، كوشش در تاءمين حوائج مردم ، بذل جاه و مقام (در راه خدمات دينى و انسانى )، وساطت هاى انسانى (در حمايت از ضعفاء)، بذل لطف و محبت به تهى دستان و نيازمندان ، اظهار دوستى نسبت به همسايگان و خويشاوندان ، احسان به زيردستان ، احتراز از قهقهه و شوخى هاى مفرط، حفظ همبستگى با ترس و اندوه ، شكسته نفسى و فروتنى و خاموشى كه خوف و خشيت را در چهره و رفتار و حركات و سكنات و نطق و سكوت آنها نمايان سازد، به گونه اى كه اگر نگاه كسى بدآنها افتد اين نگاه ، ياد خدا را در دلش بيدار نمايد. بايد جهات ظاهرى و چهره رفتارشان ، حاكى از علم ، و نمايانگر التزام و همبستگى آنها با آئين هاى دينى - اعم از آداب قولى و عملى ظاهرى و باطنى - باشد.

به عنوان مثال : آنگاه كه عالم و دانشمند و يا شاگرد و دانشجو به تلاوت قرآن مشغول مى گردند (آداب قولى ) نبايد تلاوت آنها (در چهارچوب قرائت و خواندن محض ، محدود باشد؛ بلكه ) در معانى قرآن بينديشند: (آداب باطنى )، و به اوامر و دستورات قرآن عمل كنند، و از منهيات و محرمات قرآن عملا ابراز انزجار نمايند. آنگاه كه در خلال آيات با وعده و وعيد (و بشارت و تهديد) مواجه گشتند به سرعت از آن عبور نكنند؛ بلكه با درنگهاى انديشمندانه خود درباره آنها تاءمل و تدبر نمايند و به وظائف و حدودى كه قرآن كريم مشخص ساخته است قيام كنند. خداى را با دل و زبان ياد نموده و بدينسان قلب و زبانشان را - به منظور اينكه هميشه به ياد خدا باشند - با ادعيه و اذكار شبانه روزى و نماز و روزه و حج مستحب (پس از عمل به واجبات ) به جريان اندازند (و هيچگاه از اين سيلان و جريان و جنبش ، بازنايستد). و در مورد عبادت - كه سازمان دهنده رابطه نزديك انسان با خدا است - صرفا به علم و آگاهى خود اكتفاء نكنند؛ (بلكه علم خود را با عمل و كردار بياميزند)؛ زيرا در غيراين صورت ، دچار قساوت قلب و تيرگى روح مى گردند. چنانكه ما (در مبحث مربوط به لزوم عمل به علم ) از اين هشدار دريغ نكرديم ، (و مطالب زيادى درباره بكاربستن علم بازگو نموديم ).

معلم و شاگرد بايد بدن و ظاهر خويش را - بيش از ديگران - نظيف و پاكيزه نگاهدارند و خود را با چرك زدائى و چيدن ناخن و زدودن مويهائى كه زدودن و ستردن آنها مطلوب است بپيرايند، و از بويهاى ناخوش آيند بپرهيزند (و خويشتن را خوشبو ساخته ) و موها (ى سر و صورت ) را با شانه كردن بيارايند. و بالاخره در پيروى از سنتها و روشهاى ستوده و پسنديده و تعاليم متين و والاى دينى و اخلاقى ، كوشا باشند.

معلم و شاگرد بايد خود را از اخلاق ناستوده و اوصاف نامطلوب ، تهذيب و تصفيه نمايند. اين اخلاق و اوصاف ناستوده عبارتند از:

حسد، تظاهر و خودنمائى ، عجب و خودپسندى ، تحقير و كوچك شمردن ديگران (هرچند كه ديگران به درجاتى از او پست تر و دون رتبه تر باشند)، كينه ، ستم و تجاوز به حقوق ديگران ، خشم گرفتن براى غيرخدا، و دسيسه گرى و نيرنگ ، بخل و دريغ ‌كارى ، خبث سريرت و پليدى باطن ، خوشحالى مفرط، طمع و آزمندى ، فخر، تكبر و خود بزرگ بينى ، رقابت در امور دنيوى و مباهات به آنها، سازشكارى ، خودآرائى براى مردم ، ستايش جوئى از مردم در برابر كارهائى كه انجام نداده است ، چشم پوشى از عيوب خويشتن و عيبجوئى و خرده گيرى از ديگران ، غيرت و تعصب براى غيرخدا، غيبت و بدگوئى پشت سر مردم ، سخن چينى ، بهتان و افتراء، زشتى در گفتار، دروغ ، (و امثال آنها). اين اوصاف و خصلتهاى ناستوده ، با تفصيل و تهديدهاى مربوط به آنها و نيز داروهاى درمان بخش آنها، و عوامل و موجباتى كه انسان را به اين اوصاف و حالات سوق ميدهد، و علل و عواملى كه انسان را از اين اوصاف بيمناك و يا گريزان مى سازد، (همه اين مطالب ) در جاى ويژه خود (يعنى علم اخلاق ) ثبت و ضبط و تدوين شده است .

منظور از يادكردن صفات پسنديده و اوصاف ناپسند در كتاب حاضر، اين است كه معلم و شاگرد را هشدارى باشد تا كلياتى از اين صفات را بازشناسى كرده و به طور اجمال از لحاظ تخلق به آنها، آگاهى نسبى به دست آورند.

اين اوصاف و حالات - اگرچه از لحاظ اخلاقى در ميان همه مردم ، اعم از عالم و عامى داراى مرز مشتركى است (و هر انسانى بايد به اوصاف پسنديده ، متخلق و آراسته بوده و از اوصاف ناستوده ؛ مبرى و پيراسته باشد)؛ ولى بايد معلم و شاگرد در شناسائى اين اوصاف و اتصاف به آنها و يا اجتناب از آنها در مقايسه با هر طبقه ديگرى ، احساس نياز بيشترى بنمايند. لذا ما اين مساءله (يعنى لزوم آراستگى به اخلاق حميده و پيراستگى از اخلاق ناپسنديده ) را مستقلا به عنوان يكى از آداب معلم و شاگرد ياد كرديم ؛ زيرا علم و دانش به گفته يكى از بزرگان ، عبادت قلب و درون انسان است و قلب انسان با عبادت ، آباد و معمور مى شود؛ و علم در حقيقت عبارت از نماز سر و عبادت درونى انسان مى باشد.

نماز - كه به عنوان وظيفه جوارح و اندام انسان ، بر مردم تكليف شده است - آنگاه صحيح و درست است كه بدن و جوارح آدمى از هرگونه حدث و خبثى ، پاكيزه ، و از هرگونه آلودگى بدنى و پليدى اندام ، طاهر باشد. همچنين علم - كه عبادت باطن و نماز قلب و سر انسان است - وقتى صحيح و باارزش است كه روح انسان را از هر گونه پليدى هاى اخلاقى تطهير شود (و در غيراين صورت ، علم انسانى فاقد ارزش و اعتبار خواهد بود). خداوند متعال نور و پرتو علم را در قلبى كه آلوده به تيرگيها و خويهاى ناستوده است راه نمى دهد؛ چنانكه امام صادق عليه‌السلام فرمود: (علم و دانش با كثرت و تكرار تعلم و يادگيرى به دست نمى آيد، بلكه علم ، نورى است كه خداوند - بر حسب مشيت خويش - در دل افرادى قرار مى دهد كه خواهان هدايت و راهنمائى آنها است ) (210) .

ابن مسعود گفته است : (علم از رهگذر كثرت روايت و نقل آن به دست نمى آيد، بلكه نورى است كه در دل افكنده مى شود) (211) .

از همين جا نتيجه مى گيريم كه علم و دانش صرفا عبارت از حاضرالذهن بودن نسبت به معلومات و اطلاعات ، و انباشتن و ذخيره ساختن معارف ويژه در وعاء و ظرف نيروى حافظه نمى باشد. اگرچه علم در اصطلاح توده مردم عامى ؛ عبارت از همين انباشتن ذهن به اطلاعات و آگاهى هاى مخصوص است ؛ (ولى نمى توان نام علم واقعى را بر آن اطلاق كرد)؛ چون علم ، عبارت از همان نورى است كه از چنان علمى برمى خيزد؛ و منشاء بصيرت و بينش و ترس و خشيت از خدا مى گردد. چنانكه قبلا توضيح چنين مطلبى بيان شد. (آرى شاگرد و معلم در لابه لاى بصيرت و خشيت - از رهگذر خوديابى - خداى خويش را مى يابند و نسبت به او احساس بصيرت و بينائى نموده و ترس و بيمى از او در دلشان راه مى يابد).

اين بود پاره و مجموعه اى از آداب و وظائفى كه بايد معلم و شاگرد مشتركا نسبت به خود بدآنها پاى بند باشند. و اكثر اين وظائف به مسئله لزوم عمل به علم و به كارگرفتن آن بازمى گردد. ولى ما اين وظائف را در كنار عمل به علم ، به طور جداگانه ياد كرديم (و آنها را تحت عناوين مختلف ، بررسى نموديم )؛ چون براى مقام و منزلت اين وظائف اهميت زيادى قائليم و مى خواهيم در طى آنها معلم و شاگرد را به اصول و مبانى و ضوابط فضائل ، هشدار داده و بدآنها آگاهشان سازيم

.

## بخش دوم : آداب و وظائف معلم و شاگرد در درس و ساير اشتغالات

(محتواى اين بخش ضمن شش امر مورد بحث قرار مى گيرد):

### 1- مداومت و استمرار بحث و اشتغالات علمى

بايد معلم و شاگرد در اشتغالات علمى - اعم از خواندن ، مطالعه ، نگارش و حاشيه نويسى ، مباحثه ، مذاكره ، تفكر و تدبر، حفظ و از بر كردن ، اقراء(212) ، و امثال آنها همواره كوشا باشند. و بايد ملازمت و همبستگى با اشتغالات علمى را مطلوب خويش برشمرده و آن را سرمايه زندگانى خود تلقى نمايند. و حتى الامكان به كارهاى غيرعلمى - يعنى به امور دنيوى سرگرم نشوند؛ ولى در صورت عدم امكان مى توانند اشتغالات به امور دنيوى را به قدر ضرورت و نيازهاى اوليه محدود سازند. البته بايد توجه داشته باشند كه اشتغالات غير علمى و رسيدگى به ضروريات اوليه دنيوى - بر حسب نيازهاى روزمره زندگى - آنگاه معقول است كه معلم و شاگرد نيازهاى علمى خود را برآورده ساخته و وظائف مربوط به آن را اداء كرده باشند. به همين جهت گفته اند: (تمام وجود خويش را در اختيار علم قرار ده ، تا خود علم ، مقدارى از خويشتن را در اختيار تو قرار دهد و شمه اى از خود را به تو عطاء كند).

از امام صادق عليه‌السلام روايت شده كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (خداوند (عز و جل ) گويد: مذاكرات و گفتگوهاى علمى در ميان بندگانم - به شرط آنكه اين مذاكرات ، آنان را به امر و فرمان و شناخت من ، رهنمون باشد - از عواملى است كه مى تواند قلبهاى مرده و دلهاى خفته را زنده و بيدار سازد). (213)

امام باقر عليه‌السلام فرمود: (خداى بيامرزد بنده اى را كه علم و دانش را حيات بخشيده و آن را زنده كرده است . عرض كردند: كيفيت احياء علم چيست ؟ فرمود: به اين صورت است كه دينداران و افراد باتقوى از طريق مذاكره و گفتگوهاى علمى ، (به علم و دانش ، روح تازه اى ببخشند و آن را احياء نمايند) ) (214) .

از همان امام عليه‌السلام نقل شده است كه گفت : (مذاكره و گفتگوهاى علمى به عنوان درس و بررسى است ، و درس و بررسى و مطالعه ، به عنوان نماز و عبادتى نيكو به شمار مى آيد).

2- خوددارى از مراء و جدال و ستيزه جوئى در بحث

پرسشهائى كه معلم و يا شاگرد مطرح مى سازند نبايد به منظور آزار رساندن و وانمود ساختن عجز و ناتوانى و طعنه زدن به شخصيت علمى طرف باشد؛ بلكه بايد به صورت پرسش شاگرد باشد كه براى خدا از معلم - به منظور فراگيرى و كسب اطلاع - سؤ ال مى كند. و نيز پرسش معلم از شاگرد بايد به منظور ارشاد به حقيقت و واقعيت باشد و خدا را در اين مسير در مد نظر گيرند و همديگر را به خير رهنمون سازند. يعنى طرفين بايد از سؤ الهاى خود ارشاد و راهنمائى و يا استرشاد و راه يابى را در نظر گيرند. با چنين شرائطى است كه هدف عالى تعليم و تعلم ، پديدار شده و شجره علم ، رشد خود را آغاز نموده و نهال آن بارور مى گردد.

اما اگر هدف پرسش كننده صرفا عبارت از خودنمائى و ستيزه جوئى باشد و بخواهد از راه سؤ ال پيچ كردن ، غلبه و پيروزى خويش و از به كارافتادن طرف را به رخ ديگران بكشد، اين روش و چنين هدف گيرى ها در جان و دل انسان نيروهاى پست و فرومايه و عادات پليدى را به ثمر مى رساند، عاداتى كه خشم خدا را برمى انگيزد.

علاوه بر اينكه مراء و جدال ، موجب فرومايگى روح و جلب خشم الهى مى گردد، مفاسد و معاصى متعدد ديگرى را براى انسان به ارمغان مى آورد كه اين معاصى و مفاسد عبارتند از: آزار رساندن به طرف ، نادان و بي سواد قلمداد كردن او، خدشه دار ساختن او، خودستائى ، پاكيزه انگارى خويشتن ، و امثال آنها از رفتارها و حالاتى كه از گناهان گرانبار و از عيوبى به شمار مى آيند كه در سنت و راه و رسم دين مقدس اسلام به سختى از آنها نهى شده است . (غائله سوء و نتايج شوم پرسشهاى ستيزه آميز و عارى از هدف الهى و علمى ، به همين جا ختم نمى شود؛ بلكه ) از رهگذر آن ، زندگانى انسان دستخوش پريشانى و اضطراب مى گردد؛ زيرا اگر تو با فرد سفيه و نابخرد - به منظور خودنمائى - به جدال و ستيز برخيزى ، رفتار سفيهانه او، تو را مى آزارد. و اگر با فرد صبور و بردبار و دورانديش بستيزى ، تو را از خويش مى راند و نسبت به تو كينه به دل مى گيرد.

### الف - احاديث در نكوهش جدال و ستيز در بحث :

خداوند متعال از زبان پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان عليهم‌السلام شدت حرمت و ممنوعيت جدال و ستيز و درگيريهائى را - كه فاقد هدف الهى و علمى است - به مردم اعلام فرموده است :

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (با برادر ايمانى خود به جدال و ستيز برنخيز، و با او مزاح و شوخى مكن ، و وعده اى را كه به آن وفا نمى كنى با او در ميان نگذار) (215) .

و نيز فرمود: (اگر كسى از ستيز و جدال خوددارى كند، و با وجود اينكه خود را ذيحق مى داند از درگيرى در سخن صرف نظر نمايد، خانه و سراى آرام بخشى در قله هاى رفيع بهشت براى او بناء و مهيا مى گردد. و اگر كسى از جدال خوددارى نمايد - حتى در حاليكه حق با او نيست و ياوه مى گويد - براى او سرائى در كرانه و پيرامون و يا ميانه بهشت بنا مى شود) (216) .

و همو فرمود: (جدال و ستيزه جوئى را كنار بگذاريد؛ زيرا حكمت آن را بازنمى يابى ، و نيز از فتنه و آشوب و آفات آن در امان نمى مانى ) (217) . (يعنى هيچكس حكمتى را از لابه لاى جدال و ستيزه جوئى به دست نياورده و نيز از آفات آن درامان نمانده است ).

ام سلمه (همسر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم )گفت : كه آن حضرت فرمود: (نخستين پيمانى كه خداوند متعال با من منعقد ساخت ، و (مرا از آن نهى فرمود) - پس از نهى از پرستش بت ها و شرب خمر - همان درگيرى و ستيز با مردم است (218) . (يعنى خداوند با من پيمان بست كه به ترتيب ، بت پرستى و شرب خمر ننمايم و با مردم نزاع نكنم ).

و فرمود: (فقط گروه و جامعه اى دچار گمراهى و سرگشتگى مى شوند كه جدال و ستيز ميان آنها راه يافته است ، و علت اساسى گمراهى آنها وجود حالت ستيزه جوئى در ميان آنان است ) (219) .

و نيز گفت : (هيچ بنده اى از بندگان خدا به تكميل حقيقت ايمان خود توفيق نمى يابد مگر آنگاه - كه با وجود ذيحق بودن - دست از نزاع و درگيرى (و خودنمائى ) بردارد) (220) .

امام صادق عليه‌السلام فرمود: (جدال و ستيزه جوئى ، يك بيمارى پنهان و غدارى مى باشد. در انسان ، هيچ خصلتى بدتر از آن وجود ندارد. ستيزه جوئى ، مشخص خوى ابليس و نسبت او است . هيچ فردى در هيچ حالتى گرفتار آن نمى گردد مگر كسى كه از خودشناسى و مردم شناسى بى بهره ، و از شناخت حقايق دين ، محروم است ) (221) . (اينگونه افراد كه گرفتار خودباختگى هستند، و ارج و پايه انسانى خويش را نمى شناسند و از مردم شناسى نيز بى بهره اند و فاقد احساس وابستگى با تعاليم و حقايق دينى مى باشند، ستيزه جوئى و درگيرى با مردم را پيشه خود ساخته و بدون آنكه از اين نزاعها و خودنمائيها بهره اى را عائد خويش و يا ديگران نمايند، موجبات رنج و آزار و پريشانى روانى خود و ديگران را فراهم مى آورند، و مآلا، جامعه اى كه با اينگونه ستيزه جوئى فرم يافته است دستخوش هرج و مرج مى گردد. چنين جامعه اى نه تنها راهى فراسوى آن براى سازندگى باز نمى شود؛ بلكه سرگشتگى و سراسيمگى و بالاخره انحطاط و نابودى ، آن را تهديد مى كند).

گويند: شخصى به امام حسين عليه‌السلام عرض كرد: بنشين تا با هم در مسائل مربوط به دين مناظره كنيم . حضرت فرمود: فلانى ! من در دين و آئين خود با بصيرت هستم و راه هدايت براى من مكشوف و روشن است . اگر تو درباره ديندارى و آئين خويش ، از نادانى و بى اطلاعى رنج ميبرى ! برو كاوش و جستجو كن . (شئون انسانى و معنوى من اجازه نمى دهد كه دست اندر كار جدال و ستيز گردم ) مرا با جدال چه كار است ؟ به هوش باش كه شيطان ، آدمى را وسوسه مى كند و با سخنهاى در گوشى با انسان ، به نجوا و رازگوئى مشغول مى شود و مى گويد: از جدال و ستيز دريغ مكن ، با مردم مناظره كن ؛ چون ممكن است (كناره گيرى و چشم پوشى از آن ) اين تصور را در مردم به وجود آورد كه تو از لحاظ بينش دينى ، عاجز و ناتوان ، و گرفتار جهل و نادانى هستى ).

### ب - انواع جدال با مردم :

(جدال و مراء با مردم (كه ريشه آن ، حس خودنمائى و خويشتن آرائى و اعتراض به سخن ديگران است ) از چهار صورت بيرون نيست :

1- ممكن است جدال و درگيرى ، مربوط به مسئله اى باشد كه طرفين نزاع كاملا از آن وقوف و آگاهى داشته و در اساس و بنياد آن مساءله ، هيچگونه اختلافى با هم نداشته باشند. بنابراين نزاع و درگيرى طرفين در آن مساءله ، موجب از دست نهادن اخلاق و آداب حسنه و نصيحت و اندرزهاى دينى گشته و در نتيجه ، آن دو پوياى فضيحت و رسوائى و بدنامى خود خواهند بود. و مآلا علم و دانش را از اين رهگذر تباه و بى مقدار خواهند ساخت .

2- و يا آنكه طرفين ، گرفتار جهل و بى اطلاعى نسبت به آن مساءله مى باشند. در اين صورت ، نزاع آنها جز اظهار جهل و نادانى و ستيزه جوئى و اصرار در ابراز بى اطلاعى ، نتيجه و ثمر ديگرى نخواهد داشت و نيز تلاش و درگيرى آنها به خاطر جهل خواهد بود.

3- و يا آنكه يكى از طرفين ، فردى عالم و آگاه به مساءله ، و ديگرى فردى فاقد علم و بصيرت در آن مساءله مى باشد. اگر آن فرد آگاه و عالم بخواهد از راه جدال و درگيرى ، عجز و ناتوانى و نارسائى علمى طرف را به رخ او و ديگران بكشد؛ در حقيقت ، ظلم و ستم را - به خاطر پى جوئى از لغزشش - بر او روا داشته است ؛ (زيرا براى ارشاد ديگران ، جدال و ستيزه جوئى ، راه منحصر به فرد نيست . انسان مى تواند مردم را با آميزه مهر و راءفت ، و رحمت و شفقت ، راهنمائى و ارشاد كند).

4- و يا اينكه تو، فاقد علم و آگاهى هستى ؛ ولى طرف نزاع تو فردى عالم و آگاه است . اگر در چنين شرائطى با او ستيز كنى و درگير شوى احترام و آبروى او را از ميان برده ، و مقام و منزلت عالم و دانشمند را ارج ننهاده اى . (تو كه در برابر حق تسليم نمى گردى از راه جدال و ستيز با عالم و دانشمند نه تنها بهره اى عائد خود نمى سازى ؛ بلكه گناه اهانت به دانشمند را بر بار گناه ستيزه جوئى خويش ، اضافه مى كنى ).

ملاحظه كرديد كه جدال و ستيزه جوئى به هر صورت و در هر شرائطى ، زشتى و زيانبار بودن آن ، غيرقابل ترديد مى باشد. اگر كسى انصاف را نصب العين خود قرار دهد و در برابر حق و واقعيت ، انعطاف پذير باشد، و از جدال و درگيريهاى خصمانه دست بردارد، به استحكام ايمان خويش توفيق يافته ، و به كيفيت معاشرت و طرز برخوردهاى دينى خود سر و سامانى داده ، و روابط خود را بهبود بخشيده ، و عقل و خرد خويش را از گزند لغزشها و انحراف ، مصون داشته است ) (222) .

تمام گفتار مذكور، از امام صادق عليه‌السلام است . (اين امام بزرگوار در طى سخنان حكيمانه خود در بازگو كردن همه جوانب زيانبار جدال و ستيزه جوئى ، چيزى را فروگذار نفرموده ؛ بلكه رهنمودهائى كه آن حضرت در طى چنين سخنانى ارائه كرده اند مى تواند براى افراد منصف و خودآگاه ، بهترين راهنما خوددارى از ستيزه جوئى و خودآرائى باشد).

بايد متوجه بود كه حقيقت و جان و روح مراء و ستيزه جوئى ، عبارت از اعتراض به سخن ديگران مى باشد. و هدف يك فرد ستيزه جو اين است كه عيوب و نواقص و نقائص لفظى و معنوى سخن ديگران را برملا سازد، و يا منظور او يك هدف غيردينى است ؛ يعنى او در چنين سعى و كوششى ، جز دين ، هدف ديگرى را در مد نظر دارد؛ در حاليكه خداوند متعال همه مردم را به كوششهائى دعوت مى كند كه بايد هدف و منظور نهائى آن ، خدا و دين باشد.

ج - راه گريز از جدال و ستيزه جوئى با مردم :

براى فرار و گريز از جدال و ستيز بي جا، لازم است كه انسان از اعتراض و انكار هر سخنى كه مى شنود چشم پوشى كند. اگر سخن كسى بر اساس حق و حقيقت مبتنى باشد بايد قلبا آن را تصديق و تاءييد كرد، و در صورت نظرخواهى ، صدق و راستى و درستى آن را اظهار نمود. اگر سخن كسى به ناحق و باطل باشد و اين سخن با امور مربوط به دين ، پيوندى نداشته باشد، فرد بايد سكوت را پيشه خود سازد؛ البته در صورتى كه شرائط لزوم عمل و اداء وظيفه امر به معروف و نهى از منكر در مورد آن سخن باطل ، فراهم نيامده باشد، (و الا سكوت و بى تفاوتى در برابر چنان باطل ، جائز و روا نيست ).

خرده گيرى از سخن ديگران و مخدوش ساختن آن ، ممكن است مربوط به لفظ و طرز تعبير باشد؛ به اين معنى كه در سخن طرف ، از نظر قواعد دستورى و لغوى و نظم و ترتيب كلمات ، خللى وجود داشته باشد. و اين خلل ، يا ناشى از نارسائى اطلاعات ادبى است و يا معلول طغيان و لغزش زبان (و سبق لسان ) مى باشد.

و يا ممكن است خرده گيرى از سخن ديگران به معنى و محتواى آن مربوط باشد، به اين معنى كه بگويد: مطلب آن طور نيست كه تو مى گوئى ، يا تو در اين بيان خود - به اين دليل و آن دليل - دچار اشتباه هستى .

و يا عيبجوئى از سخن ديگران ممكن است به هدف و منظور گوينده آن ارتباط داشته باشد. مثلا به او بگويد: اگرچه سخن و گفتار تو درست و به حق است ؛ ولى منظور تو عبارت از اظهار حق نيست ؛ (بلكه مى خواهى هدف ديگر و منظور باطلى را در لابلاى گفتار خود، وانمود سازى )، و امثال اينگونه عيب جوئيها (كه مى توان از طريق محبت و ملاطفت و بدون نياز به ستيزه گرى ، آنها را جبران كرد).

براى پى بردن به سوء نيت و فساد قصد و هدف گوينده ، نشانه اى وجود دارد كه به وسيله آن مى توانيم به نادرستى قصد و اراده او آگاه شويم . به اين صورت كه مشاهده مى كنيم : وى - به خاطر اظهار فضل و خودنمائى و اظهار آشنائى به مساءله - از ظاهرگشتن حق و اثبات واقعيت به وسيله ديگران ، ابراز تنفر مى كند؛ (اين حالت روانى ، نمايانگر سوء نيت و فساد قصد و اراده گوينده است )؛ چون انگيزه اين حالت روانى ، حس برترى جوئى و از طريق اظهار فضل مى باشد كه با تهاجم و يورش به ديگران همراه است ، و ميخواهد با چنين يورش و سرازير كردن سيل انتقاد، عيب و نقص طرف را وانمود سازد.

فضل فروشى و خرده گيرى از ديگران ، دو نوع از انواع تمايلات و گرايشهاى پست روانى و از حالات مهلك و فرومايه و غيرانسانى است :

1- اظهار فضل و يا فضل فروشى به عنوان تزكيه نفس ، يعنى خودپسندى و خودستائى تلقى مى شود كه مى توان آن را ناشى از طغيان انسان در ادعاء والائى مقام و خودبزرگ بينى دانست ؛ در حاليكه خداوند متعال در نبشتار استوار بنياد خود (يعنى قرآن كريم ) بشر راز تزكيه نفس به معنى خودستائى نهى كرده و فرموده است :

(( (فلا تزكوا انفسكم ) )) (223) .

پس خويشتن را پاكيزه و مبراى از هر گونه عيب و نقص مپنداريد و خودپسند نباشيد.

2- اما خرده گيرى از ديگران و وانمود ساختن عيب و نقص آنها، بازده و مقتضاى سبعيت و حالت درنده خوئى انسان است ؛ زيرا انسان مى خواهد در چنين حالات روانى ، ديگران را از هم بدرد، و به آنان صدمه و آزار برساند. اين حالت درنده خوئى ، آدمى را به نابودى و تيره روزى شخصيت سوق ميدهد. آرى ستيزه جوئى و درگيريهاى نامطلوب است كه اين حالات و خصلت هاى مهلك را در بشر تقويت مى نمايد.

جدال و ستيز با ديگران هرگز از آزاررسانى و تهييج غضب و برانگيختن كينه ، جداپذير نيست ، و لازمه ستيزه جوئى اينست كه يك طرف درگير، طرف ديگر را وادار سازد كه از سخن خود برگردد و هر طور كه شد در صدد تاءييد سخن و مدعاى خويش برآيد، اعم از آنكه اين سخن و مدعى ، حق و يا باطل باشد.

ستيزه جو، سعى مى كند گوينده را با هر حربه اى كه به نظر او مى رسد بكوبد، و شخصيت او را مخدوش سازد، و او را مورد نكوهش قرار دهد. نتيجه اين كار چنان خواهد بود كه ميان دو فرد ستيزه جو، درگيريها و مشاجرات لفظى (ناهنجارى ) بالا گيرد، و مانند دو سگى گردند كه با هم گلاويز مى شوند و به هم پارس ‍ مى كنند. و منظور هر يك از آنها اين است كه طرف مقابل را با نيش و گاز و حربه اى مورد حمله قرار دهد كه از لحاظ ايجاد صدمه و ناراحتى ، مؤ ثرتر، و در اسكات و كوباندن و نابود ساختن او، نيرومندتر باشد.

راه درمان اين حالت روانى نابسامان آنست كه انسان ، حالت كبر و خودبزرگ بينى خويش را - كه انگيزه فضل فروشى او شده است و نيز خوى سبعانه و حالت درنده خوئى خويش را كه موجب تنقيص و خرده گيرى او از ديگران مى باشد - با داروهاى درمان بخش ، در هم شكند و آن را از خود بسترد، داروهائى كه براى درمان كبر و خشم انسان ، مؤ ثر و سودمند مى باشد.

در كتابى كه قبلا از آن ياد كرديم يعنى كتاب (منارالقاصدين فى اسرار معالم الدين ) و نيز كتب ديگر كه در زمينه علم اخلاق تاءليف شده است ، طرق درمان اينگونه بيماريهاى روحى و داروهاى لازم ، ارائه شده است .

### د - بايد مراقب دسيسه هاى ابليس باشيم .

نبايد شيطان تورا فريب دهد؛ چون ممكن است با سخنان خدعه آميز و گفتار حق به جانب خود، به تو بگويد: از اظهار حق دريغ مكن و در اظهار حق از سازش و مجامله و سستى خوددارى نما. (آرى نبايد انسان تحت تاءثير چنين گفتارهائى قرار گيرد)؛ چون شيطان همواره با صحنه سازيهاى دلسوزمآبانه و چهره و سيماى خيرخواهى ، افراد كم خرد را به شر و فساد مى كشاند.

خويشتن را به صورت دستاويز خوش رقصى ! و خنده هاى مسخره آميز شيطان درنياور. (يعنى شيطان مى خواهد با وسوسه هاى فريبنده ، تو را به ستيزه جوئى و جدال با ديگران تحريص و تشويق كند و خود به عنوان تماشاچى از رفتار سبكسرانه تو لذت برد و از ته دل به تو و طرف مقابل تو بخندد).

البته اظهار حق به كسى كه نسبت به آن ، گوش شنوائى دارد و در برابر حق ، انعطاف پذير است ، كارى نيكو و به جا است ، آن هم در صورتى كه اين كار بر اساس ‍ اخلاص ، و تواءم با قصد و هدف الهى انجام گيرد.

راه اظهار حق - كه با اخلاص در نيت تواءم است - از طريق اخلاق حسنه و نصيحت و اندرز خداپسندانه ، انجام پذير مى باشد؛ چون اخلاق حسنه و نصيحت و اندرز، بهترين طريق ارشاد مردم به حق و حقيقت است ؛ بنابراين نبايد ارشاد مردم با جدال و ستيزه جوئى تواءم باشد.

نصيحت و اندرز، وقتى به كار مى آيد و مى تواند ديگران را در راهنمائى به حق ، مدد كند كه در چهره و هيئت واقعى خود - كه همان لطف و مدارا است - جلوه كند. و در غيراين صورت ، نصيحت و اندرزى كه فاقد لطف و مدارا مى باشد از فضيحت و بدنامى سربرمى آورد. بديهى است كه نتايج زيانبار و غائله سوء چنين نصيحت عارى از محبت ، از نتايج سودمند و ثمربخش آن ، فراوان تر و عظيم تر خواهد بود.

اگر كسى با فقيه نمايان دوره ما: (عصر مؤ لف ) - كه فقط از نام و اسم علم ، بهره اى دارند و به عنوان (عالم ) معروفند - رفت و آمد كند و با آنان حشر و نشر نمايد بر طبع او، خوى جدال و ستيزه جوئى (و خودنمائى ) چيره مى گردد، و آنگاه كه همالان و همنشينان بد و فاقد شخصيت به او القاء مى كنند كه جدال و ستيزه جوئى نشانه فضل است ، سكوت و چشم پوشى از جدال و ستيزه جوئى بر او دشوار مى گردد. بنابراين بايد از چنين دانشمندان ، - آنگونه كه از شير مى گريزى - برحذر بوده و از آنان بگريزى .

3- نبايد از يادگيرى و تحصيل علم و آگاهى در هيچ شرايطى استنكاف نمود

معلم و شاگرد نبايد از يادگيرى و استفاده علمى از افرادى كه در مقام و منصب و سن و شهرت و ديندارى و يا علوم و دانشهاى ديگر، پائين تر و پست تر از آنها هستند، استنكاف ورزند؛ بلكه بايد از هر كسى كه استفاده علمى از او امكان پذير است ، بهره و فائده اى به دست آورند.

والائى مقام و شهرت آنان نبايد مانع از آن شود كه در استفاده و بهره گيرى از افراد پائين تر از خود - در مسائلى كه در آنها آگاهى كافى ندارند - دريغ كنند، چون اين حالت ، موجب مى شود كه در تجارت و سوداگرى علمى خويش دچار زيان گشته ، و مراتب علم و آگاهى آنها رو به نقصان گذارده ، و مشمول خشم و غضب پروردگارشان واقع شوند.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (حكمت و دانش و سخن حكيمانه ، گمشده افراد باايمان است . يك فرد باايمان آنگاه كه علم و حكمت را در هر جا بيابد در فراگرفتن دست يازى به آن ، از همه افراد ديگر شايسته تر و سزاوارتر

ميباشد) (224) .

سعيد بن جبير گفت : انسان - تا وقتى كه در حال تعلم و دانش آموختن ، به سر مى برد - عالم و دانشمند است . و آنگاه كه دانش آموختن و يادگيرى را رها كند و بپندارد كه از علم و دانش و اندوختن سرمايه هاى علمى بى نياز مى باشد، و به معلومات موجود خود اكتفاء كند؛ او بيش از اندازه تصور، جاهل ترين و نادان ترين مردم است .

شاعرى (225) مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( و ليس العمى طول السؤ ال و انما |  | تمام العمى طول السكوت مع الجهل)) |

كورى و فقدان بينش علمى ، عبارت از طول مدت سؤ ال و استمرار پرسش نمى باشد؛ بلكه كورى كامل و فقدان بينش علمى ، عبارت از طولانى ساختن سكوت و عدم پرسش است كه همراه با جهل و نادانى ، چنين سكوتى ادامه يابد.

اگر كسى به علت شرم و حياء از سؤ ال كردن خوددارى كند، مشمول مضامين اين شعر بوده و گرفتار كورى و فقدان بينش علمى است . به همين جهت گفته اند: (اگر كسى از پرسش كردن (در مسائلى كه به آنها آگاهى ندارد) - به خاطر شرم و حياء - دريغ نمايد جهل و نادانى نسبت به او، بى حياء شده و با بى شرمى به او روى مى آورد. و نيز گفته اند: رقت و تنكى و ظرافت چهره - (كه نمايانگر حياء و شرم انسان در طرح پرسش است ) - موجب رقت علمى و قلت سرمايه بينش انسان مى گردد. و بزرگان گفته اند: افراد خجول و همچنين افراد مستكبر يعنى كبرياء منش و خودبزرگ بين نمى توانند به دانش آموختن و يادگيرى صحيح علم موفق گردند.

زرارة (بن اعين )، و محمد بن مسلم ، و بريد عجلى از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده اند كه آن حضرت فرمود:

(از آن جهت جامعه و مردمى مورد تهديد انحطاط و نابودى هستند و هلاك مى گردند كه از سؤ ال كردن امتناع مى ورزند، يعنى هلاك آنها به خاطر اين است كه پرسش نمى كنند) (226) .

و نيز همو فرموده است : (بر در اين علم و دانش (انسان ساز و الگوپرداز)، قفلى است كه كليد آن ، سؤ ال و پرسش مى باشد) (227) .

## 4- انعطاف و تسليم بودن در برابر حق

معلم و شاگرد بايد سعى كنند نيروئى را به دست آورند كه در ظل آن نيرو، حس پذيرش حق و انقياد و تسليم بودن در برابر واقعيت ها، در آنان به ثمر رسد. اين مساءله از نكات مهم و اساسى مربوط به آداب و وظائف مشترك ميان معلم و شاگرد نسبت به خود مى باشد. به اين معنى : چنانكه احساس كردند كه در سخنان خويش دچار اشتباهى شده اند - اگرچه اين اشتباه و لغزش را فردى كوچكتر و كم سال تر از آنها اظهار كرده و تذكر دهد - نبايد از رجوع به حق (و اعتراف به اشتباه خود) دريغ نمايند؛ زيرا اعتراف به اشتباه و تسليم شدن در برابر حق - علاوه بر آنكه داراى وجوب و ضرورت دينى و اخلاقى است - موجب بركت و فزونى سرمايه علم و دانش در ميان جامعه مى باشد.

اصرار معلم و شاگرد در عدم پذيرش حق - ولو از فردى كوچكتر - عبارت از نوعى كبر و خودبزرگ بينى است كه در پيشگاه خداوند، سخت مذموم و نكوهيده مى باشد و موجب طرد و دورى انسان از رحمت خداوند متعال مى گردد.

پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: كسى كه ذره اى كبر و خودبزرگ بينى در دل او وجود داشته باشد، به بهشت و سراى نيكبختى راه ندارد. بعضى از ياران آن حضرت عرض كردند: يا رسول الله (بر اساس اين معيار، راه نجاتى نخواهيم داشت ؛ بلكه ) هلاك و نابودى و بدبختى ، ما را تهديد مى كند؟ چون برخى از ما مردم به كفش خوب و جامه زيبا و فاخر، احساس علاقه و دلبستگى مى نمايند (و ميخواهند با جامه زيبا و پاافزار خوب ، زندگانى كنند؟) پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اين نوع علاقه و دلبستگى ، كبر و خودبزرگ بينى نيست ؛ بلكه كبر و خودبزرگ بينى عبارت از (( (بطر الحق و غمض ‍ الناس ) )) يعنى عدم اعتراف به حق ، و حقير شمردن مردم مى باشد، و (بطرالحق ) به معنى مردود ساختن سخن حق بر گوينده آن ، و عدم اعتراف به آن پس از ظهور و آشكار شدن حق است ، اعم از آنكه حق به وسيله فردى خردسال يا بزرگسال و يا شخصيتى بزرگ و برجسته و يا شخصيتى حقير و پست و گمنام آشكار گردد(228) .

همين مقدار تهديد براى نكوهش كبر و خودبزرگ بينى ، و درك منع و نهى آن از طرف شارع مقدس اسلام ، (براى هر فرد عاقل و خردمند)، كافى و بسنده است .

## 5 - آمادگى قبلى معلم و شاگرد براى درس

معلم و شاگرد (پيش از آنكه دست اندر كار تدريس و يادگيرى گردند، يعنى ) پيش از آنكه معلم ، درس خود را آغاز كند، و قبل از آنكه شاگرد، سؤ الى را مطرح سازد، در مورد درس و سؤ ال خود، دقت و تاءمل نمايند، و آن را به صورت منقح و پاكيزه اى آماده سازند تا از شتابزدگى و لغزش و تصورات واهى و واژگونى درك و فهم ، مصون باشند. و بدين طريق (عادت به دقت در مورد مطلب و يا سؤ ال ) به صورت نيروى شايسته اى براى آنها درمى آيد (تا همواره در مورد تدريس و ياسؤ ال خويش ، با انديشمندى و سنجش فكرى ، خوى گيرند). و گرنه اگر به شتابزدگى در پرسش و پاسخ عادت كنند، اشتباهات و لغزشهاى آنها رو به فزونى گذاشته ، و عيب و نقص آنان گسترش يافته ، و اشتباه آنها آشكار و برملا مى شود؛ و نتيجة در محيط خود، به عنوان افرادى لغزنده و اشتباه كار و شتاب زده معروف مى گردند. به ويژه اگر همنشينانى بدسيرت در محيط آنها به سربرند، همنشينانى كه معلم و شاگرد بيمناكند كه مبادا رفتار نسنجيده آنها را دستاويز و بهانه اى براى انتقاد و عيبجوئى قرار دهند، و حالات نابسامان آنها را نزد حسودان و رقيبان ، به عنوان سمت و نمودار شخصيت آنها معرفى نمايند.

6- رعايت نظافت و پاكيزگى ، و لزوم آراستن ظاهر

معلم و شاگرد - آنگاه كه مى خواهند در جلسه درس حضور يابند - لازم است هميشه با وضوء، و پاكيزه از هرگونه كثافت و آلودگى و پليدى باشند. بدن و جامه خويش را نظيف و خوشبو سازند، و به منظور تجليل از مقام علم و دانش ، و رفاه حال حاضران و همنشينان و فرشتگانى (كه پروانه وار، گرداگرد اين محفل مقدس در گردشند) بهترين جامه خود را در بر كنند. و به خصوص اگر جلسه درس در مسجد برگزار شود (رعايت اين نكات شايسته تر است ).

به طور فشرده : تمام نكاتى كه در مورد نظافت و پاكيزگى بدن و لباس در شريعت مقدس اسلام درباره همه مردم گوشزد شده است ، رعايت آنها براى معلم و شاگرد شايسته تر و ضرورى تر مى باشد.

## نوع دوم : آداب و وظائف ويژه معلم

### بخش اول : آداب و وظائف ويژه معلم نسبت به خود

(مطالب مربوط به آن ، - پس از ذكر مقدمه - در طى هشت امر مورد بحث قرار ميگيرد):

### مقدمه :

تعليم ، اساس و بنيادى است كه قوام و پايدارى دين و آئين ، بر روى آن استوار شده است . جامعه بشرى از طريق تعليم مى تواند از كسادى و افول خورشيد علم و نابودى كالا و سرمايه هاى علمى پيشگيرى كند. بنابراين تعليم ، يعنى انتقال اندوخته هاى علمى به ديگران ، از مهمترين عبادات و مؤ كدترين واجبات كفائى است (كه هر فرد از جامعه انسانى - كه حامل علم و كالاى معارف و معلومات است - بايد در انتقال آن به ديگران ، احساس وظيفه و مسئوليت نمايد، و تا وقتى كه اين انتقال به وسيله ديگران صورت نگيرد همه علماء و دانشمندان بايد موضوع تعليم را به عنوان يك امر واجب و تكليف الزامى تلقى نموده و در صدد اداء اين وظيفه خطير برآيند).

خداوند متعال فرموده است :

(( (و اذا اخذ الله ميثاق الذين اوتوا الكتاب لتبيننه للناس و لاتكتمونه ) )) (229)

و آنگاه خداوند از مردمى - كه نبشتار آسمانى به آنها داده شد يعنى مردمى كه اهل علم و دانش دينى هستند - پيمان گرفت و به آنها فرمود: بايد محتواى آنرا براى مردم تشريح كرده و از بيان و بازگو كردن آن كتمان نورزيد (يعنى آن را به ديگران تعليم دهيد).

و نيز فرمود:

(( (ان الذين يكتمون ما انزلنا من البينات و الهدى من بعد ما بيناه للناس فى الكتاب اولئك يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون ) )) (230) .

آنانكه رهنمودهاى واضح و آشكار و عوامل رشد و هدايت را - كه ما آنها را فرو فرستاديم - پس از آنكه ما همين رهنمودهاى آشكار و راه هدايت را در نبشتار آسمانى گزارش كرديم ، اگر در بازگو كردن آنها به مردم كتمان ورزند، خداى متعال آنانرا از رحمت خويش طرد نموده ، و همه لعنت كنندگان نيز براى آنها طرد از رحمت خدا را درخواست مى نمايند.

يكى از اخبار مشهور، سخن پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه فرمود: (شاهدان و حاضران ، حقايق را به غائبان و مردمان ديگر ابلاغ كنند) (231) . اخبار مشابه در اين مورد، بسيار فراوان است كه فقط پاره اى از آنها بازگو شده است .

علاوه بر آداب و وظائفى كه (درباره وظائف مشترك ميان معلم و شاگرد) بازگو نموديم ، خود معلم نيز داراى آداب و وظائف ويژه به خود مى باشند كه به سه بخش تقسيم مى شود:

1- آداب او با خويشتن .

2- آداب او با دانشجويان .

3- آداب او در مجلس درس .

اما آداب او نسبت به خويشتن ، عبارت از وظائفى است (كه بايد در رعايت آنها كوشا باشد. شهيد ثانى اين وظائف را - چنانكه گفتيم - ضمن هشت امر توضيح داده است ):

### 1- احراز صلاحيت و شايستگى در امر تعليم

كسى كه مى خواهد عهده دار منصب تعليم گردد بايد قبلا مراتب صلاحيت و شايستگى خويش را براى تصدى چنين مقامى در خود فراهم آورد. و بايد اين شايستگى ، در تمام مظاهر وجود او پديدار باشد، يعنى سيما و چهره و طرز سخن گفتن و گفتارش ، نمايانگر اهليت و شايستگى او براى احراز مقام تعليم بوده ، و اساتيد صالح وى نيز صلاحيت او را تاءييد و گواهى كنند.

در حديثى مشهور، چنين آمده است : كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (اگر كسى با تكلف ، نسبت به چيزى اظهار بى نيازى كند كه به او داده نشده است و به دارائى تظاهر نمايد، و خويشتن را بيش از اندازه بيارايد و باليدن آغاز كند، بمانند كسى است كه دو جامه دروغين و فريبا را در بر مى نمايند، جامه اى كه لازم نبوده و متناسب با او نمى باشد) (232) .

يكى از فضلاء(233) گفته است : اگر كسى در غير موقع و زمان مناسب ، صدرنشينى و رياست را در پيش گيرد، خود موجب خفت و سبكى و فرومايگى خويش ‍ مى گردد).

دانشمند برجسته ديگرى (234) گفته است : اگر كسى رياست را نه به هنگام خود، جويا شود، همواره در بازپس عمر خويش در ذلت و خوارى بسر خواهد برد.

شاعرى در اين باره مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( لاتطمحن الى المراتب قبل ان |  | تتكامل الادوات و الاسباب |
| ان الثمار تمر قبل بلوغها |  | طعما و هن اذا بلغن عذاب )) |

پيش از آنكه عوامل و اسباب شايستگى تو كامل گردد به مقامات و مناصب چشم اندوز (و خويشتن را در تيررس آنها قرار مده )؛ زيرا ميوه ها قبل از آنكه برسد از لحاظ طعم و مزه براى ذائقه مردم تلخ و گس و ناگوار مى باشد. ولى همين ميوه هاى كال اگر برسد و بپزد گوارا و لذت بخش خواهد بود.

### 2- حفظ حيثيات و شئون علم و دانش

معلم بايد مقام و حيثيت علم را ارج نهاده و آن را به خوارى و ابتذال و فرومايگى نكشاند، به اين معنى كه علم را در اختيار افراد نالايق و نااهل قرار ندهد، و آن را به مكانى كه منسوب به شاگرد او است نبرد، يعنى علم را به جائى حمل نكند كه آنجا به نام شاگرد او قابل شناسائى است . به عبارت ديگر به عنوان (معلم سرخانه )، علم را به سوى شاگرد نبرد، اگرچه آن شاگرد فردى گرانقدر باشد؛ بلكه معلم بايد علم را از چنين فرومايگى ها و ابتذال حفظ نمايد؛ چنانكه پيشينيان نگاهبان و پاسدار حرمت و آبروى علم و دانش بوده اند. و داستان آنها با خلفاء و طبقه اشراف ! در اين زمينه ، بسيار و فراوان و مشهور مى باشد كه كوشش خويش را در حفظ حيثيت علم به كار مى داشتند و آن را براى تعليم به فرزندان خلفاء و اشراف ، به خانه آنها نمى بردند.

زهرى گفته است : نشانه ابتذال و سبكى و خوارى علم و دانش آنست كه معلم و استاد؛ آنرا به سوى خانه شاگرد خود حمل كند (و به عنوان (معلم سرخانه ) مقام علم و دانش را تنزل دهد). البته در مواردى كه ضرورت و مصلحت دينى ايجاب كند و معلم نيز داراى نيت درست و آهنگى درخور مقام خود باشد، و اين ضرورت و مصلحت نيز كفه آن بر مفسده ابتذال رفتن به خانه شاگرد بچربد، در آن صورت حمل علم به خانه شاگرد مانعى ندارد.

يكى از شعراء، به نام : (قاضى ابوالحسن على بن عبدالعزيز جرجانى ) (235) براى خود و راجع به خويشتن در اين زمينه اشعارى سروده است كه از لحاظ حسن تعبير و ارزش محتواى آن ، بسيار جالب و شگفت انگيز مى باشد. وى گفته است :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ((يقولون لى فيك انقباض و انما |  | راوا رجلا عن موقف الدل احجما |
| ارى الناس من داناهم هان عندهم |  | و من اكرمته عزة النفس اكرما |
| و لم اقض حق العلم ان كان كلما |  | بدا طمع صيرته لى سلما |
| اذا قيل هذا منهل قلت قد اءرى |  | ولكن نفس الحر تحتمل الظما |
| و لم ابتذل فى خدمة العلم مهجتى |  | لاخدم من لاقيت لكن لاخدما |
| اءاسقى به عزا و اسقيه ذلة |  | اذا فاتباع الجهل قد كان احزما(236) |
| ولو ان اهل العلم صانعوه صانهم |  | ولو عظموه فى النفوس لعظما |
| و لكن اذلوه فهان و دنسوا |  | محياه بالاطماع حتى تجهما )) |

1- به من مى گويند: در تو، روح انزوا و گرفتگى و افسردگى وجود دارد؛ ولى بايد بدانند كه صرفا مردى را مى بينند كه خود را از موقف و پايگاه خوارى و فرومايگى به يك سو كشيده و از ذلت و خوارى باز ايستاده است .

2- مردم را چنان مى بينم : هر كسى كه خويشتن را به آنها نزديك ساخت و با آنها همنشين شد، از ديدگاه آنها پست و حقير گشت . و كسى كه عزت نفسش ، او را ارج نهاد يعنى از سرفرازى خويش پاسدارى كرد، از نظر ديگران داراى آبرو و احترام گرديد.

3- هر برق و پرتو اميدآفرينى كه براى من پديدار گشت مرا از جا نكند و هراسان و هيجان زده ام نساخت ، و در من سبكسرى ايجاد نكرد. و نيز با هر كسى كه با او برخودم وى را به عنوان منعم و خداوندگار احسان به خود پذيرا نشده ام .

4- من آنم - كه اگر چيزى از دستم ربوده شود و قابل تدارك و جبران هم نباشد - شبانگاهم را اينگونه سپرى نمى سازم كه دستم را در حال تاءسف و حزن و اندوه در سوى آن زير و رو ساخته و دست ، روى دست بزنم و براى آن افسوس خورم .

5 - اگر من چنان باشم كه هرگاه طمعى در برابرم پديدار شود، علم و دانش را نردبانى براى دستيابى به اين آز و طمع و منافع مادى قرار دهم ، پس در چنين صورتى مسلما نمى توانم بگويم : كه حق علم را اداء كرده ام .

6- اگر مى گويند كه اين ، سرچشمه اى است كه آدمى را سيراب مى سازد و مى توان از رهگذر آن به خواسته هاى درونى رسيد؟ ولى من مى گويم : اين حقيقت را بازيافته و آن را شهود مى كنم ، لكن يك فرد آزاده (يا خود حرارت و تفتيدگى خاطر)، عطش و تشنگى را تحمل مى كند.

7- من در طريق علم و در راه تعلم و تعليم از آن جهت خون دلم را به رايگان نگذاشتم تا با هر كسى كه با او برمى خورم خادم وى بوده و او را نوكرى كنم ؛ بلكه از آن جهت در طريق تعلم و تعليم بذل كوشش كرده ام تا سرورى و بزرگوارى را بدست آورده و مخدوم ديگران باشم . يعنى من در خدمت ديگران نباشم ، بلكه ديگران در خدمت به من بسر برند.

8 - آيا سزاوار است كه به وسيله علم و دانش از عزت و سرفرازى سيراب گردم ؛ ولى خود علم را با آب ذلت و فرومايگى سيراب سازم ؟! اگر چنين باشم ، پيروى از جهل و بى دانشى ، و حزم و دورانديشى نزديك تر است .

9- اگر اهل علم و دانشمندان سعى خويش را در صيانت و پاسدارى از حيثيت علم و دانش صرف مى كردند، خود علم و دانش از مقام و شخصيت آنها نگاهبانى و پاسدارى مى كرد. و اگر علماء از علم و دانش تجليل مى كردند و آن را در دل مردم و از ديدگاه آنها، عظيم و شكوهمند جلوه مى دادند، خود نيز از شكوه و جلال و عظمت برخوردار مى شدند.

10- ولى دانشمندان ، علم را به ذلت و خوارى كشاندند، لذا خود علم نيز از ديدگاه مردم ؛ حقير و ناچيز گشت . و سيماى علم و دانش را با مطامع و آزمنديها، عيب ناك و آلوده ساختند تا آنكه علم و دانش با چهره اى دژم و سيمائى عبوس و ناخوش آيند بدآنها روى آورد.

### 3- به كارگرفتن علم

معلم بايد - علاوه بر انجام وظائفى كه قبلا در طى آداب مشترك ميان او و شاگرد بازگو شده است - بر طبق موازين علم خويش عمل كند.

خداوند متعال (در مقام سرزنش مردمى كه به علم و آگاهى خود عمل نمى كنند چنين ) مى فرمايد:

(( (اءتاءمرون الناس بالبر و تنسون انفسكم ) )) (237)

آيا مردم را به احسان و نيكى فرمان مى دهيد، و خويشتن را فراموش مى نمائيد؟!

امام صادق عليه‌السلام در تفسير آيه (( (انما يخشى الله من عباده العلماء) )) (238) فرموده است : (علماء و دانشمندان خداشناس و بيمناك از او، عبارت از كسانى هستند كه عمل آنها گفتار آنها را تاءييد نموده و با آن هماهنگى دارد. اگر كردار كسى ، گفتار او را تاءييد نكند و ميان كردار و گفتارش ‍ ناهماهنگى ، مشهود گردد، نمى توان عنوان عالم و دانشمند را بر او اطلاق كرد) (239) .

همو فرموده است : علم و عمل ، قرين و خويشاوند يكديگرند، آنكه مى داند عمل مى كند، و آنكه عمل مى كند مى داند. علم ، آدمى را به عمل دعوت كرده و او را به كردار واميدارد. اگر عمل ، به دعوت علم ، پاسخ مثبت دهد، علم بر سر جاى مى ماند، والا از آدمى مى كوچد، يعنى آدمى در صورت عمل نكردن بر طبق موازين علمى ، از علم محروم مى گردد(240) .

و نيز فرمود: (اگر عالم و دانشمند به علم خود عمل نكند، موعظه و اندرز او از دلها مى لغزد آنچنانكه باران از روى سنگ صاف ، و نشيباى لغزنده كوه صفا لغزان است ) (241) .

اميرالمؤ منين على عليه‌السلام مى فرمايد: (دانشمند بى حياء و دريده ، و نادان زاهدنما و مقدس مآب متظاهر، پشت مرا شكستند. نادان متظاهر به زهد و پارسانما، با مقدس مآبى خويش ، مردم را فريب مى دهد و به آنها خيانت مى كند و به اعمال باطل خود چهره حق به جانب ميدهد. و عالم و دانشمند هتاك و دريده و بى حياء - با پرده درى و اعمال شرم آور خود - مردم را از خويش مى راند و (از علم و دين ) گريزان مى سازد) (242) .

يكى از شعراء، مضمون همين گفتار اميرالمؤ منين عليه‌السلام را به نظم آورده است :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( فساد كبير عالم متهتك |  | و اكبر منه جاهل متنسك |
| هما فتنة للعالمين عظيمة |  | لمن بهما فى دينه يتمسك )) |

وجود عالم و دانشمند بى حياء و بدكردار و پرده در، خود، منشاء فساد و عامل بزرگ و مهمى براى تباهكارى است . و تباهكارى مهمتر از آن ، از سوى فرد نادان و ناآگاهى است كه به عبادت و پارسائى تظاهر مى كند. اين دو فرقه براى جامعه انسانى و كسانيكه در دين و آئين خود از آنها سرمشق مى گيرند و بدآنها متكى هستند، فتنه و خطر و آشوبى بزرگ به شمار مى روند؛ (چون مردم در رفتار خود از آنها الگو مى گيرند و بدينطريق جامعه ، به انحطاط و فساد كشانده مى شود).

### 4- حسن خلق و فروتنى

معلم بايد - بيش از آن مقدارى كه درباره وظائف مشترك معلم و شاگرد ياد كرديم - با شاگردان خود، خوش خلق و متواضع باشد. و رفق و مداراى كامل با آنان را نصب العين خويش قرار دهد، و از اين رهگذر به تكميل نفس و تهذيب باطن خويش موفق گردد؛ زيرا يك عالم و دانشمند صالح و شايسته - در اين عصر و زمانه - به منزله پيامبرى از پيامبران الهى است . چنانكه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود.

(( (علماء امتى كانبياء بنى اسرائيل ) )) (243)

دانشمندان امت من همچون انبياء بنى اسرائيل مى باشند.

بلكه (به عقيده من : مؤ لف )، دانشمندان دينى اسلام در اين زمان (به شرط آنكه واجد صلاحيت و شايستگى باشند) از انبياء بنى اسرائيل ، عظيم تر و برترند؛ زيرا گاهى هزارها پيامبر بنى اسرائيلى در يك عصر، جمع مى شدند و در يك دوره و زمانه ، فراهم ميآمدند؛ در حاليكه در عصر ما، دانشمندان (واقعى ) امت پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يكى پس از ديگرى (و به ندرت ) يافت مى شوند و در فاصله زمانى دور و درازى به چشم مى خورند.

و چون وجود دانشمندان واقعى در عصر ما سخت كمياب است عليهذا بايد بدانند كه امانت بزرگى در عهده آنها قرار دارد و بارهاى گران دين و آئين آسمانى را بر دوش مى كشند.

لذا بايد عالم و دانشمند واقعى عصر ما در احياء دين ، سخت كوش بوده و از بذل مساعى در تعليم و آموزش ديگران به هيچ وجه دريغ نورزد، باشد كه در ظل اين مساعى و كوششها شاهد موفقيت و پيروزى را در آغوش گيرد.

از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه اميرالمؤ منين عليه‌السلام فرمود: (دانشمند (واقعى ) داراى سه علامت و نشانه است : 1- دانش و بينش 2- حلم و بردبارى 3- سكوت و آرامش و وقار. و براى عالم نماها و دانشمندانى كه با تكلف ، جامه علم را بر قامت نارساى خود پوشانده (و خويشتن را در جمع علماء، قرار داده اند) نيز سه نشانه وجود دارد: 1- با دانشمندان برتر و والاتر از خويش با كردارهاى آلوده به گناه ، درگير گردند و با آنان بستيزند. 2- نسبت به دانشمندان فروتر از خود از طريق قهر و غلبه ، ستمگرانه عمل كنند. 3- ديگر آنكه از ستمگران و جفاپيشه گان ، حمايت و پشتيبانى نمايند) (244) .

از محمد بن سنان در حديثى مرفوع (245) روايت شده است كه عيسى ابن مريم عليهما‌السلام فرمود: (اى حواريين و ياران پاك من ! نياز و حاجتى را با شما در ميان مى گذارم ؛ ميخواهم كه شما آن را برآورده سازيد (و آمادگى خويش را در تاءمين چنين نيازى ، اعلام نمائيد) عرض كردند: يا روح الله ، حاجت و نياز شما برآورده است (و ما آماده ايم ).

حضرت عيسى عليه‌السلام از جا برخاست و پاهاى حواريين را شستشو داد. آنان به عيسى عليه‌السلام عرض كردند: روا و شايسته تر، اين بود كه ما پاهاى شما را شستشو مى داديم ؟ فرمود: سزاوارترين مردم در خدمت كردن ، خود عالم و دانشمند است . (يعنى بايد عالم و دانشمند، تمام قواى خويش را در خدمت به مردم بسيج سازد). عيسى عليه‌السلام سپس فرمود: يگانه هدف من در دست زدن به چنين كارى ، اين بود كه با اظهار تواضع خود نسبت به شما، شما را هشدار دهم كه به نوبه خود - پس از من - مانند خود من به مردم اظهار تواضع و فروتنى نمائيد. عيسى عليه‌السلام پس از آن گفت : (علم و حكمت ، با عامل تواضع و فروتنى سامان مى يابد و آباد مى گردد (و رواج و رونق مى گيرد) نه با تكبر و خودبزرگ بينى . و بدينسان ، زراعت در زمين نشيبا و نرم و هموار مى رويد (و گياهان در دشت و هامون فروهشته ، سبز مى شوند) نه در كوهها) (246) (ى فرازمند و برافراشته ).

### 5 - دريغ نورزيدن از تعليم علم

رسالت و وظيفه معلم ، ايجاب مى كند كه نبايد از تعليم و آموزش هيچكسى - به خاطر آنكه ممكن است احيانا واجد قصد و نيت درست و خداپسندانه اى نباشد - دريغ ورزد؛ زيرا تصحيح هدف و جهت گيريهاى سنجيده و خداپسندانه براى بسيارى از افراد تازه كار و كسانى كه در فراگيرى علم ، مبتدى هستند دشوار مى باشد؛ به جهت اينكه جان و روح آنها (به علت خردسالى و يا فقدان بينش كافى در دين ) از لحاظ درك سعادت و نيكبختى آتيه و عزت و سرفرازى روز قيامت ، بسيار نارسا و ضعيف مى باشد. علاوه بر اين ، آنان با عوامل تصحيح هدف و نيت و مبانى آن ، انس و آشنائى كمترى دارند.

اگر بنا باشد معلم - به خاطر فقدان نيت صحيح و محروميت شاگردان از جهت يابى درست - از تعليم آنان خوددارى كند، اين دريغ كارى ، موجب تعويق و رها كردن بسيارى از افراد در همگامى با كاروان علم شده ، و گروه زيادى را از علم محروم مى سازد، و يا آنكه موجب از ميان رفتن بخش عظيمى از ميراث علمى خواهد گشت . بايد توجه داشت : اين اميد هم وجود دارد كه شاگرد فاقد نيت و هدف صحيح ، از بركت علم و در سايه يادگيرى - آنگاه كه او با علم و دانش ، پيوند و انسى برقرار ساخت - توانائى لازم را در تصحيح هدف و نيت خود به دست آورد.

لذا يكى از دانشمندان گفته است : (ما علم و دانش را براى غيرخدا (و به خاطر هدفهاى ديگرى ) جويا شديم ؛ ولى خود علم و دانش - از اينكه براى غيرخدا باشد - امتناع ورزيد) (247) يعنى اگر يك شاگرد، فاقد قصد الهى در تحصيل علم باشد، قهرا با ادامه تحصيل و كسب بينش فزونتر، قصد و هدف او تصحيح خواهد شد و طبعا به سوى (الله ) و هدف هاى والاى الهى و انسانى ، رهنمون خواهد گرديد، و علم و دانش ، سرانجام ، او را به خدا منتهى خواهد ساخت .

از حسن (بصرى ) است كه گفت : گروهى از مردم در علم آموزى ، هدف خويش را به گونه اى مشخص ساختند كه خدا و رضا و پاداش الهى در اين هدف راهى نداشت . ولى علم و دانش ، آنان را همواره چنان در جهت و صراطى رهنمون گرديد كه سرانجام ، خدا و رضا و پاداش الهى را در مقاصد و هدف خويش منظور داشتند.

بايد توجه داشت كه اگر معلم در نهاد شاگرد، سوءنيت و فساد هدف را در مسير علم آموزى او احساس نمود، بايد به تدريج از طريق موعظه و نصيحت خوش آيند و دلنشين و ارشادهاى محبت آميز، او را در مسير هدف صحيح قرار دهد. و خطر و زيانبار بودن علم و دانش عارى از هدف الهى را به او گوشزد نمايد، و بالاخره او را نسبت به عواقب سوء و نتايج خطرناك اهداف غيرالهى ، متوجه و هشيار سازد، و اخبار و احاديثى كه درباره تصحيح هدف و نيت ، هشداردهنده و بيدارگر است ، تدريجا بر او بخواند تا سرانجام زير سايه نصايح و ارشادات ، وى را به قصد و هدف صحيح در تحصيلاتش بازگرداند.

اگر معلم نتوانست با استفاده از اينگونه راهبريها به تصحيح نيت و هدف شاگرد خويش موفق گردد و از او نوميد شود - طبق عقيده بعضى از علماء - بايد چنين شاگردى را رها كرده و از تحصيل وى جلوگيرى نمايد و از تعليم او خوددارى كند؛ زيرا اينگونه افراد، با تحصيل علم (همچون دزدان چراغدار)، شر و آسيبشان را فزاينده تر مى سازند.

اميرالمؤ منين على عليه‌السلام در اشاره به همين نكته و حقيقت فرموده است :

(( (لاتعلقوا الجواهر فى اعناق الخنازير) )) (248)

گوهرهاى گرانبها را آويزه گردن هاى خوكها نسازيد.

از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود: عيسى بن مريم عليهما‌السلام براى ايراد خطابه ، در ميان بنى اسرائيل از جا برخاست و چنين گفت : (اى بنى اسرائيل ! با نادانان و مردمى كه از بينش كافى بى بهره اند. سخنان حكيمانه و عالمانه را در ميان نگذاريد؛ زيرا اگر چنين كنيد به علم و حكمت ، ستم روا داشته ايد. و از تعليم علم و حكمت به افراد صالح و شايسته ، دريغ نورزيد؛ زيرا اگر بدينسان با آنان عمل كنيد، يعنى چنانكه از تعليم علم به افراد لايق ، دريغ بورزيد به آنان ستم نموده ايد) (249) .

يكى از شعراء، محتواى سخن حضرت عيسى عليه‌السلام را در اين بيت خلاصه كرده است :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( فمن منح الجهال علما اضاعه |  | و من منع المستوجبين فقد ظلم )) |

اگر كسى كه علم را با دست و دلبازى در اختيار افراد نالايق (و فاقد بينش و هدف صحيح دينى ) قرار دهد خود علم و دانش را به تباهى و فساد سوق مى دهد. ولى اگر در تعليم آن به افراد لايق ، كوتاهى و دريغ ورزد به خود آنها و نيز به علم ستم مى كند.

بايد بدانيم كه عده اى از دانشمندان (بدون قيد و شرط و به صورت كلى در مساءله تعليم علم به افراد نااهل و فاقد هدف صحيح ، نظر خود را قاطعانه ابراز نكرده اند؛ بلكه ) ميان اينگونه افراد، فرق و امتيازى برقرار ساخته و گفته اند:

اگر نادرستى قصد و هدف شاگرد، معلول وجود حالت كبر و ستيزه جوئى و امثال آنها باشد بايد از تعليم او خوددارى كرد. ولى اگر نادرست بودن قصد و هدف شاگرد از ناحيه حب رياست دنيوى و حس جاه طلبى باشد، سزاوار نيست – علي رغم نوميدى از اصلاح او - از تعليم وى مضايقه شود؛ چون او (در سن و سال و شرايطى به سر مى برد كه ) مفسده جاه طلبى نمى تواند پرهيجان و مؤ ثر و مسرى باشد. علاوه بر اين بايد يادآور شد كه كمتر كسى مى تواند در آغاز كار تحصيل ، خويشتن را از اينگونه اهداف نادرست و رذائل اخلاقى وارهاند؛ ولى آنگاه كه به اصل و بنياد علم و دانش رسيد و بدان وقوف كامل يافت (و علم را همانطور كه هست شناسائى كرد) به اين نتيجه مى رسد كه علم و دانش به خاطر نيل به سعادت و نيكبختى جاويد و جنبه هاى معنوى ، بايد ذاتا محبوب و مطلوب او باشد، و رياست و سرفرازى ، لازمه علم و نتيجه قهرى علم آموزى است ؛ اعم از آنكه انسان در طى تحصيل علم ، جاه و مقام را آماج كوششهاى خويش قرار دهد، و يا آنكه اساسا از چنين آماج گيرى غافل باشد؛ چون خود علم و دانش بدون نياز به چنين جهت گيريها، رياست آفرين بوده و موجب سرفرازى انسان در دنيا و آخرت مى گردد.

### 6- كوشش در بذل و اعطاء و انفاق علم

بايد معلم ، سرمايه ها و اندوخته هاى علمى خود را به افرادى كه شايسته و نيازمند به علم و دانش هستند، بذل و انفاق كند و در نشر علم و اعطاء آن به افراد محتاج ، بخل نورزد؛ چون خداوند متعال - همانگونه كه در طى مواثيق ، از انبياء پيمان گرفت تا در نشر حقايق و گزارش آن به مردم ، دريغ نورزند، و معارف الهى را كتمان ننمايند - از دانشمندان نيز پيمان گرفت كه در تعليم علم به افراد نيازمند، فروگزار نكنند؛ بلكه سعى خود را در نشر و ترويج علم ، به كار گيرند.

از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود: در نبشتارى از اميرالمؤ منين على عليه‌السلام چنين خواندم : (خداوند از جهال و نادانان پيمان نگرفت كه پوياى دانشمندان باشند (تا از آنان معرفت و آگاهى كسب كنند)، مگر آنگاه كه قبلا از دانشمندان پيمان گرفت كه علم و آگاهى خويش را در اختيار جهال و نادانان قرار دهند؛ زيرا علم و دانش در مرحله اى قبل از جهل و نادانى وجود داشته است ) (250) .

(افلاطون حكيم ، علم را (تذكر) مى ناميد و مى گفت : روح آدمى پيش از آنكه به بدن تعلق گيرد و در عالم حس ، اسير زنجير ماده و محسوسات گردد، در عالم تجرد مى زيسته است . و در آن عالم ، حقايق را بدون واسطه درك مى كرد، و چون به اين عالم هبوط كرد در روح او نسيانى نسبت به حقايق ، پديد آمد. ولى اين حقايق – به طور كلى - از صحيفه روح او محو نشده است ، بلكه با وضع مبهم و نامشخص ، در خزانه ذهن او موجود مى باشد. وقتى انسان به اشباح و سايه هاى اين حقايق در عالم حس ، مواجه گشت ، متوجه و متذكر همان حقايق بازيافته پيشين مى گردد. بنابراين علم و دانش ، قبل از جهل ، موجود بوده است ) (251) .

و نيز از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه ضمن تفسير آيه : (( (و لاتصعر خدك للناس ) )) (252) فرمود: (بايد همه مردم از لحاظ دريافتهاى علمى در ديدگاه تو، مساوى و برابر باشند) (و بايد سهم و بهره از علم را بطور مساوى به آنها بپردازى و در ميان آنها تبعيض روا ندارى ).

جابر جعفى از امام صادق عليه‌السلام آورده است كه فرمود: (زكاة علم و دانش ، اين است كه آن را به بندگان خدا تعليم دهى ) (253) .

### 7- احتراز از مواضع تهمت و لزوم هماهنگى رفتار و گفتار معلم

معلم - بر فرض آنكه داراى عذر شرعى موجهى باشد - بايد از مخالفت افعال با اقوالش بپرهيزد يعنى نبايد ميان كردار و گفتارش ، تهافت و دوگانگى و تفاوت ، وجود داشته باشد؛ (بلكه بايد سعى كند همواره بر طبق گفتار و امر و نهى خود، عمل نمايد) مثلا او نمى تواند عملى را تحريم كند كه خود مرتكب آن مى گردد، و يا انجام عملى را واجب و حتمى الاجراء معرفى نمايد و خود پاى بند آن نباشد، و يا مردم را به انجام عملى - به عنوان كار مستحب - دعوت كند؛ ولى خود او از انجام آن عمل دريغ ورزد. اگرچه طرز كار و عمل او - بر حسب احوال و شرائط شخصى زندگانى وى - كاملا مطابق با قانون دين باشد؛ (لكن در عين حال ، تضاد و تناقض نمائى كردار و گفتار او قابل اغماض نيست )؛ اگرچه احكام و قوانين دينى بر حسب اختلاف اشخاص ، متفاوت مى باشد. (لذا بايد در اينگونه موارد از ايجاد شبهه و بازتابهاى نامطلوب ، پيشگيرى شود)؛ به عنوان مثال :

اگر عالم و دانشمندى ، ديگران را به تشييع جنازه و ساير احكام مربوط به آن ، و يا به روزه گرفتن ، يا به برآوردن حاجات مؤ منين و كارهاى نيك و يا زيارت اعتاب مقدسه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه عليهم‌السلام دعوت كند؛ ولى خود - به علت اشتغال به كارهاى مهم تر - موفق به چنين اعمالى نباشد، به گونه اى كه اشتغال او به كارهاى مهم تر، با انجام كارهائى كه مردم را بدآنها دعوت مى كند سازگار نيست و نمى تواند دست اندر كار آنها گردد؛ و نيز چون اشتغالات او از اهميت و فضيلت بيشترى برخوردار است ناگزير از ترك آن اعمال مى شود، و يا آنكه اشتغالات او، ضرورى و غيرقابل گريز است ؛ در چنين شرائطى كه اشتغالات مهم و يا ضرورى او، علت ترك برخى از اعمال باشد لازم است همين علت و عذر موجه خويش را به ديگران اعلام كند تا زنگار شبهه و وسوسه هاى شيطان را از قلوب مستمعان گفتار خويش بزدايد (و از اين طريق از مظان تهمت ديگران برهد تا او را به دوگانگى و تناقض كردار و گفتارش ‍ متهم نسازند)؛ چنانكه (در طى يكى از رويدادهاى زندگانى رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قضيه اى اتفاق افتاد كه آن حضرت ضمن آن براى دفع تهمت ، مراتب را اعلام فرمود و) خويشتن را از اين تهمت خلاص كرد: يكى از اصحاب پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن حضرت را شبى همراه همسرش (گويا صفيه ) ديد كه به خانه مى رفتند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از بيم آنكه مبادا توهم و وسوسه اى براى آن شخص ناظر صحنه به هم رسد و تصور كند كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با زن بيگانه اى همراه است به آن شخص فرمود: فلانى ! اين زن ، همسر من ، فلان كس (يعنى صفيه ) است . و با اين هشدار، به وى فهماند كه چرا با اين زن همراه مى باشد؛ چون بيم آن داشت كه ابليس با تلبيسات و وسوسه انگيزى خود، در آن شخص سوءظنى به باز آورد، (لذا براى دفع توهم به وى اعلام كرد كه اين زن ، همسر شرعى و قانونى من است ).

اگرچه بر هر شنونده اى (كه به اوامر و دستورات عالم و معلم گوش فراميدهد) لازم است در مرحله نخست - آنگاه كه شبهه و وسوسه اى از لحاظ اختلاف گفتار و رفتار در ذهن او بهم ميرسد - به هيچوجه به گوينده و معلمى كه ديگران را به كار نيك و اعمال شايسته دعوت مى كند اعتراض ننمايد. حتى اگر براى اعتراض و انتقاد خود احتمالا داراى مجوزى هم باشد حق خرده گيرى و انتقاد ندارد؛ (چون ممكن است - برخلاف اشتباه و احتمال او - گوينده در ترك اعمالى كه ديگران را بدآنها دعوت مى كند، داراى عذر موجهى باشد كه نتوان بر او خرده گرفت ). البته در صورتيكه هيچ عذر موجهى قطعا در ميان نباشد و ميان كردار و گفتار او، تضاد و تعاندى غيرقابل اغماض مشهود گردد، شنونده ، حق اعتراض و انتقاد را دارا است ؛ چنانكه قريبا از اين مطلب در بحث از آداب متعلم و شاگرد، توضيحى در پيش داريم .

به طور خلاصه بايد گفت : قضيه معلم و شاگرد از لحاظ نقش پذيرى شاگرد نسبت به اخلاق و اعمال معلم ، همانند قضيه مهر و موم مى باشد كه در موم ، تمام نقشها و تصويرهائى كه در مهر وجود دارد، منعكس مى شود. ما اين نقش پذيرى را در مورد گروهى از شاگردان و دانشجويان در برابر معلمان و استادانشان به چشم ديده ايم (و اين حقيقت را كاملا لمس نموده ايم كه شاگرد در رفتار خود، يك نمونه پرداز ماهرى از اعمال استاد و معلم خود مى باشد) كه البته با توجه به اختلاف افعال و اخلاق معلم ، همه گونه رفتار او را شاگرد در اعمال و رفتار خود پياده مى كند. اين واقعيت را ما كاملا حس كرديم و هيچكس نمى تواند به مانند كسى كه حقيقت را ديده و شهود كرده و در اين جهت ، مهارت و كاردانى كسب كرده است ، هشداردهنده و بيدارگر باشد. (ما اين حقيقت را ديده ايم و به شما هشدار مى دهيم . و چون اين واقعيت را با چشم باز، ديده ايم كه رفتار معلم در رفتار شاگرد منعكس مى شود، لذا مصرانه مى گوئيم : كه بايد كردار و رفتار معلم ، نماينده گفتار و هماهنگ با آن باشد.

### 8 - شهامت معلم در اظهار حق ، و جلوگيرى از تخلف

بايد معلم ، به مقدار وسع و توانائى خويش ، حق را - بدون مجامله و سازشكارى نسبت به احدى از خلق الله - اظهار كند. اگر مشاهده كرد كسى از حق ، روى گردان شده و يا در كيفيت طاعت او از خداوند متعال ، كوتاهى و نارسائى وجود دارد، بايد در مرحله اول از طريق لطف و محبت و با عامل مهر و نرمش ، او را نصيحت كند، (و در صورتيكه عامل لطف و نرمش و مدارا، كارگر نيفتاد) از حربه اى عارى از لطف و با تلخكارى و خشونت ، او را در رهنمون گشتن به حق ، يارى دهد. و اگر اين وسيله نيز مؤ ثر نيفتاد، بايد از او دورى كند. و اگر با فاصله گرفتن از او و يارى گرفتن از عوامل مذكور فوق ، هيچ اثرى مشاهده نكرد بايد كاملا او را نهى كرده و از رفتار نابحق او جلوگيرى نمايد تا او را به حق بازگرداند، و در اين كار، از مراحل و مدارج مختلف (امر به معروف و نهى از منكر) - به منظور وادار ساختن او در التزام و پاى بند شدن به حق - بهره گيرد.

استفاده از عوامل بازدارنده و بهره گيرى از قانون (امر به معروف و نهى از منكر) در ارشاد مردم به حق و حقيقت ، با شرائطى متنوع و سنگين تر، ويژه علماء و دانشمندان است . اگرچه همه طبقات مردم در اصل وجوب (امر به معروف و نهى از منكر) و اجراى آن ، داراى وظيفه مشتركى هستند؛ (ولى وظيفه علماء و دانشمندان دينى در اين اصل مهم و بنيادى اسلام ، زيادتر و سنگين تر است . و بايد آنان نسبت به ساير طبقات مردم در انجام اين وظيفه خطير، احساس ‍ مسئوليت فزونترى نمايند).

زيرا علماء به منزله رؤ سا و سرپرستانى هستند كه اداء وظيفه امر به معروف و نهى از منكر، به آنها محول گشته است . علاوه بر اين ، سخن و راهنمائيهاى علماء و دانشمندان ، مؤ ثرتر و دلنشين تر از گفتار و ارشادهاى ساير طبقات مى باشد. لذا آنان ، تكليف بيشتر و سنگين ترى را در اين اصل به عهده دارند.

به همين جهت پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (آنگاه كه بدعتها و مرامهاى بى سابقه و باطل ، در ميان امت و پيروان من پديد آيد، و افكار نوخاسته سخيف و تباه آميز - به نام دين - در ميان آنها رايج گردد، لازم است عالم و دانشمند، علم و آگاهى خود را ابراز و اعلام كند (تا مردم از اين بدعتها و افكار نوخاسته سخيف ، روى گردان شوند). اگر عالم و دانشمند دينى ، آگاهيها و اطلاعات علمى خود را در طرد و زدودن اين بدعتها اظهار نكند، ملعون و مطرود از رحمت خداوند متعال مى باشد) (254) .

منشاء اكثر غفلت ها و بى خبريها و چيره شدن جهالت و نادانى بر جامعه ، و كوتاهى و نارسى هاى مردم در شناخت فرائض و تكاليف دينى ، و قصور آنها در قيام به وظائف شرعى و اداء آئين و راه و رسم دين مقدس اسلام ، و نقائصى كه در اقامه نمازهاى واجب - از لحاظ آنكه واجد شرائط صحت نيست - و و... ديده مى شود؛ بازده كوتاهى علماء و سهل انگارى دانشمندان دينى است كه نخواستند با وجه صحيحى ، حق و حقيقت را اظهار كنند، و خويشتن را در راه اصلاح خلق و توده مردم به رنج و زحمت وادارند، و با آميزه حكمت و استوار انديشى و ژرف نگرى و با عوامل اندرزها و نصيحتهاى زيبا و دلنشين ، جامعه را در مسير راه خدا، بازآورند.

حتى رفتار و كردار گروهى از دانشمندان نابسامانى دينى ، به مسئله تقصير و مضايقه آنها در اداء وظيفه امر به معروف و نهى از منكر، محدود نيست ؛ بلكه با مردم در ارتكاب باطل هميارى كرده و به آنان در رفتار نادرست مدد مى رسانند، و با اظهار انس و همبستگى و همدمى با آنها، روى اعمال باطل و نادرست آنان ، صحه مى گذارند.

اين رفتار سازش مآبانه برخى از دانشمندان ، موجب گشت كه افراد جاهل و نادان به نادانى و جهل و تمايلات هوس آلود، بيش از پيش گرايش يافته و افراد تبهكار، فزونتر از هر زمان در فساد و تبه كارى غوطه ور گردند، و مآلا وزنه علم و دانش و عالم و دانشمند كاستى يافته و شكوه و عظمت آن از ميان برود.

يكى از دانشمندان ، گفتارى بس نغز و زيبا دارد و مى گويد: هيچ فرد خانه نشين و انزواطلب را - در هر كجا كه باشد - نمى توان مبرى و پاكيزه از منكر و رفتار نكوهيده به حساب آورد؛ چون او حداقل - به علت انزواء و گوشه گيرى - قهرا از ارشاد و تعليم موازين دين به مردم و راهنمائى و واداشتن افراد به معروف و كارهاى پسنديده ، تقاعد و دريغ ورزيده (و از زير بار چنين وظيفه اى ، شانه خالى كرده است ). به ويژه علماء و دانشمندان (كه با تقاعد و خانه نشينى و عدم تحرك اجتماعى ، گرفتار چنين تقصيراتى هستند و از اين رهگذر، مرتكب (منكر) مى باشند؛ زيرا اكثر مردم و به خصوص مردم روستاها و جامعه هاى بيابان نشين و صحراگرد نسبت به قوانين دين در رابطه با واجبات عينى از قبيل نماز و شرائط صحت آن ، فاقد اطلاع و آگاهى هاى لازم مى باشند.

بنابراين ، به عنوان (واجب كفائى ) لازم است يك فرد، در هر شهر و روستا بماند تا دين و آئين و ديندارى را به مردم تعليم دهد، و در ارشاد آنها فداكارى كند. او بايد در اداء وظيفه تعليم و ارشاد مردم از عامل مهر و محبت استفاده كند، و رونق و مدارا را وسيله و ابزارى براى وصول و دست يافتن به اين هدف قرار دهد. و روي هم رفته از هر عاملى - كه به ايجاد حس پذيرش دينى در مردم كمك مى كند - استمداد نمايد.

مهمترين عامل براى ايجاد حس پذيرش دينى در مردم ، اين است كه راهنمايان دينى از مردم و اموال آن ها، طمع خويش را ببرند. (اگر عالم و دانشمندى بخواهد كه مردم ، گوش شنوائى از او داشته باشند نبايد به مطامع دنيوى و اموال آنها چشم بدوزد)؛ زيرا اگر مردم بفهمند كه راهبر دينى آنها به آنان و اموالشان چشم طمع دوخته است نسبت به او و علم و دانش وى دلزده و بى اعتناء مى گردند؛ و در نتيجه شئون زندگانى آنها از هم گسيخته گشته و نظام حيات دينى آنان رو به اضمحلال مى گذارد.

اگر هدف و مقصد يك عالم و دانشمند دينى از وجهه الهى برخوردار باشد، و اطاعت و امتثال از فرمان الهى را هدف مساعى و كوششهاى خود قرار دهد، ارشادات و راهنمائى هاى او در قلوب تمام طبقات مردم - اعم از عالم و دانشمند و افراد عامى و توده مردم - راسخ و جايگزين گشته ، و آنان در برابر دستورات چنين دانشمندى ، سر تسليم و انقياد فرود مى آورند و سرانجام ، مردم با روشى استوار و خلل ناپذير در مسير صراط مستقيم قرار مى گيرند.

تمام اين وظائف در صورتى لازم الاجراء است كه هيچگونه خطر جانى ، او را تهديد نكند و از رهگذر آن ، ضرر و زيانى بر هيچ يك از مسلمين وارد نگردد. و در غير اينصورت اين عالم و دانشمند از چنين وظيفه اى ، معذور خواهد بود. و هيچكس جز خداوند متعال ، براى پوزش خواهى و پذيرفتن عذر، سزاوارتر نمى باشد.

عبدالله بن سليمان گفته است : يكى از مردم بصره بنام (عثمان اعمى ) حضور امامباقر عليه‌السلام نشسته بود. به امام عرض كرد كه حسن بصرى (255) معتقد است: كسانى كه علم و آگاهى خويش را كتمان مى كنند و از اظهار آن دريغ مى ورزند، بوى تعفن شكم و اندرون آنان ، اهل دوزخ را آزار ميدهد. امام باقر عليه‌السلام پس از شنيدناين سخن فرمود: (بنابراين آن كسى كه از ميان خاندان فرعون به موسى عليها‌السلامو خداى او ايمان آورده بود، يعنى (مؤ منان فرعون )، گرفتار چنين سرنوشت كشنده و دردآورى شده است ! چون او همواره (تاآنگاه كه در دستگاه طاغوتى فرعون بسر مى برد، علم و آگاهى خود را به خاطر حفظجان و پيشبرد هدف الهى خويش ، كتمان مى كرد، و از اظهار آن ، خوددارى مى نمود و خدانيز او را به كتمان ايمان ستود؛ ولى بايد گفت : علم از زمانى كه خداوندمتعال نوح پيامبر عليه‌السلام را مبعوث فرمود همواره مكتوم مانده بود.

بنابراين حسن بصرى بايد به هر راهى كه مى خواهد برود، و به چپ و راست و شرق و غرب روى آورد، برود و به هر درى بزند، سوگند به خداوند، او بايد بداند كه علم و آگاهى درست جز در ميان ما يعنى خاندان رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به دست نمى آيد(256) . (آرى او بايد براى يافتن آگاهى صحيح و دانش واقعى به ما مراجعه كند).

## بخش دوم : آداب و وظائف ويژه معلم با شاگردان و دانشجويان

امور مختلف و متنوعى ، آداب و وظائف ويژه معلم را نسبت به شاگردان و دانشجويان تشكيل مى دهد كه محور همه آنها تنظيم صحيح رابطه استاد و معلم با شاگرد و دانشجو مى باشد. (مسائل مربوط به اين آداب ، ضمن بيست امر، مورد تحقيق و بررسى قرار مى گيرد):

### 1- ايجاد خلوص نيت در شاگردان - يا - اعلام امكان وصول به مقام والاى علمى در سايه ايمان

(نخستين وظيفه اى كه بايد معلم در رابطه با شاگردان ، مورد توجه و اهتمام خويش قرار دهد اين است كه ) شاگردان را تدريجا و گام به گام به آداب و آئين هاى پسنديده و شيوه هاى ستوده و تمرين روحى نسبت به آداب دينى و حقايق و اسرار دقيق آئين مقدس اسلام ، آشنا و وادار نموده ، و انس و عادت به صيانت نفس را در تمام شئون آشكار و نهان زندگى آنها بارور سازد، به ويژه اگر احساس كرد كه شاگردان وى از رشد عقلى متناسبى برخوردار هستند بايد سعى كند كه چنين عادات مهم و پرارزش را در آن ها به ثمر رساند.

نخستين گام در پيمودن مراحل مذكور اين است كه دانشجويان را تشويق و تحريص كند تا رفتار و مساعى تحصيلى خود را از هر گونه شوائب (فرومايه ) پاك و پاكيزه نمايند و كوششهاى خويش را در جهت الهى و انسانى و به منظور كسب رضاى پروردگار، محدود سازند، و خداى را در تمام لحظات زندگانى ، مراقب و ناظر اعمال خويش بدانند. و اين خصيصه خدايابى و خداجوئى را تا هنگام مرگ استمرار داده ، و عملا از چنين حالت والاى روحى تا به هنگام رخت بربستن از اين دنيا، برخوردار باشند (و سعى كنند تا مطامع دنيوى به اين گنجينه گرانبها، دستبردى نزند).

بايد معلم به دانشجو بفهماند كه فقط در سايه چنين حالت روحى ، ابواب معارف و دانشها فراسوى او گشاده مى شود. و سينه اش از تنگناى آلام و مشكلات رهائى يافته و از شرح صدر برخوردار مى گردد. و از قلب و درونش ، آبشخورها و سرچشمه هاى لطائف و حكمتها، به جريان و فيضان مى افتد، و بركات و فزايندگى مطلوبى در حالات مختلف زندگى و معلومات و معارف او پديد مى آيد. و سرانجام به صواب انديشى و درستى گفتار و كردار و حكم و داورى صحيح و استوار، موفق مى گردد.

بايد معلم در تفهيم حقائق مذكور، آثار و احاديثى را كه در زمينه هاى اين حقائق به ما رسيده است ، براى شاگرد بازگو كرده ، و ضرب المثلهاى لازم را كه نمايانگر حقائق مذكور است ، براى او ياد كند. و با ناچيز جلوه دادن دنيا، حالت زهد و پارسائى و بى اعتنائى به ماديات را در او به وجود آورد. و حس تعلق و دلبستگى و گرايش و غرور به دنيا و فريبندگى به زخارف و زرق و برق دنيا را از دل و دماغ او بزدايد. و به او يادآور گردد كه دنيا و لذتهاى مادى آن ، ناپايدار و گذرا و فانى است ، و حيات معنوى و سعادت و نيكبختى اخروى است كه پايدار و خلل ناپذير مى باشد. و نيز به وى تفهيم كند كه ايجاد آمادگى براى سراى جاويد و فناناپذير، و اعراض از دنياى شتابنده و ناپايدار، شيوه و راه و رسم مردم محتاط و دورانديش ، و روش و سيره بندگان شايسته خداوند مى باشد.

بايد معلم ، اين حقيقت را براى دانشجو بازگو كند كه دنيا به مثابه ظرف و گذرگاه و منزلگه و كشتزارى است كه بايد انسان در اين معبر و رهگذر، در تحصيل كمالات بكوشد. آرى دنيا مجال و فرصتى است براى علم و عمل ، و كشتزارى است كه بايد در آن دانه افشانى كرد تا به محصول و ثمره آن - در سايه افكار و اعمال نيك در روز قيامت و سرائى كه در پيش است - دست يافت .

(شهيد ثانى مهمترين و نخستين وظيفه ويژه معلم نسبت به شاگردان را عبارت از ايجاد اخلاص و حسن نيت در نهادشان مى داند. مراقبت و توجه به خدا و سرانجام ، ايمان و اتكال به پروردگار را عاليترين زمينه مساعدى معرفى مى كند كه شاگردان مى توانند در سايه آن به مقامات والاى علمى و كشفهاى مهمى در اسرار و حقايق پيچيده عالم دست يابند. و به اسرار نهانى و رموز دقيق دين و آئين مقدس اسلام آگاه گردند.

قفطى مى نويسد: ابن سينا مى گفت : هرگاه در يك مساءله علمى ، دچار حيرت و سرگشتگى مى شدم ، و حد وسط و رمز كشف مجهول را نمى يافتم به جامع شهر يعنى به مسجد مى رفتم و نماز دوگانه در برابر خداى يگانه مى گزاردم ، و در نتيجه از بركات ايمان و توجه به خداوند، درهاى بسته بر روى من گشوده مى شد و مشكلات و ناهمواريهاى علمى براى من ، آسان و هموار مى گشت ) (257) .

### 2- تشويق - يا - ايجاد شوق و دلبستگى به علم و دانش در شاگردان

معلم با شاگردان خود را به علم و دانش تشويق نمايد و فضائل و ارزشها و مزاياى علم و علماء را به آنان تذكر دهد، و يادآور گردد كه علماء و دانشمندان ، وارثان انبياء و پيمبرانند و بر كرسى ها و پايگاههائى بلند و فرازنده و درخشانى از نور، جاى دارند، كرسى ها و پايگاههائى كه مورد رشك انبياء و شهداء و جانبازان راه خدا بوده و اين وجودات مقدس در اين رابطه به حال آنها غبطه مى خورند.

بايد معلم ، اينگونه سخنان شوق آفرين را - كه در طى آيات و اخبار و آثار و اشعار و امثال به چشم مى خورد، و بازگوكننده فضائل و منازل و مقامات والاى علم و علماء است - به گوش هوش آنها برساند.

رهنمودهائى كه در سخن بزرگان ديده مى شود و نمودارهاى شوق انگيزى كه در طى اشعار شعراء - درباره فضيلت علم - جلب نظر مى كند، عامل و انگيزه نيرومندى است كه مى تواند نفوس و قلوب انسانى را به خود معطوف داشته (و تحرك و جنبش چشمگيرى براى گرايش به علم و دانش ، در دلها به وجود آورد).

(معلم بايد از هر عواملى كه او را در تشويق شاگردان به علم و دانش ، مدد مى كند، استفاده نمايد) و در ضمن ؛ آنها را تدريجا ترغيب نمايد تا نسبت به مسائل دنيوى به قدر امكانات و به اندازه كفايت و ضرورت ، قناعت و بسنده كنند تا از اين طريق بتواند آنها را از انگيزه دنياگرائى - كه موجب دل مشغولى و پريشانى خاطر و پراكندگى اهتمام علمى آنها مى گردد - دور نگاه دارد.

### 3- لزوم مواسات و دلسوزى معلم نسبت به شاگردان

بايد معلم درباره شاگردان ، خواهان امورى باشد كه خود نسبت به آن امور در مورد خويشتن احساس علاقه و دلبستگى مى نمايد، و هرگونه شر و بدى را كه براى خويش نمى پسندد براى شاگردان نيز نپسندد؛ زيرا اينگونه مواسات و برابرانديشى نسبت به شاگردان ، حاكى از كمال ايمان معلم و حسن رفتار و برادرى ، و نمايانگر روح تعاون و همبستگى و دلسوزى معلم نسبت به شاگردان مى باشد.

در احاديث صحيح و معتبر، چنين آمده است : (هيچيك از شما نمى تواند عنوان (مومن ) را (به مفهوم واقعى آن ) احراز كند مگر آنگاه كه نسبت به برادر ايمانى خود همان چيزى را بخواهد كه درباره خود نيز، نسبت به آن احساس علاقه و محبت كند) (258) .

بايد گفت كه بى ترديد، شاگرد، والاترين و بهترين برادر، و بلكه ارجمندترين فرزند معلم است . و ما در بحثهاى آينده (با بيانى گسترده تر) اين موضوع را بررسى خواهيم كرد (كه شاگرد، نسبت به معلم به عنوان برادر عزيز و فرزند گرامى او محسوب مى گردد)؛ زيرا علم و دانش ، اساس و عامل به هم رسيدن يك نوع قرب و خويشاوندى روحى و معنوى است كه معلم و شاگرد را با هم مربوط مى سازد؛ و چنين پيوندى از هرگونه پيوند و خويشاوندى جسمانى و خونى ، والاتر و شكوهمندتر مى باشد.

از ابن عباس روايت شده است كه مى گفت : گرامى ترين فرد در پيشگاه من ، همنشين من است ، همنشينى كه از كنار مردم ، پا فراتر نهاده تا آنگاه كه راه خويش را به سوى من گشوده و در كنار من بنشيند. اگر در توان من مى بود كه مگسى بر روى بدن او ننشيند تا او را آزار ندهد، نيروى خود را در صيانت او از گزندى چنين ناچيز، به كار مى بردم .

در حديث ديگرى آمده است كه ابن عباس گفت : آنگاه كه مگسى بر اندام شاگردان من مى نشيند، من رنج آن را احساس مى كنم ، (و حتى در اين ناچيزترين آزار، با او همدرد مى گردم ) (259) .

محمد بن مسلم مى گويد: يكى از ساكنان (جبل ) بر امام باقر عليه‌السلام وارد شد و به هنگام توديع و خداحافظى به عرض رساند: مرا موعظه و نصيحتى كن . حضرت فرمود:

(تقوى و پرهيزكارى را پيشه خود ساز. به برادر ايمانى خود نيكى كن . و براى او خواهان همان خوبيهائى باش كه خود، خواهان آن هستى . و از هر امر نامطلوبى كه از آن احساس تنفر و دلزدگى مى كنى ، از همان امر درباره برادر ايمانى خود نيز متنفر باش . اگر درخواستى را با تو در ميان گذاشت از وى دريغ مدار و خواسته او را برآورده ساز و به او اعطاء كن . و اگر او از اعطاء و بخشش ، نسبت به تو خوددارى كرد، تو بخشش و عطاى خود را به او عرضه كن . (و يا اگر از درخواست و سؤ ال ، خوددارى كرد، خواسته او را بدو عرضه نما). نبايد نسبت به هيچ نوع خير و احسانى نسبت به او سير و ملول گردى ، چنانكه نبايد او نسبت به تو ملول گردد. بازو و ياور او باش كه او بازو و ياور تو باشد. اگر او از تو بدش آيد از او جدا مشو، تا از او درخواست كرم و گذشت نمائى (و در نتيجه ، كينه را از دل او بزدائى ). و آنگاه كه در حضور تو نباشد در غياب او، نگاهبان حيثيت و منافع وى باش . و اگر در حضورت باشد او را زير سايه حمايت خويش قرار داده و سعى كن با يارى و تقويت و ملاقات و احترام و لطف خويش ، او را مشمول محبت هاى خود سازى ؛ زيرا او از آن تو است و تو از آن او هستى ) (260) .

اين حديث و هر حديث ديگرى كه - بازگوكننده حقوق متقابل و متبادل تمام برادران و خواهران مسلمان نسبت به يكديگر است - رعايت محتواى آنها در مورد معلم و شاگردى (كه استوارترين و شريفترين پيوندها آنان را با هم مربوط مى سازد) لازمتر و ضرورى تر مى باشد.

### 4- استفاده از روشهاى مختلف تنبيه براى منع از تخلف شاگردان .

عامل لطف و محبت ، مؤ ثرترين عوامل تعليم و تربيت است

بر معلم ، لازم و ضرورى است (اهتمام خويش را در جهت تربيت اخلاقى شاگردان به كار گيرد و) آنان را از اخلاق بد و خويهاى ناستوده وارتكاب اعمالى كه شرعا حرام و يا مكروه است حفظ كند، و از هرگونه رفتارى كه حالات و شخصيت آنها را تباه مى سازد و يا موجب ترك اشتغالات علمى و يا اسائه ادب آنان مى گردد جلوگيرى كند. معلم بايد از پرحرفى و سخنان بيهوده و بى فايده شاگردانش ممانعت به عمل آورد، و از معاشرت آنان با اشخاص نامناسب و اينگونه كارهاى نابجا و اعمال نارا و زيان بخش جلوگيرى نمايد.

براى پيشگيرى از سوء رفتار شاگردان و جلوگيرى از ارتكاب خلاف آنان ، لازم است معلم حتى الامكان با ايماء و اشاره و تعريض و كنايه ، راه گشاى تربيت اخلاقى شاگردان بوده و از تخلف آنها جلوگيرى كند. و در صورتى كه ضرورت ايجاب نكند و نيازى در كار نباشد بايد از آشكارگوئى و تصريح به تخلف شاگرد، خوددارى نمايد و همواره از عامل لطف و محبت و مهر و مودت - براى ارشاد شاگردان - استفاده كند، و آن را به خاطر تخلف و سوءرفتار، توبيخ نكرده و تا مى تواند از اين روش استفاده ننمايد؛ چون اولا تصريح و آشكارگوئى ، پرده هيبت و ابهت استاد را از هم دريده و موجب شدت و فزونى جراءت و جسارت شاگردان در ارتكاب خلاف و سوءرفتار و تخلفهاى اخلاقى مى گردد. و ثانيا باعث ميشود كه آنان - بيش از پيش - با حرص و ولع زيادترى در تخلفهاى اخلاقى اصرار ورزند.

در اخبار و احاديث به ما گوشزد شده است كه اگر مردم را صريحا از كاوش و از هم پاشيدن پشگل چهارپايان بازدارند، اصرار آنان در كاوش و از هم پاشيدن آن ، فزاينده تر مى گردد، (و براى توجيه اصرار خود) مى گويند: بى جهت ما را از دست يازيدن به چنين كارى نهى نكرده اند، لابد سر و حكمتى در اين تاپاله و پشگل حيوان وجود دارد كه بايد از آن سردرآورد! و از درون آن باخبر گشت !!.

يكى از شعراء مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( النفس تهوى من يجور و يعتدى |  | و النفس مائلة الى الممنوع |

دل آدمى طبعا به سوى جائر و ستمكار متجاوز - به خاطر زرق و برق قدرت و جاذبه كاذب جاه و مقامش - گرايش دارد. و اصولا نفس انسانى در جهت هر امرى كه از آن منع شده است داراى رغبت و تمايل فزونترى بوده و بدان انحراف مى يابد. هر چيزى كه انسان بدان مايل و راغب است آن چيز داراى حسن و بهاء و مقبوليتى مى باشد كه آدمى را به خود جذب مى كند؛ ولى نفس انسان ممكن است از تيررس چنان حسن و بهائى به دور مانده و از آن سيراب گشته و در امان باشد. لكن از يك امر ممنوع و كار نامشروع اشباع نمى گردد، و حسن و بهاء كاذب آن همواره به انسان با جاذبه خود آسيب مى رساند و هميشه رونق و جاذبه خود را به رخ انسان كشانده تا هرگز از آن اشباع نگردد.

راستى بايد درباره كيفيت ارشاد، و مراتب مهر و محبت پيامبر عزيز و گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نسبت به آن مرد اعرابى و صحرانشين و بيابانگرد، انديشيد - كه مسجد را با بول و پيشاب خود آلوده كرد - (و پيامبر مهربان به جاى توبيخ و درشتخوئى ، از در لطف و دلسوزى وارد شد، و از راه محبت ، اين مرد صحراگرد را متوجه زشتى و نادرستى رفتارش نمود). آرى بايد ديد كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با معاوية بن حكم - آنگاه كه در اثناء نماز، سخن گفت - چه نوع رفتارى را پيش گرفت : (آن حضرت در ارشاد او از لطف و محبت ، استفاده كرد و از اين رهگذر، او را به نقص و اشكال كارش آشنا ساخت ) (261) .

بارى ، اگر شاگرد با تعريض و كنايه و ايماء و اشاره - در سايه هوش و ذكاء خود - به لغزش و تخلف خويش پى برد و از آن دست برداشت بايد گفت در اين صورت معلم به هدف تربيتى و غرض مطلوب خود دست يافته است . و گرنه بايد با صراحت و بى پرده - البته در سر و نهان و در غياب ديگران - او را از ارتكاب خلاف نهى كند. و اگر نهى او در غياب ديگران نيز مؤ ثر نيفتاد و شاگرد دست از تخلف برنداشت ، بايد علنا و آشكارا و در حضور ديگران ، او را از خلافكارى منع كند. اگر موقعيت و اوضاع و شرائط، مقتضى شدت لحن و خشونت در گفتار باشد، نبايد معلم از آن دريغ ورزد؛ (بلكه بايد در گفتار خود اعمال خشونت كند) تا بدينوسيله اين شاگرد متخلف و همه حاضران جلسه درس ، در صدد تخلف برنيايند، و هر شنونده اى كه در مجلس درس حضور دارد به وظائف اخلاقى خود آشنا شده و ادب آموزد.

اگر هيچ يك از روشهاى تربيتى مذكور در جلوگيرى از تخلف شاگرد اثر نگذاشت و علي رغم به كارگرفتن تمام وسائط و عوامل تربيتى ، چنين شاگرد، به تخلفهاى خود ادامه داد و از آن دست برنداشت ، طرد اينگونه شاگرد و اعراض از او بجا و سزاوار مى باشد، و هيچگونه اشكالى براى اين طرد و اعراض ‍ وجود ندارد. معلم بايد چنين شاگردى را مدتى از نزد خود براند تا او از تخلف خويش ، توبه و بازگشت نمايد. به ويژه اگر معلم ، بيم آن را داشته باشد كه سوءرفتار و تخلفهاى شاگرد مذكور احيانا در شاگردان ديگر اثر گذاشته و آنان را نيز مانند خود گمراه مى سازد، و همگنان و همدرسان او هم با وى در ارتكاب خلاف ، همسازى مى كنند. (با توجه به چنين آثار زيانبارى ، بايد معلم ، اينگونه شاگردان را براى مدتى از محيط تعليم و تربيت طرد كند تا سوءرفتار آنها به ديگران سرايت ننمايد و ضمنا از تخلف خود نيز دست بردارد).

همچنين لازم است معلم ، رفتار و روابط شاگردان را نسبت به يكديگر؛ زير نظر گرفته و مراقب اظهار سلام كردن آنها به همديگر، و طرز برخورد آنها در گفتگو، و محبت متقابل آنها، و خوديارى و تعاون آنان با يكديگر باشد كه چگونه در احسان و تقوى و پرهيزكارى به هم مدد مى رسانند. بايد معلم در اين امور آنان را راهنمائى كند. و روي هم رفته هر كارى را كه در صدد انجام آن هستند دقيقا زير نظر گرفته و تمام رفتار آنها را بپايد.

بطور خلاصه ، همانطور كه معلم ، مصالح دينى شاگردان را - به منظور سامان يافتن روابط آنان با خدا - به آنها تعليم مى دهد، بايد مصالح دنيوى آنان را به آنها بياموزد تا كيفيت روابط و رفتار خود را با همنوعان خويش سامان بخشند تا مآلا فضيلت و نيكبختى آنان را در امر دين و دنيا تكميل كند.

### 5 - فروتنى و نرمش معلم نسبت به شاگردان

نبايد معلم نسبت به شاگردان خويش ، رفتارى تكبرآميز را در پيش گيرد و نسبت به آنها بزرگى ورزد؛ بلكه بايد فروتنى و نرمش را - در برخورد با شاگردانش ‍ - به كار برد. خداوند متعال به پيامبر خود مى فرمايد:

(( (و اخفض جناحك لمن اتبعك من المؤ منين ) )) (262)

پر و بال خويش را براى پيروان خود (كه با پايمردى خود در ايمان ، به تو اظهار علاقه مى كنند) فروهشته ساز (و نسبت به آنان ، متواضع و فروتن باش ).

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (خداوند متعال به من وحى نمود (كه به شما اعلام كنم تا) تواضع و فروتنى را پيشه خود سازيد) (263) .

و همو فرموده است : (هيچ صدقه و انفاق مالى به بينوايان ، از مال و ثروت انسان نمى كاهد. خداوند متعال - به خاطر عفو و گذشت از افراد - بر عزت و سرفرازى شخص مى افزايد، و هر فردى كه تواضع و فروتنى را پيشه خود سازد، در ظل مراحم پروردگار از مقام والا و شخصيتى ارجمند برخوردار مى گردد) (264) .

اين پاداشها، نتيجه تواضع و فروتنى نسبت به تمام طبقات مردم است كه در خور وظيفه اخلاقى هر انسان مؤ من و مسلمان مى باشد. عليهذا بايد در نظر گرفت كه وظيفه معلم نسبت به شاگردان از اين ديدگاه ، چگونه است ، شاگردانى كه نسبت به معلم ، ملازمت و همبستگى جالبى برقرار باشد و نيز شاگردان در پى جوئى از دانشها و معارف سودمند بدو تكيه كنند و راءى و نظر او را ملاك و معيار ارزيابى علوم و دانشها و شئون مختلف زندگانى خود بدانند. مضاف بر اين ، بايد دانست ميان معلم و شاگردان ، حقوق متقابل ديگرى از قبيل : حق مصاحبت و همنشينى ، و احترام در رفت و آمد و ملاقات و برخوردها، شرافت محبت و دوستى راستين و عارى از هر نوع شائبه و امثال آنها وجود دارد (كه اين حقوق و معيارها مى تواند رابطه معلم و شاگردانش را به طرز جالب و دلنشينى سازمان بخشيده و آنها را با هم پيوند دهد).

در حديثى از پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است كه فرمود: (معلم و آموزگار باشيد (و درس شما زمزمه محبت باشد). در تعليم خود، دشوار و سختگير نباشيد و مسئله تعليم را بر مردم ناهموار نسازيد؛ زيرا معلم و آموزگارى كه با آميزه محبت تعليم مى دهد، از انسان دشوار و سختگير، بهتر و باارزش تر است ) (265) .

و نيز فرمود: (نسبت به كسى كه به وى علم را مى آموزيد، و يا از او، علم را فرامى گيريد، نرم و ملايم باشيد) (266) .

در بحث هاى گذشته ، داستان عيسى عليه‌السلام و رفتارش با حواريون و اقدام آن حضرت در شستشوى پاى آنان ، و نيز اخبار ديگرى را - (كه نمايانگر روح ملاطفت و نرم خوئى و تواضع بزرگان نسبت به زيردستان است ) - بازگو كرديم .

بنابراين لازم است معلم ، خلق و خوى خود را - فزونتر از آنچه بر ديگران ضرورى و لازم است ، نسبت به شاگردانش - به هنگام برخورد با آنها رفتار خويش ‍ را بر اساس حسن سلوك و لطف و محبت تنظيم نمايد. و با شاگردان خود - با شادابى و گشاده روئى ، و اظهار شادمانى ، و محبتى خوش آيند و صميمانه ، و ابراز دلسوزى و احسان به آنها از طريق بذل علم و جاه و مقام ، و گرامى داشت آنها - در حد وسع و امكانات - برخورد و ملاقات كند.

شايسته و بجا است كه تمام شاگردان و بخصوص ، شاگردان فاضل و برجسته را با (كنيه (267) و نام فاميلى )، و روي هم رفته با محبوبترين نامها و القاب ، مورد خطاب قرار دهد، و به گونه اى از آنان و نام آنها ياد كند كه موجب حفظ حرمت شخصيت و وقار و ارزش مقام و منزلت آنان بوده و از گزند تحقير و توهين ، مصون بمانند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى رعايت احترام و بزرگداشت شخصيت ياران خويش ، از آنان با كنيه ، و نام و عنوان محبوب آنها ياد مى كرد؛ زيرا آن حضرت از اين طريق موفق مى شد كه شرح صدرى در آنها به وجود آورده و قوت قلب بيشترى به ياران و اصحاب خود بخشيده ، و عرصه و مجال درخواست و تقاضا و سؤ ال آنها را گسترده و آزاد ساخته ، و محبت آنان را بيش از پيش به خود جلب نمايد.

بديهى است كه رعايت احترام و بزرگداشت شخصيت ديگران - از طريق خطاب به نامهاى محبوب آنان - در مورد افرادى كه انسان به پيروزى و رستگارى آنها چشم اميد دوخته و ميخواهد صلاح و شايستگى شخصيت آنها را پديدار و شكوفا سازد، لازم تر و ضرورى تر است . (لذا معلم در اين اصل نسبت به شاگردان ، وظيفه خطيرترى به عهده دارد).

آرى معلم بايد در رابطه خويش با شاگردان ، از سخنان و سفارشهاى رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، الگو و نمونه و سرمشق گيرد كه فرمود: توده مردم پيرو شما علماء و دانشمندان هستند، و مردمى از اقطار گيتى - به منظور كسب بصيرت و بينش دينى - به شما روى مى آورند، آنگاه كه شما را دريابند و نزد شما آيند، لازم است نسبت به آنها خيرانديشى نموده و با رفتارى نيكو، آنانرا سرشار و برخوردار سازيد(268) .

به طور كلى عالم و دانشمند نسبت به معلم و شاگرد، همچون طبيب نسبت به بيمار است (كه بايد بيمارى جهل و نادانى را در شاگرد، درمان كند). بنابراين بايد از هر دارو و عاملى كه براى شفاى او اميدبخش به نظر مى رسد استفاده نمايد؛ زيرا بيمارى روحى جهل و نادانى از هر نوع بيمارى بدنى ، قوى تر و سخت تر مى باشد؛ (چون زيان بيمارى جهل و بيسوادى از تمام بيماريهاى بدنى ، بيشتر و خطرناك تر است ).

گاهى ممكن است احيانا - به علت اختلاف مزاج و طبايع شاگردان - عكس آنچه را كه ياد نموديم بايد به عنوان عامل مصلحت شاگرد و داروى درمان بخش ‍ او، قابل بهره بردارى باشد. (يعنى ممكن است گاهى به ندرت ، عامل محبت و احترام به شخصيت شاگرد – به جاى آنكه او را به فضائل اخلاقى و ترك رذائل و خوددارى از تخلف ، رهنمون گردد - وى را مغرور ساخته و موجب خودباختگى او شود. در چنين صورتى بايد معلم ، مراقب باشد تا چه نوع رفتار و راه و روشى را با شاگردان مختلف در پيش گيرد. لذا در برخى از موارد، معلم ناگزير مى گردد براى نهى از تخلف ، با خشونت و شدت لحن ، رفتار كند و به جاى نرمش ، از درشتخوئى و خشونت و احيانا تنبيه بدنى آنهم به صورت خفيف استفاده نمايد).

### 6- تفقد از احوال دانشجويان - يا وظيفه معلم در صورت غيبت شاگرد از جلسه درس

وظيفه مذكور - كه از نوع وظيفه اخيرالذكر مى باشد و از حس شفقت و دلسوزى معلم ، ريشه مى گيرد - اين است كه اگر يكى از شاگردان و يا حاضران حلقه درس استاد، در جلسه درس حضور نيافت ، و غيبت او غيرعادى به نظر رسيد و طولانى گشت ، بايد از او و احوال او و علت غيبت او پرس و جو كند. اگر از پرس و جوى خود، نتيجه اى كافى نگرفت و نتوانست راجع به او خبرى به دست آورد بايد كسى را براى اطلاع خود از احوال او به خانه و محل سكونت وى بفرستد، و يا شخصا به منزل او برود - كه البته اين كار اخير داراى فضيلت بيشترى است - چنانكه رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با اصحاب و ياران خود همينگونه عمل مى كرد، (يعنى اگر ملاحظه مى فرمود كه يكى از ملازمان او در ميان جمع حاضران ، حضور به هم نرسانده است ، شخصا به منظور احوال پرسى به خانه او مى رفت و از او تفقدى به عمل مى آورد).

اگر معلم اطلاع يافت كه شاگرد مذكور، بيمار گشته است بايد از او عيادت كند. و اگر گرفتار غم و اندوهى است ، در صدد رفع آن برآيد. و اگر ديد كه به مسافرت رفته ، از خاندان و متعلقان او تفقد به عمل آورده و از آنها احوال پرسى كند، و از آنان بخواهد كه حوائج و درخواست خود را با او در ميان گذارند، تا به قدر امكان و توانائى خويش به خواسته ها و حوائج آنها رسيدگى كند. و اگر به هيچ وجه در هيچ كارى به او احتياجى نداشتند با اظهار محبت و ابراز لطف به آنها، و نثار دعاء در حق آنان ، به وظيفه اخلاقى خود عمل نمايد.

### 7- اطلاع از نام و مشخصات شاگرد

بايد معلم ، راجع به نام و نسب و فاميلى و شهر و احوال و مشخصات دانشجويان و يا حاضران جلسه درس ، اطلاعاتى را كسب كرده و ترتيباتى در اين زمينه فراهم آورد و بدان توجه نمايد، و درباره آنان - در جهت مصالحشان - بيش از حد معمول دعاء كند (و از خداوند متعال بخواهد كه آنان را مشمول لطف خويش قرار داده ، و دلهاى آنها را براى پذيرش علم ، مستعد ساخته ، و آنانرا به عمل و رفتار بر طبق موازين علم موفق گرداند).

توجه به حديثى كه بدينگونه مسلسل (269) است ، و در يك يك افراد سلسله سند آنها تا به معصوم ، سؤ ال و پرسش از اسم و كنيه و شهر و محل اقامت ، تسلسل دارد و اين سؤ ال در مورد همه راويان تكرار شده است ، و اينكه چنين كارى به عنوان يك راه و رسم و سنت مطلوبى در نقل حديث به شمار مى رفت تا از مشخصات فردى كه براى او حديث را نقل مى كند سؤ ال نمايد. چنين سنت و شيوه اى براى ما در اثبات لزوم معلم از مشخصات شاگرد، كافى و بسنده است .

### 8 - القاء مطالب علمى بايد در خور استعداد شاگردان باشد

بايد معلم در بذل و توزيع محصولات و فراورده هاى علمى و معارف خود، با سخاوت باشد. و در طرز القاء درس بر دانش پژوهان ، ناهموار و دشوار نباشد؛ بلكه بايد كيفيت تدريس او هموار و دلنشين بوده و با آميزه لطف ، و تواءم با رفق و مدارا و نصيحت و اندرز باشد، و به قصد ارشاد شاگردان به امور مهم ، به آنان سود رسانده و بهره مندشان سازد. معلم بايد شاگردان خود را به صيانت و نگاهبانى اندوخته هاى نفيس و گرانبهاى علمى - كه در اختيار آن ها قرار داده است - تشويق و تحريص كند.

معلم نبايد به هيچ وجه اندوخته هاى علمى خود را در خويشتن احتكار و ذخيره كند، و در اعطاء و القاء آنها دريغ ورزد، اندوخته هائى كه دانشجويان (تشنه و گرسنه علم ) بدان نياز دارند، و از او درباره آن اندوخته ها پرس و جو مى نمايند. بنابراين اگر او افراد شايسته اى را در پيرامون خود ديد نبايد در بذل سرمايه هاى علمى و توزيع اين ذخائر، دريغ و مضايقه كند.

البته بايد بگوئيم : تا وقتى كه دانشجويان او، نسبت به برخى از معلومات و معارف ، اهليت و شايستگى لازم را به دست نياورند نبايد معلم اين معلومات را در اختيار آنها قرار دهد؛ بلكه بايد در كتمان آن (از چنين شاگردان )، كوشا و مصر باشد؛ زيرا القاء معلومات و معارفى كه شاگردان براى هضم و درك آن ، استعداد و شايستگى كافى ندارند، موجب پريشانى خاطر و پراكندگى و تباهى ذهن و حال آنها مى گردد.

اگر دانشجوئى در زمينه اينگونه معلومات و معارف ، پرسش كرد به او بگويد: اين معلومات ، عجالة و در شرائط كنونى استعداد و آمادگى علمى تو، براى تو زيان بخش است . و بايد به او نيز يادآور شود كه علت استنكاف او در بذل اين اطلاعات و معلومات ، از بخل و مضايقه او ريشه نمى گيرد؛ بلكه اين استنكاف ، نمايانگر حس دلسوزى و لطف و مرحمت او مى باشد.

معلم پس از آنكه اين نكته را به او تفهيم كرد بايد او را به سعى و كوشش و پيشرفت در تحصيل ، تشويق كند تا اهليت و شايستگى اين چنين معلومات و معارف و ساير اطلاعات ديگر را به دست آورد.

در توضيح و تفسير كلمه (ربانى ) چنين روايت شده است كه (عالم ربانى )، كسى است كه آگاهى ها و معارف خرد و كوچك و ساده را قبل از معارف بزرگ و پيچيده ، به مردم تعليم ميدهد(270) .

### 9- تفهيم ترتیب و تسلسل منطقى اشتغالات دينى و علمى به شاگردان

بايد معلم ، شاگرد را از اشتغال به امور غيرضرورى و غيرواجب ، قبل از اشتغال به امور ضرورى و واجب ، و از اشتغال به واجب كفائى ، قبل از اشتغال به واجب عينى ، بازدارد. يكى از واجبات عينى (كه بايد شاگرد در نخستين مرحله در انجام و اداء آن بكوشد)، اصلاح و پيراستن دل و پاكيزه ساختن درون به وسيله نيروى تقوا و پرهيزكارى است . مقدم بر همه چيز و همه كس ، خود معلم بايد از نظر تقوا ، خويشتن را مورد بازخواست و بازپرسى و تفتيش قرار دهد (و ببيند كه آيا از تقوا و پارسائى بهره اى دارد، آنگاه پس از احراز مقام تقوا و پرهيزكارى در خويشتن ، به ارشاد شاگرد دست يازد) تا شاگرد در مرحله نخست ، از رفتار، و در مرحله دوم از گفتار او الگو و سرمشق گيرد.

معلم بايد (ترتب و تسلسل علوم و معارف را به هنگام تدريس - با توجه به پايه معلومات شاگردان - در نظر گرفته و) آنها را از پرداختن به علوم ادبى (از قبيل صرف و نحو، معانى و بيان و...) قبل از پرداختن به سنت و معارف ساده دينى ، منع كند. و به همين گونه ، ترتيب و پى آمدهاى منطقى علوم و معارف را به شاگردان گوشزد نمايد.

### 10- كوشش در تقريب مطالب به ذهن شاگردان و رعايت استعداد آنها

بايد معلم به شغل و حرفه تعليم ، حرص و علاقه و دلبستگى داشته باشد، و همه توان و نيروى خويش را در تفهيم و تقريب مطالب به اذهان شاگردان ، به كار گيرد، و در اين جهت اهتمام ورزد. او بايد اين وظيفه خطير را بر تمام نيازها و مصالح و منافع شخصى - البته تا آنجا كه كار ضرورى مهمترى در ميان نباشد - ترجيح دهد. ولى اشتغال به مصالح شخصى و حوائج فردى ، در حد ضرورت ، در همان محدوده نيازهاى اوليه ، بلامانع است (و بايد معلم در صورت عدم ضرورت ، همه مصالح و منافع شخصى ديگر را در راه اداء وظيفه تعليم و تربيت ، قربانى كند).

معلم نبايد به هيچ وجه در نصيحت و اندرز به شاگردان ، چيزى را فروگزار نمايد. و در تفهيم مطالب ، درجه استعداد و قدرت درك و توانائى حافظه شاگردان را در مد نظر قرار دهد. و از بازگو كردن مسائل و القاء مطالبى كه ذهن شاگردان ، تحمل درك آنرا ندارد خوددارى نمايد.

معلم نبايد طرز بيان و سخن خود را - بيش از حد معمول - گسترده و مفصل سازد، به گونه اى كه حافظه شاگردان قادر بر نگاهدارى و حفظ آن نباشد. او نبايد آنگونه فشرده و كوتاه ، بيان خود را ايراد كند كه درك و فهم آن براى شاگردان دشوار گردد؛ (بلكه بيان خويش را در حد ميانگين و متناسبى قرار دهد كه علاوه بر امكان ضبط و حفظ آن ، فهم آن نيز آسان باشد).

با هر يك از شاگردان ، در خور مقام و پايه علمى و بر حسب ميزان فهم و استعداد آنها سخن گويد، و آنها را مخاطب قرار دهد: با شاگردى كه داراى نيروى تشخيص و مهارت و كارائى مى باشد و مساءله علمى را با دقت و تحقيق درك مى كند، با ايماء و اشاره و به طور فشرده سخن گويد. و براى ديگران - به ويژه كسانى كه گرفتار ركود و توقف ذهنى يا كمبود علمى هستند - مطلب را با بسط و تفصيل بيشترى توضيح دهد. و براى كسانى - كه جز با تكرار مسئله و توضيح دوباره آن ، نمى توانند مطلب را درك نمايند - سخن و بيان خويش را تكرار نمايد.

معلم بايد نخست ، خود مساءله را به صورت واضح و روشنى طرح كند، يعنى تصوير روشنى از مساءله را ترسيم نمايد، سپس با ذكر مثالها و نمونه ها - البته در صورت نياز به آنها - به توضيح و تشريح آن بپردازد. ادله و مآخذ موافق و مخالف مساءله را ياد كند. و براى اثبات جنبه معتبر و مورد اعتماد، و راءى درست مساءله ، دليل مناسب را بازگو نمايد، تا آن جنبه كاملا تاءييد و تقويت گردد. و نيز دليل ضعف مساءله را ذكر كند تا شاگرد شيفته آن جنبه نگردد و تحت تاءثير آن ، مبنائى براى خود نپردازد. (و آن را به صورت احتمالى قابل قبول تلقى نكند). مثلا بگويد: مخالفين در اثبات نظر خود، چنين استدلال كرده اند؛ ولى دليل آنها به خاطر فلان علت و فلان دليل ، ضعيف و مردود است .

بايد معلم جنبه هاى اخلاقى رد و ايرادات و انتقادات خود را در نظر گيرد. يعنى اگر راءى و نظر كسى را تضعيف مى كند بايد شاگرد بفهماند كه منظور او و صرفا بيان حق و واقعيت مى باشد. و چون بيان واقعيت ناگزير، متوقف بر تضعيف راءى فلان دانشمند است از اين جهت آن را بازگو كرده است . بايد به شاگردان يادآور شود كه هدف او در چنين مناقشات ، اظهار تفوق و برترى بر ديگران و يا كوباندن و شكست دادن آنها نيست ؛ (بلكه تنها هدف او اظهار حق و حقيقت مى باشد).

معلم بايد اسرار و رموز حكم و قانون مساءله مورد بحث ، و علل آن را توضيح دهد و اقوال و آراء مختلف را توجيه نموده و وجوه ضعف و احتمالات ضعيف مساءله و نيز پاسخهاى لازم را يادآور گردد. او بايد اصل و فرعى كه با آن مساءله ، پيوند و ارتباط دارند، و اساس و بنيادى كه مساءله بر آن مبتنى است ، و مسائل مشابه با آن مساءله ، و اينكه حكم آنها با هم مساوى و يا مخالف با يكديگر است ، همه اين مطالب را ذكر كند، و همچنين ماءخذ هر دو حكم را ياد كرده و فرق ميان آن دو مساءله را بازگو نمايد.

معلم بايد در طرح هر مساءله علمى ، لواحق و متعلقات آن از قبيل : نكات نغز و لطيف و لغزها و معماهاى ظريف و امثال و اشعار و لغات آنها و اشكالاتى كه بر آن مساءله و يا تعبيرى مانند آن وارد مى شود، و جواب اشكالات را - البته در صورت لزوم و امكان - ذكر كنند.

معلم بايد لغزشهاى برخى از مؤ لفان و مصنفان را به شاگردان تذكر دهد و درباره حكم ، و نيز اشتباه آنها را در تخريج (271) و نقل و امثال آنها يادآور گردد، و به آنها راجع به اين موارد و امثال آنها هشدار دهد. ولى بايد در اين رهگذر از نيت و هدف مطلوب و صحيح انسانى و حس حقيقت جوئى برخوردار باشد. نبايد مقصد و غرض او، صرفا اظهار خطاء و لغزش ديگران ، و ابراز استوارانديشى و ژرف نگرى خويشتن باشد؛ بلكه بايد هدف و منظور او، ارشاد شاگردان و نصيحت و خيرخواهى نسبت به آنها بوده تا در او، حالت غرور و شيفتگى و خودباختگى نسبت به كارش پديد نيايد.

همه اين كوششهاى علمى در صورتى بجا و به مورد است كه فردى كه اين افاضات علمى بدو القاء مى شود، واجد اهليت و شايستگى براى دريافت آنها باشد.

### 11- ذكر ضوابط و قواعد كلى علوم ضمن تدريس آنها

بايد معلم ، قواعد كلى متناسب با درس را - كه استثناءبردار و رخنه پذير نيست و خللى در آن راه نمى يابد، و يا قواعدى را كه داراى موارد استثنائى است با ذكر مستثنيات آنها - در اثناء درس بازگو كند. مثلا در درس فقه اين قاعده را گوشزد نمايد:

زياده و نقصان ركن در هر نمازى در همه موارد و به طور مطلق ، موجب بطلان آن خواهد بود، مگر در موارد خاصى كه موجب بطلان نيست . سپس آن موارد را توضيح دهد(272) .

در صورتى كه سبب و مباشرت (مباشر)، با هم مجتمع باشند، مباشرت بر سبب ؛ مقدم است (273) .

اگر كسى اقرار كند كه اموال كسى را براى نياز و استفاده شخصى خود قبض كرده و تحويل گرفته است ، قول و گفتار او در بازپس دادن آن به مالكش ، پذيرفته نخواهد بود(274) .

حدود و كيفرهاى جرم و گناه با پديد آمدن شبهه و احتمال ، ساقط مى شود.

ارزش و اعتبار سوگند و قسم به خداوند، به نيت و قصد كسى كه سوگند مى خورد مربوط است مگر در مواردى كه سوگنددهنده ، قاضى و داور شرعى و يا نماينده و نائب او باشد كه درباره دعوى و محاكمه اى ، فردى را وادار به سوگند نمايد. در اين صورت بايد قسم او بر حسب قصد و نيت قاضى و يا جانشين و نماينده او انجام گيرد كه از او درخواست سوگند كرده اند.

اگر قسم و سوگند كسى مربوط به نفى عمل غير باشد بايد سوگندش به صورت نفى علم ، يعنى به عنوان عدم اطلاع بر انجام آن كار صورت گرفته و بايد به همان صورت تلقى گردد. البته براى اين قاعده ، مورد استثنائى وجود دارد و آن اين است : كسى كه عليه او ادعا شده است كه برده و يا حيوان او بر غير، صدمه و جنايتى وارد ساخته است ، بر طبق نظر بعضى از فقهاء، سوگند قطعى او بر نفى جنايت از برده يا حيوانش ، ممضى و معتبر است .

براى مولى در ذمه برده ، در ابتداء امر، هيچگونه امر مالى ثابت نمى شود؛ چون برده ، مالك چيزى نمى گردد. مگر در مواردى كه برده ، عبدقن و خالص نباشد، يعنى مكاتب مطلق يا مشروط و يا مدبر باشد.

و بالاخره بايد معلم ، امثال اينگونه قواعد فقهى را (ضمن درسهاى فقهى ) به ميان آورد.

او بايد پاره اى از قواعد مضبوط و يا ضوابط مورد احتياج در علم اصول فقه را براى شاگردان توضيح دهد، از قبيل ترتيب ادله استنباط احكام - كه اين ادله به ترتيب ، عبارتند از كتاب (قرآن )، سنت ، اجماع و نوعى از قياس (275) . و بايد استصحاب و انواع قياسها و درجات آنها و حدود و تعريفات اصطلاحاتى را - كه بيان آنها در اثناء تدريس ، در خور بحث و متناسب با آن مى باشد - بيان كند.

علاوه بر همه اين مطالب ، لازم است پاره اى از نامهاى اصحاب معروف پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مشاهير تابعين و علماء معروف و شرح حال و تاريخ (تولد و وفات) آن ها را ياد كند.

درباره ضبط اسماء مشكل و انساب متشابه اينگونه رجال ، و يا مختلف و مؤ تلف و امثال آنها، توضيحات لازم را ذكر كند.

پاره اى از واژه هاى لغوى و عرفى و اصطلاحى را - كه در علم مورد تدريس ، غالبا تكرار مى گردد، به منظور ضبط مشكلات مربوط به لغت و اصطلاح - تشريح نمايد، مثلا بگويد: مفتوح ، يا مضموم ، يا مكسور، يا مشدد و يا مختلف است . و بالاخره نظائر اينگونه مطالب را به شاگردان يادآور شود.

تمام اين توضيحات را تدريجا و گام به گام براى شاگردان بازگو كرده تا در طى مرور ايام ، خير و بركات عظيمى ، نصيب آنها گردد.

### 12- تشويق شاگردان به اشتغالات علمى و تحريص بر تكرار دروس و آزمايش هوش و استعداد آنها

معلم بايد شاگردان را به اشتغالات علمى در تمام اوقات تشويق كرده و اعاده و تكرار محفوظات را در اوقات مناسب ، از آنها درخواست كند. و راجع به مسائل مهم و مباحثى كه براى آنها بيان كرده است ، پرسش هائى را مطرح سازد.

اگر ملاحظه كرد كه شاگردى ، مسائل و مباحث مذكور را از بر كرده و آنها را دقيقا به خاطر سپرده است از او احترام و تجليل به عمل آورد، (و علنا در حضور ديگران ) - در صورتي كه بيم عجب و غرور و تباهى حال و مزاج روحى او در ميان نباشد - او را مورد ستايش و تقدير قرار دهد، و مراتب پيشرفت او را تواءم با تقدير و احترام به همگان اعلام كند.

و اگر احساس كرد كه شاگرد و دانشجوئى در حفظ كردن درس و دقت در مباحث و مسائل مربوط به آن ، كوتاهى ورزيده ، او را در نهان و دور از نظر ديگران ، هشدار داده و نسبت به او سختگيرى نموده و توبيخش نمايد. و چنانچه مصلحت چنين شاگردى ايجاب كند كه علنا و در حضور ديگران ، وى را به خاطر سهل انگارى ، مورد سخت گيرى و ملامت قرار دهد - و اين كار را با توجه به مصلحت خود شاگرد انجام دهد - اشكالى بر آن مترتب نيست ؛ زيرا معلم و استاد، همچون طبيب و پزشك مى باشد كه مى داند دارو را در چه جائى به كار برد، جائى كه مورد نياز است و آن دارو در آنجا سودمند مى افتد.

### 13- طرح مسائل دقيق و پرسش كردن از شاگردان و آزمايش هوش

بايد معلم ، نتايج سودمند مسائل دقيق و نكات پيچيده و ناآشنا را براى ياران و شاگردان خود مطرح سازد، و از آنها درخواست پاسخ نمايد. و با طرح اين فوائد و نتايج مسائل و نكات مذكور، قدرت درك آنها را بيازمايد تا در ضمن آن ، فضل و معلومات افراد و شاگردان برجسته نيز نمودار گردد.

طرح مسائل دقيق ، اين فائده را دارا است كه از رهگذر آن ، شاگردان با اين مسائل سر و كار پيدا كرده و به دقت و باريك انديشى درباره آنها خوى گيرند.

معلم نبايد نسبت به شاگردى كه در فهم نتايج مسائل دقيق ، دچار اشتباه و لغزش مى گردد سختگيرى كند، و او را مورد سرزنش قرار دهد. مگر در مواردي كه - از ديدگاه معلم ، مصلحت شاگرد، چنين توبيخ و سختگيرى را اقتضاء كند.

از ابن عمر روايت شده است كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى آزمايش هوش اصحاب و يارانش به آنها فرمود: بعضى از درختان طورى است كه دچار برگ ريزى نمى شود - و چنان درختى نمودار شخصيت يك مسلمان است . سپس به يارانش فرمود: به من بگوئيد اين چه درختى است ؟ ذهن ياران رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم متوجه درختهاى بيابانى شد، لذا از آنها نام بردند، ولى به خاطر من رسيد كه درخت موردنظر، بايد درخت خرما باشد؛ لكن از بازگو كردن تفطن ذهنى خود، احساس حياء و شرم مى نمودم . اصحاب و ياران پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كردند: بفرمائيد اين درخت چيست ؟ فرمود: درخت خرما است . پدر ابن عمر به فرزندش گفت : اگر پاسخ پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را زودتر بازگو مى كردى در نظر من از چنين و چنان بهتر بود. (چنانكه در اين حديث ملاحظه مى كنيد، پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در برابر عجز اصحاب در پاسخ به سؤ ال ، هيچگونه عكس العمل سرزنش آميزى از خود نشان نداد؛ بلكه با گشاده روئى ، خود به پاسخ اقدام فرمود و ضمنا هوش آنها را نيز آزمايش كرد).

همچنين معلم ، اگر از توضيح و گزارش درس خود فارغ گشت ، طرح مسائل مربوط به همان درس و تكرار مشكلات آن ، هيچگونه ضررى ندارد؛ چون از اين طريق مى تواند نيروى درك و ميزان حفظ و ضبط شاگردان را درباره توضيحات خود، آزمايش كند. اگر ملاحظه كرد شاگردى ، توضيحات او را درست درك كرده و غالبا به پرسشهاى او، پاسخهاى صحيحى را عرضه مى كند بايد از او تشكر و قدردانى نمايد. و اگر ملاحظه كرد كه شاگردى ديگر، مطلب را كاملا درك نكرده است ، با آميزه لطف به اعاده توضيحات خويش بپردازد.

شايسته است كه استاد و معلم ، دانشجويان را موظف سازد كه درس را به صورت دسته جمعى برگزار كنند؛ زيرا انعقاد مجلس درس به صورت جمعى ، متضمن فوائد و نتايج مطلوبى است كه درسهاى انفرادى ، فاقد آنست . و نيز بايد به آنها دستور دهد پس از تمام شدن درس ، توضيحات و تقريرات او را ميان خود تكرار كنند تا بدينوسيله گزارش ها و بيان او در اذهان آنان راسخ و پايدار بماند.

### 14- احترام به شخصيت شاگرد و اعتراف به اهميت افكار او

بايد معلم در بحث و گفتگو و مذاكره با شاگردانش ، منصف باشد. اگر از شاگردى ، گفتارى مفيد و سودمند شنيد به اهميت و ارزش و سودمند بودن آن اعتراف نمايد، اگر چه آن شاگرد، فردى كم سن و سال باشد؛ زيرا انصاف و اعتراف به اهميت افكار صحيح ديگران ، از بركات علم و دانش به شمار مى آيد.

يكى از پيشينيان گفته است : (بركت و فزونى علم ، و آئين و راه و رسم دانش ، انصاف و عدالت است . اگر كسى منصف نباشد و در طريق تعليم و تعلم ، راه انصاف را در پيش نگيرد نمى تواند مطلبى را بفهماند و نه مى تواند مطلبى را بفهمد). بنابراين بايد معلم در بحث و گفتگو و ايراد سخنان خويش ، همبستگى خود را با انصاف ، حفظ كند و به سؤ ال و پرسش بجا و به مورد شاگرد - هر چند هم كه كم سن و سال باشد - منصفانه گوش فرادهد، و از شنيدن سؤ ال او اظهار تكبر و استنكاف ننمايد؛ زيرا ممكن است با مضايقه از شنيدن سؤ ال او، شاگردش از فائده و بهره سودمند مربوط به سؤ ال ، محروم گردد.

معلم نبايد به هيچ يك از شاگردان - به خاطر كثرت تحصيل و پيشرفت فزاينده و چشمگير و يا به خاطر مزيت استعداد آنان بر افراد فاميل و وابسته به خود از قبيل فرزند و برادرش - رشك و حسد ورزد؛ چون رشك بردن بر ديگران ، حرام و ممنوع است تا چه رسد به رشك و حسد بردن بر شاگردانى كه به منزله فرزندان معلم مى باشند، شاگردانى كه از ناحيه فضل و برترى آنها، فراوانترين حظ و نصيب به معلمشان عايد مى گردد؛ چون معلم ، مربى و پرورشكار شاگرد است و خداوند متعال به خاطر اينكه اين معلم ، شاگردان را تعليم مى دهد - تا به عنوان فارغ التحصيلان ، در جامعه خدمت كنند - پاداش عظيمى براى او در نظر گرفته ، و در دنيا نيز از دعاى مداوم و ستايش جالب توجه اين شاگردان و جامعه برخوردار مى گردد.

ما تا كنون نديده و نشنيده ايم كه هيچ يك از اساتيد، فرزند خود را بر شاگردان و دانشجويان ديگر، ترجيح داده باشد، و يا در صورت ترجيح ، موفق و كامياب بوده باشد؛ بلكه بايد گفت كه همه امور و پيشرفت و موفقيت در آنها در يد قدرت الهى قرار دارد. علم و دانش نتيجه تفضل خداوندى است كه بر طبق اراده و مشيت حكيمانه خود، آن را در اختيار بندگان صالح خويش قرار ميدهد. و خداوند است كه داراى فضل و رحمت عظيم و شكوهمند مى باشد.

### 15- رعايت مساوات در التفات و محبت به شاگردان

معلم نبايد در اظهار محبت و توجه و التفات به شاگردان - در صورتى كه از لحاظ سن و فضيلت و ديندارى ، تقريبا با هم برابر هستند - تبعيض و تفاوتى را معمول داشته و بدان تظاهر نمايد؛ زيرا اظهار تبعيض و عدم رعايت مساوات در محبت و توجه به آنها - با وجود تساوى آنها از يكديگر مى گردد.

لكن اگر بعضى از شاگردان از لحاظ طرز تحصيل و سعى و كوشش و حسن ادب و نزاكت ، بر ديگران مزيت داشته باشند؛ چنانچه معلم از آنها احترام خاصى به عمل آورد، و اين احترام را اظهار نمايد، و آنانرا از لحاظ محبت و تفقد، بر ديگران ترجيح دهد، و ضمنا يادآور گردد كه علت احترام زياد و تقدير ويژه او، به خاطر همين مزايا و موجبات است ، در اين صورت ، اظهار تبعيض و تفاوت ميان شاگردان مانعى ندارد و مى تواند توجه و التفات ويژه اى را درباره آنها مبذول دارد؛ زيرا تقدير و احترام به شاگردان كوشا و با نزاكت ، عامل مؤ ثرى در ايجاد تحرك و شادابى آنها بوده ، و انگيزه مفيدى است كه آنان و نيز سائر شاگردان را وادار مى سازد تا در اتصاف به چنين صفات مطلوب و امتيازآفرين ، سعى و كوشش نمايند. (يعنى تقدير و تشويق از شاگردان كوشا و وظيفه شناس و مؤ دب ، حس وظيفه شناسى و ادب و نزاكت و جد و جهد در تحصيل را در ديگران ، بيدار ساخته ، و نيز خود افرادى كه مورد تقدير و احترام قرار مى گيرند با تحرك و شادابى و قدرت فزونترى در اداء وظائف و تكاليف درسى و اخلاقى كوشش خواهند كرد).

(درباره تشويق و آثار آن در پيشبرد هدف تعليم و تربيت در جلد اول و دوم كتاب (اسلام و تعليم و تربيت ) و نيز درباره رعايت مساوات ميان كودكان و شاگردان ، در همين اين كتاب به طور مفصل ، مطالبى را بازگو كرديم (276) ).

### 16- رعايت نوبت شاگردان زياد در شروع به تدريس

اگر شاگردان براى درس ، به معلم مراجعه كنند و كثرت متقاضيان و مراجعان درس در حدى باشد كه به استاد هجوم آورند (بطوري كه پاسخ مثبت براى شروع به درس همه آنها ميسر نباشد). بايد تعليم شاگردانى را بر ديگران مقدم دارد كه قبلا نوبت گرفته اند. و به ترتيب نوبت گيرى آنها، درسشان را بر ديگران مقدم بدارد. و براى هر يك از اين گروههاى مقدم ، بيش از يك درس را - جز با احراز رضايت ديگران - جلو نيندازد و بدان آغاز نكند.

در صورتى كه درسها - بر حسب اتفاق همه شاگردان - مربوط به يك كتاب باشد (و چنين گونه تدريس را (تقسيم ) مى نامند)، معلم مى تواند در هر روزى به درس يكى از آنها آغاز نمايد. (يعنى مثلا روز اول را به درس عده اى ، و روز دوم را به درس عده اى ديگر، و همينگونه روزهاى هفته را نوبت به نوبت به آغاز كردن درس هر يك از آنها اختصاص دهد. و در نوبتهاى بعدى به ترتيب ، همان درسهاى مقدم را به تاءخير اندازد. و بدينسان كار تدريس خويش را ادامه دهد تا همه - به نوبت - از درس نوبت اول برخوردار گردند)؛ زيرا درسى كه مقدم تر از درسهاى ديگر آغاز مى شود، در طى آن درس براى تقرير و توضيح آن ، نشاطى براى معلم و نيز شاگردان وجود دارد كه معلم ممكن است در درسهاى بعدى فاقد چنان نشاط و خرمى باشد. ولى اگر معلم احساس كند كه با ادامه درس و شروع درس بعدى دچار ملال خاطر نمى گردد و علي رغم شروع درس بعدى ، نشاط و شوق و ذوق او بر سر جا مى ماند مى تواند نوبت تدريس خود را بر حسب ترتيب كتاب ، تنظيم كند. مثلا درس عبادات (امثال طهارت ، صلاة ، صوم ...) را بر درس معاملات (امثال اجاره ، رهن ، مزارعه ...) و بدينسان دروس ‍ ديگر را از لحاظ نوبت جلو اندازد.

و اگر معذلك ، صلاح در آن ببيند كه فرد سابق تر را - يعنى كسى را كه قبلا نوبت گرفت - از لحاظ شروع به درس مقدم دارد تا در نتيجه ، فردى را كه ديرتر نوبت گرفته است - به تقدم و پيشتازى در اخذ نوبت تحريص و تشويق كند، چنين كارى نيكو و شايسته مى باشد.

معلم بايد (در رعايت نوبت شاگردان ، دقيق باشد و) براى هيچ شاگردى در نوبت درس ديگران ، تدريس نكند. و نوبت آنها را به تاءخير نيندازد. مگر آنگونه مصالحى كه قبلا آنها را بازگو كرديم ، چنين تاءخيرى را اقتضاء نمايد.

اگر گروهى از شاگردان ، با طيب خاطر و رضامندى ، نوبت خود را در اختيار گروهى ديگر قرار دهند، اشغال و تاءخير نوبت آنها مانعى نخواهد داشت .

اگر چند گروه از شاگردان با هم و همزمان به استاد روى آورند و در شروع به درس ، دچار درگيرى و اختلاف نظر شوند، معلم مى تواند با استفاده از قرعه ، درس هر يك از اين گروهها را آغاز كند. البته بايد در اين مورد، شرائطى را رعايت كرد. به خواست خداوند متعال در سومين بخش (نوع سوم ) به طور مفصل و گسترده ، اين شرايط و بيان خود مساءله ، مورد بحث و گفتگو قرار خواهد گرفت .

### 17- رعايت امتياز استعداد و تفاوتهاى هوش شاگردان

وقتى معلم احساس كرد كه شاگردى ، راه و روشى را در تحصيل خود پيش گرفته است كه فوق توانائى و حال و استعداد، و بالاتر از شرائط و مقتضيات شخصى او است ، و به همين علت ، بيم و وحشتى در معلم پديد آيد كه ممكن است شاگرد نسبت به درس و تحصيل ، دچار ضجرت خاطر و دلزدگى و نفرت گردد، بايد او را به رفق و مداراى با خويشتن توصيه و سفارش كند، و سخن پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را براى او بازگو نمايد كه فرمود:

(آنكه به علت افراط در بار كشيدن و راندن مركوبش ، از قافله و كاروان فرو مى ماند. و از آن جدا مى گردد، نه مسافتى را طى مى كند و نه پشت و كمرى توانمند را براى خود و مركوب خويش نگاه مى دارد).(277) (بلكه خود و مركوبش ، از كارافتاده و به مقصد هم نمى رسند).

معلم بايد امثال اينگونه گفتارهاى سنجيده و پندآموز را به گوش او برساند تا وى را وادارد كه درنگ و صبر و رفق و مدارا و ميانه روى و اعتدال در سعى و كوشش را نصب العين خويش قرار دهد.

و بدينسان اگر معلم احساس كرد كه شاگرد با كوششهاى فرساينده خويش ، دچار ملال خاطر و دلتنگى و خستگى روحى گشته ، و يا مقدمه و زمينه چنين حالاتى در او نمودار شده است ، بايد به او دستور استراحت دهد، و امر كند كه از اشتغالات علمى خود بكاهد، و از آموختن علم و يا خواندن كتابى كه قدرت درك آن را ندارد، و يا سن او در خور آنها نيست ، و يا هوش و استعداد او در فهم آن علم و يا آن كتاب ، نارسا است ، جلوگيرى كند.

### 18. لزوم آزمايش هوش و استعداد و ذوق شاگردان به منظور اشتغال به كتاب يا فن خاص :

اگر شاگرد و دانشجو، با معلم خود در مورد خواندن فن و يا كتابى مشورت كند - دانشجوئى كه حال او بر معلم از لحاظ شعاع كاربرد فهم و استعداد و حافظه اش روشن نيست - نبايد (بدون مطالعه ) دستورى در اين مورد صادر نمايد، مگر آنگاه كه ذهن و هوش او را بيازمايد، و از حالاتش از نظر استعداد و حافظه ، آگاهى كافى بدست آورد.

چنانچه معلم احساس كرد شاگردى كه در صدد مشورت با او برآمده است واجد توانائى است و تاءخير در امر او روا نيست ، موظف است چنين شاگردى را به يك كتاب ساده و آسان - كه درباره همان علم و فن مطلوب ، نگارش يافته است - منتقل و راهبرى كند.

اگر معلم از طريق آزمايش استعداد و هوش شاگرد، به اين نتيجه رسيد كه داراى قدرت درك كافى ، و ذهن شايسته اى هست بايد او را از كتاب آسان به كتاب ديگرى كه در خور ذهن و هوش و استعداد او است منتقل سازد، (يعنى در صورتيكه آمادگى ذهنى و علمى شاگرد را احراز كرد بايد به او اجازه ارتقاء به مقام بالاترى را - از لحاظ نوع كتاب و علوم و فنون ديگر، - بدهد). چنانچه پس از آزمايش هوش و استعداد شاگرد، متوجه شد كه آمادگى و شايستگى لازم براى انتقال از كتاب آسان به كتاب پيچيده را ندارد بايد او را به ادامه همان كتاب ساده و فن آسان وادارد، و اجازه ندهد به علم و كتاب پيچيده اى سرگرم شود. (تا آنگاه كه استعداد و آمادگى كافى بدست آورد و سپس به كتاب استدلالى و پيچيده ترى ارتقاء و انتقال يابد)؛ زيرا آنگاه دانشجوى لايق و شايسته اى كه به خواندن كتاب بالاتر و پيچيده و استدلالى - كه در خور آن است - ارتقاء مى يابد، و احساس مى كند كه شايستگى و آمادگى ذهنى او منشاء اين ارتقاء و انتقال بوده است ، اين انتقال و جابه جائى خوش آيند، موجب ازدياد انبساط خاطر و فزايندگى نشاط و شادابى و تحرك او در تحصيل خواهد گشت . در حاليكه عكس ‍ آن ، يعنى ركود و توقف او در همان كتاب يا انتقال يك دانشجوى لايق از كتاب اصولى و استدلالى به كتاب ساده و آسان ، باعث دلسردى و فروكش شدن شادابى و تحرك تحصيلى او خواهد گشت . (بنابراين به خاطر ايجاد تحرك و ازدياد نشاط و شادابى دانشجو، لازم است در صورت داشتن لياقت ، اين انتقال و ارتقاء از ساده به مشكل و از آسان به پيچيده - با اشاره و دستور معلم - انجام گيرد).

معلم نبايد به دانشجو اجازه دهد كه در دو فن و يا بيشتر - البته در صورتى كه قدرت ضبط و آموختن همگى آنها را دارا نباشد - خود را سرگرم تحصيل سازد. او بايد درسهائى را كه از لحاظ اهميت در درجه نخست قرار دارند بر ساير دروسى كه در درجه دوم اهميت قرار دارند مقدم دارد. و ما ان شاء الله در بحثهاى آتيه با تفصيل بيشترى راجع به اين موضوع گفتگو مى كنيم .

بارى ، اگر معلم از طريق آزمون و امتحان استعداد شاگرد، يقين پيدا كرد و يا قويا احتمال داد كه او در علم و فن خاصى - كه سرگرم تحصيل در آن است - موفقيتى به دست نمى آورد، و به پيشرفتى در آن نائل نمى گردد، بايد به او دستور دهد كه آن علم و فن را ترك گفته و به فن ديگرى اشتغال ورزد، فن ديگرى كه به پيروزى و موفقيت شاگرد در آن فن مى توان اميدوار بود.

### 19- عدم تقبيح علومى كه معلم در آن تخصص ندارد

اگر استاد و معلم ، فقط عهده دار تدريس و يا متخصص در علوم و فنون خاصى باشد نبايد ساير علوم و دانشهائى را كه آنها را تدريس نمى كند از نظر دانشجو تقبيح و تحقير كرده و آنها را زشت و بى ارزش جلوه دهد. چنانچه اين نوع تحقير و خرده گيرى غالبا از ناحيه معلمان بى سواد و كم فضل و نادان به چشم مى خورد؛ زيرا انسان نسبت به چيزى - كه درباره آن بينش و آگاهى ندارد و از آن در بى خبرى به سر مى برد - احساس نفرت و كينه و عداوت مى نمايد (و طبق فرمايش اميرالمؤ منين علىعليه‌السلام : (( (الناس اعداء ما جهلوا) (278) ، يعنى مردم ، دشمن نادانسته هاى خويش هستند).

مثلا معلمان علوم ادب عربى و يا علوم عقلى ، معمولا علم فقه را تقبيح و تحقير مى كنند. و معلمان فقه ، علم حديث و تفسير را ناچيز و كوچك مى شمارند و امثال آنها؛ (ولى يك معلم عالم و خردمند - ولو آنكه متخصص در هر فنى باشد و اختصاصا آن را تدريس كند - حق تحقير علوم و دانشهاى ديگر را ندارد)؛ بلكه بايد معلم ، راه گشاى دانشجو براى آموزش علوم و دانشهاى ديگر باشد، (علوم و دانشهائى كه خود درباره آنها تخصص و كارائى ندارد و يا آنها را تدريس نمى كند؛ ولى موظف است اين دانشها را ارج نهاده و در صورت نياز دانشجو به چنين دانشها، او را به معلمان متخصص در آنها راهنمائى كند).

چنانچه معلم ملاحظه نمود كه مقام و مرتبت دانش و علمى كه در آن مهارت دارد و آن را به شاگردان تدريس مى كند، از مقام و مرتبت دانشهاى ديگرى كه ديگران عهده دار تدريس آنها هستند متاءخر است ، شاگرد را به معلمانى رهنمون گردد كه در آن علوم بنيادى از مهارت و كارائى برخوردارند و سرگرم تدريس ‍ آن ها مى باشند؛ زيرا اينگونه ارشاد و راهنمائى يكى از وظائف ضرورى است كه بايد همه مسلمين را به سوى آن راهبرى كرده و نسبت به آنها خيرخواهى نمود، و بدينوسيله از دين و دانش پاسدارى كرد.

اينگونه دلسوزيها و راهبريهاى معلم - اگر به منظور حفظ مصالح شاگردان - اعمال گردد، كاملترين نمودار وظيفه شناسى معلم نسبت به حرفه و پيشه تعليم و تربيت و عامل به ثمر رسيدن قوى و ملكات شايسته در شاگردان مى باشد؛ (چون چنين ارشادها، استعداد شاگردان را در فراگيرى علوم و دانشهاى متناسب ، شكوفا مى سازد).

### 19- ارشاد شاگردان به معلمان شايسته

يكى از وظائف بسيار مهم و اساسى معلم نسبت به شاگردان ، اين است كه اگر شاگرد و يا شاگردانى كه نزد او درس مى خوانند، نزد استاد ديگرى نيز سرگرم تحصيل گردند، رنجيده خاطر و آزرده نشود؛ چرا، كه او بايد در اين زمينه فقط مصالح شاگردان را در نظر گيرد، (و منافع و مصالح شاگردان را به هيچ وجه ، قربانى اغراض شخصى و حفظ حيثيت خويش نكند).

اكثر معلمان و اساتيد كم ظرفيت و نادان - به خاطر اشتغال شاگردان آنها نزد معلم و استاد ديگر - دچار تاءثر و رنجيدگى خاطر مى شوند. بايد گفت كه اين تنگ نظرى ، يكى از مصيبتها و آسيبهاى دردناكى است كه گريبانگير معلمان نادان و نابخرد مى گردد. و نيز اين تنگ نظرى و آزردگى خاطر براى معلمانى پيش ‍ مى آيد كه به علت كودنى و نفهمى و فساد نيت و فرومايگى همت ، در مسير اداء وظيفه تعليم ، فاقد هدف الهى هستند.

اين وضع و حالات پريشانگر كه در عده اى از معلمان نادان ديده مى شود، يكى از روشن ترين دليل گويا و رسائى است كه نشان مى دهد آنان در اداء وظيفه و رسالت تعليم ، رضاى پروردگار و پاداش گرانقدر و ارزشمند اخروى را در مد نظر نگرفته اند؛ (بلكه هدف آنان در تعليم و تربيت ، عبارت از تاءمين حيثيت فزونتر در ديدگاه مردم بوده و مى خواهند از راه تعليم ، حس جاه طلبى خويش را هر چه بهتر ارضاء كنند).

معلم بايد بداند كه در اداء وظيفه و رسالت تعليم و تربيت عده اى از بندگان خدا، خود نيز از بندگان ماءمور و فرمانبردار او است . اگر خداوندگار و پروردگارش ، بنده ديگرى را ماءمور به اداء اين وظيفه سازد نبايد خشمگين و آزرده خاطر شود؛ زيرا سپردن اين ماءموريت به دست افراد ديگر، چيزى از حيثيت و آبروى او را در نزد سرور و خداوندگارش نمى كاهد؛ بلكه اين پيش آمد، بر قدر و رفعت مقام او نزد خداوند متعال مى افزايد. و آنگاه كه خداوند متعال مى بيند كه امر و فرمان و خواسته او به دست اين معلم و يا اشخاص ديگرى مورد طاعت و امتثال قرار گرفته است ، (مراتب رضا و خوشنودى او فراهم مى گردد).

پس به حكم وظيفه قطعى ، اگر معلم در دانشجو - از لحاظ نشاط و تحرك و استعداد و كوشش - احساس آمادگى كرد كه او با داشتن چنين آمادگى مى تواند درسهاى متعددى را تحصيل كند، و خود معلم در تاءمين اين هدف ، توانائى كافى ندارد بايد نخست او را به معلمى ديگر ارشاد كند تا درسهاى ديگر او را به وى تدريس نمايد، و آن درسها را بر او بخواند. اينگونه ارشاد و راهنمائى ، مقتضاى طبع وظيفه شناسى و كمال دلسوزى و نمايانگر وجود حس رعايت امانت در هر معلم متعهد و مسئول مى باشد.

اين قضيه براى خود من (مؤ لف ) با يكى از اساتيد مصرى من اتفاق افتاد (كه خداى به وى پاداش نيكو دهاد)، (يعنى اين استاد مصرى - چون براى تدريس ‍ دروس متعدد من ، توانائى و مجال كافى ، و يا توانائى لازم علمى نداشت مرا به استادان ديگرى رهنمون ساخت ).

به طور كلى ارشاد به استاد ديگر، و يا آنگاه كه دانشجويان خود به خود به استادى ديگر مراجعه مى نمايند در صورتى بجا و به مورد مى باشد كه آن استاد از هر نظر، واجد شايستگى لازم براى تدريس علم مورد نظر دانشجو باشد. ولى اگر فاقد صلاحيت و اطلاعات كافى علمى باشد و دانشجو نيز از اين كمبود و فقدان مهارت علمى آن استاد واقف نباشد و يا آن استاد، مردى فاسق يا بدعتگزار، و يا از لحاظ علمى ، پرلغزش و يا فاقد شرايط ديگر در امر تعليم باشد، به گونه اى كه ممكن است در دانشجويان حالات و ملكات زشت و پست و فرومايه اى به وجود آورد و شخصيت انسانى آنان را دچار انحطاط سازد - ملكاتى كه فراورده هاى علمى بر آن ترجيح ندارد و مهمتر از آن نيست - در چنين شرايطى تحصيل نكردن نزد آنها بهتر به نظر رسد. آرى بايد معلم ، دانشجويان خود را از شيفتگى و فريفتگى به چنين استادى ، سخت بر حذر دارد. البته بايد منظور او نيز در اين تحذير، از يك هدف صحيح انسانى و موفقيت آفرين برخوردار باشد؛ چون خداوند متعال افراد تباهكار و فاقد حسن نيت را از افراد صحيح العمل و واجد حسن نيت ، كاملا بازشناخته و مى شناساند، و به تفاوت شخصيت اين دو گروه آگاه است .

### 20- آماده ساختن و معرفى معلمان لايق براى جامعه

اگر دانشجو به حد كمال (نسبى ) در علم و دانش دست يافت ، و شايستگى استقلال را براى تصدى مقام تعليم احراز كرد، و از فراگرفتن علم و دانش (به طور كلى ) فارغ و بى نياز گرديد، بايد معلم به ترتيب و سامان بخشيدن كار و حرفه او - به اين منظور كه او نيز به نوبه خود اقدام به تعليم علم براى ديگران بنمايد - قيام كند، و او را در محافل و مجالس بستايد، و از وى تقدير و تجليل به عمل آورد، و مردم را به تحصيل علم و فراگرفتن آن از نزد او، تحريض و تشويق و توصيه نمايد؛ زيرا در صورتى كه اين شاگرد، خودبخود منصب تعليم را - بدون تاءييد و ارشاد استاد شناخته شده به عهده گيرد - ممكن است عده اى از شايستگى چنين شاگرد فارغ التحصيل ، بى اطلاع بمانند. و به علت همين بى اطلاعى ، با او انس و پيوندى برقرار نسازند، و به مهارت و كارآئى علمى او اعتماد نكنند.

بنابراين وظيفه استاد اين است كه با شرح و بسط كافى ، جامعه را به حال و مقام علمى او آگاه ساخته و مقدار معلومات و مايه هاى علمى و پايه هاى تقوا و پارسائى و عدالت و امثال اينگونه مزايا را كه در او سراغ دارد به مردم اعلام كند، مزايائى كه نظر شاگردان علاقه مند به تحصيل را به سوى او جلب مى نمايد؛ و در نتيجه با احساس علاقه و اشتياق بدو، روى مى آورند.

اين نوع معرفى ، يعنى شناساندن افراد كارآمد به جامعه ، عامل بسيار مهم و مؤ ثرى براى سازمان يافتن علم و دانش ، و زمينه اى پرارزش براى صلاح حال جامعه و معلمان و شاگردان مى باشد. (شاگردى كه مى خواهد منصب تعليم و تربيت ديگران را به عهده گيرد بايد از پشتوانه تاءييد استادى خوشنام برخوردار باشد، و بايد شخصيت علمى و لياقت اخلاقى و كارآئى او در مقام به تعليم و تربيت ديگران ، به وسيله استاد وى تصويب و تاءييد گردد).

اگر استاد احساس كند كه شاگرد فارغ التحصيل مى خواهد راءس منصب و مقام معلمى را - بدون نظرخواهى از او - اشغال كند و به امر تدريس دست يازد - در حاليكه استاد ميداند كه مقام وى از لحاظ شغل و حرفه تعليم ، قاصر و نارسا است ، و بالاخره براى اقدام به تعليم ، نيازمند به فراگرفتن علم و ادامه تحصيل و نتيجة محتاج به تعلم و تحصيل و زمينه سازيهاى ديگر است - بايد اشتغال به تعليم را در نظر او تقبيح نموده و در خلوت و دور از نظر ديگران به شدت ، عمل او را ناپسند معرفى كرده و از كار او جلوگيرى كند. اگر نهى و تقبيح نهانى استاد در او مؤ ثر نيفتاد علنا و در حضور ديگران - البته با قصد و هدف صحيح - اقدام او را نكوهش نمايد، تا سرانجام وادارش سازد كه به تحصيلات خود ادامه داده و آمادگى كافى براى اقدام به تعليم و تربيت ديگران را به دست آورد.

بايد يادآور شد كه منشاء همه اين تكاليف - (يعنى اينكه استاد در صورت شايستگى شاگرد، موظف به معرفى او است ، و در صورت عدم شايستگى ، موظف به ممانعت او در اقدام به تعليم مى باشد) - اين است كه استاد و معلم نسبت به شاگرد، به منزله طبيب و پزشك نسبت به بيمار است . استاد بايد از هر وقت و فرصتى - براى شناسائى دقيق بيمارى و مرضى كه به اصلاح و درمان و مداوا نيازمند است و نيز به منظور آگاهى از كيفيت درمانى كه در خور همان بيمارى است - استفاده كند و آن را تحت بررسى قرار دهد.

استاد و معلم بافراست و هوشمند، موارد دقيق و جزئى اين گونه انحرافها و بيماريها و طرز درمان آنها را درست مى شناسد، مواردى كه نمى توان آنها را تحت يك قاعده و ضابطه كلى ، يك جا ارائه داد. ولى معلم باهوش ، همه اين موارد و طرق درمان آنها را با مهارت ، بازيافته و به تدارك آنها اقدام مى كند، (و علي رغم فقدان ضابطه كلى ، شناسائى آنها براى معلم هوشمند آسان مى باشد).

چون براى هر مورد و مقامى ، سخن و مقالى شايسته و گفتارى درخور است . و براى هر نوع بيمارى ، دارو و راه درمان مؤ ثرى وجود دارد كه معلم و پزشك زيرك و باهوش ، آن را كاملا مى شناسند.

## بخش سوم : آداب و وظائف ويژه معلم در امر تدريس و جلسه درس

(مباحث اين بخش ، ضمن سى امر مورد بررسى قرار مى گيرد):

### 1- آراستن و پيراستن ظاهر به منظور تجليل از مقام علم و دانش

بايد معلم با آمادگى كامل و ساز و برگ و زمينه هائى كه نمايانگر وقار و هيبت از نظر لباس و هيئت او مى باشد، و با جامه و بدنى پاكيزه وارد جلسه درس شود، و جامه خويش را از پارچه سفيد انتخاب و تهيه كند؛ زيرا جامه سفيد بهترين و نيكوترين و زيباترين لباس و تن پوش انسان در آداب اسلامى است .

به لباس فاخر و گرانبها اهميت ندهد؛ بلكه او بايد جامه اى در بر كند كه موجب وقار و متانت بوده ، و دلهاى ناظران را بدو جلب نمايد. چنانكه احاديث و نصوحى درباره لباس پيشوايان محافل و مجالسى ، از قبيل اعياد و مجامع مربوط به اقامه نماز جمعه و جماعت و امثال آنها به ما رسيده است (كه همه آنها حاكى از آن است كه بايد اعضاء برجسته هر مجمع و مجلسى ، لباسى را انتخاب كنند كه وقارآفرين بوده و قلوب مردم را جلب نمايد. و حتى همه مردم در تمام فرصتهائى كه در ميان اجتماع به سر مى بردند بايد از چنان لباسهائى استفاده كنند).

مرحوم كلينى در الكافى ، ضمن كتاب (الزى ) و التجمل (279) (آداب آرايش و پيرايش در اسلام )، اخبار و احاديث صحيح و معتبرى در اين زمينه آورده است كه نمى توان چيزى بر آن افزود. منتهى ، بحث از همه آداب تجمل و آراستن و پيراستن ظاهر - آنگونه كه در كتاب (الكافى ) به طور مفصل ياد شده است - خارج از موضوع رساله و كتاب ما مى باشد.

به هر حال ، بايد منظور معلم از پيراستن و آراستن ظاهر، عبارت از تجليل و بزرگداشت علم و دانش و ارج نهادن به شريعت مقدس اسلام باشد.

او بايد به هنگام ورود به جلسه درس ، خود را خوشبو ساخته و موى صورت خود را شانه زده و خويشتن را از هر گونه عيب و زشتى و آثار زننده و اشمئزازآور بپيرايد.

يكى از بزرگان سلف - آنگاه كه مردم براى شنيدن و فراگرفتن حديث به محضر او مى آمدند - غسل مى كرد و سراپاى اندام خويش را شستشو مى داد. و پس ‍ از آنكه بدن خود را معطر و خوشبو مى ساخت جامه اى نو در بر مى كرد و بالاپوش و عبا را بر سر مى نهاد، و سپس بر كرسى و جايگاه تدريس جلوس مى نمود. و همواره ، عود و ماده معطرى را تبخير مى كرد (و فضاى جلسه درس را خوشبو نگاه مى داشت ) تا آنگاه كه از گفتن حديث ، فارغ مى گشت . و مى گفت :

(من سخت علاقه مندم كه حديث رسول گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ارج نهاده و پاسدار شكوه و عظمت آن باشم ) (280) .

### 2- دعاء و حفظ همبستگى معلم با خدا در حين شروع به انجام وظيفه

آنگاه كه معلم مى خواهد به قصد تدريس از خانه خود بيرون آيد، بايد دعائى كه از پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است ، بر دل و زبان جارى سازد، و بگويد:

(( اللهم انى اعوذ بك ان اضل او اضل ، او ازل او ازل ، او اظلم او اظلم ، او اجهل او يجهل على ، عز جارك ، و تقدست اسماؤ ك ، و جل ثناوك ، و لا اله غيرك ) )) (281)

خدايا به تو پناه مى برم كه مبادا گمراه گردانم و يا گمراه گردم ، بلغزانم و يا بلغزم ، ستم كنم يا ستم ببينم ، ديگران را به نادانى كشانم و يا خود دچار آن گردم . خدايا آنكه سر به جوار و همسايگى تو نهاد، سرفراز است . و نامهاى تو مقدس ، و ستايش تو، بس عظيم و شكوهمند مى باشد، و جز تو، كسى شايسته عبادت و بندگى نيست .

سپس بگويد:

(( (بسم الله ، حسبى الله ، توكلت على الله ، لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم ، اللهم ثبت جنانى و ادر الحق على لسانى ) )) (282)

به نام خدا، خدائى كه حوائج مرا كفايت مى كند و مرا بسنده است . خويشتن را بدو مى سپارم ، همه نيروها و جنبش ها تحت يد قدرت خدائى است كه والا و بزرگ مى باشد. بار خدايا قلبم را پايدار و استوار نگاهدار، و حق را فراوان بر زبانم جارى ساز.

معلم بايد - از آن لحظه اى كه پا از خانه بيرون مى نهد و در جهت رفتن به جلسه درس ، گام برميدارد - ذكر و ياد خدا را استمرار دهد، و وابستگى خويش را با او حفظ نمايد تا آنگاه كه وارد جلسه درس گردد. و بالاخره خداى را در اين مدت فراموش نكرده و همواره از او براى توفيق خويش مدد جويد.

### 3- ادامه و استمرار اين همبستگى با خدا براى توفيق در درس

آنگاه كه معلم وارد مجلس درس مى گردد، بايد سلام و درود خود را نثار حاضران نمايد.اگر جلسه درس در مسجد و پرستشگاه مسلمين دائر گردد شايسته استقبال از شروع به درس ، دو ركعت نماز (تحيت تهنيت و درود بر مسجد) را اقامه كند. وچنانچه اين جلسه در خارج از محيط مسجد منعقد گردد، دو ركعت نماز شكر و سپاس الهى رااقامه نمايد، بدين اميد كه او را موفق داشته و اهليت و شايستگى تدريس را بدو مرحمت فرمايد. و يا مى تواند دو ركعت نماز حاجت به جاى آورد تا خداوندمتعال گامهاى علمى او را استوار نگاهداشته و او را موفق و مؤ يد نموده و از لغزش حفظفرمايد.

معلم مى تواند در جلسات درسى كه در خارج مسجد تشكيل مى گردد دو ركعت نماز مطلق را - بدون قيد نماز شكر و يا نماز حاجت – به جاى آورد (يعنى لازم نيست كه حتما نماز او تحت عنوان و وجه خاصى اداء شود؛ بلكه مى تواند عارى از هرگونه قيد و وجهى ، دو ركعت نماز را تطوعا و براى خدا اقامه كند؛ زيرا نماز بهترين نهاد و محبوبترين قانونى است كه شريعت اسلام آن را وضع و تشريع كرده است )(283) .

اما مساءله مستحب بودن دو ركعت نماز به خاطر دروس (كه بتوان آن را (صلاة الدرس ) ناميد) تاكنون از نظر روايات و احاديث به ثبوت نرسيده است ؛ اگرچه برخى از علماء و فقهاء، چنين نمازى را مستحب دانسته اند.

بايد معلم پس از دو ركعت نماز - با هر عنوان ، و يا عارى از هر عنوان -، از خداوند متعال ، توفيق و يارى خويش را درخواست نموده و از او بخواهد كه وى را از خطاء و لغزش و اشتباه مصون دارد.

### 4- جلوس آميخته با وقار و نزاكت و ادب

معلم بايد با آرامش و تواءم با وقار و متانت و تواضع و فروتنى و خشوع و نرمى ، و افتاده و سر به زير، در جلسه درس بنشيند (و جلوس خود را با طرزى خوش آيند تنظيم نمايد، يعنى ) دو زانو و به همان صورتى كه در نماز، مستحب است جلوس كند (كه پشت پاى چپ روى كف پاى راست قرار گيرد). چهارزانو و يا بر نشيمن خود - در حاليكه ساق و ران خود را بالا نگاهداشته و آنها را با دو دست در بغل گرفته است ننشيند. و در صورت امكان و اختيار از هر نوع نشستى كه زننده و مكروه و ناخوش آيند است بپرهيزد (بديهى است كه معلم در صورت عدم امكان و يا عدم اختيار، موظف به رعايت اين آئينها در طرز خود نمى باشد؛ لذا) او بدون داشتن عذر موجه نبايد يك يا هر دو پاى خود را دراز كند، به پشت و يا پهلو و مانند آن تكيه نمايد، و روي هم رفته بايد در طرز جلوس خود، ادب و نزاكت را رعايت كند.

رعايت تمام اين آداب و آئينهاى مربوط به طرز جلوس ، منحصرا به هنگام تدريس ، ضرورى و لازم است . اما در مواقعى كه مجلس درس از رسميت خارج شد و كار تدريس ، پايان گرفت ، هر نوع جلوس و نشستن ، بلامانع است ؛ زيرا شاگردان و دانشجويان به منزله فرزند او هستند؛ (و او مى تواند با حالتى طبيعى و خارج از تكلف و هر طور كه استراحت او اقتضاء مى كند جلوس نمايد. منظور از رعايت اين آداب در جلسه درس ، ارج نهادن و تجليل از مقام دين و آئين ، و قدردانى از علم و دانش مى باشد. و در غير اين صورت يعنى موقعى كه درس به پايان رسيد، رعايت اين آداب ، ضرورتى ندارد).

### 5 - تعيين و تنظيم جهت و سمت جلوس معلم در جلسه درس

برخى از علماء را اعتقاد بر آنست كه شايسته است معلم رو به قبله ، جلوس كند؛ زيرا نشستن در برابر قبله ، شريفترين و بهترين نوع نشستنها است . رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

(( (خيرالمجالس ما استقبل بها) )) (284)

بهترين نشستنها، نشست هائى است كه رو به قبله مى باشد.

ولى مى توان گفت : اگر معلم پشت به قبله جلوس كند محتملا كار مستحبى را انجام داده است ؛ زيرا در چنين وضعى قهرا (افراد زيادى كه عبارت از همان ) شاگردان و دانشجويان او (مى باشند) در برابر قبله قرار خواهند گرفت ، و همينگونه ساير مستمعين ديگر نيز از اين فضيلت و مزيت برخوردار مى گردند.

همين حكم درباره قاضى (و افراد شاكى كه در محكمه او حضور مى يابند) نيز جارى است (كه قاضى پشت به قبله ، و شاكيان در برابر آن قرار گيرند). اين طرز جلوس در مورد قاضى و شاكيان ، از مزيت فزونترى برخوردار است ؛ چون شاكيان در برابر قبله و مركز و كانون توجه مسلمين قرار گرفته و با تمام وجود، خويشتن را در برابر خدا مى يابند. و اين كار به منزله نوعى تشديد و سختگيرى به شمار ميرود كه شاكيان در برابر قبله و مقابل پايگاه الهى ، از هر گونه سخن بيهوده و نادرستى ، بر حذر باشند، و آنگاه كه سوگند ياد مى كنند، خداى را ناظر بر اعمال خويش ببينند.

ناگفته نماند كه در اين باره ، نص و حديث خاصى وارد نشده است (كه معلم و شاگردانش در چه جهتى جلوس كنند؛ ولى قهرا توجه به مصالح و دورانديشى ، اقتضاء مى نمايد كه معلم و شاگردان در جهاتى كه ياد شده است جهت جلوس خود را تنظيم كنند).

### 6- پالايش قصد و هدف

معلم بايد قبل از آغاز به تدريس و حتى هنگام خروج از خانه خويش ، قصد و نيت و هدف خود را درست تنظيم نمايد؛ به اينصورت كه نيت او بايد عبارت از تعليم و نشر علم و ترويج مطالب سودمند دينى و تبليغ احكام مذهبى باشد، احكامى كه به عنوان امانت ، بدو سپرده شده و ماءمور و موظف است كه آنها را براى ديگران تبيين و گزارش نمايد.

و نيز هدف و نيت او بايد چنين باشد كه از طريق تدريس و مذاكره ، بر مراتب علمى خود بيفزايد، و حق و حقيقت را ظاهر و آشكار سازد. و از اين رهگذر از سوى افكار و آراء نادرست و باطل ، به سوى حق و واقعيت ، بازگردد. و در جمع شاگردان و دانشجويان از خداى خويش ياد نموده ، و با دعاى خود و شاگردانش ، براى علماء پيشين و دانشمندان صالح و شايسته اى كه درگذشته اند، طلب مغفرت كرده و مقامات رفيعى را براى آنها آرزو نمايند.

روي هم رفته بايد خويشتن را با هر نوع قصد و هدف مطلوبى كه به نظر او مى رسد، (و قلبش را متوجه خداوند مى گرداند) مجهز ساخته (و از حس جهت يابى صحيح انسانى و الهى بهره مند باشد). مقاصد و هدفهاى والا را در خود احضار و زنده كند، و بر تراكم اين اهداف پسنديده فزونى بخشد تا حجم پاداش او در روز قيامت فزاينده تر گردد؛ زيرا اهميت و ارزش اعمال هر كسى بر اساس اهداف و نيتهاى او استوار است . (و هر چند كه نيت و اراده انسان ، والاتر و پاكيزه تر باشد، ثواب و پاداش او ارجمندتر و شكوهمندتر خواهد بود).

منظور از نيت چنين نيست كه با زبان بگويد: من اين كار را به خاطر فلان هدف انجام مى دهم ، و عبارات و واژه ها و الفاظ خاصى براى تحقق نيت خود به زبان آورد؛ بلكه منظور از نيت ، عبارت از برانگيختن دل و تحكيم اراده بر انجام دادن كار مخصوصى مى باشد كه بايد صرفا به خاطر تقرب به خداوند و امتثال از اوامر او انجام گيرد.

حتى اگر با زبان و الفاظ، بازى كند و بگويد: من اين كار را به خاطر خدا انجام ميدهم - با توجه به اينكه خداوند متعال به آنچه در قلب و درون او مى گذرد آگاهى دارد و مى داند كه چنين شخصى فاقد هدف الهى است ، و ميخواهد صرفا در محافل و مجالس ، نمود كند و نامور و مشهور شود، و بر اقران و امثال و رقيبان ، متفوق و سربلند گردد - چنين كسى را بايد نيرنگ باز و فريب كار خواند كه مى خواهد به خيال خود، خدا و خلق را فريب دهد.

آرى ، او رياكارى است كه خداوند متعال به فساد نيت و پليدى و آلودگى راز و قصد او آگاه و مطلع است . او به علت آلودگى به چنين مقاصد و اهداف معصيت بار - با وجود داشتن ظاهرى حق به جانب و فريبا، و پارساجامگى و تظاهر به عبادت و بندگى - مستحق كيفر و شكنجه الهى مى باشد.

خداوند متعال در ظل مراحم و فضل و كرم خويش ، اعمال ما را اصلاح فرموده ، ما را در گفتارمان استوار نگاه دارد. و از بركات منت و احسان خود، باطن و اهداف و مقاصد ما را از هر گونه شوائب دنيوى ، پاك و پاكيزه سازد.

### 7- حفظ وقار و متانت در جلسه درس

معلم بايد - در صورت امكان - جايگاه خود را در يك سمت و يك جهت مستقر ساخته و از پس و پيش رفتن با نشيمن ، و جابه جا شدن ، و تكانهاى شديد خوددارى كند و دستها را از حركات بيهوده و به هم پيوستن و در هم فرو بردن ، و در صورت عدم احتياج ، چشمها را از نگاههاى پريشان حفظ كند. و از كثرت مزاح و شوخى و خنده هاى زياده از حد، پرهيز كند؛ زيرا اينگونه كارها از هيبت معلم مى كاهد و حرمت و شكوه او را در معرض سقوط قرار مى دهد، و احتشام او را از ميان برمى دارد، و سرفرازى و عزت او را از دلها بيرون مى كند.

مزاح و شوخى اگر اندك باشد (و بر سبيل ندرت و به منظور تجديد نشاط و شادابى شاگردان و زدودن و ستردن فرسودگى خاطر آنها انجام گيرد)، كارى است ستوده و پسنديده ؛ چنانكه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و راهبران و ائمه پس از او - كه راه را بازيافته اند - گاهى براى ايجاد انس ميان همنشينانشان و الفت قلوب آنها، مزاح و شوخى مى كردند. خنديدن نيز تا همين مقدار با مزاح نزديك است و مى توان براى تجديد نشاط اهل مجلس از آن استفاده كرد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنگاه كه مى خنديد دندانهاى پسين و كناره او نمايان مى گشت ، لكن صدا به قهقهه بلند نمى كرد. اعتدال در خنديدن را مى توان به (تبسم و لبخند) تعبير نمود كه شايسته است خنده آدمى از آن حد تجاوز نكند.

(جدى بودن معلم و حفظ وقار او مانع از اين نيست كه پاكدل و خوش زبان باشد، و با شاگردان خود مطابق مقتضيات ، مزاح نمايد. و اين حالت براى معلم ، زشت نيست ؛ بلكه با رعايت اندازه ، مطلوب و پسنديده است . برخى از دانشمندان روحيه مزاح را يكى از صفات ضرورى معلم برشمرده اند؛ زيرا معلم ، با مزاح هاى جسته و گريخته خود، مى تواند بر بسيارى از مشكلات روزمره فائق گردد. و به مدد بهره گيرى از حوادث كوچك و سرورانگيز و پى آمدهائى - كه از ناحيه برخى شاگردان بروز مى كند - حالت نشاط را در محيط كار خود برانگيزد كه خود و شاگردان را از تنگناى برخى حالات غم انگيز برهاند، و نشاطى در خود و شاگردانش براى درس ايجاد كند. اما همانطور كه شهيد ثانى يادآور شد: نبايد مزاح را عادت خود قرار داده و از حد معتدل آن ، تجاوز كند؛ زيرا اگر مزاح از حد خود تجاوز نمايد باعث جراءت و جسارت شاگردان نسبت به معلم گشته و احترام او را در معرض خطر قرار مى دهد. و درس او منجر به هرج و مرج شده و اداره و اداره جلسه درس و تعليم شاگردان براى او دشوار ميگردد).

### 8 - طرز توجه و نگاه معلم به شاگردان بايد حساب شده باشد

معلم بايد براى نشستن خود، جايگاهى را انتخاب كند كه چهره او براى همه حاضران مجلس درس او، نمايان بوده و همه شاگردان و حاضران بتوانند او را ببينند. و او هم به نوبه خود بتواند نگاه و التفات ويژه خود را - در صورت نياز و گفتگوى با آنها - بدآنها معطوف ساخته و سيما و چهره آنها را مشاهده كند.

او بايد نگاه خود را عادلانه ميان همه شاگردان ، توزيع نموده ، و همه را با نظر و نگاه خود محفوظ گرداند. و آنگاه كه با شاگردى گفتگو مى كند و يا يك شاگرد، پرسشى با استاد در ميان مى گذارد، و يا آنكه سرگرم بحث و مناقشه با او است ، بايد بيش از ديگران به او بنگرد و نگاه ويژه خود را بدو معطوف سازد و بدو روى نمايد؛ اگر چه اينگونه شاگرد، كم سن و سال يا از لحاظ علمى و جهات ديگر در سطح پائين باشد؛ زيرا تخصيص و منحصرساختن التفات و توجه به افراد مترفع ، و متشخص ، و محدود ساختن نگاه به افراد مشهور، شيوه جباران و رياكاران است .

شاگردى كه نزد استاد به قرائت و خواندن مشغول است به منزله شاگردى است كه با استاد به گفتگو نشسته و با او بحث مى كند. لذا بايد التفات و نگاه ويژه خود را - در مورد مطالبى كه به درس او مربوط است - بدو معطوف نمايد (و براى او چهره بگشايد و به سخنانش گوش فرا دهد). استاد بايد از بذل نگاه و التفات و خطاب به ديگران - بر حسب حال و سؤ ال آنها دريغ و مضايقه نكند.

### 9- احترام ويژه به شاگردان بافضيلت و قدردانى از مزاياى آنها

بايد معلم - بيش از آنچه درباره توده مردم ، اخلاق و رفتار خوش آيندى را به كار مى دارد - نسبت به همنشينان و شاگردان خويش ، رفتار خوشى را در پيش ‍ گيرد. و شاگردانى را كه از لحاظ سنى ، يا علمى ، يا لياقت و شايستگى ، و يا شرافت روحى و امثال آنها، بر ديگران امتياز و برترى دارند، مورد توقير و احترام قرار داده و جايگاهشان را در جلسه درس - به همان اندازه كه آنان را در پيش رو قرار داشتن ، مقدم مى دارد - برفرازد، و جايگاه آبرومندى را براى آنان در نظر گيرد. و نسبت به سايرين نيز اظهار لطف و محبت نموده و با سلام و درود گرم و صميمانه و چهره اى گشاده و سيمائى شاداب و قيافه اى متبسم و خندان ، مراتب احترام خويش را ابراز كرده ، و به منظور گرامى داشت مقدم آنها، از جاى برخيزد.

اگرچه در بعضى اخبار و احاديث در مساءله احترام به شاگرد، ايهامى به چشم مى خورد؛ به اين معنى كه از مضمون اين اخبار چنين استفاده مى شود كه اگر رفتار معلم ، نمايانگر احترام به شاگرد باشد، اين رفتار به عنوان عملى مكروه و ناستوده به شمار مى آيد. ولى على رغم چنين ايهام ، اگر طرز برخورد معلم با شاگردان ، حاكى از احترام به آنها باشد، به هيچ وجه مكروه و ناخوش آيند نيست .

بايد يادآور گرديم كه تحقيق و بررسى اينگونه اخبار و كيفيت توجيه آنها - به صورتى كه با مساءله احترام معلم به شاگردان ، اصطكاكى پيدا نكند - از حوصله اين كتاب ، بيرون است . (و بايد اين موضوع در جاى خود يعنى علم الحديث ، بررسى و تحقيق شود).

(هر انسانى علاقه دارد نزد ديگران محترم و محبوب باشد. بنابراين ، وظيفه هر فرد انسانى ، نشان دادن حسن خلق و محبت و احترام به ديگران است . ولى معلم بيش از ديگران موظف به اين امر نسبت به شاگردان مى باشد. بهترين صفات اخلاقى معلم اين است كه نسبت به كودكان و شاگردان ، عاطفه و محبت نشان دهد؛ چون به ويژه ، كودك ، و عموما شاگردان ، به توجه و اعمال دلنشين اخلاقى معلم و محبت او، شديدا نيازمند هستند. براى آنكه شاگرد بتواند با معلم ، انس پيدا كند و بدو اعتماد نمايد، بايد از محبت و توجه او اشباع شود. وقتى شاگرد از معلم ، توجه و محبت و احترام مشاهده نكرد و معلم نسبت به او توهين را روا داشت ، از معلم و استفاده از او بيزار ميگردد.

فرق ميان توجه معلم و ديگران از اينجا سرچشمه مى گيرد كه مخصوصا كودك وقتى از خانه و يا كودكستان و يا مكتب خانه به مدرسه منتقل ميشود ملاحظه مى كند كه تمايل و علاقه او به معلم ، مقابله نمى شود. يعنى اين تمايل ، يك طرفه بوده ، و از طرف ديگر يعنى از ناحيه مربى ، علاقه اى به او ابراز نمى گردد و تبادلى در اين محبت انجام نمى گيرد؛ در حاليكه پدر و مادر يا مربى ، با او در منزل ، و يا با او در كودكستان و يا مكتب خانه ، با رفق و نرمى و محبت رفتار مى كردند. لذا ممكن است احيانا اين تصور در او به وجود آيد كه معلم مدرسه ، به او جفا مى كند.

روانشناسان در تقسيم نيازمنديهاى كودكان و خردسالان ، آراء و نظريات گوناگونى اظهار كرده اند. ولى به طور مسلم همگى معتقدند كه يكى از نيازمنديهاى قطعى كودك و شاگرد، آن است كه مورد محبت ديگران و معلم قرار گيرد تا معلم يا ديگران بتوانند اعتماد و علاقه او را نسبت به خود و درس خويش جلب كرده ، و حس طاعت و محبت را در او بيدار سازند.

شهيد ثانى ميگويد: بايد معلم به اين نياز روانى شاگرد، عنايت داشته باشد. و به خصوص هر چه بيشتر، احترام و محبت خود را متوجه شاگردان برجسته مجلس ‍ درس خود نمايد؛ چون آنها از او انتظار بيشترى دارند. و اگر معلم به اين حاجت روانى شاگرد آشنائى داشته باشد و آن را مورد توجه قرار دهد، مى تواند آن را در مسير خوبى رهبرى كرده و از آن براى امر آموزش بهره بردارى نمايد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درس معلم ار بود زمزمه محبتى |  | جمعه به مكتب آورد طفل گريزپاى را |

### 10- تلاوت قرآن و خواندن دعاء قبل از تدريس

معلم بايد قبل از شروع به بحث و كاوش علمى و تدريس - به عنوان تبرك و تيمن - چند آيه اى از قرآن كريم را قرائت كرده ، و پس از آن براى خود و حاضران جلسه درس و ساير مسلمين دعاء كند، و از شر شيطان مطرود از رحمت پروردگار، به خدا پناه برد. مثلا بگويد: (( (استعيذ (- يا - اعوذ) بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم ) )) . و نام خداى را (با ذكر: (( (بسم الله الرحمن الرحيم ) )) ) بر دل و زبان جارى سازد، و خداى را (با جمله : (( (الحمد لله رب العالمين ) )) سپاس گويد، و بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خاندان و يارانش سلام و درود فرستد، (يعنى به عنوان مثال بگويد: (( (والصلوة والسلام على نبيه و آله و اصحابه ) ). سپس در حق علماء و صلحاى درگذشته و پيشين ، به ويژه استادان و پدر و مادر خود و حاضران ، دعا كند. اگر جلسه درس در مدرسه و امثال آن برگزار مى شود در حق واقف آن مكان نيز، دعاء نمايد.

اگرچه سند روائى و حديث خاصى در اين باره به ما نرسيده است ؛ ولى در اينگونه دعاها خير و بركت عظيمى وجود دارد، و موقعيت خاص جلسه درس ، مورد و محل مناسبى براى اجابت دعاء مى باشد. دعاء در چنين مجالس و محافل علمى ، شيوه دانشمندان سلف و سيره علماء پيشين است ، شيوه و سيره اى كه بايد از آن پيروى كرد. آنان ، دعاء و نيايش به درگاه الهى را - قبل از آغاز به درس و مذاكره - مستحب مى دانستند، و به آن علاقه و دلبستگى داشتند.

بعضى از دانشمندان ، دعاى زير را از جمله دعاهائى مى دانستند كه بايد قبل از تدريس خوانده شود، و مضمون آن ، چنين است :

(( (اللهم انى اعوذ بك ان اضل او اضل ، و ازل او ازل ، و اظلم او اظلم ، و اجهل او يجهل على (285) . اللهم انفعنى بما علمتنى ، و علمنى ما ينفعنى ، و زدنى علما. و الحمدلله على كل حال . اللهم انى اعوذ بك من علم لاينفع ، و من قلب لايخشع ، و من نفس لاتشبع و من دعاء لايسمع ) )) (286) .

خدايا به تو پناه مى برم از اينكه گمراه كنم و يا گمراه گردم ، بلغزانم و يا بلغزم ، ستم كنم و يا ستم بينم ، به نادانى كشانم و يا خود دچار آن گردم . بار خدايا مرا با علمى كه به من آموختى سودمند گردان ، و مرا به علمى رهنمون ساز كه مرا سودمند افتد، خدايا بر مراتب علم و آگاهى من بيفزا. سپاس حقيقى در تمام حالات از آن خداوند متعال است . بار خدايا به تو پناه مى برم از علمى كه سودمند نيفتد، و از قلبى كه خشوع و نرمى و انعطاف در برابر حق ، بدان راه نيابد، و از هوسى كه سير و اشباع نگردد، و از دعائى كه اجابت نشود.

يكى از دانشمندان ، سوره (الاعلى ) را - براى تلاوت قرآن ، قبل از شروع به درس - انتخاب مى نمود و چنين مى انديشيد كه واژه ها و تعابير موجود در اين سوره ، از قبيل : (( (الاعلى ، قدر فهدى ، سنقرئك فلاتنسى ، فذكر ان نفعت الذكرى ، صحف ابراهيم و موسى ) )) داراى تناسب و تجانس خاصى با بحث و مذاكرات علمى است . و مى توان مضامين اين سوره را - از آن جهت كه با مساءله درس و بحث و نام اعلاى خداوند متعال و هدايت و ارشاد و تذكر و قرائت و صحيفه نبشتار، كاملا متناسب مى باشد - به فال نيك گرفته و بدان تاءسى جست .

و نيز روايت شده است اگر كسى با گروهى به سر برد و بخواهد دعائى بخواند، بايد دعاى زير از آن جمله باشد:

(( اللهم اقسم لنا من خشيتك ما يحول بيننا و بين معصيتك ، و من طاعتك ما تبلغنا به جنتك ، و من اليقين ما يهون به علينا مصائب الدنيا. اللهم متعنا باسماعنا و ابصارنا و قوتنا(287) ما احييتنا، و اجعلها الوارث منا، و اجعل ثارنا على من ظلمنا، و انصرنا على من عادانا، و لاتجعل مصيبتنا فى ديننا. و لاتجعل دنيانا اكبر همنا و لا مبلغ علمنا. و لاتسلط علينا من لايرحمنا)(288) (برحمتك يا ارحم الراحمين ) )) .

بار خدايا آن بخش از خشيت و ترس خود را نصيب ما گردان كه ميان ما و ميان نافرمانى ما نسبت به فرمان تو، سد و مانعى ايجاد كند. و از اطاعت و امتثال از اوامر خود، حظ و بهره اى را براى ما منظور كن كه ما را به بهشت تو و نيكبختى جاويد برساند. و سهم ما را از يقين به خودت به گونه اى به ما عطاء كن كه از رهگذر آن ، مصائب و حوادث ناگوار دنيا از ديدگاه ما آسان و ناچيز و هموار گردد. بار خدايا ما را به وسيله حس شنوائى و بينائى و نيروى ما - مادامى كه ما را زنده نگاه ميدارى - برخوردار فرما، و همان را ارث ما ده ، يعنى تا هنگام مرگ اين نيروها را از ما مگير و آنها را براى ما پايدار نگاه دار. خون ما را به زيان ستمگران و متجاوزان به ما، قرار ده و انتقام ما را از آنها برگير. ما را بر دشمنانمان يارى ده . مصيبت و گرفتارى هاى ما را در دين و آئين ما قرار نده . دنيا را به عنوان مركز اساسى هدف اهتمام و كوشش و مقصد نهائى علم و دانش مقرر نفرما، كسانى كه به ما رحم نمى كنند بر ما مسلط و چيره مگردان .

### 11- استفاده از بهترين قواعد و روش تدريس و تفهيم

بايد معلم در تدريس خود، راه و روشى را جستجو و انتخاب كند كه از رهگذر آن ، درس وى با آسانترين وجه ، قابل فهم گردد. او بايد حتى الامكان از خوشترين و دلچسب ترين واژه ها و تعابير، تواءم با بيانى آرام و بليغ و روشن و روشنگر، - به منظور تفهيم شاگردان - استفاده كند.

مطالبى را كه از نظر زيرسازى و اهميت ، در درجه اول قرار دارد بر ساير مطالب ، مقدم داشته ، و مطالب روبنائى را در پى مسائل زيربنائى ايراد كند. در ترتيب مقدمات و زمينه سازى مطالب ، تنظيم مسائل بنيادى را براى تحقيق و بررسى موضوع بحث ، رعايت كند. آنگاه كه بايد جمله و عبارتى را قطع و وقف نمايد، اندكى سكوت كند. و آنگاه كه جمله ها با هم پيوند و ارتباط دارند پيوستگى كلام و سخن خود را رعايت نمايد.

در صورتى كه همه حاضران جلسه درس و يا برخى از آنها نيازمند به تكرار مشكلات مربوط به محتوى و يا الفاظ و تعابير درس بودند استاد از تكرار توضيح مربوط به آن دريغ نورزد؛ بلكه بايد گزارش آنها را اعاده نمايد.

و آنگاه كه بسط و توضيح مساءله اى را به پايان رساند، اندكى سكوت و درنگ كند تا اگر كسى ايراد و سخنى بر آن مطلب داشت آنرا در ميان گذارد.

اگر معلم چنين پيش بينى كند كه نمى تواند پاسخ يك شبهه دينى را - پس از ايراد آن - در ضمن يك جلسه بيان كند، بايد از طرح آن شبهه دينى و پاسخ آن را جمعا در يك جلسه بازگو نمايد، و يا اساسا مجموع ايراد شبهه و پاسخ آن را به جلسات ديگر موكول سازد. به خصوص اگر درس او در جمع حاضرانى - متشكل از شاگردان خاص وى و توده مردم عادى - منعقد شود، و كسى يا كسانى در درس او حضور به هم رسانند كه احتمالا دوباره به جلسه درس او نيايند، و در چنين درسى ، شبهه اى ايراد شود و بلاجواب بماند، و حل و پاسخ آن به جلسات ديگر موكول گردد، بديهى است كه در چنين شرائطى آن شبهه در مغز و دل آنها جايگزين مى گردد (و به عنوان يك اصل پذيرفته شده دينى تلقى مى شود). و احيانا هرگز موفق نمى گردد كه پاسخ اين شبهه را بشنود. قهرا ايراد اينگونه شبهات كه بلاجواب مى ماند، زمينه اى براى آشوب روحى و فتنه باطنى و فساد و بدكردارى او مى شود (و افكار پريشان و انديشه هاى نابسامان و كردارهاى نادرست دينى را در او به ارمغان مى آور).

### 12- رعايت ترتیب منطقى علوم و دانشها در امر تدريس

در صورتى كه معلم با درسهاى متعددى مواجه باشد (و خود را در برابر متقاضيانى ببيند كه خواهان تدريس علوم متنوعى هستند) بايد علم و دانشى را پيش از هر درس ديگرى تدريس كند كه واجد شرافت فزونترى نسبت به ساير علوم مى باشد. و بالاخره بايد ارزشمندترين علم را در نوبت نخست تدريس قرار دهد. به اين معنى كه به ترتيب : اصول دين ، تفسير، حديث ، فقه ، نحو، معانى بيان و بر همين قياس ، ساير علوم را بر حسب مرتبه و مقام و نياز به آنها - از لحاظ تقدم و تاءخر - با ترتيب مناسب و بر حسب احتياج شاگردان تدريس كند.

ما در بحثهاى آينده - طى باب ويژه اى - مطالبى را بازگو خواهيم كرد كه ضمن آن ، مراتب و درجات اهميت اين علوم و دانش ها روشن خواهد شد.

### 13- رعايت اعتدال و اقتصاد در بيان و توضيح مطالب

معلم نبايد مدت جلسه درس خود را آن اندازه طولانى سازد، و آنچنان در شرح و بسط مطالب پرگوئى كند كه موجب ملال و فرسايش خاطر شاگردان و يا مانع فهم و ضبط و به خاطر سپردن درس گردد؛ زيرا هدف از تدريس اين است كه شاگردان ؛ بيان استاد را درك نموده و آن را به خاطر بسپارند. و چون به علت اطاله سخن ، ذهن شاگردان ، خسته و فرسوده گردد، هدف و مقصد - كه عبارت از فهم و ضبط است - از ميان مى رود.

معلم نبايد درس خود را آنچنان كوتاه و محدود برگزار كند كه موجب نقص قسمتى از بيان و تقرير و توضيح ، و يا مخل به ضبط و درك شاگردان گردد؛ زيرا در اين صورت نيز نقض غرض لازم مى آيد، و مقصود و هدف از تدريس از دست مى رود.

معلم بايد در امر طولانى ساختن درس و يا محدود نمودن و فشرده گوئى ، مصلحت و شرائط و اوضاع حاضران و شاگردان را از لحاظ بهره گيرى در نظر گيرد. اگر شاگردان او داراى آن مقدار آمادگى باشند كه استاد، مطلب را طولانى سازد و تمام شقوق و شاخه هاى متنوع آن را بازگو نمايد، اطاله سخن و طولانى ساختن جلسه درس بلامانع خواهد بود. (در غير اين صورت بايد بر حسب شرائط و مقتضيات روحى و علمى شاگردان خويش ، وقت را از نظر اطاله سخن و يا عدم آن تنظيم كند).

### 14- مصونيت معلم از عوارض مخل مزاجى و روحى

آنگاه كه معلم دست اندر كار تدريس مى گردد بايد از عوارضى كه آرامش او را از ميان مى برد و يا فكر او را دچار تشويش و اضطراب مى سازد، كاملا مصون باشد. و در چنين شرائطى اساسا تدريس نكند. اين عوارض عبارتند از: بيمارى ، گرسنگى ، تشنگى ، محصور بودن از لحاظ پيشاب و پساب ، خوشحالى مفرط، اندوه ، خشم ، بيحالى ، پينكى و چرت زدگى ، پريشانحالى ، احساس سرما و گرماى رنج آور.

اينگونه عوارض ، باعث مى شوند كه معلم نتواند – آن طور كه شايد و بايد - بحث و بيان خود را كاملا تفهيم كند، و هدف مطلوب خود را اداء نمايد. و يا موجب مى گردد كه احيانا راءى و فتواى نادرستى را – به طور ناخودآگاه - ابراز كند. (لذا بايد معلم در عين تندرستى ، و در يك شرائط سالم روحى ، و در وضعى طبيعى و عادى ، به تدريس اشتغال ورزد تا افكار و آراء صحيحى را در اختيار علاقمندان قرار دهد).

### 15- توجه به فضاى جلسه درس - يا - جلسه درس و اهميت هواى آزاد

بايد فضاى جلسه درس ، از هر گونه عوامل آزاردهنده و انگيزه هاى سرگرم كننده حاضران ، از قبيل : دود، گرد و غبار، سر و صداى زياد كه مخل آرامش است ، تابش سوزنده آفتاب ، و امثال آنها از عواملى كه فكر را به خود مشغول مى سازند و مانع از اداء وظيفه مطلوب مى گردند، مصون باشد.

بايد جلسه درس در عين وسعت ، از هر انگيزه اى كه فكر و انديشه آدمى را به خود سرگرم مى كند و روان انسان را دچار تشتت و پريشانى مى سازد، كاملا محفوظ باشد تا در ظل چنين فضائى گسترده و عارى از عوامل سرگرم كننده ، غرض مطلوب و هدف نهائى تدريس تاءمين گردد.

### 16- رعايت مصالح شاگردان و مصالح اهم در تقديم و تاءخير وقت تدريس

بايد معلم - در صورتى كه ضرورتى مهم و مشقتى فزون از حد در ميان نباشد، در تقديم و يا تاءخير حضور خود در جلسه درس - در طى ساعات روز - مصالح جماعت شاگردان را مراعات كند. يكى از انواع ضرورت (كه معلم احيانا ناگزير از تاءمين آن مى گردد) اشتغال به مطالعه و تصنيف و تاءليف در اوقات و فرصتهاى مناسب مى باشد.

ولى بايد توجه داشت كه مطالعه و تصنيف - آنگاه بر مصالح جمعى شاگردان مقدم است - كه از لحاظ اهميت ، بر كار تدريس رجحان داشته باشد، (و در غير اين صورت بايد معلم - از لحاظ تعيين وقت حضور براى تدريس - مصالح و منافع جماعت شاگردان را بر مصالح مربوط به مطالعه و تاءليف ترجيح دهد).

### 17- رعايت تناسب صدا با محيط درس

معلم نبايد صداى خود را بيش از اندازه نياز حاضران ، بلند كند. و نبايد صدايش را آنقدر آهسته و كوتاه سازد كه احيانا براى برخى از حاضران ، درست مسموع نگردد، به گونه اى كه نتوانند كاملا محتواى سخن او را درك نمايند. از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه فرمود: (خداوند متعال ، صداى آهسته و كوتاه را دوست مى دارد، و از صداى بلند و فريادگونه خشمگين و بيزار است ) (289)

بهتر اين است كه بگوئيم : صداى معلم ، نبايد از فضاى جلسه درس به بيرون از محيط درس سرايت كند و در عين حال بايد براى حاضران نيز رسا باشد. اگر در ميان جمع شاگردان ، شخصى كه دچار ثقل سامعه و ضعف حس شنوائى است حضور يابد، چنانچه معلم صداى خود را آن اندازه رسا سازد كه او نيز بشنود، هيچ مانعى ندارد؛ بلكه در اين زمينه روايتى هست كه در كتب حديث به چشم مى خورد، و حاكى از آن مى باشد كه چنين كارى داراى فضيلت است (290) .

### 18- حزم و احتياط براى حفظ نظم و پاسدارى از آرامش ، و پيشگيرى از مراء وجدال در جلسه درس

بايد معلم ، جلسه درس خود را از همهمه و سر و صدا و غوغا صيانت نمايد؛ چون لغزش و غلط و خطاء و اشتباه از زير بانگ و خروش و غوغا، سر برمى آورد. او بايد جلسه درس خود را از سر و صداى بلند شاگردان و سوء ادب آنها در مذاكرات علمى ، و تشتت و اختلاف جهات بحث ، و نيز انحراف مسير مساءله مورد بحث ، به موضوعات و جاهاى ديگر - پيش از تكميل آن مساءله - حفظ نمايد. اگر از سوى يكى از شاگردان ، زمينه هاى انحراف از مسير مساءله را مشاهده كند (و ببيند كه او مطالبى را بازگو مى نمايد كه با آن مساءله بيگانگى دارد) با آميزه لطف و محبت - پيش از آنكه سخن انحراف آميز او در ميان جمع حاضران منتشر گردد، و هيجانى در آنها به وجود آورد - از انحراف او جلوگيرى كند. او بايد به همه حاضران ، نكات و حقايقى را يادآور گردد كه نمايانگر قبح و زشتى انحراف مذكور است . و به آنها گوشزد كند كه چون مقصود و هدف نهائى بحث و مذاكره علمى آنست كه دلها و قلوب در جهت اظهار و پديدار ساختن حق ، با هم همبستگى يابد و در سايه آن ، ثمرات و فوائدى عائد همگان گردد و ميان آنان ، صدق و صفاء و نرمش و مدارا حكومت كند و از يكديگر - متقابلا - استفاده نمايند.

بايد معلم پس از تذكر و هشدار مذكور، رواياتى را - كه در نكوهش ستيز و جدال و مناقشه و رقابت بيجا و كينه توزى وارد شده است - بر آنان بخواند، كه به ويژه در اين روايات ، ستيزه جوئى و كينه توزى علماء و دانشمندان و اشخاصى كه داراى سمت علمى هستند و بر اريكه علم نشانده شده اند، سخت نكوهش و مذمت شده است .

معلم بايد به شاگردان يادآور گردد كه جدال و ستيزه جوئى در مذاكرات علمى ، سرانجام از دشمنى و كينه سر برمى آورد كه عواقب سوء آن عبارت از پريشانى فكر و خاطر، و از دست دادن حس دينى و ايمانى است .

و نيز بايد گوشزد نمايد كه لازم است اجتماع و گردهم آئى شاگردان ، خالصانه و پاكيزه از هر گونه غرض ورزى ، و روي هم رفته فقط به خاطر خدا باشد تا فائده دنيوى و سعادت و نيكبختى در آخرت را براى آنها بارور سازد.

### 19- ايجاد انضباط و حس مسئوليت اخلاقى در شاگردان

اگر معلم ملاحظه كرد كه يكى از شاگردان در بحث و گفتگو، از حد و مرز موضوع و يا موازين اخلاقى ، پا فراتر مى نهد، و يا از خود، سرسختى و كينه توزى و بى انضباطى و سوء ادب نشان مى دهد، و يا پس از اثبات و ظهور حق و حقيقت ، منصفانه داورى نمى كند، و يا بى جهت بانگ مى زند و فرياد سرمى دهد، و يا به حاضران و غائبان جسارت و اسائه ادب مى كند، و يا نسبت به كسى كه لايق تر از او است در نشست ، تفوق و برترى مى جويد، و يا در جلسه درس به خواب مى رود، و يا در حين درس با ديگران صحبت مى كند، و يا مى خندد، و يا يكى از حاضران را به استهزاء مى گيرد، و بالاخره مرتكب عملى مى گردد كه دور از نزاكت و انضباط مربوط به جلسه درس مى باشد، و رفتارش به هيچ وجه در خور يك محصل و دانشجو نيست ، بايد معلم شديدا از اين گونه اعمال نابخردانه او ممانعت به عمل آورد.

درباره اعمال و رفتار خوب و بد، و كردار روا و نارواى شاگرد، قريبا بحث مفصل و مشروحى را در پيش داريم .

اين نوع بحث - (كه در ضمن گفتگوى از وظائف معلم در امر تدريس و جلسه درس به ميان آمده است ) - با بحثى كه مربوط به جلوگيرى از اخلاق ناستوده شاگردان بوده ، و ما قبلا از آن ياد كرديم ، تفاوت دارد؛ زيرا گفتگوى ما در اينجا به وظائف معلم در جلسه درس ارتباط دارد؛ ولى بحث گذشته ، مربوط به وظائف معلم و شاگرد نسبت به خودشان بوده است . اگرچه مى توان اين دو بحث را در هم ادغام نمود؛ ولى اهتمام و عنايت به شاءن و ارزش اين وظيفه ، چنين اقتضاء مى كرد كه بهتر بود در اينجا نيز مستقلا و به خصوص ، مورد بحث قرار گيرد

### 20- رفق و مدارا در مورد كيفيت پاسخ به پرسشهاى شاگردان

بايد همواره معلم با شاگردان ، مدارا و همراهى كرده ، و رفق و نرمى با آنها را از دست نداده ، و به پرسشهاى آنها گوش فرادهد. اگر ملاحظه كرد كه شاگردى - با وجود اينكه معنى و مقصود مطلب را درك كرده ؛ ولى به علت حجب و حياء و قصور و نارسائى معلومات و نقص بيان نمى تواند اشكال و ايراد خود را تقرير كند، و بيان او در تعبير از مقصودش نارسا به نظر مى آيد بايد معلم - كه مقصود او را درك نموده است -، نخست منظور او را بيان كرده و سپس وجه اشكال و ايرادش را بازگو نمايد، و پاسخ لازم را به ميزان اطلاعات خويش توضيح دهد.

اگر معلم متوجه شد كه مطلب و منظور او از بحث ، بر شاگرد، مشتبه شده و به همين جهت به آن مطلب اشكال مى كند، بايد از شاگرد، راجع به موارد و شقوق احتمالى موضوع سخن او - كه احتمالا ممكن است آنها را اراده كرده باشد - پرسش نمايد و به او بگويد: آيا مى خواستى چنين چيزى را بيان كنى ؟ اگر جواب او مثبت بود و گفت : هدف من نيز همين بوده است ، بايد معلم پاسخ آن را بيان كند. و اگر بگويد كه من چنين منظورى نداشتم ، محتملات ديگر را بازگو كند، (و تا آن مقدار به پرسشهاى خود از شاگرد درباره اين محتملات ادامه دهد تا سرانجام به هدف و مقصود او برسد و پاسخ لازم را براى او بيان نمايد).

اگر شاگرد از يك مطلب ركيك و زننده اى سؤ ال نمود، معلم نبايد او را تحقير و استهزاء كند؛ زيرا هر معلمى ناگزير است به هرگونه پرسش (معصومانه و بى غرض )، پاسخ دهد؛ چون جز اين ، چاره اى نيست . و به طور قهرى ، احيانا ممكن است مطالب ركيكى مورد پرسش قرار گيرد. بجا است به او يادآور گردد كه همه انسانها بدينسان پرس و جو مى كردند تا سرانجام در راه تحصيل علم و فهم مسائل علمى ، گام نهادند و در نتيجه ، موفق و كامياب شدند. (يعنى تمام اشخاصى كه توانستند از دانش و بينش علمى بهره مند گردند، اين موفقيت را در سايه سؤ ال و پرسش ، به دست آوردند كه احيانا بدون غرض ، سؤ الاتى را مطرح مى ساختند كه زننده و ركيك به نظر مى رسيد).

### 21- محبت و التفات معلم و گشاده روئى او نسبت به شاگرد تازه وارد

اگر شخص تازه واردى در جلسه درس شركت كند، بايد معلم به او اظهار محبت كرده و با انبساط و گشاده روئى از او استقبال نمايد تا بدينوسيله موجبات نشاط و شرح صدر او را فراهم آورد؛ چون هر شخصى غريب و تازه وارد - به ويژه در حضور علماء و دانشمندان - دچار دهشت و هيبت زدگى مى گردد (كه بايد معلم از طريق اظهار محبت و گشاده روئى ، اين ترس و هيبت زدگى را از دل او بيرون كند).

و نيز چون اين فرد تازه وارد و غريب ، احساس غربت و بيگانگى مى كند، نبايد معلم با نگاه هاى تعجب آلود و آزاردهنده ، بدو چشم دوخته و نگاهش را فزون از حد، در او متمركز سازد؛ زيرا اينگونه نگاه ها او را دچار شرم و خجلت مى سازد. و با وجود اينكه ممكن است داراى اهليت و شايستگى براى تحصيل باشد، شرم و حياء وى ، مانع سؤ ال و پرسش علمى و شركت او در بحث و مذاكره گرديده ، (و موجب محروميت از علم مى شود).

### 22- وظيفه معلم ، همزمان با ورود عالم و دانشمند به جلسه درس

اگر فرد عالم و فاضلى به جلسه درس روى آورد، و استاد هم همزمان با ورود او، سرگرم شروع به تدريس مساءله اى باشد، (بايد براى تجليل از وى ) از ادامه بحث در آن مساءله خوددارى كرده و درنگ نمايد. اگر ورود اين شخص تازه وارد، همزمان با ادامه بحث در آن مساءله ، اتفاق افتد (يعنى آن عالم و يا شخص ‍ غريب در اثناء بحث از مساءله اى ، وارد جلسه شود) بايد معلم ، مساءله بازگو شده و يا مقصود و خلاصه و فشرده اى از آن را براى تازه وارد تكرار و اعاده كند. و اگر همزمان با تتمه و پايان گرفتن درس ، وارد مجلس بحث و مذاكره گردد، و نيز هنوز جماعت حاضران ، از جاى برنخاسته و متفرق نشدند، بايد تتمه گفتگوى خود را رها كرده ، وارد بحث ديگرى گردد، و موضوع بحث را تغيير دهد تا آنگاه كه اين عالم و دانشمند تازه وارد، جلوس كند. پس از آنكه نشست ، مطالب گفته شده را اعاده كند و يا تتمه بحث و مذاكره خود را تكميل نمايد.

اجراء چنين وظيفه اخلاقى براى اين است كه دانشمند تازه وارد - در حين جلوس خود - با قيام و متفرق شدن حاضران ، مواجه نگردد. و در نتيجه ، دچار خجلت و شرمندگى نشود.

### 23- اعتراف به عجز و ناتوانى در مسائلى كه بدآنها احاطه ندارد

يكى از مهمترين وظائف معلم اين است : وقتى از او درباره موضوعى سوال كردند كه بدان احاطه و آگاهى ندارد، و يا آنكه در ضمن تدريس به مساءله اى برخورد كند كه فاقد اطلاع و آگاهى در آن مساءله باشد، بايد به عجز خود اعتراف نموده و بگويد: از آن اطلاعى ندارم ، يا بايد بگويد: درباره آن تحقيق نكرده ام و به طور كامل از آن آگاهى ندارم ، و يا آنكه صريحا بگويد: نمى دانم ، يا بگويد: بايد درباره آن تجديدنظر كنم . و بالاخره از اعتراف به عجز و ناتوانى در اينگونه موارد استنكاف ننمايد. يكى از نشانه هاى دانش انسان عالم و دانشمند اين است : درباره مسائلى كه از آن آگاهى درستى ندارد، بگويد: نمى دانم ، و خدا بدان عالم تر است .

على عليه‌السلام فرمود: (وقتى از شما راجع به چيزى سؤ ال كردند كه علم و آگاهى درباره آن نداريد، راه فرار و گريز را در پيش گيريد. عرض كردند: اين فرار و گريز چگونه است ؟ فرمود: بگوئيد: خدا بهتر مى داند(291) ).

از امام باقر عليه‌السلام روايت كرده اند كه فرمود: (آنچه را مى دانيد به زبان آوريد، و درباره مطالبى كه از آنها آگاهى نداريد بگوئيد: خدا داناتر است . همانا فردى ، آيه اى از قرآن را بيرون مى كشد و يا در آن دچار شتابزدگى مى شود، (و آن را نسنجيده و طبق دلخواه خود معنى مى كند، و به عنوان دليلى بر مدعاى باطل خويش وانمود مى سازد)، از اينرو به فاصله اى دورتر از ميان آسمان و زمين ، دچار سقوط گشته و سرنگون شود(292) ).

از زرارة بن اعين روايت شده است كه گفت : از امام باقر عليه‌السلام پرسيدم حق خداوند بر بندگانش چيست ؟ فرمود: آنچه مى دانيد به مردم بگوئيد، و درباره چيزهائى كه نمى دانيد سكوت و توقف و درنگ نمائيد(293) ).

امام صادق عليه‌السلام فرمود: (خداوند متعال ، بندگان خويش را به دو آيه از كتاب آسمانى ، و دو نشانه قرآنى ، هشدار داده و آنها را سرزنش فرموده است :

1- درباره مطالبى كه علم آگاهى و اطلاع درباره آنها ندارند، سخنى نگويند.

2- و نيز مطالبى را - كه راجع به آنها، فاقد علم و آگاهى صحيح هستند - مردود نسازند.

خداوند متعال در قرآن كريم مى فرمايد:

(( (الم يؤ خذ عليهم ميثاق الكتاب ان لايقولوا على الله الا الحق )(294) )) .

آيا با آنها در كتاب آسمانى پيمان گرفته نشد كه درباره خداوند جز حق ، سخنى ديگر نگويند و بر او دروغ نبندند.

و يا فرمود:

(( (بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه و لما ياءتهم تاءويله )(295) )) .

بلكه حقايقى را تكذيب كردند كه از نظر علم و آگاهى بدان احاطه ندارند، آن هم در حاليكه هنوز از تاءويل و توجيه و ارجاع به واقعيت آن ، چيزى در اختيار آنان قرار نگرفته و دليلى به دست آنان نرسيده است (296) .

ابن عباس مى گفت : عالم و دانشمند (راجع به حقايقى كه از آن علم و آگاهى كاف ندارد،بى اطلاعى خود را اعلام نكند، و) (لاادرى نمى دانم ) را ترك نمايد، و از گفتن آن امتناع ورزد، مراكز حيات و كشتن گاههاى او آسيب ببيند، يعنى موجبات نابودى و رسوائى اوفراهم مى گردد(297) .

عبدالله بن مسعود مى گفت : اگر از هر يك از شما راجع به چيزى كه نمى داند، و درباره آن علم و آگاهى ندارد، پرسشى كردند بايد بگويد: نمى دانم ؛ زيرا نمى دانم ، يعنى اعلام به عدم آگاهى در مسائلى كه انسان بدآنها احاطه ندارد، يك سوم علم و دانش و دانائى انسان به حساب مى آيد.

يكى از دانشمندان برجسته گفته است : (لاادرى ثلث العلم ) يعنى جمله (نمى دانم ) - در پاسخ به مسائلى كه بدآنها آگاهى ندارد - يك سوم آگاهى و علم انسان محسوب مى گردد؛ (چون چنين فردى ، گرفتار مصيبت جهل مركب نيست ، و حداقل مى داند كه نمى داند. برخلاف كسانى كه اسير حالت جهل مركب مى باشند و نمى دانند كه نمى دانند، و تصور مى كنند كه مى دانند). يكى از فضلاء مى گويد: شايسته است كه عالم و دانشمند، (لاادرى ) را براى ياران خويش به ميراث گذارد، به اين معنى : همواره در مسائلى كه درباره آنها علم ندارد اين جمله را با شهامت بر زبان آورده ، و آنقدر (لاادرى ) بگويد تا ياران او با اين جمله ، ماءنوس و معتاد شده و گفتن آن براى آنها آسان گردد، (و پس از درگذشت استاد، اين عبارت او را به عنوان ميراثى از وى در اختيار داشته باشند)، و در موارد لازم و به هنگام نياز، آنرا بكار بندند.

دانشمند ديگرى مى گويد: بايد (لاادرى ) را بياموزى ؛ زيرا اگر شهامت گفتن(لاادرى ) را در خود فراهم آورى و آن را در مورد مناسب بر زبان جارى سازى ، اين توفيق نصيب تو مى گردد كه ديگران ، تو را عالم و آگاه سازند، تا سرانجام بتوانى بدانى و به جاى (لاادرى نمى دانم ) جمله (ادرى = مى دانم ) را به حق بر زبان جارى سازى . اگر تو در عين فقدان احاطه علمى ، جمله (ادرى ) را بر زبان آورى ،چنان تو را تحت فشار سؤ ال و پرسش قرار مى دهند تا آنگاه كه به ناچار جمله (لاادرى )را (پس از رسوايى ) بر زبان جارى سازى ، و به عدم دانائى خويش اعتراف كنى و به جائى برسى كه ندانى .

بايد به اين نكته نيز توجه داشت كه يك عالم و استاد (درباره موضوعات و مسائلى كه اطلاع علمى از آنها ندارد) لازم است بگويد: نمى دانم . اين اعتراف علاوه بر آنكه از مقام و موقعيت علمى او نمى كاهد، بر والائى و احترام او مى افزايد، و شكوه و عظمت شخصيت او را در دلهاى مردم ، فزاينده تر مى سازد. اين رفعت و عظمت مقام ، نتيجه تفضل الهى نسبت به كسى است كه به خاطر پاى بند بودن او به حق و حقيقت ، آن چنان مورد لطف و مرحمت پروردگار قرار مى گيرد كه به علت اعتراف به عجز و نادانى خود - به جاى آنكه از نظر مقام ، پست و فرومايه گردد - از شكوه و عظمت خوش آيندى در دلهاى مردم و از ديدگاه آنها برخوردار مى شود.

اعتراف به عجز و نارسائى علمى در موارد لازم و مناسب ، نمودار عظمت مقام و حس تقوى و كمال معرفت و بينش يكفرد عالم و دانشمند است . جهل و عدم آگاهى درباره مسائل معدود و مطالب انگشت شمار، به مقام و موقعيت علمى و معرفت يك فرد دانشمند، لطمه اى وارد نمى سازد. بايد اينگونه اعترافها را صرفا دليل بر تقواى او دانست ؛ چنانكه نمايانگر آنست كه چنين عالم و دانشمند در آراء و فتواهاى خود، گزافه گوئى نمى كند. و نيز حاكى از آنست كه خود مطلب و مساءله ، از مسائل مشكل و پيچيده مى باشد.

آن كسى كه از گفتن (لاادرى ) و اعتراف به عجز و نارسائى علمى خود امتناع مى ورزد، به خاطر اين است كه از لحاظ علمى ، فردى كم مايه و نيز فاقد تقوى و پارسائى و ديانت است ؛ زيرا او مى ترسد به علت قصور و نارسائى علمى ، از ديدگاه توده مردم سقوط كرده و از چشم آنها بيفتد. اين نوع تصور و خيال ، خود، نوعى از جهالت و نادانى ديگرى است (كه بايد آن را بر حجم نادانيها و كمبودهاى علمى او افزود)؛ چون با پاسخ دادن به سؤ الى - كه درباره آن اطلاع كافى ندارد - خويشتن را به گناهى بزرگ ، رجعت داده و در آن غوطه ور گشته و در ورطه سقوط، گرفتار مى شود. پاسخ او در چنين حالتى نه تنها بر روى قصور علمى او سرپوش نمى گذارد؛ بلكه او با چنين اقدام نابخردانه خود، مردم را به قصور علمى خود، واقف و مطلع مى سازد. و آنها از اين رهگذر به نارسائى علمى او راهنمائى مى شوند. خداوند نيز به خاطر جراءت و جسارت و بى باكى او در اظهار نظرهاى نادرست در امر دين ، چنان وضعى را در مورد او پديدار مى سازد كه از ديدگاه مردم ، به عنوان فردى فاقد سرمايه علمى معرفى مى شود.

اين نكته در حديث قدسى نيز تاءييد شده است ، آنجا كه مى گويد:

(( (من افسد جوانيه افسد الله برانيه ) )) (298)

هر كه قلب و درون خويش را تباه سازد، خداوند، ظاهر و برونش را به تباهى و فساد مى كشاند.

با وجود اينكه اين دانشمند كم مايه مى بيند كه اهل تحقيق و پژوهش و شخصيتهاى كارآمد، اكثر اوقات ، سخن از (لاادرى ) به ميان مى آورند، و غالبا اين كلام را بر زبان مى رانند، اين عالم و دانشمند بى نوا حاضر نيست كه چنين جمله اى را هرگز بر زبان آورد. او بايد بفهمد كه اينگونه دانشمندان حقيقت گرا و ژرف نگر - به خاطر ديندارى و تقوى - از گزافه گوئيها در پاسخ به پرسشهاى ديگران ، امتناع مى ورزند. و عالمى اين چنين بايد دريابد كه به خاطر جهل و نادانى و قلت تقوى و ديندارى است كه از گزافه گوئى در پاسخ به ديگران ابائى ندارد. ولى بر خلاف خواسته اش در همان چاه خمول و گمنامى ، و شهرت به كم مايگى ، سقوط مى كند كه اتفاقا مى خواست از راه گزافه گوئى و خودخواهى ، دچار سقوط در آن نگردد. و چون گرفتار فساد نيت و آلودگى درون مى باشد از لحاظ شهرت علمى ، دچار سرنوشتى مى گردد كه به سختى از آن گريزان بوده است . (اين گونه عالمان كم مايه ، سرانجام به عنوان افرادى بى مايه و فاقد بينش ‍ علمى و دينى ، در ميان مردم ، نامور و رسوا مى گردند).

پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (اگر كسى با چيزى اظهار بى نيازى كند كه به او داده نشده است ، مانند كسى است كه دو لباس دروغين و فريبا را در بر مى كند) (299) .

خداوند متعال - ضمن بازگو كردن داستان موسى و خضر عليهما‌السلام - به علماء و دانشمندان ، هشدار ظريفى داده و به آنان ادب آموخته است . آنگاه كه خداوند از موسى عليه‌السلام پرسيد: آيا كسى عالم تر و آگاه تر از تو در جهان وجود دارد؟ موسى - به جاى اينكه علم و آگاهى را به خدا ارجاع دهد، و از خدا بپرسد كه او كيست ؟ و يا بگويد: خدايا تو خود بهتر مى دانى - چيزى در پاسخ نگفت و سكوت كرد. (و گويا حاضر نبود بگويد: ممكن است در جهان ، كسى عالم تر از او هم وجود داشته باشد!). لذا خداوند متعال به او فرمان داد تا در محضر خضر، شاگردى نمايد و نزد او درس بخواند.

خداى متعال داستان تلمذ و شاگردى كردن موسى در نزد خضر را ضمن آياتى چند، بيان فرموده كه اين آيات ، نمايانگر منتهاى خاكسارى و اظهار فروتنى موسى در برابر خضر، و حاكى از شكوه و عظمت خضر مى باشد.

ان شاء الله در بحثهاى آينده ، شمه اى از نكات عبرت آميز اين داستان پندآموز را ياد خواهيم كرد.

### 24- تذكر لغزش و اشتباه ، قبل از پايان يافتن درس

اگر معلم به طور ناگهانى متوجه بيان يا پاسخ صحيحى گردد، بايد هر چه زودتر - پيش از آنكه شاگردان و حاضران ، متفرق شوند - آن بيان و پاسخ صحيح را تذكر دهد. و به آنان بفهماند كه قبلا در توضيح و يا پاسخ مطلب ، دچار اشتباه گشته و سخن نادرستى را ابراز كرده بود. نبايد شرم و حياء و خودخواهى و امثال آن ، مانع چنين پيشگيرى و تدارك اشتباهات او شود. هواى نفس (و تمايلاتى كه از جاه طلبى ريشه مى گيرد) نبايد او را وادارد كه اين پيشگيرى را به تاءخير انداخته و جبران اشتباه و لغزش خود را به فرصتها و جلسات ديگرى موكول سازد؛ زيرا تاءخير در جبران لغزشها، نتيجه خدعه و نيرنگهاى نفسانى و بازده سوء كارهاى غلطان از ابليس مطرود از رحمت الهى است .

اگر يك استاد در جبران لغزشها و تدارك اشتباهات خويش ، تاءخير و تعويق و مسامحه را - به علت خودخواهى - روا دارد، به جهات ديگرى متعددى ، زيانهاى عظيمى را به بار خواهد آورد:

1- اشتباه و لغزش استاد در مغز و دل دانشجويان ، جايگير شده و پايدار مى ماند.

2- با چنين تعويق و سهل انگارى ، ناگزير، شرح و بيان مطلب ، از موقع و زمان ضرورى خود به تاءخير مى افتد. و به اصطلاح (تاءخير بيان از وقت حاجت )، لازم مى آيد.

3- اگر استاد، همزمان با ادامه تدريس ، به جبران اشتباهات خويش در همان جلسه تدريس ، اقدام نكند و آن را به جلسات ديگر موكول سازد، اين بيم وجود دارد كه برخى از حاضران جلسه درس ، در جلسات ديگر شركت نكنند. نتيجه چنين تاءخيرى آنست كه مبانى غلط و اشتباهات علمى در ذهن آنان ؛ استقرار و استمرار يافته و به صورت يك مطلب صحيح علمى در ميان افكار و آراء آنها جاى خويش را باز كرده ، و اين درك غلط و نادرست تا ابد در ذهن آنها باقى بماند.

4- استاد به خاطر تاءخير بيان و تدارك اشتباه (و تداوم لغزش ) خويش ، مطيع شيطان خواهد شد، شيطانى كه به اشتباهات خود استمرار داده و در تداوم لغزشهاى خويش اصرار مى ورزيد. سرانجام ، چنين استادى با اينكار، شيطان را براى فريبائى به طمع مى اندازد تا دوباره به سراغ او بيايد. و همين طور اين اشتباه و طمع شيطان ادامه پيدا مى كند و استاد را به تداوم در اشتباه و تاءخير در جبران آن واميدارد.

اگر استاد - فى المجلس - وظيفه خويش را در جبران اشتباهات ، اداء كند، در وجود و شخصيت شاگردان خويش ، ملكه و نيروى شايسته اى را فراهم مى آورد كه پى آمد آن ، خير و نيكى عظيمى خواهد بود. بايد دانست كه منشاء به ثمر رسيدن اين خبر و بركت ، همان استادى است كه اشتباه خود را اظهار كرده و به حق و حقيقت رجوع و بازگشت نموده است .

بنابراين ، چنين استاد متواضع و باشهامت كه از بازگوكردن خطاء خود و اعتراف به اشتباه خويش دريغ نمى ورزد، از پاداش دوچندانى برخوردار مى شود يعنى علاوه بر اجر و پاداشى كه در زير سايه انجام وظيفه ، نصيت شاگردان خود ساخته و با آنها در اين پاداش شريك است از رهگذر اعتراف به حق ، بر حجم پاداش خويش مى افزايد. آرى چنين استادانى به خاطر رجوع و بازگشت به حق ، تحرك و فعاليتهايشان ، سرشار از غنائم ، و تجارت آنها لبريز از سود و تواءم با خير و بركت خواهد بود. و بر خلاف تصور و انتظار افراد نادان و توهم نابخردان سبك مغز، مقام آنان را خداوند رفيع مى گرداند. و چون حق و حقيقت را نصب العين خود قرار داده اند - در سايه تفضل او - در نظر مردم و نيز در آخرت داراى شخصيت و موقعيت ارزشمند، و آبرو و احترام خواهند بود.

### 25- اعلام به پايان يافتن درس

معلم بايد به هنگام پايان يافتن درس و يا آنگاه كه ميخواهد درس را به پايان رساند، با بيان و گفتارى كه از پايان يافتن درس حكايت مى كند، ختم جلسه درس ‍ را اعلام كند. البته اين اعلام در صورتى است كه شاگرد، متوجه پايان يافتن درس نگردد. معمولا پيشينيان براى اعلام ختم جلسه درس ، مى گفتند (والله اعلم : و خدا بهتر مى داند).

بعضى از علماء مى گفته اند: براى اعلام ختم جلسه ، بايد سخنى را ايراد كند كه بدان وسيله ديگران ، تمام شدن سخن را درك كنند. مثلا بگويد: (سخن ما در اينجا به پايان رسيد) و يا بگويد: درس ما در اينجا به پايان مى رسد و بقيه مطالب را - ان شاء الله - در جلسه ديگر بيان خواهيم كرد. و امثال اينگونه سخنها كه پايان يافتن درس را به حاضران اعلام مى كند. و نيز آنگاه كه جمله (( (والله اعلم ) )) را بر زبان جارى مى سازد بايد بر اساس ياد خدا باشد و به معنى و محتواى آن ، توجه و التفات كافى مبذول دارد.

بسيار بجا و شايسته است كه معلم ، هر درسى را نيز با (( (بسم الله الرحمن الرحيم ) )) افتتاح كند تا در آغاز و پايان كار خويش به ياد خدا باشد. و لذا اگر صرفا ذكر و ياد خدا را نمودار پايان كار خويش قرار دهد (ولى آغاز كارش را با آميزه ياد خداوند صفاء ندهد) ذكر و ياد او خالصانه پايان نخواهد گرفت و بالاخره كار او پاك و پاكيزه از شوائب و بگونه اى خالصانه براى خدا به شمار نخواهد رفت .

### 26- بايد درسها با نصايح اخلاقى پايان گيرد

معلم بايد در خاتمه درس خود، نكات ظريف اخلاقى و حكمت ها و اندرزها و مطالبى را كه قلب و اندرون انسان را تصفيه و پالايش مى كند به شاگردان القاء نمايد تا شاگردان خالصانه و همراه با خشوع و انعطاف درونى ، و تواضع و خلوص نيت و صفاى باطن ، از جلسه درس بپراكنند؛ زيرا بحث صرف و مذاكره علمى خشك ، و عارى از مسائل عاطفى و اخلاقى ، نيروئى را در دل ها به هم مى رساند كه گاهى از قساوت و سخت دلى سر برمى آورد. (لذا او بايد با القاء مطالب سودمند در هر لحظه و زمانى محرك دانشجو باشد تا به علم و دانش با آميزه اخلاص ، روى آورده و او را به منظور استكمال معنويش تحت مراقبت گيرد و ميدانيم هيچ انگيزه اى بهتر و شايسته تر از نصايح اخلاقى معلم آنهم به هنگام فراغ از درس نيست .

لزوم القاء نكات اخلاقى و تذكر پند و اندرز به شاگردان ، در صورتى شايسته است كه دروس ديگرى - كه بايد بلافاصله پس از آن ، تدريس گردد - در پيش ‍ نباشد، دروسى كه ممكن است تدريس آنها در درجه اول اهميت نسبت به القاء نصايح اخلاقى باشد. در چنين وضعى بايد - بر حسب اوضاع و احوال و اقتضاء شرايط - مساءله القاء نصايح اخلاقى را پس از انجام گرفتن دروس ضرورى ديگر؛ برگزار نمايد.

### 27- ختم جلسه درس با دعاء

بايد معلم ، مجلس درس را - همان گونه كه با دعاء آغاز كرد - با دعاء نيز پايان دهد؛ بلكه دعاء به هنگام پايان گرفتن درس ، شايسته تر، و به منظور اجابت و وصول به هدف ، نزديك تر است ؛ چون شاگردان (به خاطر اينكه در يك فضاى علمى به سر مى بردند، و از چنين جوى استنشاق كردند) زير پوشش رحمت الهى قرار گرفته و براى دريافت پاداش الهى ، آمادگى و ويژگى يافته اند.

بايد دعاى معلم و شاگرد، شامل حال پيشوايان دينى و علماء در گذشته بوده ، و همه جامعه هاى اسلامى و تمامى مسلمين را در بر گيرد. معلم و شاگرد بايد داراى خلوص نيت بوده و تمام رفتار خود را به خاطر خدا و در جهتى قرار دهند كه به خدا منتهى گردد تا اعمال و رفتار آنان ، شايسته جلب مراتب رضاى پروردگار باشد.

در حديث آمده است كه پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مجلس خويش را با دعاء به پايان مى برد. و در اين باره حديثى (مسلسل ) وجود دارد كه مشهور است . و نشان ميدهد كه آن حضرت ، جلسه خود را با دعاء، ختم مى فرمود. متن حديث اين است : رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنگاه كه از گفتگوى با ياران خود فراغت مى يافت و مى خواست از جاى برخيزد، مى فرمود:

(( (اللهم اغفرلنا ما اخطاءنا و ما تعمدنا و ما اسررنا و ما انت اعلم به منا. انت المقدم و انت المؤ خر، لا اله الا انت ) ))

خدايا از ما در گذر نسبت به گناهانى كه اشتباها مرتكب شديم و يا عمدا و از روى قصد دچار آنها گشتيم ، و از خلافهائى كه در نهان انجام داديم ، و بالاخره از هر گناهى - كه تو نسبت به آنها از ما عالم تر و آگاه تر مى باشى - درگذر. خدايا تو پيش مى اندازى و توئى كه تاءخير ايجاد مى كنى ، جز تو هيچ معبودى شايسته پرستش و در خور بندگى نيست .

### 28- درنگ نمودن در جلسه درس پس از پايان گرفتن آن

بايد معلم پس از برخاستن حاضران ، اندكى در جايگاه خود درنگ نمايد؛ زيرا در اين كار، براى معلم و شاگردان و حاضران ، فوائد و نتايج سودمند و آداب و آئين هائى به ثمر مى رسد كه همه آنها به معلم و شاگرد عائد مى گردد:

1- اگر در خاطر يكى از شاگردان ، تتمه و بقايائى از پرسشى ، ناگفته مانده باشد بتواند آن را در اين فرصت كوتاه و در پايان درس ، با استاد در ميان گذارد؛ لذا بهتر است استاد، ديرتر از جاى خود برخيزد.

2- ممكن است براى يكى از شاگردان ، حاجت و نياز و مطلبى مانده باشد كه از بازگو كردن آن - پيش از فراغ استاد از درس - خوددارى كرده باشد، بايد معلم درنگ نمايد تا نياز و مطلب خود را براى او باز كند.

3- در چنين صورتى معلم به وسيله درنگ در جلسه درس - به هنگام خروج از محل درس - براى شاگردان ، ايجاد مزاحمت نكرده و موجبات ناراحتى و تكلف را براى آنها فراهم نمى آورد. و نيز اگر معلم پيش از شاگرد از محل درس خارج شود، بانگ و سر و صداى كفش مشايعين و شاگردان - كه پشت سر استاد حركت مى كنند - ممكن است حالتى دگرگونه در او به وجود آورد كه خود آفتى عظيم و خطرناك (از لحاظ ايجاد عجب و غرور) به شمار مى رود.

4- اگر معلم داراى مركب و وسيله نقليه باشد، در جمع شاگردان بر آن سوار نمى شود. و امثال آن (از فوائد ديگرى كه قهرا با درنگ نمودن معلم در جايگاه خويش ، عائد او و شاگردانش مى گردد).

### 29- تعيين مهتر و رئيس براى شاگردان

لازم است معلم ، فردى هوشمند و زيرك را (به عنوان مهتر و سرپرست )، از ميان شاگردان تعيين كند كه حاضران و واردان را سر جاى مناسب با شئون و مقام آنان نشانده و به طرز نشستن آن ها سر و سامانى بدهد، خوابيده را بيدار، غافل را هشيار سازد، و به آنان امر و نهى كرده و كارهاى شايسته و ناشايست را به آنان گوشزد نموده ، و آنها را به شنيدن درس و گوش فرا دادن به آن و تمركز فكر نسبت به سخنان استاد و سكوت و آرامش وادارد.

بايد معلم ، يك رئيس و سرپرست (و خليفه ) ديگرى را نيز براى شاگردان تعيين نمايد تا او مسائل مبهم و پيچيده درس را براى شاگردانى كه استاد را كاملا درك نكرده اند بيان كند. و همان درس را براى شاگردانى كه خواهان تكرار آن مى باشند اعاده نمايد. و بالاخره او بايد مرجع و پناهگاه براى عده اى باشد كه آنان در پرسش از خود استاد، احساس شرم و حياء مى نمودند و هم اكنون بايد بدو مراجعه كنند.

تعيين مبصر و خليفه براى جلسه درس ، موجب صرفه جوئى و صيانت فرصت و وقت گرانبهاى معلم ، و وسيله اى براى حفظ و نگاهبانى مصالح و منافع شاگرد مى باشد.

### 30- دعاء به هنگام برخاستن از جلسه درس

آنگاه كه معلم از جاى خود برمى خيزد، اين دعاء را بخواند:

(( (سبحانك اللهم و بحمدك . اشهد ان لا اله الا انت ، استغفرك و اتوب اليك ، (300) سبحان ربك رب العزة عما يصفون ، و سلام على المرسلين ، و الحمد لله رب العالمين ) ))

خدايا تو را تقديس و ستايش مى كنم ، گواهى مى دهم كه جز تو، معبودى دگر نيست . از تو آمرزش مى جويم و به تو بازمى گردم . پروردگارى را تقديس مى كنم كه خداوندگار و صاحب عزت و سرفرازى است ، و تو از آنچه درباره ات مى گويند و وصف مى كنند، منزهى . درود بر فرستادگانش . ستايش مطلق و حمد واقعى از آن خدائى است كه پروردگار جهانيان است .

گويند: رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به هنگام برخاستن از مجلس خويش ، چنين دعائى را مى خواند.

در بعضى از روايات آمده است كه سه آيه (( (سبحان ربك رب العزة عما يصفون ، و سلام على المرسلين ، و الحمد لله رب العالمين ) )) - كه در طى همين دعاء آمده است - كفاره مجلس درس و جلسه مذاكره و گفتگو مى باشد. و همان گونه كه هنگام برخاستن از جلسه درس ، تلاوت اين سه آيه براى عالم و دانشمند، مستحب است براى هر كسى هم كه از مكانى برمى خيزد، خواندن آن ها مستحب و مطلوب است ؛ ولى درباره عالم و معلم در مجلس درس ، خواندن اين سه آيه ، مستحب مؤ كد مى باشد.

## نوع سوم : آداب و وظائف ويژه شاگرد

بخش اول : آداب و وظائف شاگرد نسبت به خود

اين آداب و وظائف ضمن (هشت امر) مورد بحث قرار مى گيرد:

### 1- تصفيه و پالايش دل از آلودگى ها

بايد دانشجو قصد و نيت خود را تصحيح نموده و قلبش را از هر گونه آلودگى و نيات پليد و فرومايه ، تصفيه و تطهير كند تا براى پذيرش علم و حفظ و استمرار آن ، شايستگى و آمادگى يابد.

در مباحث گذشته از عوامل تصفيه و تطهير باطن و پالايش دل ، سخن گفتيم . لكن در اينجا نيز همان مطلب را اعاده و تكرار مى كنيم تا دانشجو را هشدارى باشد، و دقيقا متوجه شود كه تصحيح نيت و تصفيه باطن ، از اسباب و زمينه هاى كسب علم و تحصيل دانش مى باشد. و سخن ما در اين مبحث مربوط به بررسى علل و اسباب فوائد و مصالح اخروى اين موضوع مى باشد.

يكى از فضلاء مى گويد: پاكسازى دل براى تحصيل علم و دانش ، همانند پاكسازى زمين براى كشت و زرع مى باشد. بنابراين ، بذر علم و دانش در دل انسان - بدون تطهير و پاكسازى آن - رشد نمى كند و خير و بركت آن رو به فزونى نمى گذارد. چنانكه كشت و زرع در زمين بائر - كه از خس و خاشاك و سنگ ، پاكسازى نشده است - رشد و نمو مطلوب خود را بازنمى يابد و بركاتى از آن عائد انسان نمى گردد.

پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (در جسد آدمى پاره گوشتى است كه اگر سالم و صالح باشد تمام اندام انسان ، سالم خواهد بود. و اگر همان پاره گوشت رو به تباهى و بيمارى گذارد، تمام بدن به بيمارى و تباهى گرفتار مى شود.

بدانيد آن پاره گوشت ، عبارت از قلب و دل آدمى است ) (301) .

سهل بن عبدالله مى گويد: (اگر قلب به پليدى هائى آلوده باشد كه خداوند متعال آن ها را ناخوش مى دارد، وارد شدن نور و روشنائى بر چنين قلبى ، حرام و ممنوع خواهد بود).(302)

على بن حشرم گفت : از سوء حافظه خويش نزد وكيع (بن جراح )(303) ، گله و درددل مى كردم . وكيع به من گفت : براى تقويت حافظه خود از سبك كردن بار گناه و معصيت خويش مدد گير، (يعنى اگر مى خواهى نيروى حافظه تو پرتوان گردد گناه خود را تقليل ده ).

يكى از شعراء، همين گفتار را در دو بيت زير به رشته نظم درآورده است :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( شكوت الى وكيع سوء حفظى |  | فارشدنى الى ترك المعاصى |
| و قال اعلم بان العلم فضل |  | و فضل الله لا يؤ تاه عاصى )) |

نزد وكيع از سوء حافظه خويش ، گله و شكايت بردم . او مرا به ترك گناهان (به منظور تقويت حافظه ) ارشاد و راهنمائى كرد.

و گفت : بايد بدانى كه علم ، رشحه اى از تفضل و بركات پروردگار است . و فضل الهى در اختيار گناهكار قرار نمى گيرد.

### 2- فرصت هاى زندگانى را بايد غنيمت شمرد

شاگرد و دانشجو بايد فرصتهاى خوب زندگانى را غنيمت شمرده و در دوران آسودگى خيال و آسايش خاطر و نشاط و شادابى و جوانى و قدرت بدنى و بيدارى و هشيارى ذهن و سلامت حواس و عدم تراكم اشتغالات و فقدان عارضه هاى مختلف زندگانى ، به تحصيل علم پرداخته و فرصت هاى خوب اين دوره ها را از دست ندهد. به خصوص بايد - پيش از آن كه حائز مقام و منصبى والا گردد و قبل از آنكه به علم و فضل مشهور و نامبردار شود - در اغتنام فرصت هاى دوران جوانى و برنائى و نيرومندى ، براى تحصيل علم و اندوختن دانش ، ساعى و كوشا باشد؛ زيرا به محض آنكه انسان داراى مقام و منزلتى در جامعه شد و به علم و دانش نامور گرديد، نه تنها اين امر ميان اين شخص و درك كمالات معنوى و علمى او، بزرگترين مانع و فاصله را ايجاد مى كند؛ بلكه چنين وضعى ، عامل پرتوان و انگيزه اى نيرومند و كامل خواهد بود كه نقصان و ركود علمى و اختلال را در چنين فردى به بار مى آورد.

يكى از بزرگان مى گويد: پيش از آنكه در ميان جامعه و از ديدگاه توده مردم ، از رياست و سرورى و بزرگوارى و جاه و مقام برخوردار شويد به كسب علم و تحصيل دانش و فراگرفتن بينش دينى قيام كنيد؛ زيرا اگر در چنين فرصتى به اندوختن ذخائر علمى برنخيزيد، و در اين اثناء در ميان جامعه سربلند و فرازمند شويد از كسب علم بيزار مى گرديد، و يا به خاطر مقام و موقعيت خود، از تحصيل علم ، احساس شرم و حياء خواهيد كرد و در نتيجه علم و دانش را از دست مى نهيد.

دانشمند ديگرى مى گويد: پيش از آن كه صاحب رياست و مديريت شويد، براى دانش اندوزى و كسب بصيرت دينى بكوشيد؛ زيرا به محض آن كه به رياست و مقام سرپرستى رسيديد تمام طرق و راه هاى علم آموزى در برابر شما مسدود گشته و راهى فراسوى كسب بينش دينى براى خويش نمى يابيد.

در حديث آمده است : مثل و قضيه كسى كه در دوران خردسالى به دانش آموختن مى پردازد (ثبات و پايدارى محفوظاتش ) همانند نقش نشاندن بر سنگ مى باشد (كه اين نقش ، پايدار مى ماند). و آن كه در بزرگسالى به علم آموزى و تحصيل دانش قيام مى كند همانند كسى است كه بر روى آب ، مطالبى را نقش و نگار مى نمايد. (بديهى است كه اين نقش و نگار حتى براى يك لحظه نيز پايدار نخواهد ماند).

از ابن عباس روايت كرده اند كه مى گفت : علم و دانش ، منحصرا نصيب افرادى خواهد گشت كه جوان و شاداب بوده (و در چنين دوره اى پوياى علم و دانش ‍ باشند). خداوند متعال به همين نكته در قرآن كريم ، هشدار داده و فرموده است :

(( (و آتيناه الحكم صبيا) )) (304)

ما يحيى عليه‌السلام را در كودكى (و دوران نشاط و شادابى )، از حكمت و بينش و استوارمندى و داورى درست ، بهره مند ساختيم .

البته ضرورت تحصيل علم در خردسالى و آثار مطلوب آن - كه عبارت از ثبات و پايدارى معلومات مى باشد - از آن جهت است كه غالبا معلومات و محفوظات انسان در چنين دوره اى ، در ذهن انسان ، راسخ و پايدار مى ماند. ولى نبايد از اين مساءله چنين نتيجه گرفت كه بايد بزرگسالان را از آموختن علم ، منصرف ساخت ؛ (چون مسلما اين نتيجه گيرى ، تصورى باطل و بى اساس است )؛ زيرا فضل الهى و مرحمت پروردگار، بسيار گسترده ، و كرم او سخت فزاينده ، وجود و بخشش او همواره در حال فيضان و بارش ، و ابواب رحمت و مهر و موهبت هاى او فراسوى همه بندگانش - در هر سن و سالى - گشوده و باز است .

اگر كسى داراى قابليت و آمادگى باشد مى تواند مشمول احسان و مرحمت كامل الهى قرار گرفته و هدف مطلوب او فراهم آيد. (سن و كميت عمر انسان ، براى ايجاد قابليت ، دخالت كلى ندارد).

پروردگار متعال مى فرمايد:

(( (واتقوالله و يعلمكم الله ) )) (305)

خداى را پرهيزكار باشيد كه او علم را در اختيار شما قرار مى دهد و آن را به شما مى آموزد.

و درباره موسى عليه‌السلام فرموده است :

(( (و لما بلغ اشده و استوى ، آتيناه حكماء و علما) )) (306)

آنگاه كه قدرت و نيروى او به كمال رسيد و قوايش اعتدال يافت (و پا به سن گذاشت ) علم و حكمت را به او اعطاء نموديم .

و نيز خداوند متعال در قرآن كريم از زبان موسى عليه‌السلام چنين حكايت مى كند:

(( (ففررت منكم لما خفتكم فوهب لى ربى حكما) )) (307)

(در بزرگسالى ) - آنگاه كه از شما بيمناك بودم - از پيش شما گريختم ، و پروردگار من پس از آن ، حكمت و دانش را به من موهبت فرمود.

(اين آيات و ساير آيات ديگر به ما مى فهماند كه صغر و خردسالى - با وجود اين كه براى ثبات و پايدارى معلومات ، بسيار مؤ ثر مى باشد - علت تامه موفقيت در تحصيل علم نيست . آرى انسان مى تواند در بزرگسالى تحصيلات خود را آغاز كند و در سايه كوشش و مجاهدت هاى بى دريغ ، به مقامات والاى علمى نائل گردد).

گروهى از دانشمندان سلف ، تحصيلات خود را همزمان با بزرگسالى آغاز كردند و سرگرم دانش آموختن گرديدند و در كسب بينش دينى ، مجاهدت كردند تا سرانجام به صورت اساطين و شخصيت هاى برجسته دينى و علمى درآمدند. از ميان همين دانشمندان ، فضلائى برخاستند كه در فقه و ساير علوم ديگر، آثارى گرانبها و مؤ لفاتى ارزشمند تاءليف كرده و از خود به جاى گذاشتند.

هر فرد عاقل و خردمندى بايد دوران عمر خويش را غنيمت شمرده و از ضايع ساختن دوران پرنشاط جوانى پيش گيرى كرده و در صدد حفظ و نگاهبانى و بهره بردارى از اين دوره آكنده و سرشار از شادابى و تحرك برآيد؛ زيرا باقيمانده عمر انسان (بقدرى گرانبها است ) كه نمى توان آن را ارزيابى كرد و بهائى براى آن تعيين نمود.

شاعرى مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( بقية العمر عندى ما لها ثمن |  | و ما مضى غير محمود من الزمن |
| يستدرك المرء فيها ما افات ويح |  | يى ما امات و يمحو السوء بالحسن )) |

از ديدگاه من ، نمى توان براى بازمانده عمر انسان ، قيمت و بهائى تعيين كرد. آن مقدار كه گذشت ، زمان خوش و پسنديده اى نبود. انسان در بازپس مانده عمر خويش مى تواند آنچه را كه از دست داده جبران و تدارك كند، و وقت كشى هاى خود را دوباره احياء نمايد، و بدى را در سايه خوبى و كارهاى نيك ، محو و نابود نموده و زشتى ها را به زيبائى ها مبدل سازد.

### 3- گسيختن علائق و عوائق مادى از خويشتن

شاگرد پوياى علم و دانش بايد – به قدر امكان و توانائى خود - ريشه هرگونه موانعى كه او را از كسب علم و دانش منحرف و به خود مشغول مى سازد قطع كند، و پيوند و علاقه ها و دلبستگى هاى مادى را - كه ميان او و حس دانشجوئى و كمال طلبى و كوشش ها و نيروى تلاشش در تحصيل علم ، سدى ايجاد مى كند - از هم بگسلد.

او بايد از نظر آذوقه و خوراك به حداقل - ولو آنكه ناچيز و اندك باشد - و از نظر لباس و جامه به مقدار پوشش بدن - ولو آنكه ژنده و مندرس باشد - قناعت و اكتفاء كند.

اگر انسان در برابر تنگناهاى زندگى و تنگدستيها، صبر و خويشتن دارى را در پيش گيرد، در او ظرفيت و آمادگى كافى براى پذيرش و دريافت علم به وجود مى آيد و به گسترش علمى دست مى يابد، و دلش از پريشانيها و اضطراباتى - كه آمال و آرزوهاى دور و دراز، آن را به بار آورده است - رهائى پيدا مى كند. در چنين دلى رهيده از تشويش و اضطرابهاى مادى و دنيوى است كه آبشخورهاى حكمت و كمال روحى انسان به جوشش و فيضان مى افتد.

يكى از پيشينيان مى گويد: هر كسى كه علم و دانش حقيقى را در سايه فرازمندى نفس و رفاه و آسايش زندگى ، جويا گردد سرانجام ناكام مى شود؛ ولى آنكه علم را در عين خوارى و فروهشتگى نفس و تنگدستى و خدمت به علماء و مجالست با آنان پويا گرديد توانست شاهد موفقيت و كاميابى را در آغوش گيرد (و پيروزمندانه در عرصه علم ، چهره گشايد).

و همو مى گويد: فقط افراد تهى دست هستند كه داراى شايستگى (بيشترى ) - براى تحصيل علم مى باشند. به اين دانشمند گفتند: حتى به مقدار كفاف و ضرورت هم ، مالدار باشد چنين موفقيتى نصيب او نمى گردد؟ گفت : آرى (308) (او حتى اين مقدار را هم نبايد داشته باشد تا آنكه ناگزير، علم و دانش را بر هر چيز ترجيح دهد).

يكى از بزرگان گفته است : هيچ كسى مطابق دلخواه خويش نتوانست به مقامات و مدارجى از اين علم (يعنى علوم دينى و الهى ) دست يابد مگر آنگاه كه فقر و تهيدستى به او آسيبى رسانده ، يعنى دچار فقر گردد و (در نتيجه )، علم را ناگزير بر هر چيزى ترجيح دهد.

دانشمند ديگرى (309) گفته است : هيچكس نمى تواند به اين علم و دانش نائل گردد مگر آنكه دكه تجارت و مركز و كانون توجه انتفاعى خود را تعطيل نموده و باغ و بوستانش را به ويرانى كشاند، و از دوستانش فاصله گرفته ، و (حتى ) اگر يكى از نزديكترين خاندان او از دنيا برود در كناره جنازه او حضور نيابد. (البته منظور اين است كه طالب علم بايد از هر گونه علائق و پيوند مادى ببرد تا به وصال مطلوب و معشوق علمى خويش نائل گردد).

اگرچه انسان ، در تمام بيانات مذكور، احساس گزافه گوئى مى كند؛ ولى هدف اينگونه بيانات و گفتارها اين است كه بايد دانشجو در طى تحصيلات خويش ، داراى قلبى آرام و فكر و انديشه اى متمركز باشد. (مسلما افرادى كه دلهاى آنان در گرو آمال گوناگون ، دستخوش پريشانى است و فكر آنان به خاطر تراكم مشاغل انتفاعى و مادى ، فاقد تمركز در مسائل علمى است نمى توانند به هدف مطلوب خود يعنى بينش دينى و علم و دانش نائل شوند).

استادى به يكى از دانشجويان خود گفته بود: لباس و جامه خود را با رنگ تيره اى ، رنگ آميزى كن تا انديشه كثيف شدن و شستشوى آن ، فكر تو را به خود سرگرم نسازد.(310) به همين جهت گفته اند: اگر خواستار آن هستى كه علم و دانش ، بخشى از سرمايه هاى خويش را در اختيار تو قرار دهد، ناگزيرى كه همه وجود و مصالح و منافع خود را در اختيار علم و دانش قرار دهى (تا از درياى آن ، جرعه اى بنوشى . آرى براى نوشيدن از اين آب حيات ، ناگزيرى كه تمام همت خويش را در فراگرفتن علم ، محدود سازى تا عطش تو، اندكى فرو نشيند).

### 4- پرهيز از تاءهل و تشكيل خانواده

بايد دانشجو - تا آن زمان كه نياز علمى و تحصيلى خويش را برآورده نساخته باشد - از تاءهل و تشكيل خانواده خوددارى ورزد؛ زيرا تاءهل و ازدواج ، بيشترين عامل سرگرمى هاى غيرعلمى و بزرگ ترين مانع تحصيلى است ؛ بلكه مى توان آن را علت تامه همه موانع تحصيلى تلقى نموده و تمام موانع را در آن خلاصه كرد.

يكى از بزرگان گفته است : علم و دانش را در قربانگاه ازدواج و تاءهل سر بريدند.

ابراهيم بن ادهم مى گويد: اگر كسى به تمتع از زنان عادت كند و به ملاعبه با آنان خوى گيرد نمى تواند در تحصيل علم و دانش ، كامياب و رستگار گردد. يعنى اشتغال و سرگرمى او به زنان ، وى را از كمال باز مى دارد.

اين مساءله (يعنى اصطكاك ازدواج و تاءهل با تحصيلات و كمالات علمى ) مساءله اى است وجدانى كه در عين حال به تجربه رسيده ، و نتيجة بسيار روشن است و نيازى به استشهاد و استدلال ندارد.

اساسا چرا ما بايد در اين مورد استدلال كنيم و شاهد بياوريم كه دانش آموختن با تاءهل ، سر سازش ندارد؛ در حالى كه مى دانيم - بر فرض آنكه ازدواج يك فرد محصل و دانشجو صحيح به نظر رسد - نتايجى بر آن مترتب مى گردد كه فكر و انديشه تحصيل علم را دچار تشويش و اضطراب مى سازد؛ چون چنين محصلى پس از ازدواج ، گرفتار هم اولاد و سرگرم تاءمين اسباب معيشت آن ها است . (و لذا فرصت هاى زيادى از عمرش در اين طريق قربانى مى شود).

يكى از مثل هاى ساير و رايج ، اين است : (اگر تو به خريدارى يك دانه پياز هم مكلف گردى ، به فهم و درك هيچ مساءله اى توفيق نمى يابى ) (311) .

دانشجو نبايد تحت تاءثير رواياتى قرار گيرد كه مردم را به تاءهل و ازدواج تشويق مى كند؛ زيرا اين گونه تشويق و ترغيب ، در جائى است كه امر واجب و مهم ترى - كه داراى اهميت فزون ترى از ازدواج است - در برابر آن وجود نداشته و با آن معارض نباشد.

ما مى دانيم كه به ويژه در زمان ما: (عصر مؤ لف )، هيچ كارى سزاوارتر و پرارزش تر از تحصيل علم وجود ندارد. و هيچ امر واجبى ، مضيق تر و فورى تر از تحصيل دانش در زمان ما به چشم نمى خورد كه از لحاظ فوريت به پاى تحصيل علم برسد؛ زيرا تحصيل علم - اگرچه گاهى نسبت به بعضى ، واجب عينى ، و گاهى نسبت به عده اى ، واجب كفائى است - ولى در زمان به طور مطلق از واجبات عينى به شمار مى آيد؛ چون اگر هيچ كسى به واجب كفائى قيام نكند و مردم به اندازه كافى ، وظيفه خويش را در اداء آن به انجام نرسانند، آن واجب كفائى ، به واجب عينى مبدل مى گردد؛ از آن جهت كه همگان ، مورد خطاب قرار گرفته و موظف به انجام آن مى باشند. و اگر ترك چنين واجبى را روا دارند، گناهكار محسوب مى گردند. چنان كه اين مطلب در علم اصول فقه به ثبوت رسيده است كه اگر در يك جامعه اى به واجب كفائى عمل نشود همه افراد آن جامعه گناهكارند.

(ولى ما نبايد عصر مؤ لف كتاب را با عصر خود مقايسه كنيم و با همان شدت لحن و سخت گيرى ، دانشجو را از تاءهل و ازدواج بيزار سازيم ؛ زيرا در عصر ما محيط نابسامانى از لحاظ اختلاط بى بندوبار زن و مرد و دختر و پسر در جوامع بشرى به چشم مى خورد كه تمايلات عصبى جنسى را - حتى در افراد خويشتن دار و تقوى پيشه - تحريك مى نمايد.

براى اينكه دانشجو در اين رهگذر آلوده ساز و عفت سوز، گرفتار گناه نگردد و انحرافى در او پديد نيايد تن در دادن به ازدواج ، كار مطلوبى به شمار مى آيد تا بتواند در طى تحصيل ، از دين و تقوى خود - به وسيله اشباع مشروع تمايلات خدادادى - صيانت و پاسدارى كند.

اگر دانشجو بتواند پاكدامنى خويش را حفظ كند، و در برابر عوامل انحراف آفرين ، خويشتن را بپايد، مسلما ترك تاءهل و عدم تشكيل خانواده ، كارى بجا و شايسته است ، تا بتواند در سايه فراغ بال و آسودگى خيال و رهيده از هم و غم زن و فرزند، به مساعى علمى خود ادامه دهد).

### 5 - بر حذر بودن از معاشرت نادرست

بايد دانشجو از معاشرت با افرادى كه او را از مسير تحصيل و هدفش منحرف ، و به خود سرگرم مى سازند خوددارى نمايد؛ زيرا ترك معاشرت با چنين افراد، از مهم ترين وظائفى است كه بايد دانشجو با اهتمام كافى آن را رعايت كند. به ويژه با افراد نامتجانس و نامناسب ، و بالاخص با افرادى كه كم خرد و تن آسان و بازيگوش مى باشند و عمر خويش را به بطالت صرف مى نمايند؛ چون طبع و سرشت آدمى ، حالات معاشران خويش را مى ربايد و چونان مى گردد.

مهم ترين آفت ها و آثار سوء معاشرت هاى نادرست و مجالست با نااهل ، هدر رفتن عمر انسان - آنهم بدون هيچ فائده و بهره -، و از دست دادن هدف و از ميان رفتن دين و آئين شخص مى باشد.

مساءله مهمى كه بايد دانشجو در معاشرت خود در نظر گيرد اين است كه فقط با افرادى معاشرت كند كه خود به آن ها بهره اى رساند و يا او از آن ها بهره مند گردد. و اگر احساس كرد كه به يار و رفيقى نياز دارد، رفيق و همدمى را براى خود انتخاب كند كه صالح و شايسته و ديندار و پرهيزكار و باهوش باشد، رفيقى كه اگر فراموش شود به يادش آورد. و اگر از وى يادى كند در صدد ياريش برآيد. و اگر نيازمند بود با او برادرى و هم سازى كند. اگر دل تنگ گشت او را صبر و دلدارى دهد. آرى دانشجو از خلق و خوى چنين يار و همدمى ، خوى و عادت و نيروى شايسته اى براى خويش فراهم مى آورد كه مى تواند آن را در جهت نيك بختى خود به كار گيرد.

اگر نتوانست چنان دوست و رفيق مناسبى را براى خود بجويد و بيابد، بايد تنهائى و غربت وار زندگى كردن را بر دوست و همدم نامناسب ترجيح دهد تا از آثار سوء يار و همدم ناباب و نامناسب مصون بماند.

### 6- مداومت بر تحرك و كوشش علمى

بايد دانش آموختن دانشجو با حرص و ولع و اشتياق شديد، تواءم باشد و در تمام فرصت هاى ايام تعطيل - اعم از شب و روز، و لحظه هاى مسافرت و اقامت در وطن (و بالاخره در هر حال و زمان ) - خويشتن را براى اندوختن ثروت هاى معنوى ، تحت مراقبت گرفته و همواره جوياى علم باشد. او نبايد راضى شود كه كمترين لحظه اى از فرصت هايش - جز به مقدار ضرورت - در جهت غيرعلمى اختصاص دهد، از قبيل : خور و خواب و استراحت ، استراحتى كه از رهگذر آن رفع كسالت نموده و قواى خويش را تجديد كند. او ناگزير است با اشخاصى كه به ملاقات او مى آيند انس گرفته و گفتگو كند، و يا براى تاءمين و تهيه آذوقه و ضروريات و نيازهاى ديگر، صرف وقت نمايد. و يا ممكن است كه دچار درد و بيمارى و گرفتارى هاى ديگر گردد كه قهرا مقدارى از وقت و فرصت او در جهت غيرعلمى قرار مى گيرد و به ناچار نمى تواند در طى اين اوقات به وظائف تحصيلى و علمى خود بپردازد؛ آرى او بايد وقت خود را ضايع نسازد؛ زيرا براى بازمانده عمر و فرصت هاى انسان ، نمى توان بهائى تعيين نمود و آن را با هيچ قيمتى ارزيابى كرد. اگر وضع و كيفيت دو روز هر كسى ، برابر هم باشد (و فرداى او بهتر از امروز نباشد) چنين كسى ، مغبون و زيانكار است ؛ چون كالاى گرانبهاى عمر خويش را در برابر قيمت ناچيزى از دست داده است .

آيا به راستى مى توان كسى را عاقل و خردمند شناخت كه براى او امكان وصول به مقام و درجه اى - كه انبياء و پيامبران ، وارث آنند - فراهم آمده است ؛ ولى او به راحتى چنين فرصت گرانبهائى را از دست مى دهد؟ پيدا است كه چنين فردى را بايد نابخرد شمرد. به خاطر همين هدف است كه گفته اند: علم را نمى توان در سايه آسايش و تن آسانى به دست آورد.(312) و گويند: بهشت و نيكبختى جاويد با مكاره و ناخوشى ها احاطه شده است . (313) و نيز گفته اند: هر كسى ناگزير است براى چشيدن شهد و شيرينى عسل ، نيش زنبور را تحمل كند. شاعرى در اين باره مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( لاتحسب المجد تمرا انت آكله |  | لن تبلغ المجد حتى تلعق الصبرا )) (314) |

مپندار كه مجد و عظمت ، همچون خرما و رطبى شيرين است كه بتوانى به آسانى آن را تناول كنى . تو هرگز به مجد و عظمت نمى رسى مگر آنگاه كه تلخى صبر را بچشى و ناگوارى آن را تحمل نمائى .

### 7- علو همت و كوشش در پويائى از مقام والاى علمى

بايد دانشجو در تحصيلات خود، داراى همتى والا باشد. و با وجود اينكه مى تواند اندوخته هاى انبوه علمى را در خويشتن ذخيره سازد به سرمايه كم و اندوخته هاى ناچيز علمى قانع نشود. او نبايد كوشش خود را به آينده موكول سازد و آن را به عهده تاءخير اندازد، و بگويد: مى توانم در فرصت هاى ديگر به اندوختن ذخائر علمى دست يابم و بدان سرگرم گردم . تحصيل هر گونه مطالب سودمند را - هر چند كه اندك و ناچيز باشد - به عهده تعويق نيندازد؛ بلكه حتى اگر هم بداند پس از لحظه اى آن فائده را از دست نمى دهد و بدان دست مى يابد بايد فورا در صدد دست يازى به آن برآيد؛ زيرا در لابه لاى تاءخير در هر كارى ، ممكن است آفات و حوادثى زيانبار پيش آمد كند.

علاوه بر اين مى تواند لحظات آتيه و فرصت هائى را كه در پيش دارد اختصاصا صرف تحصيل مطالب سودمند ديگر نمايد. حتى اگر براى دانشجو در درس ‍ خواندن ، مانعى پديد آيد بايد با جد و جهد، سرگرم مطالعه و بررسى و حفظ كردن دروس خود برآيد، و چيزى را با چيز ديگر خلط نكند. (يعنى به خاطر وجود مانع براى درس خواندن ، از مطالعه و حفظ كردن مطالب ، دست برندارد و براى رهاكردن مطالعه و بررسى مطالب ، بهانه جوئى ننمايد). اگر بخواهد فراگرفتن مطالب سودمند علمى را به آينده و زمانى موكول سازد كه در آن زمان ، فارغ البال باشد، بايد بداند كه خداوند متعال ، چنين زمانى را هنوز خلق نكرده است . (يعنى ممكن است چنين زمان و فرصت فارغ و مناسبى نصيب او نگردد)؛ بلكه او بايد بداند كه ناگزير در هر زمان و فرصتى ، امكان به وجود آمدن موانع و عوامل تحصيل علم ، در پيش است .

عليهذا بايد تو، هر گونه عوائق و موانعى را - پيش از آنكه تو را كاملا از هم بدرد و سدى در مقابل تحصيلات تو، به وجود آورد - برطرف ساخته و از قدرت وحدت و شدت اين موانع بكاهى و آن ها را از هم بدرى . چنانكه در حديث آمده است : (وقت و فرصت آدمى ، شمشير برنده اى است كه اگر تو پيشدستى كنى و آن را قطعه قطعه سازى ، و به نفع خود از آن بهره مند گردى به هدف و مطلوب خويش دست مى يابى . و گرنه اين شمشير زمان ، تو را قطعه قطعه مى كند و وجودت را در هم مى نوردد) (و عمرت را در دستگاه گوارش مرور و گذر، و مجراى عبور خويش ، هضم مى كند).

يكى از اولياء و شخصيتهاى برجسته ، به همين نكته اشاره كرده ، و به منظور تشويق مردم در وصول به مقامات عارفان ، ابيات زير را سروده است :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( 1- و كن صارما كالوقت فالمقت فى عسى |  | و اياك على فهى اخطر علت |
| 2- و سرزمنا و انهض كثيرا فحظك ال |  | باطلة ما اءخرت عزما لصحت |
| 3- و اقدم و قدم ما قعدت له مع ال |  | خوالف و اخرج عن قيود التلفت |
| 4- وجذ بسيف العزم سوف فان تجد |  | تجد نفسا فالنفس ان جدت جدت )) |

1- مانند وقت و فرصت ، همچون شمشير برنده باش كه سرزنش و ملامت و خشم و غضب ، نتيجه قهرى (عسى ) (315) گفتن است ، (يعنى اينكه به آينده اميدوار باشى و كار امروز را به فردا حواله كنى ). از عل و لعل (316) گفتن و به آتيه دل بستن بر حذر باش ؛ زيرا اميد به آينده بستن بزرگترين و خطرناك ترين علت و عامل و بيمارى و فلج شدن روح فعاليت و كوشش انسان است .

2- در پهنه جهان و عرصه عالم ، روزگارى به سير و سياحت بپرداز و براى در هم كوبيدن آرزوها قيام كن تا آنچه از عمرت - كه به خاطر تعويق در تصميم و اراده به بطالت سپرى شد - با صحت عمل ، جبران گردد و اعمالت سر و سامان يابد.

3- اقدام كن و گام هايت را استوار دار و كارهائى كه عقب افتادگان و متخلفان در انجام آن مسامحه و سهل انگارى كردند در فراسوى خويش قرار ده و آن ها را جلو انداز، و از قيد و بندهاى انعطاف فكرى و دل مشغولى بيرون آى .

4- با شمشير عزم و اراده ، بوته هاى هرز (سوف ) (317) و اميد بستن به آينده را از محيط فكرى خود قطع كن كه اگر بكوشى و يا اگر به باشى ، گشايشى خواهى يافت . پس نفس تو - اگر تو كوشا باشى - كوشا خواهد شد، و دل و جانت به نحو مطلوبى سامان خواهد يافت .

### 8 - رعايت مدارج علوم و دانشها از لحاظ اهميت

بايد دانشجو در تنظيم و ترتيب علم آموزى و تحصيلات ، نخست به آن علمى روى آورد كه از اولويت بيشترى نسبت به حال و شرائط او برخوردار است . او بايد تحصيل خود را از آن علمى آغاز كند كه مهمتر و پرارزش تر مى باشد. و در ادامه تحصيلات خود، درجات اهميت علوم و دانشها را به همين ترتيب در مد نظر قرار دهد.

بنابراين دانشجو نبايد - پيش از اشتغال به علوم مقدماتى و زمينه سازها - وارد فراگيرى علومى گردد كه اين علوم ، نتايج و بازده آن علوم مقدماتى است . او نبايد قبل از آگاهى لازم و متقن نسبت به آراء و نظريات مورد اتفاق دانشمندان در مسائل عقلى و نقلى مربوط به اعتقادات ، وارد تحقيق در اختلافات دانشمندان در آن مسائل گردد. (يعنى دانشجو - قبل از آنكه از لحاظ علمى پختگى پيدا كند - نبايد وارد بحث در مناقشات دانشمندان در مسائل اعتقادى شود)؛ زيرا ورود در آراء مختلف دانشمندان و بررسى آنها (پيش از كسب مهارت و كارآئى علمى و استحكام اعتقاديات )، ذهن دانشجو را سرگشته و حيران ساخته و عقل و انديشه او را دچار دهشت و بيم و اضطراب مى گرداند.

اگر دانشجو تحصيل خود را در يك فن آغاز كرد نبايد به فن ديگر روى آورد، مگر آنگاه كه در آن فن ، كتاب و يا كتابهائى را به قدر امكان و با دقت و امعان نظر خوانده و بررسى كرده ، و معلومات استوارى در آن به هم رسانده باشد. به همين ترتيب ، او بايد در تمام علوم و فنون ، اين نكته را در نظر گيرد.

دانشجو بايد از جا به جا شدن در درس از كتابى به كتاب ديگر و يا از فن و علمى به فن و علم ديگر - بدون دليل موجه و هدف عقلائى - سخت بپرهيزد؛ زيرا اين كار، نمايانگر دلتنگى و دلسردى و نشان دهنده عدم موفقيت دانشجو در تحصيل علم مى باشد.

چنانچه اهليت و آمادگى دانشجو براى تحصيل علم ، محرز گشت و معرفت و شناخت در او استحكام و رسوخ يافت حقا نبايد او هيچ فنى و فنون مطلوب و پسنديده و هيچ نوعى از انواع علوم مفيد را رها سازد؛ بلكه بايد در آن فنون به مطالعه و بررسى عميق سرگرم گردد، به گونه اى كه بر مقاصد و هدفهاى نهائى آن فنون كاملا دست يابد. اگر عمر و زندگانى با او مساعد بود و توفيق الهى شامل حال او گرديد و او را برانگيخت و تحركى در او ايجاد كرد، در صدد تبحر و كسب تخصص در آن برآيد. و گرنه به ترتيب (الاهم فالاهم ) به فن مهمتر و پرارزش تر روى آورد؛ زيرا علوم و دانشها (ى دينى ) به هم نزديك هستند، و غالبا ميان برخى از آنها نسبت به برخى ديگر، پيوند و خويشاوندى وجود دارد.

ولى بايد دانست كه عمر آدمى براى تحصيل و بررسى همه علوم و دانشها ظرفيت كافى ندارد. بنابراين حزم و دورانديشى ايجاب مى كند كه انسان از هر علمى ، گزيده و بهترينش را برگيرد، و تمام قواى خود را صرف فراگرفتن علمى ، نمايد كه از لحاظ شرافت و اهميت و ارزش در راءس همه علوم قرار دارد. و اين علم عبارت از دانش و معرفتى است كه بتواند به حال آخرت و معنويت انسان سودمند باشد، علمى كه كمال نفس و تزكيه باطن را در سايه اخلاق و اعمال نيكو بارور مى سازد. (و بالاخره آن علم و معرفتى كه انسان ساز است ، برترين علوم و دانشها به شمار مى آيد). و به طور خلاصه : اين علم ، از راه شناخت قرآن كريم ، و معرفت سنت ، و علم مكارم اخلاق ، و امثال آنها به دست مى آيد كه بازگشت همه علوم به آنها است . (و اين معارف مى تواند آدمى را به حيثيات و شئون والاى بشريش رهنمون گردد). البته انسان نسبت به خود از هر كسى ديگر، بيناتر است . اين خداست كه بايد از او در توفيق و كاميابى مدد جست .

## بخش دوم : آداب و آئين زندگانى شاگرد با استاد و راهبر و پيشواى خود، و وظائف ضرورى او در بزرگداشت حرمت وى

### مقدمه

### الف - بزرگداشت مقام استاد:

از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه اميرالمؤ منين على عليه‌السلام فرمود: (يكى از حقوق عالم و دانشمند بر تو، اين است كه زياده از حد، از او پرسش نكنى و دست به دامن او نگردى . اگر بر مجلس عالم و دانشمند وارد شدى و ملاحظه كردى كه گروهى از مردم نزد او به سر مى برند بر همه آنها سلام كن ، و سلام و درود ويژه خود را به آن عالم و دانشمند تقديم نما. و براى نشستن ، جايگاهى را رو به روى او در برابرش انتخاب كن و پشت سر او منشين . با گوشه چشم و چشمك زدن و يا با دست خود و در محضر عالم ، و در حضور او اشاره مكن . و در مقام ستيز و مخالفت با سخن او، پى هم مگو كه فلانى چنين گفت ، فلانى چنان گفت . از طول مصاحبت و همنشينى با عالم و دانشمند، ملول و دلتنگ مشو.

مثل و داستان دانشمند، مثل خرمابن است . بايد در انتظار آن به سر برى تا چه هنگامى رطبى از شجره سخنان او بر تو فرو افتد (و شهد آن ، كام تو را شيرين سازد). عالم و دانشمند از نظر اجر و پاداش از روزه دار و سحرخيز و شب زنده دار، و جنگجوى در راه خدا، داراى بهره فزونترى است (318) ).

در حديث مربوط به (حقوق ) - كه نسبت طولانى و مفصل است ، و از امام سجاد، زين العابدين عليه‌السلام روايت شده - چنين آمده است : (حق راهبر و مدبر و كارساز زندگانى روحى تو - كه از مجراى علم ، وجودت را تحت مراقبت خويش مى گيرد - اين است كه از او تجليل نموده ، و مجلس و محفل او را گرامى دارى ، و به سخنان او كاملا گوش فرا دهى . و با چهره اى گشاده بدو روى آورى ، صدايت را - هنگام گفتگو با ديگران در محضر وى ، و يا به هنگام گفتگوى با او - بلند نسازى . اگر كسى از او سؤ ال كرد در پاسخ دادن به آن پيشدستى نكنى ، يعنى بگذار خود او پاسخ آن پرسش را شخصا القاء نمايد. و با احدى در محضر او گفتگو نكن ، و از هيچ كس نزد او غيبت ننما يعنى : اگر كسى نزد تو از او به بدى ياد كرد بايد در مقام دفاع و حمايت از او برآئى ، و از او عيب پوشى كنى ، و محاسن و خوبيهاى او را به ديگران اظهار نمائى . با دشمنانش همنشين نگردى ، و با دوستانش دشمنى نكنى .

اگر به اداء اين حقوق نسبت به عالم و دانشمند و استاد خويش ، موفق گردى ، فرشتگان آسمانى در جهت خير و منافع تو گواهى خواهند داد كه تو آهنگ چنين استاد و دانشمندى را داشته ، و علم و دانش را براى خدا و هدفى الهى از پيشگاه او فراگرفته اى ، به براى مردم (319) . (يعنى قصد تو برخوردار از اخلاص بوده است ).

### ب - نكات جالب تربيتى در داستان موسى و خضر عليهما‌السلام:

خداوند متعال داستانى از موسى عليه‌السلام در قرآن كريم بازگو فرموده كه او به خضر عليه‌السلام گفت :

(( (هل اتبعك على ان تعلمن مما علمت رشدا) )) (320)

آيا مرا رخصت مى دهى كه در پى تو آيم تا رهنمودها و عوامل هدايت و واقعيت هائى را كه آموختى اى ، به من تعليم دهى ؟.

يا آنكه موسى عليه‌السلام پس از آنكه پاسخ مثبتى از جانب خضر عليه‌السلام دريافت نكرد به او گفت :

(( (ستجدنى ان شاء الله صابرا و لااعصى لك امرا) )) (321)

مرا به خواست خداوند، خويشتن دار خواهى يافت و نيز سر از فرمان تو نپيچم .

در اين دو گفتار كوتاه حضرت موسى عليه‌السلام گزيده اى از آداب و آئين هاى شكوهمند به چشم مى خورد كه ميان يك شاگرد و معلم او اتفاق افتاده بود. و با وجود اينكه مى دانيم كه موسى عليه‌السلام پيامبرى عظيم الشاءن ، و داراى جلالت قدر و منزلت ، و يكى از رسولان (اولواالعزم ) پروردگار بوده است ، عظمت شخصيت اين چنينى او مانع از آن نبوده است كه آداب و آئين هاى در خور يك شاگرد نسبت به استاد را در نظر گيرد، و آنرا به كار بندد. اگرچه شاگرد مورد نظر، يعنى موسى عليه‌السلام به جهاتى ديگر - غير از مقام شاگردى - از معلم و استاد خويش ، كامل تر و لايق تر بوده است .

اگر بخواهيم تمام آداب و نكات ظريف (تعليم و تربيت ) و مطالب دقيقى كه در لابلاى گفتگوى موسى و خضر (عليهما‌السلام) به چشم مى خورد، (و خداوند متعال ، اين داستان را به صورت فشرده اى در قرآن كريم بازگو فرموده است )، استقصاء و غوررسى كنيم از حد و مرز موضوع كتاب خود پا فراتر مى نهيم . ولى ما نكاتى را بررسى مى كنيم كه به جمله اول ارتباط دارد و آن عبارتست از آيه : (( (هل اتبعك على ان تعلمن مما علمت رشدا) )) . اين آيه ، دوازده خصيصه و نكته سودمند تربيتى را به ما ارائه مى كند:

1- موسى عليه‌السلام خويشتن را تابع و پيرو استاد خود معرفى كرده است . اين مساءله ايجاب مى كند كه مقام و منزلت موساى شاگرد، از مقام استادش خضرعليه‌السلام ، فروتر باشد؛ چون قاعدة مقام و مرتبت تابع ، نسبت به متبوع خود، فروتر و پائين تر است .

2- موسى عليه‌السلام با واژه (هل آيا)، از خضر عليه‌السلام اجازه و رخصت می طلبد. يعنى آيا اجازه مى دهى كه در پى تو آيم . چنين مطلبى نمايانگر مبالغه عظيمى درتواضع مى باشد كه بايد شاگرد نسبت به استاد خويشمعمول دارد.

3- موسى عليه‌السلام خود را در برابر معارف و آگاهى هاى خضر، جاهل و ناآگاه معرفى كرده است ، و در حقيقت با عبارت : (على ان

تعلمن ) (براى اينكه به من تعليم دهى )، به ناآگاهى خويش و مقام والا و ارجمنداستادش ، اقرار و اعتراف نموده است . 4- موسى عليه‌السلام (با چنين تعبير) به عظمتنعمتى كه از راه تعليم عائد او گشته ، اقرار كرده است ؛ زيرا او از خضر درخواست نمودكه همانگونه با او رفتار كند كه خداوند متعال با خود او رفتار كرده است ، و در حقيقت درطى تعبير (مما علمت رشدا) به خضر گفت : شايسته است كه احسان تو، به من ، به گونه احسان خداوند نسبت به خودت باشد. (يعنى خداوندمتعال از طريق تعليم ، بر تو منت نهاد و به تو احسان فرمود؛ تو نيز همان منت و احسانرا درباره من معمول دار و به من تعليم ده ). به همين جهت است كه گفته اند: (من بنده كسى هستم كه علم و دانش را از او اخذ نمودم . اگر كسى مساءله اى را به شخصى بياموزدزمام اختيار او را به كف گرفته و مالك او مى گردد) (322) .

5 - معنى متابعت و پيروى كردن از شخص ديگر، اين است كه تابع ، همانند اعمال و رفتار متبوع ، رفتار خويش را تنظيم نمايد. البته از آن جهت كه چون متبوع او چنين كرد؛ زيرا هيچ ملاك ديگرى نمى تواند جز انجام دستور متبوع ، معيار تبعيت باشد. اين نكته به ما مى فهماند كه شاگرد و دانشجو بايد در نخستين گام خود در راه تحصيل ، اين خصيصه و وظيفه را بكار دارد كه همواره در برابر گفتار و رفتار استاد، تسليم بوده و با او نستيزد.

6- لزوم عمل به قوانين و راه و رسم متابعت - كه در اين آيه به چشم مى خورد - به هيچ قيد و شرطى مقيد نيست ؛ بلكه لزوم عمل به آداب و آئين هاى متابعت ، به صورت مطلق يعنى به گونه اى كه به هيچ قيد و بندى مقيد نشده است ، نشان دهنده لزوم بكار داشتن منتهاى تواضع شاگرد نسبت به معلم و استاد مى باشد.

7- در آيه مذكور (در مورد وظيفه شاگرد نسبت به معلم )، اين جهات به ترتيب گوشزد شده است : پيروى ، تعليم ، خدمت ، و تعلم و دانش جوئى (يعنى در اين آيه ، نظم و ترتيبى راجع به نكاتى چند به چشم مى خورد كه بسيار جالب مى باشد؛ به اين معنى كه بايد شاگرد در گام نخست ، تابع و پيرو معلم بوده ، و سپس ‍ معلم ، او را تعليم داده ، و در سومين مرحله ، خويشتن را در خدمت به استاد قرار دهد تا سرانجام در نهائى ترين مرحله ، از علم و دانش او برخوردار گردد و به علم آموزى نزد وى بپردازد).

8 - معنى و منظور جمله (هل اتبعك على ان تعلمن ) اين است كه من بر اساس اين متابعت - جز آموختن علم - هدف ديگرى ندارم . گويا موسى عليه‌السلام به خضر عليه‌السلام چنين گفته باشد: من از رهگذر متابعت از تو، خواستار مال و جاه و مقام نيستم . (و همين موضوع به ما هشدار مى دهد كه دانشجو نبايد در همرهى و همدمى با استاد - جز علم و دانش - پوياى هدفهاى ديگرى باشد).

9- جمله (مما علمت ) اشاره به بخشى از معلومات خضر است كه آن را خداوند متعال به وى آموخته بود، و در حقيقت موسى عليه‌السلام مى خواهد به خضر بگويد: من جوياى برابرى و هماوردى با تو در علم نيستم ، و نمى خواهم همه آنچه را كه از خدا آموخته اى فراگيرم ؛ بلكه مى خواهم به بخشى از معلومات تو دست يابم ؛ زيرا تو براى هميشه از من ، فزونمايه تر و گرانقدرتر مى باشى . (يعنى هميشه مقام و منزلت استاد نسبت به شاگردش - هر چند آن شاگرد عظيم القدر باشد - به مراتب ، برتر و والاتر است ).

10- و نيز همين جمله (مما علمت )، نمايانگر اعتراف موسى است به اين كه خداوند متعال ، علم را در اختيار خضر (و همه افراد بشر) قرار داده است ، و از آن چنين استفاده مى شود كه بايد علم و دانش و معلم و استاد را ارج نهاده و قدرت منزلت او را والا برشمرد (و معلم بودن يكى از سمت هاى الهى است ؛ چون بشر علم را از خدا فراگرفته است ).

11- كلمه (رشدا) حاكى از آنست كه موسى از خضر، درخواست ارشاد و راهنمائى كرده است به گونه اى كه اگر موسى از بركات ارشاد خضر بهره مند نمى گرديد، سرگشته و گمراه مى شد. همين نكته به ما مى فهماند كه موساى شاگرد به مساءله شدت نياز خود به علم آموختن و تذلل و فروهشتن مقام خويش و شكسته نفسى جالب توجه در برابر خضر، و نيز احتياج آشكار و علنى خويش به علم و آگاهى استاد، اعتراف نموده است .

12- در حديث آمده است كه خضرعليه‌السلام ، نخست مى دانست موسى عليه‌السلام پيامبرى از بنى اسرائيل مى باشد، و او صاحب كتاب (توراة )، و كسى است كه خداوند، - بى واسطه - با او هم سخن شد. (و لذا از او به عنوان (كليم الله ) ياد مى كنند) و او را به وسيله معجزات و كرامات ، ويژگى داد. معهذا موسى عليه‌السلام با وجود چنين مناصب و مدارج رفيع ، با تواضع شگرفى - كه عظيم ترين مدارج فروتنى را نمايانگر است - در برابر استادش ، موضع گيرى كرده است .

از نكته مذكور، نتيجه مى گيريم كه خضر در مقام استادى از لحاظ لياقت و شايستگى ، مقام و منزلتش از موساى شاگرد، رفيع تر مى باشد؛ زيرا اگر كسى داراى احاطه علمى فزونترى باشد، قهرا آگاهى او به محتوى و هدفهاى علوم و دانش ها - كه عبارت از همان سعادت و نيكبختى و سرور و شادمانى و لذت و كاميابى است - بيشتر و فزونتر خواهد بود. لذا حس كنجكاوى و كنكاش او در وصول به چنين سعادت و لذت ، تقويت شده ، و قهرا تجليل و بزرگداشت او اهل علم ، از كمال بيشترى برخوردار خواهد بود.

### ج - چند نكته تربيتى ديگر در سخنان خضر:

با وجود اينكه خضر از چنان معرفت و آگاهى و مزيت نسبت به موسى و نبوت او بهره مند بود، و نيز موسى با چنان ادب و تواضع شگرفى در برابر خضر، موضع گرفت ، معهذا خضر با جوابى عالى و گفتارى نسبة خشونت آميز - كه حاكى از شكوهمندى خضر و گسترش شعاع قدرت او، و بيانگر عدم رعايت نزاكت نسبت به موسى بود - به تواضع و فروتنى وى پاسخ مى گويد، و بلكه موسى را به ناتوانى و ناشكيبائى توصيف مى نمايد و مى گويد:

(( (انك لن تستطيع معى صبرا) )) (323)

موسى ! تو هرگز توانائى خويشتن دارى با مرا ندارى .

اين گفتار كوتاه خضر عليه‌السلام نيز حامل نكات سودمند فراوانى است ؛ از آنجهت كه ضرورت اظهار ادب به معلم ، و عزيز شمردن و ارج نهادن علم و بزرگداشت مقام دانش را به وجهى نمايان مى سازد كه انسان را وادار به تاءسى و سرمشق گرفتن از سخنان خضر مى نمايد. اگرچه اين موضوع ارتباط وثيقى با موضوع بحث ما ندارد؛ ولى ما پاره اى از اين نكات را به مناسبت بحث ، ياد مى كنيم ، نكاتى كه با كليات و اساس كتاب ما بى ارتباط نيست و با آن بيگانگى ندارد.

اين نكات به ترتيب عبارتند از:

الف - خضر، موسى را به ناشكيبائى در امر علم آموختن توصيف مى كند. لازمه چنين توصيفى آن است كه مقام موساى غير صابر و منزلت او در برابر افرادى صابر و خويشتن دار - همچون خضر - پائين تر مى باشد، افراد شكيبائى كه خداوند متعال به آن ها وعده كرامت داده و آن ها را به درود و رحمت و هدايت بشارت داده است (324) .

ب - خضر با چنين تعبيرى كه استطاعت و توانائى موسى را بر صبر و خويشتن دارى در برابر خود نفى كرده است ، ايجاب مى كند كه موسى به سعى و كوشش ‍ در صبر و خويشتن دارى - همزمان با صبر خضر - چشم طمع و اميد ندوزد، و در صدد تحصيل اسباب چنين صبر و خويشتن دارى - كه غالبا براى بشر، مقدور و ممكن نيست - برنيايد. آنچه كه مناسب با شاءن استاد است اين است كه شاگرد به صبر و شكيبائى توصيه و سفارش كند، نه آنكه عجز و ناتوانى او بر صبر را به وى اعلام نمايد.

ج - در اين آيه - با حرف (لن هرگز)، قدرت و توانائى بر صبر و خويشتن دارى ،از موسى سلب شده است . و طبق نظر اجتماعى از محققان و مفسران - از جمله : زمخشرى – اين حرف ، يعنى (لن )، نفى ابد را اعلام مى كند (كه موسى هرگز و براى هيچ زمانى توان صبر و خويشتن دارى در كنار خضر را دارا نبوده است ). چنين تعبيرى موجب ياءس ونوميدى و محروميت موسى از صبر و خويشتن دارى در برابراعمال خضر مى شد؛ چون اين تعبير و گزارش و پيش بينى ، به وسيله معلم و مقتداىراستين موسى ، يعنى خضر، گزارش و ابراز شده بود.

د - اينگونه تعبير: (انك لن تستطيع ...) كه با حرف (ان ) آغاز و تاءكيد شده است - آنهم در طى جمله اسميه ، و نيز نفى استطاعت به وسيله حرف (لن )، نمايانگر اعلام منتهاى عجز و ناتوانى و تضعيف طرف يعنى موسى در صبر و خويشتن دارى است .

ه‍- در همين تعبير به اين موضوع اشاره شده است كه اى موسى ! اگر پيش خود و با مطالعه خويشتن ، چنين مى پندارى كه فردى صابر و خويشتن دار مى باشى بايد بدانى - كه به گاه بودن تو در كنار من - از حال خود، چنانكه بايد و شايد، اطلاع ندارى ؛ زيرا تاكنون با من ، مصاحب و همراه نشده اى (تا شعاع قدرت خويش را در صبر، بيازمائى و ظرفيت خود را بازيابى ). صبرى كه من از تو نفى مى كنم ، و به تو اعلام مى نمايم كه واجد آن نيستى ، صبر با من است . (و الا در صابر بودن تو - آنگاه كه با من همراه نباشى - ترديدى ندارم ). من به اين حقيقت يعنى به عدم توانائى تو بر صبر با من ، اطلاع بيشترى دارم ؛ چون نسبت به مقدار خواسته هاى علمى و نيز جهل و بى اطلاعى تو درباره آنها، كاملا واقفم .

و - در اين تعبير، هشدارى وجود دارد كه انسان را متوجه عظمت و شكوه علم و دانش مى سازد و نشان مى دهد كه بايد انسان در برابر عظمت علم ، سر تعظيم فرود آورد. علاوه بر اين ، چنين تعبيرى به ما مى فهماند كه علمى آنچنانى ، به صبر و پايدارى شگرفى نيازمند است كه در عهده امكانات توانائى بشرهاى عادى نيست ؛ زيرا ترديدى نداريم كه موساى كليم الله پيامبر عليه‌السلام از لحاظ مقام و منزلت ، برترين مردم ، و از نظر شخصيت ، بزرگترين فرد، و از لحاظ صبر و خويشتن دارى ، نيرومندترين اشخاص بوده ، و از لحاظ كمالات ، بر همه مردم ترجيح داشت ؛ (ولى معهذا تحمل علم و آگاهى هاى خضر براى موسى ، مقدور نبود).

ز - هشدار ديگرى كه در تعبير مذكور وجود دارد اين است كه نبايد علم را صرفا در اختيار كسى قرار داد كه از صبرى نيرومند و راءيى صحيح و متوازن و جان و روانى مستقيم و معتدل برخوردار است ؛ چون علم عبارت از نورى است الهى كه شايسته نيست آنرا در هر جائى و در اختيار هر كسى - بدون قيد و شرط و هر طور كه پيش آمد - قرار داد. بلكه ناگزير بايد قبل از تعليم علم ، محل و مورد و فرد را مورد توجه و بررسى و آزمايش قرار داده و قابليت او را از هر جهت احراز نمود.

ح - هشدار ديگرى كه در اين تعبير، نظر ما را به خود جلب مى كند اين است كه علم باطن و درون - از لحاظ پايه و درجه - نيرومندتر از علم ظاهر مى باشد. و چنان علمى - بيش از علم ظاهر - به قوت و استحكام باطن و استوارى صبر و خويشتن دارى نياز دارد. به همين جهت موسى - به مقدار استعداد خويش - داراى احاطه اى در علم ظاهر بود. و البته در تحمل اين علم ، بسيار قدرتمند بوده است . اما عليرغم چنان احاطه علمى و نيروئى كه موسى از لحاظ علم ظاهر، واجد آن بوده است ، مورد تهديد خضر قرار گرفت ؛ به اين معنى كه او را بيمناك ساخت كه براى تحمل علم باطن ، قادر بر صبر و خويشتن دارى نيست . لذا او را به خاطر قلت صبر، از تحمل چنان عملى بر حذر ساخت .

منظور خضر از مبالغه در اعلام و اظهار عجز و ناتوانى موسى اين بود كه اى موسى ! تحمل علم باطن و سخت كوشى تو در فراگيرى آن ، بسى دشوار و ناهموار است . خضر چنين هشدارى را در قالب بيان و تعبيرى آميخته با تاءكيد، به موسى اعلام كرد.

البته نبايد چنين تصور نمود كه مقصود خضر، آن بوده است كه تحمل علم باطن - به طور كلى و به هيچوجه - براى احدى امكان پذير نيست ؛ (بلكه هدف او، اعلام به دشوارى و سختى و گرانبار بودن تحمل علم باطن بوده است ) و گرنه موسى پس از اعلام مذكور، به خضر نمى گفت :

(( (ستجدنى ان شاءالله صابرا) ))

به خواست خداوند، خواهى ديد كه من ، فردى صابر و خويشتن دار و با ظرفيت هستم .

در آيات ديگرى كه داستان موسى و خضر (عليهما‌السلام) در آن ها به چشم مى خورد نكات جالبى درباره آداب و وظائف مربوط به تعليم و تعلم وجود دارد كه از لحاظ محتوى ، متناسب و همانند نكاتى است كه در مورد آيات ياد شده ، متذكر شديم . اگر كسى نكات مربوط به اين آيات را بررسى كند به نكات ديگرى دست مى يابد كه در ساير آيات مربوط به داستان موسى و خضر (عليهما‌السلام)، وجود دارد كه انسان مى تواند با استمداد از رهنمودهاى آنها به ساير اهداف خويش دست يابد.

## بازگشت به موضوع وظائف شاگرد نسبت به استاد

پس از تمهيد اين مقدمه ، به مساءله آداب و وظائف ويژه شاگرد نسبت به معلم و استاد بازگشت نموده و بر حسب آنچه كه دانشمندان - با الهام از متون و نصوص دينى - در اين زمينه اظهار نموده اند، بحث خود را ادامه مى دهيم . اين آداب و وظائف شامل چهل امر است :

### 1- ضرورت كاوش و جستجو از استاد و معلم لايق و شايسته

مهمترين و پرارزش ترين آداب و وظائف معلم و شاگرد درباره استاد، اين است كه بايد او - پيش از هر چيز - درباره كسى كه سرمايه علمى خويش را از ناحيه او به دست مى آورد، و حسن خلق و آداب و آئين هاى رفتار خود را تحت رهبرى او فراهم مى كند، مطالعه و بررسى نمايد، (يعنى درباره استادش تحقيق كند كه از لحاظ علمى و اخلاقى در چه پايه اى قرار دارد)؛ زيرا اگر ما در نظر گيريم كه استاد مى خواهد شاگرد خود را تربيت كند، و آلايشها و خويهاى پست ، و ريشه هاى رذائل اخلاقى را از دل و جان او بزدايد و بر كند، و خلقهاى نيكو و فضائل اخلاقى را جايگزين آن ها سازد، اين كار و كوشش استاد درباره شاگردش ، همانند كار و كوشش زارع و كشاورزى است كه مى خواهد خس و خار را از زمين كشاورزى ، ريشه كن ساخته و گياههاى هرز و زيانبخش را از محيط كشاورزى خود از بيخ و بن بر كند تا كشته و زراعت او به خوبى از زمين سر بر آورده و به نحو مطلوبى برويد و رشد و نمو و بركت و فزونى آن ، كامل گردد (و در سايه اين كوشش ، به محصولى مرغوب و مطلوب دست يابد).

هر استادى نمى تواند واجد چنين اوصاف و خصوصياتى باشد. استادانى كه واجد شرائط مذكور باشند شديدا در اقليت قرار دارند؛ زيرا استاد واقعى حقا جانشين پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و نائب رسول خدا است . هر فرد عالم و دانشمندى ، در خور احراز مقام نيابت از رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيست .

بنابراين ، شاگرد و دانشجو بايد استادى را انتخاب كند كه از لحاظ اهليت و شايستگى در حد كمال بوده و ديندارى او محرز، و مراتب شناخت و معرفت او مسلم و به پاكدامنى معروف بوده ، و صيانت نفس او در برابر خواهش هاى دل ، مشهور باشد و مروت و جوانمردى و مردانگى و احترام او به افكار عمومى ، و انصراف او محرز باشد. و نيز از نظر فن تعليم به عنوان فردى باكفايت تلقى گردد، و از لحاظ تفهيم مطالب علمى ، از بيانى رسا و ذهنى پويا و شرائط مطلوبى برخوردار باشد.

در بحثهاى گذشته پاره اى از اوصاف و خصوصيات يك استاد لايق و شايسته را ياد كرديم . ولى بايد با تاءكيد خاصى در اينجا يادآور شويم كه : نبايد شاگرد، شيفته و فريفته فزونى معلومات و آگاهيهاى علمى استاد گردد، آنهم استادى كه از نظر تقوى و ديانت و جهات اخلاقى ، گرفتار نقص و كمبودهاى آشكارى مى باشد؛ چون زيانبار بودن چنين استادى به اخلاق و دين و آئين شاگرد، به مراتب سخت تر و شديدتر از تيرگى هاى جهل و نادانى است ، همان جهل و نادانى كه دانشجو مى كوشد هاله تيره آنرا از محيط افكار و انديشه خويش بسترد. قطعا زيان استادانى اين چنين ، از زيان جهل و نادانى شديدتر است .

يكى از علماء پيشين گفته است : اين علم و دانش الهى ، عبارت از همان دين و آئين آسمانى است . دقيق بنگريد كه دين و آئين خود را از چه استادان و معلمانى فرا مى گيريد(325) .

راه مناسب و روش ماءنوس در شناختن استاد شايسته ، اين است كه دانشجو بايد با اساتيد معاصر، زياد به بحث و گفتگو نشسته و مجالست و همنشينى با آنان را ادامه دهد، و هر چه بيشتر آنان را بيازمايد و تحقيق كند كه آيا اساتيد فن ، استاد مورد نظر او را از لحاظ تعليم و تدريس تاءييد مى كنند، و آيا سمت تعليم و اخلاق او را مى ستايند، و كيفيت بحث و تحقيق او را مى پسندند. (و بالاخره بايد دانشجو، جهات مذكور را براى انتخاب استاد در نظر گرفته و سپس تحصيلات خود را نزد او آغاز كند).

شاگرد و دانشجو بايد از آنگونه اساتيدى بپرهيزد كه معلومات خود را از لابلاى كتابها - بدون آن كه آن را نزد اساتيد فن بخوانند - فراهم آورده اند؛ چون اين احتمال قويا وجود دارد كه چنين استادانى در فهم متون علمى از تحريف و تصحيف و اشتباه و لغزش ، مصون نباشند؛ و در نتيجه ، شاگردان را نيز بلغزانند.

يكى از دانشمندان سلف گفته است : اگر كسى شخصا بينش دينى خود را از بطون متون علمى - و استاد ناديده - فراهم آورد، در حقيقت ، سعى و اهتمام خويش را در تضييع و تباه سازى احكام دينى ، مصروف داشته است (326) .

دانشمند ديگرى مى گويد: از (صفحيون (327) يا صحفيون ) بر حذر باشيد، يعنى از كسانى كه شخصا - و بدون آنكه در محضر استاد بنشينند و از درس او مستفيض گردند - مطالب را از لابلاى كتب علمى و نبشتارها، استخراج و استنباط مى كنند؛ از اينگونه اساتيد دورى گزينيد، زيرا تباهكاريها و لغزانندگى آنان از اصلاحات و درستكارى هاى آنها فزونتر است .

نبايد دانشجو، خود را مقيد سازد كه نزد استادان معروف و نامور به تحصيل پردازد، و اساتيد منزوى و گمنام را از نظر دور دارد؛ زيرا پاى بند بودن به استاد مشهور و معروف و عدم توجه به اساتيد گمنام ، بازده روح كبر و گردن فرازى شاگرد در برابر علم و دانش مى باشد. بلكه بايد گفت گرايش به چنين روحيه اى ، عين حماقت و نابخردى است ؛ چون علم و حكمت ، گم گشته هر مؤ من و انسان پاى بند به ايمان است ، او علم و حكمت را هر جا بيابد بدان دست مى يازد و آنرا بر مى گيرد، و وجود آنرا - در هر موردى كه بتوان بر آن دست يافت - غنيمت مى شمارد) (328) و طوق منت و احسان هر كسى كه او را در جهت علم و حكمت ، سوق مى دهد به گردن مى نهد.

چه بسا ممكن است يك استاد خامل و گمنام از چنان لياقت و شايستگى علمى و اخلاقى برخوردار باشد كه بايد براى خير و بركت علم ، به وى چشم اميد دوخت ؛ چون اگر استادى در عين خمول و گمنامى ، لايق و شايسته باشد، سود و بهره او گسترده تر، و تحصيل علم از ناحيه او داراى كمال فزونترى است .

اگر در احوال پيشينيان و پسينيان ، سير و سياحتى كنيم و زندگى نامه آنانرا از نظر بگذرانيم به اين نتيجه مى رسيم كه سودمندترين عوائد علمى صرفا از سوى اساتيدى عائد مى گشته است كه از لحاظ تقوى و نصيحت و دلسوزى نسبت به شاگردان ، حظ و نصيب فراوانى را دارا بوده اند.

همچنين اگر آثار علمى و مصنفات آنان را مورد مطالعه قرار دهيم مى بينيم كه بهره گيرى از اثر علمى يك دانشمند پرهيزكارتر، فزونتر بوده ، و موفقيت و كاميابى دانشجويانى كه سرگرم تحصيل از روى متن چنين آثارى بوده اند، بيشتر و جالب تر مى باشد.

اين قضيه در مورد دانشمندان فاقد تقوى و عارى از مزاياى انسانى ، و نيز در مورد آثار علمى آنان ، نتيجه معكوسى را عايد دانشجويان مى گرداند. (يعنى دانشجويانى كه نزد استادان عارى از تقوى درس مى خوانند و يا در تحصيل و درس خود، از آثار علمى آنان استفاده مى كنند، خير و بركتى در كوشش آنها به چشم نمى خورد؛ بلكه در تحصيلات خود با ناكامى و عدم موفقيت مواجه مى گردند).

### 2- بايد استاد را به عنوان پدر واقعى و روحانى تلقى كرد

دانشجو بايد بر اين اساس بينديشد كه استاد و معلم او، پدر واقعى و روحانى وى ، (و خود او به منزله فرزند روحانى او است ). پدر (و فرزند) روحانى از پدر (و فرزند) جسمانى ، با ارزش تر و ارجمندتراند.

بنابراين بايد دانشجو در اداء حق ابوت و وفاء به حقوق تربيت استاد - علاوه بر رعايت ادب در حق او بدانگونه اى كه قبلا ياد كرديم - به شدت ، ساعى و كوشا باشد. و بيش از ديگران به او احترام گذارد.

از اسكندر پرسيدند: براى چه به معلم و استاد خود بيش از پدرت ارج مى نهى ؟ در پاسخ گفت : معلم ، منشاء و سبب زندگانى جاويد و پايدار من است . ولى پدر من ، مجراى وجود زودگذر و ناپايدار من مى باشد. علاوه بر اين پدرها معمولا - همزمان با اعمال غريزه جنسى با مادر - از توليد نسل و ايجاد فرزند و كمال او، غافل اند و در اين جهت ، فاقد قصد و اراده مى باشند؛ بلكه قصد و اراده آنها متوجه لذت گيرى و كاميابى از اين غريزه است كه از اين رهگذر - ناخودآگاه - فرزندى به ثمر مى رسد. بر فرض هم اگر پدر - در حين زناشوئى - اراده توليد نسل و يا كمال آن را داشته باشد، ارزش اراده مقرون با عمل ، از اراده عارى از عمل ، بيشتر است .(يعنى اگر هدف پدر - قبل از شروع به عمل زناشوئى - مساءله توليد نسل و يا كمال او باشد، همزمان با عمل زناشوئى ، از چنين اراده اى غافل مى باشد).

اما يگانه هدف و اراده معلم در تربيت شاگرد و فرزند روحانى ، تكميل وجود او است . آرى او مى كوشد تا شاگرد را به كمال لايق خود نائل گرداند.

اصل وجود و هستى هر موجودى نمى تواند به آن ، ارزشى اعطاء كند مگر آنگاه كه وجود را با عدم و نيستى بسنجيم . و الا خود وجود (فى نفسه ) نمى تواند شرافت و ارزش موجود را ارائه دهد؛ زيرا اينگونه وجود و هستى بسيط و ساده ، براى پست ترين موجودات مانند كرمها و حشرات گندبو و خيزدوك ها نيز فراهم آمده است .

شرافت و ارزش هر وجود به كمال آن مربوط است . علت كمال وجود شاگرد، شخص معلم و استاد او مى باشد (نه پدر او كه بايد او را صرفا مجراى وجود ساده و بسيط وى دانست ).

گويند: سيد رضى (قدس الله روحه )، شخصيتى بزرگوار و بلند همت و داراى مناعت طبع بوده ، و از هيچ كسى ، منت و احسانى (آزرم آفرين ) را نمى پذيرفت . وى داستان هاى شگفت آورى با خليفه عباسى (و دولتمردان وقت ) دارد كه همگى آنها نمودار شخصيت والا و منزلت برجسته انسانى اين مرد بزرگوار است . از آن جمله به خاطر نوزادى كه خداوند به سيد موهبت فرمود، صله و هديه (كه فخرالملك وزير) براى او فرستاد (نپذيرفت (329) ). امثال اينگونه داستان ها را به مقدار فراوان درباره سيد رضى ياد كرده اند.

از آن جمله مى گويند: يكى از اساتيد وى ، روزى به او گفت : به من چنين گزارش شده است كه خانه تو كوچك و تنگ و محدود است ، و گنجايش كافى ندارد، و در خور شاءن و مقام تو نيست ؟ من خانه اى وسيع و بزرگ دارم كه در خور شئون تو مى باشد، و آنرا به تو اهداء مى كنم ، و تو زندگانى خود را بدانجا منتقل كن . سيد رضى از قبول هديه استاد، سر باز زد. ولى استاد اصرار ورزيد و سخن خود را تكرار كرد. سيد رضى گفت : استاد عزيز! من تاكنون هرگز احسان و منت پدرم را با ديده قبول نپذيرفتم ، با وجود داشتن چنين حالت روحى ، چگونه مى توانم احسان ديگران را قبول كنم ؟ استاد به او گفت : حق من نسبت به تو از حق پدرت بر تو، عظيم تر و مهم تر است ؛ زيرا من پدر روحانى تو هستم ؛ ولى پدر تو، پدر تن و جسد و جسم تو است . سيد رضى در برابر چنين استدلال قوى ، تسليم بودن خود را اظهار كرده و هديه استاد را پذيرفت .

بر اساس همين نكته اساسى است كه يكى از فضلاء برجسته مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( من علم العلم كان خير اب |  | ذاك ابوالروح لا ابوالنطف )) |

آنكه علم و دانش را به ديگران مى آموزد، بهترين پدر انسان به شمار مى آيد؛ چون او پدر روحانى و مجراى كمال جان و روان انسان است ، او پدر نطفه نيست (كه ساختمان جسمانى و هستى تن و بدن و اندام ناپايدار آدمى را بپردازد. بلكه او، روح و روان انسانى را ولادتى نو و تازه و جاويد مى بخشد).

### 3- استاد را بايد به عنوان پزشك معالج جان و روان برشمرد

شاگرد و دانشجو بايد با اين اعتقاد به خويشتن بنگرد كه او فردى مبتلا به بيمارى نفسانى است ؛ زيرا مرض و بيمارى عبارت از انحراف جسم از مجراى طبيعى است . شخصيت آدمى فطرة بر اساس سلامت روان ، و علم و بينش ، سرشته و استوار شده است . علت انحراف روح و روان انسان از مجراى طبيعى و عامل گرايش او از مسير علم و دانش و دين ، عبارت از غلبه و تسلط و عدم تعادل اخلاط (330) و مزاج قواى بدنى است .

بايد دانشجو معتقد باشد كه استاد، پزشك درمان بخش بيمارى او است ؛ زيرا او سعى مى كند روح و روان شاگرد را به مجراى طبيعى آن بازگرداند. به همين جهت به هيچوجه ، شايسته نيست كه از فرمان و اشاره او سرپيچى كند. مثلا اگر به دانشجو گفت : فلان كتاب را بخوان ، و درس و مطالعه خود را به همين مقدار، محدود ساز و بدان قناعت كن . اگر دانشجو از اين فرمان استاد، سر باز زند، به منزله بيمارى است كه با پزشك معالج خود در طرز درمان خويش به جدال و مخالفت برمى خيزد و او را تخطئه مى كند. (بديهى است كه چنين بيمارى هرگز درمان نخواهد شد).

در حكم و امثال آمده است :

(( (مراجعة المريض طبيبه ، يوجب تعذيبه ) ))

رفت و بازگشت و درگيرى و مخالفت بيمار با پزشك خود، موجب شكنجه و آزار و زيان به خود او مى گردد.

چنانكه بر هر بيمارى لازم است كه از تناول ماءكولات آزاردهنده و زيان بخش ، و غذاهائى كه اثر دارو را خنثى و تباه مى سازد - چه در حضور پزشك و چه در غياب او - خوددارى كند، همچنين بر شاگرد و دانشجو لازم است كه خويشتن را از پليدى هاى روحى و معنوى - كه هدف نهائى و منتهاى همت معلم ، پرهيز دادن و نهى شاگردش از آنها است - خويشتن را حفظ و صيانت كند. اين پليديها و آلايش هاى روحى عبارتند از: كينه ، حسد، خشم ، آزمندى ، حرص ، كبر، غرور و امثال آنها از صفاتى كه از رذائل اخلاقى به شمار مى آيند. دانشجو بايد ماده اين بيمارى را از بيخ و بن بركند تا از راهنمائى هاى معلم و پزشك روحى خويش سودمند گردد.

### 4- ارج نهادن به استاد و تجليل از مقام علم و دانش

شاگرد و دانشجو بايد با ديده تكريم و احترام به استاد خويش بنگرد، و از عيوب او چشم پوشى كند. (يعنى با دل و زبانش از او خرده گيرى نكند)؛ زيرا اگر شاگرد با چنين ديدگاهى احترام آميز به استاد خود بنگرد مى تواند به بهره گيرى از استاد و نفوذ و ثبات بيان و گفتار او در ذهنش كمك نمايد.

يكى از علماء سلف - آنگاه كه روانه جلسه درس و محضر استاد مى شد - مقدارى صدقه به فقير مى داد و مى گفت : خدايا عيب معلم و استادم را از نظرم مخفى نگاهدار و بركات علم و دانش او را از من برنگير(331) .

دانشمند ديگرى مى گويد: به خاطر هيبت و ابهت استاد و احترام به او برگ هاى كتاب را با آهستگى و ظرافت خاصى ، تورق مى كردم تا صداى فروافتادن و خش خش آنها را به گوش استاد نرسد، و او را نيازارد(332) .

ديگرى (333) مى گويد: سوگند به خداوند - به خاطر هيبت استادم : (شافعى ) - جراءت و جسارت آنرا نداشتم كه در برابر نگاه ديدگان او آب بياشامم .

حمدان اصفهانى گويد: در حضور (شريك ) (334) و مجلس درس او بودم ، ناگاه يكى از فرزندان خليفه عباسى ، يعنى فرزند (مهدى ) وادار شد و به ديوار تكيه داد، و سؤ ال و پرسشى را درباره يكى از احاديث با شريك در ميان گذاشت . ولى شريك به او توجهى نكرد و چهره اش را به سوى ما برگرداند. فرزند سؤ ال خود را دوباره تكرار كرد، ولى باز هم شريك بدينسان بى اعتنائى كرد. فرزند خليفه خطاب به شريك گفت : آيا نسبت به فرزندان خلفاء، تحقير و توهين را روا مى دارى ؟ شريك گفت : نه ، ولى علم و دانش در پيشگاه خداوند، شكوهمندتر و برتر از آنست كه من (به دلخواه ديگران )، آنرا ضايع و تباه سازم . فرزند خليفه جلو آمد و زانو بر زمين نهاد و در برابر شريك نشست . شريك به او گفت كه بايد بدينسان جوياى علم گرديد، (و دانش را با تواضع و فروتنى خوش آيندى از استاد درخواست نمائى ).

### 5 - تواضع و فروتنى در برابر استاد

بايد دانشجو - فزون تر از آن مقدارى كه ماءمور به تواضع و فروتنى نسبت به علماء و دانشمندان ، و ديگر اصناف مردم است - در برابر استاد خود، متواضع و فروتن باشد. او بايد در برابر مقام علم و دانش نيز اظهار خاكسارى كند تا در سايه اين فروتنى و خاكسارى ، به علم و معرفت دست يابد. بايد او بداند كه اظهار ذلت و خاكسارى در برابر استاد، نوعى عزت و سرفرازى است . خضوع شاگرد در برابر استاد، افتخارى است براى او، و تواضعش موجب رفعت و بلندپايگى او مى گردد. حفظ حريم استاد و بزرگداشت مقام او، پاداش آفرين است . اگر شاگرد در خدمت به استاد، دامن به كمر زند، به شرف و بزرگوارى خويش مدد مى كند. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (دانش را بياموزيد، و به خاطر آن ، آرامش و متانت و وقار را فراگيريد، و در برابر كسى كه دانش را از او مى آموزيد فروتنى و خاكسارى كنيد).(335) و نيز پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (اگر كسى به شخصى مساءله اى را بياموزد، زمام اختيار و مالكيت او را به دست مى آورد. عرض كردند حتى آيا او مى تواند همانند برده ، او را به فروش رساند، و يا از رهگذر او خريدارى به عمل آورد؟ فرمود: نه ؛ لكن مى تواند به او امر و نهى كند).(336)

يكى از دانشمندان ، در لزوم تذلل و اظهار خاكسارى شاگرد در برابر معلم و استاد، بيت زير را انشاء كرده است :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( اهين لهم نفسى لكى يكرمونها |  | و لن تكرم النفس التى لاتهينها )) (337) |

من شخصيت و منزلت خويش را در برابر دانشمندان و استادان ، فروهشته و خوار مى سازم تا مورد احترام آنها قرار گرفته و از وجود آن ها بهره مند گردم . و هرگز نمى تواند نفسى كه آن را در برابر علماء، خاكسار و فروهشته نسازى - مورد احترام و تكريم قرار گرفته و كامياب گردد.

### 6- لزوم ترجيح راءى و نظريه استاد بر راءى و نظريه خود

دانشجو نبايد راءى و نظريه استاد را مردود ساخته و با او با چهره و رفتار و گفتارى آمرانه مواجه گردد. او نبايد بر خلاف نظريه استاد، اشاره كند. بايد چنين بينديشد كه استاد او حق و صواب را بهتر از او مى شناسد. بلكه او بايد در تمام امور زندگى ، مطيع و منقاد استاد بوده و زمام تمام شئون حياتى خود را كاملا در اختيار او قرار دهد، و در برابر اندرز و نصيحت او مطيع بوده و در هر حال ، جوياى رضا و خوشنودى او باشد. اگرچه راءى و نظر او با راءى و نظر استاد، در اين زمينه ها تفاوت داشته و روش استاد، دلخواه او نباشد.

با راءى و نظر استاد به مسابقه نپردازد، و پيش از راءى او نظريه اى را انتخاب نكند، و با او در تمام شئون زندگى خويش مشورت نموده و به دستور او گردن نهد. قلبا و لسانا از نظريه و تدبير استاد پا فراتر نگذارد.

يكى از فضلاء مى گويد: (اشتباه و لغزش نمائى عمل و گفتار يك مرشد و راهبر، نافع تر و سودمندتر از گفتار و عمل حق يك مسترشد و ره جو است كه حق و صواب را با نظر شخصى خويش مى شناسد، و آن را ارزيابى مى كند، و با عالم و معلم به مشورت نمى پردازد).(338)

در داستان موسى و خضر (عليهما‌السلام) نكته بيدارگرى در اين زمينه ديده مى شود، (به اين معنى كه موسى عليه‌السلام رفتار خضر عليه‌السلام را اشتباه آميز مى پنداشت ؛ در حالى كه رفتار به ظاهر لغزنده و اشتباه آميز خضرعليه‌السلام ، هماهنگ با واقعيت غيرقابل گريز، و صد در صد مطابق با حق بوده است ؛ چون موسى عليه‌السلام فكر مى كرد كه خضر عليه‌السلام اشتباه مى كند، و تصور مى نمود كه راءى و نظر خود او بر حق است ).

دانشمندى فاضل ، از يكى از اساتيد خود نقل كرده است كه براى استاد خويش ، خواب و رؤ يائى را بازگو مى كردم ، و به او گفتم براى چه ؟!. پس از نقل اين رؤ يا، استاد حدود يك ماه از من فاصله گرفت و با من سخن نمى گفت ، و اظهار داشت : كه اگر تو قلبا مطالبه دليل و انتقاد و عيبجوئى از مرا روا نمى دانستى و سخن و گفتار مرا در باطن خويش ، شايسته انكار و مؤ اخذه تلقى نمى كردى ، چنين سخنى در عالم رؤ يا بر زبانت جريان نمى يافت و از من انتقاد نمى نمودى .

واقعيت امر نيز همين نكته را تاءييد مى كند؛ زيرا غالبا حالاتى كه در عالم خواب براى انسان اتفاق مى افتد نمودار همان حالتى است كه در عالم بيدارى بر دلش ‍ چيره گشته است ، و آنچه كه انسان در عالم رؤ يا مشاهده مى كند به ندرت با آنچه كه در عالم بيدارى بر قلب آدمى مى گذرد متفاوت مى باشد.

### 7- بايد از استاد به احترام ياد كرد

بايد خطاب و جواب دانشجو به استاد، و گفتار او درباره وى - چه در حضور و چه درغياب او - تواءم با تجليل و تكريم باشد. او را با تاء خطاب مثلا: (قلت تو گفتى )و يا كاف خطاب مثلا: (انك = تو)، مخاطب قرار ندهد، و از راه دور، او را صدا نزند؛بلكه بايد بگويد: (يا سيدى = آقا و سرور من ) و (استاد) وامثال آن (كه حاكى از تبجيل و تجليل استاد است ).

واژه هائى كه به وسيله آن ها، استاد را مورد خطاب قرار مى دهد بايد به صورت ساختمان و صيغه جمع باشد. مثلا به او بگويد: در اين باره چه مى گوئيد؟ راءى و نظريه شما در اين باره چيست ؟ شما گفتيد، خدا هم از شما راضى باشد؛ خدا از شما بپرهيزد. خدا شما را بيامرزاد.

آنگاه كه شاگرد نام استاد را در غياب او به زبان مى آورد بايد همراه با عناوينى باشد كه نمايانگر تكريم و حفظ حرمت او است ، مثلا بگويد: آقاى ... يا بگويد: استاد ... يا استاد ما ... يا شيخ ‌الاسلام چنين گفت . و بالاخره با امثال اينگونه تعابير احترام آميز، از استاد خود در غياب او ياد كند.

### 8 - حق شناسى از استاد و سرمشق گفتن از او

بايد دانشجو حرمت استاد را از ديدگاه خويش مهم تلقى نموده ، و او را راهبر و مقتداى خود بداند و راه و رسم و رهنمودهاى او را در غياب او و پس از مرگش پاسدارى و رعايت كرده و از آن پيروى كند. آرى ، شاگرد نبايد از دعاى به استاد در طول حيات و زندگانى خود غافل بماند. و اگر كسى در غياب او، از وى به بدى ياد كرد در صدد رد آن برآمده ، از او دفاع نمايد، و بايد در مقام دفاع از او - بيش از آن مقدارى كه وظيفه شرعى او در مورد ديگران ايجاب مى كند - به خاطر غيبت از استادش اظهار خشم و تنفر نمايد. اگر امكان اظهار خشم و تنفر براى او وجود نداشت ، بايد از آن مجلس برخيزد و با ترك گفتن آن ، (مراتب تنفر از غيبت از استاد خويش را اعلام نمايد و) آن مجلس را رها كند.

دانشجو بايد - به حكم وظيفه شاگردى - فرزندان و خويشاوندان و نزديكان و دوستان و علاقه مندان استادش را چه در حال حيات و چه پس از مرگ او، تحت رعايت و مراقبت خويش قرار دهد، و خود را متعهد سازد كه پس از مرگش (او را فراموش نكند)، و بر سر گور و مزار او آيد، و براى او از خداوند متعال طلب مغفرت نمايد. و بطور كلى از اعمال محبت نسبت به او دريغ نورزد (و به خاطر مزيد حسنات استاد و رفع بليات دنيوى و اخروى از او)، به تهيدستان صدقه دهد، و از راه و رسم زندگى استاد از نظر راستى و درستى - در تعيين جهت و مسير زندگانى خويش - پيروى كند، و در كيفيت ديندارى و علم و دانش ، رسم و عادت او را پيشه خود سازد، و حركات و سكنات او را در اعمال عبادى و رفتار عادى ، سرمشق خويش قرار دهد، و خويش را به آداب و آئين هاى استاد بيارايد.

به همين جهت نخستين و مهمترين وظيفه شاگرد - همانطور كه قبلا يادآور شديم - اين است كه در جستجوى معلم و استاد شايسته اى برآيد كه اقتداء و پيروى از او صحيح و سزاوار باشد.

اگر شاگرد بتواند بهتر از استاد و فزونتر از او، صفات و خصوصيات مطلوب و موجود در استاد را در خويشتن به وجود آورد، مسلما بايد چنان كند. وگرنه بايد به تاءسى از او اكتفاء كند؛ چون از رهگذر آن ، آثار مصاحبت و همنشينى او با استاد، در او به ثمر رسيده و بروز خواهد كرد.

### 9- سپاسگزارى از ارشاد و هشدارهاى استاد

بايد شاگرد از استاد - به خاطر اينكه او را به امورى موفق ساخته است كه داراى فضيلت است - تشكر نمايد، بايد از او سپاسگزارى كند كه - به خاطر مشاهده كمبودها و نقائص ، و كارهائى كه نقص و عيب به شمار مى روند و عارض شدن روح كسالت و تن آسانى و مشاهده قصور و نارسائى هاى موجود در او و امثال آن ها- وى را مورد توبيخ قرار داده است . و روي هم رفته ، چون هشدار و ممانعت استاد و توبيخ او متضمن ارشاد و راهنمائى هائى است ، و صلاح و نيكبختى او را در پى دارد، بايد از چنين هشدارها و توبيخ ‌هاى معلم و استاد خود، ممنون و متشكر باشد. آرى ، بايد از او اظهار تشكر نمايد (و چنين بينديشد كه جور استاد از مهر پدر، بهتر و سودمندتر است ، و در برابر اين جور و خرده گيريها و توبيخهاى توفيق آفرين ، مراتب تشكر و امتنان خود را تقديم دارد).

دانشجو بايد ارشادات استاد را - اگرچه با آميزه توبيخ و خرده گيرى و انتقاد و گزندگى همراه مى باشد - از جمله نعمت ها و احسان او برشمارد؛ چراكه استاد بدو توجه و التفاتى داشته ، و به هيچوجه مصالح و منافع او را از نظر خويش دور نمى سازد. اگر دانشجو، راهنمائى هاى استاد را - ولو آنكه توبيخ ‌آميز هم باشد - با تشكر و امتنان پاسخ دهد، تمايل و علاقه او را به خود جلب نموده و توجه و اهتمام او را نسبت به مصالح خويش برمى انگيزد.

اگر استاد، شاگرد را به نكات دقيق ادب و نزاكت ، و به مسائل ظريف اخلاقى آگاه سازد، و يا او را به نقائص و كمبودهاى اخلاقيش كه از او سرمى زند، هشدار دهد، اگرچه خود قبلا بدآنها آگاه بوده است ، نبايد در برابر اين ارشادها و هشدارها چنين بگويد كه من از اين دقائق و نقائص آگاه بوده ام ، و غفلت من موجب فراموشى اين دقائق و بروز كمبودهاى اخلاقى شده است . بلكه بايد از تذكر و ارشاد و هشدار استاد، و اينكه او را مشمول توجهات و التفات هاى خويش قرار داده است ، سپاسگزارى كند. اظهار تشكر شاگرد در برابر هشدار و ارشاد استاد، موجب مى گردد كه استاد - در صورت نياز - نصيحت و اندرز خود را درباره او دوباره و سه باره تكرار كند، (يعنى اگر شاگرد، نصايح استاد را با جان و دل قبول كرد، و تنبيه و هشدار او را با آغوش باز پذيرفت ، و مراتب تشكر و امتنان خويش را اظهار كرد، مى تواند از نصايح دوباره و سه باره او برخوردار گردد. و گرنه استاد براى نصيحت او احساس رغبتى نمى كند. و در نتيجه به امور زندگانى علمى و اخلاقى چنين شاگرد ناسپاسى ، بى اعتناء و بى تفاوت خواهد گشت ).

چنانچه اگر شاگرد در نقائص و كمبودهاى علمى و اخلاقى خويش ، معذور باشد، اگر از ديدگاه استاد، اعلام و اظهار اين عذر، بجا و به مورد به نظر رسد، براى اعلام اين عذر، هيچگونه اشكال و ايرادى وجود ندارد. و اگر ببيند كه اين هشدار و اعلام عذر شاگرد، مقرون به صلاح نيست ، از آن صرفنظر نمايد. البته اين بى تفاوتى و صرفنظر كردن در صورتى درست است كه عدم اعلام عذر، مستلزم مفسده و نتيجه سوئى نباشد. و الا بايد با قاطعيت ، عذر شاگرد مذكور را به شاگردان ديگر اعلام كند.

### 10- تحمل جور و تندرويهاى استاد

بايد شاگرد در برابر جور و جفاى استاد و تندرويهاى اخلاقى او، خويشتن دارى و شكيبائى خود را حفظ كند. اين حالت روانى و اخلاقى استاد نبايد مانع ملازمت و همبستگى شاگرد با او گردد و شاگرد، حسن نيت خود را نسبت به استاد از دست دهد، و نبايد در او اين عقيده به وجود آيد كه استاد او فاقد كمالات علمى و اخلاقى است .

بايد شاگرد و دانشجو، اعمال و رفتار به ظاهر ناپسند استاد را با بهترين و دلپسندترين و درست ترين وضع ، توجيه و تاءويل كرده و آنرا به عنوان رفتارى مقرون به صواب تلقى نمايد. فقط افراد كم توفيق قادر نيستند گفتار و رفتار استاد را درست و به نحو احسن ، توجيه و تاءويل نمايند. افراد موفق ، همواره كار بزرگان علم و دين را - به خاطر آگاهى هاى عميقشان - توجيه مى كنند و به عمق اعمال و صحت رفتارشان آگاهند.

اگر شاگرد - از لحاظ اخلاقى - خشم و تندروى از استاد مشاهده نمود بايد خود، عذرخواهى را آغاز كند، و از او پوزش بطلبد، و نسبت به آنچه موجب چنين پيش آمدى گشت ، توبه و استغفار نمايد، و تقصير را به خود نسبت دهد، و خويشتن را در اين زمينه سزاوار ملامت و سرزنش بداند؛ زيرا اگر شاگرد با چنين گذشتى ، تندرويهاى اخلاقى استاد را پاسخ گويد مى تواند بيش از پيش ، مهر و مودت استاد را درباره خويش پايدار نگاهداشته و قلب او را بهتر تسخير نمايد. نتيجه چنين عكس العمل خوش آيند شاگرد، اين است كه منافع فزونترى را - در امر دين و دنيا و آخرت - به سوى خويشتن جلب مى نمايد.

يكى از بزرگان سلف گفته است : اگر كسى براى دانش آموختن ، خوارى و تلخى صبر و شكيبائى را تحمل نكند بقيه عمر خويش را در وادى كورى و تاريكى و نادانى به سر خواهد برد، ولى اگر تلخى چنين صبرى را تحمل نمايد فرجام كار او به عزت و سرفرازى دنيا و آخرت منجر مى گردد(339) .

در يكى از روايات مشهور - كه از ابن عباس نقل شده - چنين آمده است كه گفت : (من در حال دانش آموختن و در مسير دانشجوئى ، ذلت و خاكسارى در برابر استاد را پيشه خود ساختم تا سرانجام به عنوان يك شخصيت مطلوب جامعه ، سرفرازى يافتم ، و در نتيجه ، طالبان علم به من روى آور شدند(340) ).

يكى از بزرگان مى گويد: داستان شاگرد و دانشجوئى كه بر معلم و استاد خود خشم مى گيرد، داستان كسى است كه بر استوانه هاى مسجد خشمگين مى گردد(341) .

شخصى به سفيان بن عيينه گفت : گروهى از مردم سرزمين هاى مختلف به محضر تو روى مى آورند و تو بر آنها خشم مى گيرى . و با اين رفتار خود باعث مى گردى كه آنان از تو دورى جسته و رهايت سازند. سفيان به اين شخص گفت : بنابراين بايد آنان نيز مانند تو احمق و نادان باشند كه منافع خويش را به خاطر تندرويهاى اخلاقى من ، ترك مى گويند(342) .

شاعر نيز مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( اصبر لدائك ان جفوت طبيبه |  | و اصبر لجهلك ان جفوت معلما )) |

در صورتى كه نسبت به پزشك خود جفا كنى و از او ببرى ، و دستورات او را به كار نبندى ، بايد نسبت به درد و بيمارى خويش ، صابر باشى و ناگزير، مريض و بيمار بمانى . اگر با معلم و استاد خود جفاپيشه باشى و از او قطع رابطه كنى و اوامر او را گردن ننهى ، بايد بر جهل و نادانى خود صبر كنى و تلخى جهل و نادانى را تحمل نمائى .

درباره علماء سلف و صبر و روابط خوش آيند آنان با استادانشان ، داستان هاى شگفت انگيز و بهت آورى در تاريخ علم به چشم مى خورد كه اگر بر آن شويم تا آنها را در اين كتاب بازگو سازيم ، موجب اطناب و اطاله سخن مى گردد، و كار به درازا مى كشد.

### 11- بايد در انتظار استاد و شرفيابى از محضر او بسر برد

بايد شاگرد بكوشد - پيش از حضور استاد - در جلسه درس حاضر گردد، و خود را به چنين پيشتازى ها و مبادرت ها از لحاظ حضور در جلسه درس ، تمرين و عادت دهد، و خويشتن را وادار سازد كه همواره پيش از استاد در جلسه درس حضور بهم رساند.

اگر دانشجو سعى كند كه در كنار خانه استاد به انتظار بنشيند تا او از خانه خويش بيرون آيد و همراه او در جلسه درس حضور بهم رساند - در صورتى كه چنين كارى با سهولت ، امكان پذير باشد - كارى بجا و شايسته تر است . شاگرد بايد بكوشد كه حضور او در جلسه درس به تاءخير نيفتد تا در نتيجه ناگزير شود كه پس ‍ از حضور استاد، در جلسه حاضر گردد و استاد را در انتظار خود رها كند؛ زيرا اگر - بدون ضرورت قطعى و عذر موجه - استاد را در انتظار آمدن خود قرار دهد و در حضور بهم رساندن ، سهل انگارى كند، مسلما خويشتن را در معرض خشم و نكوهش قرار مى دهد. از خدا مى خواهيم كه ما را از گزند چنين خشم و نكوهشى حفظ فرمايد.

ياقوت در كتاب (معجم (الادباء) ) از هرون بن موسى قيسى قرطبى چنين ياد كرده است كه گفت : با ابى على قالى ، مخالطت و رفت و آمد داشتيم ، و از محضر او مستفيض مى شديم . در فصل بهارى بود كه روزى در ميان راه گرفتار ابر و بارندگى هوا شديم . وقتى به مجلس ابى على قالى رسيديم تمام جامه هاى من خيس شده بود. در پيرامون مجلس درس ابى على ، همه بزرگان و افراد برجسته محلى حضور داشتند. ابى على مرا به نزديك خود خواند و گفت : اى ابى نصر: كمى درنگ كن و آرام گير، و از اين پيش آمد نگران مباش و افسوس مخور؛ چون اين خيسى و رطوبت از ميان مى رود، و با تبديل اين جامه به جامه ديگر، اثرى از رطوبت آن باقى نخواهد ماند.

ابى على قالى پس از آن گفت : ما با (ابن مجاهد) رفت و آمد و مجالست داشتيم ، يكى از شبها آهنگ محضر او نمودم و عازم خانه او گشتم تا به خدمت او برسم . وقتى به درب و دروازه خروجى - كه به خانه او منتهى مى شد - رسيدم و مى خواستم از آن بيرون آيم تا به خانه ابن مجاهد بروم ، ديدم درب منزل كاملا بسته و غيرقابل گشودن است و نتوانستم آن را از هم بگشايم . گفتم (سبحان الله ) چرا اينگونه بامدادانم را آغاز كردم . آيا با وجود چنين پيش آمدى به آرزوى خود كه عبارت از تقرب به او است نائل مى گردم ؟ ناگهان چشمم به دخمه و راه باريك و مخفى افتاد كه در كنار درب خروجى نظرم را به خود جلب كرده بود. خود را بى محابا ميان اين دخمه افكندم . وقتى به ميانه راه رسيدم ديدم چنان بر من تنگ شده است كه ديگر ياراى رفت و بازگشت از آن را ندارم . ناچار خود را به شدت در اين دخمه و راه باريك مى فشردم و بدان يورش بردم تا راه گريزى از آن پيدا كنم . سرانجام خود را از آن بيرون كشيدم . اما لباس هايم پاره پاره شد و بدنم چنان مجروح گشت كه گوشت هاى بدنم از هم دريد و استخوان هايم بيرون زد. بالاخره خداخواهى و در سايه تفضل الهى از اين دخمه رهائى يافتم و موفق شدم با چنين اوضاع و احوالى وارد مجلس و محضر استاد گردم . ابن مجاهد با مشاهده اين وضع به من گفت : كجائى و به چه مى انديشى ؟ من جريان واقعه را براى او بازگو كردم ، و او در برابر چنين پيش آمدى ، حماسه زير را بر من خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( دببت بالمجد و الساعون قد بلغوا |  | جهد النفوس و القوا دونه الازرا |
| و كابدوا المجد حتى قل اكثرهم |  | و فاز بالمجد من وافى و من صبرا |
| لاتحسب المجد تمرا انت آكله |  | لن تبلغ المجد حتى تلعق الصبرا )) |

براى رسيدن به مجد و عظمت ، با تحرك و جنبشى آرام به راه افتاده و آهنگ شكوه و بزرگوارى نمودى . در حاليكه افراد كوشا در سايه كوشش و دامن به كمر زدن ، توانستند به مجد و عظمت دست يابند.

در راه رسيدن به مجد و بزرگوارى ، سختى ها و رنج هائى را متحمل شدند تا آنجا كه كثرت و فزونى طالبان مجد و عظمت رو به نقصان و كاهش نهاد. آرى فقط كسانى توانستند شاهد مجد و عظمت را در آغوش بگيرند كه وفادارى و صبر و پايدارى را نصب العين خويش قرار داده بودند.

مپندار كه مجد و بزرگوارى و شكوه شخصيت علمى ، همچون خرما و رطبى است كه بتوانى به آسانى آن را تناول كنى ، آرى تو هرگز اين مجد و عظمت را درنمى يابى مگر آنگاه كه طعم صبر و تلخى پايدارى را بچشى .

### 12- رعايت ادب و نزاكت براى ورود به مجلس خصوصى استاد

دانشجو نبايد بدون اجازه وارد مجلس خصوصى و غيرعمومى استاد گردد - اعم از آنكه استاد تنها به سر برد، و يا آنكه ديگران نيز در حضور او باشند -. اگر براى ورود به مجلس استاد، كسب اجازه كند و استاد هم متوجه كسب اجازه او باشد؛ ولى در عين حال اجازه ندهد، بايد برگردد و براى كسب اجازه مجدد، درخواست خود را تكرار نكند. و اگر در اينكه استاد متوجه كسب اجازه او شده ، احساس شك و ترديد نمايد مى تواند اجازه و درخواست ورود خود را تا سه بار تكرار كند، ولى از سه بار تجاوز ننمايد.

اگر براى كسب اجازه ، ناگزير از كوباندن در و يا حلقه آن باشد، بيش از سه بار اين كار را تكرار نكند. و بايد از آهسته كوباندن ، شروع كند. يعنى نخست با ناخن ، سپس با سر انگشتان ، و در مرحله سوم ، حلقه در را اندك اندك و آهسته بكوبد. اگر محل جلوس استاد با درب منزل ، فاصله زيادى داشت ابتداء كوباندن شديد درب - تا آن مقدار كه صداى آن به گوش استاد برسد - بلامانع است .

اگر استاد اجازه داد كه وارد جلسه گردد، و او نيز در جمع شاگردان ديگر قرار داشت و خواستند دسته جمعى وارد شوند، شاگردان فاضل تر و سپس شاگردان مسن تر را در ورود و سلام و تحيت بر استاد، مقدم دارند، و سپس به ترتيب ، افراد فاضل تر - مقدم بر ديگران - سلام خود را تقديم نمايند.

### 13- آراستن و پيراستن برون ، و آمادگى درون به هنگام ورود بر استاد

شاگرد بايد با وضع و هيئتى كامل و طرزى مطلوب ، وارد بر استاد گردد. و در حالى كه دلش از هر گونه خلجان هاى مشغول كننده ، خالى است و با چهره اى شاداب و قلبى سرشار از نشاط و درونى باز و گشاده ، و با شرح صدر، و ذهنى صاف و پاكيزه ، با استاد روبرو شود، و در محضر او قرار گيرد.

او نبايد در حال كسالت و چرت زدن و خشم و گرسنگى و تشنگى و امثال اينگونه عوارض پريشان كننده خاطر، وارد بر محضر استاد شود.

هنگام ورود بر استاد، لازم است نظيف و پاكيزه بوده و نياز خود را از لحاظ مسواك كردن دندان و پيراستن ناخن و موهاى زائد، و برطرف ساختن بوهاى نامطبوع و زننده ، برآورده ساخته و بهترين و زيباترين جامه و تن پوش گردد اين مسائل را دقيقا رعايت كند؛ زيرا مجلس علم به عنوان مركز و كانونى براى ياد خدا و گردهم آئى افراد براى عبادت و بندگى او به شمار مى آيد. آراستن و پيراستن ظاهر، و تصفيه باطن و درون از هر گونه شوائب مشغول كننده و پريشانگر، از آداب و آئين هائى است كه بايد لزوما به هنگام عبادت و ذكر پروردگار، رعايت شود. (مجلس علم نيز از ديدگاه اسلام به عنوان مكان و محل عبادت محسوب مى گردد).

### 14- آمادگى روحى و ذهنى شاگرد براى درس

آنگاه كه دانشجو به خواندن درس در حضور استاد سرگرم مى گردد نبايد در حال دل مشغولى و ملال خاطر و ضعف و چرت زدگى و گرسنگى و تشنگى و شتابزدگى و نگرانى و ناآرامى و احساس درد و اضطراب و امثال آن - از حالاتى كه با وجود آن حالات ، تحقيق و كاوش هاى علمى بر او دشوار مى باشد - درس خود را آغاز كند. (بايد دانشجو در چنين حالاتى از خواندن درس خوددارى نمايد؛ چون ممكن است اين حالات ، باعث تنفر و گريز او از درس و تحقيق شود). البته اگر استاد از شاگرد بخواهد كه خواندن درس را آغاز كند بايد به درخواست استاد - با وجود چنان حالات ، پاسخ مثبت دهد و به خواندن درس مشغول گردد. (در قديم معمول بود كه شاگرد، درس را بر استاد مى خواند، و استاد به طرز خواندن و توضيح و گزارش او گوش فرا مى داد). شهيد ثانى مى گويد: (اگر دانشجو گرفتار حالات مشغول كننده و اضطراب آميز باشد و استاد به او دستور دهد كه درس را بخواند بايد عليرغم وجود اين حالات ، امر او را اطاعت كند).

### 15- عدم ايجاد مزاحمت براى اشتغالات استاد

اگر شاگردى تصميم گرفت كه در جلسه خصوصى استاد شركت كند و به شركت در آن ، موفق گردد، در صورتى كه ببيند كسى با استاد مشغول گفتگو است و حاضران جلسه ، همزمان با ورود او سكوت كنند، با اينكه ببيند استاد به تنهائى مشغول اقامه نماز و يا تلاوت قرآن است و يا سرگرم ذكر پروردگار متعال و يا مطالعه و تحقيق و نوشتن مى باشد، و سپس از اين كارها فارغ گشت و با او صحبتى نكرد و يا با او صحبتى كرد؛ ولى از بسط سخن با او خوددارى نمود، صرفا بر او سلام كند و به سرعت از نزد او خارج گردد؛ مگر آنگاه كه خود استاد، او را وادار به توقف و درنگ نمايد. اگر مقدارى توقف كرد نبايد آن را طولانى سازد، جز در موردى كه خود استاد به او دستور توقف طولانى دهد.

شاگرد از آن جهت بايد اين آداب و وظائف را درباره استاد به كار برد تا در شمار كسانى قرار نگيرد كه درباره آن ها گفته اند: اگر كسى شخصى را - كه مشغول ذكر خداوند است - از ياد خداوند منصرف و منعطف سازد، همان لحظه گرفتار خشم پروردگار مى گردد.

### 16- نبايد شاگرد مانع استراحت استاد گردد

اگر شاگرد، وارد جايگاه تدريس گردد و مشاهده كند كه هنوز استاد در آنجا حضور به هم نرسانده است ، بايد به انتظار استاد بنشيند (و به خاطر تاءخير استاد، محل درس را ترك نگويد)؛ زيرا هر درسى كه از دست مى رود قابل جبران نخواهد بود، و عوض ندارد، يعنى هيچ كارى نمى تواند درس از دست رفته را جبران نمايد.

شاگرد نبايد شب هنگام و بى موقع ، وارد بر استاد گردد و در منزل او را بكوبد تا او را از خانه بيرون بكشد. اگر فهميد كه استاد در خواب و استراحت به سر مى برد بايد درنگ كند تا بيدار شود و يا از راهى كه آمده است برگردد و دوباره مراجعه كند. البته اگر شاگرد صبر كند بهتر است . او نبايد استاد را از خواب بيدار سازد، و يا به او دستور دهد و يا از وى بخواهد كه بيدار شود.

پيشينيان بدينسان با استادان خود عمل مى كردند، چنانكه از ابن عباس روايت شده است كه با استاد خويش (يعنى زيد بن ثابت ) همين روش را به كار مى برد(343) .

### 17- وقت تدريس را نبايد بر استاد تحميل نمود

شاگرد نبايد در اوقاتى كه قرائت درس ، بر استاد دشوار است و يا معمولا در آن اوقات ، تدريس و اقراء نمى كند از او درخواست قرائت درس خويش نمايد و از پيش خود، وقت خاصى را براى او تعيين كند تا در آن وقت براى ديگران تدريس ننمايد، اگرچه چنين شاگردى از طرف استاد به عنوان رئيس و سرپرست شاگردان انتخاب شده باشد؛ زيرا در صورتى كه تعيين وقت درس خصوصى خود را بر استاد تحميل نمايد از اين رهگذر، حس برترى جوئى و خودخواهى خويش را بر استاد و شاگردان ديگر - و حتى نسبت به علم - اظهار نموده ، و حماقت و نادانى خود را با اين عمل جسارت آميز وانمود مى سازد. علاوه بر اين امكان دارد كه استاد - به خاطر شرم و حياء در برابر چنين شاگرد جسور و خودخواه - تحت تاءثير قرار گرفته و كارى را از دست بدهد، كارى كه ممكن است احيانا نسبت به درس گفتن در چنين وقتى ، مهم تر و پرارزش تر باشد. بنابراين چنين شاگردى را نمى توان شاگرد موفقى به شمار آورد.

اگر خود استاد ابتداء وقت معين و زمان خاصى را پيشنهاد كند، و علت آن نيز عبارت از موانعى است كه به خاطر آن شاگرد نمى تواند، در جمع شاگردان ديگر حضور يابد، و يا از نظر خود استاد، مصالح شخصى چنين شاگردى ايجاب مى كند كه مشتركا در جمع ديگران حضور نيابد، در چنين شرائطى - اگر خود استاد راءس وقت معين يا ساعت ويژه اى را براى تدريس به او اختصاص دهد - هيچ مانعى وجود ندارد.

### 18- تنظيم كيفيت جلوس شاگرد در محضر استاد

بايد شاگرد در محضر استاد، به گونه اى جلوس نمايد كه كيفيت نشستن او نمايانگر نزاكت و ادب او باشد: آرام و باوقار و خاضعانه و سربه زير و متواضع و خاشع بنشيند. بهتر است به حالت افتراش جلوس كند يعنى كف دستها را تا سر انگشت بر روى زمين بگستراند و يا هر دو بازوى خود را بر زمين نهد و يا به اصطلاح (متوركا) جلوس نمايد (به اين معنى : طورى دوزانو بنشيند كه پشت پاى چپ ، روى كف پاى راست قرار بگيرد. اين طرز نشستن در نماز نيز مستحب مى باشد). بعضى گفته اند: بهتر است با هيئت (اقعاء) جلوس كند. منظور از (اقعاء) اين است كه دو پاى خويش را بر زمين نهاده به طورى كه بدن او روى كف پاهاى او قرار گيرد. او بايد مواظب پوشاندن پاهاى خود بوده و مراقب فروهشته ساختن جامه و لباس خويش باشد.

(بديهى است كه اين طرز نشستن ها، حاكى از ادب و نزاكت شاگرد مى باشد. و در عصر مؤ لف اينگونه جلوس - كه قاعدة بر روى زمين انجام مى گرفت - از نظر ارائه ادب و نزاكت ، بسيار مطلوب و پسنديده بوده است . اما در عصر حاضر - كه معمولا شاگردان مدارس و دانشگاهها بر روى نيمكت يا صندلى مى نشينند - بايد طرز نشستن آنان نمايانگر ادب و نزاكت آنها باشد و حالت جسارت آميزى را به خود نگيرد. البته هنوز رسم و عادت معمول در زمان مؤ لف ، ميان طلاب علوم دينى ، متداول مى باشد و بايد آنان در مقام تجليل از محضر علم و عالم ، كيفيت مزبور را در طرز جلوس خود رعايت كنند).

### 19- تعيين جهت جلوس . شاگرد، كجا و چگونه در جلسه درس قرار گيرد؟

وظيفه اى كه هم اكنون درباره آن گفتگو مى كنيم از نوع وظيفه اخلاقى فوق الذكر مى باشد كه شاگرد نبايد در محضر استاد به ديوار و يا پشتى و يا دارابزين يعنى تخت و يا نيم تخت (344) و امثال آن ها تكيه كند، و يا دستش را روى پشتى و يا دارابزين قرار دهد. پشت و پهلوى خود را به طرف استاد خود نگيرد.

دست خويش را به عنوان تكيه گاه ، پشت سر خود قرار ندهد، و يا دست را در جنب و پهلوى خويش ، وسيله اتكاء خويش نسازد. او نبايد دست يا پا و هر عضوى از بدن و يا لباس خود را بر اندام و يا لباس و يا نازبالش و متكا و فرش و بساط استاد قرار دهد.

بزرگى گفته است : يكى از نشانه هاى تعظيم و تكريم استاد اين است كه شاگرد در كنار و يا روى سجاده نماز و مخده و نازبالش استاد ننشيند، (و بيش از حد، خود را به او نزديك نسازد و در كنار او قرار نگيرد)، اگر چه خود استاد نيز به او تعارف و امر نمايد. مگر آنگاه كه شاگرد، با قاطعيت و يقين ، چنين دريابد كه مخالفت تعارف و امر استاد، بر او دشوار و گران است . در چنين صورتى - به منظور اطاعت از دستور استاد - نشستن در كنار او و يا بر روى مخده و سجاده اش ، هيچ اشكالى ندارد. ولى بايد پس از نشستن ، دوباره به همان جائى برگردد كه در خور او بوده و موازين آداب ، آن را اقتضاء مى نمايد. و بالاخره بايد در جايگاهى جلوس كند كه حريم استاد، محفوظ مانده و احترام و اظهار ادب به او رعايت گردد.

بعضى از دانشمندان در اين باره نظريات مختلفى ابراز كرده و به بحث و گفتگو پرداخته اند كه آيا كدام يك از دو امر بر ديگرى ترجيح دارد: اطاعت از امر استاد و يا رعايت ادب و نزاكت ؟ (به اين معنى كه اگر استاد، شاگردان خود را از قيود نزاكت آميز آزاد سازد و به آنها دستور دهد كه آزادانه و در هر كجا و حتى روى بساط او بنشينند، آيا اطاعت از اوامر او لازم است و يا آنكه شاگرد، راس موظف است خود را مقيد به آئين هاى جلوس در محضر استاد بداند؟) گروههاى مختلف صحابه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - بر حسب رواياتى كه از آنها نقل شده است - يكى از اين دو امر را بر ديگرى ترجيح مى دادند؛ و نيز بزرگانى كه پس از صحابه مى زيستند در اين مورد، دچار اختلاف نظر بوده اند. ولى بهتر اين است كه قائل به تفصيل شويم (به اين معنى : بايد موارد را در نظر گرفت : اگر بر حسب اقتضاء احوال و اوضاع ، رعايت آئين جلوس ، لازمتر بود، اطاعت از دستور استاد، تحت الشعاع قانون نزاكت و ادب واقع مى شود. و اگر فرمانبردارى از دستور استاد - با توجه به مقام و موقعيت - مقرون به ادب و نزاكت بود، لازم نيست آئين جلوس رعايت گردد. و بالاخره اين مساءله بر حسب موقعيت ها و اوضاع و شرائط زمانى و مكانى ، حالات متفاوتى پيدا مى كند).

### 20- شاگرد بايد مراقب حركات و رفتار و حالات خود در محضر استاد باشد

يكى از مهمترين وظائف دانشجو اين است كه با اشتياق و علاقه به سخنان استاد، گوش فرادهد و نگاهش را در او متمركز سازد، و با تمام وجودش بدو روى آورده ، و با دقت در گفته هاى استاد بينديشد و آن را در ذهن و حافظه خويش نگاهدارد تا او را ناگزير به اعاده سخن نسازد. و بى جهت و بدون ضرورت ، نگاه خود را از استاد برنگرفته و به اين سو و آن سو ننگرد، و به چپ و راست و بالا و پائين و پس و پيش - بدون ضرورت و نياز - نگاه نكند. به ويژه در آن لحظاتى كه با استاد گفتگو مى نمايد و يا استاد با او صحبت مى كند، اين نگاههاى پريشان از او سر نزند. او بايد نگاهش را در چهره استاد متمركز سازد و به هيچ چيز و به هيچ كس - جز به استاد خود - نگاه نكند.

اگر ناگهان در مجلس درس ، فرياد و ناله اى به گوشش رسيد، مضطرب نگردد و بدان التفات و اعتناء نكند. به خصوص هنگام گفتگوى با استاد، نبايد تحت تاءثير هيچ انگيزه اى قرار گيرد.

در حضور معلم و استاد، آستين خود را نجنباند و آن را بالا نزند، يعنى دستش را برهنه نسازد و با دست خود به چهره و اندام استاد اشاره نكند. بدن و جامه او را لمس ننمايد. با دست و پا و يا ساير اندام خود حركات بيهوده اى را از خويش بروز ندهد. انگشتش را در بينى به بازى نگيرد. دهانش را باز نگذارد. در حضور استاد دندان ها را خلال و پاكيزه نكند. كف دست خود را بر زمين نزند. و با سر انگشتان ، بر روى زمين خط كشى ننمايد. انگشتان دو دست خود را در هم فرو نبرد. با دكمه هاى لباس و جامه خود بازى نكند و انگشت خود را نشكند و آن را به صدا درنياورد؛ بلكه بايد با حفظ آرامش بدن و اندام خود، وقار خويش را در نزد استاد نگاه دارد. بى جهت سرفه زياد به راه نيندازد، آب دهان و بينى و خلط سينه را - حتى الامكان بيرون نيفكند. مايعاتى كه از سينه او بيرون مى آيد از دهان خود به بيرون پرت نكند، بلكه آن را با حوله و دستمال و امثال آن بگيرد. آروغ نزند. خميازه نكشد. و زياد دهن دره نكند. و پس از سعى در رد و خوددارى از آن - اگر ناگزير از آن گشت - بايد روى دهانش را با دست بپوشاند، سعى كند صداى عطسه او زياد بلند نشود و هنگام عطسه كردن ، با دستمال و يا دست ، دهان خود را بپوشاند و آن را در برابر صورت خود بگيرد.

رعايت همه اين آداب و امثال آن ها نتيجه و بازده راءى و نظر راست و درست و فكر مستقيم ، و نمايانگر ذوق سالم و پاكيزه مى باشد.

### 21- تنظيم صدا و مواظبت از رفتار و گفتار در پيشگاه استاد

آداب و وظيفه اى كه هم اكنون بازگو مى شود، از نوع همان آئين و وظيفه اخيرالذكر مى باشد كه بايد شاگرد - بدون نياز و ضرورت - صداى خويش را خارج از اندازه بلند نسازد. او نبايد در محضر استاد با ديگران ، نجوا نمايد، و به اصطلاح : در گوشى و پنهانى صحبت نكند، و به هيچ يك از حاضران فشار نياورد، زياده از حد و بدون نياز و ضرورت ، سخن نگويد و پرحرفى نكند. سخنى بر زبان جارى نسازد كه ديگران از آن به خنده افتند و يا در آن ، حرف زشت و ركيك و ناسزائى وجود داشته و يا متضمن سوء برخورد و يا سوء ادب و نزاكت باشد، بلكه اساسا نبايد در محضر استاد - بدون اينكه از او پرسشى كنند و يا از استاد، كسب اجازه كند لب به سخن بگشايد. بى جهت و يا باجهت در برابر استاد نخندد؛ يعنى چه اينكه موجبات خنده در ميان باشد و يا نباشد حق ندارد در محضر استاد بخندد. و اگر خنده و ضحك ، بر او چيره گشت ، ادب و وظيفه شاگردى ايجاب مى كند كه خنده او در حضور استاد بدون قهقهه و بى سر و صدا باشد، و به اصطلاح : لبخند بزند و تبسم نمايد.

شاگرد بايد از غيبت و بدگوئى پشت سر ديگران در محضر استاد، سخت بر حذر باشد، و راجع به هيچ كسى سخن چينى نكند، و ميان استاد و هيچ فرد ديگرى فتنه ايجاد ننمايد. به اين معنى كه نبايد مطالبى راجع به ديگران در نزد استاد به ميان آورد كه استاد را نسبت به آنها بدبين سازد. مثلا بگويد: فلانى از نقص و عيب استاد، خرده گيرى كرد، و يا كسى از او بدگوئى نمود و يا در صدد رد گفته هاى او برآمد. و يا طورى سخن گويد كه استاد را وادارد تا توجه بيشترى نسبت به او مبذول دارد، و به اصطلاح : خودشيرينى نمايد. فى المثل بگويد: فلانى بسيار مايل بود كه من پيش او درس بخوانم ، و يا مى خواستم نزد فلانى درس ‍ بخوانم ؛ ولى به خاطر شما و علاقه اى كه به شما داشتم از اين كار خوددارى كردم !

خلاصه اينكه نبايد با امثال اينگونه سخنها سعى نمايد جائى در دل استاد باز كند و يا ميان او و ديگران تفرقه افكند. آرى او نبايد اينگونه سخنها را با استاد در ميان گذارد؛ زيرا شاگرد با چنان گفتارهاى غيرمعصومانه - نه تنها مرتكب امر مكروه و ناپسند و يا احيانا مرتكب حرام و يا گناه كبيره مى شود، بلكه به خاطر حماقت و رياكارى ، مستحق توبيخ و اهانت بوده و سزاوار آن است كه از پيشگاه خدا و نيز استادش ، طرد و تبعيد گردد. و ما در بحثهاى گذشته - به مناسبت موضوع - در اين باره حديثى از اميرالمؤ منين على عليه‌السلام نقل كرديم كه ناظر به همين حقيقت بوده است .

### 22- رعايت لطف بيان هنگام گفتگوى با استاد

دانشجو بايد در خطاب به استاد - حتى الامكان - داراى حسن تعبير و لطافت بيان باشد، و به او نگويد: چرا، نه ، قبول نداريم ، چه كسى چنين گفته و نقل و روايت كرده است ، اين سخنى كه شما مى گوئيد در كجا است ، و يا ماءخذ آن را در كجا مى توان يافت ؟ او نبايد بگويد: آنچه به خاطر دارم و يا ديگران نقل كرده اند با گفتار شما مغايرت دارد؟

دانشجو نبايد با امثال اينگونه تعابير و بيانات خود، استادش را مورد خطاب قرار داده (و با چنين لحنهاى زننده اى ، خاطر او را بيازارد).

اگر دانشجو مى خواهد واقعا و معصومانه اصل و منبع گفتار استاد را بيابد و به اساس و ماءخذ سخنان استاد واقف گردد، و يا علاقه مند است بداند كه چه كسانى با استاد، هم عقيده و هم سخن هستند و محتواى بيان او را نقل كرده اند، مى تواند منظور خود را با آميزه لطف و نرمش و با بيانى خوش آيند و دلنشين ابراز نمايد تا به هدف خود برسد، و ضمنا احترام به استاد را نيز رعايت كند.

اگر هدف دانشجو در اين چون و چراها، استفاده و بهره گيرى از استاد باشد بهتر است در جلسه ديگرى غير از جلسه درس (و يا در جلسه خصوصى ) چنين سؤ الاتى را مطرح كند.

(علاوه بر اين اگر خود را ناگزير ببيند كه در همان جلسه ، پرسش هاى كنجكاوانه خويش را مطرح كند و چون و چرا نمايد)، شايسته است به جاى (چرا) (قبول ندارم )، لحن خود را تلطيف نموده و بگويد: اگر به ما چنين بگويند؟ و يا اگر اين سخن را قبول نكنيم ؟ و يا اگر از ما سؤ ال كنند (كه به چه دليل چنين مى گوئى )، و يا اگر به ما به طور كلى ، ايراد نگيرند و اشكال كنند، در پاسخ آنها چه بگوئيم ؟

دانشجو مى تواند امثال اينگونه تعبيرات خوش آيند و استفهام آميز را به جاى تعبيرات زننده و گزنده - در خطاب به استاد - مورد استفاده قرار دهد تا به عنوان فردى علاقه مند به فهم و درك حقيقت و پوياى پاسخ صحيح ، تلقى گردد. و بالاخره سؤ ال خويش را با حسن ادب و لطف بيان با استادش در ميان گذارد.

اگر استاد نسبت به راءى و نظريه و يا استدلال بر مطلبى اصرار مى ورزد؛ ولى آن را كاملا توضيح نمى دهد تا او مطلب را درست درك كند، و يا سهوا سخنى ناصواب و نادرست را اظهار نمايد نبايد شاگرد، چهره و نگاه خود را از او برگردانده و دگرگون و دژم سازد، و يا با اشاره ، به ديگران بفهماند كه شخصا راءى و نظريه و سخن استاد را مردود مى داند؛ بلكه بايد با نگاهى رضايت آميز و خوشآيند مطلب را از او دريافت كند و در برابر او چهره گشايد. اگرچه استاد، به علت غفلت و يا نسيان و فراموشى و اشتباه و يا به خاطر نارسائى ذهنى در حال درس در طى سخنان خود، راءى نادرستى را اظهار كند (در عين حال نبايد اشتباه استاد به صورت دستاويز و اشارات توهين آميز شاگردى براى شاگردان ديگر درآيد)؛ زيرا در جمع جامعه بشرى ، تنها انبياء و اوصياء و ائمه عليهم‌السلام هستند كه از اشتباه و لغزش مصونيت دارند، (و بشرهاى عادى - ولو اينكه واجد مراتب والاى علمى هم باشند - گاهگاهى دچار اشتباه و لغزش مى شوند).

شاگرد نبايد بى محابا و به طور ناگهانى ، حملات خود را به صورت رد و اشكال ، متوجه استاد خويش سازد و او را غافلگير نمايد؛ زيرا اينگونه رفتارهاى زننده غالبا، صرفا از مردمى سرمى زند كه فاقد ادب و نزاكت صحيح مى باشند.

مثلا اگر استاد به شاگرد بگويد: آيا تو چنين گفتى ؟ و او در پاسخ بگويد نه من چنين چيزى نگفتم . يا استاد بگويد: آيا چنين چيزى ، هدف پرسش تو بوده است ؟ يا چنين مطلبى به خاطر تو گذشت ؟ و شاگرد بگويد: نه ، منظور من چنين چيزى نبوده ، و يا چنين مطلبى از خاطر من نگذشت . و امثال اينگونه تعابير زننده كه در خور برخورد شاگرد با استاد نيست ، نبايد آنها را در پاسخ به استاد به كار برد. بلكه با لبانى متبسم و چهره اى دلنشين ، مقصود و هدف پاسخ خويش را همراه با لطف در بيان و تعبير، به استاد اعلام نمايد.

همچنين اگر استاد در مقام استفهام از شاگرد برآيد - استفهامى كه هدف آن ، اقرار گرفتن از مخاطب و استحكام مطلب است - مثلا اگر استاد از او بپرسد: آيا تو چنين نگفتى ؟ و يا منظور تو چنين چيزى نيست ؟ نبايد در برابر استفهام و پرسش هاى استاد، با جواب هاى منفى و امثال آن ، گفته هاى او را رد كند و بگويد نه : بلكه بايد سكوت اختيار نمايد و يا مقصود خود را - با بيانى لطيف كه در طى آن ، استاد هم منظور او را درك كند - اداء نمايد. و اگر شاگرد احساس نمود كه بايد ناگزير منظور و گفتار خود را براى استاد توضيح دهد بايد در پاسخ به استفهام و سؤ ال استاد بگويد: الآن چنين عرض مى كنم . و يا هم اكنون از نظريه خويش بازمى گردم . و بالاخره سخنش را براى استاد اعاده نموده و نظريه تازه خود را عرضه نمايد.

نبايد شاگرد در مقابل استفهام استاد، گستاخانه بگويد: قبلا هم همان چيزى را گفتم كه تو گفته بودى ، يا همان هدفى را در نظر گرفته بودم كه تو در نظر گرفته بودى ؛ چون شايسته نيست كه شاگرد با اين طرز، به استفهام استاد پاسخ دهد؛ زيرا چنين تعبير و بيان ، متضمن رد بر استاد مى باشد، (و به اصطلاح يك نوع توهين ضمنى تلقى مى شود).

### 23- جبران و تدارك كمبودهاى سخن استاد با اشارات لطيف

آئين و وظيفه اى كه ذيلا از آن ياد مى شود از نوع همان وظيفه قبلى است ، به اين شرح كه اگر استاد، تعليل و استدلالى را ياد كرد كه داراى متمم و دنباله اى است ؛ ولى استاد از پى استدلال به شرح اين متمم و دنباله نپرداخت . و يا اگر بحث و گفتگوئى را به ميان كشيد كه اشكال و ايرادى در آن به چشم مى خورد؛ لكن استاد اين اشكال را مورد بحث قرار نداد. و يا اشكال قابل جوابى را ياد نمود؛ ولى استاد پاسخ آن را ايراد نكرد، در چنين صورتى شاگرد حق ندارد (در صدد تدارك كمبودهاى سخن استاد برآمده و) اين مسائل فراموش شده را به رخ استاد كشيده ، و به تدارك آنها پيشدستى كرده ، و به ذكر متممات سخن استاد به طور جسارت آميز مبادرت ورزد؛ و چون استاد نسبت به آنها اهمال ورزيد، گستاخانه آنها را تدارك نمايد؛ بلكه لازم است در جبران اين نقائص كه در سخنان استاد، مشهود است با لطيف ترين اشارات و تعبيراتى خوش آيند، مبادرت ورزد و بگويد: به پاسخ اين اشكال اشاره نفرموديد؟ و از امثال اينگونه تعابير استفاده نمايد (تا بدينوسيله - در عين حفظ حرمت استاد - پاسخ ‌هاى لازم را از او دريافت كند). اگر استاد در برابر چنين درخواستى پاسخ لازم را بيان كرد بايد گفت كه شاگرد به مطلوب و هدف خويش دست يافته است . و اگر استاد به علل مختلفى - كه ممكن است احيانا به مصالح جمعى شاگردان و يا شخص او مربوط باشد - از ذكر پاسخ و تدارك كمبودهاى سخن خويش خوددارى ورزيد، اولى اين است كه شاگرد، سكوت اختيار كند (و سعى نكند در صدد جبران كمبودهاى سخن استاد و يا پاسخ از اشكال برآيد)، مگر آنگاه كه استاد به او اجازه دهد، يا با قطع و يقين احساس كند كه استاد ترجيح مى دهد كه او يعنى شاگرد، كمبودهاى سخن استاد را تدارك كرده و پاسخ اشكالات را ايراد نمايد. (و بالاخره آنچه را كه لازم است - با كسب اجازه از استاد و يا احساس رضايت او - به ميان كشيده و مطالب ضرورى را مطرح سازد).

### 24- رعايت ادب و نزاكت در خطاب به استاد

اين وظيفه - كه هم اكنون بازگو مى كنيم - نيز از نوع همان وظيفه قبلى است . به اين معنى كه بايد شاگرد، مواظب طرز سخن گفتن خود باشد، و از به كار بردن تعبيراتى كه معمولا توده مردم در گفتگوهاى روزمره خود با يكديگر، از آن استفاده مى نمايند و در خور خطاب به استاد نيست ، خوددارى كند؛ مثل اينكه بگويد: (چته (345) ! فهميدى ! شنيدى ! مى دانى ! مرد حسابى ! و امثال اينگونه تعابير (كه تحقيرآميز مى باشد و دون شاءن استاد و مقام و منزلت او است ).

همچنين ، شاگرد حق ندارد، در مقام حكايت و نقل قضيه اى درباره ديگران - نزد استاد خود - به گونه اى سخن گويد كه در خور خطاب به استاد نباشد. (و آنگاه كه در محضر استاد به سر مى برد، بايد تعبيرات خود را تلطيف نمايد؛ چون نقل تعبير و گفته هاى خارج از نزاكت ديگران ، و حكايت و بازگو كردن آن ها، اين توهم را در حاضران به وجود مى آورد كه شايد با خود استاد، درگير شده و اين تعابير را درباره او به كار مى برد)؛ با اينكه مى دانيم كه شاگرد در صدد حكايت است نه شكايت ؛ ولى معذلك بايد از بكار بردن چنين تعابيرى خوددارى كند.

فى المثل ممكن است شاگرد - به عنوان حكايت و نقل از ديگران - در محضر استاد بگويد: (فلانى به فلانى گفت : تو بى شرمى ، تو آدم بى خيرى هستى ، خيرى نزد تو نمى توان يافت ، تو آدم كم فهمى هستى و امثال اين نقل ها و سخن ها (كه شاگرد با اينكه در مقام حكايت و نقل از ديگران و درباره ديگران چنين سخن هائى را بر زبان مى راند، طرح آن ها در محضر استاد اين توهم را به وجود مى آورد كه گويا در خطاب به استاد، اين تعابير جسارت آميز را القاء مى كند. لذا شاگرد بايد از استعمال چنين تعابيرى خوددارى نمايد)؛ بلكه اگر مى خواهد سخن ديگران را حكايت كند، بايد طبق معمول ، با تعبيرى كنائى ، نقل و حكايت را بازگو سازد. مثلا بگويد: فلانى به فلانى گفت : آن آدم ، كم خير است . نزد آن كس ، خير را نمى توان يافت .

نظر چنين كنايه اى در پاره اى از اخبار نيز جلب نظر مى كند، كه كلمه (الابعد، يا، البعيد)(346) در آن ها به كار رفته است و منظور از آن ، كنايه از خويشتن و يا مخاطب مى باشد.

و يا بايد شاگرد در مقام حكايت گفتار ديگران ، در چنين مواردى به جاى ضمير خطاب يا امثال آن ، از ضمير مغايب استفاده كند. مثلا بگويد: فلانى به فلانى گفت كه آدم بدى است و انسان كم خير و كم حيائى است .

### 25- ناديده گرفتن سبق لسان و لغزش زبان استاد

اگر استاد، دچار سبق لسان گشت و زبانش به تحريف كلمه اى ، شتاب گرفت و به علت جابه جا شدن حروف كلمه ، واژه و تعبيرى از زبان او خارج شد كه داراى توجيه و مفهوم مستهجن و زننده اى بود، نبايد عكس العمل شاگرد، در برابر اين گونه لغزش زبانى استاد، خنده و استهزاء باشد. او نبايد اين واژه مضحك استاد را به عنوان دستاويز تمسخر، تكرار نمايد تا به وسيله آن عليه استاد شتاب گيرد و بدو يورش ببرد و به ديگران در مورد سبق لسان استاد چشمك بزند. او بايد اساسا كوچكترين اشاره اى به آن ننمايد؛ بلكه ذهنش را بدان مشغول و سرگرم نسازد، و آن را به قلبش خطور ندهد و حتى بايد گوش و هوش خود را از شنيدن و انديشيدن در آن ، منصرف سازد، و آن را براى هيچ كسى بازگو ننمايد. (و بالاخره بايد سبق لسان و اشتباه لفظى استاد را ناشنيده گرفته و به كلى فراموشش كند. نبايد شاگرد، متوقع باشد كه استاد او هرگز دچار لغزندگى زبان نگردد)؛ زيرا زبان انسان ، زياد لغزشكار است . و هيچ بشر عادى از اشتباه و لغزش ، مصونيت ندارد و از آن ، معصوم نيست ، به ويژه در امورى كه عذر انسان در آن پذيرفته است نبايد انتظار داشت كه مردم در مورد آن ها از هر گونه خطاء و اشتباه ، مصون باشند.

اگر شاگرد، لغزش زبانى استاد را دستاويز خنده و تمسخر و بهانه اى براى تحقير و استهزاء او قرار دهد، خويشتن را در معرض نوميدى از رحمت خدا و گرفتارى ها و ابتلائات و زيان قرار مى دهد، چنين شاگردى ، سزاوار منع و تهديد و تاءديب و توبيخ و طرد و ملامت مى باشد.

علاوه بر همه اين مفاسد، بر عواقب سوء رفتار چنين شاگردى ، خشم خدا و فرشتگان و انبياء و مقربان ويژه درگاه الهى را بايد اضافه نمود، (به اين معنى كه او با رفتار دور از نزاكت خويش ، چنين وجودات مقدسى را نيز خشمگين مى سازد).

### 26- پيشدستى نكردن شاگرد به پاسخ پرسش ها در محضر استاد

نبايد شاگرد در شرح و توضيح مساءله اى و يا براى پاسخ به سؤ ال خود(347) و يا ديگران بر استاد پيشدستى كند. به ويژه اگر سؤ ال از سوى ديگران مطرح شود، و استاد نيز در پاسخ به آن ، درنگ نمايد بايد شاگرد از پيشتازى در جواب در محضر استاد، خوددارى كند (تا از اين طريق ، حرمت استاد را حفظ نمايد).

شاگرد نبايد در پاسخ به سؤ الات ، با استاد به مسابقه پرداخته و با او در پاسخ به آن ها همآوردى كند، و همدوش با او بدين كار دست يازد، و خود را با او هم طراز سازد. و نيز نبايد چنان اظهار نمايد كه پاسخ ‌ها را مى داند، و يا قبل از استاد پاسخ درست آن ها را بازيافته بود.

البته در صورتى كه شاگرد بداند كه استاد وى علاقه دارد كه او پاسخ سؤ ال را در محضر او ايراد كند، و يا آنكه استاد ابتداء پاسخ به سؤ ال را به او پيشنهاد نمايد، و يا خود استاد از او بخواهد كه جواب سؤ ال را در جلسه درس بيان كند، در چنين شرائطى مبادرت و پيشدستى شاگرد در پاسخ به سؤ الات ، مانعى ندارد.

### 27- لزوم تمركز حواس و استماع دقيق به سخنان استاد

شاگرد نبايد در ادامه هر نوع سخن و گفتگوى استاد، وقفه اى ايجاد كند و پيوستگى كلام او را (با حرف زدن خود) از هم بگسلد. او نبايد در بيان اين مطلب ، بر استاد سبقت گيرد و در خط مشى گفتار او، خويشتن را در مسير گفتار او درآورده و با وى هم آوردى كند؛ بلكه بايد درنگ نمايد كه استاد، سخن خود را به پايان رساند، و سپس سخن خود را به ميان آورد.

آنگاه كه استاد با او گفتگو مى كند و يا با جمع حاضران جلسه درس ، سرگرم بحث و مذاكره است ، نبايد او با شاگردان ديگر صحبت كند؛ بلكه موظف است سراپا گوش گردد و درس استاد را كاملا استماع نموده و تمام حواس و قواى خود را به منظور درك و فهم بيان او متمركز سازد.

### 28- ارج نهادن به توضيحات استاد

اگر استاد، حكم مساءله اى ، يا مطلب سودمند و جالب ، و يا حكايتى را بازگو نمايد و يا شعرى را بسرايد، و شاگرد نيز به اين حكم و نكات و داستان و شعر، آشنائى قبلى داشته باشد (نبايد خود را از اينگونه مطالب ، بى نياز جلوه داده و از استاد، روى برگرداند؛ بلكه ) بايد به عنوان يك فرد ناآگاه و خالى الذهن و در مقام استفاده با دقت تمام به گفتار استاد گوش فرادهد، و چنين وانمود سازد كه با عطش شديد و علاقه وافرى ، خواهان چنان مطالبى مى باشد و از شنيدن آنها شادمان است . بايد علاقه و دلبستگى خاطر شاگرد به بيان استاد به گونه اى وانمود گردد كه گويا در طول زندگانى خويش هرگز چنين حكم و داستان و اشعارى به گوشش نرسيده است .

يكى از بزرگان سلف گفته است (348) : (گاه چنين اتفاق مى افتد كه از كسى سخن و حديثى مى شنيدم كه خود من ، آگاهى بيشتر و فزونترى از او درباره آن سخن داشتم ؛ ولى چهره و قيافه ام در برابر او چنان بود كه گويا به هيچوجه از آن سخن و حديث آگاهى ندارم (و چنين وانمود مى كردم كه هم اكنون براى اولين بار آنرا مى شنوم ).

و همو گفته است : (اگر يك جوان نوپاى در علم و حديث ، حديثى را با من در ميان مى گذاشت ، و آن را بر من مى خواند، من سراپا گوش مى شدم و سخنان او را چنان استماع مى كردم كه گويا اساسا آن حديث را نشنيده بودم ؛ در حاليكه من - پيش از آنكه اين جوان از مادر، زاده شود - اين حديث را شنيده و دريافته بودم (349) ).

بارى ، اگر استاد - به هنگام آغاز كردن سخن خود - درباره فوائد و نكات مذكور - به شاگرد بگويد: آيا چنين مطالبى را مى دانى و در ذهن خود، چنين ذخائرى را اندوخته اى ؟ نبايد او در پاسخ به چنين سؤ الى بگويد: (آرى )؛ زيرا او با چنين پاسخ مثبتى ، خود را نسبت به گفتار استاد، بى نياز نشان مى دهد. و نيز نبايد بگويد: (نه )، مرتكب دروغ مى شود؛ بلكه لازم است (بدون گفتن (آرى - يا - نه ) در جواب او بگويد: دلم مى خواهد از استاد استفاده كنم . يا بگويد: مايلم از زبان استاد بشنوم . يا بگويد: نسبت به اين مطلب ، سابقه ذهنى دارم ولى به علت مرور زمان ، جزئيات و دقايق آنرا به خاطر ندارم . و يا اينكه بگويد: اگر من اين مطلب و سخن را دوباره از زبان استاد بشنوم به صحت و درستى آن بيش از پيش ، اطمينان حاصل مى كنم . او بايد از امثال اينگونه سخن ها در پاسخ به استاد استفاده كند.

لكن اگر شاگرد، متوجه گردد كه هدف استاد از طرح چنين پرسش اين است كه مى خواهد ببيند آيا شاگرد او چنين مطلبى را در خاطرش حفظ كرده تا بدينوسيله از مراتب سعى و كوشش علمى او شادمان و راضى گردد؛ و يا در صدد امتحان و آزمايش او است ؛ و لذا به شاگرد پيشنهاد مى كند تا گفتار و بيان او را تكميل نمايد و از اين رهگذر به ميزان حفظ و ضبط مطلب آگاه شود و مقدار كوشش و مساعى تحصيلى او روشن گردد. در چنين اوضاع و احوال ، بايد شاگرد در تاءمين هدف و غرض استاد و كسب مراتب رضامندى او به اظهار معلومات خويش ، تن دردهد، و به پرسش هاى علمى استاد - به خاطر جلب نظر و رضايت او نسبت به خويشتن - پاسخ مثبت دهد.

### 29- عدم تكرار سؤ ال هاى فرساينده و تلف كننده فرصت

سزاوار نيست شاگرد، راجع به مطالبى كه آنها را مى داند، سؤ ال و پرسش خود را درباره آنها تكرار نموده و نكاتى را كه قبلا آنها را بازيافته بود راجع به آنها از استاد، توضيح مكرر را درخواست كند؛ زيرا تكرار سؤ ال و اعاده درخواست توضيح ، باعث اتلاف وقت و يا احيانا، موجب دل سردى و افسردگى خاطر استاد مى شود.

يكى از بزرگان سلف گويد(350) :

(( (اعادة الحديث اشد من نقل الصخر) ))

دوباره گوئى سخن و حديث ، از جابه جا كردن تخته سنگهاى سنگين ، گران تر و طاقت فرساتر است .

نبايد شاگرد در استماع سخنان استاد و توجه و التفات به بيان او سهل انگارى و كوتاهى كند، و يا ذهن خود را - به هنگام گفتار استاد - به فكر و انديشه و يا گفتارى ديگر، سرگرم سازد، و مآلا ناگزير گردد كه از استاد درخواست كند تا دوباره ، گفتار درسى را اعاده نمايد. (طرح چنين درخواست نابه جائى - كه از قصور و يا تقصير و سهل انگارى شاگرد از لحاظ استماع به سخنان استاد، ناشى مى شود -) نوعى اسائه ادب به ساحت مقدس استاد است ؛ (چون او به سخنان استاد اهتمام نورزيده ، و به بيان او گوش فرا نداده و بدينوسيله ، محضر درس استاد را سبك برشمرده است . علاوه بر اينكه شاگرد - با چنين سهل انگارى - مرتكب خروج از ضوابط نزاكت شده ، و موجبات تضييع اوقات ديگران را نيز فراهم مى آورد، ديگران و افرادى كه از آغاز درس ، حواس خود را در نوشيدن سخنان و بيانات استاد، متمركز ساخته و كاملا آن را درك كرده اند، و به خاطر سهل انگارى شاگرد پريشان كار، ناگزير به استماع دوباره بيانات استاد مى گردند).

بنابراين بايد شاگرد كاملا به سخن استاد گوش فرا دهد، و از آغاز گفتار استاد، ذهن خود را براى شنيدن و نيوشيدن بيان او، آماده و مجهز سازد.

برخى از استادان در برابر درخواست اينگونه شاگردان مسامحه كار، تسليم نمى شدند، و به برآورده ساختن درخواست آنان در تكرار درس ، وقعى نمى نهادند؛ بلكه بر آنها بانگ مى زدند و بر سر آنها فرياد مى كشيدند، و از اظهار درخواست آنها جلوگيرى مى كردند، تا بدينوسيله ، آنها را كيفر داده (و در نتيجه ، ناگزير گردند در جلسات ديگر از بذل جهد براى استماع سخنان استاد، دريغ نورزند).

ولى بايد اين نكته را يادآور شويم كه اگر شاگرد - به علت دوربودنش از استاد در جلسه درس - نتوانست كاملا سخن او را درك كند، و يا علي رغم اقبال و كوششى كه در استماع بيانات استاد، مبذول داشته - به علت نارسائى و قصور استعداد - از درك و فهم مطلب محروم مانده است ، مى تواند از استاد درخواست كند كه آن مطلب و يا توضيح و تفهيم آن را اعاده نمايد.

البته بايد اين درخواست را پس از آنكه عذر خويش را به عرض استاد رساند و از او پوزش خواهى نمود، در طى تقاضا و سؤ ال لطيفى بر استاد عرضه كند.

### 30- سؤ ال به موقع شاگرد

نبايد شاگرد، بيجا و نا به هنگام خود، راجع به موضوعى از استاد سؤ ال كند. (يعنى سعى نمايد كه به موقع و در جاى خودش ، پرسش را مطرح سازد). اگر شاگرد، پرسشى را بى موقع مطرح كند براى شنيدن پاسخ آن ، هيچ حقى ندارد. ولى اگر بداند كه استاد از اين سؤ ال بى موقع او ناراحت نمى شود، طرح آن سؤ ال ، بلامانع است . لكن بهتر اين است كه از چنين پرسشهاى بى موقع - ولو آنكه استاد هم راضى باشد - خوددارى كند.

شاگرد نبايد در پرسش خود به گونه اى اصرار ورزد كه استاد را آزرده خاطر و دلسرد و منزجر سازد. آرى او نبايد سؤ الات خود را در ميان راه براى استاد مطرح نمايد؛ (بلكه بايد آنقدر صبر كند) تا استاد به مقصد برسد، (و سپس سؤ الات خود را در مقصد و محلى كه در آنجا جلوس مى كنند؛ در ميان گذارد).

گويند يكى از استادان برجسته به شاگردان و دانشجويان ، توصيه مى كرد كه در برخى از اوقات - راجع به مسائل دين - از من سؤ ال نكنيد:

1- آنگاه كه راه مى روم .

2- زمانى كه با مردم ، سرگرم گفتگو هستم .

3- وقتى كه سرپا ايستادم .

4- موقعى كه براى استراحت ، به چيزى تكيه كرده ام ؛

زيرا انسان در چنين مواقعى از تمركز حواس و انديشه ، محروم است و نمى تواند فكر خود را در جهت اداء مطلب ، متمركز سازد.

فقط در آن موقعى از من پرسش كنيد كه بهترين زمان تجمع حواس و تمركز انديشه ها به شمار مى آيد (و آن هم عبارت از زمانى است كه با آمادگى كامل ، جلوس كنم ، و از تمام وجود و قوايم در جواب به سؤ الات شما استفاده نمايم ).

### 31- دلنشين بودن سؤ ال شاگرد

آنگاه كه استاد بر سر حال و نشاط است و در حال فراغ خاطر و آمادگى لازم به سر مى برد بايد شاگرد وقت را غنيمت شمرده و سؤ ال خود را در ميان گذارد و در كيفيت سؤ ال خود، لطف بيان و دلنشين بودن آن را از نظر دور ندارد، و با دقت و طرز خوش آيندى از استاد، درخواست پاسخ نمايد تا پاسخ درست را از او دريافت دارد. (و يا استاد پاسخ درستى براى او بيان كند).

رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (رعايت اعتدال و توازن در هزينه زندگى و مصرف سرمايه مالى در طريق تاءمين حوائج روزمره ، نيمى از ضروريات زندگى را ضمانت مى كند. اظهار محبت نسبت به مردم ، نيمى از عقل و انديشه و خرد انسان را تشكيل مى دهد. پرس و جوئى كه با لطف و انديشه تواءم است ، نيمى از علم و دانش انسان را سامان مى بخشد(351) ).

### 32- نبايد از سؤ ال و پرسش - و خاطر شرم و حياء دريغ ورزيد

شاگرد نبايد - در مورد مسائل و مشكلات پيچيده علمى - از پرسش نمودن ، احساس شرم و حياء كند؛ بلكه بايد با كمال جراءت و شهامت از استاد خود در مورد آن مسائل ، توضيح كامل را درخواست كند؛ چون ظرافت و تنكى چهره به هنگام پرسش ، سرانجامش نقصان و ضعف و كم توانى علمى است . و كسى كه به اصطلاح با چهره نازك نارنجى و شرم آلود سؤ ال خود را مطرح مى كند، نقص و كمبودهاى علمى او به هنگام گردهم آئى مردم با او، پديدار مى شود.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: (دانش دينى و بينش الهى ، همچون خانه (و خزينه و گنجورى است ) كه بر در آن قفل نهادند؛ كليد اين قفل عبارت از سؤ ال و پرسش است ) (352) (كه چنين كليدى ، همه ابواب را فراسوى انسان در برابر ذخائر علمى مى گشايد).

### 33- شهامت شاگرد در اعتراف به عدم درك مطلب علمى

اگر استاد - درباره يك مطلبى كه هدف آن براى شاگرد كاملا واضح و روشن نيست - سؤ ال كند، مثلا به او بگويد: آيا مطلب را فهميدى ؟ نبايد در پاسخ او بگويد: آرى فهميدم ؛ زيرا با چنين پاسخى ، مرتكب دروغ شده ، و نيز از درك و فهم سخن صحيح استاد، محروم مى ماند؛ (چون اگر بگويد نفهميدم استاد براى او توضيح مى دهد، و بدين طريق كمبود و نارسائى درك و فهم خويش را جبران مى نمايد). شاگرد نبايد از اظهار عدم اطلاع و اعتراف به عدم درك مطلب ، احساس شرم و حياء كند؛ زيرا اگر او با شهامت به قصور و عدم درك خود اعتراف نمايد و خواهان توضيح مطلب و اثبات آن گردد از رهگذر آن ، مصالح آنى و آتى خويش را تاءمين مى كند.

اما مصالح آنى : چون او بدينوسيله در صدد پاسدارى و صيانت مطلب علمى برآمده ، و خود را از دروغ و نفاق و دوروئى حفظ مى كند؛ از آن جهت كه درباره مساءله اى كه كاملا آن را درك نكرده است اظهار بى اطلاعى مى نمايد. نتيجه و بازده چنين اعتراف شهامت آميز، اين است كه استاد را به اهتمام خويش در فهم ، و گرايش و تمايل علمى خود، معتقد مى گرداند، و بالاخره مى فهمد كه چنين شاگردى از درايت و كمال عقل و تقوى و خويشتن دارى ، برخوردار مى باشد.

اما مصالح آتى : چون در سايه اين اعتراف ، موفق به جبران كمبود فهم و درك علمى خود گرديده ، و حق و صواب در قلبش جايگزين و پايدار شده ، و به چنين شيوه و روش رضايت آميز و خوى خوش آيندى ، معتاد و ماءنوس مى شود، (و در مسير زندگانى خود همواره گامهاى استوارى در جهت حق و صواب برمى دارد).

خليل بن احمد عروضى مى گويد: موقف و جايگاه جهل و نادانى ، ميان حياء و خودبينى و استنكاف و استكبار است ، (افراد خجول و كم خودبين و مستكبر، همواره در جهل و نادانى متوقفند و نمى توانند از چنين قرارگاه ابهام آميزى برخيزند، و گامهاى خود را براى سير به سوى هدف علمى به حركت درآورند)(353) .

### 34- ايجاد آمادگى براى سرعت انتقال در فهم سخن استاد

بايد ذهن شاگرد در جهت خواسته هاى استاد و در محضر او، آنچنان داراى آمادگى باشد كه اگر به وى دستورى دهد، و يا راجع به مطلبى از او پرسش كند، و يا به چيزى اشاره نمايد (در اطاعت از امر استاد و پاسخ به پرسشها و انجام خواسته هاى او آنچنان مهيا و حاضرالذهن باشد) كه استاد را به تكرار مطلب و اعاده سخن وادار نسازد؛ بلكه بايد به سرعت ، نظر استاد را دريافته ، و حق مطلب را بدون لحظه اى تاءخير و تاءمل ، اداء كند، و استاد را به دوباره گوئى نكشاند.

### 35- رعايت نزاكت و ادب در اخذ و عطاء

اگر استاد، چيزى به شاگرد اعطاء كند بايد با دست راست خود، آن را دريافت نمايد. و اگر مى خواهد چيزى به استاد تقديم نمايد بايد با دست راست خود آن را به استاد تقديم كند. و اگر برگ و نبشتارى در اختيار استاد قرار مى دهد كه بايد فى المثل آن را بخواند؛ يا قصه و داستانى طى آن آمده باشد، بايد آن را باز كرده و سپس ‍ آنرا به استاد تقديم كند. و هنگام تقديم آن به استاد، نبايد پيچيده و تاشده باشد. اگر شاگرد با قاطعيت و يا به احتمال قوى احساس كند كه استاد ترجيح مى دهد كه نامه و نبشتار به صورت تاشده و پيچيده به او تقديم گردد تقديم آن به همين صورت اشكالى ندارد.

اگر شاگرد، نوشته اى را - (كه هنوز مركب آن خشك نشده است ) - از استاد دريافت كند بايد آنرا هرچه زودتر همانطور كه باز است و استاد، آن را خاكستر مالى (354) نكرده است ، و آن را به اصطلاح تا ننموده ، از دست او بگيرد، و سپس آن را تا كند. و اگر مركب آن خشك نشده ، آن را خاكستر مالى نمايد.

اگر مى خواهد نبشتار و كتابى را در دسترس استاد قرار دهد بايد آن را به صورتى آماده براى باز كردن و خواندن ، به استاد تقديم كند تا او را به برگرداندن و وارونه ساختن آن نيازى پيدا نكند، (يعنى به صورت سر و ته به استاد تقديم نكند).

اگر هدف شاگرد در تعليم نوشته و كتاب به استاد، چنان باشد كه استاد، جاى معينى از آن را باز كند و بدان بنگرد، بايد در حين تقديم آن به استاد، كتاب را - به صورت باز و آماده - در اختيار او قرار دهد، و جاى مطالعه و نگاه كردن استاد را نيز مشخص سازد.

شاگرد نبايد هيچ چيز - اعم از كتاب يا برگ كاغذ و امثال آن را - به طرف استاد پرت كند و نزد او بيندازد. اگر ميان او و استادش فاصله اى باشد، دستش را به طرف استاد دراز نكند؛ (بلكه خود را به استاد نزديك ساخته و اخذ و اعطاء خود را تواءم با ادب و نزاكت انجام دهد). و همچنين در صورت فاصله داشتن با استاد، او را وادار نسازد كه دستش را براى اخذ يا اعطاء چيزى ، دراز كند؛ بلكه او بايد از جاى خود برخيزد و به طرف استاد برود، و خود را بر روى زمين نكشد و روى زمين ، پس و پيش نرود، (و ضمن حفظ حريم استاد، خويشتن را به او نزديك سازد).

اگر شاگرد - براى گرفتن و يا دادن چيزى به استاد - از جاى خويش برمى خيزد، و يا نزديك او و در برابرش جلوس مى كند، نبايد خود را زياده از حد به او نزديك سازد. او نبايد دست يا پا و يا عضوى از اندام و يا لباس خود را بر روى لباس و يا بساط و مسند استاد و امثال آن قرار دهد. چنانكه پيش از اين در اين مقوله ، مطالبى را ياد كرديم .

### 36- رعايت نكته هاى باريكتر از مو، در ارج نهادن به مقام استاد

آنگاه كه شاگرد مى خواهد قلمى را به استاد تقديم نمايد كه با آن چيزى بنويسد، بايد قبل از تقديم به استاد، قلم را آماده ساخته و اوصاف و شرائط آن را كاملا وارسى نموده و دو سوى نوك آن را - در صورتى كه به هم پيوسته باشد - از هم بشكافد.(355)

در صورتيكه شاگرد، بخواهد دواتى را در حضور استاد قرار دهد بايد آن را از غلاف بيرون كشيده و به صورت مهيا و آماده براى نوشتن ، در دسترس او گذارد. اگر چاقو و قلم تراشى در اختيار استاد قرار مى دهد، لبه و تيغه و يا دسته آن را در حاليكه تيغه را به دست گرفته به طرف استاد نگيرد؛ بلكه به صورت عرضى و در جهت پهنا، چاقو را به طرف استاد بگيرد، و لبه تيز چاقو را به طرف خود قرار دهد، و طرف دسته چاقو - يعنى آن قسمت نزديك به تيغه - را به دست گرفته و دسته آن را در سمت راست گيرنده آن (يعنى استاد) نگاه دارد. (اين ملاحظات دقيق و نكات باريكتر از مو، نمايانگر لزوم ارج نهادن به مقام استاد در تعاليم اسلامى است كه حتى دورافتاده ترين و فراموش شده ترين مسائل اخلاقى مربوط به رابطه شاگرد و استاد، با باريك بينى ها و موشكافى هاى جالب توجهى ؛ مورد عنايت و اهتمام مى باشد).

### 37- حفظ حريم استاد به هنگام جلوس و اقامه نماز

آنگاه كه شاگرد مى خواهد سجاده نماز را در اختيار استاد قرار دهد تا روى آن نماز بخواند، بايد آن را باز كند. ولى بهتر اين است كه آن را براى استاد، روى زمين بگستراند؛ البته در موقعى كه استاد، قصد خواندن نماز را داشته باشد.

يكى از دانشمندان گفته است : (اگر بر روى سجاده نقش و نگار و تصوير محراب باشد تصوير را بايد - در صورت امكان - در جهت قبله قرار دهد. و اگر بايد سجاده به صورت تاشده ، مفروش گردد لازم است دو طرف آن را در طرف چپ نمازگزار (يعنى استاد) قرار دهد).

نبايد شاگرد در حضور استاد بر روى سجاده نشسته و يا بر روى آن نماز گزارد. البته اين دستور در صورتى لازم الاجراء است كه پاك و مكان طاهرى براى نماز گزاردن او وجود داشته باشد. (در چنين وضعى شايسته نيست كه شاگرد روى سجاده خاص به خودش اقامه نماز كند. ولى در غير اين صورت ، هيچ مانع اخلاقى براى نماز گزاردن شاگرد بر روى سجاده شخصى خودش وجود ندارد).

اگر مردم زمان بر حسب رسم معمول و متداول - براى نماز گزاردن - سجاده را به همراه خود برمى دارند، و از آن براى اقامه نماز استفاده مى كنند شاگرد هم مى تواند مانند استاد، سجاده اى را همراه خود بردارد و روى آن نماز بخواند، و طبق رسم معمول عمل كند. اما اگر مساءله همراه گرفتن سجاده و استفاده از آن براى نماز، به عنوان شعار مترفعان و همرنگى با رفتار بزرگ منشان تلقى گردد، به كار گرفتن چنين بساط مترفعانه و بزرگ منشانه ، در خور دانشجو و طالب علم نمى باشد؛ چنانكه اين وضع در پاره اى از بلاد مرسوم است كه مترفعان و بزرگ منشان ، سجاده مخصوصى را همراه خود گرفته و از آن براى نماز استفاده كنند.

### 38- كوشش هاى بى دريغ شاگرد نسبت به استاد

اگر استاد از جاى خويش برخيزد، بايد شاگرد در جمع كردن و گرفتن بساط و سجاده استاد، بر ديگران پيشدستى كند. در صورتى اين اقدام و مبادرت ، لازم است كه سجاده استاد، قابل حمل بوده و معمولا آن را جمع آورى مى كنند.

بايد شاگرد (به خاطر احترام به استاد) در صورت نياز او دست يا بازوى استاد را قبل از ديگران بگيرد. اگر استاد اخلاقا احساس زحمت و دشوارى روحى ننمايد مى تواند شاگرد قبل از اقدام ديگران ، كفش او را پيش پاى وى قرار دهد.

بايد هدف و آماج اين همه تذلل و رفتار فروتنانه شاگرد، به گونه اى انجام گيرد كه هدف شاگرد در مسير خدمت به استاد و رفع حوائج او، جويائى تقرب به خدا باشد.

يكى از بزرگان گفته است : (هيچ فرد شريف و بزرگوار، دريغ و استنكاف و مضايقه را در چهار مورد، روا نمى داند، هر چند اين فرد، امير و فرمانروا و داراى شخصيتى برجسته باشد:

1- برخاستن از مكان و مجلس به منظور احترام به پدر.

2- خدمت نمودن به استاد و دانشمندى كه انسان از محضر او مستفيض مى گردد، و از او علم مى آموزد.

3- سؤ ال و پرسش درباره مطلبى كه از آن ها آگاهى ندارد.

4- خدمت به ميهمان و پرستارى از او). (356)

39- بى بند و بار نبودن شاگرد از لحاظ جلوس در محضر استاد

شاگرد بايد به هنگام قيام استاد، از جاى خويش برخيزد. و تا آنگاه كه استاد در حال قيام و ايستاده به سر مى برد در جاى خويش ننشيند. او نبايد هنگامى كه استاد ايستاده و يا نشسته است ، بر روى زمين دراز بكشد. و به پهلو بخوابد. و اصولا شاگرد نبايد در هر وضع و كيفيتى در محضر استاد دراز بكشد و بخوابد. مگر آنگاه كه وقت خوابيدن در رسد و استاد به او اجازه خوابيدن بدهد. ولى بهتر اين است كه قبل از خوابيدن استاد، به خوابيدن روى نياورد. اگر استاد به وى امر كند كه بخوابد بايد پيش از خوابيدن استاد، از دستور او اطاعت نمايد و خوابيدن را براى خود، روا بيند.

### 40- بايد حركت و راه رفتن در معيت استاد، نمايانگر احترام و محبت به او باشد

هنگامى كه شاگرد در معيت استاد گام برمى دارد - اگر اين همراهى و همگامى در شبانگاه انجام گيرد - بايد در جلو و پيشاپيش استاد راه برود. و اگر در روز روشن باشد بايد در پشت سر استاد حركت كند. (البته موارد استثنائى براى اين ضابطه اخلاقى وجود دارد): يكى از اين موارد، عبارت از اين است كه استاد و يا شاگرد با رعايت اين ضابطه ، دچار زحمت گردند و يا خود استاد، دستور دهد كه شاگرد در پشت سر يا پيش روى او حركت كند. در اين گونه موارد - به خاطر اطاعت از امر استاد و رهائى از رنج هاى بيهوده - تخلف از اين ضابطه هيچ گونه اشكالى ندارد.

لازم است شاگرد در مسير و راه هاى ناشناخته - كه ممكن است در طى اين مسير احيانا با گل و لاى و گودال و فرو رفتن در لجنزار مواجه شوند - در پيش ‍ روى استاد حركت كند. و همچنين در مسيرهاى خطرناك نيز بايد شاگرد در جلوى استاد راه برود.

شاگرد بايد سعى كند كه در حين راه رفتن ، دامن جامه و لباس استاد را با آب و رطوبت و گل و لاى زمين آلوده و تر نسازد. و اگر استاد براى حفظ و پاك نگاه داشتن لباس خود از ترشحات زمين ، دچار زحمت مى گردد، بايد شاگرد با دست خود از جلو و يا عقب ، دامن لباس استاد را برگيرد تا آلوده و تر نشود.

اگر شاگرد - بر حسب وظيفه اخلاقى - پيشاپيش استاد حركت كند بايد نگاه خود را از او برنگيرد، و لحظه به لحظه نگاه خويش را به استاد، معطوف ساخته و برگردد، و به او نگاه كند (تا از امنيت و سلامت او همواره آگاه و باخبر باشد).

هرگاه شاگرد - به تنهائى - در معيت استاد باشد، و يا استاد در حين راه رفتن با او گفتگو نمايد و هر دو زير سايه قرار داشته باشند، بايد شاگرد - همچون ماءموم نسبت به امام - در جانب راست استاد قرار گيرد، و طرف چپ او را آزاد و خالى گذارد تا استاد در انداختن آب دهان و يا اخلاط سينه ، در زحمت و تنگنا قرار نگيرد.

عده اى مى گويند: بايد شاگرد - در چنين حالاتى - در جانب چپ استاد راه برود، و اندكى از او جلو افتد تا بتواند به استاد بنگرد. و آنگاه كه شخصى به استاد نزديك مى شود و يا يكى از بزرگان ، آهنگ خدمت او را داشته باشد - در صورتى كه استاد متوجه اين مطلب نشود - بايد شاگرد، او را به اين موضوع ، واقف و آگاه سازد.

شاگرد نبايد جز در موارد ضرورى و يا دستور و اجازه استاد، در جنب استاد و همرديف با او حركت كند و شانه به شانه استاد بسايد. اگر پياده و يا سوار بر مركب ، حركت مى كنند با شانه و يا ركاب خود، نبايد استاد را بيازارد، و از برخورد با جامه و لباس استاد بر حذر باشد.

شاگرد بايد در حين حركت ، در فصل تابستان ، استاد را در جهت سايه قرار داده و در فصل زمستان ، مسير حركت استاد را در جهت تابش آفتاب تعيين كند. و در محله ها و آبراهه هائى كه سنگچين شده و امثال آنها، كنار ديوار را براى تعيين مسير حركت استاد، آزاد گذارد. او بايد طورى مسير استاد را آزاد گذارد كه تابش ‍ خورشيد - به هنگام نگاه و التفات او به شاگرد - چهره وى را نيازارد.

شاگرد نبايد ميان استاد و كسى كه با او در حال گفتگو است ، حركت كند. او بايد در جلو و يا پشت سر آنها حركت نمايد، و خود را زياده از حد به آنها نزديك نسازد، و به سخنان آنها گوش فرا ندهد، (و به اصطلاح : استراق سمع نكند)، و به آنها ننگرد. و اگر به او اجازه ورود در بحث و گفتگوى خود دادند بايد در كنار آنها قرار گرفته و ميان آنان ، فاصله و جدائى نيفكند.

اگر دو شاگرد، همراه استاد حركت كند و استاد، آنان را در دو طرف خويش قرار دهد، شايسته است كه شاگرد مسن تر و بزرگتر در جانب راست استاد قرار گيرد. و چنانچه استاد، هر دو را در طرفين خود قرار ندهد، بايد شاگرد مسن تر و بزرگتر در جلو، و شاگرد كم سالتر و كوچكتر در پشت سر او حركت كنند.

اگر شاگرد در ميان راه با استاد، برخورد كند بايد با آغاز كردن و سلام و تحيت ، به او اداى احترام نموده ، و در صورتى كه استاد، دور باشد آهنگ رفتن به سوى او نموده و خود را به وى نزديك سازد، و او را از دور با صداى بلند نخواند، و يا از پشت سر و يا از راه دور به او سلام نكند؛ بلكه خود را نزديك ساخته و سلام و تحيت خويش را با صداى معمولى و متعارف ، تقديم استاد نمايد.

بعد از چنين برخورد خوش آيند و جالب ، و يا در هر شرائطى اگر استاد و شاگرد، آهنگ حركت نمايند نبايد شاگرد، آغاز كردن به حركت در مسيرى را به استاد پيشنهاد كند؛ بلكه بايد با نظرخواهى از استاد، و بر طبق صواب ديد او آهنگ حركت و سير در مسيرى را آغاز نمايند. و در صورتيكه استاد از او نظرخواهى كند بايد ادب را از نظر دور ندارد، يعنى آغاز حركت در مسير را به نظر استاد واگذار سازد. مگر آنگاه كه استاد از شاگرد در مساءله پيمودن راه ، نظرخواهى و مشورت كند، در چنين صورتى اظهار نظر شاگرد، اشكال اخلاقى ندارد. اگر راءى استاد در پيمودن طريق و مسير خاصى ، از ديدگاه شاگرد درست به نظر نرسد، بايد نظر خود را با لطف و حفظ نزاكت و ادب ، به استاد اظهار كند. مثلا بگويد: (ظاهرا مصلحت در اين است كه از اين مسير حركت كنيم ). او نبايد در مقام رد نظر و راءى استاد بگويد: (من ، چنين نظر مى دهم ، و يا حق و صواب ، چنين مى باشد).

(در پايان اين بخش ) بايد يادآور گرديم : اين آداب و آئينهاى اخلاقى - كه بايد شاگرد درباره استاد و معلم خويش آنها را رعايت كند - پاره اى از آنها و يا مهمترين قسمت آن ، مبتنى بر متون و نصوص دينى - اعم از قرآن و حديث - مى باشد. ساير آداب و آئينهاى علم آموزى و ضوابط مربوط به روابط اخلاقى استاد و شاگرد نيز از يكى از طرق استنباط، استخراج شده است ، همان طرقى كه احكام دينى ، بر آن مبتنى مى باشد. يكى از آن احكام عبارت از مراعات و پاسدارى و رعايت عادات و خويهاى سنجيده و استوار و حساب شده مربوط به كيفيت روابط استاد و شاگرد است .

خداوند متعال است كه موجبات توفيق آدمى را فراهم مى آورد.

## بخش سوم : آداب و وظائف شاگرد در دانش آموختن و قرائت درس و تكيه گاههاى او دررابطه با استاد و رفقاء و همدرسها

وظائف و تكاليف مربوط به اين بخش ضمن (سى ) امر مورد بحث و مطالعه قرار مى گيرد:

### 1- ضرورت حفظ كردن قرآن كريم - يا - نخستين و اساسى ترين ماده درسى شاگردان

مهمترين وظيفه شاگرد - كه از لحاظ اهميت در درجه نخست قرار دارد - اين است كه قبل از هر گونه اقدامات تحصيلى - با دقت و اهتمام ويژه اى به حفظ، و به خاطر سپردن دقيق و درست قرآن كريم و كتاب خداوند عزيز، فعاليت درسى و تحصيلى خود را آغاز كند؛ زيرا قرآن كريم ، اساس و بنياد همه علوم و دانشها مى باشد، و معارف آن پرارزش ترين معارف انسانى است .

دانشمندان سلف ، علم فقه و حديث را منحصرا به كسانى تعليم مى دادند كه حافظ آيات قرآنى بوده اند. اگر شاگرد، دست اندر كار حفظ قرآن گردد، بايد سعى كند خويشتن را سرگرم كارهائى ديگر نسازد كه منجر به نسيان و فراموشى پاره اى از قرآن شود، و يا احيانا زمينه هائى در ذهن او فراهم آيد كه قريبا بخشى از قرآن از حافظه و خاطر او زدوده شود؛ بلكه بايد همواره استمرار و همبستگى خود را با خواندن و مرور قرآن ، حفظ كند. به اين صورت كه هر روز يا هر چند روز و يا در هر روز جمعه يك جزء از قرآن را همواره و براى هميشه تلاوت كند.

شاگرد بايد پس از حفظ كردن قرآن ، تفسير و ساير علوم مربوط به قرآن را دقيقا و درست فراگيرد. و سپس درباره هر علم و فن ، كليات و فشرده اى از آنها را حفظ كند، به گونه اى كه صدر و ذيل آن فنون را بشناسد، و در فراگرفتن كليات فنون و صناعت هاى علمى ، فنون مهمتر را به ترتيب بر فنون ديگر ترجيح دهد. و ما - ان شاء الله - تحت عنوان (خاتمه )، راجع به ترتيب علوم و فنون ، مطالبى را به تفصيل بازگو خواهيم كرد تا مراتب اهميت علوم و درجه آنها از لحاظ ترتيب و تقديم و تاءخير، مشخص گردد.

بايد شاگرد پس از طى اين مراحل ، به عرضه كردن معلومات خود بر استاد و درخواست شرح و گزارش اين معلومات و محفوظات از اساتيد، سرگرم گردد. او بايد در هر فنى به استادانى مراجعه و تكيه كند كه از لحاظ تحقيقات و تحصيلات مربوط به آن فن ، بر ديگران برترى و فزونى داشته باشند.

چنانكه براى شاگرد، ميسر باشد كه شرح و گزارش دروس را در تمام روزهاى هفته از استاد فراگيرد بايد همين كار را انجام و ادامه دهد. و در غير اينصورت موظف است به اندازه امكانات و حداقل ممكن ، اكتفاء نمايد. و ما در اين زمينه در سلسله بحثهاى گذشته ، مطالبى را ياد كرديم .

### 2- بايد مطالعات و اشتغالات علمى شاگرد، در خور فهم و استعداد او باشد

شاگرد و دانشجو بايد در مطالعه و بررسى هاى علمى خود، به همان مقدارى اكتفاء كند كه قدرت درك و فهم و استعداد او، توانائى برداشت آن ها را دارا بوده ، و ضمنا ذهن و هوش او بدآنها تمايل داشته باشد. او نبايد طبع و قواى ذهنى خود را در اين رهگذر، متنفر و خسته و فرسوده سازد، و نيز نبايد به مطالبى كه فكر و قواى دماغى او را پريشان مى كند، و ذهن او را دچار سرگشتگى و حيرت مى نمايد - مانند كتابهاى متعدد و آثار متنوع و متفرق - سرگرم شود. كه اين كار، وقت او را ضايع نموده و ذهنش را پريشان مى كند.

در قرائت كتب و يا فراگرفتن كليات فنون ، كار و كوشش خود را ناتمام نگذارد تا به قاطعيت و يقين و استحكام فهم ، نسبت به آن كتب و يا آن فنون نائل شود. و اين امر بدان جهت است كه از اشتباه و لغزش مصون مانده و دچار جابه جا شدن در مورد كتب و فنون علمى نگردد؛ چون لغزش و اشتباه و از اين شاخه به آن شاخه پريدن ، موجب تضييع عمر و ناكامى شاگرد مى شود.

اشتغال به قرائت كتبى كه اختلافات عقلى و امثال آن در آن مطرح است - قبل از آنكه شاگرد، فهم و درك خود را درباره آن مسائل ، تكميل كند و راءى و نظريه او بر اساس حق و درستى ، استوار شود؛ و ذهن و مايه هاى علمى او براى فهم پاسخهاى پيچيده ، آمادگى كامل كسب كند - اين اشتغال ، از جمله همان كارهائى است كه ناكامى و عدم موفقيت را براى او به ارمغان مى آورد.

البته اين موضوع نسبت به اشخاص مختلف ، متفاوت است : (گروهى از افراد، چنين توانائى را دارا هستند، و عده اى فاقد آن مى باشند). و هر كسى خويشتن را بهتر از ديگران مى شناسد، (و مى تواند راه و روش ويژه و مناسبى را در اشتغالات علمى خودش انتخاب كند).

### 3- تصحيح درس و معلومات قبل از اندوختن آن در حافظه

شاگرد قبل از آنكه درس خود را حفظ و از بر كند، بايد به تصحيح دقيق آن در نزد استاد خويش و يا هر فرد ديگرى - كه استاد، او را براى اينكار تعيين مى كند و مى تواند او را يارى دهد - اهتمام ورزد. و سپس به حفظ و از بر كردن دقيق ، سرگرم شود و محفوظات خود را به خوبى و درستى تكرار نمايد.

او بايد اوقات معينى را براى مواظبت و نگاهبانى از محفوظات خويش اختصاص دهد، و خويشتن را در چنين اوقاتى ، متعهد سازد كه اندوخته هاى حافظه خويش را بررسى كند تا ثبات و پايدارى اين محفوظات كاملا ضمانت گردد. و بالاخره بايد اين مساءله را - به خاطر حفظ استمرار و پيوستگى محفوظات علمى - دقيقا رعايت كند، به گونه اى كه همواره در ذهن او با وضع مطلوبى ، محفوظ بماند.

شاگرد نبايد به هيچ وجه - (كتابى را) از پيش خود و بدون تصحيح و جبران اشتباهات آن در نزد استاد و يا ديگران - مستقلا حفظ كند؛ زيرا اين كار (بدون پشتوانه تصحيح آن در نزد استاد)، به تصحيف و تحريف كتاب و يا مطالب علمى آن منجر مى شود.

پيش از اين ، هشدار داديم كه علم و دانش را نمى توان (مستقلا و استاد ناديده ) در كتب و نوشته ها جستجو كرده و آن را به دست آورد؛ (زيرا اخذ معلومات و فراهم آوردن معارف و دانش ها از كتاب - منهاى استاد - نه تنها معلومات صحيح در اختيار شاگرد قرار نمى دهد؛ بلكه ) از زيانبارترين تبهكارى هاى علمى به شمار مى آيد. به خصوص در علم فقه (كه اگر شاگرد، در اين علم و يا اساسا ساير علوم دينى ، راءسا و بدون استاد، دست اندر كار بررسى و مطالعه آنها گردد. قهرا معلومات لغزنده و لغزاننده و اشتباه آميزى را در انبار ذهن خويش ، تثبيت و ذخيره مى كند، و او نيز به نوبه خود، همين معلومات غلط را در اذهان ديگران جايگزين و خوش نشين مى سازد. آيا هيچ مفسده اى به پايه مفسده معلومات ناقص و اشتباه آميز در اذهان مردم مى رسد؟)

### 4- بايد جبران لغزش هاى استاد تواءم با حفظ حرمت او صورت گيرد

شاگرد بايد همزمان با قرائت درس ، قلم و دوات و چاقو و قلم تراش را - به منظور تصحيح و ضبط تصحيحات لغوى و يا تصحيح اعراب - همراه خود داشته باشد. اگر استاد، طرز تلفظ شاگرد را درباره لغت و واژه اى تخطئه كند و خود شاگرد - به قطع و يقين و يا به احتمال قوى - تخطئه استاد را ناروا و نادرست تلقى نمايد، بايد تلفظ صحيح آن لغت را با ذكر عبارت قبلى ، براى استاد تكرار كند تا استاد متوجه ضبط صحيح آن لغت گردد. و يا آنكه تلفظ صحيح آن لغت را به صورت استفهام و پرسش عرضه نمايد، (و بدين طريق ، استاد را به جبران اشتباهش رهنمون گردد)؛ چون ممكن است استاد سهوا و يا به خاطر لغزندگى زبان و شتابزدگى در بيان - به علت غفلت - دچار چنين اشتباهى شده باشد. (بايد شاگرد براى تصحيح اين اشتباه ، از لطف بيان و گفتار محبت آميز خويش ، استمداد جويد، و ضمن احترام به استاد، او را متوجه لغزش خود سازد). نبايد شاگرد براى جبران اينگونه اشتباهات لفظى استاد، (آمرانه و جسارت مآبانه ) بگويد: (خير چنين نيست ؛ بلكه بايد اينگونه تلفظ نمود).

بارى ، اگر استاد، ضمن يادآورى شاگرد، متوجه حق و صواب گشت ، قهرا نظر و هدف مطلوب او تحقق يافته ، و نياز به كوشش ديگرى ندارد. ولى اگر علي رغم تذكر و يادآورى شاگرد، به تلفظ صحيح آن لغت ، التفاتى نكرد بايد شاگرد، جبران اين موضوع را به جلسه ديگرى موكول سازد. البته بايد از به كار گرفتن لطف بيان و حفظ نزاكت - براى تذكر اشتباه استاد - دريغ نورزد و يا اينكه اگر مى داند كه خود استاد و شاگردان از غفلت و خلاف حق بودن سخن وى اطلاع دارند، به اصلاح غفلت و لغزش استاد به صورتى كه خود مى داند نپردازد، و بدان مبادرت نورزد؛ (بلكه با استاد در اين مورد مشورت كند. و بدينسان اگر ثابت شود استاد در پاسخ مساءله اى دچار لغزش شده است ، و جبران اشتباه استاد و اثبات حق ، يك امر فوت شدنى است و تدارك آن ، مشكل نبود، بايد شاگرد، همان راه و روشى را در اصلاح و جبران پاسخ اشتباه آميز استاد در پيش گيرد كه اخلاقا موظف بود در رفع اشتباه لفظى او به همان صورت عمل كند؛ ولى اگر موقعيت به گونه اى حساس و جبران ناپذير باشد كه موكول ساختن جبران اشتباه به جلسات ديگر، مشكل و دشوار باشد، مثلا استاد مى خواهد پاسخ سؤ ال را بر روى برگه و نامه استفتاء بنويسد و شخص سائل نيز، فردى بيگانه و يا از نقطه و مكانى دوردست آمده ، و يا آنكه خانه و سراى او دور باشد، و مى خواهد به سرعت از مجلس استاد به شهر و ديار خود بازگردد، يا آدمى بدزبان و هتاك باشد؛ در چنين شرائطى لازم است شاگرد، فى المجلس نخست با اشاره ، و سپس با صراحت ، استاد را نسبت به اشتباهش هشدار دهد (تا در صدد تدارك آن برآيد)؛ زيرا اگر شاگرد - در چنين موقعيت حساس - از اشتباه و لغزش استاد چشم پوشى كند و آن را تذكر ندهد، به خود او خيانت كرده است . لذا بايد در صورت امكان با چاره جوئيهاى لطيف ، و گرنه ، با صراحت ، از چنين لغزشى پيشگيرى كرده و استاد را به حقيقت ارشاد نمايد.

اگر استاد براى تصحيح كتاب و درس شاگرد، در نقطه اى از كتاب ، متوقف شد، بايد شاگرد در برابر آن نقطه و آن موضع از كتاب ، چنين بنويسد: (بلغ ‌العرض ) يا (بلغ ‌التصحيح ) يعنى عرض و مقابله و تصحيح كتاب و درس ، بدينجا رسيده است .

### 5 - استمرار در سعى و كوشش و بررسى محفوظات

پس از آنكه شاگرد در حفظ كردن و تصحيح و مطالعه و امعان نظر، درسها را از لحاظ اهميت ، درجه بندى كرد، و اهميت آنها را به ترتيب ، مورد رسيدگى قرار داد، و وظيفه خويش را درباره آنها به انجام رسانيد بايد معلومات و محفوظات خود را مورد مذاكره قرار داده و تفكر و تعمق در آنها را استمرار دهد، و فوائد و نكاتى را كه از اين محفوظات استنباط مى شود و به دست مى آيد مورد اهتمام و توجه قرار داده ، و درباره آنها با برخى از حاضران جلسه درس استاد، به گفتگو و مباحثه بپردازد.

درباره اين موضوع - ضمن بحثهاى آينده - بيان مفصلترى را در پيش داريم .

### 6- برنامه ريزى ساعات شبانه روزى براى اشتغالات علمى

شاگرد بايد اوقات و فرصتهاى شبانه روزى خود را طبق برنامه تحصيلى خود، تقسيم بندى و طرح ريزى نمايد؛ زيرا اين كار يعنى داشتن برنامه روزانه و تقسيم اوقات ، موجب بركت و ازدياد عمر علمى و فرصتهاى تحصيلى دانشجو مى گردد. شاگرد بايد بازمانده عمر خويش را غنيمت بشمارد؛ زيرا بازمانده عمر انسان آنچنان گرانبها است كه نمى توان آن را ارزيابى نموده ، و قيمت و بهائى براى آن تعيين كرد.

بهترين اوقات و فرصت ها براى حفظ كردن ، سحرها و ساعات پس از نيمه شب . و عالى ترين فرصت براى بحث و گفتگوهاى علمى ، ساعات بامدادان . و مطلوب ترين موقع براى كتابت و نگارش ، اوقات نيمروز. و سودمندترين لحظه ها براى بررسى و مطالعه و مذاكره ، شبانگاهان و بازمانده ساعات روز مى باشد.

از گفته ها و بياناتى كه تجربه نيز آن را تاءييد مى كند اين است كه حفظ كردن مطالب در شبانگاهان از حفظ كردن در ساعات روز، نافع تر مى باشد؛ چنانكه حفظ مطالب در حالت گرسنگى و عدم امتلاء معده ، سودمندتر از هنگام سيرى است .(357)

اگر شاگردى بخواهد در حفظ و بررسى معلومات خود، كاملا موفق و كامياب گردد بايد جا و مكانى خالى از اغيار و به اصطلاح : محل دنجى را انتخاب كند كه از عوامل سرگرم كننده و مشغول ساز از قبيل سر و صدا و سبزه و گياه و رودهاى جارى و راه ها و شوارع پرتراكم - كه رفت و آمد و حركات در آنجا زياد است – به دور باشد؛ زيرا اين عوامل ، مانع آسايش دل و آرامش و فراغ خاطر مى باشد، و موجبات تفرق و پريشانى قلب و انديشه آدمى را فراهم مى سازد.

### 7- انتخاب روز و ساعت ويژه براى آغاز به درس

شاگرد بايد درس خود را در ساعات نخستين بامدادان قرار دهد؛ چون در حديث آمده است :

(( (بورك لامتى فى بكورها) )) (358)

ساعات نخستين بامدادان ، به عنوان لحظات مبارك و پربركتى براى امت و پيروان من قرار داده شده است .

و نيز در حديث ديگر مى بينيم كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: (در لحظات صبحگاهى ، جوياى دانش باشيد؛ زيرا من از پروردگار خويش ‍ درخواست نمودم كه صبحگاهان را لحظات خير و بركت و فزونى و سعادت براى امتم قرار دهد)(359) .

شاگرد بايد روز پنجشنبه را روز آغاز درس خود قرار دهد. و در برخى از روايات آمده است : (روز شنبه و يا پنجشنبه ، درس خود را آغاز كند. و بر حسب روايات ديگر، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: علم و دانش را در روز دوشنبه جويا شويد، (و درس خود را در چنين روزى آغاز كنيد)؛ زيرا خداوند متعال در چنين روزى ، راه را براى افراد پوياى علم و دانشجويان ، هموار مى سازد)(360) .

و نيز روايت شده است كه روز چهارشنبه براى شروع به درس ، روز مناسبى است ؛ زيرا (هر كارى كه در روز چهارشنبه آغاز شد به فرجام و پايان خود، رسيد).

البته يكى از علماء - روز يكشنبه را - به عنوان روز مناسبى - براى شروع به درس انتخاب كرده است ؛ ولى من به ماءخذ و سندى براى اين انتخاب ، در كتب حديث ، واقف نشده ام .

(با توجه به اينكه روايات در مورد شروع به درس در هر يك از روزهاى هفته ، مختلف به نظر مى رسد، چنين به نظر مى رسد كه جز روز جمعه ، هر يك از روزهاى هفته براى اين كار مناسب است ، براى هر يك از اين روزها - از لحاظ شروع به درس - ماءخذ روائى وجود دارد؛ ولى روز يكشنبه از ديدگاه مؤ لف ، از نظر مدرك روائى ، مورد ترديد مى باشد).

### 8 - شدت اهتمام در مطالعه و بررسى مسائل مربوط به درس حديث

شاگرد بايد حديث را در آغاز ساعات روز از استاد، سماع نموده و در چنين لحظاتى به شنيدن حديث ، مبادرت ورزد. در مساءله سماع حديث و اشتغال به علوم مربوط به آن ، و نيز بررسى و مطالعه در اسناد، رجال ، معانى ، احكام ، فوائد و نكات ، لغت ، تواريخ ، صحيح ، حسن ، ضعيف ، مسند، مرسل و ساير انواع حديث ، هيچگونه مسامحه و سهل انگارى را روا نداند. (بايد اين گونه مسائل را كه با درس حديث ، پيوند و ارتباط مستقيم دارد به دقت مورد مطالعه و بررسى قرار دهد)؛ زيرا مطالعه و بررسى اين مسائل در درس حديث ، يكى از دو بال و دو بازوى كسى است كه عالم و آگاه نسبت به شريعت بوده و مفسر و مبين احكام دينى است . بازو و بال ديگر عالم دينى ، قرائت و خواندن حديث است . (و يك فرد عالم دينى به مدد اين دو بال و بازوى نيروبخش ، مى تواند در فضاى دل انگيز و روح افزاى آئين و احكام الهى بپرواز درآمده و تمام زواياى اين جو آسمانى و الهى را درنوردد).

شاگرد نبايد به صرف سماع و شنيدن حديث ، اكتفاء و قناعت كند؛ بلكه بايد به درايت و (درك معانى و مفاهيم حديث ) اهتمام فراوانترى را مبذول دارد. زيرا هدف و مقصود از نشر و تبليغ حديث ، درايت (و بازيافتن مفاهيم و محتواى حديث و عمل كردن به آن ) مى باشد.

### 9- دقت و بررسى مطالعات و محفوظات و منابع آن ها

در مورد روايت و نقل كتبى كه نزد استاد، قرائت كرده ، و يا شخصا آن ها را مورد مطالعه قرار داده ، و به ويژه راجع به محفوظات خود - كه از لابه لاى اينگونه كتب فراهم آورده است - اهتمام و عنايت كافى مبذول دارد (و از بذل دقت و امعان نظر در نقل از اين كتب ، و نيز نقل محفوظات خود، دريغ ننمايد)؛ زيرا اسانيد(361) (يعنى اسناد به رجال و مراجعى كه شاگرد در نقل و روايت خود بدآنها متكى است ) و روايات و حكايات خود را به آن ها استناد مى نمايد به عنوان (انساب ) و شناسنامه و مشخصات بنيادى آن كتب تلقى مى شود.

شاگرد و دانشجو بايد در تلقى واژه هائى كه استاد به كار مى برد و يا شعرى كه مى خواند و يا خود مى سرايد، و يا تعبيرهاى دلچسبى كه استاد در ساختن و پرداختن آنها اعمال ذوق و سليقه مى كند (و يا كتابى كه تاءليف مى نمايد) حرص و شوق و علاقه شديد خود را به كار گيرد، (و حالت اشتياق و دلبستگى خويش ‍ را در تلقى صحيح اين مطالب و دريافت آن در خود بيدار سازد).

بايد او سعى كند كه امور و مسائل مهم و پرارزش را نقل و روايت كرده و در صدد شناسائى كسى برآيد كه استاد او، معلومات خويش را از وى اخذ كرده است و نيز درباره اسناد مراجع بيانات استاد و امثال آن ها كسب اطلاع و آگاهى نمايد.

### 10- صيانت و پاسدارى از دانش و سرمايه هاى علمى از طريق كتابت و نگارش آن

اگر شاگرد به بررسى و كاوش در محفوظات خود - كه از كتب مختصر و نوشته هاى فشرده فراهم آورده است - موفق گردد و به ضبط اشكالات موجود و نكات پرارزش و سودمند آن ها دست يابد، بايد از مرحله اختصار و فشردگى ، به بحث و تحقيق درباره كتب و مطالب مبسوط و گسترده تر و بزرگ تر از كتاب هاى قبلى ، يعنى كتب مفصل ، منتقل گردد. اين انتقال بايد با بررسى هاى دقيق و اهتمام و كوشش هاى مستمر و مستحكمى ، همراه باشد و بايد نكات باارزش و مسائل دقيق و شاخه و برگ هاى جالب و كيفيت حل مشكلات ومسائل پيچيده علمى و جهات امتيازات مسائل متشابه مربوط و تمام علوم و فنونى را كه دست اندر كار مذاكره آن ها است ، و در ضمن مطالعه كتب و يا از طريق استفاده و استماع از استاد، بدآنها دست يافته است آن ها را از طريق تعليق و نگارش ضبط نمايد.

شاگرد نبايد هيچ نكته سودمندى را كه شخصا به آن برخورده است و يا از ديگران شنيده - ولو آنكه درباره هر علم و فنى باشد - ناچيز و حقير تلقى كند؛ بلكه بايد هر چه زودتر به نگارش و حفظ آن مبادرت ورزد. از پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه فرمود: (قيدوا العلم ): علم و دانش را به قيد و بند در آريد. عرض كردند: راه و رسم آن چيست ؟ فرمود: كتابت و نگارش آن (362) (مى تواند راه فرار و گريز آن را مسدود سازد و ناگزير، پايدار و پابرجاى ماند). و نيز روايت كرده اند كه يكى از انصار با نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مجالست و شد آمد مى كرد و سخنانى از آن حضرت مى شنيد كه براى او خوش آيند و شگفت انگيز بود و احساس مى كرد كه علاقه و دلبستگى شديدى به اين سخنان دارد؛ ولى نمى توانست بيانات آن حضرت را در خاطرش نگاهدارد. به همين جهت مراتب نگرانى و شكوه خود را - راجع به نسيان و فراموشى - با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ميان گذاشت . حضرت به او فرمود: از دست خود مدد گير. و به دست او اشاره فرمود كه سخنانش را بنويسد(363) . لذا گفته اند: كسى كه معلومات و مايه هاى علمى خود را بر روى نوشت افزار و كاغذ نياورد و آن را ثبت و ضبط نكند، نمى تواند اين مايه ها را در شمار علم و دانش خويش محسوب نمايد؛ (چون اينگونه مايه هاى ضبط ناشده ، فرار و گريزان است . و تا آنگاه كه نوشته نشود اين سرمايه ها مورد دستبرد نسيان و تطاول فراموشى واقع مى شود، و حامل علم ، از آن تهيدست مى گردد).

ما در ضمن بحث از آداب كتابت و نگارش - به خواست خداوند متعال - اخبار و احاديث ديگرى را در اين باره ياد خواهيم كرد.

### 11- اغتنام فرصت دوران نشاط و جوانى و لزوم والائى همت

شاگرد بايد در جد و جهد و كوشش و پويائى از علم ، بيش از حد معمول اهتمام ورزيده ، و بى اندازه دامن همت به كمر زند. و در بهره مند شدن از ميراث انبياء عليهم‌السلام به مقدار كم و ناچيز، قناعت و بسنده نكند. وقت فراغ و آسايش خاطر و حالت نشاط و شادابى و آغاز دوره جوانى و برنائى را - قبل از آنكه عوامل و عوارض تباه گر و رياست و جاه و مقام بدان هجوم آورد - غنيمت بشمارد؛ زيرا بطالت گرائى و گرفتارى انسان به هر نوعى از رياست و سرپرستى ، كشنده ترين و سخت ترين دردها و مشكل ترين و بدخيم ترين بيماريها براى پيشرفت تحصيلى است .

شاگرد بايد از تيررس اين حالت ، سخت بر حذر باشد. اگر كسى خويشتن را از هر لحاظ، كامل تلقى كند و خود را از اساتيد، بى نياز بيند؛ - اگر درست بينديشد - اين حالت غرورآميز، عين نقص بينش علمى و حقيقت جهل و نادانى ، و نمايانگر حماقت و كم خردى ، و نمودار قلت سرمايه علمى و معرفت او است . (انسان نبايد خود را در هيچ مرحله اى از مراحل علمى ، متوقف سازد، و در خويشتن ، احساس كمال و بى نيازى كند؛ زيرا مجهولات و نكات نايافته و ناشناخته علمى ، آنقدر فراوان و گسترده است كه عمر نوح ، و بلكه عمر هستى جهان ، براى بازيافتن و كشف آنها نارسا و قاصر است ، تا چه رسد به عمر كوتاه دوران تحصيل كه فقط انسان مى تواند در اين دوره ، قطره اى از درياى ژرفنا و گسترده نقاط مجهول علمى را در اختيار شاگرد قرار داده و يا خود از آن بهره مند گردد.

### 12- حفظ همبستگى و ادامه استمرار شركت در جلسات درس

بايد شاگرد، ملازمت و همبستگى خويش را با جلسه درس ، و بلكه در صورت امكان با هر نوع جلسات استاد، حفظ كند؛ زيرا در سايه اين همبستگى ، خير و بركت مراتب تحصيل علم و ادب ، رو به فزونى گذاشته و شاگرد بيش از پيش به نكات سودمند و متنوعى دست مى يابد كه شايد ممكن نباشد اين نكات را از لابه لاى كتب و دفاتر علمى بازيافت . (دسترسى به اين نكات سودمند به وقت و فرصت فراوانى نياز دارد تا بتوان به برخى از آنها در كتب و نوشته ها آگاهى پيدا كند. ولى استاد در طى جلسات علمى ، بيشترين نكات ارزشمند را بى دريغ و بدون زحمت ؛ در اختيار شاگرد قرار ميدهد)؛ چنانكه اميرالمؤ منين على عليه‌السلام در حديثى كه قبلا از آن ياد كرديم به همين نكته اشاره كرده و فرموده است : نبايد (از طولانى شدن همنشينى و مجالست با عالم و دانشمند، خاطرت ملول و آزرده شود؛ زيرا عالم و دانشمند همچون خرما بنى است كه بايد در پاى آن به انتظار بنشينى و چشم به راه آن باشى تا رطب منافع و نكات گوارائى از آن براى تو فروافتد(364) . (و شهد آن ، كامت را شيرين سازد).

شاگرد نبايد همت خود را فقط به شنيدن درس اختصاصى خويش ، محدود سازد؛ زيرا اكتفاء كردن به درس شخصى و اختصاصى ، نشانه كوتاهى همت او است ؛ بلكه بايد براى اشتغال به دروس ديگر همت گمارد؛ چون درس هاى متنوع و متعدد استاد، گنجينه هاى گوناگون و گوهرهاى رنگارنگ و متنوعى است كه بايد شاگرد - در صورتى كه داراى هوش و استعداد و ظرفيت و تحمل كافى باشد - از هر درى كه فراسوى او در برابر اين گنجينه و گوهرها گشوده مى شود، توشه اى برگيرد. و به اصطلاح : (دم را غنيمت شمارد). لذا بايد با شاگردان و دوستان ديگر، در آن دروس مشاركت نموده و چنين فرض كند: هر درسى كه استاد بدان سرگرم مى گردد از آن اوست (و در اعداد و شمار درس اختصاصى او به حساب مى آيد).

اگر دانشجو احساس نمايد كه توانائى لازم براى ضبط و دريافت همه دروس را ندارد، بايد سعى كند به دروسى - كه از لحاظ ارزش و اهميت در درجه نخست قرار دارد - خويشتن را به ترتيب اهميت آنها سرگرم سازد. آرى بايد شاگرد اين آداب را در دروس (مفرقه )(365) و غيررسمى رعايت كند.

اما در مورد درس (تقاسيم ) (366) يعنى دروس برنامه اى و رسمى بايد گفت : شاگردى كه قدرت و توانائى ضبط و دريافت مطالب چنين دروسى را دارا نباشد، ورود او در آن دروس ، شايسته نيست .

### 13- رعايت آداب ورود به جلسه درس

آنگاه كه شاگرد وارد جلسه استاد مى گردد. بايد با صدائى رسا - كه به گوش همه حاضران جلسه مى رسد - بر آنها سلام و تحيت گويد. و سلام و درود گرم تر و صميمانه ترى را اختصاصا به استاد، تقديم دارد.

برخى از دانشمندان معتقدند: جلسات درس و حلقات علمى - كه حاضران مى خواهند سرگرم بحث و مذاكره در آن گردند - از جمله موارد و مواضعى است كه نبايد هنگام ورود به آن ، بر حاضران سلام كرد. و گروهى از علماء، اين نظريه را تاءييد و پسند كرده اند. اين نظريه ، نظريه اى در خور حق و صواب و به جا مى باشد؛ زيرا عكس العمل سلام كردن تازه وارد، اين است كه حاضران به درود و تحيت او پاسخ گويند، و اين پاسخ دادن - احيانا آنان را از مسير بحث ، منحرف ساخته و حضور قلب و تمركز فكر آنها را از ميان مى برد، چنانكه غالبا چنين حالتى به حاضران دست مى دهد، به ويژه اگر در اثناء تقرير و توضيح يك مساءله علمى ، يك فرد تازه واردى را با سلام كردن خود، رشته سخن استاد و شاگردان را از هم گسيخته سازد، زيان چنين عملى از زيان موارد و مواضعى كه نبايد در آن موارد به سلام مبادرت نمود، فزونتر مى باشد.

با توجه به اين نكته ، اگر شاگردى بخواهد در اينگونه مواقع حساس ، وارد جلسه درس گردد بايد - در صورت امكان - محلى را در داخل جلسه درس انتخاب كند كه از ديدگاه استاد، مخفى باشد به طوريكه استاد - تا آنگاه كه از تدريس فارغ مى شود - متوجه حضور او نگردد. ورود شاگردان با چنين كيفيتى به جلسه درس ، علاوه بر آنكه با ضوابط ادب و نزاكت تواءم است ، موجب مى گردد حق آن ايفاء شود و نيز حق بحث و تحقيق - از لحاظ مصونيت آن از عوامل مشغول كننده و پريشان ساز - اداء گردد. و در نتيجه جمع ميان اين دو حق امكان پذير خواهد گشت .

### 14- رعايت موازين جلوس در جوار معلم .

آيا در چه شرائطى مى توان در جوار استاد و در كنار او قرار گرفت ؟

شاگرد پس از تقديم سلام ؛ نبايد هنگام ورود به جلسه درس از روى سر و گردن حاضران گام بردارد تا خود را به استاد، نزديك سازد و در جوار او قرار گيرد. لذا اگر مقام علمى و مراتب سنى او در حدى نباشد كه بتواند در جوار و كنار استاد بنشيند، (حق ندارد به خاطر تقرب به استاد، از سر و كول ديگران عبور نمايد)؛ بلكه بايد به همان جائى كه رسيد جلوس كند، چنانكه در اين باره حديثى به ما رسيده است (367) .

اگر استاد و يا حاضران مجلس درس ، صريحا او را به طرف صدر مجلس و نشستن در كنار استاد دعوت كنند، و يا آنكه مقام و منزلت او ايجاب كند كه در جوار استاد جلوس نمايد، و يا اينكه بداند كه استاد و يا حاضران ، سخت علاقه مندند و ترجيح مى دهند كه او در كنار استاد قرار گيرد، و يا نشستن او در جوار استاد، مقرون به مصلحت شاگردان ديگر باشد؛ به اين صورت كه مثلا استاد مى خواهد با او به گونه اى مذاكره نمايد كه مذاكره وى براى حاضران ، سودمند افتد، و يا اينكه چنان شاگردى مسن تر از ديگران ، و يا داراى صلاحيت و فضيلت فزونترى است ، (در چنين مواردى ، اين شاگرد مى تواند از ميان جمعيت ، راهى را به سوى استاد بگشايد) و هيچ گونه مانع اخلاقى براى چنين رفتارى وجود ندارد. (و اساسا در اينگونه موارد، شاگردان ديگر موظفند اخلاقا راه گشاى چنين شاگردى به سوى استاد باشند تا در جوار و كنار او قرار گيرد).

### 15- رعايت حق اولويت ديگران نسبت به محل جلوس

اگر مقام و منزلت و موقعيت شاگرد، ايجاب كند كه در كنار استاد باشد بايد سعى كند خويشتن را به استاد نزديك ساخته و در جوار او قرار گيرد، تا بدون زحمت و مشقت ، سخنان استاد را كاملا درك و استماع نمايد. ولى نبايد آنقدر خود را به استاد نزديك سازد كه عمل او به عنوان سوء ادب و خروج از حدود نزاكت تلقى گردد. و چنانكه قبلا نيز يادآور شديم : لباس و يا عضوى از اندام خود را بر روى لباس و مسند و مخده و سجاده و بساط و فرش مخصوص استاد قرار ندهد.

بايد متذكر شويم كه اگر شاگردى قبل از ديگران ، محلى را براى نشستن در مجلس درس انتخاب كرد، او از ديگران نسبت به آن محل ، احق و اولى است ، و روا نيست كه فرد ديگرى او را از جاى خود بركند و ناآرامش ساخته و محل او را اشغال نمايد؛ اگرچه بر حسب موازين آداب جلوس ، چنين فردى داراى لياقت و شايستگى فزونترى بوده و جلوس او در آن محل سزاوارتر باشد.

يكى از دانشمندان ميگويد: در چنين شرائطى از اين پس ، حق شاگرد نسبت به آن محل و مكان ، پايدار مى ماند، و همانند پيشه ور و دستفروشى كه در بازار و گوشه اى از خيابان ؛ با محل و مكانى ، انس يافت به خاطر جدا شدن و دورى موقت او از آن مكان ، حق اختصاص وى از ميان نمى رود. اگر شاگردى در مجلس ‍ درس استاد، جا و مكانى ويژه براى خود انتخاب كرد و بدان ماءنوس گشت - اگر يكى دو روز نتوانست در درس شركت كند و سپس موفق به حضور و شركت در جلسه درس گردد - حق او نسبت به آن مكان ، محفوظ خواهد ماند. و همين حكم درباره نمازگزار نيز جارى است كه متضمن فائده اى در نماز مى باشد و اين فائده عبارت از ذكر، و امثال آن است .

### 16- رعايت ادب و نزاكت نسبت به حاضران جلسه درس

بايد رفتار شاگرد نسبت به رفقاء و حاضران جلسه درس ؛ تواءم با ادب و نزاكت باشد؛ زيرا در حقيقت ، اظهار ادب نسبت به آنها به منزله ادب نگهداشتن با استاد و احترام و ارج نهادن به جلسه درس او است . بنابراين شاگرد، اخلاقا موظف است بزرگسالان و همگنان و رفقاء و دوستانش را در مجلس درس استاد، ارج نهد و حق آنانرا از لحاظ احترام ، اداء نمايد.

### 17- نبايد محل جلوس ديگران را اشغال كرد

شاگرد نبايد مزاحم هيچ يك از شركت كنندگان جلسه درس گردد، و نيز نبايد متوقع باشد و ترجيح دهد كه كسى از جاى خود برخيزد و آن را به او پيشكش كند. و اگر كسى هم حاضر به اين امر شد، موظف است تسليم تعارف او نشود، و به جاى او در آن مكان ننشيند؛ چون پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انسان را از چنين عملى ، نهى كرده و فرموده است : نبايد كسى را از جاى خودش بلند كرد تا خود در آنجا بنشيند. و نيز اضافه فرمود: (ولى بهتر است به جاى اين كار، مجلس را براى واردين ، گشاده و گسترده سازيد(368) ) تا (فرد تازه وارد براى جلوس خود جا و مكانى بيابد).

آرى ، اگر نشستن شاگردى در جاى شاگردى ديگر، مقرون به مصلحت و فائده اى براى حاضران جلسه درس باشد، و از شواهد و قرائن نيز چنين برآيد كه اين شاگرد، سخت علاقمند است كه در جاى او جلوس كند، در چنين صورتى اشغال جاى شاگرد ديگر، اخلاقا بلامانع است ، (يعنى مى تواند جاى فرد ديگرى را با رضاى خاطر او اشغال كند).

### 18- شاگرد بايد در رده حلقه درس قرار گيرد

شاگرد نبايد - بدون نياز و ضرورت - در ميان حلقه درس و يا جلوى شاگرد ديگرى جلوس كند؛ چون از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه آن حضرت ، كسى را كه در ميان حلقه و مجلس درس بنشيند، مطرود از مهر و لطف الهى معرفى فرموده است (369) .

البته اگر - به خاطر تنگى و محدوديت محيط جلسه درس و يا به علت ازدحام و انبوه بودن جمعيت و يا براى شنيدن درس - ناگزير به جلوس در ميان حلقه مجلس درس گردد، نشستن او بدينگونه بلامانع است .

### 19- نبايد هنگام جلوس ، ميان دو فرد ماءنوس ، جدائى انداخت

شاگرد نبايد - به منظور انتخاب جا و مكان نشستن - ميان دو برادر، و يا ميان پدر و پسر، و نيز ميان دو فرد نزديك و خويشاوند، و يا ميان دو يار محب و دوستدار يكديگر - جز با رضاى خاطر و تمايل آنها - جلوس كند؛ چون پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از نشستن ميان دو فرد ماءنوس با يكديگر – به استثناى مواردى كه طرفين اجازه دهند - نهى فرموده است (370) .

### 20- رعايت آسايش حاضران

حاضران و شركت كنندگان در جلسه درس ، اخلاقا موظفند به محض ورود شخص تازه وارد، بدو تهنيت گفته ، و براى نشستن او، مجلس را آماده ساخته و براى او جائى باز كنند و به خاطر او، مجلس را گشاده و محياى جلوس وى سازند و در خور شاءن و مقامش - آنگونه كه به امثال و اقران او احترام مى گذارند - شخصيت او را ارج نهند.

اگر براى جلوس او، جلسه آماده و گشاده گردد تا جائى براى نشستن او فراهم شود، و نيز احساس كند كه خود حاضران در مضيقه قرار گرفته اند، خويشتن را به اصطلاح : جمع و جور كند و خود را نگستراند و بر روى زمين ، پهن نسازد. او نبايد با بر و پهلو و پشت خود به كسى تكيه كند. و نيز نبايد با پس و پيش رفتن ، خود را جابجا كرده ، و خود از ميان جمعيت بيرون افتد. (و بالاخره مزاحم ديگران نگردد و بايد رنج خود را در برابر راحتى ديگران ، با آغوش باز پذيرا باشد).

### 21- عدم مداخله در درس ديگران

شاگرد نبايد در درس اختصاصى ديگران ، سخنى به ميان آورد، سخنى كه با آن درس ارتباط ندارد، و يا موجب مى گردد كه رشته بحث و گفتگوى شاگردان و استاد را از هم گسيخته سازد. اگر گروهى ، درس خود را آغاز كردند نبايد سخنى را كه مربوط به درس گذشته و يا دروس ديگر است مطرح سازد، سخنى كه مى تواند آن را در فرصتهاى ديگر به ميان آورد. كه بعدا قابل جبران و تدارك مى باشد. البته اگر استاد و شاگردان آن درس ، به او اجازه چنين كارى را بدهند، بازگو كردن مطالبى كه با آن درس بيگانگى دارد، بلامانع خواهد بود.

### 22- عدم مداخله و مشاركت در سخن ديگران

هيچ شاگردى اخلاقا حق ندارد، ضمن گفتگوى شاگرد ديگر، يعنى شاگردى كه با استاد، سرگرم گفتگو است با او هم صدا و همزبان گردد، و در سخنان آن دو شركت نمايد. بع خصوص او حق ندارد ضمن بحث و مذاكره استاد نيز در ايراد مطلب با او هم آواز شود.

يكى از حكماء مى گويد: (ادب و نزاكت ، ايجاب مى كند كه انسان در سخنان و گفتار استاد و يا هر كسى ديگر، مشاركت و دخالت (نا به جا) نكند؛ اگرچه داراى اطلاع و آگاهى فزونترى نسبت به آن سخنان باشد)(371) .

شاعرى (372) نيز در اين باره گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( و لاتشارك فى الحديث اهله |  | و ان عرفت فرعه و اصله )) |

در گفتار اهل سخن و مذاكره ، دخالت نكن ، اگرچه اصل و فرع و ريشه و شاخه سخن آنان را قبلا شناسائى كرده باشى .

لكن اگر خود گوينده (يعنى استاد و يا شاگرد) به اين دخالت ، رضايت دهند، هيچ مانعى براى اين كار، وجود ندارد.

### 23- ادب نگاه داشتن با استاد و شاگردان

اگر يكى از شاگردان به شاگرد ديگرى اسائه ادب نمود – به جز استاد - هيچ فرد ديگرى حق نهى و تنبيه او را ندارد، مگر آنگاه كه استاد، آن فرد را موظف سازد تا از اسائه ادب چنان شاگردى جلوگيرى كند، و يا آنكه در سر و نهان - از طريق اندرز و نصيحت - مانع اسائه ادب آنها نسبت به يكديگر گردد.

اما اگر يكى از شاگردان و حاضران جلسه ، با خود استاد برخلاف ادب و نزاكت رفتار كند، همه شاگردان موظفند - در حد توانائى خويش - او را توبيخ نموده و طردش سازند و از رفتار او جلوگيرى كنند، و در صدد حمايت و يارى از استاد برآيند ولو آنكه خود استاد از جسارت چنين شاگردى چشم پوشى و گذشت خويش را اظهار نمايد، مع ذلك بايد شاگردان به منظور اداء حق استاد، مانع جسارت شاگرد نسبت به او گردند.

### 24- رعايت نوبت در درس

آنگاه كه شاگرد مى خواهد درس خود را بر استاد بخواند، بايد نوبت خويش را از لحاظ تقديم و تاءخير، مراعات كند. او نمى تواند بدون اجازه و رضايت ديگران ، نوبت اختصاصى آنها را اشغال نموده و قرائت درس خود را جلو اندازد.

روايت كرده اند كه (يكى از انصار براى طرح پرسشى ، حضور پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمرسيد؛ در اين اثناء مردى از قبيله ثقيف وارد شد، (و در حين گفتگوى مردانصارى با آن حضرت ، سخنى به ميان آورد) حضرت به او فرمود: يا اخاثقيف اى برادر،اين مرد انصارى ، پيش از تو، مساءله اى را با من در ميان گذاشت . كمى درنگ كن و در جاىخويش بنشين تا قبل از رسيدگى به خواسته تو، به برآوردن حاجت و نياز اين مردانصارى ، آغاز كنيم )(373) .

گفته اند: شاگرد نبايد نوبت خود را در اختيار ديگران قرار دهد؛ زيرا اينگونه ايثار و گذشت از قرب ، و صرف نظر كردن از تقدم نوبت - (كه از رهگذر آن ، فرصت انسان از دست مى رود - نه تنها به عنوان كمال اخلاقى تلقى نمى گردد؛ بلكه به خاطر دورى و ناسازگارى با دانش آموختن )، نقص و كاهش همت انسان را در امر تحصيل نشان مى دهد.

اگر استاد، چنين احساس كند كه چنانچه شاگردى نوبت ديگران را در اختيار گيرد، مقرون به مصلحت است و خود استاد نيز اجازه چنين كارى را صادر كند، بايد شاگرد - در مقام امتثال و اطاعت از امر استاد - درس خويش را در خارج از نوبت بخواند، البته با اين انديشه كه نظر و صواب به ديد استاد، تواءم به مآل انديشى و كمال بوده و هدف صحيحى را در اين كار منظور كرده است .

بعضى از دانشمندان معتقدند كه اگر شاگرد، نوبت درس خود را در اختيار شاگرد غريب و ناآشنائى قرار دهد، اين كار او، در خور استحباب و مقرون به رضاى الهى است ؛ چون همه مردم تا حد دوردستى به احترام و ارج نهادن افراد غريب و حفظ حرمت و رعايت حال آن ها موظف هستند. در اين باره ، روايتى نيز از ابن عباس نقل شده است كه همين مطلب را تاءييد مى كند(374) .

و بدينسان اگر براى شاگردى - كه درس او در نوبت بعدى قرار دارد - حاجتى ضرورى پيش آيد و شاگردى كه نوبت او مقدم است از اين پيش آمد، آگاه گردد (مستحب است كه نوبت خود را در اختيار چنين شاگردى قرار دهد تا درس خود را در نوبت اول بخواند و بتواند به حوائج ضرورى خويش رسيدگى نمايد).

ملاك نوبت گرفتن عبارت از حضور در جلسه مى باشد، اگر چه پس از حضور، براى كارهاى ضرورى از قبيل قضاء حاجت و يا تجديد وضوء از جلسه خارج شود. البته نوبت او در صورتى محفوظ مى ماند كه بازگشت و عودت او به جلسه درس ، خارج از حد متعارف ، طولانى نگردد. (و الا نوبت و حق اولويت او از ميان مى رود).

اگر دو شاگرد براى دو درس متفاوت ، در يك زمان در جلسه حضور يابند استاد بايد نوبت را براى شروع به درس هر يك از آنها مشخص سازد. بديهى است كه توسل به قرعه و استفاده از آن در صورتى صحيح است كه تعليم علمى كه تدريس مى گردد به حد وجوب و لزوم و ضرورت رسيده باشد. ولى اگر تعليم علم مورد نظر داراى وجوب و ضرورت نباشد، استاد در تعيين نوبت مخير است . البته در چنين شرائطى نيز مستحب است كه نخست ، رعايت ترتيب نوبت نموده ، و در صورت تساوى آنها از لحاظ حضورشان در جلسه درس به قرعه متوسل شود.

اگر استاد همه شاگردان را - در صورت تساوى و برابر بودن آنها از لحاظ درك و فهم - در يك درس ، گردهم آورد، چنين كارى نيز جائز و روا مى باشد.

معيد و مدرس مدرسه (كه اولى از ميان جمع شاگردان ، انتخاب مى شود، و استاد را در اعاده و توضيح درس يارى مى دهد) اگر به اقراء درس - آن هم در وقت معينى براى شاگردان مدرسه - موظف گردند، نمى توانند نوبت ديگران را بر نوبت شاگردان مدرسه - بدون اجازه و رضايت آنان - جلو اندازند، اگرچه شاگردان خارج از مدرسه ، قبل از شاگردان مدرسه ، در جلسه درس حضور به هم رسانده باشند. البته در صورتى كه تدريس و تعليم شاگردان خارج مدرسه به حد وجوب نرسيده باشد، و يا آنكه تعليم به همه آنها اعم از اهل مدرسه و جز آنها به سر حد وجوب برسد.

ولى اگر تدريس به شاگردان خارج از مدرسه ، به سر حد وجوب برسد، و معيد و مدرس مدرسه ، در تدريس به اهل مدرسه ، احساس تكليف ضرورى و واجب نكنند، آيا چنين موردى از همان موارد استثنائى است (كه بتوان نوبت تدريس به آنان را بر اهل مدرسه ، مقدم داشت ) و يا بايد به حكم وجوب و تكليف الزامى ، به آنان تدريس كرد و انجام وظيفه اختصاصى آن روز - يعنى تدريس به اهل مدرسه را - رها نموده تا در روز ديگرى انجام گيرد؟ و يا آنكه بايد نوبت اهل مدرسه را بر نوبت شاگردان خارج از مدرسه ، جلو انداخت ؟

هر يك از وجوه فوق ، قابل عمل مى باشد. ولى بهتر آن است كه در آن روز - اختصاصا - به شاگردان خارج از مدرسه ، تدريس كند، و روز ديگرى را براى تدريس به شاگردان مدرسه ، اختصاص دهد.

### 25- رعايت موازين جلوس در محضر استاد

شاگرد بايد به هنگام درس - به همان كيفيتى كه قبلا به طور مفصل يادآورى كرديم - در برابر استاد، جلوس كند و به همانگونه كه در بخش هاى گذشته متذكر شديم ، بايد طرز نشستن او نمايانگر نزاكت و ادب او در محضر استاد باشد.

وقتى به جلسه درس مى رود، كتاب درسى خود را همراه خود گيرد و شخصا آن را با خود بردارد، (يعنى در اين كار از هيچ كسى كمك نگيرد)، و كتاب را در حال خواندن و قرائت - به صورت باز و گشاده - بر روى زمين قرار ندهد، بلكه آن را به دست گرفته و از روى آن ، درس را قرائت كند.

### 26- كسب اجازه از محضر استاد و خواندن دعاء به هنگام قرائت درس

شاگرد نبايد - قبل از كسب اجازه از استاد - به قرائت درس آغاز كند. اين نكته را گروهى از دانشمندان يادآور شده اند(375) (كه بايد شاگرد براى قرائت درس ، از استاد كسب اجازه نمايد). و آنگاه كه استاد، اجازه قرائت را به او داد بايد (استعاذه ) كند، (يعنى از شر شيطان به خدا پناه برد و بگويد:

(( اعوذ بالله من الشيطان الرجيم - يا - اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم - يا - استعيذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم ) )) .

سپس نام خداوند متعال را بر زبان جارى سازد (و بگويد:

(( بسم الله الرحمن الرحيم ) )) .

پس از آن ، خداى را سپاس گفته و بر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خاندانش عليهم‌السلام درود فرستد (مثلا به عنوان نمونه بگويد:

(( الحمدلله رب العالمين ، و صلى الله على محمد و آله الطاهرين ) )) .

بعد از آن ، دعاى خود را به استاد و والدين و همه استادان خويش و دانشمندان و خويشتن و ساير مسلمين ، نثار كند. و چنانچه دعاى ويژه اى نيز نثار مؤ لف كتاب درسى خود نمايد، كار خوب و پسنديده اى است .

شاگرد بايد بدينسان - به هنگام آغاز نمودن به هر درس و يا تكرار و مطالعه و مقابله آن در حضور استاد يا در غياب او - عمل كند. و آنگاه كه درس را بر استاد قرائت مى كند، اختصاصا استاد را دعاء كند، و چنانكه گفتيم براى مصنف كتاب نيز از خداوند متعال ، طلب رحمت و مغفرت نمايد.

وقتى كه دانشجو و شاگرد، دعاى خود را نثار استاد مى نمايد بايد چنين گويد: ( رضي‌الله‌عنه كم : خدا از شما راضى باشد) يا ( رضي‌الله‌عنه شيخنا: خدا از استاد ما راضى باشد) و يا بگويد: ( رضي‌الله‌عنه امامنا: خداوند از امام و راهبر ما راضى باشد) و امثال اينگونه دعاها كه بايد هدف آنها، عبارت از خود استاد باشد.

آنگاه كه دانشجو از خواندن درس ، فراغت يافت ، بايد براى مرتبه دوم نيز استاد خود را دعاء كند، و استاد نيز به نوبه خود - در هر وقتى كه مشمول دعاى دانشجوى خود قرار گرفت - درباره او دعاء نمايد.

اگر دانشجو در افتتاح درس خود، از خواندن و ياد كردن مضامين غفلت كند، و يا به علت بى اطلاعى و يا نسيان ، آن را ترك نمايد، بايد استاد به او هشدار داده و مضامين فوق و دعاى مذكور را به وى تعليم دهد و آن را به ياد او آورد؛ زيرا افتتاح درس با مضامين مذكور، از مهمترين آداب و آئين هاى دانش آموختن مى باشد. اخبار و احاديث نيز، همه مردم را موظف مى دارد كه در آغاز نمودن به كارهاى مهم ، نام خداى را به زبان آورده و سپاس او را به جاى آرند(376) . درس خواندن نيز از مهمترين و پرارزش ترين كارهاى انسان به شمار مى آيد.

### 27- اهتمام به مذاكره و تكرار و اعاده سخنان استاد

شاگرد بايد با كسانى كه همدرس او هستند و وى را در درس ، همراهى مى كنند و در مجلس درس ، مراقب نكات سودمند و قواعد و ضوابط و امثال آنها مى باشند (و آنها را به خاطر مى سپارند) بحث و مذاكره نمايد، و سخنان و بيانات استاد را ميان خود، اعاده و تكرار كنند؛ زيرا بحث و مذاكره درس ، متضمن فوائد مهمى است كه از هر جهت بر فوائد و عوائد حفظ كردن آن ، ترجيح دارد؛ (به دليل اينكه ممكن است حفظ كردن درس - احيانا - همراه با لغزش و اشتباه صورت گيرد؛ در حاليكه مذاكره آن ، بهترين راه براى حفظ كردن و نيز جبران اشتباه و لغزش مى باشد).

شاگردان بايد بلافاصله پس از برخاستن از جلسه درس و پيش از تفرق اذهان و تشتت افكار، و از ياد رفتن و پراكندگى پاره اى از مسموعات از ذهنشان ، به مذاكره و مباحثه درس مبادرت ورزند و سپس در فرصتهاى مناسب نيز همين مذاكره را با ديگران تكرار كنند.

بنابراين هيچ امرى از لحاظ اهميت به پايه مذاكره و مباحثه نمى رسد، و آن كسى كه طالب علم است براى مذاكره ، احساس حرج و دشوارى نمى نمايد. و يا اگر احساس دشوارى و ناهموارى مى نمايد، نبايد از اداء وظيفه نسبت به آن شانه خالى كند.

اگر دانشجو براى مذاكره و مباحثه درس ، يار و رفيقى براى خود نيافت بايد خود با خويشتن مذاكره كند، و مفاهيم و تعابيرى كه از استاد شنيده است بر ذهن و خاطر خويش عرضه و تكرار نمايد تا به حفظ و پايدارى آن مدد كرده و آنرا بر صحيفه خاطر خود بنگارد؛ زيرا تكرار معنى و مفهوم علمى بر صحيفه دل و پهنه خاطر، همانند تكرار لفظ بر زبان مى باشد.

كمتر اتفاق مى افتد كسى صرفا بر تفكر و تعقل بيانات استاد در جلسه درس ، اكتفاء كند و آن را به دست فراموشى سپرده و از جاى خود برخيزد و جلسه درس را ترك گويد، و به هيچ وجه آن درس را با خود و يا ديگرى تكرار و اعاده ننمايد، ولى در عين حال نسبت به آن درس ، موفق و كامياب گردد، (و اندوخته هاى ذهنى او پايدارى خود را حفظ نمايد).

### 28- حفظ حرمت استاد به گاه مباحثه و اعاده درس

دانشجويان بايد در خارج محيط جلسه درس ، به مباحثه و مذاكره آن مبادرت ورزند؛ ولى مى توانند پس از انصراف و فراغت استاد از درس ، در خود محيط جلسه درس ، اقدام به مذاكره و مباحثه مى كنند) - مذاكره خود را به گونه اى برگزار نمايند كه سر و صداى آنها به گوش استاد نرسد، زيرا اگر به كيفيتى مباحثه كنند كه سر و صداى آنها به گوش استاد برسد؛ اين عمل به عنوان سوء ادب و جسارت به استاد تلقى خواهد شد. به خصوص اگر چنين شاگردانى ، داراى (معيد) باشند و همين معيد، با صدائى رسا - كه آن را به گوش استاد مى رساند - درس آنها را اعاده كند، و با قبول مسئوليت اعاده درس و سينه راست كردن و صدرنشينى خود، آن هم در محضر استاد، با وى هماوردى نمايد، اين رفتار به عنوان زشت ترين صفات و بيگانه ترين ، عمل نسبت به موازين اخلاق و آداب به شمار مى آيد.

البته مورد استثنائى نيز وجود دارد، و آن هم عبارت از وقتى است كه استاد به خاطر مصلحت انديشى ، به شاگرد عادى و يا به شاگردى - كه داراى سمت (معيد) است - اجازه دهد تا در محضر او به مباحثه و يا اعاده درس ، دست يازد، (مثلا استاد مى خواهد شاگرد را از نظر بيان و كارآئى او در امر تعليم يا به منظورهاى ديگر، بيازمايد تا شايستگى او را براى مقام معلمى و تدريس ، و يا ساير اهداف ديگر احراز نمايد، و يا مراتب علمى او را امتحان كند؛ در چنين شرائطى ، شاگرد مى تواند در حضور استاد، داد سخن داده و به مذاكره و مباحثه و اعاده درس او مبادرت ورزد).

### 29- رعايت موازين اخلاقى در نحوه مذاكرات علمى

همه دانشجويان اخلاقا موظفند همان آداب و احتراماتى كه قبلا از آن ها نسبت به استاد، سخن رفت و يا آدابى قريب به آنرا نسبت به شاگردان مسن تر از خويشتن و يا با (معيد) خود در مباحثات و مذاكرات علمى مراعات كرده و رفتارى آميخته با ادب و نزاكت را با آنها در پيش گيرند. دانشجويان نبايد با اينگونه افراد - آنگاه كه درباره گفتارشان ، شك و مردد مى گردند - به ستيز برخيزند؛ بلكه بايد با آميزه رفق و مدارا، درباره گفتار آنها بررسى كرده و سرانجام - تا آنجا كه امكانات اجازه مى دهد - به بيان و توضيح حقيقت ، دست يابند.

اگر دانشجويان پس از بررسى مطلب نتوانستند حق مطلب را با قاطعيت دريابند و شبهه و ترديدى در آنها به هم رسد بايد به منظور وصول به هدف ، به خود استاد مراجعه نمايند. و در مراجعه به او نيز، لطف بيان و حسن ادب را فراموش نكنند، و در صدد معرفى موافقان و مخالفان مطلب مورد بحث برنيايند؛ بلكه سعى كنند در ظل اين مراجعه صرفا به درخواست بيان حقيقت و روشن شدن حق - به هر صورت و كيفيت ممكن - قناعت نمايند.

### 30- وظائف علمى و اخلاقى دانشجويان برجسته

شاگردى كه به نوعى از دانش و كمالات علمى و اخلاقى ، در ميان همگنان ، برخوردار مى باشد بايد دوستان و رفقاى خود را ارشاد نموده و آنان را به گردهم آئى و مذاكرات علمى و فراهم آوردن ذخائر فرهنگى ، ترغيب و تشويق نموده و بذل زحمت و كوشش را بر خود در راه علم ، هموار ساخته ، نكات سودمند و قواعد كلى و مطالب جالب را - از طريق مذاكره و گفتگوئى كه از محبت و دلسوزى مايه مى گيرد - به آنان تذكر دهد.

چنين شاگرد سرشناس (و برخوردار از كمال نسبى در علم )، بايد بداند كه در ظل اين ارشاد و راهنمائى ، به خير و بركت و فزونى سرمايه دانش خويش - در سايه تفضل پروردگار - مدد نموده و خداوند متعال ، نورانيتى در دلش پديد مى آورد تا مطالب علمى در خاطرش استوار و پايدار بماند. علاوه بر اين مزايا، اينگونه شاگرد خوشنام و سرشناس و فاضل ، به خاطر ارشاد ديگران ، اجر و پاداش بزرگ و فراوانى را نصيب خويش ساخته و حسن نظر و التفات و مهر پروردگار را به خود جلب مى كند.

اگر شاگردى كه واجد نوعى از كمالات علمى است از اينگونه ارشادات نسبت به همگنان خود دريغ ورزد از نظر بازده كار، در نقطه مقابل شاگرد سرشناس و دلسوز قرار مى گيرد، يعنى معلومات او پايدارى خود را از دست مى دهد، و اگر هم پايدار بماند، ثمربخش نخواهد بود و خير و بركت و فزايندگى سرمايه هاى علمى ، در اندوخته هاى ذهنى او به وجود نمى آيد؛ اين نكته براى گروه بسيارى از پيشينيان و پسينيان به تجربه رسيده است .

شاگردى كه از نظر كمالات علمى ، شهرتى كسب كرده و از دانش فزونترى برخوردار است ، نبايد نسبت به ديگران ، رشك و حسد برده و آنان را تحقير كند. او نبايد بر اقران و همگنان خود مباهات ورزيده ، و به خاطر درك و فهم جالب خويش ، و پيشتازى علمى نسبت به ديگران ، دچار عجب و غرور و خودپسندى گردد؛ چون او نيز رد رده همانان قرار داشته است ؛ ولى خداوند بر وى منت نهاده و او را در ميان همالان و دوستانش ، ممتاز و برجسته ساخته است .

بنابراين بايد او سپاسگزار چنين نعمت و منت الهى بوده ، و در سايه استمرار سپاس خويش ، بركات و فزايندگى مايه هاى علمى را از خداوند متعال درخواست كند.

اگر چنين دانشجوى ممتاز و برجسته و فاضل (به جاى تحقير ديگران و مباهات بر اقران و عجب و غرور و خودپسندى )، سپاس نعمت و منت الهى را پيشه خود سازد و در سايه آن ، شايستگى او در مسير تكامل ، قرار گيرد و فضيلت و شرافت اخلاقى او زبانزد ديگران گردد، به مراتب و مراحل علمى والاترى ارتقاء خواهد يافت .

خداوند متعال ، ولى توفيق و ضامن كاميابى انسان در مسير فضيلت و عهده دار تكامل او در ارتقاء به والاترين مقام انسانيت و معنويت و مدارج عالى علمى است .

## باب دوم : آداب فتوى و مفتى و مستفتى

### مقدمه :

در اين باب از مطالبى ياد مى كنيم كه داراى ارزش و اهميت زيادى است ؛ زيرا موضوع فتوا ، باب وسيع و گسترده اى است (كه مطالب فراوانى در زمينه آن وجود دارد). و لذا قبل از ورود در بحث مذكور، مقدمه زير را مى آوريم (تا اهميت مسئله فتوا روشن گردد):

بايد دانست مسئله (افتاء) يعنى صادر كردن حكم و فتوا ، از مسائل بسيار مهم و پرمخاطره و در عين حال داراى پاداش بزرگ و فضيلت فراوان ، و موقعيت شكوهمند و گرانقدرى است ؛ زيرا مفتى و مجتهدى كه حكم و فتوى صادر مى كند، وارث انبياء و پيغمبران است ، و مى خواهد به اداء يك تكليفى كه واجب كفائى است قيام نمايد؛ ولى در معرض خطاء و لغزش ، و مواجه با خطر مى باشد؛ لذا گفته اند:

(( (المفتى موقع نائب من الله تعالى ) ))

كسي كه فتوا و حكم براى مردم صادر مى كند توشيح گرى است كه داراى مقام نيابت الهى مى باشد.

لذا بايد بنگرد كه چه مى گويد، و بايد در گفتار خود عميقا دقت نمايد. درباره فتوا و آداب آن و لزوم درنگ انديشمندانه و احتياط و پرهيز كردن در آن ، آيات و اخبار و آثارى وارد شده است كه بخش هاى جالب و گزيده هائى از آن ها را در زير ياد مى كنيم :

### الف - آيات قرآنى راجع به صادر كردن حكم و فتوى :

خداوند متعال در قرآن كريم . (آيات متعددى ) را درباره فتوى ياد كرده است كه موضوع فتوا يا مسائل مربوط به آن در آن ها به چشم مى خورد:

(( (يستفتونك ، قل الله يفتيكم ) )) (377)

اى پيامبر، مردم از تو استفتاء مى كنند، بگو كه خدا به شما فتوى مى دهد، و احكام را بيان مى كند.

(( (و يستنبؤ نك احق هو، قل اى و ربى انه لحق ) )) (378)

از تو خبرگيرى و سؤال مى كنند، يعنى از تو استفتاء مى نمايند كه آيا چنين موضوع ، يعنى عذاب و قيامت ، به حق است ؟ بگو آرى ، سوگند به پروردگارم كه آن موضوع قطعا به حق مى باشد.

(( (يوسف ايها الصديق افتنا فى سبع بقرات سمان ...) )) (379)

يوسف ! اى انسان صديق و راستين ، فتوا ده ، و براى ما درباره هفت گاو فربهى ... حكم صادر كن .

خداوند متعال به منظور تهديد افراد (فاقد شرائط فتوى )، در جهت صدور حكم و فتوى مى فرمايد:

(( (و لاتقولوا لما تصف السنتكم الكذب ، هذا حلال و هذا حرام لتفتروا على الله الكذب ) )) (380)

براى آنچه زبانتان بدان گويا است ، دروغ را به وسيله آن جارى نسازيد كه اين چيز حلال و آن چيز حرام است ، تا مبادا بر خداوند متعال دروغ ببنديد.

و يا مى فرمايد:

(( (و ان تقولوا على الله ما لاتعلمون ) ))

و بر حذر باشيد از اينكه درباره خداوند متعال ، چيزى را كه نمى دانيد بگوئيد.

يا مى فرمايد:

(( (قل اراءيتم ما انزل الله لكم من رزق فجعلتم منه حراما و حلالا قل الله اذن لكم ام على الله تفترون ) )) (381)

از پيامبر، بگو گزارش كنيد آن مقدار از رزق و روزى را كه خداوند متعال براى شما فروآورد، و شما برخى از آن ها را حرام و بعضى را حلال قرار داديد. آيا خداوند به شما چنين رخصت و اجازه اى داده است ، و يا بر او دروغ مى بنديد؟

ملاحظه كنيد كه خداوند متعال با چه كيفيتى ، مستند و ماءخذ حكم و فتوى را به دو نوع تقسيم فرموده : (نوعى از آن به گونه اى است كه انسان در صدور فتوى و اظهار راءى و نظر درباره آن ها - از طرف خداوند - ماءذون و مجاز مى باشد. و نوعى ديگر كه در اظهار نظر درباره آن ها مجاز نيست ). بنابراين اگر اذن الهى درباره راءى و نظرى تحقق نيابد (و تو شخصا) راجع به آن ها اظهار نظر كنى و فتوا دهى ، بر خداوند متعال دروغ و افتراء مى بندى .

بنگر به گفتار الهى كه به عنوان حكايت از رسول و فرستاده اش - كه در پيشگاه وى ، گرامى ترين خلق او است - چگونه سخن مى گويد، آرى مى فرمايد:

(( (و لو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين ) )) (382)

اگر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پاره اى از سخنان را نابه جا به ما نسبت مى داد، به دست خويش و نيروى خود از او برمى گرفتيم ، و سپس رگ گردن و قلب او را از هم مى دريديم .

با توجه به اينكه خداوند متعال ، عزيزترين خلق خود را اين گونه ارعاب و تهديد مى فرمايد، انذار و تهديد او نسبت به ديگران چگونه خواهد بود آن گاه كه آنان در حضور خداوند و در برابر او سخنى را به دروغ و به نام او بر زبان مى آورند؟

### ب - احاديث مربوط به فتوا :

سخنان پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم :

(خداوند متعال ، علم و دانش را بدينگونه از مردم دريغ نمى كند كه آن را از دست مردم بگيرد؛ بلكه علم و دانش را - از طريق برگرفتن علماء و دانشمندان از ميانشان - از دست آن ها مى گيرد، (و آنان را بدين طريق از نيروهاى انسانى حامل علم و دانش ، تهيدست و محروم مى سازد) تا آنگاه كه در ميان آن ها دانشمندانى را باقى نگذارد و سرانجام ، ناگزير گردند افراد نادان و فاقد علم را به عنوان رؤ سا و سرپرستان خويش انتخاب نمايند، و آنان نيز بدون بصيرت و آگاهى هاى لازم فتوى دهند، و خود گمراه شوند و ديگران را نيز به گمراهى سوق دهند(383) ).

(اگر كسى فتوائى را اخذ كند كه فتوا دهنده بدون آگاهى لازم ، آن را صادر كند گناه مستفتى در عهده كسى است كه به او فتوى داده است )(384) .

(آن كسى كه در ميان شما از لحاظ فتوا و صادر كردن حكم ، داراى جراءت و جسارت فزون ترى است ، (بايد گفت ): همو نسبت به آتش جهنم ، داراى جسارت بيشترى مى باشد)(385) .

(پرشكنجه ترين و معذب ترين مردم در روز قيامت ، عبارت از كسانى هستند كه ذيلا از آن ها ياد مى شود:

1- كسى كه پيامبرى را به قتل رسانده باشد.

2- كسى كه پيامبرى ، او را به قتل رساند.

3- كسى كه بدون علم و آگاهى فتوا دهد و مردم را گمراه سازد.

4- كسى كه دست اندر كار مجسمه سازى و پيكره تراشى جانداران گردد(386) .

سخنان ائمهعليهم‌السلام

اميرالمؤ منين على عليه‌السلام فرمود: (دو فرد، مبغوض ترين خلق نزد خداوند متعال هستند:

1- فردى كه خداوند متعال ، او را به خود واگذاشته ، و مآلا از راه راست منحرف گشته و شيفته و مغرور راءى و گفتار بدعت آميز شده ، و دم از نماز و روزه مى زند. چنين فردى ، عامل و انگيزه اى براى فتنه و شيفتگى و فريب مردمى است كه شيفته او شدند، آرى او راه هدايت و رشد پيشينيان را گم كرده است ، او عامل و موجب گمراهى پيروانش - چه در زمان حيات و چه پس از مرگ خود - مى باشد، و بار گران اشتباهات و لغزشهاى ديگران را به دوش مى كشد.

2- كسى كه جهل و نادانى خويش را همچون قماش و كالائى در ميان مردم ناآگاه و فاقد علم ، رواج مى دهد، و اسير و گرفتار تيرگيها و تاريكيهاى فتنه و شيفتگى به دنيا است . و او را انسان نماها، عالم و دانشمند مى نامند؛ در حاليكه چنين فردى هيچ روز كاملى را صرف علم و دانش نكرده است .

آنگاه كه بامدادان از بستر خواب برمى خيزد، خواسته ها و تمايلات او در مورد چيزهائى فزاينده است كه اندك آن از فزونى آن بهتر مى باشد، (يعنى دنبال دنيا و يا معارف و معلومات كم ارزش است ). آنگاه كه از آب گنديده و لجنزار دنيا سيراب گشت ، و مطالب بى فائده اى را اندوخت ، و در ميان مردم بر كرسى قضاء و داورى نشست تا به اصطلاح به حل و فصل مشكلات بپردازد و در صدد جبران لغزشهاى ديگران برآيد، اگر همو با مطالب پيچيده و مهمى مواجه گردد، اراجيفى را با استمداد از راءى و نظر شخصى ، مى پردازد و سپس بر اساس آن ، حكم و فرمان قطعى صادر مى كند.

پس بنابراين ، چنين فردى در امر شبهه بافى و لغزش پردازى و ياوه سرائى ، همچون عنكبوتى است كه تار و پودى (سست بنياد در پيرامون خويش ) مى تند و نمى داند كه آيا طريق صواب و راه حق را مى پيمايد و يا دچار اشتباه مى باشد.

او نبايد چنين تصور كند كه نسبت به آنچه درباره آنها حس پذيرش ندارد از علم و آگاهى برخوردار است . لذا چنين شخصى - جز معتقدات خويش - روش ‍ و شيوه اى را به رسميت نمى شناسد.

اگر او را با چيزى قياس كند و آنها را (با معيارهاى سليقه شخصى ) با هم بسنجد، (و نتيجه باطلى را از رهگذر آن به دست آورد)، در عين حال از اظهار راءى و نظر شخصى خود، هراسى ندارد و آنرا تكذيب نمى كند.

و چنانچه مطلبى از نظر او مبهم و تاريك باشد - به خاطر جهل و ناآگاهى نسبت به آن - در اخفاء و كتمان آن مى كوشد تا به وى نگويند: نمى داند؛ و با وجود اين ، اظهار نظر كرده و حكم و فتوى صادر مى نمايد.

او را بايد كليد تمام تيرگيها و نادانيها دانست (كه ابواب جهل و بى اطلاعى را در برابر ديدگان جامعه مى گشايد)، و سخت مرتكب اشتباه مى گردد و در بى خبريها كوركورانه گام برمى دارد، و از آنچه كه بدان آگاهى ندارد پوزش خواهى نمى كند تا از دست و زبان مردم سالم بماند و بى نقص و عيب تلقى گردد.

او نمى تواند در علم و دانش ، قاطعيتى كسب كند تا بتواند بهره و نصيبى براى خويش فراهم آورد. روايات و منقولات را در هم مى ريزد، و آن ها از هم متلاشى مى سازد؛ آنچنانكه باد و طوفان ، گياهان خشكيده و خس و خاشاك را از هم مى پراكند.

ميراث هاى به ناحق از دست رفته از او گريان ، و خونهاى به ناحق ريخته از او نالان مى باشند. بر طبق حكم و فتواى او ناموس حرام ، حلال تلقى مى شود.

براى پاسخ به پرسش هائى كه به دست او مى رسد احساس خلاء و تهيدستى مى نمايد. و بالاخره فاقد شايستگى رياستى است كه خود مدعى آن مى باشد و به ناحق مدعى علم به حق است )(387) .

زرارة بن اعين از امام باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه از آن حضرت پرسيدم حق خداوند متعال بر بندگانش چيست ؟ فرمود: (آنچه را كه مى دانند بگويند و بر زبان آورند. و راجع به چيزى كه نمى دانند توقف و درنگ نموده و سخنى درباره آن به ميان نياورند)(388) .

از ابى عبيده حذاء است كه گفت از امام باقر عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: (اگر كسى بدون علم و آگاهى كافى و در عين محروميت از هدايت به حق ، به صدور فتوى براى مردم دست يازد، فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب ، او را لعنت كرده و بار سنگين كسانى كه به فتواى او عمل كردند بدو مى پيوندد)(389) (و اين بار گران گناه آنها در روز قيامت بر دوش او سنگينى خواهد كرد).

مفضل مى گويد: ابى عبدالله امام صادق عليه‌السلام به من فرمود: (تو را از دو خصلت و دو خوى و دو شيوه كردار نهى مى كنم ، دو شيوه اى كه مردم به علت دچار شدن به آندو، گرفتار هلاك و نابودى گشتند: 1- با شيوه اى باطل و نادرست ديندارى كنى 2- ندانسته و نسنجيده به مردم فتوا دهى ). (اگر چنين نكنند، حق خداوند متعال را قطعا اداء كرده اند)(390) .

از ابن شبرمه (391) (فقيه عامى ) است كه مى گويد: هر وقت حديثى را - كه از جعفر بن محمد عليه‌السلام شنيده بودم به ياد مى آورم ، مى خواهد قلبم از هم بشكافد آن حضرت فرمود: (پدرم از جدم و او از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده است . (ابى شبرمه به دنبال اين جمله چنين مى گويد): سوگند به خداوند متعال كه پدرش بر جدش و جدش بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دروغ نبسته است كه آن حضرت فرمود: هر كس به قياسات (و معيارهاى شخصى و ملاكهاى خود، شناسائى كرده ) عمل كند، خود را دچار نابودى ساخته و ديگران را به نابودى مى كشاند، و آنكه ندانسته ، با اينكه احكام ناسخ و منسوخ و محكم و متشابه را شناسائى نكرده است به صدور فتوى دست يازد موجبات هلاك و نابودى خود و ديگران را فراهم مى آورد(392) .

### ج - گفتار بزرگان دين درباره حساس بودن مسئله صدور فتوا :

يكى از تابعين مى گفت : (من محضر صد و بيست نفر از انصار را درك كردم كه همگى آنها از اصحاب و ياران رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده اند، اگر يكى از آنان از ديگرى درباره مساءله اى پرسش مى كرد، اين يكى به آن ديگرى و آن ديگرى به شخصى ديگر، پاسخ به اين پرسش را ارجاع مى داد تا آنگاه كه اداء پاسخ به همان فرد اول بازمى گشت ).

و همو اضافه مى كند: من در همين مسجد، محضر صد و بيست نفر از اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را درك نمودم ، هيچ يك از آنها حديثى را بازگو نمى كرد مگر آنكه علاقه مند بود برادر دينى او به جاى او سخن گويد. و هيچ كسى نيز راجع به فتوائى مورد پرسش قرار نمى گرفت مگر آنكه مى خواست برادر ايمانى او آن فتوا را بيان كند).

براء مى گويد: (من سيصد نفر از ياران پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را كه در جنگ بدر شركت كرده بودند ديدم ، همه آنها به گونه اى به سر ميبردند كه مايل بودند يار و رفيقشان بجاى آنها فتوى صادر كند).

ابن عباس مى گفت : (اگر كسى در هر مساءله اى (بدون مطالعه ) اظهار نظر كند، و به مردم فتوى دهد، ديوانه اى بيش نيست ).

يكى از پيشينيان مى گفت : (عالم و دانشمند دينى ، فضائى خالى ، ميان خدا و خلق او را جبران نموده و واسطه ميان آنها است ، لذا بايد او بنگرد با چه كيفيتى در ميان آنها وارد مى شود و اين خلاء را جبران مى كند).

يكى از بزرگان به يكى از اصحاب فتوا مى گفت : (چنان مى بينم كه به مردم فتوا مى دهى . آنگاه كه شخصى نزد تو مى آيد و درباره مساءله اى از تو سؤ ال مى كند اهتمام و كوشش تو نبايد در اين جهت محدود و مصروف گردد كه او را صرفا از آن حالتى كه دچار آنست رهائى بخشى و بارى به هر جهت به او پاسخ گوئى ؛ بلكه بايد سعى و همت تو در آن جهت صرف گردد كه خويشتن را نيز - از آنچه راجع به آن از تو سؤ ال شده است - نجات داده (و پاسخ نادرست را در اختيار او قرار ندهى ).

عطاء بن سائب تابعى گفته است : (من گروهى از بزرگان دين را چنين يافته بودم كه اگر از آنها راجع به موضوعى سؤ ال مى كردند اندامشان به لرزه مى افتاد).

در طى حديثى (مرفوع ) از ثوبان نقل شده كه (پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود): (در آينده از ميان جمع امت و پيروان من ، گروههائى به وجود خواهند آمد كه فقهاى آن ها به مسائل پيچيده و مشكلى دست مى يازند (يعنى آن ها را ناآگاهانه ميان خود مطرح مى سازند و بدآنها پاسخ مى گويند. بدانيد كه ) آنان بدترين امت من مى باشند).

از (عبدالله ) بن مسعود است كه مى گفت : (ممكن است كسى بگويد: خداوند چنين دستور داده است ؛ ولى خدا به او مى گويد: (دروغ مى گوئى ).

از يحيى بن سعيد(393) نقل شده است كه مى گفت (سعيد بن مسيب هرگز فتوائى صادر نمى كرد مگر آنكه مى گفت : بار خدايا مرا از لغزش ، سالم نگهدار و مرا حفظ كن . و ديگران را نيز (از گزند لغزش و نادرستى راءى و نظرم ) حفظ فرما).

از مالك بن انس درباره چهل و هشت مساءله سؤ ال شد، در پاسخ به آنها گفته بود: جواب و پاسخ سى و دو مساءله را نمى دانم . و در روايت ديگرى آمده است كه از او راجع به پنجاه مساءله سؤ ال شد؛ ولى درباره هيچ يك از آنها پاسخ نگفت ، و چنين اظهار كرد: هر كه مى خواهد درباره مساءله اى ، پاسخى ايراد كند شايسته است پيش از ايراد جواب ، خويشتن را بر بهشت و دوزخ عرضه كرده و كيفيت رهائى خود را از دوزخ در نظر گيرد، و سپس به آن مساءله پاسخ گويد).

روزى از همان مالك بن انس درباره مساءله اى سؤ ال كردند؛ ولى او در پاسخ گفت نمى دانم . به وى گفتند: مساءله سبك و ساده و آسانى است (چرا به آن پاسخ نمى دهى ؟) انس خشمگين شد و گفت : در محدوده و حوزه علم و دانش دينى ، هيچ مساءله ساده و آسانى وجود ندارد؛ مگر گفتار خداوند به گوش تو نرسيده است كه فرمود:

(( انا سنلقى عليك قولا ثقيلا) )) (394)

ما گفتار گران و سنگينى را بر تو القاء خواهيم كرد.

بنابراين ، علم و دانش دينى اصولا سنگين ، و تمام قسمت آن مشكل و دشوار مى باشد.

وقتى از قاسم بن محمد بن ابى بكر - كه يكى از فقهاء مدينه ، و دانش و فقاهت او مورد اتفاق همه مسلمين بوده است - درباره مطلبى سؤ ال كردند، وى گفت : جواب صحيح اين مساءله را نمى دانم . سائل گفت : من بدين منظور به سوى تو شتافتم كه چون غير از تو شخص ديگرى را به شايستگى نمى شناختم قاسم گفت : به طول لحيه و بلندى محاسن من و كثرت مردم در پيرامون من ننگر. سوگند به خداوند متعال ، من پاسخ درست پرسش تو را نمى دانم . در اين اثناء يكى از بزرگان و افراد سالمند - كه در كنار او نشسته بود - به او گفت : برادرزاده ! جواب مساءله را براى او بيان كن و او را از خويشتن مران ، سوگند به خداوند در هر مجلسى كه تو را در جمع ديگران مشاهده كردم ، كسى را كه فاضلتر و دانشورتر و باادراك تر از تو باشد تاكنون نديده ام . قاسم گفت : به خدا قسم اگر زبانم را از بيخ و بن بركنند براى من محبوب تر از آن است كه درباره چيزى سخن بگويم كه بدان علم و آگاهى ندارم .

درباره حسن بن محمد بن شرف شاه استرابادى ، چنين آورده اند كه روزى زنى بر او وارد شد و راجع به مسائل مشكل و پيچيده مربوط به حيض و عادت زنانه ، سؤ الاتى مطرح ساخت ؛ ولى او نتوانست پاسخ آنها را بيان كند. آن زن به حسن گفت : پته هاى عمامه و شمله دستار تو، به ميان و كمرت رسيده است ليكن از ايراد پاسخ به سؤ ال يك زن ، عاجز هستى ؟! حسن به او گفت : اى خاله ، اگر من پاسخ هرگونه مسائلى را - كه از من مى پرسند - مى دانستم شمله دستارم به شاخ گاو مى رسيد (و قعر زمين را نيز درمى نورديده و به ژرفناى آن راه مى يافت ).

اقوال و سخن بزرگان دين درباره اهميت و حساسيت مساءله فتوى و سهمگين بودن اظهار راءى و نظر درباره احكام دينى ، بى اندازه زياد و فراوان است ، و ما به همين مقدار در اين موضوع اكتفاء كرده ، و درباره انواعى كه باب مربوط به (فتوا ) بدآنها تقسيم مى گردد، بحث خود را آغاز كرده و ادامه مى دهيم .

## نوع اول : شرائط و امورى كه بايد هر مفتى واجد آنها باشد

بايد دانست كه لازم است مفتى ، مسلمان و مكلف و فقيه و عادل باشد. شرائط فقاهت آنگاه در مفتى فراهم مى آيد كه او براى شناخت احكام - از طريق استنباط آنها از ادله تفصيلى آن ها يعنى كتاب و سنت و اجماع و ادله عقل و ادله ديگرى كه در جاى خود مورد بحث و تحقيق قرار گرفته اند - به پا خيزد و درست و استوار قيام نمايد.

شناخت احكام شرعى - با چنين شرائط - در صورتى به هم مى رسد و كامل مى گردد كه مسائل و مطالب زيربنائى آن از قبيل : اثبات صانع و صفات او شناخته شود، شناختى كه حصول ايمان انسان بر آن متوقف است . (بايد پيش از دست اندر كار شدن استنباط احكام شرعى )، مسائل مربوط به نبوت ، امامت ، معاد - كه از مسائل كلامى است - شناسائى شود؛ چنانكه مفتى بايد قبلا علوم زيربنائى شناخت ادله ، از قبيل : صرف ، نحو، لغت - در محدوده علم عربيت - و شرائط حد و برهان در علم منطق ، و نيز اصول فقه و حقايق مربوط به احكام شرعى از رهگذر آيات قرآنى ، و احاديث مربوط به احكام شرعى ، و علوم حديث - چه از لحاظ متن و چه از لحاظ سند - را تحصيل كند، ولو آنكه اين تحصيل از راه وجود اصل صحيحى انجام گيرد، اصلى كه مفتى بتواند به هنگام نياز، بدان مراجعه نمايد.

مفتى بايد موارد اختلاف و اتفاق علماء و فقهاء را در مسائل شرعى بشناسد، يعنى بايد بداند مساءله اى كه درباره آن فتوى مى دهد راءى و نظر او در آن مساءله ، مخالف اجماع علماء نيست ؛ بلكه بايد بداند كه راءى او با راءى و نظر عده اى از فقهاء پيشين موافقت دارد، و يا راءى او به ظن قوى درباره مساءله ايست كه فقهاء پيشين درباره آن سخنى به ميان نياورده اند؛ و آن مساءله از مستحدثات بوده كه در عصر او و يا عصرى نزديك به زمان او پديد آمده است .

و نيز بايد مفتى داراى ملكه نفسانى و قوه و نيروئى قدسى و ملكوتى باشد كه بتواند فروع و جزئيات احكام را از اصول و كليات آن بدست آورده و هر قضيه اى را به ادله مناسب آن ارجاع دهد.

مطالب فوق ، مجموعه شرائط و امورى است كه درباره (مفتى مطلق ) و مستقل در فتوا ، معتبر و لازم مى باشد (تا بتواند در مورد تمام احكام فرعى و ابواب مختلف فقهى اظهار نظر نموده و مستقلا فتوا صادر كند). ما اين شرائط را بطور فشرده مطرح ساختيم ، شرائطى كه در علم (اصول فقه ) به گونه اى مفصل تر، شرح و گزارش شده است .

اگر شرائط و اوصاف مذكور در فردى فراهم آيد بر او واجب است كه در مورد هر مساءله فقهى و احكام فرعى مورد نياز خود، و يا هر مسئله اى كه از او سؤ ال مى شود تمام وسع و طاقت و كوشش خود را به كار گيرد تا به توضيح و بررسى آن مساءله از طريق ادله تفصيلى آن بپردازد. بر او جائز نيست - چه در صدور فتوا براى ديگران و يا براى خويشتن - از مفتى و مجتهد ديگر تقليد كند، البته اين حكم در صورتى است كه داراى فرصت كافى براى انجام عمل مربوط به مساءله باشد تا بتواند در ظرف آن فرصت ، حكم آن مساءله را استنباط نمايد، به گونه اى كه اشتغال به استنباط حكم مساءله با انجام تكليف شرعى او اصطكاكى پيدا نكند. اما در صورت ضيق مجال و فرصت ، تقليد از مجتهد حى و زنده در آن مساءله جايز مى باشد؛ ولى درباره تقليد از مجتهد ميت ، دو نظريه وجود دارد: (عده اى جايز دانسته و عده اى ديگر تقليد از مجتهد ميت را مطلقا جائز نمى دانند)؛ بلكه آن را به طور كلى منع كرده اند.

## نوع دوم : احكام و آداب مفتى

(اين احكام و آداب ضمن پنج مساءله گزارش مى شود):

### 1- تحصيل زمينه هاى افتاء و اجتهاد، واجب كفائى است

فتوا دادن يكى از واجبات كفائى است ، و همچنين تحصيل و فراگرفتن مقدمات و زمينه هاى وصول به مقام افتاء و اجتهاد از واجبات كفائى به شمار مى آيد.

اگر شخصى - كه مفتى و مجتهد است - درباره حكم مساءله اى ، مورد پرسش قرار گيرد و فرد ديگرى جز او براى ايراد پاسخ به آن مسئله وجود نداشته باشد، بر او لازم است كه شخصا پاسخ آن را بگويد. و اگر غير از او فرد ديگرى - كه بتواند پاسخ مساءله را بيان كند - وجود داشته و در دسترس باشد، پاسخ دادن به آن مسئله به عنوان واجب كفائى بر هر دو لازم است . و در صورتيكه جز يك فرد - براى پاسخ به مسئله - در دسترس نباشد و رفتن به حضور فرد ديگر، مستلزم مشقت و دشوارى نباشد، در اينكه آيا لازم و واجب است كه مجتهد حاضر شخصا جواب مسئله را ايراد كند، دو وجه ذكر كرده اند: (عده اى مى گويند: ايراد پاسخ بر مجتهد حاضر، واجب است . و عده اى را عقيده بر آن است كه پاسخ به سؤ ال ، بر هر دو مجتهد واجب مى باشد).

اگر در محيط زندگى مردم ، شخصى كه بتواند فتوا دهد موجود و در دسترس نباشد بر هر فرد مكلفى - كه در آن محيط زندگى مى كند - واجب است حتى الامكان به عنوان واجب كفائى ، شرايط و زمينه هاى وصول به مقام اجتهاد و صدور فتوى را تحصيل كند. و اگر همه افراد اين محيط در اقدام به تحصيل مقدمات اجتهاد، اخلال و كوتاهى كنند تمام آنها از نظر ارتكاب فسق و گناه سهيم بوده و با هم برابرند. حتى اگر عده اى از مردم ، سرگرم تحصيل مقدمات وصول به مرتبه اجتهاد گردند اين تكليف از عهده ديگران ساقط نمى شود؛ بلكه آنگاه اين تكليف از عهده آنها خارج مى شود كه فردى در آن محيط به مقام افتاء و اجتهاد نائل شود (و بتواند پاسخگوى همه مسائل مردم باشد)؛ چون اين احتمال وجود دارد كه افراد - به علت فوت و يا موانع ديگر - نتوانند به درجه اجتهاد برسند.

براى اينكه مردم مطمئن گردند كه تكليف تحصيل مقدمات اجتهاد از عهده آنها ساقط شده است ، صرف گمان به وصول فردى به درجه اجتهاد، كافى نيست ، اگرچه ما قائل شويم كه در قيام به واجب كفائى مى توان به ظن و گمان اكتفاء نمود.

### 2- اعتدال مزاجى و روانى مفتى در حين فتوا دادن

نبايد مفتى به هنگامى كه گرفتار تغيير و دگرگونى حالات اخلاقى است و نيز در حال دل مشغولى و وجود موانع دقت و تاءمل كامل ، فتوا صادر كند. اين حالات عبارتند از: خشم ، گرسنگى ، تشنگى ، اندوه ، شادى مفرط، چرت و خواب آلودگى ، ملال خاطر، بيمارى اضطراب انگيز، گرماى فوق العاده و بي تاب كننده ، سرماى رنج آور، محصور بودن از لحاظ پيشاب و پساب و امثال آنها (كه موجب تفرق حواس و تشتت خاطر و عدم تمركز فكر انسان مى گردند).

البته ضرورت اعتدال حالت روحى و مزاجى مفتى در حين فتوا ، در صورتى است كه ضرورت صدور فتوا از لحاظ وقت و فرصت (واجب مضيق ) يعنى واجب كوتاه مدت نباشد.

اگر مفتى و مجتهد با وجود دگرگونى حالت روحى و مزاجى با اطمينان به اينكه وجود اين حالت ، مانع از وصول به حق و صواب نمى گردد و تمركز فكر او را از ميان نمى برد، فتوا دهد - با اينكه فتوا دادن همزمان با دگرگونى حالات مزاجى و روانى كراهت دارد - صدور فتوا جائز خواهد بود. علت كراهت فتوا دادن در چنين حالات ، اين است كه ممكن است مفتى احيانا به علت نامساعد و نامعتدل بودن روح و مزاجش دچار لغزش و اشتباه گردد.

### 3- وظيفه مفتى و مستفتى به هنگام تغيير راءى مفتى

اگر مجتهد پس از آنكه فتوائى را صادر كرد، راءى و نظر او را تغيير كند، و مقلد به وسيله يكى از استفتاءكنندگان و يا افراد ديگر از اين تغيير نظر آگاه گردند بايد طبق راءى دوم و نظريه جديد مفتى عمل كند. اگر مقلد و مستفتى بر طبق نظريه اول عمل نكرده باشد نمى تواند (پس از اطلاع از نظريه جديد او)، عمل خود را مطابق نظر و راءى اول برگزار نمايد. و اگر قبل از اطلاع از تغيير راءى مفتى ، قبلا طبق نظريه اول عمل كرده باشد، اين عمل او نقض نمى شود و اشكالى ندارد.

اگر مقلد و مستفتى از رجوع و تغيير راءى مجتهد و مفتى همينگونه ناآگاه بماند به منزله آنست كه گويا مفتى از راءى و نظريه سابق خود را در رابطه با او برنگشته است .

بايد مجتهد - قبل از عمل مقلد و مستفتى و پس از آن - تغيير راءى خود را اعلام نمايد تا مقلد او عمل بعدى خود را مطابق نظريه جديد وى برگزار كند و از نظريه و فتواى اول - از لحاظ عمل - بازگشت نمايد.

### 4- آيا در مورد حوادث مشابه و متعاقب ، لازم است در فتوا تجديد نظر شود؟

اگر مفتى و مجتهد در مورد واقعه اى فتوا دهد و سپس واقعه اى همانند آن اتفاق افتد، (براى صدور فتوا درباره واقعه جديد) - در صورتى كه متوجه و متذكر فتواى نخستين و ادله آن باشد - بايد در مورد واقعه جديد و مشابه واقعه اول ، همان فتوا را بدون نياز به تاءمل و نظر صادر كند. ولى اگر فتواى نخستين به خاطرش آيد؛ لكن دليل آن را به ياد نياورد و يا علتى براى رجوع از فتواى نخستين پديد نيايد، در اينكه آيا مى تواند طبق فتواى اول ، راءى دهد و يا لازم است تجديد نظر نموده و به اجتهاد بپردازد، دو نظريه وجود دارد.

مسئله تجديد تفحص و جستجو براى پيدا كردن آب به جاى تيمم ، و يا كوشش مجدد براى يافتن سمت قبله ، و نيز حكمى كه قاضى بر اساس اجتهاد صادر مى كند و سپس واقعه و مسئله اى همانند آن اتفاق مى افتد، با مسئله مورد بحث ما از نظر حكم فرقى ندارد، (يعنى دو قول و نظريه در اين زمينه ها وجود دارد كه بر طبق يكى از آنها مى تواند به همان نظريه اول عمل كند، و بر طبق نظريه ديگر بايد با اجتهاد مجدد، يعنى تجديد نظر در فتواى خويش عمل نمايد).

### 5 - بايد مفتى به طرز تعبير مراجعان آشنا باشد

نبايد مفتى در مورد مسائلى كه مربوط به الفاظ و تعبيرهاى سوگندها و اقرارها و وصيت ها و امثال آنها است فتوا صادر كند مگر آنگاه كه خود از مردم همان شهر و ممكت بوده و به طرز سوگند و وصيت و اقرار و منظور آنان در استعمال تعابير آشنا باشد تا بتواند هدف آنها را طى تعبير آنان همانگونه كه آنها اراده كرده اند درك كند؛ لذا بايد به اين نكته اساسى توجه شود؛ زيرا اين موضوع بسيار مهم و باارزش مى باشد.

## نوع سوم : در آداب فتوا و صادر كردن حكم

(مطالب مربوط به اين نوع ، طى بيست و شش مسئله ، بيان مى شود):

### 1- اختيار مفتى در ايراد پاسخ كتبى و شفاهى به استفتاآت

مفتى و مجتهد بايد پاسخ مسئله را طورى بيان كند كه هرگونه اشكال و ابهام را از ميان بردارد، و سپس مى تواند به پاسخ شفاهى اكتفاء كند.

اگر زبان مفتى براى مستفتى قابل فهم نبود، (يعنى اگر مفتى و مستفتى داراى دو زبان متفاوتى باشند)، ترجمه دو فرد عادل در اين مورد كافى است . بعضى از علماء معتقدند ترجمه يك شخص عادل كفايت مى كند؛ زيرا فتوا دادن به منزله خبر است (و در مورد خبر، گفتار يك فرد عادل داراى حجيت مى باشد).

مفتى مى تواند (به جاى پاسخ شفاهى ) جواب مسئله را بنويسد، اگرچه جواب كتبى مى تواند متضمن خطرى از لحاظ دستبرد و تحريف باشد. و لذا برخى از پيشينيان ، از پاسخ كتبى به استفتاآتى كه در نامه ها نوشته مى شد سخت گريزان بوده اند؛ چون در اينگونه استفتاآت از لحاظ پاسخ ، احتمالات مختلف از لحاظ پاسخ راه داشت ، به اين صورت كه در سخن سائل و مستفتى هر قسمتى از آن داراى مزايا و خصوصيات ويژه اى از نظر پاسخ بوده است ، چه بسيار اتفاق افتاده كه ما با استفتاآتى كتبى مواجه شديم كه مقصود و تعبير گوينده و نويسنده آنها با آنچه كه در استفتاء وجود داشت ، متفاوت بود، تازه پس از چندى به گفتار او توجه كرده و چيز ديگرى را درك مى كرديم ؛ در حاليكه قبلا در پاسخ آنها را نوشته بوديم ، لذا آن نامه را پاره كرده و آن را از بين مى برديم .

### 2- بيان مفتى بايد صحيح و قابل فهم توده مردم باشد

بايد طرز بيان و تعبير مفتى ، واضح و روشن و در عين حال درست و صحيح باشد كه هم توده مردم آن را بتوانند درك كنند و هم خواص و اهل سخن و علماء، عبارات او را ركيك و سبك تلقى ننمايند. بنابراين بايد مفتى از اضطراب و ركاكت تعبير و تركيبات غريب و ناماءنوس و يا عبارت پردازيهاى ضعيف و سست و لغات مشكل و پيچيده و امثال آنها در پاسخ به استفتاآت احتراز جويد.

### 3- پاسخ اجمالى و يا تفصيلى به سؤ الات استفتاءكنندگان

اگر مسئله مورد سؤ ال داراى شعب مختلف بود و به تفصيل و شرح و بيان نياز داشت ، مفتى نمى تواند به پاسخ مطلق و كلى و اجمالى آن اكتفاء كند؛ زيرا چنين پاسخى خطاء است ، يعنى نمى تواند خالى از لغزش و اشتباه باشد. مفتى مى تواند از مستفتى - در صورتي كه در حضور او باشد - بخواهد كه پرسش او را به تفصيل بيان كند، و يا اگر سؤ ال به صورت كتبى بود از او بخواهد كه با شرح و تفصيل بيشترى سؤ ال خود را دوباره در نامه ديگرى بنويسد. و مفتى پس از آگاهى از موارد مفصل آن ، به ايراد پاسخ بپردازد. اگر سؤ ال و جواب بدين كيفيت انجام گيرد بهتر است ، و ضمنا مصون از اشتباه نيز خواهد بود.

البته مفتى مى تواند جواب يكى از فروع و شاخه هاى سؤ ال را بگويد و يا بنويسد. و اين كار در صورتى صحيح است كه مفتى بداند همان فرع براى سؤ ال كننده روى داده و پاسخ همين شاخه از پرسش را مطالبه مى كند، و سپس بايد يادآور گردد كه اگر منظور از سؤ ال شما چنين باشد؛ پاسخ آن همين است . و يا بگويد در صورتيكه هدف سؤ ال شما چنين باشد، پاسخ آن همانگونه است كه ذكر شد؛ و امثال آن .

و نيز مفتى مى تواند به تمام شاخه ها و بخشهاى مختلف سؤ ال ، پاسخ گويد و تمام بخشهاى متعدد مسئله را ياد كند و سپس پاسخ آنها را بيان نمايد. لكن اين نوع پاسخگوئى از ديدگاه برخى از دانشمندان ، ناخوش آيند بوده و مى گفتند اين طرز پاسخگوئى همانند فراگرفتن فجور و انحراف است ، از آن جهت كه مردم از حكم سودمند و يا زيانبار مسئله آگاه مى شوند (و گويا مفتى با اينگونه پاسخگوئى ، شاخه هاى مفيد و مضر را به مردم تعليم مى دهد).

### 4- رعايت ترتيب در پاسخ به سؤ الات متعدد

اگر در نامه استفتاء، چند مسئله مطرح شده باشد بهتر است پاسخ آن ها به ترتيب پرسشها باشد. و اگر سائل و استفتاءكننده را متوجه پاسخهاى مربوط سازد رعايت ترتيب پاسخ بر حسب ترتيب سؤ ال ، لازم نيست . و در چنين صورتى كه پاسخ به آنها پس و پيش مى گردد (به عنوان (لف و نشر مشوش (395) ) تلقى مى شود كه اين ترتيب در برخى از آيات قرآن كريم به چشم مى خورد از قبيل آيه ):

(( (يوم تبيض وجوه و تسود وجوه فاما الذين اسودت وجوههم ...) ))

روزى كه چهره هائى ، سفيد و چهره هائى سياه مى گردد. اما كسانى كه روسياه شدند...

### 5 - سؤ ال و استفتاء نبايد به خط مفتى باشد

عده اى از دانشمندان گفته اند: ادب و نزاكت اقتضاء مى كند كه سؤ ال و پرسش به خط مفتى نباشد؛ ولى اگر املاء و يا تصحيح سؤ ال به وسيله مفتى انجام گيرد اشكالى ندارد.

### 6- هماهنگى پاسخ با پرسش سائل

مفتى نمى تواند پاسخ و پرسش مربوط به مسئله را به صورتى كه شخصا از واقعه استفاده و استنباط كرده است - در صورتيكه در خود نامه استفتاء به همان صورت طرح نشده باشد - بنويسد؛ بلكه بايد بر اساس همان صورتى كه در نامه وجود دارد پاسخ آن را بنگارد (و نظريه خود را در كيفيت طرح سؤ ال دخالت ندهد). اگر منظور مستفتى برخلاف آنچه در نامه آمده است باشد بايد مفتى بنويسد: اگر مسئله اينطور باشد پاسخ آن چنين و چنان است .

علماء معتقدند كه اگر مفتى در نامه استفتاء علاوه بر پاسخ ، مطالب وابسته به مسئله و مورد نياز سائل را اضافه كند كار مطلوب و عمل مستحبى را انجام مى دهد، و اين استحباب به خاطر حديثى است كه مى گويد: (( (هو الطهور ماؤ ه ، الحل ميتته ) )) (396) :

### 7- رفق و مدارا با استفتاءكننده در تفهيم جواب مسئله

اگر استفتاءكننده (به عللى ) دچار نارسائى در بيان مسئله و درك پاسخ آن باشد بايد مفتى با او رفق و مدارا نموده و با بردبارى ، به فهم سؤ ال او موفق گردد و با همين شيوه پاسخ آن را نيز بدو تفهيم كند؛ زيرا ثواب و پاداش چنين رفق و مدارا - كه به منظور تفاهم با فرد ناتوانى انجام مى گيرد - بسيار عظيم و پرارزش ‍ مى باشد.

### 8 - ضرورت دقت مفتى در مطالعه نامه استفتاء

بايد مفتى كلمه به كلمه نامه استفتاء را با دقت كافى مطالعه كند، و به خصوص پايان و منتهى اليه نامه را با عنايت فزونترى مورد توجه قرار دهد؛ زيرا جان و روح سؤ ال و اصل پرسش در پايان آن وجود دارد كه گاهى ممكن است تمام نامه به پايان آن مربوط باشد و مفتى احيانا نسبت به پايان آن از لحاظ دقت ، غفلت كند.

دانشمندى گفته است : شايسته است درنگ انديشمندانه و دقت مفتى درباره يك مسئله ساده و آسان به همان گونه باشد كه درباره يك مسئله مشكل و پيچيده اعمال مى گردد؛ و اين موضوع به خاطر آنست كه وى به دقت و تاءمل عادت نموده و بدان خو گيرد.

### 9- اصلاح و جبران لغزشها و كمبودهاى موجود در نامه استفتاء

اگر مفتى در نامه استفتاء با لغت و واژه مشتبه و مبهمى مواجه شد، بايد از مستفتى راجع به آن و نيز نقطه گذارى ها و حركات و سكنات آن جويا گردد. و همچنين اگر مفتى در طى نامه به اشتباه و لغزشى در كلمه اى مواجه شد، و اين اشتباه به گونه اى است كه در مفهوم كلمه ؛ تغييرى ايجاد مى كند بايد مفتى به اصلاح آن بپردازد.

و اگر مفتى در نامه استفتاء محل نانوشته اى را در اثناء خطوط و سطور و يا پايان آن مشاهده نمايد با خطى آن محل را پر كند و يا چيزى كه لازم است در آن جاى خالى بنويسد و آن جاى سفيد را اشغال نمايد؛ زيرا استفتاءكنندگان مى خواهند گاهى مفتى را بيازارند (و به اصطلاح سوءاستفاده كنند)، به اين معنى كه آن محل خالى و نانوشته را با عباراتى پر كنند كه اصل فتوا و يا سؤ ال را - بعد از نوشتن فتوا - دگرگون سازند، چنانچه مى گويند اينگونه سوءاستفاده درباره برخى از بزرگان علم ، پيش آمده است .

### 10- مشورت با حاضران درباره محتواى نامه استفتاء

مستحب است مفتى ، نامه استفتاء را بر حاضرانى كه داراى اهليت هستند بخواند، و با آنان درباره محتواى آن مشورت كرده و با رفق و مدارا و منصفانه راجع به آن مذاكره و مباحثه نمايد، اگرچه حاضران از لحاظ علمى پائين تر از او و يا شاگردان او باشند؛ زيرا اگر وى در پاسخ به نامه هاى استفتاء، چنين شيوه اى را در پيش گيرد - علاوه بر اينكه در اين مورد از پيشينيان اقتداء و پيروى كرده - اين اميد وجود دارد كه اگر احيانا نكاتى ، از نظر مفتى مخفى بماند به مدد مشورت و مذاكره با حاضران ، آن نكات ، روشن و پديدار گردد؛ زيرا هر ذهن و فكرى بهره اى از فيض الهى را دارا است .

ولى اگر در نامه استفتاء، مطالبى آمده باشد كه اظهار آن ناخوش و زشت باشد، و يا مستفتى ترجيح مى دهد كه محتواى نامه او مكتوم بماند، يا اظهار و فاش ‍ ساختن مضمون نامه ، متضمن مفسده اى باشد نبايد آن را با حاضران در ميان گذاشت .

### 11- بايد پاسخ نامه استفتاء از لحاظ خط و نگارش ، واضح باشد

بايد مفتى پاسخ نامه را با خط واضح و روشن و با قلمى متوسط - نه آنقدر ريز و مبهم و نه آنچنان درشت و خشك - بنگارد. و بايد فاصله سطور را از لحاظ تنگى و گشادگى در حد معتدل و متوسطى تنظيم كند.

برخى معتقدند كه به عنوان يك امر مستحب ، قلم و طرز نگارش به گونه اى يكنواخت باشد كه كسى نتواند در آن دست برده و آن را دگرگون سازد و نيز موجب اشتباه و اختلاط خط او با خط ديگرى نشود.

### 12- بايد در پاسخ نامه استفتاء تجديد نظر نمود

آنگاه كه مفتى ، پاسخ نامه استفتاء را نگاشت بايد در آن تجديد نظر و دقت نمايد؛ چون ممكن است احيانا نقص و اختلالى در پاسخ نامه به نظر رسد، و يا خود مفتى نسبت به پاسخ قسمتى از جوانب سؤ ال ، نقصى مشاهده كند.

بجا است كه مفتى قبل از نوشتن نام خود در پايان نامه و ممهور كردن آن و قبل از تكميل پاسخ ، اين تجديد نظر را در مورد پاسخ به عمل آورد.

### 13- محل نگارش پاسخ در نامه استفتاء

اگر مفتى با خط خود، پاسخ نامه را آغاز كند بايد - بر طبق شيوه معمول قديم و جديد - پاسخ را در ناحيه راست نامه بنويسد و بالاى (( (بسم الله الرحمن الرحيم ) )) و امثال آن ، هيچ نوشته اى را قرار ندهد.

### 14- دعاء و نيايش به درگاه خداوند متعال به هنگام افتاء و صادر كردن حكم

آنگاه كه مفتى مى خواهد فتوائى صادر نمايد بايد استعاذه كند، و از شر شيطان مطرود از رحمت ، به خداوند متعال پناه برد و بگويد: (( اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ) )) و نام خداوند را با گفتن (( (بسم الله الرحمن الرحيم ) )) بر دل و زبان جارى سازد، و او را سپاس گفته ، و بر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خاندان او عليهم‌السلام درود فرستد و دعا كند و بگويد:

(( (رب اشرح لى صدرى و يسر لى امرى و احلل عقدة من لسانى يفقهوا قولى ) )) (397)

خدايا به من شرح صدر عنايت كن و كارم را آسان و هموار گردان و گره از زبانم بگشاى تا سخن من قابل فهم بوده و آن را دريابند و درك نمايند.

برخى از علماء و فقهاء به هنگام فتوى ، دعاى زير را مى خواندند:

(( (لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم ، سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا (ففهمناها سليمان و كلا آتينا حكما و علما)(398) اللهم صلى على محمد و آله و صحبه و سائر النبيين و الصالحين ، اللهم وفقنى و اهدنى و سددنى ، و اجمع لى بين الصواب و الثواب و اعذنى من الخطاء و الحرمان ) ))

جز به وسيله خداوند والاى بزرگ هيچ عامل و نيرو و قدرتى مؤ ثر نيست ، خدايا تو از هر عيب و نقصى مبرى هستى ، و جز آنچه تو به ما آموختى هيچ گونه آگاهى كامل براى ما وجود ندارد. (تو فرمودى ): كه ما به سليمان چنان حقايقى را فهمانديم ، و حكمت و دانش را به همه پيامبران ارمغان داديم . خدايا بر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خاندان و يارانش ، و ساير انبياء و نيكان درود فرست . خدايا مرا موفق گردان و به راه راست رهنمونم ساز، و مرا استوار نگاهدار. و راءى مرا با پيوندى از حق و درستى و پاداش اخروى فراهم آور، و از خطاء و لغزش و محروميت از پاداش اخروى ، مرا در پناه خود قرار ده .

### 15- چه عباراتى را بايد بر آغاز و پايان جواب نامه استفتاء افزود؟

مفتى بايد در آغاز پاسخ نامه استفتاء، يكى از عبارات زير را بنويسد: (الحمدلله ) (الله الموفق ) (حسبناالله ) (حسبى الله ) (الجواب ) (بالله التوفيق ) و امثال اينگونه تعبيرات (كه نمايانگر سرآغاز پاسخ مى باشد).

بهتر اينست كه پاسخ را با سپاس الهى (الحمدلله ) آغاز كند، چون در اين باره حديثى به ما رسيده است كه هر كار مهم و اساسى را بايد به نام خداوند متعال و سپاس او آغاز نمود(399) . شايسته است مفتى (علاوه بر نگارش (الحمدلله ) ) حمد و سپاس خداوند متعال را بر زبان جارى ساخته و سپس همان را روى نامه نيز بنويسد، و با تعبير (الله اعلم ) و يا (بالله التوفيق )، جواب نامه را پايان برد. سپس بنويسد كه پاسخ را فلانى فرزند فلانى گفته و يا نوشته است ، (يعنى بايد مفتى در پايان پاسخ ، نام خود را با تمام مشخصات بياورد) و قبيله و شهر و يا صفات و خصوصيات و مشخصاتى را كه بدان منسوب مى باشد در جواب استفتاء يادداشت كند.

### 16- فتوا را بايد با مداد نوشت

بعضى از علماء گفته اند، مستحب است مفتى ، پاسخ نامه را با مداد(400) بنويسد نه با مركب تا از حك و حذف ، مصون باشد، برخلاف كتب علمى كه بهتر است با مركب مخصوص نگاه داشته شود؛ زيرا بنا بر اين است كه كتب عملى ، پايدار بماند و مركب براى پايدار ماندن نوشته ها از هر نوع نوشت افزار ديگرى مناسب تر است .

### 17- پاسخ نامه استفتاء بايد در عين اختصار، روشن باشد

مفتى بايد پاسخ استفتاء را مختصر و فشرده بنويسد آن هم به گونه اى كه عوام الناس و توده مردم بتوانند آنرا به راحتى و روشنى درك كنند. حتى بعضى از فقهاء در پاسخ استفتاء فقط مى نوشتند: (جائز است ) يا (جائز نيست ) (واجب است ) يا (واجب نيست ) و يا مى نوشتند: (آرى ) يا (نه )، يعنى با اينگونه تعابير كوتاه و روشن ، پاسخ استفتاء را برگزار مى كردند.

### 18- حزم و احتياط و عدم سراسيمگى در پاسخ به استفتاء

اگر از مفتى راجع به كسى سؤ ال كنند كه مى گويند: (من از محمد بن عبدالله راستگوتر هستم ) و يا مى گويد: (نماز، يك بازيچه و كار بيهوده ايست ) و يا امثال اينگونه سخنان را بر زبان آورد، سخنانى كه كفرآميز مى باشد و موجب بى اعتبار شدن خون و جان گوينده آن خواهد شد، نبايد مفتى (در صدور فتوا ، دچار سراسيمگى و شتابزدگى گردد و) بگويد: خون چنين شخصى حلال است ، و يا قتل او واجب مى باشد؛ بلكه او بايد بگويد: اگر چنين مطلبى از راه اقرار و يا بينه ، يعنى گواهى دو شاهد عادل در مورد كسى ثابت و روشن گردد حكمى كه درباره او جارى خواهد شد بدينسان مى باشد.

و يا اگر راجع به كسى سؤ ال كنند كه سخنى بر زبان آورده ، سخنى كه كفر او به علت چنين سخنى ، محتمل باشد بايد مفتى در پاسخ بگويد: لازم است از گوينده اين سخن سؤ ال كرد كه اگر با چنين هدفى اين كلام را بر زبان جارى ساختى ، حكم و پاسخ آن چنين و چنان خواهد بود.

اگر از مفتى درباره قاتل و يا كسى كه چشم كسى را از جا در آورده و يا جنايات ديگرى بر كسى وارد ساخته سؤ ال كنند بايد احتياط را از دست ندهد و شرائط قصاص را توضيح داده و مطالب مربوط به آن را يادآور گردد.

اگر از مفتى و مجتهد راجع به كسى كه مستوجب تازيانه خوردن است پرسش نمايند، وسيله و آلت تعزير و تازيانه زدن را يادآور گردد و بگويد كه با چنين كيفيت و با اين شمار بايد تازيانه بخورد، و نبايد تازيانه بيشتر و يا شديدترى را بر او وارد ساخت .

### 19- يادآورى هاى لازم در مورد سؤ الات مربوط به ارث

اگر از مفتى راجع به ميراث سؤ ال شود، معمولا (طبق عادت ) لازم نيست موضوع برده نبودن و يا شرط عدم كفر وارث و امثال آن ها را - كه از موانع ارث به شمار مى روند - براى سائل و مستفتى توضيح دهد و اين مطالب را قبلا شرط نمايد؛ بلكه سؤ ال مطلق يك فرد مسلمان ، مبنى بر آنست كه در وارث و يا وراث ، موانع ارث وجود ندارد. برخلاف موردى كه راجع به ارث برادران و خواهران و عموها و فرزندان اين طبقه از وراث ، سؤ الاتى مطرح مى شود كه در چنين مواردى بايد مفتى بپرسد آيا اين برادرها و خواهرها و يا عموها، ابوينى هستند و يا پدرى و يا مادرى مى باشند؟

اگر در ضمن نامه استفتاء مربوط به ارث ، از افرادى ياد شود كه مستحق ارث نمى باشند بايد مفتى ، سقوط حق آنان از ارث را ضمن پاسخ تصريح كند و بنويسد: فلانى و فلانى از ارث بردن محرومند و هيچگونه استحقاقى ندارند.

اگر فردى در تحت شرائطى ، مستحق ارث باشد كه همان فرد در شرايط ديگر هيچگونه حقى را در ارث دارا نباشد، بايد مفتى در پاسخ استفتاء بگويد: فلانى در چنين حالت و شرائطى ارث نمى برد. و امثال اينگونه سؤ الات و تذكراتى كه لازم است مفتى آن ها را به مستفتى يادآور گردد تا اين تصور به وجود نيايد كه فلانى در هر حال و شرائطى مستحق ارث مى باشد.

اگر از او راجع به ارث خواهران و برادران و يا ارث پسران و دختران سؤ ال كنند، نبايد در پاسخ بگويد كه ارث در ميان آنها طبق آيه (( (للذكر مثل حظ الانثيين ) )) تقسيم مى شود؛ زيرا اينگونه يادآوريها براى توده مردم اشكالاتى توليد مى كند، كه نمى توانند آن را درك كنند؛ بلكه بايد بگويد: تركه ميت بايد بر اساس چنين و چنان تقسيم گردد كه طبق آن ، پسر دو سهم و دختر يك سهم دارد.

اگر مفتى بگويد: بر اساس نص قرآن كريم تقسيم گردد: اين پاسخ ، بلامانع مى باشد؛ چون معنى اين آيه و نص ، روشن است و ابهام كمترى در آن وجود دارد. اگرچه تذكر به صورت اول ، واضحتر است ، يعنى در اينصورت بايد پاسخ مسئله را به تفصيل بيان كند.

مفتى بايد قبل از هر چيز يادآور گردد كه تركه ميت پس از اخراج اموالى كه لازم است قبل از تقسيم ارث ، اخراج شود، از قبيل وصيت و دين - در صورتى كه وصيت و دينى در ميان باشد - تقسيم گردد (و به هر صورت بايد نكته هاى مورد نياز مستفتى را ضمن پاسخ يادآور شود).

### 20- بايد پاسخ استفتاء، هوشمندانه نگارش شود تا مستفتى نتواند در آن دستكارى نمايد

بايد مفتى پاسخ استفتاء را در ذيل همان نامه استفتاء بنويسد و بلافاصله بدان متصل سازد، هيچگونه فاصله و خلاء ميان سؤ ال و جواب باقى نگذارد، تا مستفتى نتواند چيزى را كه موجب فساد و دگرگونى پاسخ او مى گردد بر آن بيفزايد.

اگر محل نگارش پاسخ ، پيوسته به پرسش باشد جواب را روى همان موضع و محل بنويسد. و چنانچه موضع و محلى كه بايد جواب را روى آن بنويسد داراى ظرفيت كافى نباشد نبايد پاسخ را روى ورقه ديگرى بنويسد؛ بلكه بايد آن را در پشت ورقه و يا در حاشيه آن بنگارد. آنگاه كه مى خواهد پاسخ استفتاء را در ظهر و پشت نامه استفتاء، بنويسد بايد از بالا شروع كند مگر در صورتى كه بخواهد پاسخ را در پائين نامه استفتاء، و به دنبال آن بلافاصله بنگارد، و مابقى پاسخ را به خاطر ضيق و عدم گنجايش محل ، در پائين پشت ورقه تكميل سازد تا پاسخ او متصل به سؤ ال بوده و پيوستگى خود را حفظ كند.

### 21- عدم توسل به حيل شرعيه و لزوم راه گشايى در برابر مشكلات مستفتى

اگر مفتى متوجه شود كه پاسخ او برخلاف منظور مستفتى است و ضمنا راضى نيست كه پاسخ او به صورت كتبى روى نامه استفتاء نگارش يابد به پاسخ شفاهى اكتفاء كند.

مفتى بايد از ميل و گرايش به (حيل شرعيه ) چه در فتواى خود و چه در فتواى مخالف خويش - بر حذر باشد؛ زيرا توسل به حيل شرعيه از زشت ترين عيوب و شنيع ترين عوارض تباه گر است .

يكى از طرق و نشانه هاى تمايل به حيل شرعيه اين است كه در جواب استفتاء، مطلبى را كه به نفع مستفتى است بنگارد، و از نگارش مطلبى كه به زيان او تمام مى شود خوددارى كند.

مفتى نبايد در مسائل مربوط به دعوى و بينه ها و شهود، به مطالبى روى آورد كه موجب خلاصى و رهائى از مشكلات گرديده و راه مفرى از آن مشكلات باشد. و نيز نبايد به يكى از دو طرف دعوى ، طرقى را اظهار كند و بياموزد كه به وسيله آن ، استدلال و حجيت طرف را خنثى كند؛ چون اينگونه تعليم و راهنمائى ، موجب ضايع گشتن حق طرف مى شود.

در صورتى كه مفتى احساس كند كه راهى به نفع مستفتى وجود دارد و از اين رهگذر، ضرر و زيانى به حق كسى وارد نمى سازد بايد او را به همان راه ارشاد كند، مثلا اگر كسى سوگند ياد كند هزينه همسرش را به مدت يكماه نپردازد (در صورتى كه سوگند او از نظر شرايط قسم ، قابل انعقاد باشد) لازم است مفتى راه گشاى مشكل او بوده و به وى تعليم دهد كه مى تواند نفقه همسرش را از مهريه او بپردازد، و يا به او قرض دهد، و مايحتاج يك ماهه او را به وى بفروشد و سپس ذمه او را از اين قرض و يا از قيمت مايحتاج او برى سازد؛ چنانكه نقل شده است كه شخصى به يكى از علماء گفت : من سوگند ياد كردم كه در روز ماه رمضان با همسرم زناشوئى كنم و كفاره هم ندهم و ضمنا مرتكب گناهى هم نگردم . آن شخص عالم و دانشمند به او گفت با همسرت در ماه رمضان مسافرت كن (تا از اين طريق - ضمن وفاى به سوگند خود - مرتكب گناهى نگردى و كفاره روزه نيز بر تو واجب نشود).

### 22- موقع شناسى مفتى به هنگام فتوا

اگر مفتى صلاح ببيند كه به يك فرد عامى به گونه اى فتوا دهد كه تواءم با شدت و سختگيرى باشد و خود مفتى به ظواهر امر و نيز به شدت لحن خود در جواب استفتاء، اعتقادى نداشته باشد؛ ولى از ديدگاه خويش براى تظاهر به شدت لحن و سختگيرى خود، توجيه عاقلانه و مشروعى را در نظر گيرد، چنين روشى به منظور منع و تهديد - البته در موارد ضرورى - جائز مى باشد، مشروط بر آنكه مفسده اى بر آن مترتب نگردد؛ چنانكه مى گويند شخصى از ابن عباس راجع به توبه قاتل سؤ ال كرد، ابن عباس در جواب او گفت : براى قاتل توبه اى وجود ندارد و توبه او پذيرفته نيست . سپس شخص ديگرى همين پرسش را با او در ميان گذاشت ، در جواب او گفت : من در چهره و چشم شخص اول ، تصميم به قتل را مى خواندم ، لذا با همان جواب ، او را از قتل بازداشتم . اما دومى كه با حالتى اسف بار و روحيه اى حاكى از بينوائى نزد من آمد و دستش به قتل آلوده بود نخواستم او را از رحمت خداوند متعال ، نوميدش سازم .

لكن مفتى بايد در اينگونه پاسخهاى مدبرانه خود، توريه نمايد، يعنى وقتى كه مى گويد: توبه قاتل پذيرفته نيست منظورش اين باشد كه در صورت اصرار به قتل و گناه و تصميم بر تكرار آن ، توبه او مورد قبول واقع نمى شود.

### 23- رعايت نوبت در پاسخ به استفتاآت

اگر نامه هاى متعددى به مفتى برسد، و استفتاآت متعددى نزد او انباشته گردد بايد در ايراد پاسخ به آنها نوبت را رعايت نموده و نامه هائى را كه جلوتر رسيده در پاسخ مقدم دارد؛ چناكه قاضى به هنگام تعدد و هجوم و تراكم اصحاب دعوى بايد همين امر را رعايت كند.

موضوع لزوم رعايت نوبت ، در مواردى است كه فتوا دادن ، در آن موارد، واجب باشد.

اگر ورود نامه هاى استفتاء و يا ورود اشخاص ، در يك زمان صورت گيرد، و يا سبقت نامه ها و يا اشخاص معلوم نباشد بايد به قيد قرعه ، نوبت پاسخ آنها را مشخص سازد.

برخى از علماء گفته اند بايد در چنين موردى نوبت زن ها و مسافران را بر ديگران مقدم دانست ، البته مسافرى كه وسائل مراجعت و سفر را طورى آماده ساخته كه اگر نوبت او به تاءخير افتد، از رفقاء و همراهان خود عقب مى ماند و زيانمند مى گردد.

رعايت نوبت زن و يا مسافر آماده مراجعت و سفر، در صورتى لازم است كه مراجعان به مفتى ، آن اندازه زياد نباشند كه اگر نوبت زن يا مسافر را مقدم بدارد ديگران به وضع محسوسى متضرر گردند. لذا در چنين شرائطى لازم است كه مفتى ، نوبت آنان را بر حسب سابقه ورود آنها رعايت نمايد، و يا در صورت تساوى در ورود، با قيد قرعه ، نوبت پاسخ به آنان را تعيين كند. و نيز نبايد نوبت هيچ كسى را - جز براى پاسخ به يك استفتاء و سؤ ال - جلو اندازد.

### 24- كيفيت جبران و تدارك پاسخهاى نادرست مفتيان ديگر در نامه استفتاء

اگر نامه استفتاء به نظر مفتى برسد و مشاهده كند كه خط و پاسخ مفتى ديگرى - كه از اهل فتوا مى باشد؛ ولى از لحاظ مقام علمى پائين تر از او است - در آن نامه آمده است ، و ملاحظه كند كه نوشته او موافق راءى و فتوايش مى باشد بايد زير همان جواب بنويسد: (صحيح است ) و يا (جواب صحيح ، همين است ) و يا (جواب من نيز بدينسان مى باشد) و يا (من قائل به همين راءى و فتوا هستم ) و امثال اينگونه عبارات (كه نمايانگر موافقت فتواى او با فتواى مذكور در نامه استفتاء است ). البته مفتى در همين مورد مى تواند با عبارتى فشرده تر و زيباتر، موافقت خود را اعلام نمايد.

اما اگر در نامه استفتاء، خط كسى را به عنوان فتوا و پاسخ به مسئله اى مشاهده كند كه پاسخ ‌دهنده ، واجد اهليت فتوا نيست ، نبايد در كنار فتواى او فتواى خود را بنگارد؛ زيرا اين كار به منزله تثبيت راءى و نظر نادرست و تاءييد راءى منكر تلقى مى گردد. او مى تواند اين پاسخ نادرست را از ميان ببرد و محو سازد، اگرچه صاحب نامه استفتاء به اين كار راضى نباشد و اجازه چنين كارى به او ندهد. ولى مفتى حق ندارد نامه را نزد خود نگاه دارد مگر در صورتى كه صاحب نامه ، اجازه چنين كارى را به او بدهد.

مفتى مى تواند در اينگونه موارد، مستفتى را نهى كرده و او را از عمل به فتواى چنين مفتى نااهلى بازدارد، و قبح و زشتى عملى را كه مرتكب شده و به نااهل مراجعه كرده است به وى تفهيم كند؛ اگرچه بر خود مستفتى لازم است كه درباره اهل فتوا و مراجعى كه واجد شايستگى صدور فتوا هستند بحث و كاوش ‍ و تحقيق نمايد.

آنگاه كه مفتى در ذيل نامه استفتاء با نام كسى مواجه گردد كه او را نمى شناسد بايد درباره او جويا شود كه چگونه شخصى است . اگر نتواند او را شناسائى كند از نگارش فتواى خود در كنار فتواى او خوددارى نمايد؛ به خاطر اينكه ممكن است نوشتن پاسخ در كنار فتواى اين مفتى ناشناخته ، احيانا تاءييد نظريه و فتواى نادرستى باشد، يعنى فتوائى را كه يك فرد فاقد صلاحيت صادر كرده است تاءييد ضمنى كند. بهتر اين است كه در چنين موردى از صاحب نامه استفتاء بخواهد تا او اجازه دهد نامه استفتاء را طبق فتواى خود، با نامه اى ديگر تعويض و تبديل كند. و اگر صاحب نامه چنين اجازه اى ندهد بايد پاسخ استفتاء را به صورت شفاهى برگزار كند.

اگر مفتى بيم آن داشته باشد كه در صورت رد و ضرب و زدودن فتواى كسى كه فاقد اهليت فتوا است فتنه و آشوبى در مستفتى به هم رساند - ولو آنكه فتواى او صحيح باشد - مى تواند از نوشتن و صدور فتواى خود در كنار فتواى او امتناع ورزد. اما چنانچه در فتواى او اشتباه و لغزشى وجود داشته باشد بايد مفتى اين موضوع را هشدار داده و به مستفتى متذكر گردد. لذا در اين صورت اگر از اظهار فتوا و نظريه خود امتناع نمايد و از هشدار دادن به اشتباه فتواى آن مفتى نااهل ، دريغ ورزد مرتكب حرام ميشود. و بلكه بر او واجب است - در صورت امكان - آن فتوا را از ميان ببرد و محو سازد و يا آن را مطابق فتواى خود، - با نوشتن نامه اى ديگر - تعويض و ترميم نمايد، و نامه استفتاء و پاسخ نادرست آن شخص را با اجازه صاحب آن پاره كند.

اگر مفتى نتواند اين نقيصه را به صورتهاى مذكور جبران كند بايد جواب درست را در كنار پاسخ نادرست بنويسد. و اگر نامه استفتاء با اجازه صاحب آن به مفتى اول اعاده گردد كارى درخور و پسنديده مى باشد.

چنانچه مفتى در طى نامه استفتاء، جواب كسى را مشاهده كند كه داراى اهليت فتوى است ؛ ولى نظريه اى برخلاف نظريه او در آن منعكس مى باشد و ضمنا به اشتباه بودن نظريه و فتواى او يقين و اطمينان نداشته باشد بايد به صرف نوشتن پاسخ خويش اكتفاء كرده و متعرض تخطئه و يا اعتراض به فتواى ديگرى نشود.

### 25- كيفيت پاسخ به استفتاآت مبهم و مردد

اگر مفتى اصلا نتواند از روى نامه استفتاء، سؤ ال را كاملا درك كند و از آن سردرآورد، و صاحب نامه نيز در دسترس نباشد، براى حل اين مشكل ، بعضى از علماء معتقدند كه بايد به صاحب نامه بنويسد، و درخواست كند توضيح بيشترى درباره سؤ ال خود بنگارد تا پاسخ آن را براى او بنويسد. و يا به او بنويسد: (من محتواى نامه شما را كاملا نفهميدم ). چنانچه مفتى بخواهد به صاحب نامه متذكر گردد كه سؤ ال او مفهوم نيست و يا به شرح و توضيح بيشترى نيازمند است بايد اين نكته را در قسمتى از نامه بنگارد كه به خود نامه صدمه اى وارد نشود و آن را مخدوش نسازد.

اگر مفتى از مضمون نامه ، صورت و كيفيت خاصى را درك كرد كه احتمال ديگرى نيز در آن به نظر مى رسد بايد اين موضوع را در آغاز پاسخ خود تصريح نمايد و بنويسد: اگر سؤ ال بدين صورت است ، و يا بدين صورت عمل كرده باشد پاسخ آن چنين خواهد بود، و يا در نامه اضافه كند: (و اگر نه ، جواب به صورت ديگر و به فلان كيفيت مى باشد).

### 26- ذكر دليل فشرده فتوا و تاءكيد و تشديد در پاسخ ، در موارد مناسب

بى مناسبت نيست كه مفتى ضمن پاسخ به استفتاء، دليل مختصر و فشرده اى از آيه و روايتى را كه مستقيما مربوط به مسئله مورد سؤ ال مى باشد ذكر كند. البته بايد يادآور شد كه برخى از دانشمندان ، ذكر حجت و دليل مسئله را در پاسخ استفتاء منع كرده اند تا ميان فتوا و تاءليف كتاب استدلالى فقهى ، امتيازى وجود داشته باشد.

گروهى از دانشمندان ديگر قائل به تفصيل شدند، به اين معنى كه اگر مفتى براى فرد عامى ، فتوا صادر مى كند نبايد دليل آن را ذكر كند؛ ولى اگر به شخص ‍ فقيهى فتوى دهد دليل آن را متذكر گردد. بلكه گاهى مفتى در مورد برخى از وقايع و مسائل فقهى ناگزير است سختگيرى و مبالغه كند، و پس از پاسخ به سؤ ال بگويد: (اين فتوا مطابق با اجماع مسلمين است ) يا (در اين مسئله ، از نظر من مخالفتى از جانب هيچ يك از علماء ديده نمى شود) يا (اگر كسى با اين فتوا به مخالفت برخيزد با حكم واجب مسلم ، مخالفت كرده و از حق و صواب و يا اجماع روى گردان شده ، و يا دچار فسق و گناه مى گردد) و يا (بر ولى امر لازم است كه بدين فتوا ملتزم و پاى بند باشد و يا نسبت به آن اهمال نورزد) و امثال اينگونه تعابير مؤ كد را بر حسب اقتضاء مصلحت و مطابق موقعيت ، ضمن فتواى خود به كار برد.

## نوع چهارم : در احكام و آداب و مشخصات مستفتى

(مطالب مربوط به آن ، ضمن دوازده مسئله ، بازگو و بررسى مى شود):

### 1- صفات و مشخصات مستفتى

هر فردى كه به درجه اجتهاد نرسيده باشد و مانند مجتهد و مفتى ، جامع شرائط علوم و دانشهائى - كه قبلا از آن ها ياد شده است - نباشد بايد او را در مورد هر مسئله اى از احكام فقهى - كه مورد سؤ ال قرار مى گيرد - مقلد و مستفتى دانست . اينگونه افراد علاوه بر عنوان مقلد و مستفتى ، به آنها (عامى ) نيز مى گويند، اگرچه از افاضل و دانشمندان عصر ما به شمار آيند. يعنى بسا ممكن است همين افراد در علوم ديگر از خود مفتى ، عالم تر باشند، علومى كه فتوى دادن ، بر آنها متوقف نيست ؛ زيرا اصطلاح : (عامى و عوام ) اصطلاحى است كه در نقطه مقابل (خاص و خواص ) قرار دارد ولو آنكه اين دو اصطلاح به هر مفهوم و معانى ديگرى تلقى گردد. ولى در مورد افتاء و استفتاء، واژه (خاص ) عبارت از مجتهد، و لغت (عام )، عبارت از كسى است كه در مرتبه اى پائين تر از درجه اجتهاد قرار گرفته است كه او را (مقلد) نيز مى نامند.

منظور از (تقليد) اين است كه بايد مقلد، راءى و گفتار كسى را كه جائزالخطاء است بدون درخواست دليل ، همانگونه بپذيرد كه در برابر راءى و نظر او - همراه با دليل - حالتى پذيرا دارد.

كلمه (تقليد)، باب تفعيل از ماده (قلاده ) است . گويا مقلد، آن احكامى كه بدآنها اعتقاد دارد و به آنها عمل مى كند به صورت قلاده اى به گردن كسى كه از او تقليد مى كند، يعنى به عهده مجتهد و مفتى قرار داده ، و او را مسئول فتوا و رهبرى خويش مى داند.

بر هر مقلدى لازم است - به هنگام مواجه شدن با مسئله اى - استفتاء نموده و به حكم آن ، علم و آگاهى پيدا كند. و اگر در شهر و ديار خود به مفتى و مجتهد دسترسى نداشت بر او لازم است به شهر و ديارى كه مفتى در آن اقامت دارد - براى كسب آگاهى از حكم مسئله - بكوچد اگرچه محل اقامت مفتى ، بسيار دور باشد.

عده زيادى از پيشينيان درباره حكم يك مسئله ، شبها و روزهائى را در سفر به سر برده ، و يا راجع به يك مسئله اى از عراق به حجاز كوچيدند. و ما قبلا راجع به كسى كه حجاز تا شام را براى شنيدن حديث پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از زبان ابودرداء، پيمود، گزارشى را ياد كرديم .

### 2- ضرورت فحص و تحقيق و از مفتى و مجتهد جامع الشرائط

بر مقلد لازم است جز از كسى كه او را از لحاظ جامعيت شرائط، شناسائى كرده و يا به ظن و گمان قوى به علم و فقاهت او به گونه اى آگاهى يافته - كه شايستگى وى براى صدور فتوى و عدالتش بر او مسلم و محرز گرديده است - از فرد ديگرى تقليد نكند. و اگر نتواند (با چنين شرائطى ) به علم و اهليت او آگاه شود بر وى لازم است براى كسب اطلاع از دو راه ، تحقيق و تفحص كند تا يكى از دو امر براى او فراهم گردد:

1- با برخوردها و معاشرت ها و رفت و آمدهائى كه او شخصا از حال مجتهد و مقام علمى او آگاه سازد. و يا با شهادت دو فرد عادل و يا به وسيله شياع و شهرت علمى مفتى ، به علم و جامعيت او واقف گردد.

2- يا از طريق اقرار گروهى از علماء كارشناس - اگرچه عادل نباشند - به جامعيت مفتى از نظر شرائط علمى و فتوا مطلع شود. البته بايد از رهگذر اقرار علماء، گمان و احتمال قوى براى شخص به ثمر رسد كه آن مفتى ، عالم مى باشد.

اگر عدالت مفتى ، مبهم باشد ناگزير بايد از راه معاشرت و رفت و آمدهائى كه او را به عدالت وى واقف مى سازد و يا شياع و شهرت و يا شهادت دو فرد عادل ، به عدالت او آگاهى پيدا كند.

### 3- انتخاب مفتى و مرجع تقليد در صورت تعدد مراجع و مفتيان

اگر دو مجتهد و يا بيشتر در يك دوره و زمان وجود داشته باشند، - مجتهدانى كه استفتاء از آنها جائز بوده و داراى اهليت فتوا هستند - چنانچه همه آنها در فتوا ، راءى و نظر مساوى را ابراز دارند بايد مستفتى و مقلد بر طبق فتواى آنها عمل كند. ولى اگر داراى راءى و فتواى متفاوتى باشند بايد به مجتهد اعلم و اتقى ، يعنى آن مجتهد و مفتى كه از همه آنها عالم تر و باتقوا تر است مراجعه كند. و اگر از جهت علم و تقوا ، متفاوت باشند بايد به مجتهدى كه عالم تر است - در صورتيكه هر دو از نظر تقوا مساوى باشند - و يا مجتهدى كه باتقوا تر است در صورتيكه هر دو از نظر علم مساوى باشند رجوع نمايد.

اگر امر دائر باشد كه از مجتهد اعلم و يا مجتهد تقليد نمايد وظيفه مجتهد آنست كه از مجتهد اعلم تقليد كند. و اگر از نظر مقلد، شناسائى اوصاف مذكور، ممكن نباشد و يا همه مجتهدان حاضر و موجود از لحاظ علم و تقوى مساوى به نظر رسند مقلد در انتخاب هر يك از آنها به عنوان مرجع تقليد، مخير است اگرچه چنين فرضى ، بعيد به نظر مى رسد (كه دو مجتهد و يا چند مجتهد از نظر علم و تقوا كاملا با هم برابر باشند. و يا صفات آنها مبهم به نظر رسد).

بعضى از علماء در هر صورتى ، قائل به تخيير هستند، (و مى گويند از هر مجتهد جامع الشرايطى مى توان تقليد كرد)؛ از آن جهت كه همه آنها از نظر اهليت و شايستگى در فتوا مشترك اند. و اين قول بر طبق راءى و نظر اكثر علماء اهل سنت مى باشد. ولى در ميان علماء اماميه (يعنى فقهاء شيعه ) كسى را نمى شناسم كه اين راءى و نظر را تاءييد كرده باشد. بلكه نظريه اى كه فقهاء شيعه بدان تصريح كرده اند همان نظريه اول است كه بايد از مجتهد اعلم و اتقى تقليد نمود.

### 4- آيا تقليد از مجتهد ميت جائز است ؟

در جواز تقليد از مجتهد ميت - چه در صورت وجود مجتهد حى و زنده و چه در صورت عدم آن - ميان جمهور علماء و دانشمندان ، اختلاف نظر وجود دارد. در اين مورد اقوال و آراء زير جلب نظر مى نمايد:

1- صحيح ترين نظريه از ديدگاه فقهاء، جواز تقليد از مجتهد ميت بطور مطلق (يعنى چه در صورت وجود مجتهد حى و چه در صورت عدم آن ) مى باشد؛ زيرا مذاهب و آراء و نظريات علمى با فوت طرفداران و اصحاب اين آراء از ميان نمى رود. لذا بايد پس از فوت آنان به آراء و نظرياتشان در مسائل اجماعى و يا اختلافى اعتماد كرد. و نيز به دليل اينكه فوت شاهد - قبل از حكم بر طبق شهادتش - مانع از صدور حكم بر طبق شهادت او نمى گردد (تقليد از مجتهد ميت نيز بر طبق همين مبنى ، جائز خواهد بود و فوت مجتهد نيز مانع از نفوذ راءى او نمى باشد). برخلاف موردى كه فسق شاهد قبل از صدور حكم ، محرز گردد (كه در آن صورت حاكم شرع نمى تواند بر طبق شهادت او حكم نمايد).

2- تقليد از مجتهد ميت به هيچ وجه و مطلقا جائز نيست ؛ زيرا اهليت و شايستگى تقليد با فوت مجتهد از ميان ميرود، به همين جهت (اجماع ) پس از فوت او قابل انعقاد مى باشد، و اگر همو در زمان حياتش مخالفت مى كرد اجماع منعقد نمى شد.

اين قول ، همان نظريه مشهور ميان علماء شيعه و به خصوص مطابق راءى دانشمندان امامى متاءخر است ، حتى ميان علماء شيعه كسى - كه صريحا مخالف اين نظريه و نيز راءى او قابل توجه و اعتماد باشد - به چشم نمى خورد؛ ولى دليلى (كه درباره عدم جواز تقليد ميت اقامه شده است ) بر طبق اصول و ضوابط ما، دليل تام و كاملى نيست ؛ زيرا در اجماع ، آنچه (به عنوان ملاك حجيت ) معتبر است صرفا ورود معصوم عليه‌السلام در جمع مجمعين ، يعنى اجماع كنندگان است ، چنانكه اين موضوع بر هيچ يك از فقهاء شيعه مخفى نيست .

3- سومين نظريه درباره تقليد از مجتهد ميت اين است كه در صورت وجود حى ، تقليد از ميت جائز نمى باشد؛ ولى در صورت عدم وجود مجتهد حى ، تقليد از ميت جائز و روا است .

بررسى اين اقوال و جرح و تعديل و اظهار نظر درباره آنها را بايد در كتابى ديگر - جز اين كتاب - مطرح ساخته و راجع به آن گفتگو نمود.

### 5 - آيا مقلد و مستفتى در مورد هر مسئله جديدى از لحاظ انتخاب مرجع تقليد آزاد است؟

آنگاه كه مجتهد، متعدد باشد و همه آنها از نظر علم و دين و تقوا برابر مساوى باشند، و يا آنكه ما قائل به تخيير مطلق باشيم و بگوئيم كه مقلد مى تواند از هر مجتهد جامع الشرايطى كه دلخواه او است در هر مسئله مورد ابتلاء خود تقليد كند، با چنين فرضى اگر مسئله جديدى پس از انتخاب مرجع تقليد، براى او پيش ‍ آيد آيا بر او لازم است در اين مسئله نيز به همان مجتهد و مرجع تقليد مراجعه كند؟ دو وجه جلب نظر مى كند، كه به نظر من ، عدم لزوم رجوع به مجتهد اول ، موجه تر مى باشد.

همين حكم درباره همان مسئله - اگر در وقت ديگرى اتفاق افتد - جارى است (يعنى اگر در مورد مسئله اى كه از يك مجتهد تقليد كرده چنانچه همان مسئله در وقت ديگرى پيش آمد كند لازم نيست به همان مجتهد اول مراجعه نموده و از او تقليد كند).

### 6- آيا درباره يك مسئله كه در دو موقع اتفاق مى افتد بايد استفتاء را تجديدنمود؟

اگر مقلد درباره مسئله اى استفتاء كند و جواب لازم را دريافت نمايد و سپس همين مسئله بار ديگر براى او اتفاق افتد آيا لازم است راجع به همين مسئله سؤ ال و استفتاء خود را از مجتهد تجديد كند؟ دو وجه مى تواند پاسخگوى اين مطلب باشد:

1- سؤ ال خود را تجديد كند؛ چون ممكن است راءى مجتهد در همان مسئله ، تغيير كرده باشد.

2- تجديد سؤ ال لازم نيست . نظريه اخير نسبت به نظريه اول ، اقوى است ؛ چون حكم و فتواى مجتهد در آن مسئله قبلا به ثبوت رسيد و اصل و قاعده ، مقتضى است كه اين حكم و فتوا (طبق قانون استصحاب ) اعتبارش ادامه داشته و فتواى مجتهد تغيير نكرده باشد. اين موضوع فقط درباره مجتهد حى ، جارى است ؛ ولى درباره تقليد از ميت قابل اجراء نمى باشد.

### 7- راه آگاهى و اطمينان به فتواى مجتهد

مقلد و مستفتى بايد خود و يا به وسيله فرستادن كسى - كه نقل و خبر او مورد اعتماد مى باشد - و يا به وسيله نامه ، از مجتهد استفتاء كند. او مى تواند به خط مجتهد در چند صورت اعتماد نمايد:

1- در صورتى كه شخص عادلى گواهى كند اين جواب به خط مجتهد و مرجع تقليد او است .

2- خود مستفتى به خط مرجع تقليد خود آشنائى داشته و در اينكه پاسخ نامه استفتاء، خط مجتهد تقليد او است تقليدى نكند.

3- اگر مقلد به لغت و زبان مجتهد آشنا نباشد بايد مترجم عادلى ، گفته او را براى مقلد ترجمه كند. در اينكه آيا يك مترجم عادل كافى است و يا بايد دو مترجم عادل ، پاسخ مجتهد را براى وى ترجمه كنند، علماء دو وجه در اين باره ياد كرده اند كه وجه صحيح تر آنست كه بايد دو فرد عادل ، فتواى او را ترجمه نمايند.

### 8 - رعايت ادب و نزاكت در حين سؤ ال و استفتاء از مجتهد

بايد مستفتى با آميزه ادب و نزاكت با مفتى و مجتهد برخورد كند، و با تجليل و احترام - در خطاب و جواب و هر نوع برخورد ديگر - با او مواجه گردد، و با دست به چهره او اشاره نكند و به او نگويد كه در فلان مسئله ، حق مطلب را به خاطر ندارى يا محفوظات تو در اين مسئله تا چه پايه است ؟ و آنگاه كه مفتى به او پاسخ مى گويد نبايد به رخ او بكشد و بگويد: من هم همينطور فكر مى كردم و يا همينگونه به خاطرم رسيد، و امثال اينگونه عبارات (كه از ادب و نزاكت به دور است ).

مقلد نبايد پيش روى مجتهد بگويد: (فلانى نيز چنين و چنان به من فتوا داد، و يا ديگرى و ديگران هم ، چنين فتوا داده اند، و يا برخلاف آن فتوا صادر كرده اند). او نبايد به مجتهد بگويد: اگر پاسخ شما موافق با جواب مرقوم در اين نامه باشد بنويس ، و گرنه چيزى ننويس .

مقلد نبايد در حاليكه مفتى ايستاده است ، و يا درست در جاى خود با اطمينان خاطر ننشسته ، و يا خاطرش به مسائلى مشغول است ، و بالاخره در هر حالتى كه آن حالت ، مانع از تمركز حواس او است سؤ ال و استفتاء خود را با وى در ميان گذارد. او نبايد از مجتهد، مطالبه دليل كند و به او بگويد: براى چه و به چه دليل چنين فتوائى را صادر كردى . اگر مستفتى علاقه مند است كه خاطرش با شنيدن دليل جواب مسئله ، آرام گيرد، دليل آن را در جلسه ديگر درخواست كند، و يا مى تواند در همان مجلس - پس از تسليم در برابر فتواى عارى از دليل - دليل پاسخ استفتاء خود را از مفتى تقاضا كند.

### 9- كيفيت فراهم آوردن خطوط جوابيه مجتهدان بر روى نامه استفتاء

اگر مقلد بخواهد پاسخ كتبى دو و يا چند مجتهد را در ذيل يك نامه استفتاء فراهم آورد سزاوارترين راه اين است كه به ترتيب از مجتهدان عالم تر - بر حسب مراتب علمى آنها - كار خود را آغاز كند، سپس مجتهدان اتقى ، يعنى باتقوا تر، و پس از آن با عادل تر و سپس با مسن تر و بدينسان به ترتيب با در نظر گرفتن مرجحات و علل برترى در پيشوائى ، كار خود را در جمع آورى خطوط مجتهدان در نامه خود ادامه دهد.

و اگر بخواهد به طور جداگانه و بر روى برگهاى متعددى فتوا هاى آنها را جمع آورى كند مى تواند به دلخواه خود، از هر يك از آنها كار خود را آغاز نمايد.

بايد نامه استفتاء، بزرگ و داراى گنجايش كافى باشد تا مفتى بتواند جواب لازم و كامل و روشن را روى آن بنويسد. نه آنكه ناگزير گردد پاسخ را به گونه اى مختصر و فشرده برگزار كند كه به فتوا و پاسخ و فهم مستفتى خلل و زيانى وارد سازد.

### 10- اهميت كيفيت نگارش نامه استفتاء

بايد نويسنده نامه استفتاء، سؤ ال را درست و در جهت هدف مورد سؤ ال بنويسد. و علاوه بر آنكه لازم است با خط و تعبيرى خوانا و روشن نوشته شود بايد طورى تنظيم گردد كه از دستبرد و اضافه شدن مصون باشد.

نويسنده نامه استفتاء بايد موارد سؤ ال را مشخص ساخته و مواضع اشتباه را نقطه گذارى كرده و ضبط صحيح آن را بنگارد. بهتر است كه نويسنده نامه استفتاء، خود نيز از اهل علم باشد؛ لذا عده اى از علماء - جز بر روى نامه استفتائيه اى كه آن را اهل علم نگارش مى كردند - فتواى خود را نمى نوشتند.

### 11- دعاء به مجتهد هنگام نگارش نامه استفتاء

مقلد را سزا است در نامه اى كه به عنوان استفتاء به مفتى مى نگارد از دعاى به او دريغ نورزد. اگر خواهان فتواى يك مفتى است بايد اين گونه بنويسد: چه مى فرمائى :(رحمك الله خداى تو را بيامرزاد) يا ( رضي‌الله‌عنه = خدا از تو راضى باد) يا(وفقك الله = خدا ترا موفق بدارد) يا (ايدك الله = خداى ترا تاءييد فرمايد) يا(سددك الله و رضي‌الله‌عنه والديك = خداوند تو را استوار و ثابت نگاه دارد و خدا ازپدر و مادرت ، راضى باشد) و يا امثال اينگونه ادعيه را در صدر نامه استفتاءبنويسد. خوش آيند نيست كه مستفتى ، خويشتن را در ضمن دعاى به مفتى ، وارد سازد.

چنانچه مستفتى بخواهد از عده اى مجتهدان ، پاسخ استفتاء خويش را دريافت دارد بايد سؤ ال خود را اينگونه آغاز كند:

چه مى فرمايد يا راءى شما چيست ( رضي‌الله‌عنه خداى از شما راضى باد) و يابنويسد: چيست نظر فقهاء (سددهم الله - يا - ايدهم الله )، وامثال اين دعاها را در آغاز نامه استفتاء بياورد.

اگر مستفتى ، صيغه جمع را به منظور احترام در استفتاء از يك مجتهد به كار برد، بهتر است (يعنى به جاى چه مى فرمائى ، بگويد چه مى فرمائيد).

مستفتى بايد نامه استفتاء را به صورت باز به مفتى تقديم كند، و به همان صورت تانشده از او دريافت نمايد تا او را به باز كردن و يا پيچيدن و تا كردن آن وادار نكند.

### 12- در صورت عدم دسترسى به مفتى ، تكليف مستفتى چيست ؟

اگر مقلد و مستفتى راجع به مسئله اى در شهر و ديار خويش به مفتى دسترسى نداشته باشد، در صورتى كه حكم مسئله درباره او به سر حد وجوب رسيده باشد واجب است به سوى شهر و ديار مفتى مسافرت كند؛ همانطور كه قبلا نيز همين مطلب را يادآور شديم .

اگر مستفتى در شهر و ديار خود و نيز در شهرهاى ديگر به مجتهد و مفتى دسترسى نداشت - بر اين مبنى و فرض كه مجتهد ميت ، قابل تقليد نيست و اين امكان هم وجود داشته باشد كه در يك دوره و زمانه اساسا وجود مجتهد، ناياب گردد - (و ما از چنين دوره و زمانه اى به خدا پناه مى بريم )، در چنين شرايطى بر مقلد لازم است كه حتى الامكان در مسائل مورد ابتلاء خود، عمل به احتياط كند. و اگر عمل به احتياط براى او ممكن نبود، در اينكه آيا اين شخص مكلف به عملى در اين مسئله هست يا نه ، محل تاءمل و شايان دقت و بررسى بيشترى مى باشد.

## باب سوم : در مناظره و شرايط و آداب و آفات آن

فصل اول : در شرائط و آداب بحث و مناظره

### مقدمه :

بايد متوجه باشيم كه مناظره و تبادل فكر و راءى و نظر در احكام دينى به عنوان بخشى و عضوى از پيكره دين تلقى مى شود. ولى مناظره و تبادل نظر داراى شرايط و آداب و موقعيت و فرصت مناسب (و مخصوص به خود) مى باشد.

اگر كسى دست اندر كار بحث و مناظره - بر اساس وجه صحيح آن - گردد، و شرايط و آداب آن را رعايت كند قطعا در قيام به حدود مناظره ، موفق و كامياب بوده و در اين كار مهم از پيشينيان پيروى كرده است ؛ زيرا آنان در مسائل مختلفى به بحث و مناظره مى پرداختند و هدف آنها - صرفا - الهى بوده و مى خواستند از رهگذر مناظره ، جوياى حقايقى گردند كه از ديدگاه خداوند متعال ، به حق بوده است .

كسى كه براى خدا و در راه او مناظره مى كند داراى علائم و مشخصاتى است كه از رهگذر آن ، شروط و آداب مناظره روشن مى گردد.

(حقايق مربوط به اين فصل در ضمن هشت مسئله ، مورد بحث قرار مى گيرد):

### 1- بايد مناظره به منظور اثبات حق انجام گيرد نه به خاطر تظاهر و رياء

هدف و مقصود مناظره كننده بايد عبارت از رسيدن به حق و جويا شدن ظهور و پديدار گشتن حق باشد، ولو آنكه به هر كيفيتى اين حق ثابت شود.

نبايد منظور اهل بحث و مناظره چنين باشد كه گفتار و نظريه خود را به كرسى نشانده و حق به جانب بودن خويشتن را اظهار نموده و سرشار بودن مايه هاى علمى و صحت راءى خود را اثبات كنند؛ زيرا اينگونه هدف گيرى در بحث و مناظره به عنوان جدال و ستيز و رياكارى تلقى مى شود كه ما قبلا ضمن بحثهاى گذشته از قبح و زشتى هاى اين شيوه و نهى اكيد از آن ، آگاه شديم .

يكى از نشانه هاى وجود قصد و هدف الهى در مناظره ، اين است كه مناظره كننده - جز در مواردى كه اميد تاءثير در طرف مناظره وجود دارد - وارد مناظره نگردد، و اگر بداند كه طرف بحث او، سخن وى را نمى پذيرد و زير بار حق نمى رود (و در راءى شخصى خود پافشارى مى كند)، و اگرچه خطاء و اشتباه او كاملا روشن گردد، به هيچ وجه دست از سليقه شخصى خويش برنمى دارد، مناظره با او جائز نيست ؛ چون آفات و نتايج سوئى - كه بعدا درباره آنها بحث خواهيم كرد - بر اين گونه مذاكره مترتب خواهد شد، و هيچ هدف مطلوب و صحيحى از رهگذر آن به دست نخواهد آمد.

### 2- اولويت و اهميت والاى امر به معروف و نهى از منكر نسبت به مناظره

اشتغال به مناظره در صورتى صحيح است كه وظائف و تكاليف ديگرى كه از آن مهمتر است در ميان نباشد؛ چون اگر مناظره درباره امر واجب به صورت مشروع برگزار گردد به عنوان انجام و اداء يكى از واجبات كفائى محسوب مى شود. اما اگر وظيفه ديگرى كه داراى وجوب عينى و يا كفائى و مهمتر از خود مناظره است در ميان باشد اقدام به مناظره جائز نخواهد بود.

از جمله وظائف و تكاليف واجب - كه هم اكنون و در دوره ما كسى بدان قيام نمى كند - مسئله امر به معروف و نهى از منكر است (كه از لحاظ اهميت در درجه نخست قرار دارد، و اقدام به آن نسبت به مناظره داراى اولويت مى باشد).

بارى ، ممكن است مناظره كننده در مجلس مناظره با يك سلسله از منكرات مواجه گردد؛ - چنانكه اين حقيقت بر كسانى كه نسبت به حالات واجب و حرام ، مجرب هستند مخفى نيست . علاوه بر اين ممكن است مناظره كننده راجع به مسئله اى بحث و مناظره كند كه هيچ وقت و ابدا مورد ابتلاء كسى نباشد و يا به ندرت اتفاق مى افتد، از قبيل برخى از دقائق علمى و فروع و شاخه هاى جزئى احكام دينى (كه كمتر در عمل اتفاق مى افتد). و نيز احيانا ممكن است از او و ديگر حاضران ، حالاتى سر زند كه گوينده و مستمع هر دو دچار گناه گردند از قبيل : ايجاد محيط وحشت ، ناسزا و زشت گوئى و آزاررسانى و كوتاهى و غفلت نسبت به امر واجب ، مانند نصيحت و سفارش مسلمين و ترغيب به محبت و مودت ، كه مناظره كنندگان موظف به رعايت اينگونه وظائف اخلاقى هستند؛ ولى متاءسفانه در حين مناظره ناخودآگاه از اين وظائف سر باز مى زنند و گرفتار اين آلودگيها مى گردند و خود متوجه آن نيستند و تصور مى كنند كه با هدفى الهى به مناظره مى پردازند.

### 3- اجتهاد - يا - شرط مناظره در احكام دينى

كسى كه در مسائل دينى مناظره مى كند بايد مجتهد باشد، مجتهدى كه بتواند بر طبق نظر خود فتوا دهد نه آنكه پيرو راءى و نظر شخص ديگر باشد و بر طبق راءى او اظهار نظر كند. و آنگاه كه حق و حقيقت به زبان طرف مناظره ، ظاهر گردد بايد از راءى و نظر او پيروى كند و بدان گرايش يابد.

اما كسى كه به درجه اجتهاد نرسيده است نمى تواند در ضمن مناظره ، با مذهب و راءى و نظر كسى كه خود از وى تقليد مى كند به مخالفت برخيزد. آيا اگر مخالفت كند چه فائده اى مى توان از رهگذر مناظره او تصور نمود؛ در حاليكه او نمى تواند - در صورت بروز و آشكار شدن ضعف و بطلان نظريه اش - از مذهب و راءى خود دست بردارد؟ بر فرض كه اين فرد فاقد اجتهاد، با شخص مجتهدى به مناظره پردازد و ضعف و سستى دليل ، و بالمآل بى پايگى نظريه او روشن شود چه كمك و مددى به مجتهد خواهد كرد؟؛ زيرا او بر اين اساس فكر مى كند كه بايد مسئله ، بر طبق نظريه وى سرانجام گيرد، نظريه اى كه از ديدگاه او به حق است و در نظر او بر راءى مجتهد ترجيح دارد - اگرچه در واقع و فى نفسه ، نظريه او ضعيف باشد - چنانكه همين امر در ميان ساير مجتهدين نيز اتفاق افتاده است ؛ زيرا آنها نيز قبلا به ادله و شواهدى براى اثبات نظريه خود متمسك مى شدند؛ سپس براى آنها يا ديگران روشن مى شد كه ادله آنها سخت سخيف و سست بوده ، و در نتيجه پس از ظهور ضعف ادله آنها، فتواى آنها نيز تغيير مى كرد، كه اين تغيير راءى را در يك كتاب و حتى در محدوده يك برگ كتاب آنها نيز احيانا مى بينيم .

### 4- حق و حقيقت - يا - هدف اساسى مناظره

بايد مرزهاى بحث و مناظره به وقايع مهم دينى و يا مسئله قريب الوقوع ، محدود باشد (و نبايد در هر مسئله كم ارزش و يا مسائلى كه در آينده بسيار دوردستى اتفاق مى افتد، وقت و فرصت را تلف كرد)؛ لذا مناظره كننده بايد متوجه اين نكته اساسى بوده و بدان اهتمام ورزد.

آنچه در مناظره داراى اهميت است ، مسئله ظهور و روشن شدن حق و حقيقت مى باشد. ضمنا نبايد مناظره كننده براى اثبات حق ، سخن و گفتار خويش را بيش از اندازه - طولانى سازد.

مناظره كننده نبايد مغرور و فريفته شود و اين تصور در او به وجود آيد كه بحث و مناظره در مسائل نادره يعنى مطالبى كه به ندرت اتفاق مى افتد و شگفت انگيز مى باشد موجب ورزش و رشد ملكه و نيروى استدلال و تحقيق انسان است ؛ چنانكه اين تصور غالبا براى كسانى پيش مى آيد كه خواهان حظ نفس بوده و مى خواهند از طريق اظهار فضل و ابراز علم ، كامروا گردند. لذا در تعريفات ، و نقض و ايرادهائى كه بر اين تعريفات وارد است ، و همچنين در مغالطات و امثال آنها مناظره مى كنند.

اگر حالات روحى اينگونه افراد دقيقا و به درستى در بوته امتحان و آزمايش قرار گيرد مى بينيم هدف و آماج آنها در مناظره حتى چنين چيزى نيست (يعنى نمى خواهند از رهگذر مناظره به ورزش فكر و تقويت ذهنى روى آورند چه رسد به اينكه داراى هدف الهى باشند).

### 5 - شايسته است جلسه مناظره از تيررس ديد مردم به دور باشد

بايد مكان خلوت و دور از چشم مردم - از ديدگاه مناظره كننده - براى امر مناظره ، محبوب تر از مناظره در مجالس و محافل باشد؛ زيرا اگر مناظره در محلى به اصطلاح دنج و خلوت انجام گيرد اين امر به تمركز فكر و صفاء انديشه - براى درك حقيقت - كمك بيشترى مى كند.

مناظره در حضور توده مردم ، انگيزه هاى رياء و تظاهر و حرص در غلبه و اسكات خصم را - ولو به هر دليل باطلى هم باشد - تحريك مى نمايد.

كسانى كه داراى مقاصد و اهداف فاسد هستند شيوه آنها اين است كه از جواب به سؤ ال ديگران در جاى خلوت ، احساس كسالت و سستى مى نمايند؛ ولى در مجالس و محافل در پاسخ به مسائل ، با هم به رقابت برمى خيزند، و براى اينكه پاسخ به مسائل را در مجامع به خود منحصر سازند (سخت به تكاپو افتاده ) و دست اندر كار حيله و چاره جوئى و نيرنگ مى گردند.

### 6- بايد مناظره كننده ، پوياى حق باشد

مناظره كننده بايد در پويائى از حق همچون كسى باشد كه دنبال گم گشته خويش در تكاپو است . و آنگاه كه گمشده خود، يعنى حق را پيدا كرد بايد در حاليكه اشك شوق مى ريزد، خداى را سپاس گويد. او نبايد در اينكه حق به دست او و يا به دست شخص ديگرى ظاهر مى شود فرق و امتيازى ببيند. بايد او را چنين تصور كند كه طرف و شريك مناظره او، يار و ياور او مى باشد، و نبايد او را به عنوان خصم و دشمن خويش تلقى نمايد. لذا اگر شريك مناظره وى ، او را به اشتباهش واقف سازد و يا حق را براى او ظاهر و روشن نمايد بايد از او تشكر كند؛ چنانكه اگر كسى راهى را در پويش و جستجوى گمشده خويش طى مى كند؛ ولى شخص ديگرى او را از طريق ديگر به گمشده اش رهنمون مى گردد، (مسلما ارشاد او شايسته تشكر و سپاسگزارى است ). حق و حقيقت نيز گمشده هر فرد باايمانى است كه بايد هر مؤ منى بدينسان در صدد پويائى از آن برآيد.

پس بنابراين اگر حق به وسيله بيان طرف و شريك مناظره او پديدار گردد بايد بدان شادمان گشته و از او سپاسگزارى كند؛ نه آنكه احساس شرمسارى نموده ، و كوشش خويش را در مبارزه و دفع و طرد او بكار گيرد.

### 7- ضرورت به كار داشتن انصاف در مناظره

مناظره كننده نبايد يار و ياور (يعنى شريك مناظره ) خود را در انتقال از دليلى به دليل ديگر، و از سؤ الى به سؤ ال ديگر بازدارد؛ بلكه بايد امكاناتى براى او به وجود آورد تا آنچه در ذهن خويش فراهم آورده به كار گرفته و آن را ايراد نمايد، و از خلال مجموع سخنان و بيانات وى آنچه را مورد احتياج او در رسيدن به حق است استخراج كند. اگر مناظره كننده ، حق را ضمن تعبير و بيانات او به دست آورد، و يا ملاحظه كرد كه سخن او مستلزم ثبوت حق است - اگرچه خود او از اين استلزام ، غافل باشد - بايد از او بپذيرد و خداى متعال را سپاس گويد (كه حق و صواب به دست شريك مناظره او پديدار گشته است )؛ زيرا هدف مناظره عبارت از رسيدن به حق است ولو آنكه اين حق در طى سخن و بيان نامتناسب و غيرموزون و ناهماهنگ جلب نظر كند، سخن و بيانى كه هدف و مطلوب او از لابلاى آن به دست مى آيد.

اينكه مناظره كننده به طرف بگويد: اين نظريه ، - با توجه به اينكه تو سخن و راءى نخستين خود را رها كردى - لازمه سخن من نيست و نمى توانى چنين و چنان بگوئى ، و امثال اينگونه سخنها - كه بايد آنها از اراجيف و ياوه گوئيهاى مناظرين تلقى كرد - صرفا عبارت از عناد و لجاج محض و خروج و انحراف از طريق حكمت و استوارانديشى است .

غالبا ملاحظه مى كنيد كه مناظره ها در محافل به ستيزه جوئى و جدالها و نزاعهاى محض ، منتهى مى شود تا آنجا كه شخص معترض ، مطالبه دليل مى كند، ولى مدعى در حاليكه بدان آگاهى دارد از اقامه دليل خوددارى مى نمايد. و بالاخره جلسه مناظره سرانجام به انكار و اصرار و عناد و كينه منقضى مى شود. بديهى است كه چنين مناظره اى عين تباهكارى و خيانت به شرع مقدس و موجب ورود فرد در سلك و كادر كسانى است كه در قرآن كريم - به خاطر كتمان علم -، مورد نكوهش قرار گرفته اند.

### 8 - مناظره بايد با افراد برجسته علمى صورت گيرد

بايد با افرادى مناظره كرد كه داراى استقلال علمى (و صاحب نظر) مى باشند - تا در صورتيكه مناظره كننده ، طالب حق باشد - بتواند از بياناتشان سودمند گردد.

اكثر مناظره كنندگان از مناظره با دانشمندان چيره دست و بزرگان علم احتراز مى جويند؛ چون مى ترسند كه مبادا حق از رهگذر بيان آنها پديدار گردد. لذا علاقه دارند با اشخاصى به مناظره برخيزند كه از لحاظ علمى در درجه پائين ترى قرار دارند تا بتوانند حس آزمندى و طمع خود را در ترويج باطل ، بر افراد ضعيف العلم تحميل كنند.

علاوه بر اين شرائط و آدابى كه ياد شد، شرائط و آداب دقيق ديگرى نيز براى مناظره كننده وجود دارد؛ لكن شرائط و آدابى كه ما از آنها ياد كرديم مى تواند تو را به شناخت مناظره اى كه با هدف الهى صورت مى گيرد، و شناخت كسى كه به خاطر خود مناظره و يا به خاطر انگيزه ها و هدفهاى نارواى ديگر به مناظره مى پردازد، رهنمون گردد.

## فصل دوم : آفات و نتايج سوء بحث و مناظره نادرست

### مقدمه :

در اين فصل ، آفات مناظره و نتايج سوئى كه از رهگذر مناظره نادرست عائد انسان مى گردد، و از بلياتى كه از مهلكات اخلاقى به شمار مى آيد، بحث و گفتگو مى شود.

لذا بايد متوجه باشيم مناظره اى كه به منظور غلبه بر ديگران و اسكات طرف و مباهات ، و شوق و تمايل عصبى به اظهار فضل ، صورت مى گيرد منبع و سرچشمه همه خويها و رفتارهائى است كه از نظر خداوند متعال ، ناستوده است ؛ ولى از ديدگاه ابليس ستوده مى باشد.

رابطه و نسبت اينگونه مناظرات با زشتيهاى باطنى - از قبيل تكبر و خودبزرگ بينى ، عجب و خودستائى ، رياء، حسد، رقابت ، تزكيه نفس و خودپسندى ، جاه طلبى و امثال آنها - همچون نسبت خمر و شراب با زشتيها و زشتكاريهاى ظاهرى از قبيل : زنا، قتل ، و نسبت و تهمت زنا به ديگران است . همانگونه كه اگر كسى ميان شرب خمر و ساير گناهان و زشتكاريها مخير باشد، و شرب خمر را - به خاطر ناچيز شمردن جرم آن - بر ديگر گناهان ترجيح دهد؛ در نتيجه ، همين گناه ، وى را به طرف گناهان و زشتكاريهاى ديگر سوق مى دهد؛ همين گونه نيز اگر بر روحيه كسى حس علاقه به غلبه بر ديگران و اسكات آنها در مناظره ، و جاه طلبى و مباهات بر اقران ، چيره و مستولى گردد، اينگونه تمايلات ، او را به اظهار و ارتكاب علنى تمام پليديها سوق مى دهد (كه مى توان آنها را به عنوان آفات و نتايج سوء مناظره هاى نادرست تلقى كرد).

(مطالب مربوط به اين فصل ، طى گزارش دوازده آفت بررسى ميشود):

### 1- عدم پذيرش حق از رهگذر مناظره تواءم باجدال و ستيزه جوئى

يكى از آفات مناظره ، مسئله عدم پذيرش حق و ناخوش انگارى آن و حرص و تمايل شديد به مبارزه با حق از طريق جدال و ستيزه كارى است . اين حالت ناپسند تا آنجا در روح مناظره كننده ستيزه جو پيشروى مى كند كه نامرغوب ترين حادثه و نامطلوب ترين رويداد زندگانى - از ديدگاه او - اين خواهد شد كه مبادا حق بر زبان طرف مناظره او پديدار گردد. و هر چند كه حق بدين صورت چهره مى نماياند با توسل به تلبيس و بيان حق به جانب و حربه نيرنگ و چاره انديشى مى كوشد به منظور انكار حق - بر حسب مقدورات و توانائيش - مناظره وى ادامه يابد تا سرانجام ، حق را پايمال سازد.

از اين پس ، ممارات و ستيزه جوئى به صورت عادت و طبيعت ثانوى در او درمى آيد، آنهم به گونه اى كه هر سخنى به گوشش مى رسد - براى اظهار فضل و خرده گيرى از خصم - حالت اعتراض و اشكال تراشى هر لحظه در دلش برانگيخته مى شود، اگرچه طرف او بر حق باشد؛ چون مى خواهد به اصطلاح : خودى را بنماياند؛ لذا به هيچ وجه در صدد اظهار حق برنمى آيد.

و ما پيش از اين درباره نكوهش مراء و ستيزه جوئى و آثار سوئى كه بر آن مترتب است ، آيات و رواياتى را ياد كرديم . خداوند متعال ميان كسى كه به او دروغ و افتراء مى بندد و ميان كسى كه حق را تكذيب مى كند جدائى نمى بيند، بلكه آن دو را از نظر جرم و گناه روحى و اخلاقى ، با هم برابر مى داند آنجا كه مى فرمايد:

(( (و من اظلم ممن افترى على الله كذبا او كذب بالحق لما جائه (401) ) ))

چه كسى ستمگرتر از كسى است كه بر خداوند متعال ، دروغ و افترا بسته و يا آنگاه كه حق بدو رسيده ، آن را دروغ پندارد و آن را تكذيب نمايد.

عدم پذيرش حق و تكذيب آن ، نوعى از كبر و خودبزرگ بينى به شمار مى آيد؛ زيرا قبلا گفتيم كه كبر و استكبار، در واقع عبارت از رد كردن حق به گوينده آن مى باشد. و مراء و جدال ، مستلزم چنين حالتى است ، (يعنى انسان را وامى دارد كه زير بار حق نرود و آنرا تكذيب نمايد).

ابى درداء و ابى امامه و واثله و انس مى گفتند: روزى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر ما وارد شد در حاليكه ما راجع به يكى از مسائل دينى سرگرم بحث و مجادله و ستيزه جوئى بوديم ، ديديم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنان خشمگين شد كه شدت خشم او براى ما بى سابقه بود. سپس فرمود: (ملتهائى پيش از شما به علت جدال و ستيزه جوئى ، گرفتار انحطاط و نابودى شدند. از ستيزه جوئى دست برداريد؛ زيرا يك فرد باايمان با كسى به جدال و ستيز برنمى خيزد. ستيزه جوئى نكنيد؛ چون ستيزه جو كاملا و سخت زيانكار است . جدال را كنار بگذاريد؛ زيرا من در روز قيامت از ستيزه گر شفاعت و وساطت نمى كنم . با هم به ستيز نپردازيد؛ چون من براى كسى كه اگر از جدال - در حاليكه حتى حق با او است و راستين مى باشد - دست بردارد، سه خانه و جايگاه آرام بخشى در بوستانها و اطراف و مرغزار و ميان بهشت و قله هاى آن ، ضمانت مى كنم . از مراء و جدال دست برداريد؛ زيرا نخستين كارى كه پروردگار من - پس از منع بت پرستى - مرا از آن نهى فرمود عبارت از ستيزه جوئى با مردم است (402) )

از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه فرمود: (سه خصلت است كه هرگاه كسى خداى عزوجل را با احراز آنها ملاقات كند - مى تواند از هر درى كه دلخواه او است وارد بهشت گردد:

1- كسى كه داراى اخلاق نيكو و رفتار پسنديده باشد.

2- فردى كه در سر و علن و آشكارا، و در نهان ، بيم خداى را در دل نگاه دارد.

3- شخصى كه از جدال و ستيزه جوئى خوددارى كند، اگرچه بر حق باشد(403) ).

امام صادق عليه‌السلام از اميرالمؤ منين على عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود: (از ستيزه جوئى و خصومت با مردم بر حذر باشيد؛ زيرا اين دو حالت ، قلب انسان را نسبت به برادران ايمانى بيمار مى سازد. و نفاق و دوروئى را در دلها ريشه دار مى سازد و به رويش و رشد آنها كمك مى كند(404) ).

امام صادق عليه‌السلام فرمود كه جبرئيل عليه‌السلام به پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كرد: (از ستيزه جوئى و درگيرى با مردم بر حذر باش (405) ).

### 2- تظاهر و رياكارى

يكى از آفات و عوامل زيانبار مناظره ، رياء و تظاهر و ملاحظه از توده مردم و سعى و تلاش براى جلب قلوب آنان و معطوف ساختن توجه آنها به خويشتن مى باشد؛ تا بدينوسيله ، ديگران راءى و نظريه او را تاءييد نموده ، و او را نسبت به طرف مناظره وى يارى داده ، و با او اظهار هماهنگى كنند. چنين كارى عين رياء و تظاهر و بلكه بخشى ناچيز از آن است .

رياء و صحنه سازى ، يك نوع دردى سخت و درمان ناشدنى و مرضى خوفناك و عامل مهلك و كشنده است . خداوند متعال مى فرمايد:

(( (و الذين يمكرون السيئات لهم عذاب شديد و مكر اولئك هو يبور )) (406)

و آنانكه نيرنگهاى زشت آرند آنها را است شكنجه اى سخت ، و نيرنگ آنان تباه و نابود خواهد شد و اثرى از خود به جاى نخواهد گذاشت .

برخى از مفسرين گفته اند: اين افراد عبارت از رياكاران مى باشند.

و نيز خداوند متعال مى فرمايد:

(( (فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و لايشرك بعبادة ربه احدا(407) )

اگر كسى به لقاء رحمت پروردگار خويش اميدوار است بايد دست اندر كار اعمال شايسته شود، و در بندگى پروردگارش ، هيچ چيزى را انباز او قرار ندهد.

رياء و تظاهر عبارت از (شرك خفى ) است . رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: سهمگين ترين امرى كه از آن نسبت به شما سخت بيمناكم (شرك اصغر) است . عرض كردند شرك اصغر چيست ؟ فرمود: رياكارى و تظاهر. خداوند متعال - آنگاه كه مى خواهد بندگان خود را به مجازات اعمال آنها برساند - در روز قيامت به آنها خطاب مى كند: به كسانى پناهنده شويد كه به خاطر آنها رياء و تظاهر مى كرديد؛ بنگريد كه آيا مى توانيد پاداش اعمال خويش را نزد آنها بيابيد؟(408) ).

و نيز فرمود: (از سقوط در چاه مذلت و خوارى (يا از سقوط در وادى حزن و اندوه )، به خداوند متعال پناه ببريد، عرض كردند يا رسول الله اين چاه مذلت چيست ؟ فرمود: دره و پرتگاهى است در دوزخ كه براى رياكاران ستيزه جو آماده گشته است (409) ).

و همو فرموده است : (به رياكار در روز قيامت مى گويند: اى فاجر و گناهكار و اى فريبكار متظاهر، عمل و رفتار تو سردرگم ، و اجر و پاداش تو تباه گشته است ، بايد اجر و پاداشت را از كسى مطالبه و دريافت كنى كه به خاطر او عمل مى كردى (410) ).

جراح مداينى از امام صادق عليه‌السلام درباره آيه (( (فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و لايشرك بعبادة ربه احدا) )) سؤ ال كرد، حضرت فرمود: مصداق و منظور اين آيه عبارت از كسى است كه دست اندر كار عملى مى گردد كه پاداش آفرين است ؛ ولى هدف او رضاى خداوند متعال نيست ؛ بلكه او مى خواهد صرفا مردم ، وى را پاكيزه و مبرى بپندارند، و در ميان جامعه به پاكى نامور گردد. اين شخص عبارت از همان كسى است كه در عبادت و پرستش خداوند متعال ، دچار شرك مى باشد(411) ).

از همان امام عليه‌السلام روايت شده است كه نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (فرشته الهى ، اعمال بندگان خدا را با خوشحالى و رضايت خاطر به ملاء اعلى برمى فرازد. و آنگاه كه حسنات آنان را بدانسو بالا مى برد خداوند (عز و جل ) به ماءموران خود مى گويد: حسنات اين شخص را در (سجين ) و ديوان اعمال گنهكاران قرار دهيد؛ زيرا او در اعمال خويش ، مرا منحصرا در مد نظر قرار نداده بود)(412) . (سجين عبارت از محلى است كه نامه فجار و كفار را در آنجا مى نهند).

از اميرالمؤ منين على عليه‌السلام است كه فرمود: (براى رياكار سه مميز و نشانه وجود دارد: 1- آنگاه كه مردم را مى بيند با نشاط و شادمان مى گردد 2- و به هنگامى كه تنها است كسل و بيحال مى شود 3- و دوست مى دارد كه مردم ، او را در تمام كارهايش بستايند)(413) .

### 3- خشم و غضب

سومين عارضه سوء و آفت مناظره نادرست ، خشم و غضب است . مناظره كننده غالبا نمى تواند خود را از تيررس خشم دور نگاه دارد، و بيشتر اوقات اين دو از هم جدائى پذير نيستند. به ويژه اگر به سخن او ايراد و اشكال كنند و گفتار او را مردود اعلام كنند، و بيان او مورد اعتراض و انتقاد واقع شود، و استدلال او در حضور مردم ، غيرقابل قبول تلقى گردد. در چنين شرائطى ، ناگزير خشمگين مى شود.

خشم و غضب مناظره كننده ، گاهى به حق ، و احيانا نادرست و نا به حق است . خداوند متعال و رسول گرامى او، خشم و غضب را - به هر كيفيتى كه اتفاق افتد - نكوهش كرده و نسبت به آن ، همه مردم را سخت - و بيش از حد انتظار - به عذاب تهديد فرموده است . خداوند متعال مى فرمايد:

(( (اذا جعل الذين كفروا فى قلوبهم الحمية حمية الجاهلية فانزل الله سكينته على رسوله (414) ) )) .

آنگاه كه افراد كافر و ناسپاس ، حميت و غيرت را در دلهاى خود برقرار ساختند، آن هم غيرت و تعصب جاهلى ؛ لذا خداوند متعال آرامش و اطمينان خاطر را بر فرستاده خود فروآورد.

به همين جهت خداوند متعال ، كفار را به خاطر تظاهر به عصبيت – آن هم عصبيتى كه بازده خشم است - نكوهش كرده و مؤ منين را به خاطر آرامشى كه پروردگار متعال به آنان مرحمت فرموده مورد ستايش قرار داده است .

از عكرمه (مولى ابن عباس ) در تفسير (سيدا و حصورا) روايت شده است كه (سيد) عبارت از كسى است كه خشم و غضب بر او چيره نگردد.

روايت كرده اند كه شخصى به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كرد: مرا به عملى راهنمائى و توصيه فرما، ضمن آنكه آن عمل ، مختصر است ، مفيد و سودمند هم باشد، فرمود: خشمگين مشو. آن مرد دوباره همان درخواست را تكرار كرد، باز هم فرمود: خشمگين مشو(415) .

از معصوم عليه‌السلام سؤ ال شد كه چه عاملى مى تواند انسان را از خشم الهى دور سازد؟ فرمود: خشم روائى مكن (تا گرفتار غضب الهى نگردى ).

از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه فرمود: (اگر كسى از خشم و غضب خوددارى كند، خداوند متعال بر روى عيوب و زشتيهاى او پرده مى افكند(416) ).

ابودرداء مى گويد: به پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كردم يا رسول الله مرا به عملى ارشاد كن كه زير سايه آن وارد بهشت گردم ، فرمود: خشم مگير(417) ).

رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (خشم و غضب ، ايمان انسان را تباه مى سازد آنچنانكه (صبر) يعنى گياه تلخ و تبرزد، عسل را فاسد مى كند و، شهد و شيرينى آن را از ميان برمى دارد(418) ).

و نيز فرمود: (هيچ كسى دچار غضب نگرديد مگر آنكه بر لبه پرتگاه دوزخ قرار گرفت (419) ).

امام صادق عليه‌السلام فرمود: از پدرم شنيدم كه مى گفت : مردى صحرانشين و بيابانگرد، حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و عرض كرد: روزگار و زندگانى من در بيابان سپرى مى گردد، به من مطالبى جامع و سودمند تعليم فرما. حضرت فرمود: من به تو دستور مى دهم كه خشمگين نشوى . اين مرد صحرانشين درخواست مذكور را سه بار تكرار كرد و همان پاسخ را دريافت نمود. سپس گفت : از اين پس راجع به چيزى پرسش نخواهم كرد؛ چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرابه چيزى جز خير و خوبى ، امر نفرموده است (420) ).

از همان امام عليه‌السلاماست كه گفت : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (خشم روائى ، ايمان انسان را تباه مى كند همانطور كه سركه ، عسل را تباه مى سازد(421) ).

روزى در حضور امام باقر عليه‌السلام سخن از غضب به ميان آمد، فرمود: (فردى كه دچار غضب مى گردد هرگز روى سعادت به خود نمى بيند و قانع و راضى و آرام نمى شود مگر آنگاه كه وارد آتش دوزخ گردد(422) ). (يعنى تا مرتكب گناهى نشود خشمش تسكين نمى يابد).

همو فرموده است : (در كتاب توراة آمده است : وقتى موسى عليه‌السلام با خداى عز و جل مناجات مى كرد خدا به او فرمود: اى موسى ، نسبت به كسى كه زمام اختيار او را در دست تو قرار داده ام و ترا بر او مسلط ساختم از خشم روائى بر او، خويشتن دارى كن تا من از خشم روائى بر تو خوددارى كنم (423) ).

از ابى حمزه ثمالى است كه گفت امام باقر عليه‌السلام فرمود: (اين خشم و غضب ، پاره اى از آتش شيطانى است كه در قلب آدمى برافروخته مى گردد، و آنگاه كه يكى از شما دچار خشم مى شود چشمانش برافروخته شده و رگهاى گردن او برآمدگى پيدا مى كند و از اين طريق است كه شيطان به قلب آدمى راه مى يابد و در آن نفوذ مى كند(424) ).

اخبار و احاديث در مذمت و نكوهش غضب ، فراوان مى باشد:

در اخبار كهن آمده است : يكى از انبياء به كسانى كه با او مصاحب بودند گفت : چه كسى با من پيمان مى بندد كه خشمگين نشود تا بدينوسيله از لحاظ مقام و مرتبت نبوت با من همطراز گردد و پس از من جانشينم باشد؟ يكى از جوانان مجلس گفت : من چنين تعهدى را قبول مى كنم . سپس آن پيامبر عليه‌السلام سخن و پيشنهاد خود را تكرار كرد، باز هم همان جوان گفت : من اين مسئوليت انسانى را به عهده مى گيرم . او عملا نيز نسبت به تعهد خود وفادار ماند (و هرگز خشمگين نشد). وقتى آن پيامبر عليه‌السلام از دنيا رفت ، جوان مذكور به مقام و مرتبت او (پس از رحلتش ) نائل آمد، و آن جوان همان (ذوالكفل نبى ) عليه‌السلام است كه متكفل و متعهد شد خشمگين نگردد و به تعهد خود نيز كاملا وفا نمود.

### 4- حقد و كينه توزى

چهارمين آفت زيانبار مناظره ، حقد و كينه توزى است كه خود نيز بازده و زاده غضب مى باشد؛ چون وقتى انسان به خاطر عدم توانائى بر اعمال غضب و تشفى قلب ، خشم خويش را فرو مى نشاند و آن را به دل مى گيرد اين حالت به درون او بازمى گردد و در آن نفوذ كرده و در آنجا پايدار و پنهان و محفوظ مى ماند، و بالاخره به صورت حقد درآمده و از كينه سر برمى آورد.

مقصود از حقد اين است كه قلب انسان همواره با احساس سنگينى و بغض و نفرت دست به گريبان است با اينكه مى دانيم كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (يك فرد مؤ من ، كينه به دل خود راه نمى دهد و كينه توز نيست ).

بنابراين حقد و كينه توزى ، ثمره و ميوه تلخ خشم و غضب مى باشد كه ضمنا امور زشت و حالات ناپسندى را براى انسان به ارمغان مى آورد كه اين امور عبارتند از: حسد، ناسزاگوئى در برابر حوادث ناخوش آيندى كه به طرف وى آسيب مى رساند، عزلت و كناره جوئى و قهركردن ، بريدن از خويشاوندان و نزديكان ، سخنهاى ناروا و نامشروع از قبيل : دروغ ، غيبت ، افشاى اسرار مردم ، پرده درى ، نقل مطالبى كه به استهزاء منجر مى گردد، آزار رساندن با زبان و كردار. و تا آنجا كه امكانات فرد كينه توز به وى اجازه مى دهد (در اين مسير، توسنى مى كند).

همه اين امور نابخردانه و نكوهيده ، پاره اى از نتايج و آثار سوء حقد و كينه ورزى است . حداقل نتيجه سوء كينه توزى تو - در صورتيكه بتوانى از اين امور زشت هم بر حذر باشى - اين است كه از وجود اين حالت در قلب و درون خود احساس سنگينى مى كنى ، و نمى توانى دلت را از بغض نسبت باو بازدارى تا آنجا كه ناگزير مى شوى از اداء وظيفه در مورد كارهاى مطلوب و مورد پسند خداوند - از قبيل : خوشروئى و رفق و مدارا و عنايت و اهتمام نسبت به طرف مناظره و قيام و اقدام در احسان به او و هميارى و تعاون با او - امتناع ورزى .

تمام اين حالات درونى و جنبشهاى روانى ، درجه و پايه دين و ايمان تو را به انحطاط و سقوط و نقصان مى كشاند و ميان تو و تفضل عظيم و پاداش بزرگ پروردگار متعال ، فاصله و جدائى برقرار مى سازد، اگرچه ، ترا در معرض كيفر و عذاب قرار ندهد.

بايد متوجه بود كه فرد كينه توز - در صورتيكه قادر بر مجازات طرف مناظره خود باشد - مى تواند سه حالت را در پيش گيرد:

1- حق طرف خود را به طور كامل و بدون كم و كاست اداء نمايد، كه اين كار، عين (عدل ) و عدالت خواهى است .

2- نسبت به او از طريق عفو و گذشت احسان كند، كه البته چنين گذشتى را مى توان (تفضل ) ناميد.

3- ناروا عمل كند و بى جهت و بدون آنكه مستحق ظلم باشد به وى ستم نمايد كه چنين عملى را (جور) مى نامند.

رفتار سوم ، شيوه اراذل و اوباش مى باشد، يعنى افرادى فرومايه ، چنين شيوه اى را انتخاب مى كنند.

رفتار دوم ، راه و رسم صديقين و افراد راستين است .

و رفتار اول ، اوج پايه و درجه مردمان صالح و شايسته اى است ، كه بايد فرد مؤ من - اگر نتواند مقام و فضيلت عفو را تحصيل كند - با چنين خصلتى خو گرفته و شخصيت او با همان خصلت درآميخته و بدان نامور گردد. عفوى كه خداوند متعال ، افراد بشر را بدان امر و دعوت كرده و فرستاده گرامى خود صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه عليهم‌السلام را به خاطر داشتن چنين حالتى ، ويژگى بخشيده ، و آنان را از ساير مردم ممتاز ساخته است . خداى متعال به پيامبرش فرمود:

(( (خذ العفو(425) ) ))

عفو و گذشت را در پيش گير.

و يا فرمود:

(( (و ان تعفوا اقرب للتقوى ) )) (426)

اگر عفو كنيد، چنين شيوه اى با تقوى و پرهيزگارى ، در خور و مناسب تر و داراى پيوند نزديك ترى است .

رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (سوگند به خدائى كه جان و حيات من در يد قدرت او است سه چيز است كه اگر در مورد آن ها قسم ياد كنم بجا و به مورد است :

1- هيچ صدقه و انفاقى ، مال و خواسته بشر را كم نمى سازد و از آن نمى كاهد، بنابراين صدقه بدهيد و انفاق كنيد.

2- هر فردى كه بر او ستم رفته اگر به منظور كسب رضاى خداوند، راه و رسم عفو و اغماض را در پيش گيرد، خداوند متعال بر عزت و سرفرازى او در روز قيامت مى افزايد.

3- هر كسى كه درى از سؤ ال و درخواست مالى خويش را به روى مردم بگشايد، خداوند متعال درى از فقر و تهيدستى را فراسوى او باز مى كند)(427) .

و نيز فرمود: (تواضع و فروتنى ، جز رفعت و والائى مقام چيزى بر انسان نمى افزايد؛ پس فروتنى كنيد تا خداوند متعال مقام و منزلت شما را رفيع گرداند. عفو و گذشت ، پايه هاى عزت و سرفرازى انسان را بالا مى برد؛ لذا عفو را پيشه خود سازيد تا خداوند متعال شما را سرفراز گرداند. صدقه و انفاق مالى ، مال و ثروت انسان را فزاينده تر مى سازد پس صدقه دهيد تا مشمول رحمت الهى باشيد(428) )

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: موسى عليه‌السلام به خدا عرض كرد: (پروردگار من ، كدام يك از بندگانت در پيشگاه تو عزيزتر است ؟ فرمود: آن كسى كه در عين توانائى بر مجازات ، عفو و گذشت نمايد(429) ).

ابن ابى عمير از عبدالله بن سنان و او از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه آن حضرت گفت ، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ضمن يكى از سخنرانى ها فرمود:

(هان اى مردم ، مى خواهيد شما را به بهترين پديده هاى آفرينش و عاليترين خصلت و اخلاق پاداش آفرين دنيا و آخرت آگاه سازم ؟ (اين خصلتها عبارتند از اينكه ):

1- نسبت به كسى كه بر تو ستم روا داشته است عفو و اغماض را در پيش گيرى .

2- با كسى كه ارتباط خود را از تو گسسته و قطع رحم كرده ، صله رحم كنى و با وى در ارتباط باشى .

3- به كسى كه نسبت به تو بدى كرده است نيكى كنى .

4- از عطاء و بخشش نسبت به كسى كه ترا از بخشش و عطاى خويش محروم ساخته ، دريغ نورزى (430) ).

اخبار و احاديث درباره فضيلت عفو و گذشت ، بسى فراوان و چشمگير است ؛ لكن ذكر همه آنها در خور اقتضاء اين كتاب نيست

.

### 5 - رشك و حسد

پنجمين آفات و عوارض مضر مناظره عبارت از رشك و حسد است كه خود نيز بازده و نتيجه حقد و كينه ورزى است ، و حقد و كينه ورزى نيز ثمره خشم غضب مى باشد، چنانكه قبلا در اين باره سخن گفتيم .

غالبا مناظره كننده از حسد نسبت به طرف خود در امان نيست ؛ زيرا گاهى بر طرف خود، غالب و گاهى در برابر او مغلوب مى گردد؛ و گاهى فقط سخن او مورد ستايش قرار گرفته و نيز گاهى فقط سخن طرف او مشمول تمجيد و تحسين ديگران واقع مى شود.

آنگاه كه غلبه با او نباشد و يا سخن او مورد ستايش ديگران قرار نگيرد چنين آرزو مى كند كه غلبه و پيروزى از آن او بوده و ديگران نيز از سخن او ستايش كنند و طرف او از اين مزايا محروم باشد. اينگونه تمنى و آرزو، عين حسد است ؛ چون علم و دانش از بزرگترين و مهمترين نعمت هاى الهى است پس وقتى مناظره كننده آرزو كند كه چنين غلبه و پيروزى و لوازم آن از آن او باشد، (و طرف مناظره وى از چنين مزايائى محروم بماند)، در حقيقت نسبت به او حسد ورزيده است . چنين حالتى به هر مناظره كننده اى دست مى دهد و دچار چنين روحيه ناستوده اى مى گردد. البته – به جز كسانى كه خداوند متعال آنانرا در پناه صيانت خود قرار مى دهد - اكثر مناظره كنندگان از چنين گرفتاريهاى روحى مصون نيستند؛ لذا ابن عباس گفته است : (علم و دانش را در هر جائى كه يافتيد فرا گيريد و آن را در اختيار خود قرار دهيد، و گفتار و ايراد برخى از فقهاء درباره برخى ديگر را نپذيريد، و برخورد و اختلاف آنها را ملاك و معيار قرار ندهيد؛ چون اختلاف ورزيدن آنها و در نتيجه ، تفاوت آراء آنان ، همانند مخالفت بزهاى نر و يا آهوان نر در ميان آغل و يا در كمينگاه شكارچى است ).

اما آنچه درباره نكوهش حسد و تهديد نسبت به آن به ما رسيده است از حد شمار و آمارگيرى بيرون است . راجع به مذمت حسد، همين قدر كافى است كه همه رويدادهاى آميخته به گناه و فساد - كه در روى زمين اتفاق افتاده است از نخستين زمان آفرينش آدم تا آخرين هنگام برپائى جهان هستى - از همين رشك و حسد ريشه مى گيرد.

آنگاه كه ابليس نسبت به آدم ابوالبشر عليه‌السلام حسد ورزيد، فرجام كار وى بدانجا انجاميد كه خداوند متعال او را از درگاه رحمت خويش طرد فرمود، و شكنجه آتش دوزخ را براى وى آماده كرد تا جاودانه در آن رنج بيند.

حسد - پس از سقوط و ابتلاء ابليس به سرنوشت شوم خود - بر بشر مسلط گرديد و همچون روح و خون در بدن انسانى راه يافته و در آن نفوذ كرد، و سرانجام بصورت عامل و انگيزه دائمى فساد و تبه كارى درآمد.

آرى حسد، نخستين لغزش و گناهى بود كه بلافاصله پس از آفرينش آدم روى داد، و همين حالت نابسامان روانى ، موجب قتل و شهادت فرزند آدم ابوالبشر (يعنى هابيل ) به وسيله برادرش (يعنى قابيل ) گرديد؛ چنانكه خداوند متعال داستان اين دو برادر و مسئله برادركشى را در نبشتار گرامى خود بازگو نمود، و نيز در قرآن كريم حاسد را با شيطان و ساحر و افسونگر، قرين و همپايه معرفى كرده و فرموده است :

(( (و من شر غاسق اذا وقت ، و من شر النفاثات فى العقد، و من شر حاسد اذا حسد )) (431)

و از شر تاريكى آنگاه كه فراگيرد و يا فرو رود و از شر زنانى كه در گرهها مى دمند، و از شر حسود آنگاه كه حسادت مى ورزد، به پروردگار خود پناه مى برم .

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (حسد، حسنات و كارهاى نيك (و ايمان ) انسان را مى بلعد و نابود مى سازد آنچنانكه آتش ، هيزم را(432) ).

و همو فرمود: (دردها و بيماريهاى جامعه هاى پيشين - كه عبارت از حسد و كينه ورزى است - به طرف شما آرام آرام و بى سر و صدا به حركت درآمده و به شما روى آورده است ، دردهائى كه مى تراشد و مى زدايد، نمى گويم كه موى بدن را مى تراشد و آن را مى زدايد؛ بلكه دين و ايمان شما را مى تراشد و آن را از صفحه درون و خاطر شما دور مى كند. سوگند به خدائى كه جان محمد در يد قدرت او است هيچ يك از شما وارد بهشت نخواهيد شد مگر آنگاه كه با سلاح دين و ايمان مجهز باشيد. و نمى توانيد سلاح ايمان را در بر گيريد مگر آنگاه كه نسبت به هم محبت ورزيده (و به هم حسادت نكنيد)(433) ).

و نيز فرمود: شش فرقه از مردم - بدون محاسبه و بازپرسى ، به خاطر شش امر - وارد دوزخ مى شوند. عرض كردند اين شش فرقه چه كسانى هستند؟ فرمود:

1- امراء و فرمانروايان به علت جور و ستم .

2- عرب ها و تازيان به خاطر حميت و عصبيت جاهلى .

3- رؤ سا و اشراف و مالداران به علت تكبر و خودبزرگ بينى .

4- تجار و سوداگران به خاطر خيانت .

5 - روستائيان به علت نادانى .

6- علماء و دانشمندان به خاطر حسد(434) ).

محمد بن مسلم از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده است كه فرمود: (شخصى كه خشم آلود با شتابزدگى وارد هر كارى مى گردد (و سخنى عارى از انديشه بر زبان مى آورد و به شدت خشمگين مى شود)، در نتيجه دچار كفر مى گردد. و حسد، ايمان انسان را مى بلعد آنچنانكه آتش ، هيزم را در كام خود فرو مى برد(435) ).

امام صادق عليه‌السلام فرمود: (آفتهاى دين و ايمان بشر عبارتند از: حسد، عجب و خودبينى ، و فخر و مباهات بر ديگران (436) ).

همان امام عليه‌السلام فرمود: خداوند متعال به موسى عليه‌السلام چنين خطاب كرد:

اى پسر عمران ، نسبت به مردم - به خاطر اينكه لطف و تفضلم را به آنها ارزانى داشته ام - حسادت مكن و به مزاياى آنها چشم ندوز، و در دل خود، آنرا پى گيرى مكن ؛ زيرا انسان حسود نسبت به احسان من به ديگران ، خشمگين مى باشد و مى خواهد از كم و كيف بهره هائى كه ميان مردم تقسيم كرده ام جلوگيرى كند؛ اگر او بدينسان باشد من از آن او نيستم و او نيز از آن من نخواهد بود)(437) . (يعنى نسبت به هم بيگانه ايم ).

و همان امام عليه‌السلام فرمود: يك فرد باايمان ، غبطه مى خورد (يعنى خواهان همانگونه نعمتى است كه خداوند متعال به ديگران عطاء فرموده است )؛ ولى او نسبت به ديگران ، حسد نمى ورزد (يعنى خواهان سلب نعمت از ديگران و جلب آن به خود نيست )؛ لكن منافق حسادت مى ورزد و غبطه نمى خورد(438) ).

### 6- بريدن از افراد و كناره جوئى از مردم

ششمين آفت مناظره ، قهر و فاصله گرفتن از مردم و قطع رابطه با آنها است ، و اين حالت نيز از لواحق و پى آمدهاى حقد و كينه توزى مى باشد؛ زيرا وقتى ميان اهل مناظره ، نفرت و انزجار برانگيخته مى شود و بالا مى گيرد و خشم و غضب از رهگذر آن ، چهره مى نماياند، و هر يك از دو طرف مدعى مى گردد كه حق با او است و ديگرى اشتباه مى كند، و چنين مى پندارد و يا چنين اظهار مى كند كه طرف وى روى امر باطلى اصرار مى ورزد و با اراده اى مستحكم برخلاف راءى او در مخالفت خويش پافشارى مى نمايد (خشم و كينه ، نتيجه قهرى چنين روشى خواهد بود)، و لازمه كينه و خشم او اين است كه با او قطع رابطه كرده و از او فاصله گيرد. و اين كار از بزرگترين گناهان و از معاصى كبيره است .

داود بن كثير مى گويد از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه گفت پدرم روايت كرد كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمود: (اگر دو فرد مسلمان از هم دورى گزينند (و به اصطلاح از هم قهر كنند) و مدت سه روز با چنين حالتى بسر برند و با هم صلح و سازش و آشتى ننمايند از حوزه اسلام بيرون هستند و نمى توان ميان آنها هيچگونه ولايت و پيوند دوستى تصور كرد. اگر هر يك از آن دو در اعاده ارتباط، پيشقدم گردند و سر صحبت را با يكديگر باز كنند، آن كسى كه در اين كار پيشقدم مى شود در روز حساب به سوى بهشت ، پيشتاز است (439) ).

از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود: (هيچ وقت دو فرد مسلمان از هم قهر و دورى نمى كنند مگر آنكه يكى از آنها مستوجب برائت و بيزارى خداوند و مستحق لعنت او مى باشد؛ و گاهى هر دو، مستحق چنين كيفرى هستند. (معتب (440) ) به آن حضرت عرض كرد: فدايت شوم اين يكى كه قهر كرد و در قطع رابطه پيشقدم شد ظالم و متجاوز است و مستحق چنين كيفرى مى باشد. پس بنابراين به چه دليل آن ديگرى كه مظلوم است بايد كيفر بيند؟ فرمود: چون او برادرش را به ارتباط و آشتى دعوت نمى كند و براى خاطر او خشمش را فرو نمى خورد، و از سخن او صرف نظر نمى نمايد. از پدرم شنيدم كه مى فرمود: اگر دو فرد با هم درگير شوند و با هم به نزاع برخيزند و يكى از آنها به ديگرى چشم زخمى وارد سازد و بدو آزار روحى رساند و بر او غالب آيد بايد مظلوم و ستمديده به رفيق ستمگر خود بازگردد و به او بگويد: برادر! من ستم كارم و مرا عفو كن تا بدينوسيله خلاء و جدائى قهر و قطع رابطه ميان او و رفيقش ‍ جبران گردد؛ زيرا خداوند متعال ، داور عادل و دادگرى است كه حق مظلوم را از ظالم مى ستاند(441) ).

زرارة بن اعين از امام باقر عليه‌السلام روايت كرده كه فرمود: (شيطان - تا آنگاه كه يكى از مؤ منان از دينش برنگردد - ميان آنها دشمنى و جدائى و بيگانگى به وجود مى آورد و ميان آنها افساد مى كند. وقتى آنها از هم فاصله گرفتند به پشت مى خوابد و به تمدد و استراحت مى پردازد و سپس مى گويد: من پيروز و كامياب شدم . آن حضرت فرمود: بنابراين ، خداى ، آن كسى را بيامرزاد كه ميان دو دوست ، انس و آشتى به وجود آورد. اى گروه مؤ منان نسبت به هم ماءنوس ‍ باشيد و به يكديگر مهربانى كنيد(442) ).

ابى بصير از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود: (تا آن وقتى كه دو فرد مسلمان از هم دورى مى جويند شيطان همواره خرسند و شادمان است . و وقتى به هم رسند و دوستى خود را تجديد كنند زانوهاى شيطان سست مى گردد و مى لرزد به گونه اى كه نمى تواند در جائى قرار گيرد، و رگ و پيوندش از هم گسيخته شود و فرياد ميزند: واى بر او (يعنى بر من ) كه سقوط و نابودى و بدبختى بدو آسيب رسانده (443) (يعنى بر من آسيب وارد ساخت ).

### 7- سخنان ناروا و گفتارهاى حرام

هفتمين آفت مناظره ، سخنان ناروا از قبيل دروغ و غيبت و امثال آنها است كه از لوازم كينه توزى و بلكه از نتايج مناظره مى باشد؛ زيرا مناظره نادرست ، هرگز از نقل سخنى كه به منظور نكوهش و توهين به صاحب آن سخن ، ايراد مى شود عارى نيست . بنابراين مناظره كننده سخنان طرف را تحريف و دگرگونه وانمود مى كند، و در نتيجه مرتكب دروغ و افتراء و دغلكارى مى گردد. و گاهى نيز آشكارا طرف خويش را جاهل و احمق قلمداد مى نمايد و نادان و نابخرد برمى شمارد. پيدا است كه ثمره اين كار عبارت از اين است كه فرد آبرومندى را بى آبرو مى سازد و حرمت او را از ميان مى برد.

همه رفتار سابق الذكر از گناهان كبيره مى باشد، و به گونه اى در قرآن و حديث نسبت به آنها تهديد شده است كه مى توان گفت كه شعار آن از حد احصاء بيرون است . براى اطلاع از نكوهش غيبت ، همينقدر كافى است كه خداوند متعال اين عمل را به (اكل ميته ) يعنى خوردن گوشت مردار تشبيه كرده و مى فرمايد:

(( (و لايغتب بعضكم بعضا ايحب احدكم ان ياءكل لحم اخيه ميتا فكرهتموه (444) ).

نبايد هيچ يك از شما در غياب ديگرى از او بدگوئى كند، آيا هيچ يك از شما دوست مى دارد كه گوشت بدن برادر مرده خود را بخورد؟ بديهى است كه از چنين كارى متنفر و بيزار مى باشيد.

نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (تمام شئون و حيثيات يك مسلمان بر مسلمان ديگر حرام ، يعنى از حرمت و اعتبار برخوردار است : خون ، مال و آبروى او داراى حرمت مى باشد(445) ) و غيبت ، مسئله اى است كه در ارتباط با آبروى مسلمان مى باشد، (يعنى كسى كه از ديگرى غيبت مى كند در حقيقت به حريم آبروى او تجاوز مى كند).

و نيز فرمود: (از غيبت كردن بر حذر باشيد؛ زيرا غيبت از لحاظ جرم و گناه ، سخت تر و بدتر از زنا است ؛ چون ممكن است گاهى انسان ، گرفتار زنا گردد و توبه كند و خداوند هم توبه او را بپذيرد. اما كسى كه غيبت مى كند - تا آنگاه كسى كه از او غيبت شده است ، او را مورد عفو و گذشت قرار ندهد - مشمول آمرزش پروردگار واقع نمى شود(446) ).

براء مى گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى ما سخنرانى مى كرد كه حتى جوجه پرنده ها و يا دختران نوجوانى كه در لانه ها و خانه هاى خود اقامت داشتند صداى آن حضرت را مى شنيدند و آنرا درك مى كردند. رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ضمن اين سخنرانى فرمود: اى مردمى كه با زبان اظهار ايمان مى نمائيد؛ ولى قلب و درون شما از دين و ايمان تهى است ، از غيبت كردن بپرهيزيد و در صدد پى جوئى از عيوب و نقائص برادران مسلمان برنيائيد؛ زيرا اگر كسى نسبت به عيوب ديگران ، كنجكاو باشد خدا نيز از عيوب وى پى جوئى مى كند. و كسيكه خداوند متعال از خرده ها و عيوبش پى جوئى كند او را - حتى در ميان خانه اش - رسوا و بى آبرو مى سازد(447) ).

از امام صادق عليه‌السلام است كه فرمود: (اگر يك فرد باايمان درباره يك فرد مؤ من ، آنچه از زشتيها كه با چشمان خود در او ديده و يا با گوش خود راجع به وى شنيده ، براى ديگران بازگو كند (در صورتيكه طرف راضى نباشد) از جمله كسانى است كه خداوند در مورد آنها مى گويد:

(( (ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشة فى الذين آمنوا لهم عذاب اليم (448) ).

محققا كسانى كه مايلند بديها و زشتيهاى افراد باايمان در ميان جامعه شايع و افشاء گردد، براى آنان شكنجه اى دردناك در پيش است .

نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (غيبت مؤ من - از لحاظ اهميت جرم و گناه - سخت تر از سى بار زنا كردن است ). و در حديثى ديگر آمده است كه (غيبت ، سخت تر از سى و شش بار زنا كردن مى باشد).

بحث و گفتار درباره غيبت - اگر به طور كامل مطرح گردد - به طول مى انجامد، و هدف ما در اينجا اشاره به اصول و ريشه هاى اينگونه رذائل اخلاقى است .

مفضل بن عمر از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود: (اگر كسى راجع به مؤ منى ، مطالبى را بازگو كند كه بدانوسيله آبروى او را از ميان ببرد، و سازمان شخصيت و جوانمردى او را ويران نمايد، و حيثيت او را لكه دار سازد، تا آنكه از ديدگاه مردم سقوط كند، خداوند متعال وى را از حدود و مرزهاى ولايت و دوستى خود بيرون مى راند و در حوزه ولايت و دوستى شيطان وارد مى سازد، و شيطان نيز از دوستى وى استقبال نمى كند و او را نمى پذيرد(449) ).

امام صادق عليه‌السلام در گزارش حديثى كه مى گويد: (عيب مؤ من بر مؤ منان ديگر حرام است ) فرمود: (منظور، صرفا اين نيست كه عيبى و نقصى از يك فرد مؤ من ، نمايان و مكشوف گردد و فقط تو آن را ببينى ؛ بلكه مقصود اين است كه تو آن عيب و نقص را براى ديگران نقل نموده و از اين طريق از او انتقاد كنى (450) ).

زراره از امام باقر و امام صادق عليهما‌السلام روايت كرده است كه فرمودند: (نزديكترين مرزى كه بنده خدا را به وادى كفر نزديك مى سازد اين است كه او بر اساس دين و ايمان با فرد ديگرى طرح برادرى و دوستى برقرار سازد؛ ولى در زير ماسك دوستى ، لغزشها و عيوب وى را برشمرده و در روز مبادا او را به وسيله آنها سرزنش كند(451) ).

ابوبصير از امام باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (ناسزا گفتن به مؤ من ، فسق و گناه محسوب مى شود. جنگ با او به عنوان كفر و خروج از ايمان به شمار مى آيد. خوردن گوشت او (يعنى غيبت كردن از او)، معصيتى است (نابخشودنى ). و حرمت مال او همسان با حرمت خون او مى باشد(452) ).

(اگر يك فرد مؤ منى به برادر ايمانى خود (اف ) بگويد (و بدينوسيله نسبت به او اظهار دلتنگى و تنفر كند)، در حقيقت از حدود و مرزهاى دوستى با وى خارج مى شود. و اگر به او بگويد (تو دشمن من هستى ) قهرا يكى از آن دو كافر و ناسپاس خواهند بود. خداوند متعال از مؤ منى كه در باطن خود نسبت به برادران ايمانى خويش داراى نظر سوئى باشد هيچ عملى را نمى پذيرد(453) ).

فضيل (بن يسار) از امام باقر عليه‌السلام روايت كرده كه فرمود: (هر انسانى - اگر در پيش روى مؤ منى به وى طعنه زند و شخصيت او را مخدوش سازد - به بدترين وضع مى ميرد، و او نيز در خور آنست كه به خير و نيكى بازگشت نكند و بهره اى از آن نبرد(454) ).

### 8 - تكبر و خودبزرگ بينى و برترى جوئى نسبت به ديگران

هشتمين آفات و عواقب سوء مناظره ، تكبر و خودبزرگ بينى و ترفع و برترى بينى خود بر ديگران است . بحث و مناظره در جلسات و محافل ، همواره با تكبر بر اقران و همگنان و اظهار برترى بيش از اندازه نسبت به آنان ، همراه است و از اين حالات نابسامان روانى ، جدائى پذير نيست . آرى مناظره در محافل و مجالس در شرائطى صورت مى گيرد كه انسان مى خواهد زير بار حرف حق ديگران نرود و سعى مى كند آراء آنان را نپذيرد ولو آنكه حقانيت سخن آنها بر مناظره كننده كاملا ثابت و روشن گردد؛ چون از آن بيم دارد كه مبادا غلبه و پيروزى آنان بر وى ثابت شود. و حتى اگر عجز و ناتوانى ومغلوبيت او نيز براى ديگران محرز و علنى شود حاضر نيست صريحا به اشتباه خويش اعتراف كند و بگويد: (من اشتباه كرده ام و حق همان است كه طرف مقابل او مى گويد). چنين روحيه اى ، نمايانگر كبر و خودبزرگ بينى است ، همان كبر و خودبزرگ بينى كه نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (در مقام بيان نكوهش آن ) فرموده است : (اگر كبر و خودبزرگ بينى - حتى به مقدار ذره اى - در قلب كسى وجود داشته باشد، به بهشت راه ندارد)(455) .

پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ضمن حديثى - كه در بحثهاى گذشته از آن ياد كرديم - كبر و منش هاى نابخردانه را به (بطر الحق و غمص ‍ الناس ) تعبير فرمود. منظور از (بطرالحق )، مردود ساختن سخن گوينده آن و عدم اعتراف به حقانيت آن پس از اثبات و محرز بودن حقانيت آن است . و منظور از (غمص الناس ) پست و حقير شمردن مردم مى باشد.

چنان مناظره كننده كذائى در صدد است كه حق و حقيقت - با وجود اينكه كاملا براى وى واضح و روشن است - از نظر ديگران مخفى مانده تا بتواند آن را بر گوينده ، رد نموده و احيانا وى را تحقير كند؛ چون مى پندارد كه فقط او محق است و طرف او به حق آشنائى ندارد و به باطل مى انديشد. و نيز تصور مى كند كه طرف او فاقد ملكه و نيروى علمى و قابليت شناخت قوانينى است كه علم و دانش را براى انسان به ارمغان مى آورد.

از نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده كه خداوند متعال فرمود: شكوه و عظمت ، پوشش مرا تشكيل ميدهد و كبرياء و بزرگى ، رداء مرا مى نماياند. اگر كسى در اين دو سمت و صفت الهى با من به نزاع و هماوردى برخيزد او را در هم شكسته و نابودش مى سازم (456) ).

از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (عظيم ترين و پرمخاطره ترين كبر، عبارت از (غمص ‍ الخلق و سفه الحق )، يعنى خوار شمردن مردم و سبك انگارى حق است . راوى مى گويد: به آن حضرت عرض كردم (غمص الخلق و سفه الحق ) چيست ؟ فرمود: محتواى اين تعبير آنست كه تو حق را نشناسى و در برابر حق ، نادانى كنى و از اهل حق ، خرده گيرى كرده و بي جهت آنها را مورد انتقاد قرار دهى .

اگر كسى با چنين روحيه اى با افراد جامعه رفتار كند در حقيقت با شئون خداوند متعال به نزاع و درگيرى برخاسته و با او در عظمت و كبريائى و بزرگيش به هماوردى و همتائى دست يازيده است (457) ).

حسين بن ابى العلاء گفته است از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: (كبر و خودبزرگ بينى در هر طائفه و نژادى از مردمان بد سيرت وجود دارد، در حاليكه اين صفت و چنين خصيصه اى ، جامه و تن پوشى است كه صرفا بر قامت وجود الهى ، موزون مى باشد. اگر كسى در اين صفت با خداوند متعال درگير شود، خداى عز و جل - جز پستى و حقارت و فرومايگى - هيچگونه حالتى را در او فزونى نمى بخشد(458) ).

از همان امام عليه‌السلام سؤ ال كردند: (كمترين و ناچيزترين درجه الحاد و بيدينى چيست ؟ فرمود: كبر و خودبزرگ بينى ، پائين ترين درجات الحاد و بى ايمانى است )(459) .

زراره از امام باقر و امام صادق عليهما‌السلام چنين روايت كرده است كه فرمودند: (آنكه ذره اى كبر در قلب او وجود دارد، وارد بهشت نخواهد شد.)(460)

(محمد بن ) عمر بن يزيد مى گويد به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم : من غذاى خوب و گوارا تناول مى كنم ، و بوى خوش و عطر را استشمام كرده و از آن لذت مى برم ، و بر مركب چابك و راهوار سوار مى شوم ، و نوكرى هم در پى من حركت مى كند. آيا به نظر شما در اينگونه بهره گيرى هاى مادى و رفتار من ، تجبر و بزرگ منشى و كبر وجود دارد كه من بايد از آنها بر حذر باشم ؟ امام صادق عليه‌السلام اندكى درنگ نمود و سر به زير انداخت و سپس فرمود: (جبار ملعون و متكبرى كه از رحمت و مهر الهى مطرود مى باشد، عبارت از كسى است كه با افراد جامعه با حالت (غمص ) در ارتباط است و در برابر حق و حقيقت نادانى و بى خردى كند. عمر بن يزيد عرض كرد: من حق را مى شناسم و نسبت به آن ناآگاه و منكر نيستم و در برابر آن نادانى نمى كنم ؛ نمى دانم معنى و مفهوم (غمص ) چيست ؟ فرمود:

(غمص ) عبارت از كسى است كه مردم را تحقير نموده و به آنها زور گويد و نسبت به آنها تكبر ورزد. اين چنين فردى همان مصداق (جبار) و متكبر و گردنكش مى باشد)(461) .

ابوحمزه ثمالى از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه گفت : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (خداوند متعال در روز قيامت با سه دسته از مردم هم سخن نمى گردد و به آنان با ديد لطف و مرحمت نمى نگرد، و آنها را از آلودگى و زشتى رفتار، مبرى و پاكيزه نمى سازد. براى اين سه گروه شكنجه اى دردناك فراهم مى باشد: (پير و سالخورده زناكار، و سلطان جبار، و فقير خودخواه ، لذا) پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (جباران و متكبران ) را در شمار اين سه گروه ياد كرد)(462) .

### 9- كنجكاوى از عيوب مردم و خرده گيرى از آنها

نهمين آفت و عارضه زيان بخش مناظره ، پى گيرى و تجسس از عيوب و زشتيهاى افراد جامعه مى باشد. شخص كه مناظره مى كند در صدد يافتن و جستجوى لغزش زبانى و يا لغزشهاى ديگر در بيان طرف خود مى باشد تا آن را براى روز مبادا! براى خود عليه طرف ذخيره و آماده ساخته و وسيله اى براى تحكيم مبانى سخن و شخصيت خود، و ابزارى براى پاكى كاذب خويش قرار دهد، و يا احيانا كمبود و نقائص خود را بدان وسيله جبران و دفع نمايد.

حتى چنين حالتى براى بى خبران و افرادى كه از مجارى علم و دانش ، جوياى دنيا هستند نفوذ و گسترش پيدا مى كند؛ لذا از كم و كيف حالات و عيوب و نقائص طرف مقابل خود، تحقيق و كنجكاوى مى نمايند تا در پى آن ، چنين عيوب و نواقص را در حضور وى به رخ او كشيده و شفاها آنها را در برابر او مطرح سازند. و احيانا فردى اين چنين مى كوشد اين عيوب را دليل و دستاويزى براى كوباندن طرف قرار داده و به اطرافيان مى گويد: ديديد چگونه طرف را شرمسار و بى آبرو ساختم ؟!! و از اين قبيل افكار و رفتار ناستوده اى كه بى خبران از دين و ايمان ، و رهروان طريقه شيطان و ابليس مآبان ، دچار و گرفتار آن مى باشند؛ در حاليكه خداوند متعال فرمود: (و لاتجسسوا)(463) يعنى در حالات و كيفيات رفتار مردم تجسس نكنيد.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (اى مؤ منان ، مؤ منانى كه زبان شما گوياى ايمان است ؛ ولى اين ايمان در قلب شما نفوذ نكرده است ، از عيوب و زشتيهاى مردم كاوش نكنيد. اگر كسى در صدد كاويدن و پى جوئى از عيوب و خرده هاى ديگران برآيد، خداوند متعال نيز خرده ها و نواقص او را پى جوئى مى كند. و كسى كه خداى مهربان در صدد كنجكاوى عيوب وى برآيد او را - حتى در درون خانه اش - رسوا مى كند)(464) .

از امام صادق عليه‌السلام است كه فرمود: دورترين و بيگانه ترين انسان از خداوند متعال ، عبارت از كسى است كه با فردى ديگر طرح برادرى و الفت ببندد، و در صدد آن باشد كه لغزشهايش را ذخيره كند تا در روز و فرصت مناسبى به وسيله آنها وى را مورد ملامت و سرزنش قرار دهد)(465) (و شخصيت او را در هم بكوبد و آبروى او را از ميان بردارد).

از امام صادق عليه‌السلام است كه فرمود: (نزديكترين راهى كه انسان را به مرز كفر مى رساند اين است كه فردى با فرد ديگر بر اساس دين ، طرح دوستى بريزد، و در صدد پى جوئى و برشمردن لغزشهاى او برآيد تا بدانوسيله در روز مورد نظر خودش ، او را به باد انتقاد و ملامت گيرد)(466) .

همان امام عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده است كه فرمود: (اگر كسى زشتيها و خرده هاى مردم را براى ديگران فاش كند و آن را در ميان آنها منتشر سازد از نظر سنگينى جرم ، همانند كسى است كه دست اندر كار همان اعمال زشت گشته است . و اگر كسى ، فرد مؤ منى را (به خاطر زشتى كار و اشتباهش ) سرزنش كند، پيش از مرگ خود دچار همان زشتى و اشتباه خواهد شد)(467) .

امام صادق عليه‌السلام مى گويد: (اگر كسى با برادر ايمانيش با ملامت و سرزنش برخورد كند، خداوند متعال ، او را در دنيا و آخرت مورد ملامت و عتاب قرار خواهد داد)(468) .

از همان امام عليه‌السلام است كه گفت : اميرالمؤ منين على عليه‌السلام طى سخنانى فرمود: (رفتار برادر ايمانى خود را به نيكوترين وجه حمل كن ، مگر آنگاه كه دليل قاطعى برخلاف توجيه خدا پسندانه تو برايت پديدار گردد و رفتار او، راه توجيه ترا مسدود سازد. و تا آنجا كه مى توانى براى گفتار به ظاهر نادرست برادر دينى خود - در جهت خير و خوبى - توجيه نيكوئى مى يابى ، نسبت به آن گفتار، گمان بد مبر(469) ).

### 10- بدخواهى و احساس شادى از اندوه و بدبختى ديگران

دهمين آفت مناظره ، اين است كه مناظره كننده از بيچارگى و بدبختى ديگران احساس شادى مى كند، و از خوشى و سعادت آنها رنجور و اندوهگين مى گردد. اگر يك فرد مسلمان نسبت به برادر ايمانى خود، دوستدار و خواهان حالت و كيفيتى نباشد كه خود احساس علاقه به آن مى نمايد چنين مسلمانى از لحاظ ايمانى دچار نقص و گرفتار كمبود بوده و از خلق و خوى و راه و رسم اهل دين ، سخت بدور است .

اين حالت پريشان و پريشانى زا غالبا در قوت افرادى راه دارد كه گرفتار اشتياق و علاقه به اسكات و كوباندن همگنان هستند، و حس اشتياق به اظهار فضل نسبت به برادران ايمانيشان بر قلب آنها چيره شده است .

در طى احاديث متعدد و بى شمارى مى بينيم كه هر فرد مسلمان نسبت به فرد همنوع خود، داراى حقوق و وظائفى است كه اگر نسبت به هر يك از آنها اهمال و كوتاهى نمايد و آن حق را اداء نكند از حدود و مرزهاى ولايت و دوستى خداوند متعال و طاعت از او تجاوز كرده و پافراتر مى نهد، كه از جمله آنها همين حق خيرخواهى نسبت به برادران ايمانى است .

محمد بن يعقوب كلينى از معلى بن خنيس و او از امام صادق عليه‌السلام روايتى را در كتاب خود آورده است كه معلى گفت به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم : يك فرد مسلمان نسبت به مسلمان ديگر چه حقى دارد؟ فرمود: هر يك از آنها نسبت به ديگرى داراى هفت حق است كه واجب و حتمى الاجراء مى باشد، و اين حقوق از نظر ضرورت اجراء، در حدى قرار دارد كه اگر نسبت به هر يك از آنها اجحاف كند و در اداء آن سهل انگارى نمايد از حوزه ولايت و طاعت خداوند بيرون مى رود؛ و البته خداى را در اين حقوق ، نصيبى نيست (يعنى اين حقوق را بايد به عنوان (حق الناس ) تلقى كرد و از آن خدا نيست كه بتواند - در صورت اهمال - از آن درگذرد؛ و در صورت پايمال شدنش ، فرد متجاوز و سهل انگار را مورد مغفرت و آمرزش قرار دهد. معلى مى گويد:) به امام عليه‌السلام عرض كردم : قربانت گردم ، چه چيزهائى اين حقوق هفت گانه را تشكيل مى دهد؟ فرمود: معلى ! من نسبت به تو احساس ترس و دلسوزى مى نمايم و بيم آن دارم كه مبادا اين حقوق را تباه سازى و نتوانى از آن صيانت و مراقبت كنى (و با پاسخ من ) به اين حقوق ، آگاهى پيدا كنى ؛ ولى در بكار بستن آن سهل انگارى نمائى ؟

معلى مى گويد: عرض كردم : (لا قوة الا بالله ) (يعنى اميدوارم در ظل مشيت و با استمداد از حول و قوه الهى ، توان اداء چنين حقوقى را به دست آورم . امام صادق عليه‌السلام اين حقوق را به شرحى كه ذيلا ياد مى شود گزارش فرمود:

1- ساده ترين و ناچيزترين حق يك مسلمان بر مسلمان ديگر آنست كه تو خواهان همان چيزهائى براى او باشى كه خود جويا و دوستدار آن براى خويشتن هستى . و درباره او از همان چيزهائى احساس گريز و تنفر نمائى كه خود از آن متنفر و گريزان هستى .

2- از خشمگين شدن و ناخرسندى او بر حذر بوده ، و پويا و جوياى مراتب رضا و خوشنودى او باشى و از دستور او فرمان برى .

3- بايد به او با جان و مال و دست و پا (و همه وجودت ) مدد رسانى .

4- بايد چشم بينا و رهنمودپرداز و آئينه او باشى .

5 - نبايد تو سير باشى و او گرسنه ، تو سيراب باشى و او تشنه ، تو تن پوش داشته باشى و او برهنه .

6- اگر تو داراى خادم و نوكر هستى و او فاقد آن باشد بر تو لازم است كه نوكر خود را در جهت خدمت به نزد وى گسيل دارى تا جامه او را بشويد و غذاى او را فراهم آورد و بسترش را آماده سازد.

7- بايد سوگند او را باور داشته و بدان ترتيب اثر دهى و دعوت او را بپذيرى و هنگام بيمارى عيادتش كنى و (پس از مرگش ) در كنار جنازه او حضور به هم رسانى ، و اگر احساس كنى كه او به چيزى نيازمند است در تاءمين آن مبادرت و پيشدستى كنى . نبايد در تاءمين حوائج او تعريفى را روا دارى تا وى را ناگزير سازى كه درخواست خود را با تو در ميان گذارد و دچار شرم سؤ ال گردد؛ بلكه بايد در تاءمين آن حوائج پيشدستى كنى .

اگر بدين شيوه با وى عمل كنى توانسته اى رشته ولايت و دوستى خود را با او پيوند داده و دوستى او را با رشته دوستى خود مربوط سازى (470) ).

اخبار و روايات درباره حقوق برادران ايمانى و مسلمانان نسبت به يكديگر، بسيار فراوان (و شايان توجه مى باشد كه بايد در اين زمينه به كتب حديث مراجعه شود)(471) .

### 11- تزكيه نفس و خودستائى

يازدهمين آفت مناظره ، عبارت از تزكيه نفس و خودستائى است كه با مناظره كننده اى - يا با صراحت بيان و يا با ايماء و اشاره و يا با كنايه ، - از رهگذر تاءييد سخن خود و زشت و نادرست وانمود ساختن سخن ديگران - به اين خودستائى دست مى يازد. و غالبا اين حالت درونى ، يعنى خودستائى را اظهار كرده و آن را آشكارا به زبان مى آورد و مى گويد: (من از آن افرادى نيستم كه امثال اينگونه مطالب بر آنها ناآشنا و مبهم است )، در حالى كه (همو مى داند) خداوند متعال در قرآن كريم فرموده است :

((( فلاتزكوا انفسكم )) خودستا و خويشتن آرا نباشيد).

به يكى از بزرگان گفتند: آن سخن راست و درستى كه اظهار آن ، زشت و نادرست مى باشد چيست ؟ در پاسخ گفت :

(چنين سخن راستى كه – علي رغم صدق و راستى - زشت مى باشد اين است كه انسان ، زبان به خودستائى بگشايد.

بايد متوجه باشى كه خودستائى تو، - علاوه بر آنكه زشت است و خداوند متعال از آن نهى فرمود - از قدر و منزلت تو در نظر ديگران مى كاهد، و موجب مى گردد كه مشمول خشم خدا واقع شوى . اگر مى خواهى بدانى كه خودستائى بر قدر و منزلت تو نمى افزايد، به اقران و همگنان خود بنگر، آنگاه كه آنان از طريق اظهار فضل ، به خودستائى دست مى يازند، زشتى آن را در قلب خود احساس مى نمائى و طرز رفتار آنان بر روح و جانت سنگينى مى كند. و تو چطور به خود اجازه مى دهى - در آن لحظه كه از آنان جدا مى شوى - آنها را نكوهش كنى ؟ بايد بدانى كه آنان نيز به گاه خودستائى تو، بلافاصله و باطنا و با جان و دل ، تو را مورد انتقاد و نكوهش قرار مى دهند و خرده گيرى از تو را دست به دست مى كنند و در غياب تو و آنگاه كه از آنها جدا مى شوى مكنونات قلبى و خاطره تلخ خودستائى ترا با آميزه اى از نكوهش اظهار مى كنند).

### 12- نفاق و دوروئى

دوازدهمين آفت مناظره ، نفاق و دوروئى و دوگانگى شخصيت مى باشد كه اهل مناظره ناگزير به چنين حالتى كشانده مى شوند؛ زيرا آنان با هماوردان و رقيبان و پيروان خود با وضعى دردناك و خاطرى درگير و آشفته مواجه مى گردند. و در حاليكه احيانا به ملاقات آنها اظهار محبت و اشتياق كرده و در برخورد با آنان ، تظاهر به خوشحالى مى نمايند؛ ولى در همان حال به علت بغض و كينه اى كه درون آنها را مى خلد و مى خراشد رگ گردن و اعضاء و اندام بدن آنها مى لرزد. و همه آنها مى دانند كه نسبت به يكديگر در مورد اظهار محبت و اشتياق ، دروغگو هستند و باطنا خلاف آنچه را كه اظهار مى كنند در دل دارند.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (آنگاه كه مردم ، علم و دانش را فرامى گيرند؛ ولى آن را به كار نمى بندند، و با زبان نسبت به هم اظهار دوستى مى كنند؛ لكن قلبا كينه يكديگر را به دل دارند و قطع رحم مى كنند و رشته ارتباط با خويشاوندان و نزديكان را از هم مى گسلند، همانگاه خداوند متعال آنان را از رحمت خويش ، طرد نموده و آنها را كور و كر مى سازد)(472) . از خداوند مى خواهيم كه ما را از آسيب چنين آفات و عوارض سوئى ، مصون دارد.

اين بود دوازده آفت و خصلتى كه موجب انحطاط و سقوط شخصيت انسان مى گردد كه نخستين آفت از اين آفت هاى دوازده گانه ميان انسان و بهشت و سعادت او حريمى ايجاد كرده و او را از خوشبختى محروم مى سازد، و بهشت را بر او حرام مى گرداند و آخرين آن - كه عبارت از نفاق و دوروئى است - آتش جهنم را براى وى به ارمغان مى آورد.

مناظره كنندگان در رابطه با اين آفات از لحاظ پايه و موقعيت ، اوضاع مختلفى دارند، (و به هر حال از رهگذر مناظره ، بدآنها مبتلا مى گردند)، حتى عظيم ترين شخصيتهاى دينى و خردمندترين اشخاص ، حامل موادى از اين ميكروبها و آفات كشنده روحى هستند و كمتر توان آن را دارند كه از آنها برهند منتهى مى كوشند كه اين بيماريهاى بدخيم و آفات ناستوده در وجودشان ، نهان و پنهان بماند، و تلاش مى كنند كه حالات درونى آنها براى مردم ظاهر نشود و خود نيز به درمان آنها برنمى خيزند.

آن علت اساسى و عامل عمده اى كه چنين آفات و خصلت هاى ناستوده اى را در قشرهاى مختلف انسان به ثمر مى رساند اين است كه انسان علم و دانش را براى هدفى غيرالهى فرامى گيرد (و چون در مسير پويائى افراد از علم ، غير خدا مطرح است ، و اهداف دنيايى سراسر اين مسير را زير پوشش خود قرار مى دهد از اين جهت گرفتار چنين آفاتى مى شوند).

به طور فشرده بايد گفت كه خود علم و دانش فى نفسه ، عالم و دانشمند را ابدا گرفتار اهمال نمى سازد؛ ولى ممكن است همين علم و دانش (به علت انحراف عالم از مسير الهى و صراط مستقيم )، او را به سقوط و نابودى شخصيت و شقاوت و بدبختى سوق دهد؛ چنانكه همان علم (از بركات گامهاى راستين و استوار عالم و دانشمند) موجبات سعادت و نيكبختى و قرب او به خداوند را فراهم آورده تا در جوار رحمت وى قرار گيرد.

آيا مناظره مى تواند متضمن فائده اى باشد؟

اگر كسى به ما ايراد كند و چنين سؤ الى را مطرح سازد كه مناظره ، (كار لغو و بيهوده اى نيست ؛ بلكه ) مى تواند دو بهره و فائده را براى مناظره كننده به ثمر رساند:

1- مناظره ، عامل و انگيزه تمايل و گرايش افراد به علم و دانش است ؛ زيرا اگر علاقه به رياست و سيادت و حب جاه از دل و دماغ مردم ، بيرون ريخته شود، علوم و دانشها دچار اندراس و فرسودگى مى گردد؛ و اگر ما تمام طرق و ابواب مناظره را مسدود سازيم موجب ضعف و سستى حس گرايش مردم به علم و دانش مى شويم .

2- چون مناظره به منظور بازيافتن دقيق مآخذ و اسناد علم و آگاهى صورت مى گيرد، ذهن انسان از مجراى چنين مناظره اى ، ورزيده شده و جان و روح آدمى نيرومند مى گردد.

قبل از پاسخ به اين ايراد بايد يادآور شويم كه اگرچه چنين ايرادى درست ، و سخنى راست به نظر مى رسد كه بايد آن را پذيرفت ؛ لكن مطالب و حقائقى را كه ما راجع به آفات مناظره ياد كرديم بدين منظور نبوده است كه همه ابواب مناظره و بحث و مناقشه را مسدود سازيم ؛ بلكه هدف ما از گزارش و توضيح اين آفات و تبيين نتائج سوء مناظره ، اين بود كه مناظره داراى هشت آئين است ؛ و ضمنا دوازده آفت و عارضه سوء و زيانبار را نيز به دنبال دارد تا مناظره كننده اين شرائط و آفات را شناسائى و مراعات كرده ، و بحث و مناقشه خود را با رعايت اين شرائط و احتراز از اين آفات برگزار نموده ، و در پى آن فوائد و عوائد سودمند مناظره كه عبارت از رغبت و گرايش به علم و دانش و ورزيدگى ذهن مى باشد در وى رو به فزونى گذارد.

اگر منظور از طرح چنين سؤ ال و ايراد، چنان باشد كه بايد مناظره كننده داراى آزادى كامل بوده ، و بدون قيد و شرط به بحث و مناقشه بپردازد، و آفات و نتايج زيانبار آنرا ناديده بگيرد، و به خاطر اينكه در او رغبتى به علم و دانش به وجود آيد، همه اين آفات را تحمل كند، چنين سخنى را بايد يك نوع داورى زشت و نادرستى تلقى كرد؛ زيرا خداوند متعال و رسول او و شخصيتهاى برگزيده الهى ، مردم را از آن جهت به علم و دانش ترغيب و تشويق كردند تا از مجراى آن به پاداش معنوى و اجر اخروى دست يابند، نه به رياست و جاه و مقام . آرى رياست يك انگيزه طبيعى براى رغبت و اشتياق به علم و دانش به شمار مى آيد و شيطان نيز ماءمور به تحريك اين انگيزه و ترغيب و تحريص انسان مى باشد، شيطانى كه هيچ نيازى به نيابت و مدد و ياورى انسان در اين امر ندارد؛ ولى بايد بدانيم گرايشى كه در انسان نسبت به علم و دانش از طريق تحريك شيطان و تشويق او به ثمر مى رسد، اين چنين رغبت و گرايش در افرادى به وجود مى آيد كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره آنان فرمود:

(( (ان الله يؤ يد هذا الدين بالرجل الفاجر، و باقوام لاخلاق لهم ) )) (473)

خداوند متعال اين دين و آئين مقدس را به وسيله مردى فاجر و گناهكار و در سايه همت گروهى تاءييد مى كند كه از بهره دينى و نصيب اخروى محرومند.

در نقطه مقابل ، اگر در كسى زير سايه تعاليم انبياء و پيامبران و تشويق آنها به سعى در وصول به پاداش الهى ، رغبت و گرايشى به علم و دانش فراهم آيد، چنين كسى از جمله وارثان انبياء و خلفاء و جانشينان و نمايندگان راستين خداوند بر بندگانش او به شمار مى آيند.

اما مسئله تشحيذ ذهن و ورزيدگى نيروى عقل (كه از طريق مناظره به ثمر مى رسد) مسئله راست و درستى است ؛ (ولى چرا مناظره كننده صرفا در جهت ورزيدگى ذهن و تيزهوشى خويش به بحث و مناقشه روى نمى آورد و غائله سوء و آفات آن را ناديده مى گيرد و در صدد از ميان بردن چنين آفاتى برنمى آيد؟!) بر او لازم است كه صرفا در رابطه با مسئله تشحيذ ذهن و تقويت نيروى عقل ، دست اندر كار مناظره گردد و نيز سعى كند كه آثار سوء و آفات آنرا از خود دور سازد، آفاتى كه مشروحا از آنها ياد كرديم .

اگر مناظره كننده ، فاقد توانائى احتراز و اجتناب از چنين آفاتى باشد موظف است از تشحيذ ذهن و تقويت عقل - (كه از رهگذر مناظره ، امكان پذير است ) - خوددارى نمايد، و به فراگرفتن علم و دانش و استمرار تفكر و ادامه دقتهاى علمى ، فرصت خويش را مصروف سازد و جان و دلش را از آلودگيها و تيرگيهاى اخلاقى پاكيزه نمايد؛ چون چنين شيوه اى براى تشحيذ ذهن و ورزيدگى عقل ، از مناظره ، رساتر و كارآتر است . و ما نيز مى دانيم كه ذهن و خاطر دينداران و علماء پاى بند به ايمان - بدون آنكه دست اندر كار چنين مناظره هاى نابخردانه اى گردند - از ورزيدگى و نيروى كافى برخوردار بود.

(يك مطالعه سطحى و بررسى ساده ، ما را به اين نتيجه مى رساند كه ) اگر چيزى ، تنها واجد يك فائده باشد - فائده اى كه آفات و زيانهاى فراوانى را به دنبال خود به بار مى آورد - انسان نبايد به خاطر آن فائده ناچيز، خويشتن را در معرض آن همه آفات قرار دهد؛ بلكه حكم و قانون چنين چيزى ، همانند حكم و قانون باده و قمار است (كه نفع آنها ناچيز، ولى مضار و زيانهاى آن فراوان مى باشد، و) خداوند متعال درباره باده و قمار مى فرمايد:

(( (يسئلونك عن الخمر و الميسر قل فيهما اثم كبير و منافع للناس و اثمهما اكبر من نفعهما) )) (474)

از تو راجع به باده و قمار سؤ ال مى كنند، تو در پاسخ آنها بگو: در اين دو كار، جرم و گناه بزرگ ، و منافعى نيز براى مردم وجود دارد؛ ولى جرم و گناه و زيان آندو، مهمتر و بزرگتر از نفع و فائده آنها است .

(نظر به اينكه آفات و مضرات شراب و قمار از منافع آن ، فزونتر مى باشد) خداوند متعال شرب خمر و قماربازى را - به خاطر اهميت و شدت مضار و آفات آنها - تحريم فرموده و با تاءكيد و شدت لحنى هر چه تمامتر، حرمت آنها را علنا اعلام كرد.

آرى خداوند متعال است كه مى تواند اسباب و موجبات توفيق آدمى را فراهم آورد.

## باب چهارم : آداب و آئين نگارش و نگاه دارى كتاب كه ابزار علم و دانش است

آداب و آئين نگارش و موضوعات و مسائلى مربوط به كتاب

مباحث مربوط به آنها در طى بيست و پنج مسئله گزارش ميشود.

### 1- اهميت كتابت و نگارش و فوائد آن

موضوع كتابت و نگارش از ارجمندترين و مهمترين مطالب دينى و بزرگترين عامل صيانت نگهبانى شريعت مقدس اسلام است ، شريعت مقدس و قوانين الهى كه از كتاب (قرآن )، و سنت ، و مجموعه اى از علوم شرعى ملهم از آن دو، و نيز آن سلسله از معارف عقلى كه فهم و شناخت كتاب و سنت بدآنها وابسته است ، تشكيل مى شود.

حكم و قانون كتابت و نگارش - بر حسب اهميت علمى كه نگارش مى يابد - به چند قسم تقسيم مى گردد:

1- چنانچه فراگرفتن آن علمى كه نگارش مى يابد، واجب عينى باشد، نگارش آن نيز واجب عينى است ؛ زيرا حفظ و نگاهبانى چنين علمى ، متوقف بر نگارش ‍ آن مى باشد.

2- اگر تعلم آن علم ، در حد واجب كفائى باشد، كتابت و نگارش آن نيز، واجب كفائى است .

3- و اگر يادگيرى آن علم ، مستحب باشد، نگارش آن نيز مستحب خواهد بود.

ولى بايد گفت كه مسئله نگارش در رابطه با قرآن و حديث در زمان ما، يعنى (عصر مؤ لف ) – به طور مطلق يعنى بدون هيچ قيد و شرطى - واجب و ضرورى است ؛ زيرا اگر ما مناطق و اقطار مختلف جهان را در نظر گيريم به اين حقيقت واقف مى گرديم كه كتب دينى ، چنان دچار كمبود كمى و كيفى است كه مى توان گفت تاكنون در اداء و اداء چنين تكليفى - كه داراى وجوب كفائى است - كارى رسا و كامل انجام نگرفته و به اداء وظيفه واجب كفائى قيام نشده است ، به ويژه در مورد كتب تفسير قرآن و حديث كه در واقع آثار اين دو علم رو به آشفتگى و فرسودگى نهاده ، و اعلام و رايات آن دستخوش واژگونگى گشته و دچار سرنگونى شده است . لذا در چنين دوره و زمانه اى بر هر فرد مسلمان كارآمد، واجب كفائى است كه دست اندر كار نگارش و حفظ و صيانت و تصحيح و روايت مطالب اين دو علم گرانقدر شده ، و در اين جهت از بذل هر گونه مساعى دريغ نورزد.

از جمله قواعد قطعى و مسلم اين است كه اگر در اداء تكليفى كه داراى وجوب كفائى است ، در حدى - كه حوائج مردم از رهگذر آن تاءمين گردد - قيام و اقدامى نشود بايد همه افراد جامعه نسبت به آن ، احساس وظيفه و مسئوليت نمايند و در انجام آن بكوشند؛ و در صورتيكه نسبت به آنها كوتاهى و سهل انگارى شود همگى مجرم و گناهكار خواهند بود.

بنابراين ، تكاليفى كه به عنوان واجب كفائى در عهده مردم قرار گرفته است تا وقتى كه فرد و يا افراد كارآمد و باكفايتى درباره آنها اقدام نكنند، و نياز مردم را در رابطه با آن برطرف نسازند، مسئوليت اداء آنها - همسان و هموزن با واجب عينى - بر دوش همه افراد، سنگينى مى كند كه بايد آنها را انجام دهند.

علاوه بر اين ، درباره كتابت و نگارش آثار دينى و علمى ، احاديث فراوانى به چشم مى خورد كه بر طبق آنها مسئله نگارش ، مورد تشويق و تحريص قرار گرفته و پاداش مهمى در برابر اداء اين وظيفه دينى مقرر شده است ، از آن جمله پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

(علم و دانش را به بند آريد و از آن صيانت و نگاهبانى كنيد.) عرض كردند: راه و رسم به بند كشيدن علم و دانش چيست ؟ فرمود: (كتابت و نگارش ‍ آن (475) ) (كه اين كار از تداوم و استمرار و بقاء علم و دانش ، صيانت مى كند).

روايت شده است كه مردى از انصار حضور پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى رسيد و در مجلس او شركت مى جست و سخنانى از آن حضرت مى شنيد كه سخت او را به وجد مى آورد و براى او شگفت انگيز مى نمود به طوريكه شيفته سخنان آن حضرت مى شد؛ ولى نمى توانست آنها را به خاطر بسپارد: لذا نگرانى خود را از جهت ضعف و كمبود حافظه ، با حضرت در ميان گذاشت ، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمود: براى حفظ و نگاهدارى اين سخنان ، از دست خويش مدد گير و به دستش اشاره فرمود كه گفتار و بياناتش را بنويسد(476) .

حسن بن على يعنى امام مجتبى عليه‌السلام فرزندان و خواهرزادگان خود را فرا خواند و به آنها فرمود: اگرچه شما هم اكنون به عنوان افراد كوچك و خردسال فاميل و قوم خويش خود به شمار مى آييد، ولى اين اميد هم وجود دارد كه بزرگان قوم و گروهى ديگر باشيد؛ لذا بر شما لازم است كه علم و دانش را فراگيريد. و اگر در جمع شما كسانى ديده شوند كه نتوانند علم و دانش را فراگيرند و يا در خاطر بسپارند بايد به نگارش علم قيام كرده و آن نوشته علمى را در خانه هاى خويش قرار داده و از آن نگهبانى كنند(477) .

ابى بصير مى گويد از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: (براى نگارش (حقايق دينى ) دست به كار گرديد؛ زيرا شما نمى توانيد اين حقايق را - جز از طريق نگارش آن - در خاطر خود حفظ نموده و از آن نگاهبانى كنيد(478) ).

و همو فرمود: (جان و دل و روح انسان ، بر نبشتار تكيه كرده و بدان آرام و اطمينان مى گيرد(479) ).

از عبيد بن زراره روايت شده است كه امام صادق عليه‌السلام فرمود: (كتابها و نبشتارهاى خود را حفظ كنيد و از آن نگاهدارى نمائيد؛ زيرا در آينده نزديكى بدان نياز پيدا مى كنيد(480) ).

مفضل بن عمر گفت ، امام صادق عليه‌السلام به من فرمود: (دست اندر كار نگارش باش ، و علم و آگاهى خود را ميان برادران ايمانى خود منتشر ساز؛ و چون از دنيا بروى ، براى فرزندانت اين نبشتارها را به ارث گذار؛ زيرا روزگارى پرآشوب در پيش است كه مردم - جز با نوشته ها و كتب خود - نمى توانند خويشتن را با چيز ديگرى ماءنوس و سرگرم سازند(481) ).

مرحوم صدوق در كتاب (امالى ) با اسناد خود به پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورده است كه آن حضرت فرمود: (آنگاه كه يك فرد مؤ من از دنيا مى رود حتى اگر برگى از نبشتار از خود باقى بگذارد، نبشتارى كه مطالب علمى در آن انعكاس يافته است ، اين برگ به صورت پرده و حفاظ و سپرى ميان او و ميان آتش جهنم خواهد بود، و او را صيانت خواهد كرد. و خداوند متعال در برابر هر حرفى كه در آن نگارش يافته است ، شهرى گسترده تر از دنيا و آنچه در آنست به وى عطا مى كند.

و اگر كسى لحظه اى در حضور عالم و دانشمند به سر برد، فرشته اى از جانب خداوند متعال به او چنين خطاب مى كند: (چون تو در كنار بنده من جلوس ‍ كردى ، به عزت و جلال خود سوگند ياد مى كنم كه ترا در معيت او در بهشت سكنى دهم ، و در اين كار هيچ ايراد و اشكالى بر من وارد نيست (482) ).

### 2- بايد نويسنده داراى خلوص نيت باشد

بر هر نويسنده اى لازم است كه خداوند متعال و خواسته او را خالصانه ، هدف نگارش خويش قرار دهد - چنانكه بر او لازم است در دانش آموختن و طلب علم نيز داراى خلوص نيت باشد؛ زيرا كتابت و نگارش به عنوان يك امر عبادى و نوعى از تحصيل و صيانت علم و دانش به شمار مى آيد. اگر كسى در مسئله كتابت و نگارش ، جز خداوند متعال ، امثال : حظوظ و بهره هاى نفسانى و لذتها و بالاخره مطامع دنيوى را هدف و منظور خود قرار دهد، همانند كسى است كه در طلب علم ، چنين اهدافى را در مد نظر خود قرار داده باشد. (مسلما چنين فردى - كه در كار نگارش و نويسندگى ، خود را به رنج وامى دارد - بهره و نصيبى در آخرت نداشته ، و در مسير كوشش خود با ناكامى مواجه خواهد بود).

قبلا در بحثهاى مربوط به آداب تعليم و تعلم ، مطالبى درباره اهميت اخلاص نيت و حس جهت يابى مشروع ، مطالبى بيان شد كه اگر انسان در اين مسير مقدس ، داراى هدفى غيرالهى باشد، شايسته نكوهش است . و بيان شد كه اين گونه افراد به كيفرهاى اخروى و معنوى تهديد شده اند. و همان گزارشى كه قبلا در مسئله لزوم خلوص نيت در امر دانش آموختن بيان شد درباره موضوع كتابت و نگارش نيز جارى است .

تهديد و نكوهش و يا تشويق و ستايشى كه در مورد دانش جوئى و علم اندوزى براى غير خدا يادآورى شد؛ در مورد كتابت و بازده خير و شر آن فزونى مى يابد؛ به اين صورت كه كاتب و نويسنده ، با دست خود حقائقى را مى نگارد كه ممكن است نبشتار او در روز قيامت به عنوان حجت و دليلى به نفع و يا ضرر او درآيد.

پس بايد نويسنده دقت كند كه چگونه مطالبى را مى نگارد، و بر نبشتار او چه نتايجى از لحاظ خير و شر مترتب است ، خير و شر و يا بدعت و سنتى كه همزمان با حيات او و نيز پس از مرگ او، در مدتهاى دور و درازى مورد عمل و استناد قرار مى گيرد.

بنابراين ، نويسنده كتاب و يا نگارنده هر مطلبى بايد متوجه باشد كه در پاداش كسانى كه از نوشته او بهره مند مى گردند و آن را ماءخذ و دستاويز كار خود قرار مى دهند، و در وزر و گناه مردمى كه از رهگذر نوشته او دچار آن مى شوند، سهيم و شريك خواهد بود.

پس بايد هر نويسنده اى ، دقيق بنگرد كه چه انگيزه و علتى او را به نوشتن وامى دارد، و بايد بداند كه پاداش نگارش مطالب سودمند دينى - احيانا - در برخى از موارد، فزونتر از پاداش علم و دانش مى باشد؛ چون نبشتار مفيد - از لحاظ امكان انتفاع بيشتر، و دوام و استمرار منافع آن - بر علم و دانشى كه شفاها به ديگران منتقل مى شود، داراى اهميت فزونترى است ، به همين جهت است كه در منطق حديث ، نوشته هاى دانشمندان دينى بر خون شهداء و جانبازان راه حق مزيت دارد؛ زيرا نوشته هاى دانشمندان - پس از مرگ آنها نيز - به مردم سود مى رساند، و سود آن استمرار دارد؛ ولى براى خون شهداء - پس از مرگ آنان - چنين منافع و مزايائى پربار و مستمر وجود ندارد.؟!

### 3- اهميت جمع آورى كتب مفيد و مورد نياز

بايد دانشجو در فراهم آوردن كتب علمى سودمندى كه مورد احتياج او است - به قدر امكانات خويش - اهتمام ورزد، و از راه نگارش و خريدن (483) - و اگر نه ، با اجازه و عاريه گرفتن كتب مورد نياز - كوشش خود را به كار گيرد؛ زيرا كتب سودمند علمى ، ابزار تحصيل علم مى باشد.

در دوره هاى سابق براى جمع كثيرى از فضلاء و فرزانگان علمى اين حقيقت به تجربه رسيد، و نيز بسيار اتفاق افتاد كه آنان در سايه جمع آورى كتب سودمند و مورد نياز، از لحاظ علمى به ترقيات و پيشرفتهائى فزاينده و جالب توجه نائل شدند؛ در حاليكه چنين توفيق و پيشرفتى - براى كسانى كه موفق به تهيه كتب مورد نياز نشدند - دست نداد. در اين باره داستانهاى فراوانى وجود دارد كه نقل و گزارش آنها موجب اطاله سخن خواهد گشت (484) .

ضمنا بايد بدانيم كه شايسته نيست دانشجو، حظ و نصيب خود را از لحاظ علم و فهم صرفا به فراهم آوردن كتب و افزودن شمار آنها محدود و منحصر كرده و خويشتن را به داشتن كتب متعدد و فراوان ، دلخوش سازد؛ بلكه او - علاوه بر اهتمام به جمع آورى كتب مورد نياز - به كوشش و تحمل رنج تحصيل علم و مطالعه و جلوس در محضر استادان ، نيازمند است . شاعرى در اين مورد (مبنى بر اينكه صرف جمع آورى كتب نمى تواند، توان علمى و حوائج معنوى و روحى انسان را برآورده سازد) مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( اذا لم تكن حافظا واعيا |  | فجمعك للكتب لاينفع )) |

اگر در فهم و درك و دريافت و حفظ مطالب علمى ، كوشا نباشى ، صرف جمع آورى كتب به تو سودى نمى رساند.

### 4- استنساخ كتب در چه شرائطى روا است ؟

تا وقتى كه دانشجو قادر به خريدن و يا امانت گرفتن كتاب و يا امثال آن مى باشد نبايد خود را به نسخه بردارى از آن سرگرم سازد؛ زيرا اشتغال به تحصيل علم ، مهمتر و پرارزش تر از استنساخ كتب است .

اما چنانچه خريدن كتب براى دانشجو امكان پذير نباشد، به اين معنى كه دانشجو، فاقد امكانات مالى است و يا اينكه افراد دست اندر كار استنساخ كتب ، كمياب اند، مى تواند كتاب مورد نظر خود را به منظور استفاده خويش استنساخ نمايد. و نيز در صورتيكه واجد امكانات مالى براى خريدن و تملك كتاب باشد نبايد با عاريه گرفتن آن ، خويشتن را قانع سازد. و اگر ناگزير به استنساخ كتاب باشد بايد بدان همت گماشته و در تكميل آن بكوشد؛ چون خداوند متعال نيز او را از مدد خويش بهره مند كرده و حظ و بهره او را نسبت به علم و دانش در اين مسير، ضايع نمى سازد؛ زيرا جز به علت كسالت و تن آسانى - حظ و نصيب انسان در زندگانى ، ضايع نمى گردد. اگر كسى وقت و فرصت خود را بپايد و قدر عمر را بشناسد به هدف خويش دست مى يابد. در اين باره قبلا مطالبى سودمند و سخنانى مناسب ، به نظر مطالعه كنندگان رسيد.

### 5 - فوائد معنوى عاريه و امانت دادن كتب به ديگران

اگر كسى كتاب را به ديگران عاريه دهد، به گونه اى كه خود از رهگذر عاريه دادن كتاب خويش ، متضرر نگردد و شخصى كه آن را عاريه مى گيرد به كتاب زيانى نرساند، چنين كارى بسيار به جا و به مورد مى باشد، و به عنوان يك عمل (مستحب مؤ كد)، اجر و پاداش جالبى را به دنبال دارد؛ زيرا امانت دادن كتاب ، نوعى از اعانه علمى ، و معاضدت و هميارى در كار نيك ، و مساعدت به احسان و تقوى به شمار مى آيد. علاوه بر آنكه عاريه دادن هر چيزى كه مورد نياز ديگران مى باشد، پاداش آفرين و داراى فضيلت است .

يكى از پيشينيان گفته است : (عاريه و امانت دادن كتب به ديگران ، موجب خير و بركت و فزونى سرمايه هاى علمى و انسانى مى گردد).

دانشمند ديگرى گفته است : (اگر كسى از بذل علم و دانش دريغ كند و از عاريه دادن كتاب ، بخل ورزد؛ به يكى از عواقب و فرجام هاى نامطلوب ، دچار مى گردد: 1- نسبت به آن علم و كتب و يا محتواى آن ، گرفتار نسيان و فراموشى مى شود. 2- و يا تا وقتى كه زنده است از اين علم و كتب ، سودى نمى برد. 3- و سود نابرده از اين كتب ، مى ميرد و يا آنكه كتابهاى او از ميان مى رود.

ضمنا بايد متذكر شد كه اگر كسى به عاريه گرفتن كتاب از كسى ديگر موفق گشت بايد از عاريه دهنده - به خاطر احسانش - تشكر كند، و پاداش نيكى او را عملا و لسانا بپردازد.

### 6- لزوم صيانت و اعاده سريع كتب عاريتى به صاحبان آنها

كسى كه كتابى از ديگرى به امانت و عاريت مى گيرد بايد در حفظ و صيانت آن بكوشد كه مبادا تلف شود و يا عيب و نقصى در آن پديد آيد. او نبايد كتاب را حبس كرده و نگاهدارى آن را طولانى سازد؛ بلكه بايد آن را پس از رفع احتياج به صاحب آن برگرداند. و آنگاه كه نياز خويش را از كتاب برگرفت به چند دليلى كه ذيلا ياد مى شود نبايد آن را نزد خود نگاه دارد:

1- حبس كتاب ، موجب مى شود كه صاحب آن احيانا بدان نياز پيدا كند، ولى نتواند بهره خويش را از آن برگيرد.

2- اين كار باعث مى شود كه عاريه گيرنده كتاب در استفاده از آن دچار سستى و ملال خاطر گردد.

3- حبس كتاب و عدم اعاده سريع آن احيانا موجب مى شود كه صاحب كتاب از عاريه دادن آن به ديگران استنكاف و دريغ نمايد.

اگر صاحب كتاب ، بازگشت آن را از امانت گيرنده مطالبه كند - از آن پس - حبس و نگاهدارى آن حرام مى گردد، و نيز موجب ضمان او خواهد بود. (به اين معنى كه حتى اگر بدون افراط و تفريط، كتاب عاريتى از ميان برود و يا دچار نقص و عيب گردد امانت گيرنده ، ضامن جبران آن مى باشد).

از بزرگان سلف ، سخنان فراوانى به نظم و نثر، جلب نظر مى كند كه آنها را در مقام نكوهش مماطله در رد و اعاده كتب عاريتى اظهار داشته اند. و نيز همان بزرگان يادآور شده اند كه افراد زيادى به خاطر حبس كتاب و سهل انگارى در حفظ و صيانت آن و عدم اعاده به صاحبانش و يا مماطله در اعاده آن ، از عاريه دادن كتب به ديگران امتناع ورزيدند.

### 7- حدود استفاده و بهره گيرى از كتب عاريتى

كسى كه كتابى را - به عنوان عاريه و يا اجاره - از ديگرى مى گيرد حق ندارد بدون اجازه صاحب آن ، اشتباهات آن را اصلاح كند، و يا در حاشيه آن چيزى بنويسد. و نيز مجاز نيست در جاهاى سفيد و نانوشته آن - چه در آغاز و چه در پايان صفحه - چيزى را بنگارد، مگر آنگاه كه بداند و احراز كند مالك آن به چنين كارى راضى است .

بايد نوشتن او نيز همانند نوشتن (محدث ) باشد كه بايد به نوشتن بر همان جزئى كه شنيده است اكتفاء نمايد، يعنى بايد عاريه گيرنده بر حسب آنچه شنيده و به همان اندازه اى كه اجازه دارد روى كتاب عاريتى بنويسد.

عاريه گيرنده نبايد كتاب را سياه و كثيف كند، و يا آن را - بدون ضرورت - به عنوان عاريه و يا وديعه و امانت در اختيار شخص ديگرى قرار دهد؛ حتى در موردى كه چنين كارى شرعا جائز مى باشد. او همچنين حق ندارد بدون اجازه صاحب آن ، از روى كتاب نسخه بردارى كند؛ زيرا استنساخ از كتاب ، يك نوع بهره بردارى و استفاده ديگرى است كه با بهره بردارى از كتاب به عنوان مطالعه ، فرق دارد و از آن ، سنگين تر و فزون تر است .

اگر كتابى به صورت (وقف عام ) باشد و بهره بردارى از آن براى افراد مشخصى محدود نباشد، نسخه بردارى از آن - براى كسى كه نگاهدارى كتاب وقفى و انتفاع و استفاده از آن براى وى جائز باشد - بلامانع است . البته بايد اين استنساخ تواءم با حزم و احتياط انجام گيرد. و اگر ناظر كتاب وقفى و يا كسى كه از طرف ناظر، ماءذون و مجاز است داراى اهليت اصلاح كتاب باشد مى تواند آن را اصلاح كند؛ بلكه مى توان گفت گاهى چنين اصلاحاتى به سر حد وجوب مى رسد. و چنانچه كتاب داراى ناظر خاصى نباشد، حق نظارت بر آن ، با حاكم شرع خواهد بود.

آنگاه كه عاريه گيرنده با اجازه صاحب كتاب و يا ناظر، در صدد استنساخ كتاب برمى آيد، نبايد (از كتاب عاريتى به عنوان زيردستى استفاده كند و) كاغذ را در ميان صفحات آن قرار دهد، و نيز حق ندارد قلمدان را روى آن بگذارد و روى نوشته هاى كتاب ، خط بكشد.

و به طور خلاصه : بايد كتاب را از هر گونه ضايعه - كه ناشى از مسامحه و سهل انگارى و كوتاهى ورزيدن در نگاهدارى آن است - حفظ و صيانت كند.

كيفيت نگاهدارى و صيانت كتب ديگران با كيفيت نگاهدارى كتبى كه ملك شخصى است تفاوت دارد؛ زيرا نوعى از تصرفاتى وجود دارد كه درباره كتب ملكى ، جائز و روا مى باشد؛ ولى همان تصرفات در مورد كتب عاريتى و امانتى روا نيست ؛ به ويژه در مورد كسانى كه در امر نگاهدارى كتب ، سهل انگار هستند؛ چون بسيارى از مردم بي حال و سردمزاج در مورد كتابهاى خود تصرفات و روش هائى تحقيرآميز و نامناسب در پيش مى گيرند (و از كتابهاى شخصى به گونه اى بهره كشى مى كنند) كه در مورد كتاب هاى امانتى و عاريتى ، اعمال چنين روش هائى به هيچ وجه روا نمى باشد.

### 8 - دقت در نگاهدارى كتاب به هنگام مطالعه و استنساخ

هنگام نسخه بردارى از كتاب و يا مطالعه آن ، نبايد آن را به صورت باز و گسترده بر روى زمين قرار دهد؛ بلكه موظف است - به همان صورتى كه معمول و متداول مى باشد – آن را ميان دو كتاب و يا روى ميز مخصوص به كتاب ، يعنى (رحل ) بگذارد تا رشته ها و پيوندهاى اوراق آن از هم گسيخته نشود و جلد و برگهاى آن سائيده و فرسوده و پاره نگردد.

### 9- كيفيت چيدن كتب و ترتيب آنها

وقتى كه مى خواهد كتاب را در كنار كتب ديگر قرار دهد و آنها را پهلوى هم بچيند بايد اين كار را روى ميز و يا تخته چوب و يا تخت بند و امثال آن بگذارد. بهتر است ميان كتب و زمين فاصله اى وجود داشته باشد و آنها را در جائى مرتفع تر از زمين بگذارد تا دچار رطوبت و آبديدگى و سائيدگى نشود.

اگر مى خواهد كتاب ها را روى تخته چوب مرتب سازد بايد زير و روى آن با عائقى صاف پوشانده شود، و نيز بايد ميان كتاب و چيزى كه ممكن است احيانا بدان صدمه اى وارد سازد و همچنين ميان كتاب و تكيه گاه آن ، ديواره و مانند آن ، قرار دهد كه موجب فرسايش و سائيدگى كتاب نگردد.

لازم است در امر چيدن و نهادن كتب ، ادب و نزاكت را از لحاظ ارزش و حيثيت علوم و شرف آنها و شرف مصنفان و مؤ لفان آنها، رعايت كند. بنابراين بايد ارزشمندترين و شريف ترين كتاب را بر روى همه كتابها قرار داده ، و بقيه كتب را بر حسب ارزش و اهميت مذكور، به تدريج بر روى هم بچيند.

اگر در ميان كتب ، قرآن كريم وجود داشته باشد بايد آنرا بر فراز همه كتب و بر تارك تمام آنها قرار دهد؛ ولى بهتر است قرآن كريم را در كيف دسته دار بر ميخ آهنين و يا هر نوع ميخى كه بر روى ديوار طاهر كوبيده شده است بياويزد؛ و به ترتيبى كه در زير ياد مى شود كتابهاى ديگر را بچيند:

كتب حديث صرف ، (يعنى كتبى كه صرفا سخنان معصومين عليهم‌السلام در آن نگارش شده است )، تفسير قرآن مجيد، شرح و تفسير حديث ، اصول دين و اعتقادات ، اصول فقه ، فقه ، قواعد و دستور زبان عربى (صرف و نحو و معانى و بيان و و).

ضمنا بايد دانست كه نبايد كتابهاى داراى قطع بزرگ و پرحجم را بر روى كتابهاى داراى قطع كوچك تر قرار دهد تا مرتبا فرو نيفتند. و نيز نبايد دريچه جلد كتاب را - كه متصل به جلد طرف چپ مى باشد و روى كتاب را مى پوشاند - مرتب به منظور نشانه گذارى ، در ميان اوراق كتاب جا دهد؛ چون زياده روى در اين كار، موجب سرعت فرسايش و شكنندگى كتاب مى گردد، و لذا لازم است براى جلوگيرى از چنين فرسايشى ، در اين كار، زياده روى نشود.

شايسته است نام و عنوان كتاب را در كنار آخر صفحات ، از پائين آن بنويسد. فائده چنين كارى آنست كه مى تواند به هنگام نياز، كتاب مورد نظر را شناسائى كرده و آنرا از لابلاى كتابهاى ديگر بيرون بكشد.

### 10- نبايد كتاب را دست افزار حوائج روزمره قرار داده ، و به آن صدمه اى وارد ساخت

(براى اينكه به كتاب ، صدمه اى وارد نشود) نبايد آنرا مخزن و جايگاه ذخيره جزوه ها و كاغذپاره ها و امثال آنها قرار داده و لابلاى آنرا با اينگونه چيزها انباشته نمود. و نيز نبايد از كتاب به عنوان : مخده ، بادزن ، ابزار كوبيدن و فشردن ، پشتى ، محل اتكاء، متكا، قتلگاه كك و حشرات ديگر و امثال آنها بهره بردارى كرد؛ به ويژه بايد سعى نمود كه لابلاى اوراق كتاب از رهگذر كشتن حشرات ، آلوده نگردد.

نبايد حاشيه كتاب و دو گوشه اوراق آنرا تا نمود، و براى نشانه گذارى از خرده چوب و يا چيزهاى خشك و زمخت استفاده كرد؛ بلكه بايد با كاغذى لطيف و نازك ، محل مورد نظر را نشانه گذارى نمود. و چنانچه بخواهد محل مورد نظرش را با ناخن ، مشخص سازد نبايد آنرا به شدت روى اوراق كتاب بفشارد.

### 11- بايد كتب خريدارى شده را - به منظور اطمينان به صحت و تماميت آن - بازبينى ووارسى كرد

آنگاه كه كسى ، كتابى را به عاريت گرفت شايسته است به هنگام گرفتن و نيز هنگام اعاده ، آنرا با دقت نگاه كرده و در شناسائى آن اهمال ننمود. و نيز وقتى كتابى را خريدارى مى كند بايد آغاز و انجام و ميانه ها و ترتيب ابواب و اجزاء اوراق آنرا وارسى نمود و صفحات آنرا بازبينى كرد، و بالاخره صحت و درستى (و كمال و تماميت ) آنرا معاينه نمود و بدان اهتمام ورزيد.

يكى از طرقى كه مى تواند - به هنگام ضيق مجال و فرصت انسان براى بازرسى كتاب - در جهت اطمينان نسبى نسبت به صحت و كامل بودن كتاب ، آدمى را يارى دهد، وجود پيوستها و اصلاحات موجود در خود كتاب است ؛ چون وجود همين پيوستها و اصلاحات ، نمايانگر و شاهد و گواه بر صحت و تماميت آن مى باشد(485) .

يكى از بزرگان گفته است :

(( (لايضى ء الكتاب حتى يظلم ) )) :

كتاب نمى تواند درون خود را از لحاظ صحت و تماميت ، بنماياند و روشنگر درستى و كمال خود باشد مگر آنگاه كه از رهگذر اصلاح و الحاق ، دچار تيرگى گردد (و يا از راه اصلاح و الحاق ، بر آن ستم رود و به حدود نوشته ها تجاوز شود).

منظور اين است كه انسان با مشاهده حك و اصلاح و تصرف در نوشته ها نسبة مطمئن مى گردد كه از طريق (ضرب و كشط و الحاق )(486) ، كوششهائى در جهت اصلاح و تكميل آن انجام گرفته است .

### 12- بايد نگارش نام خداوند متعال و پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وائمهعليهم‌السلام و بزرگان دين (رضوان الله عليهم )، باتجليل و احترام از آنهاتواءم باشد.

بهتر است انسان به هنگام نگارش و استنساخ كتب دينى ، طاهر و رو به قبله بوده ، و بدن و جامه و مركب و كاغذ (و ساير نوشت افزارهاى ديگر)، پاك و طاهر باشند، و نبشتار خود را با نام خداى مهربان و سپاس و ستايش او، و درود بر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خاندانش عليهم‌السلام آغاز كند. به عنوان نمونه : نبشتار خود را با عبارات زير افتتاح نمايد:

(( (بسم الله الرحمن الرحيم ، الحمد لله رب العالمين ، و الصلوة و السلام على رسوله محمد و آله الطاهرين ) )) .

بايد استنساخ ‌كننده كتاب با چنان جمله هائى ، كار خود را شروع كند؛ اگرچه مؤ لف كتاب ، اين جمله ها را در آغاز كتاب خود نياورده باشد. در چنين صورتى بايد استنساخ ‌كننده كتاب ، مراتب را اعلام نمايد و هشدار دهد كه مؤ لف در كتاب خود، چنين جمله هائى را به كار نبرده است . به عبارت ديگر: بايد استنساخ ‌كننده كتاب - پس از نوشتن نام خداوند متعال و ستايش او، و درود بر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه عليهم‌السلام - بنويسد: (مؤ لف يا استاد، چنين گفته و يا نوشته است ). و بالاخره بدين ترتيب ، يادآور گردد كه مؤ لف كتاب ، (بسمله و حمدله ) را در كتاب خود نياورده است .

و بدينسان نيز بايد با ستايش و سپاس خداوند متعال و درود بر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و درود بر خاندانش ، نگارش و يا استنساخ كتاب را پايان برد. و البته بايد اين كار را - پس از آنكه كيفيت و كميت تمام بودن و يا ناتمام بودن مجلدات و اجزاء كتاب را اعلام كرد - انجام دهد. به اين معنى كه قبل از نگارش ‍ (حمدله و صلوة ) - در صورتى كه كتاب به پايان خود نرسيده باشد - چنين بنويسد:

(اين است پايان جزء فلان ، و پس از آن جزء فلان ، نگارش خواهد شد). و سپس بنويسد:

(الحمد لله ... والصلوة ...).

و اگر كتاب ، به پايان كامل خود رسيده باشد بايد بنويسد:

(كتاب ، كامل گشت ) و يا (جزء فلان از كتاب ، به پايان رسيد، و با كامل شدن اين جزو، مجموع كتاب ، كامل گرديده و به پايان خود رسيده است )؛ سپس ‍ بنويسد: (الحمدلله ، والصلوة ...).

و امثال اينگونه يادداشتها كه متضمن فوائد فراوانى مى باشد.

در هر جا كه نام خداوند متعال را مى نگارد بايد به دنبال آن ، عباراتى را بنويسد كه حاكى از تعظيم و احترام است ، امثال : (تعالى )، (سبحانه )، (عز و جل )، (تقدس ) و مانند آنها. و يا شايسته است هنگام نگارش نام خداوند متعال ، اين اوصاف احترام آميز را به زبان آورد.

و آنگاه كه اسم مبارك پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مى نگارد، (صلوة و سلام )، يعنى درود و تحيات خداوند بر او و خاندانش را پس از آن بنويسد، مثلا بدينصورت : صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم . و همين (صلوة و سلام ) را - علاوه بر نگارش - به زبان آورد.

در مسئله نگارش (صلوة و سلام )، فشرده نويسى نكند و آنرا به رمز ننگارد، و از اينكه ناگزير مى گردد كه (صلوة و سلام ) را بارها و مكرر بنويسد آزرده خاطر و ملول نشود؛ اگر چه ناچار باشد اين (صلوة و سلام ) را - به خاطر تكرار نام آنحضرت در يك سطر - مكررا بنگارد. چنانكه عده اى از افراد محروم و بى بهره ، يا محررين متخلف ، در (صلوة و سلام ) و درود بر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به فشرده نويسى پناه مى آورند، مثلا مى نويسند: (صلعم )، (صلم )، (صم )، (ص -) و (صلسم )(487) كه چنين كارى بايد به عنوان (ترك اولى ) و شانه خالى كردن از زير بار تكليف و وظيفه اى شايسته ، و مغاير با نصوص دينى (488) تلقى كرد.

حتى يكى از دانشمندان گفته است : (نخستين كسى كه (صلعم ) نوشت ، سرانجام ، دستش از بدنش جدا گشت ).

كمترين نتيجه و عاقبت سوئى كه از رهگذر اهمال در تكميل و تفصيل درود بر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - به هنگام نگارش نام آنحضرت - عارض ‍ انسان مى گردد عبارت از: دست دادن پاداش عظيمى است كه فقط ممكن است از طريق نگارش درود و (صلوة و سلام ) تفصيلى بر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عائد او شود(489) .

از رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه فرمود: (اگر كسى در نبشتارى (كه نام من در آن ياد مى شود) بر من درود فرستد (و آن درود را در پى نام من بنگارد) فرشتگان الهى - مادامى كه نام من در آن نبشتار، باقى است - همواره از خداوند متعال براى او طلب مغفرت مى نمايند)(490) .

كاتب و نويسنده - آنگاه كه در نوشته خود به نام يكى از صحابه و بخصوص ،صحابه برجسته و بزرگوار پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى رسد - بايد بهدنبال آن ، عباراتى از قبيل : ( رضي‌الله‌عنه ه خداى از او راضى باشد)، (رضوانالله عليه = رضاى خدا بر او باد) را بنويسد. و چنانچه به نام يكى از بزرگانسلف رسيد بايد در پى آن بنويسد: (رحمة الله = خداى او را رحمت كناد)، (تغمدهالله برحمته = خداى ، او را زير پوشش رحمت خويش قرار دهاد)؛ وامثال اينگونه عبارات (را كه نمايانگر تجليل و احترام و دعاء نسبت به كسى است كه نويسنده ، نام او را در نبشتار خود ياد مى كند).

رسم و عادت علماء و بزرگان دينى بر آن بوده است كه (صلوة و سلام ) را به دنبال نام هر يك از انبياء و پيامبران (صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين )، و (سلام ) را در پى نام هر يك از ائمه عليهم‌السلام مى نگاشتند. اگرچه تخلف از اين قاعده و رسم معمول ، جائز و روا است . و حتى جائز است (صلوة ) را به دنبال نام هر فرد مؤ من و متدينى ، نگاشته و يا بر زبان آورد؛ چنانكه قرآن و حديث نيز اين مسئله را تاءييد مى كند.

بايد نگارش عبارات ستايش آميز را به دنبال اسامى اين برجستگان ، به عنوان دعائى تلقى كرد كه بايد كاتب و نويسنده ، آنرا انشاء كرده و در پى اين اسامى بياورد، و نبايد اين عبارات را به عنوان سخنى برشمرد كه بايد نويسنده ، آنرا از يك اصلى روايت مى كند.

بنابراين ، كاتب و نويسنده در نوشتن اين عبارات ، نيازى به مشاهده آن در كتاب مورد استنساخ ندارد، و نيز اداء اين وظيفه هيچ ارتباطى با طرز نوشته مؤ لف كتاب ندارد؛ بلكه بايد كاتب و نويسنده احساس وظيفه كند كه بايد اينگونه تعابير ستايش آميز را در پى نامهاى مذكور بنگارد، اگر چه در نسخه اصل و يا سخنانى كه شنيده ، چنين تعابيرى را نيابد.

اگر استنساخ ‌كننده كتاب ، امثال اينگونه تعابير تجليل آميز را در پى اين اسامى - ضمن روايت و حديث و يا در نسخه اصل مصنف و مؤ لف - مشاهده كرد، اقدام او به نگارش آنها داراى اهميت و ضرورت فزونترى خواهد بود.

نظريه فوق - كه بايد پس از نگارش اسامى مذكور، كتبا و شفاها از آنها تجليل كرد) - نظريه اى است كه بر ساير نظريه هاى ديگر رجحان دارد؛ و اكثر دانشمندان نيز همين راءى و نظريه را تاءييد و انتخاب كرده اند. ولى گروهى از علماء معتقدند كه مى توان اين عبارات تجليل آميز را - در صورتيكه آنها را نويسنده و يا استنساخ ‌كننده بر زبان آورده باشد - از نبشتار حذف كرد.

روي هم رفته بهتر است (سلام ) را تواءم با (صلوة ) بدنبال نام گرامى پيامبر اسلام (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) چه در گفتار و چه در نبشتار، ياد نمود (يعنى بدنبال نام شريفش بايد گفت و يا نوشت : (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) تا نگارش او بر طبق آيه اى باشد كه مى فرمايد:

(ان الله و ملائكته يصلون على النبى ، يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسليما) )) (491)

(خداوند متعال و فرشتگان ، بر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درود مى فرستند. شما مؤ منان ، صلوة و سلام خود را بر آنحضرت نثار كنيد).

اگر نويسنده به (صلوة ) تنها اكتفاء كند و (سلام ) را ننويسد مانعى ندارد.

### 13- نبايد نويسنده ، اهتمام خويش را به حسن خط محدود سازد؛ بلكه بايد روشن وخوانا بنويسد

دانشجوئى كه سرگرم تحصيل و اندوختن ذخائر علمى است نبايد به خاطر حسن خط و زيبا نوشتن - در حين استنساخ و يا تاءليف كتاب - خويشتن را به رنج و زحمت واداشته و همه قواى خود را در اين جهت مصروف سازد؛ بلكه بايد به صحت و خوانا بودن و يا تصحيح آن اهميت دهد.

نگارنده هر نوشته اى بايد از (تعليق ) در نگارش سخت بپرهيزد، تعليق عبارت از آميختن حروفى است كه بايد به صورت گسسته از هم و جداى از حروف ديگر نگارش يابد. و نيز از (مشق ) بپرهيزد، و آن عبارت از سرعت در نگارش و تندنويسى است كه با لغزش و افتادگى حروف ، تواءم است .

يكى از دانشمندان مى گويد: معيار ارزش و سنجش خط و نگاره هر كسى عبارت از سهولت قرائت ، و به اصطلاح : خوانا بودن آنست . بهترين قرائت عبارت از قرائتى است كه كاملا آشكار و روشن باشد، چنانكه بهترين خط و نگاره عبارت از نگاره اى است كه حروف و كلمات آن كاملا پديدار و روشن و خوانا باشد.

شايسته است كه كاتب از ريزنويسى و نازك نگارى در نگارش كتاب و حتى در نگارش هرگونه نوشته هاى ديگر خوددارى كند؛ چون از چنين شيوه اى ، هيچ بهره اى عائد او نخواهد شد، يا آنكه بهره كاملى براى كسانى كه دچار ضعف باصره و بينائى هستند به ارمغان نخواهد آورد. و نيز احيانا ممكن است چنين شيوه اى در نگارش ، قوه بينائى نويسنده را از اين پس ضعيف ساخته و خود نتواند از نوشته خويش بهره مند گردد.

يكى از پيشينيان به نويسنده اى - كه همين شيوه را در نگارش پيش گرفته و بسيار نازك و ريز مى نوشت - گفته بود: چنين مكن ؛ زيرا اين روش به چيزى كه بدان نياز فزونترى دارى خيانت مى كند و براى تو زيانبار است .

دانشمندى ديگر گفته است : به گونه اى بنويس كه به هنگام نياز، به كار تو آيد و ترا سودمند افتد؛ طورى ننويس كه به هنگام نياز و حاجت - يعنى در بزرگسالى و به گاه ضعف قوه بينائى - سودى از آن عائد تو نگردد.(492)

همه اين رهنمودها در امر نگارش ، مربوط به غير مسوده ها و سياهه هاى نوشته مصنفان كتب است ، (يعنى درباره مسوده ها، رعايت اين ضوابط، ضرورى نيست )؛ زيرا دقت و تاءمل مصنفان در شيوه نگارش مسوده كتاب ، موجب از دست رفتن بسيارى از اغراض و فوائدى مى گردد كه اين اغراض از مسئله خط و خوشنويسى ، بسيار مهمتر و پرارزش تر مى باشد. به همين جهت است كه مى بينيم خواندن مسوده ها و چرك نوشت هاى مصنفان كتب ، بسيار دشوار بوده و حروف و كلمات اين نوشته ها - به علت سرعت در نگارش و اشتغال فكرى و توغل در محتواى علمى نوشته ها - به هم آميخته شده و در هم فرورفته است (بطوريكه تشخيص و بازيافتن آنها سخت ناهموار است ).

### 14- كيفيت انتخاب و آماده ساختن قلم براى نگارش

علماء و دانشمندان چنين نظر داده اند كه نبايد قلم آنچنان سخت و سفت باشد كه مانع سرعت عبور آن از روى كاغذ گشته و از روانى باز ماند، و نه آنچنان سست و قابل انعطاف و نرم باشد كه به سرعت سائيده شده و از كار افتد و از نوشتن لنگ ماند.

يكى از بزرگان گفته است : (اگر مى خواهى خط و نگاره تو، خوش و زيبا گردد، خانه قلم (يعنى از مبداء تراش تا زبان و نوك آنرا) بلند و درشت گردان . و نوك و زبان آنرا اندكى متمايل به راست قطع كن )(493) .

بايد چاقو و قلم تراشى كه براى تراشيدن قلم و نيز چاقوئى - كه براى كشط و حك و محو كردن نوشته هاى كاغذ از آن استفاده مى شود - كاملا تيز و برا بوده و اختصاصا براى تراشيدن قلم و يا براى (كشط) بكار رود: لذا نبايد از چنين چاقوها براى كارهاى ديگر استفاده نمود.

وسيله اى كه قلم را روى آن ، نوك زنى مى كنند و يا شكافى در آن به منظور سهولت نگارش ايجاد مى نمايند بايد سفت و سخت (و صاف ) باشد.

در اين باره ، بزرگان علم ، قلم نى ايرانى را كه سخت خشك مى باشد، و نيز آبنوس سفت و براق را براى نگارش مى ستودند.

### 15- شيوه نگارش حروف و كلمات

بجا و شايسته است كه حروف را بريده و ناقص و ناتمام ننويسد، و آنها را مبهم و مشتبه و همانند يكديگر نگارش نكند؛ بلكه لازم است حق هر حرفى را از لحاظ طرز نگارش ، اداء نموده و آدابى را كه درباره كتابت حروف وارد شده است مراعات نمايد:

از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه به يكى از نويسندگان خود فرمود: (ليقه را در دوات قرار ده ، و قلم را كج و منحرف نگاهدار، و يا نوك آنرا اندكى منحرف قط كن ، و باء (بسم الله ) را برافراز و آنرا كشيده و بلند بنگار، دندانه هاى سين را مشخص و روشن بنويس ، و ميم را كور و توپر و زشت ننويس ، و (الله ) را نيكو و زيبا بنگار، و (رحمن ) را كشيده ، و (رحيم ) را خوش بنگار. (پس از فراغ از نگارش )، قلم را روى گوش چپ خود قرار ده ؛ زيرا اينكار بهتر مى تواند ترا به قلم دسترسى داده و بدان يادآورت گردد)(494) .

از زيد بن ثابت است كه گفت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (آنگاه كه مى خواهى (بسم الله الرحمن الرحيم ) را بنگارى ، سين را واضح و دندانه هاى آنرا روشن بنويس )(495) .

ابن عباس گويد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (باء) بسم الله را به (ميم ) نپيوند و بدان نكشان ، مگر آنگاه كه دندانه هاى سين را بلند و برافراشته بنويسى )(496) .

انس ميگويد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (چنانچه كسى (بسم الله الرحمن الرحيم ) را بنويسد، بايد (الرحمن ) را كشيده بنگارد(497) .

همان انس گفته است رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (اگر كسى (بسم الله الرحمن الرحيم ) را بنگارد و آنرا به منظور تجليل از خداوند متعال ، با خط خوش و زيبا بنويسد، خداى متعال او را مورد رحمت و مغفرت خويش قرار مى دهد)(498) .

از اميرالمؤ منين عليه‌السلام است كه فرمود: مردى در (خوش نگارى ) (بسم الله الرحمن الرحيم ) اظهار اشتياق كرد و بدان اهتمام ورزيد و مورد آمرزش ‍ الهى قرار گرفت ).(499)

جابر (بن عبدالله انصارى ) گويد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (آنگاه كه يكى از شما چيزى نوشته باشد بايد بر آن خاك افشانى كند) (و رطوبت مركب آن را بدينوسيله بخشكاند)؛ چون اين كار از لحاظ حفظ خط و نگاره ، موفقيت آميزتر و به هدف ، نزديك تر است ).(500)

### 16- پيوسته نگارى كلمات وابسته بهم

علماء و دانشمندان در مورد اسماء و عناوينى كه به (الله ) اضافه مى شود، ايجاد فاصله ميان مضاف (الله ) و خود (الله ) را در نگارش ، مكروه و ناخوش آيند مى دانند، مانند (عبدالله ) و (رسول الله ). بنابراين نبايد (عبد) و يا (رسول ) را در پايان سطر، و (الله ) را پس از آن در آغاز سطر بعدى نوشت ؛ چون اين طرز نگارش ، صورت و وضع زشت و ناموزونى را در نوشته به وجود مى آورد.

اينكه علماء چنين روشى را در نگارش ، مكروه مى دانند، كراهت آن ، نه منظور تنزيه است . (به عبارت ديگر: ايجاد فاصله ميان (الله ) و مضاف آن ، كارى است كه مانع از انجام يافتن كار پاكيزه تر از آن مى باشد و نهيى كه درباره آن وارد شده است ، نهيى تكليفى و الزام آور نيست ؛ بلكه صرفا در جهت انجام كار نيكو و پاكيزه ترى ، چنين نهيى وارد شده است ).

نامهاى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و صحابه و ياران او و ساير مردم نيز مشمول همين قاعده مى باشند كه نبايد ميان مضاف و مضاف اليه - در مورد نامهاى مذكور - چنان فاصله اى در نگارش به وجود آيد؛ چون ممكن است ايجاد اين فاصله ، موهم خلل و موجب اشكال و پيچيدگى در مفهوم آنها گردد.

به عنوان نمونه : (عبارت ساب النبى ، كافر ناسزاگوينده پيامبر، كافر است ) رانبايد به گونه اى نوشت كه كلمه (ساب ) در پايان سطر، و (النبى ، كافر) درآغاز سطر بعدى قرار گيرد. (مسلما چنين گونه نگارشى ، سخت ناپسند و زشت میباشد؛ زيرا ممكن است كسى پايان سطر قبلى ، يعنى كلمه (ساب ) را نبيند و خواندنخود را از آغاز سطر بعدى يعنى (النبى ، كافر) شروع كند كه قهرا اين جمله - منهاىمضاف آن يعنى (ساب ) -، مفهومى نادرست و غيرمشروعى را ارائه مى نمايد).

بايد گفت كه كراهت ايجاد فاصله ، منحصر به متضايفين يعنى مضاف و مضاف اليه نيست ؛ بلكه اين كراهت شامل هر نوع ايجاد فاصله اى است كه جدائى ميان كلمات ، مفهوم زشت و نادرستى را احيانا القاء مى نمايد.

همچنين علماء، ايجاد فاصله ميان اجزاء كلمه را نيز مكروه و ناپسند مى دانند، به اين معنى كه قسمتى از كلمه در پايان سطر، و قسمت باقيمانده آن در آغاز سطر بعدى نوشته شود.

### 17- اطمينان به صحت نوشتار از طريق مقابله آن با نسخه مورد اعتماد

لازم است نويسنده و استنساخ ‌كننده ، نوشته خود را با اصل صحيح و مورد اعتماد، مقابله كند. مهمترين نسخه اصل همان نسخه ايست كه در اختيار مؤ لف و از آن او و با او بوده است . و در درجه دوم ، نسخه اى است كه در دست ديگران قرار داشته ؛ ولى از روى نسخه اصل خط مؤ لف تحرير شده است . و پس از آن ، نوبت به نسخه اى مى رسد كه با نسخه اصل مقابله شده و خط خود مؤ لف نيز در تاءييد آن بر آن نگاشته شده است . در مرحله آخر و واپسين ، نوبت به نسخه اى مى رسد كه با نسخه غيراصلى مقابله شده ؛ لكن نسخه اى درست است كه فاقد خط مؤ لف در تاءييد آن مى باشد. و چون هدف نهائى مقابله ، اين است كه نوشته ها مطابق با نسخه اصل مصنف باشد (اين هدف را مى توان از راه مقابله با هر نوع نسخه صحيح و مورد اعتماد، برآورده ساخت ).

بطور خلاصه : مقابله كتاب و هر نوع نوشته اى - كه منظور از آن ، استفاده و بهره بردارى علمى به هر نحوى است - بايد به گونه اى باشد كه اين مقابله ، موجب صحت و درستى ويژه اى در نوشته گردد. بنابراين شايسته است كه هر كاتب و نويسنده اى در مسئله كتاب و كتابت ، اهتمام و عنايت فزونترى را مبذول داشته و از بذل سعى و كوشش در اين راه دريغ نورزد.

يكى از پيشينيان به فرزندش گفت : آيا فلان كتاب را نوشتى ؟ گفت : آرى . پرسيد آيا آنرا (با نسخه اصل و يا نسخه مورد اعتماد) مقابله نمودى و بر آن عرضه كردى ؟ فرزند، جواب منفى داد و گفت : نه . پدر به او خطاب كرد: پس چرا مى نويسى ، (يعنى به چه مجوزى دست اندر كار نگارش هستى و به كار نگارش ‍ خود ادامه مى دهى ، در حاليكه از مقابله آن با نسخه مورد اعتماد، كوتاهى مى نمائى ؟).

اخفش گفته است : هرگاه كتابى استنساخ گردد و با نسخه اصل و يا نسخه مورد اعتماد، مقابله و مطابقت نشود، و پس از آن از روى همان نسخه ، نسخه ديگرى تحرير شود و با نسخه اصل ، مقابله و بر آن عرضه نگردد، سرانجام به صورت كتابى گنگ و نامفهوم درمى آيد.

خليل بن احمد، پيش از اخفش همين نكته را اظهار كرده بود كه اگر نبشتار و كتابى به زبان عربى ، سه بار استنساخ شود و با نسخه اصل و مورد اعتماد مقابله نگردد، سرانجام زبان عربى كتاب به زبان عجمى ، دگرگونى يافته و گرفتار ابهام مى شود.

(تفاوت گفتار خليل و اخفش در اين است كه ) اخفش مى گويد: حتى دوبار استنساخ - منهاى مقابله -، موجب گنگى و نادرست شدن كتاب مى شود (در حاليكه خليل ، چنين نتيجه اى را معلول سه بار نسخه بردارى - منهاى مقابله - مى داند).

### 18- بكاربردن مشخصات املائى در مورد حروف و كلمات

اگر استنساخ ‌كننده - از طريق مقابله نوشتار خود با نسخه مورد اعتماد - به تصحيح آن موفق گرديد بايد دست اندر كار ضبط و مشخص ساختن موارد مورد نياز شود؛ به اين معنى كه حروف نقطه دار را منقوط ساخته و كلمات را اعراب گذارى كند، و موارد مشتبه را از هم بازيافته و آنها را تدارك نمايد و در صدد آن باشد كه اشتباهات و تحريفات و جابجاشدن حروف و كلمات را بيابد و آنها را جبران كند.

اما آن حروف و كلماتى - كه حتى بدون نقطه و اعراب ، خواندن آنها آسان و معلوم همگان است - به نقطه و اعراب گذارى آنها وقعى ننهد؛ زيرا اگر بخواهد وقت خود را در ضبط اينگونه كلمات صرف كند، در حقيقت سرگرم كارى مى گردد كه اشتغال به غير آن سزاوارتر بوده و بايد اين كوشش او را به عنوان رنج و تعبى نازا، و تلاشى بى ثمر تلقى نمود.

چه بسا ممكن است اين كار موجب گردد كه كتاب ، تناسب خود را براى انتفاع بزرگان و دانشمندان از دست بدهد، و نوشته ها تاريك و فشرده و مبهم گردد؛ لكن بايد گفت : افراد مبتدى و تازه كار و گروه فراوانى از توده مردم از نوشته هائى كه نقطه و اعراب گذارى شده است سود بهتر و فزونترى به دست مى آورند.

جميل بن دراج گفت كه امام صادق عليه‌السلام فرمود: (حديث و سخنان ما را صحيح تلفظ كنيد، و آنرا معرب و با مشخصات املائى و مشكول و درست بنويسيد و آنرا اعراب گذارى نمائيد؛ زيرا ما گروهى هستيم كه از سخنان و بيانات فصيح و شيوائى برخورداريم )(501) (و گفتار ما در عين فصاحت ، داراى بلاغت و رسائى در اداء مطلب ، و نيز روشن مى باشد).

از جمله مواردى كه ضبط حروف و كلمات داراى اهميت ويژه اى مى باشد، موردى است - كه به خاطر كيفيت ضبط آن - اختلافى در معنى و مفهوم آن پديد مى آيد، مانند حديث : (( (ذكاة الجنين ذكاة امه ))) (502) و همچنين ضبط اسماء و نامهائى كه ممكن است خواننده كتاب درباره آنها دچار اشتباه گردد از جمله مواردى است كه بايد در ضبط و مشخص ساختن كيفيت تلفظ آن ، توجه كافى مبذول گردد؛ زيرا اين اسماء، سماعى است و منحصرا بايد تلفظ صحيح آنرا از عربهاى زبان دان شنيد؛ لذا بايد به ضبط آنها توجه شود، اگرچه نويسنده ناگزير گردد كه ضبط آنها را در حاشيه كتاب و در مقابل آنها بنويسد؛ زيرا اينگونه تداركات و پيشگيرى ها در امر نگارش كتاب ، هر خواننده را از لغزش و اشتباه در قرائت سخت بدور مى دارد، بخصوص اگر كتاب با خط ريز ريز و نازك و در عين فشردگى سطور، نگارش شود.

آنگاه كه نويسنده ناچار گردد كه ضبط كلمات را در حاشيه بياورد بايد در ذيل توضيح خود، كلمه (بيان ) و يا (ن ) را بنويسد (تا مطالعه كننده و يا خواننده كتاب ، آنرا به عنوان توضيح ضبط كلمات موجود در متن ، تلقى كند، نه از اصل متن ).

معمولا شيوه نگارش بر اين جارى بود كه حروف نقطه دار را با نقطه هاى متناسب ، مشخص مى ساختند. و در مورد حروف بى نقطه - براى ارائه ضبط و مشخص ساختن آن - از طرق و شيوه هاى متنوعى استفاده مى كردند كه ذيلا گزارش مى شود:

1- اساسا اين حروف را به همان حال و بدون نقطه برگزار مى كردند، و حذف و اهمال نقطه ها را نمايانگر ضبط آن مى دانستند؛ ولى اين شيوه و نظريه را گروهى از علماء تاءييد نكردند؛ زيرا اين احتمال وجود داشت كه نويسنده - سهوا - در نقطه گذارى حروف نقطه دار، دچار اهمال شده باشد و در نتيجه ، آن حروف با حروف بى نقطه اشتباه مى شد.

2- حروف بى نقطه - به همان مقدار - كه در مورد حروف نقطه دار، از بالا نقطه گذارى مى شود - بايد از پائين ؛ نقطه گذارى گردد؛ به اين معنى كه در زير (را) و (دال ) [ر، د] نقطه اى نوشته شود. و در زير حرف (سين )، سه نقطه رسم كنند: [س ]. و به همين منوال ساير حروف بى نقطه از زير نقطه گذارى گردد. ولى پيشينيان ، حرف (حاء) را از اين قاعده مستثنى مى دانستند و حتى در زير آن نيز نقطه اى رسم نمى كردند تا مبادا با حرف (جيم ) اشتباه شود.

3- حروف بى نقطه ، همانند همان حرفى كه به طور پيوسته و متصل به حروف ديگر، نگارش يافته است آنرا گسسته و به صورت تك حرفى نيز بنگارند. و بهتر اين است كه اين تك حرفى ها، ريزتر از آن و در زير همان حروف اصلى نوشته شود.

4- بر روى حرف بى نقطه ، شكل كوچكى همانند هلال () رسم كنند و يا مانند ناخن و ريزه قلمى كه به پشت افتاده () علامتى بنگارند، مثلا حرف (راء) را بدينصورت () و يا بصورت () بنويسند.

5 - و يا آنكه روى حروف بى نقطه ، خط افقى كوچكى رسم نمايند. مثلا حرف عين را بدينصورت () بنويسند؛ چنانكه همين شيوه نگارش در بسيارى از نبشتارهاى كهن ، معمول بوده است ؛ لكن به علت آنكه چنين نشانه اى ، بسيار ظريف و نازك و غير جلى رسم مى شد توجه خواننده را به خود جلب نمى كرد. از جمله نكاتى كه بايد در ضبط و ربط حروف از لحاظ شيوه نگارش مورد توجه قرار گيرد اين است كه بهتر است در درون حرف (كاف معلقه )(503) كاف كوچك و يا همزه بدينصورت () بنويسند، و نيز در ميان حرف (لام ) لام كوچكى به اين شكل () رسم كنند.

### 19- نكاتى كه بايد پس از تصحيح كتاب رعايت گردد = تدارك اشتباهات

شايسته است كه آن مقدار از كتاب را كه تصحيح كرده و به ضبط آنها اقدام نموده است -به منظور اينكه چون ممكن است احيانا به هنگام مطالعه كتاب ، مورد شك و ترديد واقعشود و يا شبهه و احتمال شك در آن راه دارد - با حروف ريزتر، تصحيح آنها را اعلام كند،به اين معنى كه با قلمى ريزتر و كوچكتر، حرف (ح ) را بنويسد. و يا اگر به هنگام تاءليف و استنساخ كتاب ، با خطاء و اشتباهى در كتاب مواجه شد روى كلمه و ياعبارت مورد نظر با قلم ريز، (كذا)ى كوچكى را نوشته و واژه و يا عبارت صحيح را -در صورتيكه با علم و تحقيق تواءم باشد - در حاشيه چنين بنويسد: (صوابه كذا). واگر بر مبناى احتمال قوى و گمان نزديك به يقين ، به واژه و عبارت صحيح دست يابد،بايد آنرا در حاشيه نوشته و در پى آن با حروف ريز: (لعله كذا شايد بدينصورتباشد) را بنگارد. و در صورتيكه صحت و عدم صحت آن ، مشكوك ومشكل به نظر آيد، و مبنى و علت صحت آن بر نويسنده روشن نباشد بايد به جاى كلمه(صح )، سر حرف (صاد) را بدينصورت (ص -) در پايان آن رسم نمايد.بعضى گفته اند كه اگر سر حرف (ضاد) يعنى (ض -) و جاى (ص -) در چنين مواردى بنويسد، بهتر است ؛ و اين رمز يعنى (ض -)، خلاصه و فشرده كلمه (ضبة) مى باشد.

بايد نشانه و رمز مذكور (ص -) و يا (ض -) را - (كه حاكى از عدم علم به صحت كلمه و يا عبارات مورد نظر مى باشد) - با حفظ فاصله اى از اصل كلمه موجود در متن بنويسد تا احتمالا موجب اعراض خواننده از كلمه موجود در متن نگردد و آنرا به عنوان (ضرب ) و امثال آن تلقى نكند. اگر نويسنده و يا شخص ديگرى پس از تحقيق و بررسى لازم ، واژه و كلمه صحيح را به دست آورد و ملاحظه كرد كه تصحيح او به همان صورت ، درست بوده است به دنبال نشانه (ص -) حرف (حا) را اضافه كند تا به صورت (صح ) درآيد (و در نتيجه ، مطالعه كنندگان با اطمينان خاطر به صحت آن اعتماد نمايند).

مى گويند: رمز و نشانه (ض - ضبة ) براى ارائه صحت ناتمام و نيمه كاره كلمه وعبارت ، و نمايانگر اين نكته مى باشد كه هنوز صحت كلمه و عباراتى كه اين رمز برروى آن نگاشته شده است ، محقق و كامل نشده است ؛ اگرچه نويسنده ، درستنقل و منعكس كرده و در مقابله آن كوتاهى نورزيده باشد. و بالاخره رمز مذكور بدينمنظور به كار مى رود تا مطالعه كننده و خواننده را هشدارى باشد كه نويسنده كتاب درنقل و نگارش آن ، دقت و هوشيارى خود را به كار برده و از امعان نظر دريغ نكرده است . واين گمان در خواننده به وجود نيايد كه آن كلمه و يا آن عبارت تصحيح شده ، غلط واشتباه بوده و در صدد اصلاح و دگرگونى آن برآيد.

برخى از نويسندگان و مصححان ؛ بى باكانه و به گونه اى جسارت آميز و بدون حزم و احتياط، كلمه اى را - كه حق و صواب در آنست كه به همان صورت اول ، حفظ و ابقاء گردد - به تصحيح آن دست مى يازند، و براى نشان دادن منظور خود ازرمز و نشانه (ضبة ) استفاده مى كنند، از آن نظر كه كار آنها همانند (ضبة الاناء لحيمكارى و ترميم ظروف ) مى باشد (و مى خواهند بفهمانند كه با دستكارى خود،خلل و يا نقائص را از پيش خود ترميم و اصلاح مى نمايند). كار چنين مصححانى با كارلحيم كاران و ترميم كنندگان ظروف ، داراى وجه اشتراك مى باشد كه خلل و رخنه ها را اصلاح مى نمايند. و يا آنكه كار اينگونه نويسندگان و مصححان به منزله (ضبة الباب ) است (يعنى همان كلون وقفل درب و آهن پهنى است كه درب را قفل مى كند)؛ چون با چنين تصحيحى ، آن كلمه درمحيطى بسته و محدود مى ماند كه قرائت آن داراى وجه صحيحى نيست ؛ چنانكه كلون وقفل ، وسيله اى است كه براى بستن و قفل كردن درب ، مورد استفاده قرار مى گيرد.

### 20- راه و رسم پيراستن نوشته هاى زائد و بكاربردنعمل (ضرب ) در نوشتار

اگر در كتاب ، نوشته هاى زائد و اضافى و يا چيزى بى مورد و در غير جهت و نامناسب وجود داشته باشد، مصحح براى جبران و پيراستن آن مى توانند از سه شيوه استفاده كند:

1- كشط: و آن عبارت از سلخ و كندن و تراشيدن و زدودن نوشته هاى اضافى به وسيله چاقو و قلم تراش و امثال آن از آلات تيز مى باشد. اينگونه پيرايش را (بشر) و (حك ) نيز مى نامند.

در مورد شيوه هاى بعدى خواهيم ديد كه در امر پيرايش نوشته هاى زائد، نحوه هاى ديگرى وجود دارد كه از شيوه (كشط) بهتر و شايسته تر مى باشد. البته بكار گرفتن روش (كشط) براى زدودن و پيراستن نقطه و اعراب اضافى و غلط و امثال آنها، كارى به سزا و درخور به نظر مى آيد.

2- محو: و آن عبارت از پاك كردن و پيراستن و ستردن نوشته هاى زائد - بدون استعمال قلم تراش و بدون نياز به زدودن آنها به وسيله تراشيدن - مى باشد. البته بكار گرفتن اين شيوه در صورتى درست و بجا است كه پاك كردن نوشته هاى زائد - بدون نياز به تراشيدن آن - امكان پذير باشد، به اين معنى كه اين نوشته ها بر روى كاغذ براق و شفاهى منعكس شده باشد، و نوشته هاى زائد نيز داراى طراوت و تازگى بوده و مركب آن هنوز در كاغذ و برگ ، نفوذ نكرده باشد. اين نحوه پيراستن مطالب اضافى ؛ از تراشيدن آن بهتر است ؛ چون فرصت كمترى را اشغال مى كند و نيز محل نوشته و برگ كاغذ از فرسايش و تباهى مصون مى ماند.

يكى از چاره جوئى هاى بسيار خوب در چنين شيوه اى آنست كه كلمه و يا عبارت اضافى با رطوبت زبان آنهم با لطافت و ظرافت ، محو گردد. به همين جهت است كه برخى از پيشينيان گفته اند: يكى از آثار مروءت و جوانمردى شخص (در رابطه با نگارش و تصحيح كتاب )، آن است كه مركب در لبها و جامه او مشاهده گردد و بدان آلوده و آغشته باشد.

3- ضرب : اين شيوه ، سومين روش براى پيراستن زوائد در نبشتار مى باشد، و از روش(كشط تراشيدن ) و (محو = پاك كردن ) بهتر است ، بخصوص در مورد كتب حديث ،چنين شيوه اى راه چاره پسنديده اى مى باشد؛ زيرا تراشيدن و پاك كردن ، موجب سستى وفرسودگى كتاب گرديده و تهمت برانگيز مى باشد، يعنى نويسنده و استنساخ ‌كننده آنرا در معرض تهمت قرار مى دهد، و احيانا ممكن است موجب تباهى و خرابى كاغذ و اوراق كتاب شود.

از يكى از بزرگان نقل شده است كه مى گفت : اساتيد برجسته ، دوست نمى داشتند كسى در مجلس (سماع كتاب حديث ) قلم ترش را با خود همراه داشته باشد تا مبادا كلمه اى از حديث در نبشتار، تراش خورد. علاوه بر اين مى توان گفت ممكن است همان كلمه اى كه در نبشتار آمده است - با همان گونه ضبط - در طريق نقل و روايت ديگرى صحيح باشد (كه نبايد در آن دست برد). و نيز ممكن است به هنگام (سماع كتاب حديث ) در نزد استادى ديگر و در مرتبه دوم ، همان كلمه اى كه در آن دستبرد به عمل آمده و تراش خورده است ، در نقل و روايت ديگر، صحيح به نظر آمده و او ناگزير گردد براى بارى ديگر همان كلمه را به همان گونه اول پس از تراشيدن ، دوباره نويسى كند و بدان بپيوندد. و اگر در نقل و روايت نخست ، كلمه و يا عباراتى ، خط خوردگى پيدا كند و در نقل و روايت ديگر، صحيح به نظر آيد بايد براى اعاده صحت آن فقط به علامت و نشانه اى ديگر اكتفاء كند كه آن علامت ، نمايانگر صحت آن مى باشد.

كيفيت عمل (ضرب ) براى پيراستن اضافى و بى مورد:

درباره ضرب و كيفيت انجام آن بر روى نوشته هاى زائد، پنج نظريه به شرح زير جلب نظر مى كند:

1- حروف و كلماتى كه بايد (ضرب ) بر آنها واقع شود به هم پيوسته شود، و بر روى آن خط ممتدى رسم گردد. اهل مغرب اين شيوه را (شق ) مى نامند. و بهترين نحوه عمل در چنين موردى آن است كه خط نازك و ظريف و روشنى روى آن ها رسم شود بدانگونه كه فقط مقصود و هدف نويسنده را به خواننده تفهيم كند، بنابراين نبايد برگ نبشتار را سياه و چركين كرده و به خاطر اين كار، حروف را محو و نابود سازد و باعث آن گردد كه سطرهاى زيرين ، ناخوانا شود.

2- خطى كه علامت ضرب است بر فراز حروف مورد نظر - با حفظ فاصله آن با سطر - بكشد و دو طرف اين خط ممتد را بر اولين و آخرين قسمتى كه بايد باطل شود بدين صورت منحنى سازد.

3- حرف (لا) يا (من ) را بالاى نخستين قسمت ، و حرف (الى ) را بالاى آخرين قسمت عبارات زائد بنويسيد، و اين علامت گذارى به معنى آنست كه از اينجا تا آنجا ساقط و يا نادرست مى باشد. چنين روشى - براى ارائه قسمت هاى زائد در مورد عباراتى كه در نقل و روايتى ، صحيح ؛ ولى در نقل و روايت ديگر، ساقط و نادرست است - روش و شيوه اى نيكو و پسنديده مى باشد، و نمودار آن ، چنين است :

لا ........... الى

من ........... الى

4- چهارمين راءى و روش انجام عمل (ضرب ) اين است كه در آغاز و انجام عبارات زائد و ساقط، دو نيم دائره رسم كنند، (يعنى به اصطلاح امروز، آن را در ميان پرانتز قرار دهند) بدين صورت :

(..............)

در صورتى كه نوشتار زائد، داراى جائى براى رسم اين دو نيم دائره نباشد مى تواند آن دو نيم دائره (پرانتز) را در فراز آغاز و انجام همان عبارت بنويسد و محدوده عبارت ساقط و باطل را بدين صورت : (.........) مشخص سازد.

5 - در آغاز و انجام عبارت مورد نظر، صفر را بدين صورت : رسم كند. منظور از صفر، عبارت از دائره ريز و كوچك است ، و از آن جهت آنرا صفر مى نامند چون عباراتى كه ميان آن دو قرار گرفته است خالى و عارى از صحت مى باشد؛ چنانكه صفر در علم حساب و رياضيات نيز داراى چنين مفهومى است ؛ زيرا اين كلمه در علم حساب بدين معنى است كه محل و مورد آن ، خالى و عارى از عدد مى باشد.

اگر رسم و نگارش صفر در آغاز و انجام عبارت و يا كلمه اضافى و ساقط - به علت فشرده بودن نوشته - ممكن نباشد آنرا در بالاى آغاز و انجام آن بنويسد.

برخى از علماء براى انجام عمل (ضرب )، نقطه هاى متوالى و پى درپى را روى عبارات زائد مى نگارند.

اگر عبارت زائد و ساقط، از يك سطر فزونتر باشد مى توان يكى از نوشته هاى سه گانه اخير را در مورد هر سطرى بكار برد. و يا آنكه يكى از علائم را فقط در دو طرف ، يعنى آغاز و انجام مجموع سطرهاى ساقط و اضافى رسم نمود.

اگر در نوشته ، يك كلمه و يا چند كلمه سهوا تكرار شود بايد روى كلمه و يا كلمات مكرر بعدى ، عمل ضرب انجام گيرد؛ چون كلمه و عبارت نخستين در جاى خود و نيز درست نوشته شده است ؛ مگر آنكه نوشته مكرر بعدى از لحاظ صورت و فرم خط، بهتر و صحيح تر و زيباتر و يا از لحاظ خواندن ، رساتر باشد. و همچنين اگر نوشته اولى در عبارت مكرر، در پايان سطر قرار گرفته باشد انجام عمل ضرب نسبت به آن شايسته تر است ؛ چون اين كار موجب صيانت آغاز سطر بعدى از عمل ضرب و دستبرد در آن مى گردد.

هرگاه كلمه مكرر، عبارت از مضاف و مضاف اليه ، صفت و موصوف ، معطوف و معطوف عليه ، و يا مبتداء و خبر باشد بايد ضرب به كيفيتى انجام شود كه ميان آنها فاصله اى به وجود نيايد، به اين معنى كه بايد ضرب روى كلمه مكررى كه در دو طرف آنها قرار دارد انجام گيرد، نه بر آن كلمه اى كه در ميان قرار گرفته است تا از رهگذر عمل ضرب ، بين دو كلمه اى كه ميان آنها ارتباط و همبستگى عميق وجود دارد جدائى به وجود نيايد. و اين شيوه بهتر از آنست كه مسئله اول يا آخر سطر بودن و يا زيبا و بهتر بودن نوشته ، ملاك عمل قرار گيرد؛ زيرا رعايت معانى و مفاهيم عبارت ، شايسته تر از رعايت حسن صورت از لحاظ خط و نگاره است .

چنانچه عمل ضرب روى نبشتارى پياده شود، و نويسنده سپس متوجه گردد كه آن نبشتار، صحيح بوده است ؛ و لذا در صدد اعاده صحت آن برآيد، بايد روى آغاز و انجام همان عبارت و كلمه مضروب ، علامت (صح ) را با قلم ريز و كوچك بنويسد، و نيز مى تواند (صح ) را - در صورتى كه موجب سياهى و چركين شدن نوشته نگردد - در روى همان عبارت بطور مكرر و پى هم رسم كند.

در مواردى كه جمله و عبارت زائد و اضافى به وسيله خط ممتد و پيوسته و يا خط منفصل و گسسته و يا نقطه هاى متوالى ، عمل ضرب آن ارائه مى شود (پس ‍ از توجه به صحت آن ) تكرار كلمه (صح ) در مورد آنها تكرارى مطلوب و بجا است . ولى چنانچه عمل ضرب با نشانه گذاريهاى ديگر انجام شود، عدم تكرار آن كارى بجا و پسنديده مى باشد. بهتر اين است كه در چنين صورتى ، خط و سطرى كه بر اساس نشانه هاى (من ) (لا) (الى ) و نيم دائره و صفر، مضروب واقع شده است (صح ) را روى آنها بنويسد.

### 21- كيفيت تخريج و تدارك عبارت از قلم افتاده در نبشتار

در صورتى كه نويسنده كتاب بخواهد عبارت و يا كلمه اى كه از قلم افتاده است تدارك و جبران نمايد، بايد اين تدارك و ترميم در حاشيه كتاب انجام گيرد. چنين عملى را (لحق ) مى نامند و ريشه آن (لحاق ) به فتح لام و به معنى تدارك و به پيوست آوردن است . علت برگزار نمودن اين جبران و تدارك در حاشيه كتاب ، آنست كه - برخلاف نگارش آن در ميان سطرها - باعث حفظ و سلامت نبشتار از فشردگى و تراكم مى گردد، و از نظر خواندن نيز از تيرگى و تاريكى و ابهام محفوظ مى ماند؛ بويژه اگر سطرها تنگ همديگر قرار گرفته و نزديك به هم و چسبيده نگارش يافته باشد.

عده اى مى گويند: براى تدارك مطالبى كه از قلم افتاده است ، نوشتن آن در حاشيه سمت راست متن ، بهتر مى باشد، البته در صورتيكه چنين كارى امكان پذير باشد، به اين معنى چنانچه حاشيه سمت راست كتاب داراى گنجايش كافى براى تدارك آن مطالب باشد - به خاطر شرافت سمت راست - جبران آن در اين مسير شايسته تر است . علاوه بر اين اگر احيانا مطالب از قلم افتاده ديگرى به نظر رسد مى تواند عمل تخريج و تدارك را در حاشيه سمت چپ برگزار نمايد، و نيز اگر مطالبى كه نخست از قلم افتاده - در مرحله اول - در حاشيه سمت چپ تدارك شود و سپس افتادگى ديگرى در همان سطر به نظر رسد و آنرا نيز در همان سمت چپ تدارك نمايد اين دو مورد با هم اشتباه مى شوند. و اگر بخواهد تخريج و تدارك هر دو مورد را در حاشيه سمت راست برگزار كند، دو تخريج در برابر و كنار يكديگر قرار مى گيرند و چه بسا به علت نزديك بودن با هم ، به هم برسند و در ذهن خواننده كتاب ، اين گمان و تصور را پديد آورد كه عمل ضرب در ميان دو موردى كه از قلم افتاده ، انجام گرفته است ؛ چنانكه در بحث از كيفيت ضرب ، اين نكته را بازگو كرديم .

عليهذا اگر عمل تخريج و تدارك كلمات و عبارات از قلم افتاده در حاشيه سمت راست انجام شود، و نيز همين شيوه را ضابطه اى براى تخريج قرار دهيم ، خواننده از چنان اشتباه و احتمال ، مصون خواهد بود، مگر آنگاه كه سقطات و افتادگيها در يك سطر، زياد باشد. پيدا است كه چنين وضعى در يك سطر، كمتر اتفاق مى افتد. (ولى بر فرض اينكه افتادگى ها در يك سطر، متعدد باشد، رعايت ضابطه مذكور ضرورتى ندارد).

چنانچه مطلب و كلمه اى كه از قلم افتاده است مربوط به پايان سطر باشد بايد مطلقا و بدون هيچ قيد و شرطى ، عمل تخريج را در پايان همان سطر برگزار كند، زيرا در چنين وضعى هيچ خواننده اى آنرا با قلم افتادگى هاى ديگر اشتباه نمى كند. البته بايد توجه داشت كه لازم است تخريج را بلافاصله و متصل به همان سطر انجام دهد؛ يعنى نبايد به منظور تدارك افتادگي ها، تخريج را در آغاز سطر بعدى و يا در حاشيه سمت راست برگزار كند.

ولى اگر پايان سطر - به علت نزديك بودن آن به كنار برگ و يا به علت نزديك بود آن به ته دوزى و محل صحافى كتاب - فاقد گنجايش كافى براى تخريج و تدارك باشد مى تواند هر سمت مناسب ديگرى را براى عمل تخريج انتخاب نمايد. البته با حفظ اين جهت كه اگر عبارت از قلم افتاده در هر سمتى باشد عمل تخريج را در قسمت فوقانى صفحه از پائين به طرف بالا انجام دهد، نه آنكه از بالا به پائين بنويسد؛ زيرا ممكن است به تخريج و تدارك بعدى نياز پيدا كند، و محل و جاى مناسبى براى آن و در برابرش نيابد.

براى تخريج و تدارك سقطات و از قلم افتاده ها ضرورت دارد كه راءس و آغاز حروف را به طرف سمت راست قرار دهد، اعم از آنكه تخريج در طرف راست نوشته اصلى و يا در سمت چپ آن انجام گيرد.

نويسنده و مصحح كتاب بايد از قلم افتاده ها را محاسبه كرده و پيش از تدارك و نوشتن آنها - از لحاظ آنكه به چند سطر مى رسد - مقدار آنرا ارزيابى كند. اگر به دو سطر و يا بيش از آن برسد بايد سطرها را در بالاى حاشيه قرار داده و از همانجا به سمت پائين ، تدارك خود را ادامه دهد به طوريكه اين سطرها به همان محل افتادگيها در متن اصلى پايان گيرد. در صورتى اين روش ، صحيح است كه تخريج در سمت راست كتاب برگزار شود، و چنانچه در حاشيه سمت چپ تدارك شود بايد سطرهاى تداركى را از كنار نوشته اصلى ، آغاز كند به گونه اى كه اين سطرها به پايان صفحه منتهى گردد.

اگر حاشيه كتاب قبل از تكميل تخريج ، ظرفيتش كامل گردد بايد در قسمت بالاى صفحه و يا در سمت پائين - آنهم متناسب با جهت نوشته اصلى - اين تدارك را برگزار سازد؛ ولى نبايد اين نوشته ها و سطور را به حاشيه برگها در هر سو ادامه دهد؛ بلكه بايد مقدارى از حاشيه را رها سازد؛ چون ممكن است احتمالا كتاب ، چندين بار به حك و تدارك نياز پيدا كند.

اما كيفيت تدارك و الحاق محلى كه از قلم افتاده است به اين صورت ارائه مى گردد كه از همان نقطه ، خطى رسم كند كه اين خط را به صورت عمودى بكشد و روى آن ، خطى افقى و كوتاه به طرف محل تدارك بدينصورت بنگارد تا محل افتادگى را به وسيله آن نشان دهد.

گروهى از دانشمندان معتقدند: بهتر است - به منظور نشانه گذارى محل از قلم افتاده - ميان خط و آغاز قسمتى كه از قلم افتاده است با خط ممتدى بدين صورت : مشخص كند. ولى ساير علماء چنين شيوه اى را نمى پسندند، چون اين كار را باعث سياه گشتن و چركين شدن كتاب مى دانند، بخصوص اگر عمل تخريج در يك كتابى ، بيش از حد متعارف باشد.

لكن اگر در برابر كلمه و يا عبارت از قلم افتاده ، جاى خالى و مناسبى وجود نداشته باشد، و ناگزير گردد كه در محل ديگرى تخريج كند، و از قلم افتادگى را ترميم نمايد، مى تواند از دو راه و روش استفاده كند: يا آنكه از محل انجام تخريج تا آغاز افتادگى ، خط ممتدى را رسم كند، و يا آنكه در برابر محل افتادگى بنويسد: (تخريج و تدارك افتادگى ، در فلان جا انجام مى گيرد). و بايد بالاخره علائمى را يادداشت كند كه اشتباه خواننده را برطرف ساخته و او را به محل تخريج ، رهنمون گردد.

پس از فراغ از عمل تخريج و جبران از قلم افتاده ها، در پايان آنها كلمه (صح ) را بنويسد؛ اگرچه بهتر است به جاى آن ، فشرده اين كلمه يعنى (ص -) را در آخر عبارات و يا كلمات تخريج شده ، اضافه كند. برخى از دانشمندان در پى آن مى نويسند: (صح رجع ) و برخى ديگر به صرف نگارش (رجع ) اكتفاء مى كنند.

### 22- فوائد مقابله و تصحيح كتاب در معيت شخصيتهاى علمى مورد اعتماد

آنگاه كه مقابله و تصحيح كتاب را در حضور استاد انجام داد، به وسيله عباراتى از قبيل (بلغ ) (بلغت ) (بلغ ‌العرض ) و امثال آنها - يعنى عباراتى را كه مفيد مفاهيم اين تعابير باشد - در همان محلى كه تصحيح و مقابله كتاب بدانجا منتهى شد، علامت گذارى كند. اگر اين علامت گذارى با دستخط خود استاد انجام گيرد شايسته تر خواهد بود.

اينگونه نشانه گذارى داراى پنج فائده است كه مهمترين آنها عبارت از وثوق و اطمينان به نسخه - حتى پس از گذشت سالها و قرنها - است ؛ بخصوص كه اگر استاد و يا شخصى كه نسخه را در معيت او مقابله مى كند، فردى موثق و ضابط و مورد اعتماد باشد.

به اين مسئله - بخصوص - در دوره معاصر، (يعنى عصر مولف ) احساس نياز مى شود؛ چون مى بينيم اقدام و اهتمام مردم معاصر و يا كسانى كه قريب به عصر ما بسر مى برده و مى برند در تصدى كار تصحيح و ضبط نوشته هاى كتب ، به ويژه در مورد كتب حديث ، دستخوش ضعف و سستى گشته است . پس بنابراين ناگزير بايد بر تصحيح و مقابله دانشمندان موثق پيشين اعتماد كرد؛ علاوه بر آنكه لازم است به قدر وسع و توان و امكان ، در تحقيق و بررسى و بازيافتن حق و صواب ، اجتهاد و كوشش نمود.

### 23- بكاربردن مشخصات املائى و تنوع قلم در راءس مطالب

شايسته به نظر مى رسد (به منظور تفكيك مطالب مستقل و) ايجاد جدائى ميان دو حديث و دو سخن ، دائره اى رسم گردد، و يا از راه نگارش با قلمى درشت تر، ميان آنها تمايز برقرار ساخت ، يعنى همه نبشتار را بر يك منوال از لحاظ خط و قلم ننويسد و به هم نپيوندد؛ زيرا ممكن است به هنگام استخراج و پيداكردن مطلب مورد نظر خود، به زحمت افتاده و اوقات او به خاطر يكنواخت بودن قلم (و ناپيدا بودن و عدم برجستگى مطلب دلخواه او) در راه دست يافتن به مطلوب ، ضايع گردد. علماء، رسم دائره را بر ساير مشخصات املائى ديگر ترجيح مى دادند چنانكه غالب محدثين نيز به همين شيوه عمل مى كردند.

عده اى از دانشمندان ترجيح مى دادند كه قبل از تمام شدن مقابله ، هيچگونه دائره اى را نبايد رسم كنند؛ و مى گفتند در پى هر سخن و كلامى كه پايان گرفت ، نخست بايد (پس از مقابله اول ) دائره اى را پس از آن رسم نمود و در ميان آن ، نقطه اى نهاده و پس از مقابله دوم ، نقطه دوم ، و همينگونه پس از هر مقابله اى نقطه اى را اضافه كرد.

### 24- كيفيت حاشيه نويسى و نگارش نكات سودمند درهامش كتاب

نگارش حواشى و نكات سودمند و تنبيهاتى كه حاكى از وجود اشتباه و غلط و يا اختلاف روايت و نقل از نسخه اى خاص : (نسخه بدل ) و امثال آنها است كه اگر درهامش كتابى كه در ملك نويسنده است صورت گيرد، هيچگونه اشكالى ندارد. و چنانچه مالك آن نباشد پس از كسب اجازه از صاحب آن ، حاشيه نگارى بدون اشكال خواهد بود. ولى نبايد، كلمه (صح ) را در پايان آن بنگارد، و نيز بايد نشانه تخريج را در فراز كلمه اى كه درباره آن حاشيه نويسى كرده است قرار دهد و آنرا در ميان دو كلمه بنويسد. يا آنكه به جاى هر تخريج ، به وسيله زنگار اشاره كند؟. همه اين كارها براى آنست كه حواشى از تخريج متن ، متفاوت و ممتاز باشد.

برخى از علماء در آغاز اينگونه نوشته هاى موجود درهامش كتاب ، عنوان (حاشية ) يا (فائدة ) يا (حشة ) (كه اخيرى فشرده از كلمه (حاشيه ) است ) مى نويسند، و برخى ديگر اين عناوين را در پايان آنها مى نگارند.

شايسته نيست كه غير از فوائد مهم و باارزش مربوط به مورد، چيز ديگرى را درهامش كتاب بنويسد، و با نقل مباحث و فروع و شاخه هاى نامتناسب و بيگانه از مطلب ، كتاب را سياه و چركين سازد؛ چنانكه اين كار براى عده اى از افراد بى اطلاع معاصر - يعنى افرادى كه به اصطلاحات و طريقه كار علماء، آگاهى كافى ندارند - اتفاق مى افتد، و شمار زيادى از كتب را با چنين كارهاى بى رويه اى تباه نموده و از حيز استفاده و انتفاع خارج مى سازند.

ضمنا بايد يادآور گرديم كه نبايد ميان دو سطر نبشتار، مطلقا چيزى نوشت .

### 25- عناوين و ابواب و فصول و شرح و متن كتاب را بايد چگونه نوشت ؟

بهتر است عناوين و ابواب و فصول و امثال آنها را با قلم سرخ و يا قلمى متفاوت از رنگ متن بنويسد؛ چون اين كار موجب ظهور و برجستگى فزونترى در مطالب متنوع كتاب مى گردد، و فواصل آن را بهتر مشخص مى سازد.

در مورد كتابهائى كه به صورت (شرح مزجى ) تاءليف شده است ، (يعنى شرح متنى كه گزارش و متن در هم آميخته است ) مى تواند متن كتاب را با قلم سرخ بنويسد. و يا آنكه روى متن ، خط ممتدى را با حفظ فاصله آن از سطر، رسم كند. و به همان كيفيتى كه درباره نوع دوم (ضرب ) بيان شد، متن را از شرح جدا سازد با اين تفاوت كه دو طرف اين خط ممتد را منحنى نسازد.

اگر در مورد كتابى كه به صورت (شرح مزجى ) تحرير شده است تمام متن را با خط سرخ و شنگرف بنويسد از هر روش و شيوه ديگرى بهتر است ؛ زيرا ممكن است اين متن - حتى در مورد يك حرف - با خود شرح ، مخلوط گردد. و گاهى يك كلمه نيز به گونه اى است كه قسمتى از آن به عنوان متن ، و قسمت ديگرش به عنوان شرح مى باشد كه با كشيدن خط در فراز آن ، آنگونه روشن نمى گردد كه از راه نگارش آن به وسيله قلم سرخ ، روشن و مشخص مى شود. و توفيق را بايد از خداوند متعال درخواست نمود.

### خاتمه : درباره مطالب مهم و باارزش

مطلب اول : درباره اقسام علوم شرعى و دانشهاى دينى و علوم عقلى و ادبى كه زيربناى علوم دينى هستند

مطالب مربوط به آن در دو فصل بررسى مى شود:

## فصل اول : در اقسام علوم شرعى و دانشهاى اصيل دينى

علوم شرعى و دانشهاى اصيل به چهاربخش ، يعنى : علم كلام ، علم به كتاب : (قرآن كريم )، علم به احاديث نبوى ، و علم به احكام شرعى - كه از اخيرى به عنوان (فقه ) ياد مى شود - تقسيم مى گردد:

1- علم كلام : كه آنرا (اصول دين ) نيز مى نامند، بايد به عنوان اساس و زيربناى علوم شرعى و ستون دانشهاى اصيل دينى تلقى گردد؛ زيرا انسان از مجراى همين علم مى تواند خدا و رسول و جانشين او و نيز حقايق ديگر را شناسائى كند، حقايقى كه مسائل علم كلام ، در بر گيرنده آنها است . و نيز از رهگذر اين علم مى توان آراء و عقائد صحيح و فاسد، و حق و باطل را از هم بازيافت .

در قرآن كريم و نيز در سنت ، انگيزه هائى وجود دارد كه انسان را به فراگيرى علم كلام و آگاهى از علوم دين تشويق مى كند و شرف و فضيلت آنرا بيان مى نمايد، انگيزه هائى كه فراوان و چشمگير مى باشد، خداوند متعال مى فرمايد:

(( (فاعلم انه لا اله الا الله ) )) (504)

بدان كه جز خداوند بى همتا، معبودى دگر، شايسته پرستش نبوده و وجود ندارد.

و يا مى گويد:

(( (اولم يتفكروا فى انفسهم ما خلق الله السموات و الارض و ما بينهما الا بالحق ) )) (505)

آيا با خود نمى انديشند كه خداوند متعال ، آسمانها و زمين و پديده هاى ميان آندو را جز بر اساس حق ، نيافريد.

و يا آنكه مى فرمايد:

(( (اولم ينظروا فى ملكوت السموات و الارض و ما خلق الله من شى ء) )) (506)

آيا در عجايب و شگفتى هاى آسمان ها و زمين ژرف نمى نگرند، و آيا عميقا در برابر پديده هاى آفرينش خداوند، چشم بصيرت را باز نمى كنند؟

محتوى و مآل اين چند آيه ، فرمان و هشدارى است به انسان كه بايد فكر و نظر خويش را عميق ساخته و در ظل سازمان دقيق و مستحكم و آثار پيچيده و متقن جهان آفرينش ، به وجود صانع و خالق يگانه و آفريدگار تواناى عالم و حكيم ، استدلال كند (و جوياى رهنمودهائى باشد كه او را به حق مى رساند).

از ابى سعيد خدرى است كه گفت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (من و هيچ گوينده اى پيش از من ، همانند (لا اله الا الله ) - كه گوياى وحدانيت خداوند متعال است سخنى بر زبان نياورد)(507) .

امام صادق عليه‌السلام از پدرش و او از نيايش و او از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده اند كه آنحضرت فرمود: (اگر كسى با روح توحيد و يگانه پرستى از دنيا برود و هيچ پديده اى را شريك و انباز خدا قرار ندهد به بهشت درآيد).(508)

و نيز همان امام عليه‌السلام از اجداد خود روايت كرده است كه اميرالمؤ منين على عليه‌السلام درباره آيه (( (هل جزاء الاحسان الا الاحسان ) )) (509) گفت كه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه مى فرمود: (منظور آيه ، اين است كه خداوند (عز و جل ) مى فرمايد: (جزا و پاداش كسى كه او را با نعمت توحيد و يگانه پرستى ، مورد مرحمت و احسان خويش قرار دادم - جز بهشت و سعادت اخروى - چيز ديگرى نخواهد بود)(510) .

از ابن عباس روايت كرده اند كه مردى صحرانشين حضور پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و عرض كرد: يا رسول الله ، از عجائب علم و شگفتيهاى دانش مرا آگاه ساز و آنرا به من بياموز، نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: درباره راءس علم و عضو حياتى دانش چه كارى صورت دادى كه هم اكنون از غرائب آن مى پرسى ؟! عرض كرد: يا رسول الله ، راءس و اندام حياتى علم چيست ؟ فرمود: شناخت درست و صحيح خداوند، عرض كرد: معرفت و آگاهى نسبت به خداوند متعال چگونه است ؟ فرمود: (بدين صورت است كه او را بى مثل و مانند بدانى و او يگانه و يكتا، ظاهر و باطن ، اول و آخر بشناسى كه بى همتا و بى نظير مى باشد. و معرفت صحيح خداوند، اين چنين است )(511) .

روايات و احاديث منقول از خاندان پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين مورد جدا فراوان و فزون از حد است ، و اگر كسى خواهان آن باشد كه از بيانات آنها در زمينه توحيد، آگاهى به دست آورد مى تواند به كتاب (توحيد) الكافى كلينى و كتاب (توحيد) صدوق بن بابويه (رضوان الله عليهما)، مراجعه نمايد.

2- علم كتاب ، يعنى علوم و معارف مربوط به قرآن كريم ، اصطلاحا در سه فن ، استقرار يافته است كه درباره هر يك از اين سه فن ، كتب مستقل و جداگانه اى تاءليف و بر هر يك از آنها كلمه (علم ) اطلاق شده است :

فن اول - علم تجويد است كه غرض و هدف آن ، شناخت اوضاع و احوال حروف و كلمات مفرده و مركبه قرآن كريم مى باشد. و قهرا شناخت مخارج حروف و خصوصيات آنها و مد و اظهار و اخفات و ادغام و اماله و تفخيم حروف و امثال آنها در همين علم ، مندرج است .

فن دوم - علم قرائت كه منظور از آن ، شناخت وجوه مختلف اعراب و بنائى است كه قرآن كريم بر طبق آنها نازل گرديده ، و به همان صورت از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به تواتر نقل شده است . در اين علم ، سلسله اى از مباحث مربوط به فن اول ، يعنى علم تجويد، مندرج است . لذا گاهى اين دو علم : (تجويد و قرائت ) را يك علم ناميده و مباحث مربوط به آنها را مجموعا در يك كتاب تاءليف مى كنند.

فن سوم - علم تفسير كه هدف آن ، شناخت معانى و مقاصد قرآن كريم و استخراج احكام و حكمتهاى آنست تا مضامين و محتواى اين كتاب آسمانى در مورد احكام و مواعظ و امر و نهى و امثال آنها به كار گرفته شده و مسلمين عملا پاى بند آن گردند.

در اين علم غالبا مسائل مربوط به شناخت ناسخ و منسوخ و محكم و متشابه و امثال آنها مورد تحقيق قرار مى گيرد، اگرچه گاهى مسئله ناسخ و منسوخ قرآن كريم - مستقلا و جداگانه - بحث و بررسى شده و اختصاصا به عنوان يك علم و دانش جداى از علم تفسير، تلقى مى گردد. ولى بايد يادآور گرديم كه اكثر كتب تفسير قرآن كريم ، مسائل مربوط به ناسخ و منسوخ را - به مناسبت تفسير پاره اى از آيات كه شامل هدف اين مسئله است - مورد بحث و بررسى قرار مى دهند.

درباره اهميت و ارزش علم تفسير و تشويق به آموختن آن ، احاديث و اخبار و آثار فراوانى به چشم مى خورد (كه شمه اى از آن ياد مى شود):

در طى حديثى (مرفوع ) از ابن عباس درباره آيه (( (يؤ تى الحكمة من يشاء و من يؤ تى الحكمة فقد اوتى خيرا كثيرا) )) (512) آمده است كه وى گفت : منظور از حكمت ، همان قرآن كريم مى باشد. و در توضيح آن از همو نقل شده است كه مقصود از حكمت ، تفسير قرآن كريم است ؛ زيرا هر كسى - اعم از خوب يا بد، و بى گناه و گناهكار - قرآن كريم را قرائت كرده اند. و از همين ابن عباس است كه گفت : مراد از حكمت ، شناخت ناسخ و منسوخ ، محكم و متشابه ، مقدم و مؤ خر، حلال و حرام و امثال ، يعنى مثلهاى قرآن كريم مى باشد(513) .

نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (قرآن را با رعايت ضوابط عربى و درست قرائت كنيد، و شگفتيهاى آنرا پى جوئى كرده و جويا و خواهان اين شگفتيها از لابلاى آن باشيد)(514) .

از ابو عبدالرحمن سلمى است كه گفت : يكى از صحابه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه نسبت به ما قريب العهد بود براى ما چنين نقل كرد كه ياران آنحضرت ، ده آيه اى را كه از لحاظ علم و عمل ، آگاهى به هم نمى رساندند - به فراگرفتن ده آيه ديگر نمى پرداختند.

ابن عباس مى گفت : (كسى كه قرآن را قرائت مى كند؛ ولى به تفسير آن آگاهى درستى ندارد، همچون عرب باديه نشينى است كه با شتابزدگى ، اشعار را تقطيع كرده و آنرا با عجله مى خواند)(515) .

نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (اگر كسى بدون علم و آگاهى لازم ، سخنى درباره قرآن بگويد، بايد جايگاه و ماءواى خود را از آتش دوزخ فراهم آورد.(516)

و همو فرموده است : (اگر كسى در تفسير و توضيح آيات قرآنى - بر اساس راءى و نظر شخصى خويش - سخنى بر زبان آورد، هر چند كه به صواب سخن گويد، كار اشتباه و غلطى را در پيش گرفته است )(517) .

و نيز فرمود: (اگر كسى در مورد قرآن ، سخنى عارى از علم را ابراز كند، با لگام و دهان بندى آتشين در روز قيامت ميان مردم خواهد آمد)(518) .

همچنين آنحضرت فرمود: (موضوعى كه بيش از هر چيز مرا نسبت به امت و پيروان من - پس از مرگم - بيمناك مى سازد، وجود امثال آن كسانى است كه قرآن را بر حسب معيار شخصى ، تاءويل نموده و بيجا و بى مورد، مسائلى را در رابطه با آن ، گزارش و تفسير مى نمايند)(519) .

از امام صادق عليه‌السلام است كه گفت پدرم فرمود: (اگر كسى بخشى از قرآن را با بخشى ديگر به هم زند (و از اين رهگذر، نتيجه گيرى كند) وارد مرز كفر مى گردد) (يعنى اگر قرآن را با مقياس نظريه و صلاح شخصى خود - بدون علم و آگاهى درست - تفسير كند رسما كافر مى شود)(520) .

(در طى بحثى كه راجع به علم ، در اين كتاب گفتگو كرديم ) سخن از كسى به ميان آورديم كه لقب و عنوان (علامه ) را از مردم دريافت كرده بود، كسى كه درباره وى به نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كردند كه او از لحاظ شناخت انساب عرب و رويدادهاى زندگانى آنها و ايام جاهلى و اشعار عربى ، آگاه ترين فرد مى باشد. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: چنين آگاهى ها به به كسى كه فاقد آنها است ضررى مى رساند، و نه به حال كسى كه واجد آنها است سودمند مى افتد. سپس فرمود: علم و آگاهى مفيد و سودمند، صرفا عبارت از سه چيز است : آيه محكمه ، فريضه عادله ، سنت قائمه . و علم و آگاهيهائى كه از اين سه امر بيرون باشد، فضل و فزونى غيرقابل توجه و بى ثمر است (521) .

سخن درباره اهميت علم تفسير قرآن بدان اندازه است كه ممكن است ذكر آنها موجب اطاله كلام گشته و از حدود متناسب اين كتاب ، تجاوز كند. لذا در ارائه ارزش والاى علم تفسير به همين مقدار اكتفاء مى نمائيم .

3- علم حديث ، درباره اين علم بايد گفت : پس از علوم قرآنى ، ارجمندترين و والاترين علوم و دانشهاى بشرى است و از لحاظ اهميت اجر و پاداش ، شكوهمندترين معارف انسانى به شمار مى آيد. محتواى اين علم عبارت از حقايقى است كه به پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومين عليهم‌السلام منسوب مى باشد؛ اين حقايق - كه به صورت گفتار و كردار و تقرير و يا صفت - از اين شخصيتهاى پاك و معصوم ، نقل شده است به عنوان (حديث ) تلقى مى شود، حتى حركات ، سكنات ، خواب ، بيدارى (و بالاخره هرگونه حالاتى كه در مقام بيان حكم از اين افراد مقدس و پاكيزه ، مشاهده مى شود مى تواند دستورالعمل و سرمشق سازنده اى براى مردم باشد كه تحت عنوان (حديث ) براى ما نقل مى شود).

علم الحديث به دو بخش : روايت و درايه تقسيم مى شود:

الف - علم روايت ، عبارت از علم به حقايقى است كه به پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و معصومين عليهم‌السلام منسوب است . به اين معنى كه اطلاع و آگاهى از قول و فعل و تقرير آنان ، عبارت از علم روايت مى باشد.

ب - علم درايه - كه اگر بطور مطلق ياد گردد - هدف و منظور از آن عبارت از علم الحديث مى باشد، به اين معنى كه علم درايه به معنى شناخت و آگاهى به معانى حديث و متن و طرق روايت و اطلاع از حديث صحيح و سقيم و شرائط راوى و انواع منقولات و روايات مى باشد كه انسان از اين مطالعات موفق به شناخت امتياز ميان روايات مقبول و روايات مردود مى شود و در نتيجه ، روايات مقبول را ملاك و معيار فعل و ترك خود قرار مى دهد.

چنين علمى - كه به عنوان (دراية الحديث ) معرفى شده است - از جمله مهمترين علم - در رابطه با دو علم روايت و درايه - محسوب مى گردد؛ زيرا غرض و هدف اصلى اين علم عبارت از عمل مى باشد، و درايه را نيز بايد علت مستقيم و عامل بلاواسطه و سبب نزديك نسبت به عمل برشمرد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: (حديث و خبرى كه آنرا كاملا درك كنى و معنى آنرا بازيابى (و در نتيجه ، به عمل بر طبق آن موفق گردى ) بهتر از هزار خبر و حديثى است كه آنها را روايت كنى و خود را به نقل آن دلخوش سازى (522) ).

همو فرمود: (بر شما است كه در مورد روايات ، درك و فهم خود را كامل سازيد و درك دقيقى را درباره آنها به هم رسانيد)(523) (تا سرانجام ، موفق به عمل به طبق آنها گرديد، نه آنكه صرفا به نقل و روايت آنها اكتفاء كنيد).

و از طلحة بن زيد است كه امام صادق عليه‌السلام فرمود: (روايت كنندگان قرآن كريم ، بسيارند، و رعايت كنندگان ، يعنى افراد پاى بند به عمل در مورد آن در اقليت قرار دارند و شمار اندكى را تشكيل مى دهند. چه بسا افرادى كه نسبت به حديث ، خيرخواه هستند و نسبت به قرآن ، غش و دغل و خيانت روا مى دارند. علماء و دانشمندان را ندانستن و يا عدم رعايت نسبت به سنن ، غمگين مى سازد؛ و جاهلان را عدم روايت ، اندوهگين مى كند(524) ).

سخنان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره اهميت حديث :

از جمله اخبار و احاديثى كه در فضيلت و شرافت حديث به ما رسيده است سخن پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد كه فرمود: (حاضران بايد به افراد غائب ، سخن مرا ابلاغ كنند؛ زيرا اين اميد وجود دارد كه حاضران ، مسموعات خود را به افرادى ابلاغ نمايند كه از خود آنها پذيراتر و داراى گوش ‍ شنواتر و آگاه تر باشند)(525) .

(خداوند متعال ، روزگار خوش و زندگانى پرنشاطى را براى كسى فراهم آورد و خرم و شادمانش سازد كه سخنى از ما بشنود و آنرا درست حفظ و نگاهبانى كند تا آنرا به ديگران ابلاغ نمايد؛ زيرا گاهى چنين اتفاق مى افتد كه حاملان فقه و دارندگان مايه هاى بصيرت دينى ، بينش دينى خود را به كسانى منتقل سازند كه آنها داراى بينش فزونترى در دين باشند. و نيز گاهى حامل فقه ، بهره اى از آن ندارد)(526) .

(اگر كسى حديث و سخنى از ما را به امت و پيروان اسلام ، ابلاغ كند تا از اين رهگذر، سنت و شيوه درست و مشروعى برپاگردد و يا بدعت و نوآورى سخيفى درهم شكند و رخنه بردارد، بهشت و سعادت ، پاداش چنين كسى خواهد بود)(527) .

(خداوند متعال ، جانشينان مرا مورد مرحمت خويش قرار دهاد. حاضران مجلس گفتند: پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كرديم كه خلفاء شما چه كسانى هستند؟ فرمود: كسانى هستند كه پس از من مى آيند و احاديث و سخنان مرا براى ديگران نقل مى كنند و آنها را به مردم تعليم مى دهند)(528) .

(اگر كسى براى پيروان من ، چهل حديث را - كه با دين و آئين اين امت ، پيوندى دارد - حفظ كند، خداوند متعال او را در روز قيامت به عنوان يك دانشمند فقيه و شخصيتى واجد بصيرت دينى مبعوث و محشور خواهد فرمود، و من نيز شفيع و يار نيروبخش او و گواه بر اين حيثيت وى خواهم بود)(529) .

اين سخن ، پاره و بخشى از عبارات حديثى است كه از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ما رسيده است .

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (اگر كسى دو حديث را فراگيرد و خويشتن را از رهگذر آندو حديث ، سودمند گرداند، و يا آنها را به ديگران تعليم دهد تا آنان نيز از آندو حديث بهره مند شوند (چنين سعى و كوشش كوتاه مدتى ) بهتر از عبادت و بندگى خداوند متعال به مدت شصت سال مى باشد)(530) .

(اگر كسى ، حديث و سخنى كه از ناحيه من بدو رسيده (و بداند كه از من است ، و در عينحال ) آنرا مردود سازد، در روز قيامت با او به محاكمه و مخاصمه برمى خيزم . بنابرايناگر حديثى از من به شما رسيد - كه كاملا آنرا شناسائى نكرده ايد - (و نمى دانيد كه ازمن است )، بگوئيد: (الله اعلم خداوند متعال بهتر مى داند)(531) .

(چنانچه كسى عمدا و دانسته و خواسته بر من دروغ بندد، و يا چيزى را رد كند كه من بدان امر كرده ام ، بايد خانه اى را در جهنم آماده باشد تا در آن ماءوى گيرد)(532) .

(اگر كسى حديثى را - كه از ناحيه من بدو رسيده است - تكذيب كند (بايد بداند كه ) سه كس ، يعنى خدا، و رسول ، و راوى و ناقل حديث را مورد تكذيب قرار داده است )(533) .

(با هم به مذاكره برخيزيد و همديگر را ملاقات كنيد و با هم به گفتگو بنشينيد؛ زيرا حديث ، دلها را صيقلى داده و آنرا روشن مى سازد. آرى دل ها همانند شمشير، زنگار مى گيرد كه آن زنگار به وسيله حديث زدوده مى شود و جلاء و شفافيت خود را بازمى يابد)(534) .

### سخنان امام صادق عليه‌السلام درباره ارزش و اهميت حديث :

على بن حنظله مى گويد از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: (مراتب و منزلهاى مردم را بر حسب رواياتى كه از ما نقل مى كنند ارزيابى و شناسائى كنيد)(535) .

(علماء و دانشمندان دينى ، وارثان انبياء هستند؛ به خاطر آنكه انبياء از خود، درهم و دينارى به ارث نگذارند. ميراث آنان ، احاديث و بياناتى از احاديثشان مى باشد كه از خود به جاى گذاشتند. اگر كسى پاره اى از اين احاديث را برگيرد، به حظ و بهره اى وافر و فزون از حد، دست مى يابد. بنابراين بنگريد كه اينگونه آگاهى ها و معارف را از چه مجرائى فراهم كرده و آنها را از چه كسانى به دست مى آوريد؛ زيرا در ميان خاندان پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در هر عصرى جانشينان و افراد عادلى وجود دارند كه تحريف گزافه گويان و انتساب ياوه سرايان و تاءويل و توجيه نادرست افراد نادان را از دين رفع و طرد مى نمايند)(536) .

از معاوية بن عمار روايت شده است كه گفت به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم : فردى است كه حديث شما را فراوان نقل مى كند و آنرا در ميان مردم منتشر مى سازد و مضامين و محتواى آنرا در قلوب اين مردم و نيز شيعيان شما جايگزين و استوار مى دارد. و شايد در ميان پيروان شما فرد عابد و پارسائى وجود داشته باشد كه چنين موفقيتى براى او دست ندهد، آيا كداميك از اين دو فرد از ديدگاه شما داراى فضيلت و شرافت فزونترى هستند؟ حضرت فرمود: (آنكه حديث ما را فراوان نقل مى كند تا بدانوسيله قلوب شيعيان و پيروان ما را استوار بدارد، او بر هزار عابد فضيلت و برترى دارد(537) ).

ابى بصير مى گويد: از امام صادق عليه‌السلام راجع به آن افرادى - كه در آيه (( (الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه ) )) (538) از آنها ياد شده است - سؤ ال كردم . فرمود: (آنان عبارت از كسانى هستند كه به سخنان گوش فرامى دهند، و آنرا بى كم و كاست - همانطور كه شنيده ايد - براى ديگران بازگو مى كنند)(539) .

از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه گفت اميرالمؤ منين عليه‌السلام فرمود:

(وقتى حديث و سخنى را بر زبان مى آوريد آنرا به كسى كه براى شما بازگو كرده است نسبت دهيد. اگر آن حديث ، به حق باشد به نفع شما خواهد بود، و اگر دروغ و نابحق باشد به زيان راوى و گوينده آن ، منجر خواهد شد)(540) .

هشام بن سالم و حماد بن عثمان و ديگران گفته اند كه از امام صادق عليه‌السلام شنيديم كه فرمود: (حديث من ، حديث پدرم . و حديث پدرم ، حديث جدم . و حديث جدم ، حديث امام حسين عليه‌السلام . و حديث امام حسين ، حديث امام حسن عليه‌السلام . و حديث امام حسن ، حديث اميرالمؤ منين عليه‌السلام . و حديث اميرالمؤ منين ، حديث رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم . و حديث رسول خدا، گفتار خداوند (عز و جل ) مى باشد)(541) .

4- فقه : اين واژه در اصل و ريشه آن به معنى مطلق درك و فهم و يا به معنى درك و فهم امور و مطالب دقيق مى باشد. و اصطلاحا عبارت از آگاهى به احكام شرعى فرعى و عملى است مشروط بر آنكه اين علم و آگاهى از دليلهاى تفصيلى آن به دست آيد؛ اعم از آنكه مستند به نص دليل باشد و يا آنكه از طريق استنباط از نص و دليل ، چنين عملى فراهم آيد.

فائده فقه و علم استدلالى به احكام شرعى فرعى ، اطاعت از اوامر الهى و اجتناب از منهيات او است كه چنين طاعتى ، فوائد و بهره هاى دنيوى و اخروى را براى انسان به ثمر مى رساند.

از جمله احاديثى كه در فضيلت و شرافت علم فقه و آئين ها و آداب مربوط به آن وارد شده است حديثى است كه در طى آن آمده است : (كسى كه خداوند متعال ، خير و سعادت او را خواهان است ، توفيق فقاهت و بصيرت دينى را به وى ارزانى مى دارد)(542) و يا حديثى كه مى گويد: (وجود يك فقيه و دانشمند واجد بصيرت دينى - از ديدگاه شيطان - طاقت فرساتر و ناخوش آيندتر و سخت تر از وجود هزار فرد عابد و پارسا مى باشد)(543) .

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (دو خصلت و دو خصوصيت در هيچ فرد منافقى به هم نمى رسد: يكى راه و روش نيكو و پسنديده ، و ديگرى فقه و بصيرت دينى )(544) .

و همو فرموده است : (پرفضيلت ترين عبادت و بندگى خداوند متعال ، تحصيل فقه و كسب بينش دينى است . و پرارج ترين راه و رسم ديندارى ، ورع و پرهيزكارى است )(545) .

از ابى سعيد (خدرى ) است كه گفت : (پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اصحاب و ياران او - آنگاه كه در نشستى گرد هم مى آمدند - سخن آنان ، به فقه و آگاهى از مسائل دينى مربوط مى شد، مگر وقتى كه كسى سوره اى را قرائت مى كرد و يا پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كسى را به قرائت سوره اى ، امر مى فرمود)(546) .

حماد بن عثمان از: امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود: (آنگاه كه خداوند متعال ، خواهان خير و سعادت كسى باشد، او را در امر دين ، فقيه و آشنا مى فرمايد)(547) .

بشير دهان مى گويد: امام صادق عليه‌السلام فرمود: (هيچيك از ياران ما كه فاقد فقه و بصيرت دينى هستند از خير و نيكى بهره اى نخواهند داشت . اى بشير هر فردى از ياران ما - به خاطر داشتن بينش دينى - احساس بى نيازى نكند، سرانجام به عامه و مخالفين نيازمند خواهد شد، و آنگاه كه به مخالفين نيازمند گردد، او را ناخودآگاه - و بدون آنكه بفهمد - در مسير گمراهى و باب ضلالت سوق مى دهند)(548) .

از مفضل بن عمر است كه گفت از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه فرمود: (بايد در دين و آئين خود، داراى فقاهت و بصيرت باشيد، و همچون اعراب و باديه نشينان و به سان صحراگرد نباشيد؛ زيرا اگر كسى در دين و آئين الهى از فقه و بينش لازم ، محروم باشد خداوند متعال نظر و لطف و مرحمت خود را از او برمى گيرد و هيچگونه عملى را به عنوان كارى سالم و پاكيزه ، از او نمى پذيرد و يا عمل او را پاكيزه نمى گرداند)(549) .

ابان بن تغلب از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود: (حتى دوست مى دارم كه سر و صورت ياران من زير فشار شكنجه تازيانه قرار گيرد تا در امر دين ، داراى فقه و بينش كافى گردند)(550) .

همان ابان گفته است : (مردى به امام صادق عليه‌السلام عرض كرد: قربانت گردم ، اگر فردى اين حقيقت ، يعنى امامت را بازيابد و فقاهتى كسب كند؛ ولى خانه نشينى اختيار نمايد و در ميان جمع دوستان و ياران ، نمايان نگردد و شناخته نشود (و با آنها آشنائى به هم نرساند، نظر شما درباره او چيست ؟) فرمود: چگونه مى توان گفت چنين شخصى داراى فقاهت و بينش دينى است )(551) (با اينكه به بينش دينى درباره شخص خود اكتفاء مى كند و از تعليم آن به ديگران ، دريغ مى ورزد؟).

از على بن حمزه است كه گفت از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: (در دين و آئين خود كسب بصيرت نمائيد؛ زيرا اگر شما فاقد بصيرت و بينش دينى باشيد، در سطح فردى اعرابى و باديه نشين ناآگاه تنزل خواهيد كرد. خداوند متعال در قرآن كريم مى فرمايد:

(( (ليتفقهوا فى الدين و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون ) )) (552)

تا در دين ، بصيرتى كسب كنند و آنگاه كه به زادبوم و جامعه خويش برمى گردند آنانرا تهديد كرده و بترسانند، تا شايد آنان از گناه بترسند و از آن بر حذر باشند.

امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد: (كمال و تماميت شخصيت انسان ، همان تحصيل فقاهت و بينش دينى ، و صبر و پايدارى در برابر مصائب و حوادث ناگوار، و اندازه گيرى و ارزيابى حوائج زندگانى ، يعنى اقتصاد در معيشت است (553) ).

سليمان بن خالد از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود: (مرگ هيچيك از مؤ منين - از ديدگاه شيطان - محبوب تر از مرگ يك فقيه و انسان آگاه دينى نيست (554) ).

و نيز امام صادق عليه‌السلام فرمود: (آنگاه كه يك فقيه مؤ من و فردى واجد بينش دينى از دنيا مى رود، رخنه و شكافى در سازمان اسلام پديد مى آيد كه هيچ چيز نمى تواند آنرا ترميم و جبران نمايد(555) ).

على بن حمزه مى گويد از امام ابى الحسن موسى بن جعفر (عليهما‌السلام) شنيدم كه مى فرمود: (وقتى يك فرد باايمان (و فقيه و آگاه در امر دين ) از دنيا مى رود، فرشتگان و همچنين سرزمين و منطقه اى كه او در آن ، خداى را عبادت مى كرد، و ابواب و گذرگاههاى آسمان كه اعمال اين فرد مؤ من را به اوج عالم ملكوت مى برد، در فقدان او مى گريند؛ و رخنه اى در اسلام به وجود مى آيد كه هيچ چيز ديگرى نمى تواند آنرا ترميم كند؛ زيرا افراد باايمانى كه واجد فقاهت و آگاهى دينى هستند همچون دژ و باره و قلعه هاى مستحكم شهر براى حفظ و صيانت مى باشند)(556) .

امام صادق عليه‌السلام فرمود: مردم نمى توانند خود را در فراخى و گشادگى ببينند مگر آنگاه كه جويا و پويا و پرسان بوده ، و در امر دين كسب بصيرت نموده و امام و پيشواى خود را شناسائى كنند. فقط براى چنين افرادى روا است گفته هاى آن امام را - ولو به صورت تقيه و رازدارى هم باشد - فراگيرند)(557) و بدان عمل نمايند.

روايات مذكور، بخشى از احاديثى است كه اختصاصا در ارتباط با علوم شرعى و دانشهاى دينى به ما رسيده است ، و بايد بر مجموعه اين اخبار، رواياتى را افزود كه درباره مطلق علم وارد شده است ، رواياتى كه شمه اى از آن در طى بحثهاى گذشته اين كتاب يادآورى شد.

## فصل دوم : علوم و دانشهاى فرعى دينى

علوم و دانشهاى فرعى عبارت از علومى است كه معرفت و شناخت علوم دينى و شرعى متوقف بر آنها است :

### اما معرفت به خداوند متعال و متعلقات آن :

تحقق مسائل مربوط به آن ، بر هيچيك از علوم ، مبتنى نيست ؛ بلكه صرف مطالعه و بررسى و تاءمل سطحى و ساده براى تحقق شناخت مذكور، كافى مى باشد. و اين موضوع ، مسئله اى است عقلى كه تحصيل آن (يعنى معرفت خداوند متعال ) بر هر فرد مكلف (اعم از زن و مرد)، واجب و ضرورى مى باشد، و در كنار امورى كه ذاتا داراى وجوب و ضرورت هستند در نخستين نوبت قرار دارد. اگرچه غوررسى در مباحث مربوط به معرفت خداوند متعال و تحقيق و بررسى مطالب آن و نيز شناخت كيفيت دفع شبهات ملحدان و ياوه سرايان درباره خداوند، به پاره اى از علوم عقلى از قبيل منطق و امثال آن متوقف مى باشد.

### اما كتاب عزيز، يعنى قرآن كريم :

چون به زبان عربى واضح و رسائى نازل شده است ؛ لذا معرفت و شناخت محتواى آن بر علوم عربيت از قبيل : صرف و نحو و اشتقاق و معانى و بيان و بديع و لغت عربى و نيز اصول فقه ، مبتنى است تا از رهگذر اين علوم ، حكم عام و خاص ، مطلق و مقيد، محكم و متشابه قرآن و امثال آنها از انواع ديگر علوم قرآنى ، شناخته شود. پس بنابراين ، معرفت و تحصيل علومى كه فهميدن احكام و آيات قرآن كريم بر آنها مبتنى است واجب و ضرورى مى باشد به گونه اى كه اگر معرفت قرآن كريم ، واجب عينى باشد معرفت اين علوم نيز واجب عينى خواهد بود. و چنانچه معرفت قرآن كريم ، واجب كفائى باشد تحصيل و شناخت اين علوم نيز واجب كفائى خواهد بود. و ما - ان شاء الله - در مباحث بعدى از اين موضوع مفصلا گفتگو خواهيم كرد.

### اما حديث نبوى :

سخن درباره آن ، همانند سخنى است كه راجع به قرآن كريم بيان شد. و علوم حديث ، نيز همانند علوم قرآنى است ؛ با اين تفاوت كه بايد در علوم حديث ، معرفت احوال روات و ناقلان حديث را - از لحاظ مسئله جرح و تعديل - اضافه نمود تا بر اساس آن ، احاديث مقبول از احاديث مردود، بازشناخته شود. شناخت حديث از اين نظرگاه ، ويژه علم رجال است .

### اما فقه :

معرفتى كه انسان درباره اين علم به هم مى رساند، بر تمام علوم سابق الذكر - اعم از علوم فرعى دينى و علوم اصلى دينى - توقف دارد.

### اما كلام :

از آنجا كه معرفت شرع و قوانين دينى به شناخت شارع و قانونگزار و عدل و حكمت آن قانونگزار و نيز شناخت مبلغ و حافظ و پاسدار اين قانون ، يعنى پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مبتنى است (بايد قبلا اين علم را تحصيل كرد).

در قرآن كريم ، حدود پانصد آيه وجود دارد كه به احكام شرعى و مسائل فقهى ، مربوط است ؛ لذا بر هر فردى كه دست اندر كار آموختن علم فقه استدلالى مى باشد لازم است تفسير اين آيات را بداند. ولى در مورد حديث بايد آن مقدار از احاديثى را كه درباره احكام و مسائل فقهى است شناسائى كند تا بتواند احكام دين را از اين احاديث و نيز آيات قرآنى ، استنباط نمايد. و اگر استنباط احكام از اين دو ماءخذ امكان پذير نبود (يعنى آيات و احاديثى در زمينه حكم مورد نظر به دست نيامد) بايد به ساير ادله مراجعه كند، ادله اى كه مى توان احكام فقهى را از آنها استخراج نمود از قبيل : اجماع و دليل عقل كه ضوابط اين دو دليل در علم (اصول فقه ) مشخص شده است .

### اما منطق :

يك علم عالى و ابزارى پرارزش است كه مى توان هرگونه ادله را در سايه آن از نظر صحت و سقم ، بررسى و ارزيابى نمود، و مى توان با ميزان منطق ، مقدماتى كه انسان را به مطلوب و نتيجه صحيح مى رساند از مقدماتى كه موصل به مطلوب نيست بازيافت .

عليهذا ده علم (558) ، علوم بنيادى و دانشهاى زيربنائى علوم شرعى را تشكيل مى دهند. و مجموع علومى كه علوم پايه و دانشهاى مبنائى فقه را سازمان مى دهند عبارت از دوازده علم مى باشد(559) . اين علوم از لحاظ تاءليف و تدوين ، مجموعا به هشت علم مى رسد؛ زيرا علم اشتقاق غالبا در علم اصول فقه و يا برخى از علوم عربيت مندرج است (و اين دو به صورت يك علم ، تدوين و تاءليف مى شوند). و علم معانى و بيان و بديع در اكثر كتب و مدونات ، يكجا جمع شده و به صورت يك علم ، فرض مى شوند، چنانكه علم صرف ، تواءم با نحو در اكثر كتب مدون ، به چشم مى خورد و كمتر اتفاق افتاده كه كسى اين علوم را مستقل و جدا از يكديگر تدوين كرده باشد؛ بويژه ، اين علوم در كتب پيشينيان در كنار هم تواءما تاءليف شده اند. عليهذا با تاءمل و دقت مى توان ميان آراء كسانى كه علوم پايه فقه را دوازده علم مى دانند و راءى كسانى كه اين علوم را عبارت از هشت علم معرفى مى كنند، سازش و هماهنگى برقرار ساخت .

به اميد موفقيت ، خواهان آن هستم كه در اين زمينه از بذل دقت دريغ نگردد.

## مطلب دوم : درجات و مراتب اهميت علوم دينى و مسائل مربوط به آن

احكام علوم و دانشهاى دينى از لحاظ اهميت درجات و مراتب آنها به سه مرحله تقسيم مى گردند:

1- وجوب عينى .

2- وجوب كفائى .

3- سنت و استحباب .

### الف - واجب عينى :

عبارت از امر واجبى است كه اداء و انجام آن جز به صورت واجب عينى امكان پذير نباشد (يعنى اداء آن به وسيله عده اى از افراد، موجب سقوط تكليف از ديگران نمى شود) و بايد گفت منظور از حديث (( (طلب العلم فريضة على كل مسلم ) )) (560) اين است كه تحصيل علم و دانش بر هر فرد مسلمان - اعم از زن و مرد - واجب عينى است . و واجب عينى مآلا به : اعتقاد و فعل و ترك بازمى گردد.

### 1- اعتقاد:

اعتقاد عبارتست از اعتقاد به شهادتين و اقرار و گواهى درونى به وحدانيت خداوند متعال و رسالت حضرت خاتم الانبياء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اعتقاد به حقايقى كه در مورد خداوند، واجب و يا نسبت به او ممتنع است ، و ايمان به امامت امام و باورداشت احكامى كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - در مسائل مربوط به دنيا و آخرت - از جانب خداوند متعال به مردم ابلاغ كرده است ، مسائل و حقايقى كه با تواتر و از طريق ادله اطمينان بخش و يقين آفرين به ثبوت رسيده كه از جانب رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد.

تحصيل مازاد بر اين مسائل از قبيل ادله متكلمين و تحقيق و كاوش در مباحث دقيق علم كلام ، به عنوان واجب كفائى - آنهم به منظور صيانت و پاسدارى از دين مقدس اسلام و رفع شبهات معاندان و ياوه سرايان - بر مسلمين لازم مى باشد.

### 2- فعل :

فعل و عمل عبارت از فراگرفتن واجبات نماز - البته در صورت مكلف بودن و رسيدن وقت نماز، و يا پيش از رسيدن وقت نماز به مقدارى كه بتوان در آن مدت ، مراسم نماز را فراگرفت - كه در اين صورت تعلم آن واجب مى باشد.

شناخت احكام ساير تكاليف ديگر از قبيل : زكوة ؛ روزه ، حج ، جهاد، امر به معروف ، فراگرفتن آنها همانند نماز و به همان صورتى است كه در واجب عينى ذكر شد. و اما ابواب ديگر فقه مانند: عقود و ايقاعات ، تحصيل و آموختن احكام آنها در صورتى واجب عينى است كه بر حسب مقررات و اسباب مذكور در كتب فقه ، به اين مرحله از وجوب برسد، و در غير اينصورت آموختن آنها به صورت واجب كفائى خواهد بود.

تحصيل علم درباره حلال و حرام در رابطه با خوراكيها و نوشيدنى ها و ملبوسات و امثال آنها - كه انسان در زندگانى ناگزير، بدانها نيازمند است - واجب عينى مى باشد. و همچنين شناخت احكام مربوط به روابط زوجيت و همسرى - براى كسانى كه داراى همسر هستند - و نيز حقوق بردگان ، براى كسانى كه داراى مملوك مى باشند، در حد وجوب عينى است .

### 3- ترك :

اين مسئله به همان موضوعاتى مربوط مى گردد كه درباره فعل ، از آنها ياد كرديم تا از امورى اجتناب كند. از جمله مطالبى كه به مسئله ترك و اجتناب ، ارتباط دارد - و بلكه بايد به عنوان مهمترين موضوعات مربوط به ترك ، تلقى گردد، همانطوريكه در آغاز اين كتاب آورديم - فراگرفتن حقايقى است كه انسان در سايه آنها مى تواند قلب خويش را از صفات مهلك و كشنده شخصيت انسانى از قبيل : رياء، حسد، عجب و خودستائى ، تكبر و امثال آنها تصفيه و پاكسازى كند.

مسائل مربوط به اين مطلب در علم جداگانه ديگرى مورد بحث و بررسى قرار گرفته است ، علمى كه پرارزش ترين و شكوهمندترين علوم و دانشها به شمار مى آيد. ولى متاءسفانه اين علم (يعنى علم اخلاق ) آنچنان رو به اندراس و فرسودگى نهاده كه گويا اثرى از آن به چشم نمى خورد. و چون فراگرفتن علم اخلاق و اينگونه واجبات عينى بايد قبل از بلوغ انجام گيرد - به خاطر آنكه وقت و فرصت افراد پس از بلوغ ، بسيار كوتاه مى باشد - لذا بر هر ولى و سرپرست خانواده اى لازم است كه زيردستان و فرزندان خود را از باب (حسبه )(561) تحت تعليم اخلاقى قرار دهد. بلكه بر حسب دستوريكه وارد شده است بايد هر فردى از افراد خانواده - اعم از زن ، مرد و فرزند - را با تعليمات اخلاقى مجهز ساخت تا بدينوسيله موجبات نجات آنان را از آتش دوزخ به ثمر رسد.

خداوند متعال در قرآن كريم فرموده است :

(( (قوا انفسكم و اهليكم نارا))) (562)

از مؤ منان ، سعى كنيد كه خود و خانواده خويش را از آتش دوزخ ، صيانت نمائيد.

اميرالمؤ منينعليه‌السلام (563) و گروهى از مفسرين (564) درباره اين آيه گفته اند: (حقايقى را به افراد خانواده خود تعليم دهيد تا آنها در ظل آن در روز قيامت از آتش دوزخ رهائى يابند).

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (همه شما (اعم از خواص و توده مردم )، نگاهبان هستيد و تمام شما مردم نسبت به زيردستان خويش داراى رسالت و مسئوليت مى باشيد)(565) .

### ب - واجب كفائى :

عبارت از علومى است كه مردم در اقامه دين و آئين خود، ناگزير از تحصيل آن ها مى باشند از قبيل : حفظ قرآن و حديث ، و فراگرفتن علوم قرآنى ، و علوم حديث ، و اصول فقه ، و علوم عربيت ، و شناخت راويان حديث و معرفت احوال آنها، و شناسائى اجماع . و نيز علوم و فنونى كه افراد جامعه در مسئله تاءمين معيشت و زندگانى خود بدانها نيازمندند از قبيل پزشكى و حساب و فنون و صنايع ضرورى ديگر مانند: خياطى ، كشاورزى و حتى حجامت (و جراحى ) و امثال آنها، (تحصيل اينگونه علوم و فنون ، واجب كفائى است ).

### فرع

برخى از علماء معتقدند كه واجب كفائى داراى فضيلت و شرافت فزونترى نسبت به واجب عينى است ؛ زيرا در صورت قيام عده اى از افراد مكلف در مقام اداء واجب كفائى ، از بركات قيام و انجام وظيفه آنها، همه مردم مسئول و مكلف ، از گناهى - كه ممكن بود احيانا به خاطر ترك چنان واجباتى دامنگير آنان گردد - مصونيت مى يابند. برخلاف واجب عينى كه در مورد آن ، فقط كسى مصون از گناه است كه بدان قيام مى كند (و با قيام او در اداء تكليف ، ديگران در صورتيكه شخصا آنرا ترك كنند، از گناه مصون نمى باشند).

### ج - سنت و وظائف مستحب :

اينگونه اعمال عبارتند از فراگرفتن نوافل و عبادات و آداب مستحب دينى و تحصيل مسائل والاى معنوى و مكارم اخلاق و امثال آنها از آدابى كه الزامى نيستند. مى توان فراگرفتن علم هياءت را - به منظور پى بردن به عظمت خداوند متعال - و نيز تحصيل علوم وابسته به هيئت از قبيل : هندسه و ساير علوم مربوطه را به عنوان انجام يك سنت و وظيفه مستحب تلقى كرد.

### د - علومى كه تحصيل آن ها مطلقا و يا به طور مشروط حرام است :

گذشته از اين علوم ، دانشهاى ديگرى وجود دارد كه برخى از آنها مطلقا حرام است از قبيل : سحر و شعبده و برخى از آراء فلسفى . و بالاخره هر علم و دانشى كه تحصيل آنها موجب برانگيختن شك و ترديد نسبت به مبانى دين مى گردد، تعلم و فراگرفتن آنها حرام مى باشد.

برخى از علوم ، داراى حرمت مشروط هستند، مانند علم احكام نجوم و رمل كه آموختن اينگونه علوم - در صورت اعتقاد به تاءثير، و به واقعيت پيوستن آن - حرام مى باشد. ولى به شرط آنكه شخص در طى تحصيل آنها معتقد به اين حقيقت باشد كه هر اثر و امرى ، مستند به خداوند متعال است و به فرمان خداوند متعال - بر حسب جريان عادى و طبيعى - نجوم و رمل داراى عليت در پاره اى از آثار مربوط مى باشد و مى توان بدانها تفاءل زد، فراگرفتن آنها با چنين شرائطى ، مباح خواهد بود.

### ه - - دانشهائى كه تعليم و تعلم آنها مكروه است :

فراگرفتن برخى از معارف و آگاهيها، مكروه مى باشد از قبيل آموختن اشعار (مولدين )(566) كه محتواى آنها شامل غزل و مطالبى است كه موجب وقت گذرانى به بطالت در كار بيهوده و بى ثمر، و تضييع عمر مى گردد و هيچ نفع و سودى بر آنها مترتب نيست .

### و - علوم و دانشهاى مباح :

برخى از علوم - از لحاظ تعليم و تعلم - مباح است (يعنى تحصيل و عدم تحصيل آنها مساوى است ، به مطلوب است و نه نامطلوب ) مانند شناخت تواريخ و رويدادهاى مربوط به زمان گذشته و اشعارى كه از ياوه گوئيها و غزل سرائيها عارى است و موجب اتلاف عمر نمى باشد، و نيز مطالب واجب و الزام آور در آنها مطرح نشده است از قبيل اشعار عربى (عربهاى عاربه )(567) و قصائد اصيل در زبان عربى كه در خور احتجاج و استشهاد به آنها در رابطه با عبارات كتاب و سنت مى باشد؛ و لذا است كه مى توان اينگونه اشعار را از ملحقات و مطالب وابسته به علم لغت برشمرد.

علوم و معارف ديگر از قبيل : طبيعيات و رياضيات و صنايع و فنون ديگر، اكثر آنها - ذاتا و با توجه به خود آنها - مباح مى باشد، و احيانا ممكن است آنها را به عنوان معارف و دانشهاى مطلوب و مستحب تلقى كرد؛ چون فراگرفتن اين علوم ، موجب تكميل نفس و آمادگى براى تحصيل علوم دينى مى گردد، و از رهگذر فراگرفتن آنها قوه نظرى و نيروى انديشه انسان نيز تقويت مى شود. و گاهى فراگرفتن همين علوم - در صورتيكه صرف وقت براى تحصيل آنها مستلزم كوتاهى ورزيدن و سهل انگارى در تحصيل واجبات عينى و واجبات كفائى گردد - حرام خواهد بود؛ چنانكه اين وضع و حالت براى برخى از افراد محروم و بى خبر از حقايق دينى ، در زمان ما پيش مى آيد (كه به علت اشتغال و سرگرم شدن به مباحات و مستحبات ، تكاليف ضرورى و واجبات را از دست مى نهند).

بايد گفت : اگر كسى در علومى كه آلت و ابزار و وسيله براى ورود در علوم شرعى و دينى است بيش از اندازه مورد نياز و فزنتر از حد ابزارى آن ، سرگرم گردد با توجه به اينكه اشتغال به علوم دينى ، به علت آنكه مردم كاملا بدان قيام نمى كنند، در حد وجوب خود باقى است - لذا اشتغال به اينگونه علوم آلى و ابزارى در اين شرائط، حرام خواهد بود.

مسئله توضيح و گزارش اقسام و انواع علوم و دانشها و بيان تفصيلى احكام و مقررات مربوط به آنها، مسئله اى است كه بايد در جاى ديگر مورد بحث و تحقيق قرار گيرد؛ زيرا بررسى اينگونه مطالب از حدود و مشخصات متناسب با موضوع اين كتاب خارج است .

بايد متوجه باشيم كه انحصار علوم دينى به علوم چهارگانه (اصول دين يا علم كلام . علم به كتاب يا علوم قرآنى . علم حديث . و فقه )، اصطلاح خاص گروهى از دانشمندان است ؛ و لذا برخى از علماء، علوم دينى را به سه علم اخيرى تقسيم كرده اند.

امكان دارد كه هر گونه علم واجب و مستحب را به همين اصطلاح خاص ، ارجاع داد، و چنين ارجاعى بلااشكال است ، چون اينگونه واژه ها، صرفا به عنوان اصطلاح اهل فن تلقى مى شود كه به خاطر مناسبات ويژه اى استعمال مى گردد. خداوند متعال از هر كسى نسبت به حقايق ، آگاه تر مى باشد.

## مطلب سوم : ترتيب و تسلسل علوم دينى در رابطه بامحصل و دانشجو

بايد دانست هر يك از اين علوم مذكور از لحاظ تعلم و فراگرفتن ، داراى مراحل و درجاتى است كه بايد دانشجو اين مراحل را در نظر گيرد و ترتيب آنها را رعايت كند تا سعى و كوشش او هدر نرود، و آداب و راه و رسم دانشجوئى بر او دشوار و ناهموار نگردد، و ضمنا بتواند در مدتى كوتاه و به سرعت ، شاهد مطلوب و موفقيت را در آغوش گيرد.

چه بسيار ديده شده كه عده اى از محصلين و دانشجويان ، ساليان مديدى در پى دانشجوئى كوشيدند ولى موفقيتى در اين راه كسب نكردند، و در طى اين مدت دور و دراز - به علت عدم رعايت ترتيب مذكور - جز به مايه علمى اندكى - به سرمايه اى كافى دست نيافتند؛ در حاليكه دسته اى ديگر از دانشجويان در ظرف مدت كوتاهى - به خاطر مراعات ترتيب و تسلسل منطقى علوم - توانستند ذخائر فراوانى از علوم و معارف را كشف كرده و از آن ها برخوردار گردند.

ولى ضمنا نيز بايد متوجه بود كه هدف اساسى اين علوم ، تنها خود علم و آگاهى نسبت به آنها نيست ؛ بلكه هدف آنست كه تحصيل علم ، همپاى با مقصد الهى و هماهنگ با آن باشد. معيار و مقياس اين هماهنگى يا از نقطه نظر آليت و ابزارى بودن اين علوم در وصول به رضاى خدا است ، و يا از رهگذر علم و يا عمل براى خدا، و يا به خاطر اقامه نظام وجود، و يا راهنمائى بندگان خدا به خواسته هاى الهى ، و يا امثال آنها مى باشد. و به همين علت ، ترتيب تعلم و يادگيرى اين علوم ، متفاوت مى گردد.

بنابراين اگر كسى در خردسالى و دوران نوجوانى ، تحصيل علم را آغاز كند، نظر به اينكه واجد صلاحيت ترقى و پيشرفت در مراحل مختلف علوم است ، و نيز داراى اهليت و آمادگى براى كسب فقاهت و بصيرت دينى از راه استدلال و براهين مى باشد بايد در آغاز كار به :

### 1- حفظ قرآن كريم و تجويد آن بر مبناى ضوابط معتبر،اشتغال ورزد؛

چون حفظ كردن قرآن كريم و تجويد صحيح آن مى تواند به صورت يك كليد مشگل گشاى متناسب و ياورى توفيق آفرين درآيد؛ و نيز جان و دل ، نورانيت يافته و انسان در زير سايه آن - براى درك و فهم ساير علوم - آمادگى پيدا كند. آنگاه كه محصل از حفظ و تجويد در قرائت قرآن كريم فارغ گشت مى تواند سرگرم فراگرفتن علوم عربيت گردد؛ زيرا علوم عربيت ، نخستين ابزار فهم و مهمترين اسباب درك علوم دينى است .

بنابراين بايد نخست پس از حفظ قرآن كريم :

### 2- علم صرف

را تحصيل كند و به تدريج ، از كتب ساده تر آغاز كرده و به كتب دشوارتر و پيچيده تر، و از كتب كوچكتر به كتابهاى بزرگتر، تحصيل در اين علم را ادامه دهد تا سرانجام بتواند معلومات متقن و استوارى را در علم صرف كسب كرده و داراى احاطه علمى نسبت به آن گردد.

سپس بايد:

### 3- علم نحو

را فراگيرد و به ترتيب مذكور در علم صرف ، در اين علم نيز كار خود را آغاز كرده و ادامه دهد و بايد پيش از آن مقدارى كه در علم صرف مى كوشيد بر مراتب جد و جهد خود در حفظ كردن مطالب نحوى بيفزايد؛ زيرا كوشش در حفظ ضوابط نحوى داراى اثر پرارزشى در فهم معانى (تعابير عربى ) قرآن و حديث است ، و در جهت آموختن كتاب و سنت ، سهم به سزائى را دارا است ؛ چون ايندو به زبان عربى است .

پس از فراغ از علم صرف و نحو بايد به ساير:

### 4- علوم عربيت ديگر

(از قبيل : معانى و بيان و بديع و امثال آن ) منتقل گردد.

و آنگاه (كه در حد نياز) از تمام علوم عربيت بهره گرفت بايد دست اندر كار تحصيل :

### 5 - فن منطق

گردد و مطالب آنرا در حد متوسطى بررسى و مطالعه كند؛ و آنچنانكه در مورد علوم ديگر، خود را زياده از حد سرگرم مى ساخت خويشتن را در اين فن مشغول نسازد؛ زيرا هدف مطلوب - بدون آنكه نيازى به اطاله تحصيل در منطق پيدا كند - (با مطالعه و تحصيل مختصر در اين فن ) تاءمين مى شود، و زياده روى در تحصيل اين علم غالبا موجب تضييع وقت و اتلاف فرصت مى گردد.

پس از فراغ از تحصيل منطق بايد به :

### 6- علم كلام

منتقل گردد و تدريجا و گام به گام ، آگاهيهاى لازم را در اين علم در حد متوسطى كسب نمايد و از مباحث و مسائل مربوط به بخش طبيعيات اين علم مطلع شود. البته تا آنجا تحصيل خود را در اين علم ادامه دهد كه ملكه و نيروئى در او به ثمر رسد تا او را به بحث و كاوش و اطلاع بر مزايا و خصوصيات عوالم وجود، توانا سازد.

محصل و دانشجو بايد پس از علم كلام ، وارد تحصيل :

### 7- علم اصول فقه

گردد، و به همان ترتيب تدريجا در مورد مباحث و كتب اين علم از آسان به مشكل و از ساده به پيچيده ، كار خود را ادامه دهد. علم اصول فقه براى كسانى كه مى خواهند در دين الهى به مقام فقاهت برسند پس از علم نحو - از نقطه نظر تحرير و تحقيق و اهميت - داراى اولويت مى باشد. بنابراين نبايد دانشجو در مورد اين علم به مايه اندك و ناچيز بسنده كند. به همين جهت هر قدر كه در اين علم غوررسى و تحقيق نمايد، به همان مقدار، مباحث فقهى و ادله شرعى ، مورد تحقيق و بررسى قرار مى گيرد.

پس از تحصيل علم اصول فقه بايد به فراگرفتن :

### 8 - علم دراية الحديث

بپردازد و مسائل اين علم را مطالعه نموده و بر قواعد و ضوابط و اصطلاحات آن احاطه و آگاهى يابد. ولى بايد متوجه بود كه علم دراية الحديث از علوم دقيق و پيچيده اى به شمار نمى آيد؛ بلكه اين علم صرفا عبارت از اصطلاحات مدون و فوائد و ضوابطى است كه فراهم گشته است .

به همين جهت وقتى دانشجو به مطالب و مقاصد اين علم دست يافت بايد:

### 9- قرائت حديث

را از نظر روايت ، تفسير، بحث و تصحيح - بر حسب اقتضاى احوال و متناسب با مجال و فرصت خويش - آغاز كرده و ادامه مى دهد. و لااقل ، اصل (568) و متنى را در اين علم انتخاب كند كه شامل ابوابى از مسائل فقهى و احاديث مربوط به آن باشد.

پس از فراغ از قرائت حديث بايد به بحث و:

### 10- تفسير آياتى از قرآن كريم

منتقل شود كه مربوط به مقررات شرعى و مباحث فقهى است . علماء و دانشمندان اسلامى ، مباحث مستقل و جداگانه اى را در اين علم (يعنى تفسير آيات الاحكام ) تنظيم كرده اند، و بويژه مصنفاتى را در اين زاويه از تفسير قرآن ، پرداختند و (كتب (احكام القرآن ) يا (آيات الاحكام ) و يا (فقه القرآن ) را تاءليف نموده اند) كه بايد دانشجو، يك كتاب را در اين علم تحصيل كند تا در اسرار و مسائل دقيق آن بحث و كاوش نموده و با امعان نظر، به كشف مباحث عميق و مشكل آن توفيق يابد.

اين علم (يعنى فقه القرآن )، نامحدود مى باشد به گونه اى كه اذهان مردم نمى تواند عمق آنرا غوررسى نموده و كاملا بر آن واقف گردد؛ زيرا آيات قرآنى همچون گفتار عادى انسان نيست ؛ بلكه بيان خداوند دانا و آگاه مى باشد كه فهم و درك مردم نسبت به آن به همان اندازه اى است كه عقل و فهم آنها اقتضاء مى كند. (و بالاخره فهم آنها نسبت به محتواى نامحدود قرآن ، بسيار محدود و در تنگنا است ).

آنگاه كه دانشجو از تحصيل فقه القرآن و يا آيات الاحكام فارغ گرديد بايد قرائت :

### 11- كتب فقهى

را آغاز نمايد و نخست ، تحصيل خود را از كتابى شروع كند كه بتواند در ضمن آن به مطالب و رؤ س مسائل فقه و اصطلاحات فقهاء و قواعد و ضوابط آنان ، آشنائى پيدا كند؛ زيرا اين موضوعات به گونه اى است كه نمى توان جز از راه تعليم شفاهى استادان فقه ، بر آنها آگاهى يافت ، برخلاف علوم ديگر (كه احيانا مى توان مطالب و مباحث آنرا از لابلاى كتب استخراج نمود و از راه مطالعه ، از آنها بهره گرفت ).

وقتى از تحصيل در كتب فشرده و ساده فقهى فراغت يافت مى تواند در مرحله بعدى به قرائت كتب ديگر پرداخته و به بحث و استدلال و استنباط فرع از اصل و ارجاع فرع به علوم متناسب ، و استفاده حكم و قانون الهى از كتاب و سنت - چه از جهت نص و چه از راه استنباط - موفق شود، استنباطى كه نتيجه عموم لفظ و يا اطلاق آن مى باشد. و يا آنكه احكام را از حديث صحيح و حسن و امثال آنها استخراج نموده تا از اين طرق درباره اين مسائل به تدريج تمرين نمايد و بدان ها انس و آشنائى پيدا كند.

هيچيك از علوم - از لحاظ ارتباط و پيوند با علوم ديگر - به پايه علم فقه نمى رسد؛ چنانكه هيچ يك از علوم به مانند فقه ، مورد نياز جامعه نيست . بنابراين بايد دانشجو از بذل مساعى در تحصيل فقه دريغ نورزد؛ بلكه جد و جهد خويش را در آموختن آن فزاينده تر ساخته و سعى وافرى در آن بكار برد؛ زيرا بايد فقه را به عنوان مقصد نهائى و والاترين مطلوب ، و ميراث انبياء و پيمبران عليهم‌السلام تلقى نمود.

بايد يادآور شد كه مساعى دانشجو وقتى مى تواند از لحاظ وصول به هدف ، به مدد و يارى او برخيزد كه ضمنا نيز مشمول موهبت الهى و نيروى قدسى پروردگار باشد، تا بتواند او را به مطلوبش نائل ساخته و او را به چنان مرتبتى برساند.

توفيق الهى داراى اهميت و ارزش ويژه اى در فقه و بصيرت نسبت به دين و آئين خداوند متعال است . و بندگان او را جز اين ، چاره اى نيست ؛ بلكه رسيدن به مقام فقاهت ، موهبتى است الهى و نفحه اى است روحانى كه خداوند متعال همگام با مشيت و اراده به حق خويش ، آنرا اختصاصا به گروهى از بندگان خاص ‍ خود اعطاء مى فرمايد.

آرى ، جد و جهد و توجه به خداوند متعال و گسستن از خلق و پيوستن به حق ، در افاضه اين موهبت از ناحيه بارى تعالى ، داراى اثرى آشكار و سهم به سزائى مى باشد، لذا خداوند متعال در قرآن مجيد مى فرمايد:

(( (والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا و ان الله لمع المحسنين ) )) (569)

آنانكه در راه ما مى كوشند، راههاى خويش را فراسوى آنها نشان داده و آنانرا بدانها رهنمون مى سازيم . و محققا خداوند متعال با نيكوكاران بوده و آنانرا موفق مى گرداند.

آنگاه كه دانشجو از تمام اين علوم و معارف بهره لازم را دريافت كرد مى تواند در:

### 12- تفسير كامل كتاب آسمانى

يعنى قرآن كريم ، كار خويش را آغاز كند. بنابراين همه اين علوم و دانشهاى مذكور، مقدمه و زمينه ساز ورود در تفسير قرآن كريم مى باشد.

اگر دانشجو به چنين توفيقى دست يابد نبايد صرفا خود را در محدوده استنباطات و بداشتها و آراء مفسرين ، مقيد سازد و بدانها بسنده كند؛ بلكه بايد خويشتن را هر چه بيشتر به تفكر و تعمق در معانى قرآن و تدبر در محتواى آن وادارد، و به منظور آگاهى بر نكات اساسى و حقايق نهانى و پوشيده آن ، جان و دل خود را بپالايد و به تصفيه روح بپردازد و روى به درگاه خدا آورده و لابه و زارى كند و از او بخواهد كه توان و نيروى درك و فهم نبشتار آسمانى و كتاب گرامى ، و قدرت دريافت اسرار خطابهاى آنرا از پيشگاه خود به وى مرحمت فرمايد.

در چنين اوضاع و شرايطى است كه در برابر ديدگان بصيرت و چشم دل و جانش ، حقايق ، چهره مى گشايد، حقايقى كه از ديدگاه مفسران ديگر مخفى مانده و بدان نرسيده بودند؛ زيرا اين نبشتار عزيز خداوند متعال ، درياى ژرف و بى كرانى است كه در ژرفاى آن ، گوهرهاى گرانبهائى جاى گرفته و در سطح ظاهرى آن نيز راه خير و سعادت انسان ارائه شده است ، و دانشمندان و مردم از لحاظ طرز برداشت و يافتن گوهرهاى گرانقدر آن و اطلاع و آگاهى - حتى بر پاره اى از حقايق اين كتاب آسمانى - در درجات متفاوتى قرار دارند، و تلقى و استفاده آنها بر حسب شعاع كاربرد نيروى درك و فهم آنها و به همان اندازه اى است كه به توفيق الهى روزنه هائى از حقايق در برابر ديدگان بصيرت آنها گشوده مى شود.

### تنوع تفاسير قرآن كريم :

به همين جهت است كه تفسيرهاى قرآنى - بر حسب اختلاف مفسرين از ديدگاه مذكور در فوق - بصورتهاى متفاوتى تدوين شده است و به ميزان كارآئى و تخصص علمى آنان ، تفسيرهاى گوناگونى از قرآن كريم به چشم مى خورد:

1- برخى از تفاسير قرآنى به گونه اى تدوين شده است كه جنبه عربيت و مسائل مربوط به ادب عربى ، بر جهات و جنبه هاى ديگر آن رجحان دارد، همانند تفسير (الكشاف ) زمخشرى . (كه ضمنا همين جهات ادبى ناظر به هدف كلامى است و آن عبارت از اثبات مذهب معتزله مى باشد).

2- بعضى از تفسيرهاى قرآن به كيفيتى ساخته و پرداخته شده است كه مطالب جالب و چشمگير آن عبارت از مسائل حكمى و براهين كلامى است از قبيل تفسير (مفاتيح الغيب ) امام فخر رازى .

3- برخى از تفاسير ديگر، جنبه قصص و داستان ها در آنها نظرها را به خود معطوف مى سازد مانند تفسير (الكشف و البيان ) ثعلبى .

4- و در دسته اى ديگر از تفاسير قرآن ، آنچه بيش از هر جنبه اى جلب نظر مى نمايد، تاءويل حقايق و توجيهات باطنى است ، يعنى به گونه اى كه تفسير ظاهرى در آنها تحت الشعاع تاءويلات عرفانى آنها مى باشد، مانند كتاب (التاءويلات ) ملا عبدالرزاق كاشانى .

و بالاخره تفسيرهاى ديگرى در چهره هاى گوناگون و تحت تاءثير تخصص مؤ لفان آنها با ديدگاههاى متفاوتى تدوين شده (كه سرانجام ، مكاتب مختلفى را در تفسير قرآن كريم به وجود آورده است ).

بر حسب برخى از روايات مشهور، قرآن كريم داراى تفسير و تاءويل و حقايق و دقايق و ظهر و بطن و حد و مطلعى است ، و مى توان همه آنها را فضل و مرحمت الهى برشمرد كه طبق مشيت به حق خويش ، آنها را در اختيار عده اى قرار مى دهد؛ و خداى را فضلى عظيم و لطفى عميم است .

آنگاه كه از مطالعه و تحقيق در تفسير قرآن كريم فارغ گشت (و در شناخت قرآن كريم و محتواى آن به مايه هاى پرارزشى دست يافت ) و خواست به پيشرفتهاى فزونترى نائل آيد و جان و روحش را به اوج كمال ، ترقى و تعالى بخشد بايد به تحصيل كتب :

### 13- حكمت -

اعم از حكمت طبيعى و رياضى - بپردازد. و:

### 14- حكمت عملى -

را - كه مسائل مربوط به تهذيب نفس در آن مطرح مى باشد - مورد تحقيق و بررسى قرار دهد. و بايد دانست كه آنچه از اين علوم بيرون است از نيازهاى مربوط به دنياى فانى است .

### 15- علم حقيقى -

پس از طى اين مراحل ، نوبت به علوم حقيقى و فنون حقه الهى مى رسد؛ زيرا اين علوم و فنون حقه الهى ، لب و عصاره همه علوم و معارف سابق الذكر و نتيجه و عصاره هرگونه شناختى را تشكيل مى دهد. به وسيله همين علوم حقيقى است كه انسان به مراتب و مقامات مقربان درگاه الهى ارتقاء يافته و بر مقاصد و اهداف واصلين به حق دست مى يابد. اميدواريم كه خداوند متعال ، ما و شما را از چنين قرب و منزلتى برخوردار سازد؛ چون اعطاء و بخشش الهى ، فزونتر از حد انتظار مى باشد.

همه اين حقايق - كه در طى مطلب سوم ، راجع به ترتيب علوم و دانشها ياد شد - بدين منظور بوده كه افراد واجد اهليت و شايستگى و كسانى كه داراى آمادگى لازم براى دريافت اين علوم مى باشند، بدانها آشنائى پيدا كنند. آرى براى كسانى اين حقايق ارائه شده است كه دل و جان آنها از چنان قابليتى برخوردار است و مى توانند در ظل آن ، اين چنين معارفى را بازيافته و به درك آنها موفق گردند.

اما افرادى كه - از لحاظ درك چنين مقام و موقعيت - گرفتار نارسائى هستند، و به علت عوائق و موانع ، از رسيدن به چنين هدفى ، محروم و ممنوع مى باشند ناگزير بايد بر حسب امكانات و استطاعت فكرى و ذهنى خويش به قسمتى از آن بسنده نموده ، و گام به گام - به همان كيفيتى كه قبلا ياد كرديم - مراحل وصول به اين هدف و مقصد را طى كنند. اگر از نظر روحى ، خود را ناگزير مى بينند كه در برخى از علوم و معارف سرگرم گردند و بدانها بسنده كنند و دست كم بايد اين خواسته روحى خود را به وسيله علوم دينى و احكام شرعى ، اشباع نموده و بدانها اكتفاء نمايند.

اگر افرادى - به علت ضيق مجال و يا نارسائى فكرى و روحى - نتوانند همه علوم دينى و احكام شرعى را فرا گيرند، بايد تحصيل فقه را به خاطر اولويت آن نسبت به ساير علوم - انتخاب نمايند؛ زيرا نبوات و رسالتهاى انبياء و پيامبران عليهم‌السلام بر فقه ، تكيه زده ، و مسئله انتظام و سازمان امر زندگانى دنيا و مطالب و حقايق مربوط به آخرت و زندگانى روز واپسين ، بر فقه مبتنى است . چنين افرادى كه كمبودهاى هوش و يا نقص اهتمامشان ، مقتضى اشتغال محدود و سرگرم شدن به تحصيل فقه مى باشد بايد علاوه بر تحصيل اين علم ، خويشتن را به تهذيب نفس و اصلاح و آرايش و پيرايش دل وادارند كه مى توان اين سعى را (طب روحى ) و روانپزشكى و روان درمانى دانست . آنها بايد در تحصيل مطالب طب روحى بكوشند تا اعتدال و موازنه اى كه آسمان و زمين بر اساس آن ، پايدار است ، و تقوائى كه ملاك و معيار ارزش هر علمى مى باشد در وجود آنها سازمان يابد (و داراى شخصيتى معتدل و موزون گردند).

### 16- عمل و رفتار

آنگاه كه دانشجو از تحصيل تمام ره آوردهاى علوم و معارف ، فارغ شد بايد دست اندر كار عمل و رفتار بر طبق موازين علمى گردد چون عمل و رفتار، زبده و عصاره و خلاصه علم و معرفت ، و علت اصلى آفرينش و هستى مى باشد. خداوند متعال فرموده است :

(( (و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون ) )) (570)

جن و انس را فقط از آن جهت آفريدم تا مرا بندگى كنند و آگاهيهاى خود را به كار بندند.

همه علوم و معارف مذكور به منزله آلات و دست افزارهاى دور و نزديك عمل و رفتار انسان مى باشند، چنانكه در باب اول اين كتاب همين نكته را تحليل و بررسى كرديم .

با توجه به اين مطالب بايد گفت :

چقدر زيانكار و نادان و نابخرد است آن كسى كه علم و دانش و يا فن و صناعتى را بدان منظور تحصيل كند تا صرفا در جهت معاش و زندگانى مادى او سودمند افتد، و عمر و فرصت هاى زندگانى و مساعى و رنج خويش را در مسير دست يافتن به افزارها و وسائل مصروف دارد، و از آنطرف ، خود را به گونه اى در آن علم سرگرم نسازد تا از رهگذر آن به هدف و غرض اين علوم نائل شود.

اى دانشجو، درست بنگر و نيكو تدبر كن تا به خواست خداوند متعال موفق و كامياب گردى .

## تتمه كتاب : سفارش و اندرزهاى شهيد ثانى به دانشجويان

اى دانشجو - يعنى اى كسى كه چنين اميد دارم به مدد لطف الهى ، موفق و كامياب گردى - من در لابلاى اين كتاب ، راه و رسم دانشجوئى و علم آموزى را در برابر تو روشن و گشوده ساختم ، و كيفيت درنورديدن اين راه را به تو آموختم ، و كمال ادب و آئين زندگانى دانشجوئى را به خاطر تو آشكار و پديدار نموده و بيان كردم ، و ترا بر آن واداشتم كه سعى كنى وارد اين بارگاه پرشكوه علم شوى .

عليهذا بر تو لازم است كه بكوشى و دامن همت به كمر زنى ، و روزگار كوتاه و فرصتهاى زودگذر عمر خويش را - براى دست يافتن به فضائل روحى و فراهم آوردن نيروهاى سازنده علمى - غنيمت بشمارى ؛ زيرا تحصيل اين فضائل و ملكات علمى ، علت اساسى نيكبختى جاويد و سازنده كمال نعمت و سرور دائمى تو مى باشد؛ چون همين حقايق به عنوان كمال نفس انسانى تو، به شمار مى آيد؛ و نفس انسانى و سعادت و يا شقاوت آن نيز براى هميشه پايدار است و فناء و نيستى بدان راه ندارد؛ چنانكه اين حقيقت در علوم و معارف حكمى و فلسفى كاملا محرز و مسلم گرديده است ، و آيات قرآنى و احاديث نبوى نيز ما را به همين حقيقت رهنمون است .

بنابراين ، كوتاهى و سهل انگارى تو در تحصيل كمال - آنهم در ايام و لحظات چنين مدت و مهلت كوتاه - موجب مى گردد كه حسرت و تاءسف تو در درازمدتى (پيش بينى نشده )، مستمر و طولانى گردد.

اگر تو داراى بصيرت و بينش هستى ، به خود آى و با خويشتن بينديش كه از انديشيدن خود بدين حقيقت واقف مى گردى كه : اگر نسبت به همگنان و همالان خود - كه آنها همشهرى و هموطن و هم برزن تو هستند - اگر تو نسبت به آنها از لحاظ تحصيل علم و كمال ، گرفتار نارسائى و نقصى باشى ، قطعا در درون خويش ، احساس رضايت نخواهى كرد، آنگاه كه احساس كنى كه علم و دانش آنان بر علم و دانش تو فزونى دارد و مقام علمى آنها از مقام علمى تو، برتر و والاتر است ؛ مسلما رنجيده و آزرده مى شوى . با اينكه تو و آنها در زير يك آسمان و در دنياى پست و فرومايه اى به سر مى بريد، آن دنيا و زندگانى كم ارزشى كه قريبا از دست رفته و نابود خواهد گشت ، و ممكن است تو نسبت به نقص خود - از ناحيه ديگران - جز به مقدار كمى از آن توجه نداشته باشى .

اگر تو فردى عاقل و خردمند باشى بايد از تو پرسيد كه چگونه احساس رضامندى مى كنى كه فرداى قيامت در منزلگاه ابدى - آنگاه كه افراد برجسته و پديده هاى والاى الهى از قبيل : انبياء و مرسلين و شهداء و صالحين و علمائى كه به درون و ژرفاى علم و دانش راه يافته اند و فرشتگان مقرب ، گردهم آيند و منازل و مقامات آنان در چنين خانه و عرصه پايدار، بر حسب كمالاتى باشد كه آنها در همين دنياى فانى و در همان مدت كوتاه و زودگذر فراهم آورده اند - تو در صف النعال و پائين ترين و دوردست ترين مقامات قرارگيرى ؟ در حاليكه هم اكنون مى توانى كه كمالات مذكور را به دست آورده و مساعى خود را ذخيره و توشه اى براى وصول به چنان مقامات قرار دهى .

اگر تو با توجه به اين حقايق ، به سهل انگارى خويش تن دردهى و احساس رضايت نمائى و به داشتن چنين مقام و منزلتى فرومايه ، قانع باشى بايد بدانى كه اين حالت ، ناشى از قصور و نارسائى عقل و يا خواب و غفلت و بى خبرى تو است كه بايد از چنين خواب غفلت و بى خبرى و لغزشهاى بد، به خداوند متعال پناه بريم .

اين حسرت و تاءسف تو وقتى است كه فرضا در روز قيامت از خطرهاى بزرگ و شكنجه هاى آتش دوزخ آن محفوظ بمانى ؛ ولى از كجا مى پندارى كه از اينگونه مهلكه ها - در چنان روز بلاخيزى - در امان هستى ؟

پيش از اين متوجه شدى كه تحصيل اكثر اين علوم و دانشها الزامى بوده و به سر حد وجوب عينى و يا كفائى مى رسند، و نيز آگاه گشتى كه هرگاه ديگران در مورد واجب كفائى به مقدار كافى و به اندازه اى كه نياز محيط را تاءمين كند بدان قيام ننمايند، همگى افراد چنين محيطى - به خاطر ترك اين امر واجب - گناهكار محسوب مى گردند. بنابراين واجب كفائى از اين ديدگاه ، همسان و هموزن با واجب عينى ، داراى ضرورت اجراء خواهد بود.

بايد يادآور شد كه در دوره معاصر و بلكه در اكثر دوره ها، افرادى كه در اداء واجب و تكاليف الزامى ، امثال تحصيل علوم دينى بپاخيزند و مقام و مرتبتى را كه مورد رضاى الهى باشد - به ويژه در رابطه با تحصيل فقه - به دست آورند، بسيار كمياب هستند.

چنانچه ما تحصيل فقه را واجب و الزامى بدانيم ، لااقل واجب كفائى است . و دست كم ، اداء چنين امر واجبى مقتضى است كه در هر منطقه و هر محيطى ، يك فرد، به اين وظيفه - در حد رفع نياز آن محيط - قيام كند. و اداء چنين وظيفه اى ايجاب مى نمايد كه عده زيادى فقيه در اقطار مختلف گيتى به وجود آيند؛ راستى كسى در اين دوران ، چنين شرائط و اوضاعى ، تحقق يافته و مى يابند (كه مردم سراسر جهان از وجود فقهاء بهره مند بوده و باشند؟).

علاوه بر آنكه تحصيل فقه ، داراى وجوب و ضرورت است ، تحصيل و فراهم آوردن لوازم و مقدمات آن از قبيل : تحصيل علوم پايه علوم شرعى و كتبى كه اين علوم بر آنها مبتنى است ، مانند حديث و امثال آن و نيز تصحيح و ضبط اين احاديث و كتب ، واجب و ضرورى مى باشد؛ در حاليكه هيچيك از اينگونه اقدامات در زمان حاضر: (عصر مؤ لف ) به چشم نمى خورد.

عليهذا تقاعد و خانه نشينى و كسالت و تن آسانى و سرگرمى هاى غيرعلمى و شانه خالى كردن از زير بار تحصيل فقه و اشتغالات ديگر علمى ، و يا شانه خالى كردن از اشتغالاتى كه بايد در زمينه علوم پايه فقه انجام گيرد از بزرگترين گناهان محسوب مى شود؛ اگرچه اينگونه تقاعد و خانه نشينى به عبادت - اعم از دعاء و قرائت قرآن كريم - صرف گردد، (در عين حال چنين عبادتى كه او را از انجام وظيفه شرعى و ضرورى بازمى دارد به عنوان فرار از تكليف و ارتكاب گناه به شمار مى آيد).

بنابراين به چه دليل مى توان گفت كه يك فرد خانه نشين كه بدينسان از اشتغال به علوم دينى شانه خالى مى كند - بر فرض آنكه اوقات خود را صرف عبادت كرده و با چنين اهتمام ناچيز و فرومايه اى ، قانع و راضى ، و از ارتقاء به مقامات و منازل افراد والامقام ، محروم است - از مصائب هول انگيز و دهشت زاى روز رستاخيز در امان مى باشد.

ثالثا چنين فرض كن كه از هول و هراسهاى قيامت در امان هستى ؛ ولى اين نكته را فراموش مكن كه امتياز تو از ساير جانوران ديگر به خاطر همين قوه عاقله و نيروى خرد تو است ، نيروئى كه خداوند متعال به وسيله آن ، ترا از ميان همه حيوانات و جانوران ، ممتاز و مشخص ساخته و آنرا به ويژه در اختيار تو قرار داده است . همين قوه و نيرو است كه مى تواند ترا در بازيافتن درست از نادرست ، يارى دهد، و براى تو امكاناتى فراهم آورد كه در همين دنيا، دانشهاى سودمند به امر دنيا و آخرت خويش را فراگيرى .

لذا اگر تو اين نيرو را در همان جهاتى - كه اين نيرو به خاطر همان جهات آفريده شده است - بكار نگيرى و خويشتن را در لابلاى عوامل شخصيت سوز و انسانيت برانداز از قبيل حرص به خور و خواب و نوش ، و اعمالى امثال آنها سرگرم سازى ، اعمالى كه تو با ساير حيوانات - حتى با كرمها و خيزدوكها و حشرات در چنان اعمالى ، شريك و همسان هستى ؛ زيرا كرمها و حشرات نيز به مانند تو مى خوابند و مى خورند و مى نوشند و آذوقه فراهم مى آورند و از راه اعمال غريزه جنسى به توليد نسل مى پردازند. (با وجود اينكه ميان تو و اين پديده هاى پست از نقطه نظرهاى مذكور، تفاوتى وجود ندارد) معهذا مى توانى از طريق بكارگرفتن نيروى عقل و تمرين و ورزش آن به وسيله تحصيل علم ، و عمل بر طبق موازين آن ، در رده فرشتگان و يا در مقام و پايه اى شكوهمندتر از آنها قرارگيرى . چنانچه از اين قوه و نيروى عالى بهره گيرى نكنى ، و اين نيرو را با ترك تحصيل علم ، عاطل و باطل سازى ، و به خور و خواب و شكم و دامن بپردازى ، اين كار تو عين زيان و ضرر آشكارى است (كه هيچ زيانى را نمى توان با آن برابر دانست ).

برادران و دوستان من - كه اميدوارم خداوند متعال ما و شما را از خواب غفلت و بى خبرى ، بيدار سازد - به هوش باشيد، و مهلت عمر و روزگار محدود زندگانى خويش را مغتنم شمرده ، و گذشته تباه گشته خود را - پيش از دست دادن امكانات و گذشت آنات - تدارك و تلافى و جبران كنيد، و سعادت از دست رفته خود را بازيابيد.

جاى بسى تاءسف است براى كسى كه گذشته از دست رفته و ندامت محنت زاى دائمى را از پيش جبران نمى كند.

اميدوارم خداوند متعال همه ما را از بسترهاى سكوت و سكون و آرامگاههاى طبيعت و جبلت و غفلت ، هشيار و بيدار سازد و به ما توفيق دهد تا بازپس مانده عمر و ايام چنين مهلت كوتاهى را در طريق تحصيل علوم دينى مصروف سازيم .

خداوند متعال جايگاه همگى ما را در خانه كرامت و در مراتبى والا و بر اوج منازل شرف قرار دهد؛ چون او كريم ترين بزرگواران و با بخشش ترين بخشايش گران است .

اين رساله را تا همينجا به پايان مى بريم (و به خاطر توفيق در نگارش آن و نيز در برابر نعمتهاى بزرگ الهى )، خداوند متعال را سپاسگزاريم ، و بر خاتم رسالت و آخرين فرستادگان و نيز بر خاندان او عليهم‌السلام - كه همگى داراى مقام عصمت و عدالت هستند - درود و تحيات خويش را تقديم مى داريم ، و از گناهان خود از پيشگاهش آمرزش مى جوئيم چراكه او آمرزنده مهربان است .

مؤ لف اين رساله : زين الدين على بن احمد شامى عاملى - كه نيازمند عفو و مرحمت الهى است - در روز پنجشنبه بيستم ربيع الاول سال نهصد و پنجاه و چهار (هجرى قمرى )، از نگارش آن فراغت يافت .

مترجم اين رساله : سيد محمد باقر ابن سيد محمد ابن سيد محمد باقر ابن سيد ابراهيم ابن سيد محمد ابن سيد شريف حسينى حجتى طبرستانى بارفروشى (بابلى ) ملامحلى ، مسوده ترجمه را در ساعت دوازده شب چهارشنبه ، نوزدهم ربيع الاول سال يكهزار و چهارصد هجرى قمرى به پايان برده ، و نگارش مبيضه آن را در ساعت شش بعد از ظهر روز شنبه ، پنجم جمادى الاولى - همزمان با زادروز حضرت زينب كبرى (سلام الله عليها) - به سال يكهزار و چهارصد هجرى قمرى ، مطابق دوم فروردين يكهزار و سيصد و پنجاه و نه هجرى شمسى در تهران به انجام رسانده است .

ضمن سپاس الهى و تقديم درود و تحيات بر پيامبر گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خاندان بزرگوار اوعليهم‌السلام ، از خداوند متعال مى خواهم كه اين بنده گناهكار را مشمول الطاف خويش قرار داده و اين خدمت ناچيز را به عنوان اندك توشه اى براى اين تهيدست در روز قيامت محسوب فرمايد.

پيوست ترجمه كتاب منية المريد در: آداب سكنى و اقامت در مدارس (571)

چون محصلان - اعم از مبتدى و يا دانشجويان مقطع نهائى - غالبا در مدارس بسر مى برند و در معظم ساعات شبانه روزى در مدرسه ها اقامت دارند، آداب و آئينهاى براى سكنى و اقامت آنان در مدارس مقرر است كه اين آداب ، طى يازده نوع ، گزارش مى شود:

### 1- انتخاب مدارس با توجه به حال و هدف بنيانگذاران و وقف كنندگان آنها

محصل و شاگرد بايد به گزين بوده ، و تا حدودى كه امكانات اجازه مى دهد سعى كند براى اقامت و سكناى خود، مدرسه اى را انتخاب نمايد كه واقف و بنيانگذار آن داراى تقوى و پرهيزكارى فزونترى از ديگران بوده ، و از بديها و بدعتها و نوپردازيهاى سخيف و اهداف نادرست ، دورتر و بيگانه تر باشد؛ (يعنى دستش به ظلم و تجاوز از حدود الهى آلوده نباشد).

بنابراين بايد محصل ، مدرسه اى را براى سكناى خويش جويا باشد و در پى يافتن محلى براى اقامت خويش برآيد كه آن محل يعنى مدرسه در جهت و هدف مطلوب و مرضى خداوند متعال تاءسيس شده و از رهگذر جريانى خداپسندانه - كه به منظور بنيانگذارى يك مؤ سسه علمى و دينى - بر سر پا گشته ، و شهريه و مقررى و هزينه هاى جارى آن نيز از مال حلال و پاكيزه اى تاءمين شده باشد، و بايد در اين جهات ، اطمينان نسبى در او به هم رسد تا محل و مدرسه اى را كه واجد اين جهات است براى اقامت خويش انتخاب كند؛ زيرا نياز به حزم و احتياط و دورانديشى و احتياج به ملاحظات دينى در امر مسكن ، همانند نياز به احتياط و دقت در امر خوراك و پوشاك و امثال آن ، از اهميت خاصى برخوردار است .

اجتناب از مدارسى كه بنيانگذارانشان ناشناخته و يا فاقد تقوى به نظر مىرسند:

محصل و دانشجو (و حتى مدرس و استاد) بايد حتى الامكان از سكنى گزيدن در مدارسى كه ملوك و پادشاهان (و اعوان و انصارشان ) بناء كرده اند خوددارى نمايند، ملوك و پادشاهان و دولتمردانى كه حال و هواى آنان از نظر هدف تاءسيس آن مدارس و غرض آنان از وقف آن مدارس ، كاملا معلوم نيست . بنابراين بهتر آن است كه مدرسه اى براى سكنى انتخاب گردد كه چنان افرادى آنها را بناء نكرده اند؛ چون نظر و هدف اينگونه افراد و نيز هزينه هائى كه در تاءسيس اين مدارس صرف نموده اند داراى وضع مشخص و مطلوبى نيست . و در صورتى كه وضع و حال و هدف بنيانگذاران مدارس از نظر مشروعيت و عدم مشروعيت كاملا معلوم باشد، وظيفه محصل و يا مدرس در چنين صورتى ، واضح و روشن است (و نيازى به توضيح ندارد)؛ لكن بايد يادآور شد كه در ميان (پادشاهان ) و اعوان و انصارشان ، كمتر افرادى به چشم مى خورند كه دستشان به ظلم و تجاوز آلوده نبوده و اهدافشان خالص و بى شائبه باشد.

### 2- ويژگيها و وظائف مدرس و معيد: (دستيار) در مدارس

مدرس :

مدارسى كه از نظر تاءسيس و بنياد در رابطه با واقف و مدرس آنها داراى وضع مطلوب و مشروعى مى باشد بايد مدرس آنها نيز از لياقت و صلاحيت برخوردار باشد. يعنى داراى فضل و رياست و ديانت و بخردى و مهابت و جلالت و آوازه نيك و عدالت بوده ؛ و نسبت به فضلاء، علاقه مند، و در برابر ضعفاء، دلسوز و مهربان باشد، و محصلين را از قرب به خويشتن بهره مند ساخته و دانشجويان شاغل و سرگرم به درس را تشويق نموده ، و افراد بازيگوش و ياوه كار و بى بند و بار را از خود براند، و نسبت به اهل بحث و تحقيق و مذاكره منصف باشد؛ آرى ، مدرس و استاد بايد در جهت سود رساندن و افاده و افاضه به شاگردان داراى حس اشتياق بوده ، و سعى كند از فيض رساندن به ديگران دريغ نورزد و در اداء اين وظيفه ، غفلت نكند، ما قبلا درباره آداب معلم و مدرس ، وظائف اخلاقى و آدابى را كه بايد در رابطه با شاگردانش رعايت كند مطالب مفصل ترى را بازگو نموديم .

معيد:

اگر لازم است مدرس و معلم داراى معيد و دستيارى باشد بايد اين معيد از ميان صلحاء فضلاء، و فضلاء صلحاء انتخاب شود و واجد صبر و تحمل در برابر اخلاق و رفتار ناخوش آيند شاگردان باشد، و از رهگذر معيد بودن به شاگردان سود رسانده و شاگردان نيز بتوانند از او سودمند گردند و نسبت به كار و وظيفه اش حريص و پراشتياق بوده و در امر تحريص شاگردان به درس و اهتمام به اشتغال آنها در اداء تكاليف درسى ، كوشا و نستوهانه به وظيفه خويش قيام نمايد.

### وظائف مدرس و معلم ساكن در مدرسه :

شايسته است مدرسى كه در مدرسه سكنى دارد، خود را زياده از حد در تيررس ديد ديگران قرار ندهد، و بدون نياز و ضرورت از محل سكنى و حجره خويش بيرون نيايد، زيرا زياده روى در اين كار موجب سقوط حرمت و حيثيت ابهت آميز مدرس در نظر ديگران مى گردد، و به اصطلاح (از چشم ) مردم مى افتد.

مدرس و استاد بايد در محيط مدرسه به اقامه نماز به صورت جماعت اهتمام ورزد تا اهل مدرسه از او تاءسى كرده و بدين شيوه و سيره استاد، انس و عادت برقرار سازند و همواره نماز را به جماعت برگزار نمايند.

### رعايت برنامه و وقت معين براى جلوس در مدرس ومحل افاضه درس :

سزا است كه مدرس در تمام روزهاى درسى هفته در ساعت و وقت معينى در جايگاه تدريس خود جلوس كند تا گروه شاگردان و علاقه مندان محضرش در چنين وقت مشخصى همواره او را در دسترس خود بيابند، و شاگردانى كه سرگرم مطالعه درس از روى كتب هستند و يا به تصحيح اين كتب اشتغال دارند، و يا به ضبط مشكلات كتب و لغات و واژه هاى آن مى پردازند، و يا اختلاف نسخه ها: (نسخه بدل ها) و الفاظ و عباراتى را كه به صحت مقرون تر است يادداشت مى كنند و در چنين ساعت معين در محل جلوس و مدرس استاد حضور يابند با نظرخواهى از او مطالعات و بررسيهاى درسى آنها بر اساس اطمينان و يقين ادامه پيدا كند و كوششهاى فكرى و تحقيقى آنان ، دچار ضايعه و تباهى نگشته ، و چون بدون استاد احيانا ممكن است شك و ترديد در مطالعات آنها راه يابد دل و جان و درون و فكرشان رنج و آزار نبيند و خستگى و بى حالى در روحشان پديد نيايد.

### وظائف معيد و دستيار مدرس نسبت به شاگردان رسمى و غيررسمى :

بايد معيد و دستيار موظف مدرسه در اداء وظيفه خويش ، اهل مدرسه را - چه در ساعت عادى و روزمره و چه در ساعات مشروط و معين - بر غير اهل مدرسه مقدم دارد؛ البته در صورتى كه اداء اين وظيفه مربوط به امورى باشد كه اعاده آنها بر وى تكليف شده و نسبت به او داراى وجوب عينى باشد؛ در چنين شرائطى بايد نخست درسهاى اهل مدرسه و شاگردان رسمى را اعاده نمايد؛ چون اين وظيفه براى او - تا وقتى كه در سمت (معيد) كار مى كند - تعيين شده است . و نيز چون اداء وظيفه نسبت به شاگردان غيررسمى و كسانى كه اهل مدرسه نيستند در حد استحباب و يا وجوب كفائى است لذا بايد نخست وظيفه خويش را در مورد اهل مدرسه ايفاء نموده و سپس به اداء تكليف خود درباره سايرين قيام كند.

بايد مدرس و يا ناظر مدرسه ، فردى را كه به موفقيت و پيشرفت او اميدى هست (به تدريج ) در سمت (معيد)، به شاگردان معرفى و اعلام نمايند تا بهره گيرى و استعانت از او رو به فزونى گذارده و شرح صدر و ظرفيت گسترده ترى در افاده به ديگران در او بارور گردد. و چنانچه فرد ديگرى را به عنوان (معيد) تعيين نكرده باشند بايد از محصلين بخواهند كه محفوظات و فراورده هاى علمى خود را بر چنين فردى عرضه نمايند، و او نيز آن بخش از مطالبى را - كه در طى درس مدرس ، فهمش براى شاگردان مبهم مانده است - بر آنها اعاده كند. به خاطر همين نكته است كه چنين فردى را (معيد) ناميده اند.

اگر واقف مدرسه چنان شرط كند كه بايد معيد - در هر ماه و يا در هر فصل - عرضه كردن محفوظات را از شاگردان بخواهند، او بايد در مورد محصلينى كه داراى شايستگى كافى در بحث و تحقيق و مناظره و مناقشه علمى هستند از لحاظ كميت و مقدار عرضه آنها تخفيف دهد؛ زيرا جمود بر كميت نوشته ها، محصل پويا و انديشمند را از تدبر و انديشيدن - كه اساس و مبناى تحصيل و علم آموزى است - بازداشته و موجب ركود در تحرك فكرى مى گردد.

اما در مورد افراد مبتدى و تازه كار و نيز درباره محصلينى كه در سطح نهائى سرگرم تحصيل هستند براى عرضه معلومات و محصولات علمى ، آن مقدارى را از آنها مطالبه نمايد كه در خور حال و ذهن و هوش آنها است .

سائر آداب و مطالب مربوط به روابط مدرس و محصل قبلا در مباحث مناسب خود گزارش شد.

### 3- آگاهى از شرائط مدرسه و اهتمام در عمل به آنها

بايد شاگرد و يا مدرسى كه در مدرسه سكنى و اقامت دارند از شرائط آن آگاهى به دست آورند تا از طريق چنين آگاهى به اداء حق و حقوق مدرسه قيام كرده و اين شرائط را عملا رعايت نمايند.

ضمنا تذكر اين نكته لازم است كه بهتر است ، مدرس يا محصل حتى الامكان از دريافت شهريه و مقررى مدرسه خوددارى كنند؛ به ويژه در مورد مدارسى كه داراى شرائط سخت و دقيق و سنگين مى باشند؛ چنانكه غالب محصلين دينى در زمان معاصر به اين امر مبتلا هستند و از چنين مدارسى شهريه دريافت مى كنند (از خداوند متعال درخواست مى كنيم كه با نعمت خير و عافيت در سايه احسان و كرم خويش ، ما را از روح قناعت برخوردار ساخته و به ما روحيه كفاف و عفاف مرحمت فرمايد).

اما بايد يادآور گرديد: اگر محصل و مدرس در شرائطى باشند كه چنانچه در پى تحصيل معاش و حوائج زندگانى تلاش كنند وقت و فرصت تحقيق و تحصيل علمى آنها ضايع گردد و چنان تلاش و فعاليتهاى مادى ، آنانرا از اشتغال كامل در تحصيل و تدريس بازدارد، و يا آنكه داراى حرفه و شغل ديگرى نيستند كه از مجراى آن ، حوائج زندگانى مادى خود و خانواده خويش را تاءمين كنند، دريافت شهريه و مقررى مدرسه - براى تاءمين معاش - در چنين صورتى بلامانع است . البته بايد هدف آنها چنان باشد كه در تعليم و يا تعلم و به عبارت ديگر: در بهره رساندن به ديگران از نظر علمى ، و نيز در بهره گيريهاى علمى ، فارغ البال بوده و گرفتار دل مشغولى مسائل ديگرى نباشد. لكن بايد سعى كنند كه به تمام شرائط مدرسه عمل كرده و بدان سخت اهتمام ورزند.

بايد مدرس و محصل رفتار و فعاليتهاى خود را - در جهت اداء وظيفه نسبت به شرائط مدرسه - تحت محاسبه قرار داده و به اصطلاح در رابطه با شرائط مدرسه (به محاسبه نفس ) خود برخيزند، و در خويشتن مطالعه كنند كه آيا به اين شرائط پاى بند هستند و به آنها عمل مى كنند يا نه ؟

بنابراين اگر اداء شرائط مدرسه از آنها مطالبه شود و يا در اين رابطه مورد بازخواست قرار گيرند و يا به خاطر كوتاهى و سهل انگارى در عمل به شرائط و تكاليف واجب مدرسه ، هدف سرزنش واقع شوند نبايد در خويشتن فرو رفته و نگران و آزرده خاطر گردند، بلكه بايد چنين پيش آمد و هشدار را به عنوان نعمتى از جانب خداوند متعال برشمرده ، و به خاطر چنين تنبيهى ، خداى خويش را سپاسگزار باشند؛ زيرا خداوند متعال به مدد فردى هشداردهنده و بيدارگر، به آنان توفيقى ارزانى داشته كه آنها را در قيام به تكاليف و شرائط مدرسه يارى داده است . نتيجه و بازده چنين تنبيهى ، عبارت از رهائى از جرم و گناه مى باشد، (جرم و گناهى كه ثمره تقصير و اهمال در عمل نسبت به شرائط مدرسه بوده كه چنان فرد بيدارگرى از استمرار و تداوم اين گناه و تخلف پيش گيرى كرده است ).

يك فرد عاقل و هوشيار، عبارت از كسى است كه داراى همتى عالى و برخوردار از جان و روحى واقع بين بوده ، و در برابر هشدارها و تنبيه و انتقاد بجا و به مورد، هيچگونه آزردگى خاطر و دلسردى به خود راه ندهد.

### 4- وظائف محصلين غيررسمى نسبت به دروس و شاگردان رسمى مدرسه

اگر واقف مدرسه ، سكناى در آن را فقط به (مرتبين ) يعنى افراد حقوق بگير و رسمى ، منحصر كرده باشد نبايد افراد غيررسمى و غير موقوف عليهم در آنجا سكنى اختيار كنند. لذا سكناى افراد غيررسمى در چنين مدرسه اى يك عمل غاصبانه و عاصيانه محسوب مى شود؛ ولى اگر وقف مدرسه ، منحصر به افراد رسمى و مرتبين نباشد، سكناى افراد غيررسمى در آنجا - در صورتى كه واجد اهليت اقامت در مدرسه باشند - بلامانع خواهد بود.

اگر فرد و يا افراد غيررسمى در مدرسه اى كه منحصرا براى اقامت افراد رسمى وقف نشده است سكنى گزينند بايد به اهل مدرسه و ساكنان رسمى آن احترام گذاشته ، و آنانرا در استفاده از لوازم و تشكيلات ديگر مدرسه بر خويشتن مقدم دارند، و در جلسات درس مدرسه حضور به هم رسانند؛ زيرا شركت در درس ‍ و مسئله علم آموزى ، مهمترين شعارى است كه مى توان گفت : هدف اساسى تاءسيس و بنيانگذارى مدرسه مى باشد؛ چون جلسه درس با قرائت قرآن و دعاى به واقف و تجمع و تشكل افراد در مجلس ذكر و مذاكره علمى همراه مى باشد. اگر فردى كه در مدرسه سكنى دارد و در آن بسر مى برد در جلسات درس آن حضور بهم نرساند و مجالس درس آنرا بكلى ناديده انگارد، در واقع آن هدفى را ناديده انگاشته كه بر اساس آن ، مدرسه وقف و تاءسيس شده است ، آنهم مدرسه اى كه خود در آن بسر مى برد. و اين بى اعتنائى به جلسات درس و عدم شركت در آن ظاهرا به هيچوجه با هدف و مقصود واقف و مؤ سس مدرسه سازگارى ندارد.

در صورتى كه نخواهد در جلسه درس حضور يابد بايد هنگام دائر شدن درس ، در خارج از مدرسه بسر برد؛ زيرا در صورتى كه در مدرسه حضور داشته باشد و بدون داشتن عذر موجه با اهل مدرسه در درسشان اشتراك مساعى نكند و در جلسه درس آنها حضور بهم نرساند و با آنان همنشين نگردد، اين عدم مشاركت به عنوان اسائه ادب و تكبر نسبت به اهل مدرسه و بى نياز وانمود ساختن خويش از فوائد تجمع و تشكل شاگردان و بى باكى و بى بند و بارى نسبت به جمع و گروه آنان تلقى مى شود.

اگر در مدرسه حضور داشته باشد؛ لكن در درس شركت ننمايند نبايد در حال گردهم آئى اهل مدرسه در جلسه درس - جز براى انجام كارهاى ضرورى - از حجره و اتاق خود بيرون آيد و يا به رفت و آمد بپردازد. او نبايد كسى را به طرف خود دعوت كند و يا فردى را از اتاقش به بيرون فراخواند. او نبايد همزمان با انعقاد جلسه درس ، در مدرسه راه برود، و صداى خود را براى قرائت درس و يا تكرار و مباحثه و مذاكره آن بيش از اندازه بلند سازد. و درها را تواءم با سر و صدا نبندد و نگشايد. و بالاخره بايد از ارتكاب اينگونه كارها - كه به عنوان اسائه ادب و جهالت و حماقت و نابخردى نسبت به اهل مدرسه تلقى مى شود - جدا خوددارى كند.

من به چشم خود ديده ام : يكى از علماء و دانشمندانى كه در سمت قاضى شخصيت هاى صالح و برجسته ، انجام وظيفه مى نمود محصل و دانشجوئى را كه همزمان با اشتغال شاگردان به درسشان ، در مدرسه راه مى رفت سخت مورد انتقاد و سرزنش قرار داده و از كار او با خشونت نهى كرد؛ با اينكه اين محصل ، سرگرم تيمار و پرستارى بيمارى بود كه آن بيمار در محلى نزديك به جايگاه تدريس بسرمى برد، و اين محصل به منظور رسيدگى و تاءمين حوائج اين بيمار، ناگزير به رفت و آمد بود.

### 5 - ترك معاشرت بى ثمر با همگنان و اهتمام به اداء وظائف مربوط به اهداف مدرسه

محصلى كه در مدرسه اقامت دارد بايد خويشتن را به مصاحبت و معاشرت هاى بى ثمر، با ديگران سرگرم نسازد و وقت و فرصتهاى گرانبهاى خود را در اختيار چنين بطالت و سرگرمى هاى بى فائده قرار ندهد. و در دلش رضايت ندهد كه در كوچه و راه عبور و مرور، جا خوش كند؟ بلكه بايد از رهگذر ترك هرگونه معاشرتهاى بى فائده ، به كار و تحصيلات خويش روى آورده و در جهت تحقق بخشيدن آرمان و اهداف مربوط به بناء و تاءسيس مدرسه بكوشد؛ زيرا عشرت بارگى و اعتياد به مصاحبتهاى بى ثمر، حال و مآل و فرصت هاى دور و نزديك عمر آدمى و شرائط و اوضاع موجود و آينده انسان را تباه مى سازد.

يك محصل عاقل و هشيار بايد مدرسه را به صورت منزلى در نظر گيرد كه بايد در طى اقامت خويش در آن ، نيازهاى اساسى خود را برآورده ساخته و از آن براى تحصيل علم بهره بردارى كند، و پس از رفع نياز علمى ، آنجا را ترك گويد و از آن بكوچد.

لكن اگر محصل باكسى مصاحبت و معاشرت كند كه از رهگذر آن ، او را بر تحصيل اهداف و مقاصد دينى و علمى و تكميل بهره هاى معنويش يارى دهد، و در او جنبش و تحرك و نشاطى در جهت ازدياد معلوماتش بارور سازد، و رنج و افسردگى خاطر را از جان و روحش بسترد، و چنين معاشرى آنچنان از دين و امانت و مكارم اخلاق برخوردار باشد كه بتوان به مصاحبتش اطمينان كرد، در چنين شرايطى همنشينى و معاشرت با او مانعى ندارد؛ بلكه چنين معاشرت و مصاحبتى پربركت ، مطلوب و پسنديده است ؛ البته به شرط آنكه چنين يار و رفيق و همدم محصل با هدفى الهى نسبت به او خيرخواه و دلسوز بوده و گرفتار هوس و بازيگوشى و بطالت گرائى نباشد.

محصل بايد در هر شرائط از نظر علمى و در جهت استفاده و علم آموزى ، حريص وپراشتياق باشد:

اگر سكنى و اقامت محصل در مدرسه و مصاحبت او با فضلاء و تكرار سماع درس ، طولانى گردد و ملاحظه كند كه ديگران بيش از او در اندوختن ذخائر علمى موفق هستند؛ ولى او از چنين پيشرفت و پس انداز جالب ، محروم مى باشد عليرغم چنين وضع نامطلوبى بايد همتش را والا نگاهداشته و حميت و غيرت تحصيلى خود را از دست ندهد. او بايد از خود بخواهد و خويشتن را وادارد كه هر روز به استفاده معلومات جديدى دست يازد، و با خود در كميت و كيفيت فراورده هاى علمى اش به محاسبه برخيزد، و سعى كند كه از كوششهاى تحصيلى بازنايستد تا دريافت شهريه و مقررى مدرسه بر او حلال و روا بوده و استفاده از آن براى وى مشروع باشد.

### 6- رعايت حقوق اهل مدرسه و عفو و گذشت از بديهاى آنها

بايد محصل ، خود را موظف بداند كه با سلام گرم و صميمانه خود، ديگران را محفوظ ساخته و نسبت به آنها اظهار محبت و احترام نمايد، و حق جوار و همسايگى و مصاحبت و اخوت دينى و حرفه اى را در مورد آنها كاملا رعايت و اداء كند؛ زيرا همه آنها را مى توان حاملان علم و اهل دانش و طالبان علم ناميد، از آنجهت كه رگه هاى مشتركى ، ميان آنها پيوند و خويشاوندى معنوى برقرار مى سازد.

بايد محصل در برابر تقصير و اهمال كاريهاى همگنان (از لحاظ آنكه به او چندان محبت نمى ورزند و يا احترام شايسته اى درباره او معمول نمى دارند) راه عفو و اغماض را در پيش گرفته ، و از لغزشهاى آنها چشم پوشى كرده ، و در صدد برآيد كه عيب آنها را بپوشاند، و از نيكوكارانش سپاسگزارى كند، و از كسانى كه به او بدى نمودند درگذرد.

اگر قلب و درون محصلى - به علت سوء رفتار همجواران ، و حالات زشت و

گزنده آنان - دچار نگرانى و ناامنى و ناآرامى گردد و موجب شود كه استقرار روانيش را از دست دهد بايد از چنين مدرسه و اهل آن بكوچد، و با سكنى گزيدن در مدرسه اى ديگر، موفق به اعاده استقرار نفسانى خويش گردد. و آنگاه كه چنين استقرار و آرامشى در مدرسه جديد براى او فراهم آمد نبايد بى جهت و بدون نياز و ضرورت از آن مدرسه منتقل گردد؛ زيرا اينگونه انتقال و جابجا شدن شاگرد از مدرسه اى به مدرسه ديگر، براى افراد مبتدى جدا مكروه و زشت و زيانبار مى باشد.

نوع ديگرى از انتقال و جابجا شدن در رابطه با كار محصل وجود دارد كه داراى كراهت فزونتر و شديدترى است ، و آن اين است كه بى جهت (و پى در پى ) از كتابى به كتاب ديگر جابجا شود. قبلا راجع به مضرت و زيانبار بودن اينگونه انتقال سخن گفتيم كه نمايانگر دلسردى و آزردگى خاطر و تنفر و بازيگوشى و بى بند و بارى و ناكامى محصل مى باشد و چنين اوضاع نابسامان ثمره چنين جابجائى است .

### 7- بايد قبل از سكناى در مدرسه و انتخاب اتاق ، همسايگان را ارزيابى كرد

محصل بايد - در حد امكان و توانائى خود -، صالح ترين و پركارترين و كوشاترين و نيك طبع ترين و آبرومندترين حجره و يا غرفه بپردازد تا همسايه و مجاور او با او در جهت رسيدن به اهداف عاليه علمى و معنوى هميارى كرده و بدو مدد رساند.

در مثل ها آمده است :

(( (الجار قبل الدار. و الرفيق قبل الطريق . و الطباع سراقة . و من داءب الجنس ، التشبه بالجنس ).

همسايه را قبل از انتخاب خانه در نظر گير، و قبل از پيمودن راه سفر، يار و رفيقى براى خويش برگير. طبع و سرشت آدمى رباينده طبع ديگران است . و هر جنسى را عادت بر آن است كه همانند هم جنس خود گردد.

بايد يادآور شد كه انتخاب اتاقهاى طبقات فوقانى براى سكناى كسانى كه از نيرو و توانائى كافى براى پيمودن و بالا رفتن از پله ها برخوردارند، كار مناسب تر و شايسته ترى است ، و چنين اتاقها براى تجمع خاطر و تمركز فكر و حواس آدمى سازگارتر مى باشد. البته نبايد فراموش كند كه علاوه بر اين بايد همجواران او در طبقات فوقانى ، افرادى صالح و لايق باشند.

قبلا (در اين كتاب ) يادآور شديم كه خطيب بغدادى مى گفت : (غرفه ها، يعنى اتاقهاى طبقات فوقانى براى حفظ و ايمنى از تشتت خاطر، و يا حفظ كردن مطالب علمى ، جاى مناسب ترى است ).

اما افراد ضعيف و ناتوان ، و يا كسانى كه متهم هستند، و نيز كسانى كه مردم در فتوى و اشتغالات علمى به آنها مراجعه مى كنند، سكنى و اقامت آنها در طبقه پائين مناسب تر و شايسته تر است .

صعود از پله ها و نردبانهائى كه به در ورودى مدرسه و يا دهليز و دالان آن نزديك است در خور افرادى است كه مورد اعتماد و خوش نام مى باشند. اما پله هاى داخل مدرسه - كه اهل مدرسه ناگزيرند براى پيمودن و بالارفتن از آن ، از حياط مدرسه عبور كنند - مناسب افراد ناشناخته و متهم و بدنام است .

كسانى كه شايسته سكنى و بيتوته در مدارس نيستند:

بهتر است محصل خوش سيما و زيباچهره و نيز افراد خردسالى كه سرپرست و مراقبى هشيار بر آنها گمارده نشده است در مدرسه سكنى اختيار نكرده و در آن بيتوته نكنند. و نيز (دانشجويان و محصلين از طائفه ) نسوان ، بهتر است از سكناى در جايهائى كه مردها از كنار در آنها عبور و رفت و آمد مى كنند و يا اقامت در محلى كه داراى پنجره و روزنه اى مشرف بر حياط مدرسه مى باشد خوددارى نمايند.

محصلى كه در مدرسه اقامت دارد نبايد وارد اتاق كسى گردد كه مشكوك و يا بدنام و يا متهم به ضعف دينى مى باشد. و نيز شايسته است كسى بر او وارد نشود كه اهل مدرسه از او بدشان مى آيد، و يا بديهاى ساكنان مدرسه را بر سر زبانها مى اندازند، و يا به ضرر آنها نمامى و سخن چينى مى كند، و يا اهل مدرسه را با هم درگير مى سازد، و يا آنانرا از تحصيل و اشتغالات منصرف ساخته و موجب بيگانگى آنان با علم مى گردد.

بارى ، محصل نبايد در محيط مدرسه ، جز با اهل مدرسه ، با هيچ فرد و يا قشر ديگرى معاشرت و شدآمد كند.

### 8 - آداب ورود و خروج و راه رفتن و بالا رفتن و پائين آمدن در مدرسه

اگر محل سكناى محصل (و يا ورود به حجره و اتاقش ) در مسجد و يا محل اجتماع و گردهم آئى مردم و يا شاگردان قرار داشته باشد، و او هم ناگزير باشد براى ورود به اتاق خويش از روى حصير و فرش مدرس و محل انعقاد درس عبور كند، بايد هنگام بالا رفتن در سوى اتاق خويش از افتادن كفشهايش ‍ جلوگيرى كند و پاافزار و كفش خود را وارونه در جهت قبله و يا در پيش روى مردم قرار ندهد، و نيز جامه و لباسش را در جهت قبله و در برابر ديد مردم ننهد و نياويزد؛ بلكه بايد پس از تكاندن كفش از گل و گرد و غبار آنها آن ها را از بيرون بر روى هم قرار دهد و آنها را پرت نكند؛ و اين كفشها را در محلى كه احتمالا مردم در آنجا هستند و يا طبق معمول از آنجا مى گذرند - از قبيل ايوان و پيشخوان اتاق خود - نگذارد؛ بلكه پس از درآوردن آنها از پاهايش در قسمت پائين وسط پيشخوان بر زمين نهد. او نبايد كفشهايش را طورى زير حصير مسجد قرار دهد كه موجب شكستگى و از هم دريدن تار و پود آن گردد.

اگر محل سكناى محصل در طبقه فوقانى باشد بايد در اتاق خويش آهسته راه برود، و آهسته بر روى كف اتاق به پشت و پهلو افتد، و اشياء سنگين را آهسته بر زمين نهد تا ساكنان طبقه تحتانى را نيازارد.

اگر دو محصل از ساكنان طبقه فوقانى و يا اشخاصى ديگر، در پله بالائى در موقع فرود آمدن به هم برسند بايد محصل و يا شخص كم سال تر، قبل از بزرگ سال تر از پله ها فرود آيند. ادب و نزاكت اقتضاء مى كند بطور كلى آنكه دنبال تر قرار دارد با درنگ و تاءمل و آهسته آهسته از پله ها پائين آيد و در فرود آمدن از پله ها - تا وقتى كسى كه جلوتر است به آخرين پله زيرين نرسد - شتاب نگيرد؛ بلكه صبر كند تا او از پله ها فرود آيد و پس از او فرود آمدن خود را آغاز نمايد. ولى رعايت اين نكته - در صورتى كه فرد بزرگ سال تر به دنبال كم سال تر فرود مى آيد - از ضرورت فزونترى برخوردار است .

ولى چنانچه دو و يا چند نفر در پله پائين ، براى بالا رفتن به هم برسند بايد كم سال تر به دنبال بزرگ سال تر، اين پله ها را طى كند تا آنكه بزرگ سال تر - قبل از او - از پله ها صعود نمايد.

### 9- بايد از نشستن و راه رفتن در جاى هاى نامناسب خوددارى كرد

محصل نبايد بطور عموم و به ويژه به هنگام درس ، دم در مدرسه و يا مدرس را به عنوان محل جلوس خويش اتخاذ كرده و در آنجا بنشيند؛ بلكه حتى الامكان بايد از جلوس در كنار در مدرسه خوددارى نمايد، مگر آنگاه كه ضرورت و نياز و يا تنگى نفس و خفگى سينه ، او را ناگزير سازد كه در چنين جايگاهى نامناسب بنشيند. او نبايد در دهليز و دالانى - كه به منظور گذرگاه و راه ورود به مدرسه تعبيه شده است - جلوس نمايد. در طى اخبار، از جلوس در معابر و گذرگاههاى مردم نهى شده است ؛ دهليز مدرسه نيز به عنوان گذرگاه عمومى و معبر و يا چيزى به منزله و مفهوم آن تلقى مى گردد. به ويژه اگر جلوس كننده كسى باشد كه ديگران نسبت به او در خويشتن احساس شرم و حياء نموده و يا از كسانى باشد كه بدنام و مورد تهمت است و يا او را به بازى و شوخى مى گيرند، (كه جلوس اينگونه اشخاص در چنين محلى به هيچوجه روا نيست ). علاوه بر اين ، غالبا محصلين و طلاب ، همراه با خوراك (و لباس حمام ) و لوازم ضرورى ديگرى كه از بيرون با خود آورده اند از اين دهليز عبور كنند و از فردى كه در چنين محلى نشسته است شرم و حياء مى نمايند و دچار خجلت زدگى مى گردند و يا ناگزير مى شوند به فرد فرد اشخاصى كه در اين دهليز نشسته اند تك تك سلام كنند. علاوه بر همه اين عوارض ، اگر زناني كه وابسته و فاميل و مربوط به اهل مدرسه هستند بخواهند از گذرگاه عبور نمايند، جلوس افراد در اين رهگذر براى طلاب وابسته به اين زنها دشوار و گران تمام مى شود و موجب آزار و شكنجه روحى آنان مى گردد. اضافه بر تمام اين نتائج سوء، بايد چنين جلوسى را به عنوان نداشتن حس تصون و فقدان حيثيت و آبرو و بطالت و ياوه كارى برشمرد.

محصل نبايد بدون ضرورت و بارى كه به هر جهت و عدم نياز به استراحت و يا به ورزش و يا بدون آنكه در انتظار كسى باشد، در صحن و حياط مدرسه راه برود، و از ورود و خروج مكرر خويش در مدرسه بكاهد. او موظف است به هر كسى كه بر در مدرسه ايستاده است سلام و تحيت خود را تقديم نمايد.

محصل و دانشجو نبايد - به گاه ازدحام مردم - جز به حكم ضرورت ، وارد دستشوئى خانه و محل وضوء و توالت عمومى گردد؛ چون ورود او به چنين جايگاهى در چنان هنگام ، نمايانگر ترك حفظ و صيانت حيثيت و حاكى از بى بند و بارى است . لذا او بايد مقدارى درنگ نمايد و درب آنرا - در صورتيكه بسته باشد - سه بار آهسته بكوبد؛ وقتى مطمئن شد كه كسى در آنجا نيست آنرا بگشايد. نبايد از سنگ و كلوخ ديوار بارى (استنجاء) استفاده كند، و دست آلوده به نجاست را بر روى ديوار بكشد.

### 10- تجنب و خوددارى از پاره اى اعمال مباح در مدرسه

نبايد محصل به هنگام عبور و مرور در صحن و حياط مدرسه ، به اتاق كسى كه از لاى شكاف در و يا از روزنه هاى ديگرى نگاه كند. و در صورتى كه درهاى اتاق باز باشد به درون آن ننگرد. و اگر بر او سلام كردند و يا او بر اهل حجره سلام نمود، سلام و يا جواب سلام را عابرانه و در حال گذر برگزار كند، بدون آنكه به درون حجره چشم بدوزد. و نيز نبايد به طاقها و ايوانها - به ويژه وقتى كه زنها در آنها بسر مى برند - زياد اشاره نمايد.

او نبايد صداى خود را براى تكرار درس و يا به منظور اينكه شخصى را به سوى خود فرا خواند و يا براى بحث و مذاكره ، به صورت فرياد، بلند سازد؛ چون سر و صداى او موجب تشويش و تشتت خاطر و تفتت افكار اطرافيان مى گردد. بلكه بايد در هر مورد و هر موقع و به ويژه به هنگام حضور نمازگزاران در مسجد، و اهل درس در مدرس ، از صداى آهسته براى تاءمين منظور خود استفاده كند و كفش چوبين خود را با شدت به زمين نسايد و نكوبد، و در را با خشونت نبندد، و ورود و خروج خود را به گونه اى آزاردهنده برگزار نكند؛ و در مدرسه را به سختى - در صورت عدم نياز و ضرورت - به هم نكوبد، و از طبقه پائين ، كسى را كه در طبقه فوقانى است صدا نزند؛ بلكه صداى خود را در حد نياز تنظيم كرده و با حفظ تعادل صدايش ، او را از پائين بخوابد.

اگر اتاق و مدرسه از طريق در و يا پنجره فراسوى راه عبور و مرور مردم باز باشد بايد در صورتيكه ضرورتى در كار نباشد از برهنه بودن طولانى سر و تن خويش خوددارى نمايد.

### برحذر بودن محصل از عادات و كارهاى زشت :

محصل بايد از كارهائى كه اخلاقا نقص و عيب تلقى مى شود برحذر باشد، از قبيل خوردن در حال راه رفتن ، سخن هزل و بيهوده ، كشيدن كفش بر روى زمين ، افراط در خميازه ، به پشت يا به پهلو افتادن در ميان جمع ، قهقهه و خنده هاى بلند.

ضمنا محصل نبايد بى جهت و بدون ضرورت ، روى پشت بام مدرسه - كه مشرف بر جاهاى ديگر است - برود.

### 11- نكاتى ظريف درباره آداب مربوط به جلسه درس

محصل بايد - قبل از حضور به هم رساندن معلم و مدرس در مدرس و مجلس درس - در آنجا حضور يابد، و شركت در جلسه درس استاد را تا پس از جلوس او و جلوس شاگردان ديگر، به تاءخير نيندازد كه در نتيجه ، همه را ناگزير سازد كه طبق معمول و به حكم وظيفه ، از جاى خود برخاسته و در اثناء كار به سلام او پاسخ گويند. علاوه ، ممكن است احيانا كسى در ميان جمع باشد كه از برخاستن و جواب سلام معذور باشد و اين شاگرد تازه از راه رسيده حالت ناخوش آيندى را در قلب احساس كند و ضمنا نداند كه عذر اين شخص چيست .

پيشينيان گفته اند: (ادب و نزاكت اقتضاء مى كند كه محصلين و طلاب در انتظار استاد بسر برند نه آنكه او در انتظارشان بماند).

محصل بايد براى حضور در دروس ، موازين ادب و نزاكت را در رابطه با پوشاك و جنبه هاى ظاهر و برونى خويش رعايت كند، به اين معنى كه با بهترين هيئت و زيبنده ترين وضع و نظيف ترين جامه و تن پوش و بدن در جلسه درس حضور يابد.

ابوعمر، معروف به (شيخ بن صلاح )، مانع از حضور شاگردانى در درس خود مى شد كه عمامه بر سر نداشتند و يا دكمه هاى قبا و لباس زيرين آنها باز بوده است .

بايد شاگرد و محصل به طرز نشستن خويش در محضر استاد، سر و سامان بخشيده و دقيقا به درس مدرس گوش فرا دهد و به نحو شايسته اى - از نظر اخلاق - اشكال و ايراد خود را القاء نمايد، و در مكالمه و گفتگو و و خطاب و جواب با استاد، موازين ادب را مرعى دارد.

محصل نبايد - قبل از مدرس و استاد (و اجازه او) - به قرائت درس و استعاذه (و دعاى قبل از درس ) آغاز كند. و آنگاه كه مدرس در آغاز تدريس ، براى حاضران دعاء مى كند، بايد حاضران نيز به نوبه خود با دعاى به استاد، دعاى وى را پاسخ داده (و بدينوسيله از دعاى او تشكر نمايند).

يكى از اساتيد من - كه از شخصيتهاى برجسته از لحاظ زهد و پارسائى و تقوى به شمار مى رفت - شاگردانى را كه اين موازين اخلاقى را مراعات نمى كردند مورد سرزنش قرار مى داد، و آنها را با تنبيه و هشدارش بر سر ادب مى آورد.

محصل بايد در مجلس درس ، از خوابيدن و پينكى و چرت زدن و سخن گفتن با ديگران و خنده و امثال آن خوددارى كند. و ما طى مبحث مربوط به آداب محصل و شاگرد از حالاتى كه در مجلس درس ، ناستوده تلقى مى شوند گفتگو نموديم .

آنگاه كه درس اول مدرس - با گفتن : (الله اعلم ) - به پايان رسيد، نبايد شاگرد ميان اين درس و درس بعدى جز با اذن و اجازه مدرس ، سخنى به ميان آورد؛ و وقتى مدرس ، وارد بيان مسئله اى شد نبايد محصل درباره مسئله ديگر سخن گويد. اساسا نبايد هيچگاه در حضور مدرس راجع به هيچ چيزى ، مطلبى را بر زبان سازد مگر آنگاه كه احساس كند سخن گفتن او مفيد و بجا است .

محصل بايد از جدال و ستيز در بحث ، و از غلبه جوئى و سلطه گرى بر ديگران بپرهيزد. و اگر چنين دريابد كه جان و روح وى در اين رهگذر، دستخوش ‍ هيجان و طغيان گشته است بايد با زمام و لگام سكوت ، و صبر و انقياد و رامش ، اختيار آنرا به دست گرفته و مانع از غليان و فوران روحى گردد؛ چون از نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه فرمود: اگر كسى - عليرغم آنكه حق با او است - دست از مراء و جدال بردارد، خداوند متعال براى او خانه اى در قله و نقطه اى فرازا در بهشت بناء خواهد كرد)(572) ؛

زيرا ترك ستيز و اجتناب از مجادله ناخوش آيند، براى جلوگيرى از هيجان و گسترش غضب ، وسيله بسيار مناسبى است و مى توان آن را عامل مؤ ثرترى براى جلوگيرى از نفرت و گريز دلها از يكديگر برشمرد.

بايد هر يك از حاضران جلسه درس سعى كنند كه قلبشان نسبت به يار و مصاحبشان از هرگونه شوائبى پاك و پاكيزه و عارى از حقد و كينه باشد. و آنگاه كه پس از پايان يافتن درس از جاى برمى خيزند در درونشان نسبت به دوست و رفيقشان كمترين حالت ناخوش آيندى وجود نداشته باشد.

وقتى محصل و يا مدرس از مجلس درس برمى خيزند، بايد دعائى را كه در طى احاديث ، وارد شده است برخوانند، و آن دعاء اين است :

(( (سبحانك اللهم و بحمدك ، و لا اله الا انت ، استغفرك و اتوب اليك ، فاغفرلى ذنبى ؛ انه لايغفر الذنوب الا انت ) )) .

بار خدايا ترا تقديس مى كنم و ترا ستايشگرم ، هيچ معبودى جز تو در خور پرستش نيست ، خدايا از تو آمرزش مى طلبم و به تو بازمى گردم ، پس تو از گناهانم درگذر و مرا بيامرز، زيرا جز تو هيچكسى را نشايد كه گناهان را مشمول آمرزش و گذشت قرار دهد.

(( سبحان ربك رب العزة عما يصفون ، و الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على رسوله محمد و آله الغر الميامين . ))

اضافات و تجديد نظر در ترجمه در ساعات پنج و پنج دقيقه بعد از ظهر روز يكشنبهبيستم شهريور 1362 ه‍ ش سوم ذى حجه 1403 ه‍ ق در تهران به پايان رسيد. ازخداوند متعال مى خواهم اين بنده خائب و خاسر: سيد محمد باقر حجتى (حسينى ) رامشمول آمرزش خويش قرار داده ، و اين كوششناقابل را براى اين ناتوان به عنوان ذخرى در روز تهى دستى بپذيرد.

\*\* بالنبى محمد و آله الطاهرين\*\*\*

1- بنگريد به ، مقدمه كتاب (كشف الريبة عن احكام الغيبة ).

2- الذريعة 11/275.

3- رساله ابن العودى ، نسخه خطى است .

4- روضات الجنات ، ط سنگى ، ص 295.

5- رساله ابن العودى .

6- روضات الجنات ، ص 296.

7- رساله ابن العودى .

8- روضات الجنات ، ص 294.

9- الذريعة 5/278.

10- بنگريد به : الذريعة 6/90 - 98 و 13/293 - 296.

11- الذريعة 4/434.

12- الذريعة 1/193، 194.

13- الذريعة 1/193، 194.

14- روضات الجنات ، ص 296.

15- بنگريد به : مقدمه (المقابيس ).

16- امل الآمل : 1/85.

17- لؤ لؤ تى البحرين ، ص 25.

18- نقد الرجال ، ص 145.

19- روضات الجنات ، ص 287، 288.

20- محدث نورى عينا همان سخنان صاحب (مقابيس ) را آورده است (رك : مستدرك تفصيل وسائل الشيعة 3/425).

21- تنقيح المقال فى احوال الرجال .

22- شهداء الفضيلة ، ص 132.

23- اشاره ايست به حديث : (مدادالعلماء افضل من دماءالشهداء) و يا حديث : (... فتوزن دماءالشهداء مع مدادالعلماء، فيرجح مدادالعلماء على دماءالشهداء). (رك : سفينة البحار 2/220. در (مختصر كتاب العلم : ابن عبدربه ، ص 20: آمده است : يوزن يوم القيامة مدادالعلماء و دم الشهداء) ). كنزالعمال 10/173).

24- تذكرة السامع ، ص 8.

25- ناظر است به حديث : (ساعة من عالم يتكى على فراشه ينظر فى عمله خير من عبادة العابد سبعين عاما) (رك : بحارالانوار 2/23. مجمع البيان 1/421). كنز 10/154).

26- سوره فاطر، آيه 25.

27- سوره طلاق ، آيه 12.

28- سوره علق ، آيه هاى 1-4.

29- سوره علق ، آيه هاى 3-5.

30- سوره اعلى ، آيه 10.

31- سوره فاطر، آيه 9.

32- سوره بقره ، آيه 269.

33- سوره مريم ، آيه 12.

34- سوره نساء، آيه 54.

35- سوره زمر، آيه 9.

36- سوره مائده ، آيه 100.

37- اين سخن ناظر به آيه 19 تا 21 سوره فاطر مى باشد: (( و ما يستوى الاعمى و البصير، و لا الظلمات و لا النور، و لا الظل و لا الحرور، و ما يستوى الاحياء و لاالاموات ...))

38- سوره آل عمران ، آيه 16.

39- سوره آل عمران ، آيه 7.

40- سوره رعد، آيه 43.

41- سوره مجادله ، آيه 11.

42- سوره انفال ، آيه هاى 2-4.

43- سوره نساء، آيه 95.

44- سوره طه ، آيه 75.

45- سوره آل عمران ، آيه 7. طبق راءى اكثر مفسران ، حرف (واو) در (والراسخون ) واو استيناف و نمايانگر آغاز شدن جمله است ، و به ماقبل خود معطوف نمى شود. استشهاد فوق نيز بر اساس همين نظريه مى باشد. در حاليكه مؤ لف ، پيش از اين ، طورى از آيه برداشت كرد كه (واو) را بعنوان حرف عطف تلقى نمود.

46- سوره بنى اسرائيل (اسراء)، آيه 107 و 109.

47- سوره طه ، آيه 114.

48- سوره عنكبوت ، آيه 49.

49- سوره عنكبوت ، آيه 43.

50- احاديث نبوى ، رواياتى است كه از خود نبى اكرم (صلى الله عليه و آله ) نقل شده و محتواى اين چنين رواياتى ، گفتار خود آنحضرت است .

51- و من يرد الله به خيرا يفقهه فى الدين (منية المريد ص 7. الكافى 1/39 صحيح بخارى 1/16).

52- (( طلب العلم فريضة على كل مسلم )) (منية المريد ص 7. المحجة البيضاء 1/8. الكافى 1/35، 36) در (الكافى ) بدنبال اين حديث آمده است : (( (الا ان الله يحب بغاة العلم ) )) : يعنى بدانيد كه خداوند متعال ، دوستدار طالبان علم است .

53- (( من طلب العلم فادركه كتب الله له كفلين من الاجر، و من طلب علما فلم يدركه كتب الله له كفلا من الاجر )) (منية المريد ص 7. كنزالعمال 10/162).

54- من احب ان ينظر الى عتقاء الله من النار فلينظر الى المتعلمين . فوالذى نفسى بيده مامن متعلم يختلف الى باب العالم الا كتب الله له بكل قدم عبادة سنة ، و بنى له بكل قدم مدينة فى الجنة ، و يمشى فى الارض و هى تستغفر له ، و يمسى و يصبح مغفورا له و شهدت الملائكة انهم عتقاء من النار (منية المريد ص 7. المحجة البيضاء 1/12، بحار1/184).

55- (( طالب العلم كالصائم نهاره ، والقائم ليله . و ان بابا من العلم يتعلمه الرجل خير له من ان يكون ابوقبيس ذهبا فانفقه فى سبيل الله )) (منية المريد ص 7، بحار 2/184).

56- (( من جائه الموت و هو يطلب العلم ، ليحيى به الاسلام ؛ كان بينه و بين الانبياء درجة واحدة . )) (منية المريد ص 8، بحار 2/184. كنزالعمال 10/260 ).

57- (( فضل العالم على العابد سبعين درجة بين كل درجتين حضرالفرس سبعين عاما. و ذلك ان الشيطان يضع البدعة للناس فيبصرها العالم فيزيلها. و العابد يقبل على عبادته )) (منية المريد ص 8، كنزالعمال 10/175 با اندكى اختلاف ).

58- (( فضل العالم على العابد كفضلى على ادناكم . ان الله و ملئكته و اهل السموات و الارض - حتى النملة فى جحرها و حتى الحوت فى الماء - ليصلون على معلم الناس الخير. )) (منية المريد ص 8. صحيح ترمذى ، ص 325).

59- (( من خرج فى طلب العلم فهو فى سبيل الله حتى يرجع )) (منية المريد ص 8 كنز 10/158).

60- (( من خرج يطلب بابا من العلم ليرد به باطلا الى حق ، و ضالا الى هدى ، كان عمله كعبادة اربعين عاما )) (منية المريد ص 8 كنزالعمال 10/161).

61- (( لان يهدى الله بك رجلا واحدا خير من ان يكون لك حمرالنعم . )) (منية المريد ص 8 كنز 10/140).

62- (( لان يهدى الله بك رجلا واحدا خير لك من الدنيا و ما فيها )) (همان كتاب و همان صفحه ).

63- (( رحم الله خلفائى . فقيل يا رسول الله و من خلفائك ؟ قال : الذين يحيون سنتى و يعلمونها عبادالله )) (منية المريد ص 8. كنزالعمال 10/260 و 229، بحار 2/144، 145).

64- روايت مزبور نسبة طولانى است ، لذا به ترجمه آزاد و گزارش گونه آن اكتفاء مى شود.

65- (( لا حسد (يعنى لاغبطة ) الا فى اثنين : رجل آتاه الله مالا فسلطه على هلكته فى الحق ، و رجل آتاه الله الحكمة و هو يقضى بها و يعلمها )) (منية المريد ص 8 نظير چنين حديثى با اختلافى اندك در (كنزالعمال ) 10/180) آمده است ).

66- (( من دعا الى هدى كان له من الاجر مثل اجورمن تبعه ، لا ينقض ذلك من اجورهم شيئا و من دعا الى ضلالة ، كان عليه من الاثم مثل آثام من تبعه ، لاينقض ذلك من آثامهم شيئا )) (منية المريد ص 8. بحار 2/19، به نقل از المحاسن برقى ).

67- (( اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا من ثلث صدقة جارية ، او علم ينفع ، او ولد صالح يدعو له )) (منية المريد ص 9 بحار 2/22، 23، به نقل از روضة الواعظين ).

68- (( خير ما تخلف الرجل من بعده ثلث : ولد صالح يدعوله و صدقة تجرى يبلغه اجرها و علم يعمل به من بعده )) (منية المريد ص 9. سنن ابن ماجه ، مقدمه ، 20. بخارى ، تفسير).

69- (( ان الملائكة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضى بما يصنع )) منية المريد ص 9. كنز 10/147).

70- (( اطلبواالعلم و لو بالصين )) (منية المريد، ص 9. المحجة البيضاء 1/8. بحارالانوار 1/177 و

2/32).

71- (( من غدافى طلب العلم اظلت عليه الملائكة ، و بورك له فى معيشته ، و لم ينقض من رزقه )) (منية المريد ص 9، كنزالعمال 10/162. در اين كتاب به جاى (اظلت ) صلت آمده است ).

72- (( من سلك طريقا يطلب فيه علما سهل الله له طريقا الى الجنة )) (منية المريد ص 9 الجامع الصحيح . بخارى 1/16. كنزالعمال 10/139. صحيح ترمذى ، علم ، حديث 2648).

73- (( نوم مع علم خير من صلوة مع جهل )) (منية المريد ص 9. المحجة البيضاء 1/8 كنز 10/140).

74- (( فقيه اشد على الشياطين من الف عابد )) (منية المريد ص 9. كنزالعمال 10/155).

75- (( ان مثل العلماء فى الارض كمثل النجوم فى السماء يهتدى بها فى ظلمات البر و البحر، فاذا انطسمت اوشك ان تضل الهداة )) (منية المريد ص 9، كنزالعمال 10/151).

76- (( ايما ناشى نشا فى العلم و العبادة حتى يكبر، اعطاه الله يوم القيمة ثواب اثنين و تسعين صديقا )) (منية المريد ص 9. كنزالعمال 10/151 و 161 بحار 1/2185).

77- (( يقول الله عز و جل للعلماء يوم القيمة ، انى لم اجعل علمى و حلمى فيكم الا و انا اريد ان اغفرلكم على ما كان فيكم و لاابالى )) (منية المريد ص 9. كنز 10/172).

78- (( ما جمع شى ء الى شى ء افضل من علم الى حلم )) (منية المريد ص 9).

79- (( ما تصدق الناس بصدقه مثل علم الى ينشره )) (منية المريد ص 9. كنز10/157 و 171).

80- (( ما اهدى المرء المسلم الى اخيه هدية افضل من كلمة حكمة يزيده الله بها هدى و يرده عن

ردى )) (منية المريد ص 9. كنزالعمال 10/172).

81- (( افضل الصدقة ان يعلم المرء علما ثم يعلمه اخاه )) (منية المريد ص 9. سنن ابن ماجه ، 20).

82- (( العالم و المتعلم شريكان فى الاجر، و لا خير فى سائر الناس )) (منية المريد ص 9، 10).

83- (( قليل العلم خير من كثير العبادة )) (منية المريد ص 10. كنز10/155 و 177 ؛ به جاى العلم ، الفقه ).

84- (( من غدا الى المسجد لا يريد الا ليتعلم خيرا او ليعلمه كان له اجر معتمر تام العمرة و من راح الى المسجد لايريد الا ليتعلم خيرا او ليعلمه فله اجر حاج تام الحجة )) (منية المريد ص 10. كنزالعمال 10/166).

85- (( اغد: عالما او متعلما او مستمعا او محبا، و لاتكن الخامسة فتهلك )) (منية المريد ص 10. در طى دو روايت در (الكافى 1/41 و 42) نظير چنين روايتى آمده است كنز 10/143).

86- (( اذا مررتم فى رياض الجنة فارتعوا. قالوا: يا رسول الله و ما رياض الجنة ؟ قال : حلق الذكر، فان لله سيارات من الملائكة يطلبون حلق الذكر. فاذا اتوا عليهم حفوا بهم )) (منية المريد ص 10. كنزالعمال 10/138، 139).

87- (( كلا المجلسين الى خير: اما هؤ لاء فيدعون الله . و اما هؤ لاء فيتعلمون و يفقهون الجاهل . هؤ لاء افضل . بالتعليم ارسلت )) (منية 10. نظير آن در كنز10/147 و169).

88- (( مرحبا بطالب العلم ، ان طالب العلم لتحفه الملائكة باجنحتها، ثم يركب بعضها بعضا حتى يبلغوا السماء الدنيا من محبتهم لما يطلب )) (منية المريد ص 10. كنز10/160).

89- (( من سلك طريقا يلتمس فيه علما سلك الله به طريقا الى الجنة ، و ان الملائكة لتضع اجنحتها رضى لطالب العلم ، و ان العالم يستغفرله من فى السموات و من فى الارض : حتى الحيتان فى الماء. و فضل العالم على العابد كفضل القمر على سائر الكواكب . ان العلماء ورثة الانبياء، ان الانبياء لم يورثوا دينارا و لادرهما، انما ورثوا العلم . فمن اخذ بحظ وافر )) (منية المريد ص 11. الكافى 1/42. سنن ابى داود 2/77. سنن ابن ماجه ، ص 21).

90- (( اقرب الناس من درجة النبوة اهل العلم و اهل الجهاد )) (المحجة البيضاء 1/11).

91- (( موت قبيلة ايسر من موت العالم )) (همان كتاب ص 10، كنزالعمال 10/166).

92- (( ان الحكمة تزيد الشريف شرفا و ترفع العبيد حتى يجلس مجالس الملوك )) (كنز10/164).

93- (( يبعث الله عز و جل العباد يوم القيمة ، ثم يبعث العلماء فيقول : معشر العلماء! انى لم اضع علمى فيكم الا لعلمى بكم ، و لم اضع علمى فيكم لاعذبكم . اذهبوا فقد غفرت لكم )) (همان كتاب ص 11 چندين روايت نظير آنرا بنگريد در (كنزالعمال ) 10/172، 173).

94- (( من جلس مجلسا و لم يزدد فيه علما ازداد من الله بعدا )) (همان كتاب و صفحه ).

95- (( اعلم الناس ، من جمع الناس . و اكثر الناس قيمة ، اكثرهم علما. و اقل الناس قيمة اقلهم علما )) (سفينة البحار 2/219).

96- (( ما الى الله سبحانه عالما علما الا اخذ عليه من الميثاق ما اخذ على النبيين ان يبينه للناس و لا يكتمه )) (المحجة البيضاء 1/99. كنزالعمال 10/190).

97- (( ايها الناس ! اعلموا ان كمال الدين طلب العلم و العمل به . الا! و ان طلب العلم اوجب عليكم من طلب المال : ان المال مقسوم مضمون لكم قد قسمه عادل بينكم و قد ضمنه ، و سيفى لكم . و العلم مخزون عند اهله فاطلبوه )) (منية المريد ص 12. الكافى 1/35).

98- (( العالم افضل من الصائم القائم المجتهد. و اذا مات العالم ثلم فى الاسلام ثلم لا يسدها الا خلف منه )) (منية المريد ص 12).

99- (( كفى بالعلم شرفا ان يدعيه من لايحسنه و يفرح اذا نسب اليه . و كفى بالجهل ذما ان يتبرا منه هو فيه )) (منية المريد ص 12. تذكرة السامع ، ص 10).

100- (( يا كميل ! العلم خير من المال : العلم يحرسك و انت تحرس المال . و العلم حاكم و المال محكوم عليه . و المال ينقصه النفقة و العلم يزكو على الانفاق )) (منية المريد 12 و 13. ترجمه و شرح نهج البلاغة : فيض الاسلام ، ص 1145).

101- (( قيمة كل امرء ما يعلمه )) (منية المريد ص 13. نهج البلاغة ، حكم ،81).

102- (( لو يعلم الناس ما فى طلب العلم لطلبوه و لو بسفك المهج و غوص اللجج . ان الله تبارك و تعالى اوحى الى دانيال : ان امقت عبادى الى : الجاهل المستخف باهل العلم ، التارك للاقتداء بهم . و ان احب الناس (عبيدى ) الى : التقى الطالب للثواب الجزيل ، اللازم للعلماء، القابل عن الحكماء )) (منية المريد ص 13. الكافى 1/43).

103- (( عالم ينتفع بعلمه افضل من سبعين الف عابد )) (منية المريد ص 13. الكافى 1/40).

104- (( ان الذى يعلم العلم منكم له مثلا اجرالمتعلم عليه . فتعلمواالعلم و علموه اخوانكم كما علمكموه العلماء )) (منية المريد ص 13. الكافى 1/42).

درالكافى آمده است : (( له مثل اجرالمتعلم و له الفضل عليه )) . بنابراين ، معنى حديث چنين خواهد بود كه معلم همانند پاداش شاگرد، اجرى را دريافت مى كند آنهم با چيزى فزونتر از آن .

105- الكافى 1/49.

106- الكافى 1/42 و 43.

107- (( تفقهوا فى الدين ، فان من لم يتفقه فى الدين فهو اعرابى )) (منية المريد ص 14. الكافى 1/36).

108- سوره برائت ، آيه 122.

109- الكافى 1/36 و 39.

110- الكافى 1/36.

111- الكافى 1/39 نظير چنين حديثى در (المدخل ) بيهقى ، ص 36، آمده است .

112- (( اذا اراد الله بعبد خيرا فقهه فى الدين )) (منية المريد ص 14. الكافى 39) در صحيح بخارى 1/6 آمده است : (( من يرد الله به خيرا يفقهه فى الدين )) (نقل از تذكرة السامع ، ص 6).

113- الكافى 1/40.

114- (( ما من احد يموت من المؤ منين احب الى ابليس من موت فقيه )) (منية المريد ص 14 الكافى 1/46).

115- منية المريد ص 14. الكافى 1/46.

116- (( اذا مات المؤ من ، بكت عليه الملائكة و بقاع الارض التى كان يعبد الله عليها، و ابواب السماء التى كان تصعد منها اعماله ، و ثلم فى الاسلام ثلمه لايسدها شى ء، لان المؤ منين الفقهاء حصون الاسلام كحصن سور المدينة )) (منية المريد ص 14 و 15. الكافى 1/47).

117- (( ذلك علم لا يضر من جهله و لا ينفع من علمه . انماالعلم ثلثة : آية محكمة ، او فريضة عادلة ، او سنة قائمة ؛ و ما خلاهن فضل )) (منية المريد ص 15. الكافى 1/37).

118- سوره بقره آيه 83: آنگاه كه از بنى اسرائيل پيمان گرفتيم كه جز خداى را نپرستيد و نسبت به پدر و مادر و خويشاوندان و يتيمان ، نيكى كنيد.

119- كم نورترين ستاره اى كه در جمع ستارگان (بنت النعش صغرى ) به چشم مى خورد.

120- (( فضل كافل يتيم آل محمد (صلى الله عليه و آله ) عن مواليه ، الناشب فى الجهل ، يخرجه من جهله و يوضح له ما اشتبه عليه ، و يطعمه و يسقيه ، كفضل الشمس على السها )) (منية المريد ص 17. تفسير امام حسن عسكرى (عليه السلام )، برگ شمار ندارد).

121- قسمت اخير متن حديث اين است : (( (قال فمن الضال عن فنائك ؟ قال : الجاهل بامام زمانه تعرفه ، و الغائب عنه بعد ما عرفه الجاهل بشريعة دينه ، تعرفه شريعته و ما يعبد به ربه و يتوصل به الى مرضاته ) )) (رك : تفسير امام حسن عسكرى (عليه السلام )، برگ شمار ندارد. بحارالانوار 2/4).

122- در اين حديث كلمه (قنطار) بكار رفته است كه مفهوم آن عبارت از پوست گاوى است كه انباشته از سكه و پول مى باشد. ولى ما در اينجا از آن با عنوان (خروار) ياد كرديم . و اصولا قنطار را به چندين معنى تفسير كرده اند: مال عظيم ، چهل وقيه طلا يا نقره ، هزار دينار، هشتاد هزار درهم ، و پوست گاوى كه انباشته از طلا و نقره باشد. (رك : فرهنگ نفيسى (قنطار). بحارالانوار2/5).

123- سفينة البحار 2/677.

124- بحارالانوار 1/201، به نقل از علل الشرايع .

125- در تذكرة السامع ص 12 و 13 متن سخن با اضافاتى چنين آمده است : (( عن ابى ذر و ابى هريرة قالا: باب من العلم نتعلمه احب الينا من الف ركعة تطوعا، و باب من العلم تعلمه - عمل به او لم يعمل - احب الينا من مائة ركعة تطوعا.))

126- وى را دانشمندى از اهل يمن بوده است (م 114 ه‍ ق ) رك : تذكرة الحفاظ 1/95.

127- اين سخن تا اينجا در تذكرة السامع ، ص 10 و 11 آمده است .

128- مرحوم شهيد ثانى (رضوان الله عليه ) مى نويسد: (( (من جلس مع ثمانية اصناف ، زاده الله ثمانية اشياء...) )) ؛ ولى اصنافى كه ياد كرده است به بيش از هفت صنف نميرسد؟

129- سوره آل عمران ، آيه 48.

130- اقتباسى است از آيه 103 و 104 سوره كهف كه مى گويد:

(( (قل هل ننبئكم بالاخسرين اعمالا، الذين ضل سعيهم فى الحيوة الدنيا هم يحسبون انهم يحسنون صنعا) )) .

131- سوره زمر، آيه 2، 3.

132- سوره بينه ، آيه 4.

133- سوره كهف ، آيه 100.

134- سوره شورى ، آيه 19.

135- سوره اسراء، آيه 19.

136- (( انما الاعمال بالنيات ، و انما لكل امرى مانوى . فمن كان هجرته الى الله و رسوله ، فهجرته الى الله و رسوله . و من كان هجرته الى دنيا يصيبها او امراءة ينكحها، فهجرته الى ما هاجر اليه )) (منية المريد ص 27. كنزالعمال 3/422 و 424).

137- (( نية المؤ من خير من عمله - نية المؤ من ابلغ من عمله )) (الكافى 3/134. كنز 3/424).

138- (( انما يبعث الناس على نياتهم )) (شرح شهاب الاخبار، ص 262. كنزالعمال 3/419).

139- (( الاخلاص سر من اسرارى استودعته قلب من احبيت من عبادى )) (منية المريد ص 27).

140- منية المريد ص 27، 28. صحيح مسلم 2/140.

141- (( من تعلم علما مما يبتغى به وجه الله عز و جل ، لا يتعلمه الا ليصيب به غرضا من الدنيا، لم يجد عرف الجنة )) (منية المريد، ص 28. سنن ابى داود 2/28. كنز 10/193 و 202).

142- منية المريد، ص 28: (( من تعلم علما لغيرالله ، او اراد به غير وجه الله فليتبوء مقعده من النار )) (نيز بنگريد به صحيح ترمذى ، ص 321. حديث فوق را بنگريد در كنز 10/197 و 201).

143- (( لا تتعلموا العلم لتماروا به السفهاء، و تجادلوا به العلماء، و لتصرفوا وجوه الناس اليكم . و ابتغوا بقولكم ما عندالله ، فانه يدوم و يبقى ، و ينفد ماسواه . كونوا ينابيع الحكمة ، مصابيح الهدى ، احلاس البيوت ، سرج الليل ، جددالقلوب ، خلقان الثياب ، تعرفون فى اهل السماء، و تخفون فى اهل الارض )) (منية المريد ص 28).

144- (( من طلب العلم لاربع ، دخل النار: ليباهى به العلماء، او يمارى به السفهاء، او ليصرف وجوه الناس اليه ، او ياءخذ به من الامراء. ))

145- (( ما ازداد عبد علما فازداد فى الدنيا رغبة الا ازداد من الله بعدا. ))

146- (( كل علم وبال على صاحبه يوم القيمة الا من عمل به . ))

147- (( اشد الناس عذابا يوم القيمة عالم لم ينفعه علمه )) (منية المريد ص 28. كنز 10/187)

148- (( مثل الذى يعلم الناس الخير و ينسى نفسه ، مثل الفتيلة يضى ء للناس و يحرق نفسه . )) (كنزالعمال 10/186).

149- (( علماء هذه الامة رجلان : رجل آتاه الله علما فبذله للناس ، و لم ياءخذ عليه طمعا، و لم يشر به ثمنا، فذلك تستغفرله حيتان البحر و دواب البر و الطير فى جوالسماء، و يقدم على الله سيدا شريفا حتى يرافق المرسلين . و رجل آتاه الله علما فبخل به عن عبادالله و اخذ عليه طمعا و شرى به ثمنا، فذلك يلجم يوم القيمة بلجام من نار و ينادى مناد: هذاالذى آتاه الله علما فبخل به عن عبادالله و اخذ عليه طمعا و اشترى به ثمنا. و كذلك حتى يفرغ الحساب )) (منية المريد ص 29. بحارالانوار 2/54، كنزالعمال 10/206)

150- (( العلم علمان : فعلم فى القلب فذاك علم نافع . و علم على اللسان ، فذاك حجة الله على ابن آدم . )) (كنزالعمال 10/133 و 182).

151- (( انى لا اتخوف على امتى مؤ منا و لا مشركا. فاما المؤ من فيحجزه ايمانه و اماالمشرك فيقمعه كفره . ولكن اتخوف عليكم منافقا عليم اللسان ، يقول ما تعرفون و يعمل ما تنكرون )) (منية المريد، ص 29، كنزالعمال 10/199).

152- (( ان اخوف ما اخاف عليكم بعدى : كل منافق عليم اللسان )) (منية ، ص 29. كنز 10/186).

153- (( الا! ان شرالشر: شرارالعلماء و ان خيرالخير: خيارالعلماء. )) (منية المريد، ص 29).

154- (( من قال : انا عالم ، فهو جاهل )) (منية المريد، ص 29. كنزالعمال ، 10/243).

155- (( منهومان لايشبعان : طالب دنيا و طالب علم . فمن اقتصر من الدنيا على ما احل الله له ، سلم . و من تناولها من غير حلها هلك ، الا ان يتوب و يراجع . و من اخذالعلم من اهله و عمل به ، نجى . و من اراد به الدنيا، فهى حظه )) (منية المريد ص 29، 30. الكافى 1/57، 58 بحارالانوار 1/168 - 2/35، كنز 10/179).

156- (( من اراد تحصيل الحديث لمنفعة الدنيا، لم يكن له فى الآخرة نصيب . و من اراد به خير الآخرة اعطاه الله خيرالدنيا و الآخرة )) (منية المريد، ص 30. الكافى 1/58).

157- (( اذا راءيتم العالم محبا للدنيا فاتهموه على دينكم ، فان كل محب الشى ء يحوط ما احب )) (منية المريد، ص 30. بحارالانوار 2/107).

158- (( لاتجعل بينى و بينك عالما مفتونا بالدنيا فيصدك عن طريق محبتى ، فان اولئك قطاع طريق عبادى المريدين . ان ادنى ما انا صانع بهم : ان انزع حلاوة مناجاتى من قلوبهم )) (الكافى 1/58. منية المريد ص 30. قسمت اول اين حديث را بنگريد در: تذكرة السامع ، ص 14، 15).

159- (( الفقهاء امناء الرسل مالم يدخلوا فى الدنيا. قيل يا رسول الله : و ما دخولهم فى الدنيا؟ قال : اتباع السلطان . فاذا فعلوا ذلك فاحذروهم على دينكم )) (منية المريد ص 30 الكافى 1/58 بحارالانوار 2/36 و 110، به نقل از نوادر راوندى ).

160- براى اطلاع از متن عربى اين حديث رجوع كنيد به : منية المريد، ص 30، 31. الكافى 1/61، 62.

161- اين بخش از حديث نسبت به مساءله غرب زدگى مسلمين و بيگانه پرستى ، جالب و شايان بحث و گفتگوهاى مفصلى است كه امام باقر (عليه السلام ) گويا به طرز برداشت دانشمندان كوتاه بين نيز التفات نموده ، و اصولا حالت غرب زدگى و بيگانه پرستى را در هر دوره و زمانه اى بدينوسيله نكوهش فرموده است .

162- منية المريد، ص 31، 32. بحارالانوار 2/108.

163- منية المريد ص 32، 33. بحارالانوار 2/109، به نقل از امالى شيخ طوسى .

164- (( ويل للعلماء السوء تصلى عليهم النار. ثم قال : اشتدت مؤ ونة الدنيا و مؤ ونة الآخرة : اما مؤ ونة الدنيا: فانك لا تمد يدك الى شى ء منها الا وجدت فاجرا قدسبقك اليه . و اما مؤ ونة الآخرة فانك لا تجد اعوانا يعينوك عليها )) (منية المريد ص 33. در الكافى 1/59، آمده است : (( ويل للعلماء السوء كيف تلظى عليهم النار!؟. )) ولى بقيه اين حديث ديده نمى شود.

165- (( من تعلم علما من علم الآخرة ليريد به غرضا من غرض الدنيا، لم يجد ريح الجنة )) (منية المريد ص 33. حديثى قريب به اين مضمون در كنزالعمال 10/202، آمده است .

166- منية المريد، ص 35. كنزالعمال 10/183، 184. شرح شهاب الاخبار، ص 368.

167- همان مراجع قبلى و صفحات .

168- (( حب الجاه و المال ينبت النفاق فى القلب كما ينبت الماء البقل . ))

169- (( ما ذئبان ضاريان ارسلا فى زريبة غنم باكثر فسادا منهما من حب الجاه و المال فى دين المرء المسلم )) (منية المريد ص 35) در شرح شهاب الاخبار، ص 336 آمده است : (( ما ذئبان ضاريان فى زريبة غنم باسرع فيها من حب الشرف و المال فى دين المرء المسلم . )) و نيز حديثى قريب به همين مضمون در (الكافى ) 3/405 آمده است ).

170- سوره ص ، آيه 86.

171- (( العلماء رجلان : رجل آخذ بعلمه ، فهذا ناج . و عالم تارك لعلمه ، فهذا هالك . و ان اهل النار ليتاذون من ريح العالم التارك لعلمه . و ان اشد اهل النار ندامة و حسرة رجل دعا عبدالله الى الله تبارك و تعالى فاستجاب له و قبل منه فاطاع الله فادخله الجنة و ادخل الداعى ، النار بتركه علمه و اتباعه الهوى و طول الامل . اما اتباع الهوى فيصد عن الحق ، و طول الامل ينسى الآخرة )) (منية المريد، ص 36. الكافى 1/55).

172- (( ان العالم اذا لم يعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب كما يزل المطر عن الصفا )) (منية المريد، ص 36. الكافى 1/56).

173- (( لاتطلبوا علم ما لا تعلمون و لما تعملوا بما علمتم ، فان العلم اذا لم يعمل به لم يزدد صاحبه الا كفرا و لم يزدد من الله الا بعدا )) (منية المريد، ص 36. 37 الكافى 1/56).

174- (( من كان فعله لقوله موافقا فآت له بالشهادة (للنجاة ) و من لم يكن فعله لقوله موافقا فانما ذلك مستودع )) (همان كتابها و صفحات ).

175- منية المريد، ص 37. الكافى 1/56، 57.

176- (( يا رسول الله ماالعلم ؟ قال : الانصات . قال ثم مه يا رسول الله ؟ قال : الاستماع . قال ثم مه ؟ قال : الحفظ. قال ثم مه ؟ قال : العمل به . قال ثم مه يا رسول الله ؟ قال : نشره )) (منية المريد، ص 37). بحارالانوار 2/28، به نقل از خصال صدوق . الكافى 1/61).

177- منية المريد، ص 37، 38.

178- منية المريد، ص 38. الكافى 1/60.

179- (( ليس العلم بكثرة التعلم ، انما هو نور، يقع فى القلب من يريد ان يهديه . فاذا اردت العلم فاطلب اولا فى نفسك العبودية ، و اطلب العلم باستعماله ، و استفهم الله بفهمك )) (منية المريد، ص 38).

180- سوره الشمس ، آيه 9.

181- سوره اعراف ، آيه 175.

182- سوره جمعه ، آيه 5.

183- در تفسير روح البيان اين ابيات چهارگانه اخير به (ملا حسين ) كاشفى منسوب است (رك روح البيان 9/517)، ولى اين ابيات در دفتر اول مثنوى آمده و از آن مولوى رومى است و عبارات مثنوى در پاره اى از كلمات با عبارات ابيات مذكور، تفاوت دارد.

184- (( من ازداد علما و لم يزدد هدى لم يزدد من الله الا بعدا )) (منية المريد، ص 41. بحارالانوار 2/37، به نقل از عدة الداعى ).

185- (( يلقى العالم فى النار فتندلق اقتابه ، فتدور به كما يدور الحمار فى الرحى )) (منية المريد، ص 41. حديثى قريب به همين مضمون در كنزالعمال 10/49 و 208، آمده است .)

186- (( شرالناس : العلماء السوء )) (منية المريد، ص 41. كنز 10/197: (( ويل لامتى من علماء السوء )) ).

187- (( ان اشد الناس عذابا يوم القيمة : عالم لم ينفعه الله بعلمه )) (منية المريد، ص 41. شرح شهاب الاخبار، ص 370. كنزالعمال 10/187، 208).

188- سوره بقره ، آيه 85.

189- سوره فاطر، آيه 28.

190- (( ادنى الرياء: الشرك )) (منية المريد، ص 43. الكافى 3/423).

191- (( لا يدخل الجنة من فى قلبه مثقال ذرة من كبر )) (منية المريد، ص 43. الكافى 3/423).

192- (( الحسد ياءكل الحسنات كما تاءكل النار الحطب )) (منية المريد، ص 43. شرح شهاب الاخبار ص 362. كنزالعمال 3/461. در الكافى 3/416 آمده است : (( الحسد ياءكل الايمان كما تاءكل النار الحطب )) ).

193- (( حب المال و الشرف ينبتان النفاق كما ينبت الماء البقل )) (منية المريد، ص 43).

194- سوره توبه ، آيه 122.

195- الكافى 3/107 - 109. منية المريد، ص 47، 48.

196- منية المريد، ص 48.

197- (( اطلبوا العلم و تزينوا معه بالحلم و الوقار، و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم . و لا تكونوا علماء جبارين فيذهب باطلكم بحقكم )) (منية المريد، ص 49. الكافى 1/44. احاديثى نيز قريب به همين مضمون در كنزالعمال 10/141، آمده است ).

198- (( الا اخبركم بالفقيه حق الفقيه ؟ من لم يقنط الناس من رحمة الله ، و من لم يؤ منهم من عذاب الله ، و لم يرخص لهم فى معاصى الله ، و لم يترك القرآن رغبة عنه الى غيره . الا لا خير فى علم ليس فيه تفهم ، الا لا خير فى قراءة ليس فيها تدبر، الا لا خير فى عبادة ليس فيها تفكر )) (منية المريد، ص 49. الكافى 1/44. كنزالعمال 10/181 و 261 و 262 و 308 و 309، با اختلاف اندكى در تعابير. در نهج البلاغة آمده است : (( (الفقيه كل الفقيه : من لم يقنط الناس من رحمة الله ، و لم يؤ يسهم من روح الله ، و لم يومنهم من مكر الله ) )) رك : بحارالانوار 2/56. نهج البلاغة ، حكم ، 90).

199- (( الفقهاء امناء الرسل ما لم يدخلوا فى الدنيا. قيل يا رسول الله : و ما دخولهم فى الدنيا؟ قال : اتباع السلطان . فاذا فعلوا ذلك فاحذروهم على دينكم )) (منية المريد، ص 50. الكافى 1/58. بحارالانوار 2/36، به نقل از نوادر راوندى ).

200- وى از مردم كوفه و ساكن بغداد بود، و در دستگاه خلافت هرون الرشيد در جهت منافع و مصالح شيعيان خدمت مى كرد، و سمت وزارت داشت . روزى از حضرت موسى بن جعفر (عليه السلام ) اجازه خواست كه خدمت سلطان و خليفه را ترك گويد. حضرت به او فرمود: (( عسى الله ان يجبر بك كسرا و يكسر بك نائرة المخالفين من اوليائه . يا على ! كفارة اعمالكم : الاحسان الى اخوانكم )) : يعنى ممكن است كه خداوند به وسيله تو در اين دستگاه ، شكستى را جبران كند و لهيب آتش مخالفان ما را در هم شكند. اى على بن يقطين ، كفاره خدمت هاى تو به سلطان و خليفه ، اين است كه به برادران ايمانى خود احسان كنى . (براى اطلاع بيشتر از شرح حال او، بنگريد به سفينة البحار 2/252).

201- عبدالله نجاشى در آغاز، زيدى مذهب بود و سپس از اين مذهب روى گردان شد و در سلك اصحاب امام صادق (عليه السلام ) درآمد. و در زمان اين امام به وسيله خليفه وقت به عنوان والى و استاندار اهواز منصوب شد. و در نامه اى كه به امام صادق (عليه السلام ) نوشت ، به عرض رسانيد كه من گرفتار منصب استاندارى اهواز شدم ، اگر سرور من صلاح بيند وظيفه و تكليف مرا مشخص سازد تا بدانوسيله بتوانم از قرب به خداوند برخوردار گردم . حضرت در نامه مفصلى كه در پاسخ عريضه او مرقوم فرمود، مطالبى را آورد كه فشرده آن اينست كه از رهگذر اين خدمت ، بايد به دردها و گرفتاريهاى بينوايان و ضعفاء رسيدگى كنى ، و از اين طريق خسارت خدمت به خليفه و سلطان را جبران نمائى . (براى اطلاع بيشتر، رك : سفينة البحار 1/13 و 2/571، 572).

202- ابوالقاسم حسين بن روح نوبختى معروف به (خلانى ) يكى از نواب اربعه (م 326 ه‍ ق .) و سومين سفير امام زمان (عجل الله تعالى فرجه ) كه نيابت او از (305 ه‍ ق . تا 326 ه‍ ق ) ادامه يافت .

وى هوشمندترين مردان نزد فريقين ، يعنى سنى و شيعه به شمار مى رفت ، و به نفع شيعيان در دستگاه خلافت ، خدماتى انجام داد و از راه تقيه و رازدارى ، نظر مخالفان را به خود جلب مى كرد. و از اين رهگذر گامهاى مفيدى به نفع شيعيان برداشت . مزارش در بغداد در قسمت شرقى بازار عطاران قرار دارد. (رك : سفينة البحار 1/271، 272 و 2/681، 682).

203- محمد بن اسماعيل بن بزيع از شخصيتهاى صالح و برجسته شيعه و از ثقات و افراد مورد اعتماد رجال شيعى به شمار مى آيد. او مردى پركار بوده و شغل وزارت را در دستگاه خليفه عباسى به عهده داشت . و امام رضا (عليه السلام ) درباره او گفتارى دارد كه در خود متن كتاب شهيد ثانى ثبت و ضبط شده ، و قريبا از اين گفتار ياد خواهيم كرد. (براى اطلاع بيشتر، رك : سفينة البحار 1/315).

204- نوح بن دراج ، قاضى هرون الرشيد در كوفه و بصره بود؛ ولى قضاء و داوريهايش با معيارها و موازين داورى اميرالمؤ منين على (عليه السلام ) انجام مى گرفت . بعضيها به او اعتراض ‍ كردند و گفتند: كه چرا در دستگاه خلافت ، شغل و خدمتى را قبول كردى ؟ در پاسخ گفت : مدتى اين كار را قبول نمى كردم تا آنگاه كه از برادرم (جميل ) پرسيدم چرا در مسجد حضور بهم نمى رساند؟ به من گفت : تن پوش ندارم . (يعنى براى خدمت به مستضعفان چنين كارى را قبول كرده ام ) (رك : سفينة البحار 2/615).

205- سيد مرتضى ، على بن حسين بن موسى ، معروف به (علم الهدى ) و برادر او سيد رضى (اولى ، متوفى در 435 ه‍ ق . و دومى ، متوفى در 406 ه‍ ق .) در جهت خدمت به شيعيان ، با خلفاء وقت از قبيل (القادر بالله ) در ارتباط بودند. (براى اطلاع بيشتر، بنگريد به : سفينة البحار 1/525 - 527 و 2/227).

206- نصيرالدين محمد بن محمد بن حسن طوسى چهرودى (597 - 672 ه‍ ق .) وزير هلاكوخان مغول بوده و خدمات او به شيعيان و معارف شيعى ، در كتب تراجم ثبت و ضبط شده است .

207- جمال الدين ابومنصور حسن بن ... مطهر حلى (648 - 726 ه‍ ق ) معروف به (علامه حلى ) از طريق ارتباط با سلطان محمد خدابنده اولجايتو، توانست به رواج مذهب شيعه در ايران كمك كند، و سلطاى را وارد آئين و مذهب جعفرى سازد. اين موفقيت از رهگذر مناظره اى نصيب علامه حلى شد كه در حضور سلطان با جمعى از علماء و دانشمندان اهل سنت انجام گرفت . و علامه (ره ) در چنين مناظره اى پيروز و سربلند گرديد (براى آگاهى بيشتر، بنگريد به : سفينة البحار 2/227، 228).

208- سفينة البحار 1/315.

209- منية المريد، ص 51، 52. سفينة البحار 1/315. البته در كتاب سفينه بخشى از آغاز اين حديث آمده است .

210- (( ليس العلم بكثرة التعلم ، و انما هو نور يقذفه الله (تعالى ) فى قلب من يريد الله ان يهديه ) )) (منية المريد، ص 54).

211- (( ليس العلم بكثرة الرواية ، انما العلم نور يقذف فى القلب )) (منية المريد، ص 54).

212- اقراء يعنى معلم ، شاگرد را وادار به خواندن نمايد تا اشتباهات او را در ضبط كلمات و عبارات گوشزد نموده (و يا به توضيح مشكلات آن بپردازد) (رك : مجمع البيان 1/124).

213- (( تذاكرالعلم بين عبادى مما تحيى عليه القلوب الميتة اذا انتهوا فيه الى امرى )) (منية المريد، ص 55. الكافى 1/50. بحارالانوار 1/203).

214- (( رحم الله عبدا احيى العلم . قيل : و ما احياؤ ه ؟ قال : ان يذاكر به اهل الدين والورع )) (منية المريد، ص 55. الكافى 1/50. بحارالانوار 1/203).

215- (( لا تمار اخاك ، و لا تمازحه ، و لا تعده موعدا فتخلفه )) (منية المريد، ص 55. كنزالعمال 3/642).

216- (( من ترك المراء و هو محق ، بنى له بيت فى اعلى الجنة . و من ترك المراء و هو مبطل ، بنى له بيت فى ربض الجنة )) (منية المريد، ص 55. احاديثى نظير آن در بحارالانوار 2/128. كنزالعمال 3/642 و 884، آمده است ).

217- (( ذروا المراء فانه لاتفهم حكمته و لاتؤ من فتنته )) (منية المريد، ص 55. بحارالانوار 2/135. در كنزالعمال 3/882 آمده است : (( ذروا المراء؛ فان المراء لاتؤ من فتنته و لاتعقل حكمته ).

218- (( ان اول عهد الى ربى و نهانى عنه بعد عبادة الاوثان و شرب الخمر: ملاحاة الرجال )) (منية المريد، ص 55. حديثى قريب به اين مضمون با اندك تفاوتى در بحارالانوار 2/127 به نقل از امالى صدوق . و در كنزالعمال 3/645 آمده است ).

219- (( ما ضل قوم الا اوتوا الجدل )) (منية المريد، ص 55).

220- (( لا يستكمل عبد حقيقة الايمان حتى يدع المراء و ان كان محقا )) (منية المريد، ص 55. كنز 3/646).

221- (( المراء داء دوى و ليس فى الانسان خصلة شر منه ، و هو خلق ابليس و نسبته . و لا يمارى فى اى حال كان ، الا من كان جاهلا بنفسه و بغيره ، محروما من حقايق الدين . )) (منية المريد، ص 56. بحارالانوار 2/134، به نقل از مصباح الشريعة . در بحار به جاى (داء دوى ) آمده است : داء ردى ).

222- بحارالانوار 2/135

223- سوره نجم ، آيه 32.

224- (( (كلمة ) الحكمة ضالة المؤ من ، فحيث وجدها فهو احق بها )) (منية المريد ص 58. بحارالانوار 2/99، به نقل از امالى شيخ طوسى ).

225- ابو عمرو مى گويد: سراينده اين شعر، اصمعى است (رك : مختصر كتاب العلم ، ص 44 به نقل از تذكرة السامع و المتكلم ، ص 78. ولى در سفينة البحار 1/585 آمده است : كه امام باقر (عليه السلام ) فرمود: (( الا ان مفتاح العلم السؤ ال . و انشاء يقول )) : يعنى آنحضرت اين بيت را انشاء فرمود:

(( شفاءالعمى طول السؤ ال و انما

تمام العمى طول السكوت مع الجهل ))

226- (( انما يهلك الناس لانهم لايسئلون . )) (منية المريد، ص 85. الكافى 1/49).

227- (( ان هذا العلم عليه قفل و مفتاحه : المسئلة )) (منية المريد، ص 58. الكافى 1/49)

228- كنزالعمال 3/527، 528. دو حديث قريب به همين مضمون در (الكافى ) 3/424 و 425، با اندكى تفاوت آمده است .

229- سوره آل عمران ، آيه 187.

230- سوره بقره ، آيه 159.

231- (( ليبلغ الشاهد منكم ، الغائب )) (منية المريد،ص 60. صحيح بخارى (علم ) 9، 10، 37. صحيح مسلم ،ص 133، نقل از (المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوى 1/216. در (الكافى ) 1/265 از امام رضا (عليه السلام ) روايت شده است كه فرمود:

(( (... فليبلغ الشاهد، الغائب ) )) . در بحارالانوار 1/152، اين حديث بدينصورت ضبط شده است : (( (ليبلغ الشاهد، الغائب ؛ فان الشاهد عسى ان يبلغ من هو اوعى له منه ) )) .

232- (( المتشبع بما لم يعط كلابس ثوبى زور )) (منية المريد،ص 60، سنن ابى داود 2/199، حديث 1799 (كتاب الادب ). صحيح ترمذى 8/186. نووى در شرح اين حديث مى گويد: علماء گفته اند: معناى حديث اين است كه فرد در مورد چيزى اظهار دارائى كند كه فاقد آن مى باشد تا از ديدگاه مردم به عنوان فردى واجد مزايا جلوه نمايد، و نيز خويشتن را به امر باطل مى آرايد. چنين كارى ناستوده است همانگونه كه آن فردى كه دو جامه زور را در بر مى كند ناستوده مى باشد. ابوعبيد و ديگران گفته اند: اين فرد عبارت از كسى كه جامه اهل زهد و عبادت و پارسائى را در بر مى كند، و منظور او اين است كه به مردم بنماياند كه وى به چنين صفاتى متصف است . لذا به خشوع و فروتنى و زهد - بيش از آن اندازه اى كه در قلب او وجود دارد - تظاهر مى نمايد. جامه هاى زور، عبارت از چنين جامه ها و كنايه از اين حالات مى باشد. بعضى گفته اند (( (لابس ثوبى زور) )) عبارت از كسى است كه دو جامه اى كه از آن ديگرى است در بر نمايد، و چنين وانمود سازد كه اين دو جامه از آن او است .

ديگرى گفته است : وى كسى است كه يك پيراهن در بر كند و دو آستين اضافى را بر روى دو آستين موجود بپيوندد! و چنان وانمود سازد كه دو پيراهن در بر اوست .

خطابى سخنى دگر آورده است كه منظور از ثوب و جامه ، حالت و مذهب مى باشد. و عرب نيز ثوب را به عنوان تعبير كنائى از حال و مذهب ، بكار مى برد. در چنين صورتى معناى حديث اين است كه اين فرد همانند دروغگوئى است كه سخن از آنچه كه وجود ندارد به ميان مى آورد.

اسحق بن راهويه گويد: از ابى الغمر اعرابى - دخترزاده ذى الرمه - درباره تفسير و گزارش اين حديث سؤ ال كردم . وى در پاسخ گفت : عربهاى (جاهلى ) آنگاه كه در محافل گرد هم مى آمدند جماعتى در اين محافل شركت مى كردند كه از ميان اين جماعت ، يكنفر، دو جامه زيبا و فريبا در بر مى كرد. اگر جماعت مذكور، نيازى به شهادت و گواهى پيدا مى كرد، اين شخص ‍ زيباجامه و خوش لباس به نفع آنها آنهم به دروغ شهادت مى داد.

اهل محفل و مجلس به خاطر دو جامه زيباى او، شهادتش را امضاء مى كردند و مى گفتند: چه جامه زيبائى در بر او است ؟ چه هيئت و قيافه خوش و دلپسندى دارد؟ در نتيجه ، به خاطر ظاهرى فريبا و زيبا، شهادت او را تاءييد مى نمودند.

بهتر اين است كه راجع به حديث (( (المتشبع بما لم يعط) )) بگوئيم : كه فردىمدعى شود: به من ، فلان چيز ارزانى و اعطاء شده است ، چيزى كه اساسا به وى اعطاءنشده است . يا او خويشتن را متصف به صفاتى جلوه مى دهد كه فاقد آنها است ، و مى خواهدبنماياند كه خداوند متعال اين صفات و مزايا را بدو ارزانى داشته است . يا مى خواهدوانمود سازد كه كسى بدو چيزى رسانده و او را بدان ممتاز ساخته است . چنين فردى بااين ادعاء و گفتارش مرتكب دو دروغ گشته است : 1- ادعاى اتصاف به صفاتى كه فاقدآنها است يا ادعاء دريافت چيزى كه آنرا از كسى دريافت نكرده است . 2- كذب و دروغ براعطاءكننده ، يعنى خدا و يا مردم كه هيچ چيزى را در اختيار او قرار نداده اند؛ ولى مدعى مىگردد كه آنها صفات و مزايا و يا چيزى را به وى اعطاء كرده اند. منظور از (ثوبىزور دو جامه دروغين و باطل )، عبارت از اين دو حالتى است كه فردى احيانا گرفتارآندو مى شود. و قبلا نيز يادآور شديم كه ثوب بر صفات - اعم از ستوده و نكوهيده -قابل اطلاق مى باشد. بنابراين تثنيه آوردن ثوب داراى مفهوم معقولى خواهد بود.

(رك : النهاية فى غريب الحديث (ثوب ) 1/228. شرح صحيح مسلم 14/110) پيدا است كه اكثر محدثين در تفسير اين حديث به خاطر مثنى بودن (ثوب ) گرفتار نوعى از ابهام و ترديد مى باشند.

در شرح شهاب الاخبار، ص 131، 132، اين حديث بدينصورت ضبط و تفسير شده است :

(( (المتشبع بما لايملك كلابس ثوبى زور) )) :

سيرنماينده خويشتن را بدانچش نباشد، همچون پوشنده دو جامه دروغ بود. يعنى هر كه خود را بزرگ نمايد و لاف زند به مالى كه نداشته باشد، يا به چيزى كه نياموخته باشد، يا به كردارى كه نكرده باشد، دو بار عقابش بود: يك ، عقاب (دروغ ). دوم عقاب لاف زدن بر سبيل كبر. اما چون راست گويد و مقصود باز، بارنامه (يعنى تكبر) باشد باكى نباشد.

233- اين شاعر، عبارت از شبلى زاهد (م 334 ه‍ ق ) مى باشد، رك : وفيات الاعيان 1/226.

234- در تذكرة السامع ، ص 45، اين سخن به ابوحنيفه منسوب است .

235- اين دانشمند به (قاضى القضاة ) ملقب بوده ، و به سال 290 ه‍ق زاده شد، و احتمالا در سال 366 ه‍ق از دنيا رفت .

236- اين بيت در تذكرة السامع (ص 17) بدينصورت ضبط شده است كه :

(( اءاشقى به غرسا و اجنيه ذلة

اذا فاتباع الجهل قد كان احزاما ))

237- سوره بقره ، آيه 44.

238- سوره فاطر، آيه 28.

239- منية المريد، ص 61. الكافى 1/44.

240- منية المريد، ص 61. الكافى 1/55

241- (( ان العالم اذا لم يعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب كما يزل المطر عن الصفا )) (منية المريد، ص 61. الكافى 1/56).

242- (( قصم ظهرى : عالم متهتك و جاهل متنسك . فالجاهل يغش (يغر) الناس بتنسكه ، و العالم ينفرهم بتهتكه )) (منية المريد، ص 61. غوالى اللئالى و النوادر فى جمع الاحاديث : فيض كاشانى ، ص 18. و نيز صدوق در (الخصال ) با بسط فزونترى ، آنرا ياد كرده است ).

243- منية المريد، ص 61. بحارالانوار 2/22 طبع جديد، بنقل از عوالى اللئالى . متاجر: شيخ انصارى ، ط 1375 ه‍ق ، ص 154.

244- (( ان للعالم ثلث علامات : العلم ، و الحلم ، و الصمت . و للمتكلف ثلاث علامات : ينازع من فوقه بالمعصية ، و يظلم من دونه بالغلبة ، و يظاهر الظلمة )) (منية المريد ص 62. الكافى 1/45).

245- حديث مرفوع ، عبارت از حديثى است كه از وسط سلسله يا آخر آن ، يك تن ، يا بيشتر افتاده باشد؛ ولكن تصريح به رفع نموده باشند، مثلا: (( (عن الكلينى عن على بن ابراهيم عن ابيه رفعه عن الصادق (عليه السلام ) قال ...) )) (رك : علم الحديث : مديرشانه چى ص 153).

246- منية المريد، ص 62. الكافى 1/45.

247- (( طلبنا العلم لغيرالله ، فابى ان يكون الا الله . )) (تذكرة السامع ، ص 47).

248- در طى حديثى ديگر آمده است كه از انس روايت شده : (( طلب العلم فريضة على كل مسلم ، و واضع العلم عند غيراهله كمقلد الخنازير، الجوهر و اللؤ لؤ و الذهب )) (رك : سنن ابن ماجه ، مقدمه ، ص 17، حديث 224، به نقل از المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوى 2/86. كنزالعمال 10/131).

249- (( لاتحدثوا الجهال بالحكمة فتظلموها، و لاتمنعوها اهلها فتظلموهم )) (منية المريد. الكافى 1/51).

250- (( ان الله لم ياءخذ على الجهال عهدا بطلب العلماء حتى اخذ على العلماء عهدا ببذل العلم للجهال ؛ لان العلم كان قبل الجهل )) (منية المريد، ص 63. الكافى 1/51. و نيز كنزالعمال 10/301، با اختلاف اندكى در تعبير و كلمات ).

251- تفسير سوره واقعه ، از نگارنده ص 55.

252- چهره و گونه خويش را براى مردم ، دژم مكن (سوره لقمان ، آيه 18) بنگريد به : الكافى 1/51.

253- (( زكوة العلم ان تعلمه عبادالله )) (منية المريد، ص 63. الكافى 1/51).

254- (( اذا ظهرت البدع فى امتى فليظهر العالم علمه . فمن لم يفعل فعليه لعنة الله )) (منية المريد، ص 65. الكافى 1/70. بحارالانوار 2/72، به نقل از محاسن برقى ).

255- ابوسعيد حسن بن يسار بصرى (م . 11 ه‍ق ) از (زهاد ثمانيه ) مى باشد. 256- الكافى 1/64، 65. بحارالانوار 2/90، 91، به نقل از بصائرالدرجات .

257- اخبارالعلماء باخبارالحكماء، ص 270.

258- (( لايومن احدكم حتى يحب لاخيه ما يحب لنفسه )) (منية المريد، ص 67. كنزالعمال 1/41).

259- تذكرة السامع ، ص 49.

260- حديثى مفصل تر و قريب به همين مضمون در كتاب (الكافى 3/348) آمده است .

261- حديث مذكور را بخارى در (الجامع الصحيح 1/135) آورده كه معاوية بن حكم سلمى در اثناء نماز به (تسميت عاطس ) زبان گشود. مسلم نيز در (الجامع الصحيح 1/203) اين حديث را ياد كرده است .

تسميت عاطس ، يعنى عطسه كسى را مثلا با جمله (يرحمكم الله ) پاسخ گويند.

262- سوره شعراء، آيه 215.

263- (( ان الله اوحى الى : ان تواضعوا (و ما تواضع احد لله الا رفعه الله ) )) (منية المريد، ص 69. كنزالعمال 3/110 و 111. تذكرة السامع ص 64).

264- (( ما نقصت صدقة من مال ، و ما زاد الله عبدا بعفو الا عزا، و ما تواضع احد لله الا رفعه الله . )) (منية المريد، ص 69. حديثى قريب به همين مضمون در (الكافى 3/185) آمده است ).

265- (( علموا و لا تعنفوا؛ فان المعلم خير من المعنف . )) (منية المريد، ص 69. كنزالعمال 10/249. در طى حديث ديگر در همين كتاب اخير و همان صفحه چنين آمده است : (( (علموا و يسروا و لاتعسروا، و بشروا و لاتنفروا) )) ).

266- (( لينوا لمن تعلمون (تعلمونه ) و لمن تتعلمون منه )) (منية المريد ص 69. سنن ابى داود 2/190. به نقل از تذكرة السامع ، ص 65).

267- كنيه به منزله نام فاميلى در ميان عربها، معمول و متعارف بوده ، و قاعدة با (اب ) يا (ام ) از قبيل ابوعبدالله ، ام كلثوم ، و يا (ابن ) و (بنت ) آغاز مى شد. و يادكردن افراد با چنين گونه نامها، به عنوان احترام به آنان تلقى مى گرديد.

268- صحيح ترمذى ، حديث 2650. كنزالعمال 10/246. متن حديث چنين است : (( (ان الناس لكم تبع ، و ان رجالا ياءتونكم من اقطار الارض يتفقهون فى الدين ، فاذا اتوكم فاستوصوا بهم خيرا) )) .

269- حديث مسلسل ، حديثى است كه كليه افراد سلسله تا به معصوم - هنگام روايت - داراى خصوصيت قولى يا فعلى باشند مثلا: (( اخبرنى فلان والله . )) كه كلمه (والله ) (يا هر كلمه و عبارت ديگر) در نقل از يكان يكان افراد سلسله سند آمده باشد. و از همين نوع است تسلسل در اسامى كه تمام افراد سلسله به يك نام باشند (علم الحديث : مدير شانه چى ص 157).

منظور شهيد ثانى (رحمه الله تعالى ) از حديث مورد نظر، اين است كه راوى مثلا مى گفت : (( (اخبرنى فلان ، و سئلنى عن اسمى و كنيتى و بلدى و اءين اءنزلت ) )) - يا - (( (و سئلته - عن اسمه و...) )) و همين عبارت و خصوصيات از راويان ديگر در نقل و روايت از ديگران ، در تمام سلسله سند تكرار مى شده است .

270- تذكرة السامع ، ص 52.

271- در مبحث آداب نگارش ؛ راجع به (تخريج )، مطالب و توضيحات مفصلى در پيش داريم .

272- به عنوان مثال : در نماز جماعت ، اگر ماءموم به تصور اينكه امام قيام نموده ، سر از ركوع بلند كند؛ ولى باز هم ببيند امام در ركوع است بايد دوباره به ركوع رود و از امام متابعت نمايد. در اين مورد با وجود اينكه بر ركن اضافه شده است ، نماز او باطل نيست .

273- مثلا اگر كسى ديوارى ساخته و كسى ديگر آن ديوار را روى شخصى خراب كند و آن شخص بميرد، سازنده ديوار را قصاص نمى كنند؛ بلكه كسى را كه مباشر خراب كردن ديوار است ، قصاص مى نمايند. مگر در مواردى كه سبب ، اقوى از مباشر باشد. به عنوان نمونه اگر كسى ، شخص ديگرى را روى فرد ديگر، هول دهد؛ و اين عمل موجب مرگ و يا جرح فرد ثالث گردد شخص دوم را - كه مباشر و عامل بلاواسطه قتل و جرح بوده است - مجرم نمى شناسند؛ بلكه بايد شخص اول را كه سبب بوده است مجرم و قابل كيفر دانست .

274- اگر كسى اقرار كند كه اتومبيلى را براى استفاده شخصى از كسى تحويل گرفته و سپس مالك اتومبيل ، آنرا مطالبه كند و آن شخص بگويد من اتومبيل را به او برگرداندم ، قول او اعتبار و ارزشى ندارد. مگر آنكه بينه و شهادت شاهدانى را در اين ادعاء خود اقامه نمايد.

275- از قبيل قياس (منصوص العله ) كه در علم اصول فقه ، مفهوم آن گزارش شده است .

276- اسلام و تعليم و تربيت 1/228. و 2/219 - 231.

277- متن كامل حديث بدينصورت است :

(( لاتكرهوا الى انفسكم عبادة ، فان المنبت لا ارضا قطع و لا ظهرا ابقى )) (رك : مجمع البحرين ، ط 1314 ه‍ ق .، ص 137. النهاية 1/92). در كتاب (الكافى 3/138) آمده است كه رسول اكرم به اميرالمؤ منين على (عليه السلام ) فرمود:

(( (يا على ان هذا الدين متين ، فاوغل فيه برفق ، و لاتبغض الى نفسك عبادة ؛ فان المنبت - يعنى المفرط - لا ظهرا ابقى و لا ارضا قطع . فاعمل عمل من يرجو ان يموت هرما، و احذر حذر من يتخوف ان يموت غدا) )) :

اى على ! اين دين ، آئين استوارى است ، با نرمى و مدارا در آن وارد شو، و عبادت پروردگارت را مبغوض و ناخوش آيند خويش مگردان ، زيرا خسته كننده مركوب - كه گرفتار افراط در راندن و باركشيدن آن است - نه مركوبى باقى گذاشته و نه مسافتى را مى پيمايد. پس مانند كسى كه اميد دارد در روزگار پيرى بميرد، عمل كن . و مانند كسى كه مى ترسد فرداى امروز بميرد، بيمناك و بر حذر باش .

چند حديث ديگر و قريب به همين مضمون در كنزالعمال 3/40، آمده است . ضمنا كلمه (منبت )، عبارت از كسى است كه به علت افراط در مورد مركوبش ، از سفر و قافله جدا مى گردد، و براى ادامه سير خود درمى ماند. يكى از دوستان مى گفت : استاد ما در بيان مفهوم (منبت ) توضيح مى داد كه او عبارت از كسى است كه تنگ مركوب را بيش از اندازه ضرورت محكم مى كند، و مركوب خود را از اين طريق ، فرسوده و خسته كرده و آنرا درمانده مى سازد.

278- نهج البلاغه (حكم )، شرح عبده ، ص 185 و 248. فيض الاسلام ، ص 1158.

279- به عنوان نمونه ، در اين مورد، بنگريد به : (كتاب الزى و التجمل و المروءة ) صحيح الكافى 3/205 - 227. و نيز كتاب كنزالعمال (كتاب الزينة و التجمل ) 6/639 الى 698.

280- در تذكرة السامع (ص 31) آمده است كه مالك بن انس ، چنين مى كرد.

281- در هامش تذكرة السامع ، ص 30 آمده كه در سنن ابى داود (2/208) دعاى مذكور تا همين قسمت درج شده ، ولى تمام قسمت آن در بحارالانوار 2/63، به نقل از منية المريد آمده است .

282- اين دو بخش از دعاء در تذكرة السامع ، ص 30، 31. و بحارالانوار 2/63، به نقل از منية المريد، ياد شده است .

283- امام صادق (عليه السلام ) فرموده است : (( (الصلوة خير موضوع فمن شاء استكثر، و من شاء استقل ) )) : نماز بهترين قانونى است كه وضع شده است ، هر كه بخواهد بيش ، و هر كه نخواهد كم انجام دهد. برخى (خير موضوع ) نيز خوانده اند؛ ولى بهتر است كه به صورت اضافه يعنى (خير موضوع ) خوانده شود. (رك : المستدرك 1/177، المحجة البيضاء، 2/63. و نيز كتاب بحارالانوار. و كتاب (الامامة ، والتبصرة ) از على بن بابويه . و كتاب (الغايات ) از جعفر بن احمد قمى ).

ابى ذر غفارى گويد: بر رسول خدا (صلى الله عليه و آله ) - در حاليكه تنها نشسته بود - وارد شدم . به من فرمود: اى اباذر، مسجد را تحيتى است . عرض كردم : تحيت مسجد چيست ؟ فرمود: دو ركعت نمازى كه شايسته است آنرا به جاى آورى . گفتم اى رسول خدا، مرا به نماز فرمان ميدهى ، نماز چيست ؟ فرمود: (( الصلوة خير موضوع ، من شاء اقل و من شاء اكثر) )) (رك : بحارالانوار 18/31، 32، ط كمپانى ).

284- در طى روايت ديگرى آمده است كه آنحضرت فرمود: (( ان لكل شى ء شرفا و ان اشرف المجالس ما استقبل به )) (رك : سفينة البحار 1/166).

285- دعا تا اينجا در سنن ابى داود 2/208 آمده است ؛ ولى مجموع آن در منية المريد، ص 82، و بحارالانوار 2/63، درج شده است . و نيز بنگريد به صحيح ترمذى ؛ دعوات ؛ 128.

286- در طى دعاى ابوحمزه ثمالى آمده است : (( (... و اعوذ بك من نفس لاتقنع ، و بطن لايشبع ، و قلب لايخشع و دعاء لايسمع ، و عمل لاينفع ) )) .

287- در پاره اى از نسخه ها آمده است : (و قونا).

288- منية المريد 82. بحارالانوار 2/63. دعاى نيمه شعبان (رك : مفاتيح الجنان ، 341).

289- (( ان الله يحب الصوت الخفيض و يبغض الصوت الرفيع )) (منية المريد، ص 83. تذكرة السامع ، ص 39. تذكرة الحفاظ: ذهبى 3/316).

290- تذكرة السامع ، ص 39.

291- (( اذا سئلتم عما لاتعلمون فاهربوا، قالوا: و كيف الهرب ؟ قال : تقولون : (الله اعلم ) )) (منية المريد، ص 85).

292- (( ما علمتم فقولوا. و ما لم تعلموا فقولوا: (الله اعلم ). ان الرجل ليسرع (لينتزع ) بالآية من القرآن ، يخر فيها ابعد ما بين السماء و الارض )) (منية المريد، ص 86. الكافى 1/52. بحارالانوار 2/119، به نقل از محاسن برقى ).

293- الكافى 1/53. بحارالانوار 2/113، به نقل از امالى صدوق .

294- سوره اعراف ، آيه 168.

295- سوره يونس ، آيه 39. (منية المريد، ص 86. بحارالانوار 2/113، به نقل از امالى صدوق . در منية المريد، آمده است : (خص عباده )، ولى در (بحار) و (الكافى ): (عير عباده ) آمده است ).

296- متن اين دو روايت اخير را بنگريد در (الكافى 1/53).

297- (( اذا ترك العالم (لاادرى ) اصيبت مقاتله )) (منية المريد، ص 86. تذكرة السامع ص 42). در كتاب اخير، به جاى (اذا ترك )، (اذا اخطاء) آمده است .

ولى بايد يادآور شد كه اين سخن از ابن عباس نيست ، بلكه گفتار اميرالمؤ منين على (عليه السلام ) مى باشد

(رك : نهج البلاغة ، حكم ، ش 85. فيض الاسلام 4/1114 بحارالانوار 2/122).

در پاره اى از نسخه ها آمده است : (( اذا ترك العالم (لاادرى ) اصبيت كلمته ) )) يعنى در صورت ترك (لاادرى ) سخن آدمى در پاسخ به پرسشها، سرانجام به جهل و نادانى انحراف مى يابد.

مقاتل نيز جمع مقتل مى باشد (و مقتل به معنى كشتن گاه )، و در انسان ، عبارت از آن جائى است كه چون بر آن جاى زنند، كشته شود (رك : فرهنگ نفيسى 5/3450).

298- اين حديث با مضامين مختلف ، ضبط شده است : در النهاية 1/117، حديث مذكور به سلمان فارسى منسوب است ، و بدينصورت مى باشد: (( من اصلح جوانيه اصلح الله برانيه )) و نيز در ج 1 ص 319 همين كتاب آمده است : (( و فى حديث سلمان رضى الله عنه : (ان لكل امرى جوانيا و برانيا، فمن يصلح جوانيه يصلح الله برانيه ، و من يفسد جوانيه يفسد الله برانيه ) )) . (جوان ) و (بران ) از (جو) و (بر) و به ترتيب ، به معنى درون خانه و بيابان است كه الف و نون به منظور تاءكيد بدآنها اضافه شده است . درباره معنى برانى و جوانى ، بنگريد به مجمع البحرين 3/220.

299- شرح اين حديث و اختلاف علماء در تفسير آن ، قبلا در ص 228 تا 230 همين كتاب ، گذشت .

300- تذكرة السامع ، ص 75.

301- (( ان فى الجسد مصغة اذا صلحت صلح الجسد كله ، و اذا فسدت فسد الجسد كله ، الا و هى القلب )) (منية المريد، ص 90. صحيح بخارى ، كتاب الايمان 1/13. در كتاب النهاية فى غريب الحديث آمده است : (( (ان فى ابن آدم مضغة اذا صلحت ، صلح الجسد كله ) )) ماده (مضغ ) 4/339.

302- منية المريد؛ ص 90. تذكرة السامع ، ص 67.

303- وى از عرفاء بنام اسلامى است كه به سال 129 ه‍ق زاده شد، و به هنگام بازگشت از مكه در 197 ه‍ ق . از دنيا رفت .

304- سوره مريم ، آيه 12.

305- سوره بقره ، آيه 281.

306- سوره قصص ، آيه 13.

307- سوره شعراء، آيه 21.

308- در تذكرة السامع (ص 71 و 72) اين سخنان به شافعى ، منسوب است .

309- در تذكرة السامع (ص 71) آمده است كه خطيب بغدادى اين سخن را از دانشمندى نقل كرده است .

310- ذهبى در تذكرة الحفاظ (1/182)، در ضمن شرح احوال شعبة بن حجاج آورده است كه او لباس تيره و خاكى رنگ مى پوشيد (رك : تذكرة السامع ، ص 71).

311- اين سخن در تذكرة السامع ، ص 71، به شافعى ، منسوب است ، كه گفت :

(( (لو كلفت شراء بصلة لما فهمت مسئلة ). يا - لو كلفت الى شراء بصلة ...)))

312- در صحيح مسلم ، اين سخن از يحيى بن ابى كثير نقل شده است كه مى گفت : (( (لايستطاع العلم براحة الجسد )) (رك : تذكرة السامع ، ص 27).

313- حديثى است كه متن كامل آن ، چنين مى باشد: (( حفت الجنة بالمكاره ، و حفت النار بالشهوات ) )) . بجاى (حفت )، (حجبت ) نيز روايت شده است (رك : مجمع البحرين 2/34 و 5/38. تذكرة السامع ، ص 27).

314- صبر به معنى چادروا، و تبرزد، و زكاب و عصاره درختى تلخ (كه به كسر باء مى باشد) و به سكون باء، تلفظ نكنند، مگر در ضرورت شعر (فرهنگ نفيسى 3/2128).

315- واژه اى كه انسان در اميد بستن به چيزى به كار مى برد، و به معنى (اميد و آرزو) و از افعال مقاربه مى باشد.

316- واژه اى كه مانند (عسى ) در اميد و آرزو به كار مى رود، و از حروف (مشبهة بالفعل ) است ، كه در اصل ، (لعل ) بود و با اضافه شدن ياء متكلم به صورت (لعلى ) درمى آيد، و با حذف لام ، مى شود: (على ).

317- واژه اى است كه عرب در مورد موكول ساختن كارى به آينده ، استعمال مى كند، و از حروف استقبال مى باشد.

318- الكافى 1/46. كتاب العلم : ابن عبدالبر، ص 65. بحارالانوار 2/43 و 44 و 45، به نقل از محاسن برقى و عدة الداعى . كنزالعمال 10/302. سفينة البحار 2/221. تذكرة السامع ، ص ‍ 100.

319- منية المريد، ص 95، 96. هامش رسالة الحقوق ، انتشارات دارالتوحيد، ط 1404 ه‍ق ، ص 16.

320- سوره كهف ، آيه 66.

321- سوره كهف ، آيه 69.

322- شعبة بن حجاج مى گفت : (( (كنت اذا سمعت من الرجل الحديث كنت له عبدا ما يحيى ) )) يعنى آنگاه كه از كسى ، حديثى را مى شنيدم ، خويشتن را - تا وقتى او در قيد حيات بود - بنده او مى دانستم (تذكرة السامع ، ص 90) و اين گفتار نيز معروف است كه فرمود: (( (من علمنى حرفا فقد صيرنى عبدا) )) : آنكه مرا تعليم داد، مرا بنده خويش ‍ گردانيد.

323- سوره كهف ، آيه 75.

324- اشاره اى است به اين سخن الهى در قرآن كريم : (( (... و بشر الصابرين ، الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله و انا اليه راجعون ، اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون )) . (سوره بقره ، آيه هاى 155 - 157).

325- تذكرة السامع ، ص 85.

326- اين سخن در تذكرة السامع ، ص 87، به شافعى منسوب است .

327- يكى از دانشمندان مى گويد: (( (من اعظم البلية تشيخ الصحيفة ) )) از بزرگترين بليه و مصيبت ها اين است كه شخص ، كتاب را به عنوان استاد خود بر گيرد (تذكرة السامع ، ص 87) صحفيون ، جمع صحفى است و او عبارت از كسى است كه در قرائت صحيفه خطاء مى كند (فرهنگ نفيسى 3/2131) در بحارالانوار 2/105، آمده كه رسول خدا (صلى الله عليه و آله ) فرموده است : (( (و اياكم و اهل الدفاتر و لايغرنكم الصحفيون ) ))

328- در سخنان اميرالمؤ منين على (عليه السلام ) آمده است : (( (الحكمة ضالة المؤ من ، فخذ الحكمة و لو من اهل النفاق )) : حكمت ، گمشده مومن است . پس بايد حكمت را - ولو از اهل نفاق هم ميسر باشد - فراگيرى (رك : شرح نهج البلاغه : محمد عبده 2/96، ط بيروت 1885 م ) ولى متن عربى ترجمه فوق ، در تذكرة السامع ، ص 86 آمده است .

329- ابراهيم بن هلال صابى مى گويد: من در حضور فخرالملك وزير بسر مى بردم كه حاجب خبر آورد شريف مرتضى مى خواهد به مجلس درآيد. فخرالملك به منظور احترام از جاى برخاست و شريف مرتضى را در صدر مجلس - يعنى همانجائى كه خود مى نشست - جاى داد. سپس به گفتگو پرداختند و سرانجام شريف مرتضى عازم رفتن شد، و وزير از جاى برخاست و با هم خداحافظى كردند.

لحظه هائى بيش نگذشت كه حاجب ، پيام آورد: شريف رضى ، يعنى برادر بزرگوار شريف مرتضى مى خواهد وارد مجلس گردد. وزير، نامه اى كه تازه به نگارش آن آغاز كرده بود به يك سو افكند، و سراسيمه از جاى برخاست ، و تا دهليز منزل به استقبال شريف رضى رفت ، و در نهايت احترام و تواءم با تواضع و فروتنى ، وى را در صدر مجلس نشاند. و پس از چند لحظه اى درنگ ، عازم رفتن شد. وزير از جاى برخاست و تا در خانه او را مشايعت كرد. و بالاخره احترام و تجليل فراوانى از او به عمل آورد و سپس سرگرم رتق و فتق امور گرديد. پس از آنكه از كارها فارغ شد از وزير اجازه خواستم سؤ الى را با او در ميان گذارم . او قبل از طرح سؤ ال من ، گفت : تصور مى كنم مى خواهى بپرسى كه به چه دليل ، احترام و تجليل فزونترى درباره سيد رضى مبذول داشتم ، با اينكه سيد مرتضى از سيد رضى ، بزرگسالتر و دانشمندتر است ؟ من گفتم : سؤ ال و پرسش من نيز درباره همين مطلب بوده است . در اين وقت وزير، نوكر خود را خواست و به او گفت : آن نامه هائى كه چند روز پيش آنها را به تو سپردم بياور. خادم نامه ها را آورد، ديد نامه هائى از شريف مرتضى و شريف رضى است . نامه شريف مرتضى بسيار مفصل و طولانى بود كه در طى آن از وزير خواست كه او را از پرداخت سهم درباره حفر نهر معاف دارد. لكن نامه شريف رضى متضمن اعتذار از قبول هديه وزير بوده است . لذا گفت حالا ديدى كه مضمون نامه اين دو چگونه از هم متفاوت بوده است . وزير به ابراهيم بن هلال صابى گفت : به من گزارش كردند كه براى شريف رضى فرزندى به دنيا آمد، من هزار دينار در طبقى نهادم و نزد شريف رضى فرستادم ؛ لكن شريف رضى آنرا نپذيرفت و گفت : وزير مى داند كه من از كسى چيزى نمى پذيرم .

وزير گفت : من بار ديگر اين هديه را فرستادم و گفتم آنرا به قابله تقديم مى كنم . شريف رضى اين هديه را همراه نامه اى برگرداند كه مضمون آن نامه چنين بود: وزير مى داند ميان ما قابله بيگانه وجود ندارد، و نوعا قابله هاى ما از قوم و قبيله و خويشاوندان خودمان هستند، و آنها از رهگذر كار خود، نه مزدى مى گيرند و نه صله و هديه اى را قبول مى كنند.

بار سوم هديه مذكور را فرستادم و يادآور شدم كه آنرا ميان ياران و دانشجويان خود تقسيم كند. وقتى هديه را حضور او آوردند ملازمان و طلاب در پيرامون او حضور داشتند. شريف رضى فرمود: اينان خود حاضرند، هر كه مى خواهد از آن بردارد.

330- قدماء، قائل به اخلاط و عناصر چهارگانه در بدن بوده اند كه عبارتند از: بلغم ، خون ، صفراء، سوداء.

331- تذكرة السامع ، ص 88.

332- اين سخن در تذكرة السامع ، ص 88 به شافعى منسوب است كه در برابر مالك ، چنين احساس مى نمود.

333- در تذكرة السامع ، ص 88، اين گفتار، منسوب به ربيع مى باشد.

334- شريك بن عبدالله قاضى (م 177 ه‍ق )، فقيه و محدث ، و يكى از دانشمندان برجسته اسلامى است (رك : تذكرة الحفاظ 1/214).

335- (( تعلموا العلم ، و تعلمواللعلم السكينة و الوقار، و تواضعوا لمن تعلمون منه )) (منية المريد، ص 103. كنزالعمال 10/141).

336- (( من علم احدا مسئلة ملك رقه . قيل ايبيعه و يشتريه ؟ قال : (لا)؛ بل ياءمره و ينهاه )) (منية المريد، ص 103). در طى وصيت شيخ محمد بن جمهور احسائى در رابطه با اجازه به شيخ ربيعة بن جمعه ، راجع به حق معلم و استاد، پاره اى از حقوق معلم ياد شده ، و از نبى اكرم (صلى الله عليه و آله ) روايت كرده است كه فرمود: (( (من علم شخصا مسئلة ، ملك رقه (رقبتة ). فقيل : ايبيعه ؟ قال : لا؛ لكن ياءمره و ينهاه )) (رك : بحارالانوار، بخش اجازات ، ط سنگى ، ص 50، 51).

337- در تذكرة السامع ، به جاى (لكى ) آمده است : (فهم ). و صحيحتر نيز همين است .

338- گويند اين سخن ، امام ابوحامد، محمد غرالى است (رك : تذكرة السامع ، ص 88).

339- تذكرة السامع ، ص 91.

340- (( ذللت طالبا فعززت مطلوبا )) (منية المريد، ص 105. تذكرة السامع ، ص 91. سفينة البحار 2/222).

341- گويند اين سخن ، معافى بن عمران است كه به عقيده ثورى ، همان (يا قوتة العلماء) (م 158 ه‍ق ) مى باشد (رك : تذكرة السامع و هامش آن ، ص 91).

342- راوى اين سخن ، محمد بن ادريس شافعى است (رك : تذكرة السامع ، ص 91، 92).

343- ابن عباس براى كسب علم ، بر در خانه زيد بن ثابت مى نشست و در انتظار بسر مى برد، تا زيد بيدار گردد، مردم به او مى گفتند: آيا نمى خواهى كه ما زيد بن ثابت را بيدار كنيم ؟ مى گفت : نه .

گاهى آنقدر انتظار ابن عباس طولانى مى گشت كه سوزش حرارت آفتاب ، او را سخت مى آزرد (رك : تذكرة السامع ، ص 96).

344- دارابزين عبارت از صندلى و يا نيم تختى بود كه روى آن ، متكائى قرار داشت .

345- معادل اصطلاح عاميانه عربى : (ايش بك ) يعنى چه تان هست ؟! و به اصطلاح عاميانه فارسى : چته ؟!!

346- اين واژه يعنى كلمه (الابعد) در مقام مزمت و نكوهش و كنايه از آن به كار مى رود. در حديث آمده است : شخصى نزد رسول خدا (صلى الله عليه و آله ) رسيد و عرض كرد: (( (ان الابعد قدزنى ) )) : آن مرد بيگانه محققا زنا كرده است . منظور وى ، كنايه از خويشتن بوده و خود، گرفتار زنا شده بود.

347- متن كتاب كه عينا در تذكرة السامع ، ص 106 نيز آمده است داراى نوعى از ابهام مى باشد. لذا معنى ديگرى كه مى توان بيان كرد اين است : شاگرد نبايد به شرح مساءله اى يا در پاسخ به سؤ ال استاد، و يا پاسخ به سؤ ال ديگران ، بر استاد سبقت جويد. ولى به نظر اينجانب معنى اول به قرينه عبارت بعدى ، صحيح تر مى باشد.

348- گوينده - چنانكه در تذكرة السامع ، ص 105، آمده است - همان عطاء بن ابى رباح ، مفتى اهل مكه و محدث و مفسر معروف مى باشد كه به سال 155 ه‍ ق ، از دنيا رفت (شرح حال او را بنگريد در: تذكرة الحفاظ 1/92. سه مقاله در تاريخ تفسير و نحو: از نگارنده ، ص 49، 50).

349- تذكرة السامع ، ص 105.

350- اين سخن در تذكرة السامع ، ص 105، به (زهرى ) منسوب است .

351- (( الاقتصاد فى النفقة نصف المعيشة ، و التودد الى الناس نصف العقل ، و حسن السؤ ال نصف العلم )) (منية المريد ص 114. در بحارالانوار، 1/224، به نقل از كنزالفوائد: كراجكى ، حديث مذكور بدين صورت ضبط شده است : (( (التودد الى الناس نصف العقل و حسن السؤ ال نصف العلم ، و التقدير فى المعيشة نصف العيش ) )) و نيز در (الكافى 4/457) طى دو حديث آمده است : (( التودد الى الناس نصف العقل ) )) .

352- منية المريد، ص 114. الكافى 1/49.

353- رك : تذكرة السامع ، ص 157.

354- در روزگار پيشين ، و حتى تا همين اواخر، براى خشكاندن مركب ، و نوشته ها از خاك و خاكستر استفاده مى كردند.

355- چنانكه هم اكنون نيز معمول است نوك قلم نى را از هم مى شكافند تا در آن ، نرمى و انعطافى براى نوشتن به وجود آيد و بهتر بنويسد.

356- رك : تذكرة السامع ، ص 110.

357- اين سخن از خطيب بغدادى است (رك : تذكرة السامع ، ص 73).

358- در تفصيل وسائل الشيعه ، حديث 9707 و مسند احمد بن حنبل 1/154، 155، و سنن ابن ماجه (تجارات ، 41)، حديث مذكور بدين صورت آمده است : (( اللهم بارك لامتى فى بكورها )) (رك : المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوى 1/210. مفتاح الوسائل : 1/184).

359- (( اغدوا فى طلب العلم ، فانى ساءلت ربى ان يبارك لامتى فى بكورها )) (منية المريد، ص 120. كنزالعمال 10/251. در اين كتاب اخير به دنبال حديث ، اين جمله نيز اضافه شده است : (( (و يجعل ذلك يوم الخميس ) )) ).

360- (( اطلبوا العلم يوم الاثنين فانه ميسر لطالبه )) (منية المريد، ص 120. كنزالعمال 10/250).

361- اسانيد، جمع اسناد است ، و آن عبارت از نسبت دادن حديث به كسى مى باشد.

362- (( قيدوا العلم ، قيل : و ما تقييده ؟ قال كتابته )) (منية المريد، ص 121). در مقدمه مسند دارمى ، آمده است : (( (قيدوا العلم بالكتاب ، هذا العلم ..) )) .

363- منية المريد، ص 121. كنزالعمال 10/245.

364- الكافى 1/46. كتاب مختصرالعلم : ابن عبدالبر، ص 65.

365- دروس مفرقة ، ظاهرا دروسى است غيررسمى و غيربرنامه اى كه مطالب متنوع و متفرقى ضمن آن بيان مى شود؟

366- درس تقاسيم ظاهرا درس هاى رسمى و برنامه اى و تخصصى است كه پيش بينى شده ، و در حول مطلب خاصى تدريس مى شود.

367- از جابر بن سمره روايت شده است كه مى گفت : هرگاه ما وارد بر نبى اكرم (صلى الله عليه و آله ) مى شديم ، هر يك از ما به هر جا كه مى رسيد جلوس مى كرد (رك : الادب المفرد: بخارى ، ص 164. نقل از تذكرة السامع ، ص 146).

368- (( لايقيمن احدكم الرجل من مجلسه ، ثم يجلس فيه ، ولكن تفسحوا و توسعوا )) (رك : مسند احمد بن حنبل 2/17، 22، 102 و 3/342. الادب المفرد، ص 114).

369- (( لعن من جلس وسط الحلقة )) (سنن ابى داود (الادب )، 14).

370- (( لايجلس بين رجلين الا باذنهما )) (رك : سنن ابى داود 2/186).

371- تذكرة السامع ، ص 156.

372- در تذكرة السامع ، ص 156، آمده است كه اين شاعر، خطيب بغدادى است .

373- تذكرة السامع ، ص 158، 159.

374- در تذكرة السامع ، ص 159، آمده است كه از ابن عباس و ابن عمر، دو حديث در اين باره روايت شده است .

در هامش همين صفحه ذكر شده است كه خطيب بغدادى گفته است : عقيقى به ما مى گفت : در مجلس درس دارقطنى حضور بهم رساندم . و ابوالحسن بيضاوى ، شخص غريب و ناآشنائى را وارد مجلس كرد. اين مرد غريب از دارقطنى درخواست نمود احاديثى را بر او املاء كند. دارقطنى از حفظ - در يك مجلس - بيش از بيست حديث را بر وى املاء نمود كه متون تمام آنها اين جمله بود: (( (نعم الشى ء: الهدية امام الحاجة ) )) اين مرد غريب از مجلس بازگشت . سپس فرداى آن روز به همان مجلس آمد و دارقطنى به او هديه اى تقديم كرد و او را نزد خود خواند، و از حفظ، هفده حديث براى او املا نمود كه در متن همه آنها چنين آمده بود: (اذا جاءكم كريم قوم فاكرموه ) )) (رك : تذكرة الحفاظ 3/189).

375- اين روايت و نقل را خطيب بغدادى از جماعتى از پيشينيان ياد كرده و گفته است : (( (لايقراء حتى ياءذن له الشيخ ) )) (رك : تذكرة السامع ، ص 161).

376- (( قال رسول الله (صلى الله عليه و آله ): كل امرذى بال لايبداء فيه بالحمد، (اقطع ) )) : هر امر مهمى اگر با ستايش الهى آغاز نشود، به پايان و كمال خود نمى رسد، و به نتيجه اى بارور نمى گردد (طبقات الشافعيه : سبكى 1/9. ابى داود، و ابن ماجه نيز در كتاب سنن خود از اين حديث ياد كرده اند).

377- سوره نساء، آيه 175.

378- سوره يونس ، آيه 53.

379- سوره يوسف ، آيه 46.

380- سوره نحل ، آيه 117.

381- سوره يونس ، آيه 59.

382- سوره الحاقة ، آيه 46.

383- (( ان الله لايقبض العلم انتزاعا ينتزعه من الناس ؛ ولكن يقبض العلماء حتى اذا لم يبق علماء، اتخذ الناس رؤ ساء جهالا، فسئلوا فافتوا بغير علم فضلوا و اضلوا )) (منية المريد، ص ‍ 128. شرح شهاب الاخبار، ص 368. بحارالانوار 2/110 و 121 و 124، به نقل از مجالس مفيد. مسند احمد بن حنبل 2/203. كنزالعمال 10/187 و 207. روايتى قريب به همين مضمون ، در الكافى 1/47، آمده است ).

384- (( من افتى بفتيا بغير ثبت (من غير تثبت ، بغير علم ) فانما اثمه على من افتاه )) (منية المريد)، ص 128. سنن ابن ماجه ، (مقدمه - باب اجتناب الراءى و القياس ، 8، ش 53. مسند دارمى ، مقدمه ، 20. مسند احمد بن حنبل 2/321 و 365. كنزالعمال 10/193).

385- (( اجرؤ كم على الفتوى ، اجرؤ كم على النار )) (منية المريد، ص 128. مسند دارمى ، مقدمه ، 20. كنزالعمال 10/184.

در بحارالانوار 2/120، به نقل از مصباح الشريعة ، آمده است : (( (قال النبى (صلى الله عليه و آله ): اجرؤ كم على الفتيا، اجرؤ كم على الله ...) )) .

386- (( اشد الناس عذابا يوم القيمة : رجل قتل نبيا، او قتله نبى ، او رجل يضل الناس بغير علم ، او مصور يصور التماثيل )) (منية المريد، ص 128. احاديثى قريب به همين مضمون در مسند احمد بن حنبل 1/407. صحيح بخارى (لباس ) 89، 91، 92، 95. صحيح مسلم (لباس ) 96، 97. و سنن نسائى آمده است ).

387- منية المريد، ص 128، 129، الكافى . 1/70 - 72.

388- الكافى 1/64.

389- (( من افتى بغير علم و لاهدى لعنته ، ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب ، و لحقه وزر من عمل بفتياه )) .

390- (( انهاك عن خصلتين فيها هلك الرجال : ان تدين الله بالباطل ، و تفتى الناس بما لاتعلم )) (دو روايت اخير از: منية المريد، ص 129. الكافى 1/52).

391- عبدالله بن شبرمه معروف به (ابن شبرمه ) (92 - 144 ه‍ق ) از فقهاء و قضات منصور دوانيقى در كوفه ، و شاگرد شعبى بوده ، و به قياس عمل مى كرد.

392- (( من عمل بالمقاييس فقد هلك و اهلك ، و من افتى الناس - و هو لايعلم الناسخ من المنسوخ و المحكم من المتشابه - فقد هلك و اهلك )) (منية المريد ص 130. الكافى 1/54. بحارالانوار 2/118).

393- ابوسعيد يحيى بن سعيد انصارى (م 143 ه‍ق ) از فقهاى مدينه بوده است .

394- سوره مزمل ، آيه 5.

395- لف و نشر بر دو قسم است : مرتب و مشوش . و اشعار زير را از ديرباز و از آغاز دوران طلبگى به ياد دارم كه مى گفتند:

لف و نشر مرتب آنرا دان

كه دو لفظ آوريم دو معنى

لفظ اول به معنى اول

لفظ دوم به معنى ثانى

لف و نشر مشوش آنرا دان

كه دو لفظ آوريم دو معنى

لفظ دوم به معنى اول

لفظ اول به معنى ثانى

396- اين حديث در كتابهاى زير - غالبا - در باب طهارت ياد شده است :

تفصيل وسائل الشيعة ، باب 2- ابواب الماء المطلق - حديث 4، ج 1 ص 102.

جواهرالكلام فى شرح شرايع الاسلام 1/93. و نيز تذكرة الفقهاء، المعتبر و امثال آنها.

براى توضيح بيشتر بايد يادآور گرديد كه سعيد بن مسيب مى گفت : وضوء ساختن با آب دريا جائز نيست . عبدالله بن عمر معتقد بود: وضوء ساختن با آب دريا بهتر و برخوردار از مزيت استحباب مى باشد. لذا مردم به معصومين (عليهم السلام ) مراجعه مى كردند كه آيا مى توان با آب دريا وضوء ساخت ؟ امام (عليه السلام ) در پاسخ چنين سؤ الى فرمود: (( (هو الطهور ماؤ ه ، الحل ميتته ) )) يعنى آب دريا، پاك و پاك كننده است و مى توان با آن وضوء ساخت و ماهى دريا - كه بيرون دريا مى افتد - حلال است و احتياج و ذبح ندارد.

منظور شهيد ثانى از استشهاد به اين حديث آنست كه شخص سائل - با اينكه راجع به جواز وضوء ساختن با آب دريا از معصوم (عليه السلام ) سؤ ال كرد - حضرت علاوه بر آنكه به چنين سؤ الى پاسخ داد و فرمود: وضوء ساختن با آن اشكالى ندارد، بيان مسئله ديگرى را بدان اضافه كرد و فرمود كه ماهى صيد شده از آب دريا كه كنار دريا مى ميرد حلال است و ذبح آن لازم نيست .

بنابراين ، مفتى و مجتهد را بايسته است ، مطالبى را - كه احيانا مورد سؤ ال سائل نيست ، لكن با مسئله اى كه در ميان مى گذارد داراى ارتباط و پيوندى مى باشد - بر جواب مسئله اضافه كند.

ضمنا از برادر عزيز، جناب آقاى رضا مختارى يكى از طلاب عزيز حوزه علميه قم - كه در اشاره به اين نكته مرا يارى دادند - تشكر خود را اظهار مى دارم و توفيق و پيشرفت او را در امر دين و دنيا آرزو مى نمايم .

397- سوره طه ، آيه 25 - 27

398- سوره انبياء، آيه 79.

399- و آن حديث اين است : (( (كل امر ذى بال لايبدء بالحمد، اقطع ) )) (رك : سنن ابن ماجه ، نكاح ، 19. سنن ابى داود، ادب ، 18).

400- مبرد گويد: توزى مى گفت : از فراء سؤ ال كردم ، چرا (مداد) را (حبر) مى نامند؟ پاسخ داد: معلم را (حبر) مى گويند و منظور آنها عبارت از (مداد حبر) يعنى مداد عالم و دانشمند مى باشد. بعدها كلمه (مداد) را حذف كردند و (حبر) را جايگزين آن ساختند. مبرد مى گويد: من اين مطلب را براى اصمعى بازگو كردم ؛ لكن او گفت : اين سخن ، درست نيست ؛ بلكه به خاطر تاءثير آن ، حبر گويند. وقتى مى گويند: (( (على اسنانه حبر) )) به معنى آنست كه چرك و زردى دندانهاى او آنقدر زياد است كه متمايل به سياهى مى باشد ... اما مبرد مى گفت : تصور مى كنم از آن جهت ، مركب را (حبر) مى نامند كه چون كتاب و نبشتار به وسيله آن ، آراسته و زيبا مى گردد. و عرب اين واژه را با چنين مفهومى از اين سخن اقتباس كرده است كه گويند: (( (حبرت الشى ء تحبيرا) )) يعنى آن چيز را آراسته و زيبا ساختم (رك : صبح الاعشى 2/61).

كيفيت ساختن مداد:

مداد يكى از نوشت افزارهاى پيشينيان به شمار مى رفت . ابوعلى بن مقله وزير مى گفت : بهترين مداد را از دوده نفت و روغن چراغ تهيه مى كنند، به اين صورت كه سه رطل از اين دوده را گرفته و با الك تصفيه مى كردند، و سپس آنرا در ميان پاتيل و ديگ سرگشاده اى قرار مى دادند و سه برابر آن ، بر آن آب اضافه مى كردند و يك رطل عسل ، و پانزده درهم نمك ، و پانزده درهم صمغ كوبيده ، و ده درهم مازو مى افزودند، و روى آتش نرم و كم حرارت مى جوشاندند تا سفت شده و به صورت گل درمى آمد.

صاحب (الحليه ) آورده است كه علاوه بر اين عناصر، كافور را - براى خوشبو شدن - و صبر و تپرزد را به منظور آنكه مگس روى آن ننشيند بدان مى افزودند.

كيفيت ساختن حبر:

حبر و مركب را به دو گونه مى ساختند:

1- مركبى كه با كاغذ يعنى براى نوشتن روى برگ ، مناسب بود كه (حبرالدخان ) ناميده مى شد، و آنرا از مازوى شامى تهيه مى كردند و يك رطل آنرا به صورت بلغور و زبر مى كوبيدند، و آنرا با اندكى از آس يعنى مورد يا ريحان خوشبوى در ميان شش رطل آب به مدت يك هفته خيس مى دادند. سپس آنرا روى آتش مى جوشاندند تا به نصف و يا دو ثلث تقليل مى يافت و بعد از آن در ميان لنگ و پارچه اى آنرا تصفيه مى نمودند، و سه روز آنرا رها مى كردند، و آنرا دوباره تصفيه مى نمودند و بعد از آن به اندازه هر رطلى از آب ، چند وقيه از صمغ عربى و زاج قبرسى را بر آن اضافه مى كردند. سپس از همان دوده اى كه قبلا از آن ياد كرديم آن اندازه بدان مى افزودند كه براى تيره و سياه كردن آن كافى بود و صبر و عسل را نيز به آن اضافه مى كردند كه مگس بر آن ننشيند و مدتى حالت خود را حفظ كند. و براى هر رطلى از اين مركب ، سه وقيه از دوده قرار مى دادند البته پس از آنكه آن دوده را با قلوه كف دست - همراه با نيشكر و زعفران و زنگار - مى كوبيدند تا خوب نرم مى شد و نمى بايست آنرا در هاون كوبيد.

2- نوع ديگر مناسب نوشتن روى پوستهاى نازك و رقيق بوده كه آنرا (الحبرالراءس ) مى ناميدند كه در آن ، دوده وجود نداشت ، به همين جهت درخشان و براق و براى چشم ، مضر بوده است (رك : صبح الاعشى 2/465، 466، به نقل از هامش تذكرة السامع ، ص 178، 179).

بر اساس اين توضيح ، مداد عبارت از نوعى مركب بوده است كه داراى ثبات و پايدارى زيادى نبوده و نيز قابل حك و محو نبود. لكن حبر و مركب مخصوص كه از آن بازگو شد، عبارت از نوعى مركب بوده كه با رطوبت دهان و امثال آن قابل حك و محو بوده ، ولى به زودى محو نمى شد؛ بلكه براى مدت زمانى دور و دراز محفوظ مى ماند.

401- سوره عنكبوت ، آيه 68.

402- (( انما هلك من كان قبلكم بهذا، ذروا المراء فان المؤ من لايمارى ، ذروا المراء فان الممارى قد تمت خسارته ، ذروا المراء فان الممارى لااشفع له يوم القيمة ، ذروا المراء فانا زعيم بثلاثة ابيات فى الجنة : فى رياضها (ربضها) و واسطها و اعلاها لمن ترك المراء و هو صادق ، ذروا المراء فان اول مانهانى عنه ربى بعد عبادة الاوثان : المراء. )) (منية المريد، ص ‍ 148. چند حديث ، قريب به اين مضمون و مفصل تر از آن در (كنزالعمال 3/64 و 647 و 882 آمده است ).

403- (( ثلاث من لقى الله عز و جل بهن ، دخل الجنة من اى باب شاء: من حسن خلقه ، و خشى الله فى المغيب و المحضر، و ترك المراء و ان كان محقا )) .

404- (( اياكم و المراء و الخصومة ، فانهما يمرضان القلوب على الاخوان و ينبت عليهما النفاق )) .

405- (( اياك و ملاحاة الرجال )) (سه روايت اخير، از: منية المريد، ص 149. الكافى 3/409، 410).

406- سوره فاطر، آيه 10.

407- سوره كهف ، آيه 110.

408- (( ان اخوف ما اخاف عليكم : الشرك الاصغر. قالوا و ما الشرك الاصغر يا رسول الله ؟ قال : الرياء. يقول الله تعالى يوم القيمة - اذا جازى العباد باعمالهم -: اذهبوا الى الذين تراؤ ن فى الدنيا، فانظروا هل تجدون عندهم الجزاء )) (منية المريد، ص 149. كنزالعمال 3/471، البته با تفاوت بسيار اندك ).

409- (( استعيذوا بالله من جب الخزى . قيل و ما هو يا رسول الله ؟ قال : وادى فى جهنم اعد للمرائى )) (منية المريد، ص 49، 50. دو حديث ، قريب همين مضمون در كنزالعمال 3/472 و 479، و 10/274 آمده است . و به جاى (جب الخزى )، ياد شده است : (جب الحزن ) و يا (وادى الحزن ) ).

410- (( ان المرائى ينادى يوم القيمة يا فاجر، يا غادر، يا مرائى ، ضل عملك و بطل اجرك اذهب فخذ اجرك ممن كنت تعمل له )) (منية المريد، ص 150).

411- منية المريد، ص 150. الكافى 3/401.

412- (( ان الملك ليصعد بعمل العبد مبتهجا به ، فاذا صعد بحسناته يقول الله عز و جل : اجعلوها فى سجين ، انه ليس اياى اراد به )) (منية المريد، ص 150. الكافى 3/402).

413- (( ثلاث علامات للمرائى : ينشط اذا راءى الناس ، و يكسل اذا كان وحده ، و يحب ان يحمد فى جميع اموره )) (منية المريد، ص 150، الكافى 3/402).

414- سوره فتح ، آيه 26.

415- منية الريد، ص 150، حديثى قريب به همين مضمون در (الكافى ) 3/412، آمده است .

416- (( من كف غضبه ستر الله عورته )) . (منية المريد، ص 150. الكافى 3/413. كنزالعمال 3/231).

417- منية المريد، ص 151. سنن ابن ماجه ، (زهد) 1. (ادب ) 7.

418- (( الغضب يفسد الايمان كما يفسد الصبر العسل )) . (منية المريد، ص 150. كنزالعمال 3/138 و 522).

419- (( ما غضب احد الا اشفر على جهنم )) (منية المريد، ص 151). اشفر؟

420- منية المريد، ص 151. الكافى 3/412.

421- (( الغضب يفسد الايمان كما يفسد الخل العسل )) (منية المريد، ص 151. الكافى 3/412).

422- (( ان الرجل ليغضب فما يرضى ابدا حتى يدخل النار )) (منية المريد، ص 151. الكافى 3/412).

423- (( يا موسى ، امسك غضبك عمن ملكتك عليه ، اكف عنك غضبى )) (منية المريد، ص 151. الكافى 3/413).

424- (( ان هذا الغضب جمرة من الشيطان توقد فى قلب ابن آدم ، و ان احدكم اذا غضب احمرت عيناه و انتفخت اوداجه و دخل الشيطان فيه )) (منية المريد ص 151. الكافى 3/415. حديثى قريب به همين مضمون در (كنزالعمال ) 3/523، آمده است ).

425- سوره اعراف ، آيه 199.

426- سوره بقره ، آيه 237.

427- (( ثلاث - و الذى نفسى بيده ان كنت لحالفا عليهن - ما نقصت صدقة من مال فتصدقوا، و لاعفا رجل عن مظلمة يبتغى بها وجه الله تعالى الا ازداده الله تعالى بها عزا يوم القيمة ، و لافتح رجل باب مسئلة الا فتح الله عليه باب فقر )) (منية المريد، ص 152، 153. روايتى قريب به همين مضمون در موطاء مالك (صدقه ) 12. صحيح ترمذى (بر) 82. مسند احمد 1/193 و 3/235، 438 آمده است . بخشهائى از اين حديث به طور متفرق در شرح شهاب الاخبار، ص 332 و 338، ياد شده است ).

428- ظ(( التواضع لايزيد العبد الا رفعة فتواضعوا يرفعكم الله ، و العفو لايزيد العبد الا عزا فاعفوا يعزكم الله ، و الصدقة لاتزيد المال الا كثرة فتصدقوا يرحمكم الله )) (منية المريد، ص ‍ 153. الكافى 3/185).

429- (( يا رب اى عبادك اعز اليك ؟ قال : الذى اذا قدر عفا )) (منية المريد، ص 153. كنزالعمال 3/373).

430- (( الا اخبركم بخير (على خير) خلائق الدنيا و الآخرة : العفو عمن ظلمك ، و تصل من قطعك و الاحسان الى من اساء اليك ، و اعطاء من حرمك )) (منية المريد، ص 153. الكافى 3/166).

431- سوره فلق ، آيه 63.

432- (( (الحسد ياءكل الحسنات كما تاءكل النار الحطب ) )) (منية المريد، ص 154. كنزالعمال 3/461. دو روايت ديگر، نظير اين حديث در (الكافى ) 3/416 بدين صورت آمده است : (( (ان الحسد لياءكل الايمان كما تاءكل النار الحطب ) )) .

433- (( دب اليكم داء الامم قبلكم : الحسد و البغضاء. و هى حالقة ، لااقول حالقة الشعر، و لكن حالقه الدين . و الذى نفسى بيده لاتدخلون الجنة حتى تؤ منوا، و لاتؤ منوا حتى تحابوا )) . (منية المريد، ص 154. كنزالعمال 3/467. صحيح ترمذى ، (قيامة ) 56. مسند احمد 1/165، 167. در صحيح ترمذى آمده است : (( لااقول : تحلق الشعر؛ ولكن تحلق الدين )) . برخى از نويسندگان ، حالقه را به بدگوئى و شعر را به شعر (بكسر شين ) تلقى كرده و روايت را با چنين برداشتى تفسير كرده اند).

434- (( ستة يدخلون النار قبل الحساب بستة . قيل يا رسول الله من هم ؟ قال : الامراء بالجور، و العرب بالعصبية ، و الدهاقين بالكبر، و التجار بالخيانة ، و اهل الرستاق بالجهالة ، و العلماء بالحسد )) (منية المريد، ص 154. بحارالانوار 2/108، به نقل از خصال صدوق . در اين كتاب اخير، به جاى (ستة يدخلون النار قبل الحساب ) آمده است : (يعذب ستة بست ) و نيز تقديم و تاءخيرى در عبارت ديده مى شود.

435- (( ان الرجل لياءتى باى بادرة ، فيكفر، و ان الحسد لياءكل الايمان كما تاءكل النار الحطب )) (منية المريد، ص 154. الكافى 3/416).

436- (( آفة الدين : الحسد والعجب و الفخر )) .

437- (( يا ابن عمران ، لاتحسدن الناس على ما آتيتهم من فضلى ، و لاتمدن عينيك الى ذلك و لاتتبعه نفسك ، فان الحاسد ساخط لنعمى ، صاد لقسمى الذى قسمت بين عبادى . و من يك كذلك فلست منه و ليس منى )) .

438- (( ان المؤ من يغبط و لايحسد، و المنافق يحسد و لايبغط )) (سه روايت اخير از: منية المريد، ص 154. الكافى 3/418).

439- (( ايما مسلمين تهاجرا فمكثا ثلاثا لايصلحان الا كانا خارجين من الاسلام ، و لم يكن بينهما ولاية . و ايهما سبق الى كلام اخيه كان السابق الى الجنة يوم الحساب )) (منية المريد. الكافى ص 4/45).

440- وى از متصديان و گماشتگان هزينه هاى مالى امام صادق (عليه السلام ) بوده است .

441- منية المريد، ص 155. الكافى 4/43، 44.

442- (( ان الشيطان يغرى بين المؤ منين ما لم يرجع احدهم عن دينه ، فاذا فعلوا ذلك استقلى على قفاه و تمدد، ثم قال : فزت . فرحم الله امرء الف بين وليين ، يا معشر المؤ منين تاءلفوا و تعاطفوا )) (منية المريد، ص 155. الكافى 4/45).

443- (( لايزال ابليس فرحا ما اهتجر المسلمان ، فاذا التقيا اصطكت ركبتاه و تخلعت اوصاله و نادى يا ويله ما لقى من الثبور )) (منية المريد، ص 155. الكافى 4/45، 46).

444- سوره حجرات ، آيه 12.

445- (( كل المسلم على المسلم حرام : دمه و عرضه و ماله )) (منية المريد، ص 156. شرح شهاب الاخبار، ص 94).

446- (( اياكم و الغيبة اشد من الزنا، ان الرجل قد يزنى فيتوب ، فيتوب الله عليه . و ان صاحب الغيبة لايغفر حتى يغفر صاحبها )) (منية المريد، ص 156. كنزالعمال 3/586 و 589).

447- (( يا معشر من آمن بلسانه و لم يؤ من (و لم يسلم ) بقلبه ، لاتغتابوا المسلمين و لاتتبعوا عوراتهم ، فان من تتبع عورة اخيه تتبع الله عورته ، و من تتبع الله عورته يفضحه الله فى جوف بيته )) .(اين حديث و چند حديث ، قريب به همين مضمون در (الكافى ) 4/57 و 58، و (كنزالعمال ) 3/585. آمده است ).

448- سوره نور، آيه 81. (رك : الكافى 4/60).

449- (( من روى على المؤ من رواية يريد شينه و هدم مروءته ليسقط من اعين الناس ، اخرجه الله من ولايته الى ولاية الشيطان ، فلايقبله )) (منية المريد، ص 156. الكافى 4/26).

450- منية المريد، ص 156. الكافى 4/63 و 64.

451- (( اقرب ما يكون العبد الى الكفر: ان يؤ اخى الرجل على الدين ، فيحصى عليه عثراته و زلاته ليعنفه بها يوما ما )) (منية المريد، ص 156. الكافى 4/57، 58. در اين دو صفحه (الكافى ) چند روايت ، قريب به همين مضمون آمده است ).

452- (( سباب المؤ من فسوق ، و قتاله كفر، و اكل لحمه معصية ، و حرمة ماله كحرمة دمه )) (منية المريد، ص 156، 157. الكافى 4/64).

453- (( اذا قال المؤ من لاخيه : (اف ) خرج من ولايته . و اذا قال : انت عدوى ، كفر احدهما، و لايقبل الله من مؤ من عملا و هو مضمر على اخيه المؤ من سوء )) .

454- (( ما من انسان يطعن فى عين مؤ من الا مات بشر ميتة ، و كان قمنا الا يرجع الى خير )) (اين دو روايت از منية المريد، ص 157. الكافى 4/65).

455- (( لايدخل الجنة من فى قلبه مثقال ذرة من الكبر )) (منية المريد، ص 157. الكافى 3/323. و نيز احاديثى قريب به همين مضمون در (كنزالعمال 3/527 و 528 و 534، آمده است ).

456- (( العظمة ازارى ، و الكبرياء ردائى . فمن نازعنى فيهما قصمته )) (منية المريد، ص 157. چندين حديث ، قريب به همين مضمون و با تفاوتهاى اندكى در (كنزالعمال ) 3/526 و 527 و 534 و 535، آمده است ).

457- (( ان اعظم الكبر غمص الخلق و سفه الحق . قال : قلت : و ما غمص الخلق و سفه الحق ؟ قال تجهل الحق و تطعن على اهله . فمن فعل ذلك فقد نازع الله (عز و جل ) رداءه ) )) (منية المريد، ص 158. الكافى 3/424).

458- (( الكبر قد يكون فى شرار الناس من كل جنس ، و الكبر رداء الله . فمن نازع الله . عز و جل ردائه ، لم يزده الله عز و جل الا سفالا )) (منية المريد، ص 157، 158. الكافى 3/422).

459- الكافى 3/422.

460- (( لايدخل الجنة من فى قلبه مثقال ذرة من كبر )) (منية المريد، ص 158. الكافى 3/423. بحارالانوار 152. كنزالعمال ، 3/534، 535، با تفاوتهاى بسيار ناچيز).

461- منية المريد، ص 158. الكافى 3/425.

462- (( ثلثة لايكلمهم الله و لاينظر اليهم يوم القيمة و لايزكيهم و لهم عذاب اليم : شيخ زان و ملك جبار، و مقل مختال )) (منية المريد، ص 158. الكافى 3/425).

463- سوره حجرات ، ضمن آيه 12.

464- منية المريد، ص 158. رواياتى قريب به همين مضمون در (الكافى ) 4/57، 58. و (كنزالعمال ) 3/585، آمده است .

465- منية المريد، ص 158. الكافى 4/58.

466- منية المريد، ص 158. الكافى 4/58.

467- (( من اذاع فاحشة كان كمبتديها، و من عير مؤ منا لم يمت حتى يركبه )) .

468- (( من لقى اخاه بما يؤ نبه به ، انبه الله فى الدنيا و الاءخرة )) (دو روايت اخير از منية المريد، ص 158، 159. الكافى 4/59).

469- (( ضع امر اخيك على احسنه حتى ياءتيك مايغلبك ، و لاتظنن بكلمة خرجت من اخيك سوء و انت تجدلها فى الخير محملا )) (منية المريد، ص 159. الكافى 4/66).

470- (( ايسر حق منها: ان تحب له ما تحب لنفسك ، و تكره له ما تكره لنفسك . و الحق الثانى : ان تجتنب سخطه و تتبع مرضاته و تطيع امره . و الحق الثالث ، ان تعينه بنفسك و مالك و لسانك و يدك و رجلك . و الحق الرابع : ان تكون عينه و دليله و مرآته . و الحق الخامس : ان لاتشبع و يجوع ، و لاتروى و يظلماء، و لاتلبس و يعرى . و الحق السادس : ان يكون لك خادم و ليس لاخيك خادم ، فواجب ان تبعث خادمك فيغسل ثيابه و يضع طعامه و يمهد فراشه . و الحق السابع : ان تبر قسمه و تجيب دعوته و تعود مريضه و تشهد جنازته و اذا علمت ان له حاجة تبادره الى قضائها و لاتلجئه ان يساءلكها؛ ولكن تبادره مبادرة . فاذا فعلت ذلك وصلت ولاديتك بولايته و ولايته بولايتك )) (منية المريد، ص 159، 160. الكافى 3/246، 248).

471- راجع به حقوق برادران دينى نسبت به يكديگر، بنگريد به : بحارالانوار 21/61 - 84 سفينة البحار 1/290. الكافى 3/245 - 253.

472- (( اذا تعلم الناس العلم و تركواالعمل ، و تحابوا بالالسن و تباغضوا بالقلوب ، و تقاطعوا فى الارحام ، لعنهم الله عند ذلك فاصمهم و اعمى ابصارهم ) )) (منية المريد، ص ‍ 160).

473- منية المريد، ص 161. شرح شهاب الاخبار، ص 368. و نيز بنگريد به كنزالعمال 10/183، 184 و 214.

474- سوره بقره ، آيه 216.

475- (( قيدوا العلم ، قيل : و ما تقييده ؟ قال : كتابته )) (منية المريد، ص 163. بحارالانوار 2/147، به نقل از غوالى اللئالى . در مقدمه سنن دارمى ، ص 43، آمده است : (( (قيدوا العلم بالكتاب هذا العلم ) )) . و نيز بنگريد به (كنزالعمال 10/249).

476- مضمون و خلاصه اين حديث را بنگريد در كنزالعمال 10/245 و 249.

477- كنزالعمال 10/257.

478- (( اكتبوا فانكم لاتحفظون حتى تكتبوا )) .

479- (( القلب يتكل على الكتابة )) (دو حديث اخير از منية المريد، ص 163. الكافى 1/66).

480- (( احتفظوا بكتبكم ؛ فانكم سوف تحتاجون اليها )) .

481- (( اكتب و بث علمك فى اخوانك ، فان مت فاورث كتبك بنيك ، فانه ياءتى على الناس زمان هرج لاياءنسون فيه الا بكتبهم )) (دو روايت اخير از منية المريد. ص 163. الكافى 1/67. بحارالانوار 2/150).

482- (( ان المؤ من اذا مات و ترك ورقة واحدة عليها علم ، كانت الورقة سترا فيما بينه و بين النار، و اعطاه الله تعالى بكل حرف مدينة اوسع من الدنيا و ما فيها، و من جلس عند العالم ساعة ناداه الملك : جلست الى عبدى ، و عزتى و جلالى لاسكننك الجنة معه و لاابالى )) (منية المريد، ص 163. بحارالانوار 2/144. به نقل از امالى صدوق ).

483- گويند: وقتى كتاب (الحليه ) ابونعيم اصفهانى نگاشته شد، همزمان با حيات او آنرا به نيشابور بردند، و در آنجا آنرا به چهارصد دينار خريدارى كردند (تذكرة الحفاظ 3/276).

484- ابن سينا گفت : من بارها كتاب (مابعدالطبيعه ) ارسطو را مطالعه كردم ، ولى راهى فراسوى من براى فهم آن گشوده نشد. ابن سينا اتفاقا يكى از روزها به بازار وراقان رفت ، شخصى كه به (محمد دلال ) معروف بود كتابى را براى فروش به ابن سينا عرضه كرد و ابن سينا را صدا زد تا او اين كتاب را از وى خريدارى كند. ابن سينا - با حالتى خشمگين و تواءم با بى اعتنائى - درخواست (محمد دلال ) را رد كرد، و معتقد بود كه در علم مابعدالطبيعه و كتابهاى مربوط به آن ، سودى را نمى توان جست . دلال به ابن سينا گفت : اين كتاب را از من خريدارى كن كه بهاى آن ارزان ، يعنى سه درهم است ، و صاحبش به پول احتياج دارد. ابن سينا اين كتاب را خريد و پس از بازرسى آن ، ملاحظه كرد كه كتاب مزبور، از ابى نصر فارابى فيلسوف است كه به (معلم ثانى ) نامبردار مى باشد، و درباره (اغراض مابعدالطبيعه ) ارسطو است . (يعنى اين كتاب ، همان گمشده او است كه مشكلات مابعدالطبيعه را گزارش ‍ كرده است ). (تاريخ الحكماء قفطى ).

485- شافعى مى گفت : (( (اذا راءيت الكتاب فيه الحاق و اصلاح ، فاشهد له بالصحة ) )) (تذكرة السامع ، ص 173).

486- درباره اين سه اصطلاح ، شرح و گزارشى را در همين مبحث ، در پيش داريم .

487- اين عبارات رمزى ، فشرده عبارت مفصل : (صلوات الله و سلامه - يا - صلى الله عليه و آله ) مى باشد.

488- يكى از اين نصوص ، عبارت از حديثى است كه در چند سطر بعدى متن و هامش ، از آن ياد مى شود.

489- مؤ يد اين سخن ، حديثى است كه از ابى هريره نقل شده است ، ابى هريره مى گفت : (( (ان رسول الله (صلى الله عليه و آله ) قال : من صلى على واحدة صلى الله عليه عشرا) )) و در پاره اى از روايات ديگر آمده است :

(صلى الله عليه عشر صلوات ) (رك : الادب المفرد، ص 94، به نقل از تذكرة السامع ، ص 177. مسند احمد3/102 و 261. مسند دارمى ، (رقاق ) 58).

490- (( من صلى على فى كتاب لم تزل الملائكة تستغفرله ، مادام اسمى فى ذلك الكتاب )) (منية المريد، ص 168. بحارالانوار، ط سنگى ، 23/82. سفينة البحار 2/50).

491- سوره احزاب آيه 56.

492- تذكرة السامع ، ص 177.

493- اين سخن ، از عبدالحميد (بن يحيى ، كاتب مروان ) است كه به سلم بن قتيبه گفته بود: (( ان كنت تحب ان تجود خطك ، فاطل جلفتك و اسمنها، و حرف قطتك و ايمنها )) . سلم بن قتيبه مى گويد: من به اين دستور عمل كردم و خوش خط شدم . (رك : فرهنگ نفيسى 2/1113).

در صبح الاعشى 2/449، آمده است كه عبدالحميد به رغبان ، چنين سخنى را گفته بود. لكن در كنزالعمال 10/313 مى بينيم كه على (عليه السلام ) به كاتب و منشى خود فرمود:

(( (اطل جلفة قلمك و اسمنها، و ايمن قطتك ، و اسمعنى طنين النون ، و حور الحاء، و اسمن الصاد، و عرج العين ، و اشفق الكاف ، و عظم الفاء، و رتل اللام ، و اسلس الياء و التاء و الثاء، و اقم الزاى وعل ذنبها، و اجعل قلمك خلف اذنك يكون اذكر لك ) )) .

در اين كتاب اخير: 10/311 - 314، سخنانى از پيامبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) و اميرالمؤ منين على (عليه السلام ) در رابطه با رسم الخط و كيفيت نگارش صحيح و زيبائى خط، جلب نظر مى كند.

494- (( الق الدواة ، و حرف القلم ، و انصب الباء، و فرق السين ، و لاتعور الميم ، و حسن الله ، و مد الرحمن ، وجود الرحيم ، وضع قلمك على اذنك اليسرى ؛ فانه اذكرلك )) (منية المريد، ص 169. كنزالعمال 10/314).

495- (( اذا كتبت بسم الله الرحمن الرحيم فتبين (فبين ) السين فيه )) (منية المريد، ص 169. كنزالعمال 10/244).

496- (( لاتمد الباء الى الميم حتى ترفع السين )) .

497- (( اذا كتب احدكم بسم الله الرحمن الرحيم فليمد الرحمن )) . (منية المريد، ص 169. كنزالعمال 10/244).

498- (( من كتب بسم الله الرحمن الرحيم فجوده تعظيما لله ، غفرالله له )) . (منية المريد، ص 170).

499- (( تنوق رجل فى بسم الله الرحمن الرحيم ، فغفر له )) . در كنزالعمال 10/311 آمده است : (( ... ان على بن ابيطالب (عليه السلام ) نظر الى رجل يكتب بسم الله الرحمن الرحيم . فقال : جودها؛ فان رجلا جودها، فغفرله )) . و نيز بنگريد به كنز 2/296.

500- (( اذا كتب احدكم كتابا فليتربه فانه انجح )) . (روايات مذكور از، منية المريد، ص 169، 170. كنزالعمال 10/245. در كتاب اخير، حديث مذكور بدينصورت ضبط شده است : (( ... فليتربه ؛ فان التراب مبارك و هو انجح للحاجة )) ).

501- (( اعربوا حديثنا فانا قوم فصحاء )) (منية المريد، ص 171. الكافى 1/67).

502- حديث مذكور، از جمله احاديثى است كه ميان فريقين ، يعنى محدثين شيعى و سنى ، داراى شهرت و معروفيت است (بنگريد به كتاب (من لايحضره الفقيه ) 3/209. التهذيب 2/297. التاج 3/95).

در تاج العروس (10/137)آمده است : (ذكاء، و ذكاة ) دو اسم هستند. و عرب مى گويد (ذكاة الجنين ، ذكاة امه ) يعنى اگر مادر جنين ) (در مورد حيوانات حلال گوشت )، ذبح گردد بايد جنين را ذبح شده تلقى كرد و به ذبح مجدد نيازى ندارد. در (المصباح ) آمده است كه عبارت فوق بدينگونه قابل تفسير است : ذكاة الجنين ، هى ذكاة امه )، و در اين صورت بايد گفت كه (ذكاة اول ) مبتداء است ، و مبتداء ثانى كه عبارت از (هى ) مى باشد به منظور اختصار، حذف شده است . مطرزى مى گويد: به نصب خواندن (ذكاة امه ) درست نيست .

مرحوم طريحى به نقل از كتاب (النهاية فى غريب الحديث ) آورده است :

كه (ذكاة دوم ) هم به رفع و هم به نصب ، روايت شده است . اگر (ذكاة دوم ذكاء امه) به رفع قرائت شود بايد آنرا خبر براى مبتداءى تلقى كرد كه اين مبتداء، عبارت از(ذكاة الجنين ) مى باشد. بر حسب چنين قرائتى ، جنين و بره موجود در شكم گوسفند -پس از ذبح مادرش - احتياج به ذبح مجدد ندارد. ولى اگر (ذكاة دوم = ذكاة امه ) بهنصب خوانده شود. در اين صورت تفسير حديث مذكور، چنين خواهد بود: (ذكاة الجنين كذكاةامه ) ذكاة دوم به خاطر حذف جار و (نزع خافض )، منصوب گشته ، و مضاف اليه ،يعنى ذكاة دوم ، قائم مقام (حرف جر) شده است . اگر ذكاة دوم بدينصورت ، يعنى بهنصب ، قرائت شود، جنين و بره موجود در شكم گوسفند - اگر پس از ذبح مادرش ، زندهبه دنيا آيد - بايد آنرا ذبح مجدد نمود. بعضى از دانشمندان اين حديث را به نصب هر دو(ذكاة ) قرائت كرده اند. حديث مذكور در چنين صورتى بدينگونه تفسير مى شود كه(ذكاة الجنين ذكاة امه ) يعنى جنين و بره موجود در شكم حيوان را بايد مانند مادرش ذبحكنيد. كه ذكاة اول به عنوان مفعول مطلق فعل محذوف يعنى (ذكوا) و ذكاة دوم ، منصوببه نزع خافض ، يعنى كاف تشبيه مى باشد (رك : مجمع البحرين ، ط المكتبةالمرتضويه 1/159. النهاية فى غريب الحديث و الاثر، تحقيق طاهر احمد الزاوى و محمودمحمد الطباخى 2/165).

503- ظاهرا عبارت از (كافى ) است كه در نگارش ، در پايان كلمه قرار مى گيرد؟.

504- سوره محمد، آيه 19.

505- سوره روم ، آيه 7.

506- سوره اعراف ، آيه 184.

507- (( ما قلت و ما قال القائلون قبلى مثل لا اله الا الله )) (منية المريد، ص 178).

508- (( من مات ، لايشرك بالله شيئا دخل الجنة )) (منية المريد. ص 178. در بحارالانوار 3/4، به نقل از توحيد صدوق ، اين حديث بدين صورت آمده است : (( من مات و لايشرك بالله شيئا احسن او اساء - دخل الجنة ) )) .

509- سوره الرحمن ، آيه 60.

510- (( ماجزاء من انعمت عليه بالتوحيد الا الجنة )) (منية المريد، ص 178. بحارالانوار 3/2، 3 و 5، به نقل از توحيد و امالى صدوق ).

511- (( تعرفه بلا مثل و لا شبه و لا ند، و انه واحد، احد، ظاهر، باطن ، اول آخر، لاكفوله و لانظير؛ فذلك حق معرفته )) (منية المريد، ص 179. بحارالانوار، 3/269، به نقل از توحيد صدوق ).

512- سوره بقره ، آيه 9/27.

513- مجمع البيان 2/382.

514- (( اعربوا القرآن و التمسوا غرائبه )) (منية المريد، ص 180. مجمع البيان (مقدمه )، ص 13، كنزالعمال 1/607).

515- منية المريد. ص 180.

516- (( من قال فى القرآن بغير علم فليتبوء مقعده من النار )) (منية المريد، ص 180). صحيح ترمذى (تفسير). مسند بن حنبل 1/233، 269، 323، 327).

517- (( من تكلم فى القرآن براءيه فاصاب (الحق )، فقد اخطاء )) (منية المريد، ص 180. مجمع البيان (مقدمه ) ص 13، به نقل از عامه (اهل سنت ) ).

518- (( من قال فى القرآن بغير ما يعلم ، جاء يوم القيمة ملجما بلجام من النار )) (منية المريد، ص 180. سنن ابن ماجه (مقدمه ) 24. مسند احمد بن حنبل 2/296).

519- (( اكثر ما اخاف على امتى من بعدى : رجل يتاول القرآن ، يضعه فى غير موضعه (على غير مواضعه ) )) (منية المريد، ص 180. كنزالعمال 10/187 و 200. در كتاب اخير، اين جمله اضافه شده است : (( و رجل يرى انه احق بهذا الامر من غيره )) ).

520- منية المريد، ص 180. الكافى 4/442 و 445.

521- شرح اين حديث و ارائه منابع آن در ص 84 همين كتاب مورد مطالعه شما گذشت .

522- (( خبر تدريه ، خير من الف ترويه )) (منية المريد، ص 181).

523- (( عليكم بالدرايات ، لا الروايات )) (منية المريد، ص 181).

524- (( ان رواة الكتاب كثير، و ان رعاته قليل . و كم من مستنصح للحديث ، مستغش للكتاب ؛ فالعلماء يحزنهم ترك الرعاية ، و الجهال يحزنهم ترك الرواية )) . (منية المريد، ص 181. الكافى 1/62). در متن چاپى منية المريد، حديث مذكور بدينگونه آمده است :

(( (رواة الكتاب كثير، و رعاته قليل . فكم من مستنسخ للحديث ، مستغش للكتاب . و العلماء، يجزيهم الدراية ، و الجهال الرواية ) )) . در نتيجه ، تفسير حديث مذكور، چنين خواهد بود. راويان كتاب و قرآن كريم ، فراوانند، و رعايت كنندگان آن ، اندك اند. چه بسا نويسندگان حديث وجود دارند كه نسبت به قرآن خيانت مى كنند. فهم و عمل به روايات ، بار تكليف را از شانه علماء برميدارد، در حاليكه روايت و نقل حديث - منهاى دانستن و عمل كردن - مى تواند براى اسقاط تكليف جاهلان ، كافى باشد.

525- (( ليبلغ الشاهد، الغايب ؛ فان الشاهد عسى ان يبلغ من هو اوعى له منه )) . (منية المريد، ص 181. صحيح بخارى (علم ) 37. چندين روايت - قريب به همين مضمون - در كنزالعمال 10/221 و 224 و 229 آمده است ).

526- (( نضرالله امرء سمع منا حديثا فحفظه حتى يبلغه غيره . فرب حامل فقه الى من هوا فقه منه ، و رب حامل فقه ليس بفقيه )) (منية المريد، ص 181. كنزالعمال 10/221، در كتاب اخير ص 220 و 221 و 228 و 229 چند حديث ديگر نيز قريب به همين مضمون آمده است ).

527- (( من ادى الى امتى حديثا يقام به سنة او يثلم به بدعة فله الجنة )) : (منية المريد، ص 182. كنزالعمال 10/158).

528- (( رحم الله خلفائى . قلنا: و من خلفاؤ ك ؟ قال : الذين ياءتون من بعدى ، فيروون احاديثى و يعلمونها الناس )) (منية المريد، ص 181. كنزالعمال 10/221 و 260).

529- (( من حفظ على امتى اربعين حديثا من امر دينها، بعثه الله يوم القيمة فقيها و كنت له (يوم القيمة ) شافعا و شهيدا )) (منية المريد، ص 181، 182. كنزالعمال 10/224. چندين حديث ديگر و قريب به همين مضمون در همين كتاب ، ص 224 و 225، آمده است . در (الكافى ) 1/62 آمده است : (( من حفظ من احاديثنا اربعين حديثا بعثه الله يوم القيمة عالما فقيها )) ).

530- (( من تعلم حديثين اثنين ينفع بهما نفسه او يعلمها غيره فينتفع بهما كان خيرا من عبادة ستين سنة )) (منية المريد، ص 182. كنزالعمال 10/163، 164).

531- (( من رد حديثا بلغه عنى ، فانا مخاصمه يوم القيمة ، فاذا بلغكم عنى حديث - لم تعرفوه - فقولوا: الله اعلم )) (منية المريد، ص 182. كنزالعمال 10/236).

532- (( من كذب على متعمدا او رد شيئا امرت به ، فليتبواء بيتا فى جهنم )) (منية المريد، ص 182. كنزالعمال 10/234).

533- (( من بلغه عنى حديث فكذب به ، فقد كذب ثلثة : الله ، و رسوله ، و الذى حدث به )) (منية المريد، ص 182).

534- (( تذاكروا و تلاقوا و تحدثوا؛ فان الحديث جلاء القلوب ، ان القلوب لترين كما يرين السيف . جلاؤ ها الحديث )) (منية المريد، ص 182. الكافى 1/50. بحارالانوار 1/202 و 203، به نقل از غوالى اللئالى ).

535- (( اعرفوا منازل الناس على قدر روايتهم عنا )) (منية المريد، ص 182. الكافى 1/64).

536- منية المريد، ص 182. الكافى 1/39.

537- منية المريد، ص 182. الكافى 1/40.

538- سوره زمر، آيه 18: كسانى كه به سخن گوش فرامى دهند و از بهترين آن پيروى مى كنند.

539- منية المريد، ص 182، الكافى 1/65.

540- (( اذا حدثتم بحديث فاسندوه الى الذى حدثكم ؛ فان كان حقا فلكم ، و ان كان كذبا فعليه )) (منية المريد، ص 183. الكافى 1/66).

541- منية المريد، ص 183. الكافى 1/68.

542- منية المريد، ص 182. كنزالعمال 10/140.

543- (( فقيه واحد، اشد على الشيطان من الف عابد )) (منية المريد، ص 183. كنزالعمال 10/155).

544- (( خصلتان لاتجتمعان فى منافق : حسن سمت ، و فقه فى الدين )) (منية المريد، ص 183. شرح شهاب الاخبار، ص 135. كنزالعمال 10/155. صحيح ترمذى (علم ) 19).

545- (( افضل العبادة : الفقه . و افضل الدين : الورع )) (منية المريد، ص 183. كنزالعمال 10/150).

546- منية المريد، ص 183.

547- (( اذا اراد الله بعبد خيرا فقهه فى الدين )) (منية المريد، ص 183. الكافى 1/39).

548- (( لاخير فيمن لايتفقه من اصحابنا. يا بشير، ان الرجل منهم اذا لم يستغن بفقهه احتياج اليهم ، فاذا احتاج اليهم ادخلوه فى باب ضلالتهم و هو لايعلم )) (منية المريد، ص 183، 184. الكافى 1/40).

549- منية المريد، ص 184. الكافى 1/36. بحارالانوار 1/214، به نقل از محاسن برقى .

550- (( لوددت ان اصحابى ضربت رؤ وسهم بالسياط حتى يتفقهوا (فى الحلال و الحرام ) )) (منية المريد، ص 184. الكافى 1/36. بحارالانوار 1/213، به نقل از محاسن برقى ).

551- منية المريد، ص 184. الكافى 1/36.

552- سوره زمر، آيه 122. الكافى 1/36.

553- منية المريد، ص 184. الكافى 1/39.

554- (( ما من احد يموت من المسلمين احب الى ابليس من موت فقيه )) (منية المريد، ص 184. الكافى 1/46).

555- منية المريد، ص 184. الكافى 1/46.

556- (( اذا مات المؤ من بكت عليه الملائكة و بقاع الارض التى كان يعبد الله عليها و ابواب السماء التى كان يصعد فيها باعماله ، و ثلم فى الاسلام ثلمة لايسدها شى ء؛ لان المؤ منين الفقهاء حصون الاسلام كحصن سورالمدينة )) (منية المريد، ص 184. الكافى 1/47).

557- منية المريد، ص 148. الكافى 1/50.

558- اين ده علم عبارتند از: 1- صرف 2- نحو 3- اشتقاق 4- معانى 5 - بيان 6- بديع 7- لغت 8 - اصول فقه 9- رجال 10- منطق .

559- اين دوازده علم عبارت از علوم فوق الذكر به اضافه تفسير و حديث مى باشند.

560- منية المريد، ص 186. الكافى 1/35. كنزالعمال 10/130/131.

561- كارهائى كه به اميد دريافت مزد و ثواب از جانب خداوند متعال انجام مى گيرد به (حسبه ) نامبردار است و چنين امورى را كه بايد با اين هدف انجام گيرد (امور حسبى ) مى نامند.

562- سوره تحريم ، آيه 6.

563- اميرالمؤ منين على (عليه السلام ) در تفسير اين آيه فرموده است : (( (علموا انفسكم و اهليكم الخير و ادبوهم ) )) (رك : الميزان 19/341، به نقل از (الدر المنثور) ).

564- از آن جمله ، مقاتل بن سليمان ازدى در تفسير همين آيه گفته است : (( (و هو ان يؤ دب الرجل المسلم نفسه و اهله و يعلمهم الخير) )) (رك : مجمع البيان 1/318).

565- (( كلكم راع و كلكم مسئول عن رعيته )) (منية المريد، ص 187. صحيح بخارى (جمعه ) 11. صحيح ترمذى (جهاد) 27. مسند احمد بن حنبل 2/5، 54 مجموعه ورام ، ص 6).

566- مولدين ، شعرائى هستند كه عرب محض نبوده اند، بلكه غيرعرب به شمار مى رفتند.

567- عربهاى عاربه ، شعرائى هستند كه عرب محض بوده اند.

568- اصل در اصطلاح علماء حديث ، مجموعه اى از روايات است كه راوى - بلاواسطه - از لسان امام شنيده و ضبط نموده باشد؛ ولى چنانچه به واسطه كتاب ديگر (كه از امام ، اخذ شده ) مجموعه اى گرد آورد، به اين مجموعه ، (فرع ) و به مرجع اولى (اصل ) گويند.

يا مراد به (اصل )، مجرد كلام امام (عليه السلام ) است در مقابل (كتاب ) و (مصنف ) كه در آنها علاوه بر كلام ائمه (عليهم السلام ) از خود مؤ لف نيز بياناتى هست (رك : علم الحديث ، كاظم مديرشانه چى ، ط دوم ، ص 72).

569- سوره عنكبوت ، آيه 69.

570- سوره ذاريات ، آيه 56.

571- اين بخش تا پايان آن ، ترجمه باب پنجم كتابى است تحت عنوان (تذكرة السامع و المتكلم فى ادب العالم و المتعلم ) از بدرالدين ابن ابى اسحق ابراهيم بن سعدالله ابن جماعة كنانى (م 733 ه‍ ق .) كه به منظور تكميل ترجمه (منية المريد) بدان اضافه شده است .

572- (( من ترك المراء - و هو محق - بنى الله له بيتا فى اعلى الجنة )) (تذكرة السامع ، ص 236. رواياتى نظير آنرا بنگريد در كنزالعمال 3/642 و 646 و 647 و 883).

فهرست مطالب

[زندگى نامه شهيد ثانى 2](#_Toc453457986)

[مقدمه : 2](#_Toc453457987)

[نام و نسب و بيت شهيد ثانى : 5](#_Toc453457988)

[سيما و اندام شهيد ثانى : 7](#_Toc453457989)

[شهيد ثانى همزمان با حيات پدر: 8](#_Toc453457990)

[سفرهاى علمى 9](#_Toc453457991)

[1 - ميس : 9](#_Toc453457992)

[2 - كرك نوح : 10](#_Toc453457993)

[مراجعت به وطن 11](#_Toc453457994)

[3 - دمشق : 12](#_Toc453457995)

[4 - مصر: 13](#_Toc453457996)

[در سوى بازگشت به وطن 16](#_Toc453457997)

[5 - سفر به حجاز: 16](#_Toc453457998)

[6- زيارت اعتاب مقدسه در عراق : 17](#_Toc453457999)

[7- بيت المقدس : 18](#_Toc453458000)

[8- بلاد روم شرقى و قسطنطنيه : 19](#_Toc453458001)

[آهنگ زيارت دوباره اعتاب مقدسه در عراق 21](#_Toc453458002)

[9- ورود به عراق : 22](#_Toc453458003)

[10- بعلبك : 24](#_Toc453458004)

[بازگشت دائمى به موطن اصلى 26](#_Toc453458005)

[اساتيد شهيد ثانى 27](#_Toc453458006)

[الف - جبع : 27](#_Toc453458007)

[ب - ميس : 27](#_Toc453458008)

[ج - كرك نوح : 27](#_Toc453458009)

[د- دمشق : 27](#_Toc453458010)

[ه‍- مصر: 27](#_Toc453458011)

[و- بيت المقدس : 32](#_Toc453458012)

[ز- قسطنطنيه : 32](#_Toc453458013)

[مؤ لفات و آثار علمى شهيد ثانى 33](#_Toc453458014)

[مقدمه : 33](#_Toc453458015)

[الف - كتب و رساله هاى فقهى 36](#_Toc453458016)

[ب - كتب اصول فقه 41](#_Toc453458017)

[ج - كتب مربوط به علوم حديث 42](#_Toc453458018)

[د- كلام 43](#_Toc453458019)

[ه‍- اخلاق و عرفان 44](#_Toc453458020)

[و- تفسير 46](#_Toc453458021)

[ط - اجازات 47](#_Toc453458022)

[ى - جنگ و مجموعه 48](#_Toc453458023)

[شهيد ثانى از ديدگاه علماء و دانشمندان اسلامى 50](#_Toc453458024)

[1- ابن العودى : 51](#_Toc453458025)

[2- صاحب (المقابيس ): 52](#_Toc453458026)

[3- شيخ حر عاملى : 53](#_Toc453458027)

[4- شيخ يوسف بحرانى ، صاحب كتاب (الحدائق ): 54](#_Toc453458028)

[5- تفرشى در كتاب (نقدالرجال ): 55](#_Toc453458029)

[6- خوانسارى ، صاحب (روضات الجنات ): 56](#_Toc453458030)

[7- حاج ميرزا حسين نورى محدث : 57](#_Toc453458031)

[7- علامه مامقانى : 58](#_Toc453458032)

[8 - علامه امينى : 59](#_Toc453458033)

[نيل به مرحله اجتهاد و افتاء: 60](#_Toc453458034)

[شهيد ثانى و مقام او در شاعرى 62](#_Toc453458035)

[علل و عوامل شهادت شهيد ثانى 65](#_Toc453458036)

[پيش بينى شهيد ثانى درباره شهادت خود 69](#_Toc453458037)

[كيفيت شهادت شهيد ثانى 71](#_Toc453458038)

[آغاز ترجمه كتاب (منية المريد) 74](#_Toc453458039)

[شكوه علم و دانش و دانشمندان 75](#_Toc453458040)

[علل ناكامى در علم 77](#_Toc453458041)

[الف - عظمت و شكوه علم و علماء و متعلمان از ديدگاه قرآن كريم 81](#_Toc453458042)

[فرازهائى ديگر از شكوه و عظمت علم و علماء 86](#_Toc453458043)

[امتيازات ويژه علماء و دانشمندان : 92](#_Toc453458044)

[1- ايمان : 92](#_Toc453458045)

[2- اعتقاد به توحيد و يگانگى خداوند: 92](#_Toc453458046)

[3- اندوه و تاءثر و گريستن از بيم پروردگار: 92](#_Toc453458047)

[4- خشوع و انعطاف درونى : 92](#_Toc453458048)

[5 - ترس و بيم از خدا: 93](#_Toc453458049)

[ب - والائى مقام علم و علماء و متعلمان در منطق سنت و احاديث نبوى 95](#_Toc453458050)

[ج - فضيلت علم و علماء و متعلمان از نظرگاههاى امامان شيعه عليهم‌السلام 109](#_Toc453458051)

[سخنان اميرالمؤ منين علىعليه‌السلام : 112](#_Toc453458052)

[(علم و دانش بر مال و ثروت ، به هفت دليل مزيت و برترى دارد: 114](#_Toc453458053)

[امام سجاد، زين العابدينعليه‌السلام : 116](#_Toc453458054)

[امام باقرعليه‌السلام : 117](#_Toc453458055)

[امام صادقعليه‌السلام : 118](#_Toc453458056)

[امام كاظمعليه‌السلام : 121](#_Toc453458057)

[د - سخنان معصومان چهارده گانه عليهم‌السلام از كتاب (تفسيرالعسكرى عليها‌السلام) در بيان عظمت علم 123](#_Toc453458058)

[1- پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : 123](#_Toc453458059)

[2- اميرالمؤ منين علىعليه‌السلام : 126](#_Toc453458060)

[3- فاطمه زهراء (سلام الله عليها): 127](#_Toc453458061)

[4- امام حسن مجتبىعليه‌السلام : 130](#_Toc453458062)

[5 - امام حسينعليه‌السلام : 131](#_Toc453458063)

[6- على بن الحسين ، امام سجادعليه‌السلام : 132](#_Toc453458064)

[7- محمد بن على ، امام باقرعليه‌السلام : 134](#_Toc453458065)

[8 - جعفر بن محمد، امام صادقعليه‌السلام : 135](#_Toc453458066)

[9- موسى بن جعفر، امام كاظمعليه‌السلام : 136](#_Toc453458067)

[10- على بن موسى ، امام رضاعليه‌السلام 137](#_Toc453458068)

[11- محمد بن على ، امام جوادعليه‌السلام 139](#_Toc453458069)

[12- على بن محمد، امام على النقىعليه‌السلام : 140](#_Toc453458070)

[13- حسن بن على ، امام حسن عسكرىعليه‌السلام : 141](#_Toc453458071)

[14- حضرت ولى عصر، امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف ): 143](#_Toc453458072)

[ه‍- اهميت و ارزش علم و دانش از نظرگاههاى حكماء و كتب كهن آسمانى 144](#_Toc453458073)

[لقمان : 144](#_Toc453458074)

[توراة : 145](#_Toc453458075)

[زبور: 146](#_Toc453458076)

[انجيل : 147](#_Toc453458077)

[و - سخن فرزانگان دين و دانش درباره علم و علماء و دانشجويان 149](#_Toc453458078)

[ابى ذر غفارى : 149](#_Toc453458079)

[وهب بن منبه (126) : 150](#_Toc453458080)

[سخن عارفان در مزاياى علم : 151](#_Toc453458081)

[آثار نيك همنشينى با دانشمندان : 152](#_Toc453458082)

[آثار متفاوت همنشينى با طبقات مختلف : 154](#_Toc453458083)

[راه بهشت و سعادت جاويد در دست چه كسانى است ؟ 157](#_Toc453458084)

[طبقه بندى دانشمندان و تفاوت درجات آنها: علماء، حكماء و كبراء: 158](#_Toc453458085)

[ز - رهنمودهاى عقل و خرد در فضيلت علم و علماء 163](#_Toc453458086)

[باب اول : آداب و وظائف معلم و شاگرد 169](#_Toc453458087)

[1- ضرورت و لزوم اخلاص و پاكسازى نيت 169](#_Toc453458088)

[الف - رهنمودهاى قرآن كريم براى ايجاد اخلاص نيت : 171](#_Toc453458089)

[ب - سخنان پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اهميت اخلاص نيت : 173](#_Toc453458090)

[ج - احاديث شيعى درباره خلوص نيت 182](#_Toc453458091)

[گروه بندى طالبان علم و دانشجويان : 185](#_Toc453458092)

[امام باقر عليه‌السلام و سخنان او در رده بندى علماء و دانشمندان : 188](#_Toc453458093)

[د - راه و رسم اخلاص نيت در سخنان بزرگان و راهبران دينى : 190](#_Toc453458094)

[خضرعليه‌السلام : 190](#_Toc453458095)

[عيسىعليه‌السلام 193](#_Toc453458096)

[ه‍- شيطان براى از ميان بردن اخلاص دانشمندان همواره در كمين است 196](#_Toc453458097)

[قلت اخلاص برخى از علماء: 197](#_Toc453458098)

[علائم فريب خوردگى از شيطان : 198](#_Toc453458099)

[شيطان از در ديگرى وارد مى شود: 200](#_Toc453458100)

[چشمه ديگرى از نيرنگهاى شيطانى : 202](#_Toc453458101)

[راه گريز از تيررس نيرنگهاى شيطان : 203](#_Toc453458102)

[شيطان از هر درى وارد مى شود: 204](#_Toc453458103)

[2- عمل به علم - يا - لزوم همآهنگى رفتار معلم و شاگرد با علم و آگاهى آنها 208](#_Toc453458104)

[الف - احاديث درباره به كارگرفتن علم : 209](#_Toc453458105)

[ب - نكته هاى جالب و مثالهاى هشداردهنده درباره دانشمندان فاقد عمل 215](#_Toc453458106)

[ج - بايد ديد كه شيطان چگونه دام گسترى مى كند. 220](#_Toc453458107)

[د - پالايش دل از رذائل اخلاقى : 228](#_Toc453458108)

[فقه و علم واقعى چيست ؟ 234](#_Toc453458109)

[ه‍- چند نمونه و مثال عبرت انگيز درباره دانشمندان غيرواقعى : 236](#_Toc453458110)

[نتيجه عدم توكل به خداوند متعال : 245](#_Toc453458111)

[4 249](#_Toc453458112)

[5 - عفت نفس و علو همت 253](#_Toc453458113)

[6- قيام به وظائف و شعائر دينى و تاءدب به موازين اخلاقى 260](#_Toc453458114)

[بخش دوم : آداب و وظائف معلم و شاگرد در درس و ساير اشتغالات 267](#_Toc453458115)

[1- مداومت و استمرار بحث و اشتغالات علمى 267](#_Toc453458116)

[2 269](#_Toc453458117)

[الف - احاديث در نكوهش جدال و ستيز در بحث : 271](#_Toc453458118)

[ب - انواع جدال با مردم : 274](#_Toc453458119)

[د - بايد مراقب دسيسه هاى ابليس باشيم . 280](#_Toc453458120)

[4- انعطاف و تسليم بودن در برابر حق 284](#_Toc453458121)

[5 - آمادگى قبلى معلم و شاگرد براى درس 286](#_Toc453458122)

[6- رعايت نظافت و پاكيزگى ، و لزوم آراستن ظاهر 287](#_Toc453458123)

[نوع دوم : آداب و وظائف ويژه معلم 288](#_Toc453458124)

[بخش اول : آداب و وظائف ويژه معلم نسبت به خود 288](#_Toc453458125)

[مقدمه : 288](#_Toc453458126)

[1- احراز صلاحيت و شايستگى در امر تعليم 290](#_Toc453458127)

[2- حفظ حيثيات و شئون علم و دانش 292](#_Toc453458128)

[3- به كارگرفتن علم 296](#_Toc453458129)

[4- حسن خلق و فروتنى 298](#_Toc453458130)

[5 - دريغ نورزيدن از تعليم علم 301](#_Toc453458131)

[6- كوشش در بذل و اعطاء و انفاق علم 305](#_Toc453458132)

[7- احتراز از مواضع تهمت و لزوم هماهنگى رفتار و گفتار معلم 307](#_Toc453458133)

[8 - شهامت معلم در اظهار حق ، و جلوگيرى از تخلف 310](#_Toc453458134)

[بخش دوم : آداب و وظائف ويژه معلم با شاگردان و دانشجويان 315](#_Toc453458135)

[1- ايجاد خلوص نيت در شاگردان - يا - اعلام امكان وصول به مقام والاى علمى در سايه ايمان 316](#_Toc453458136)

[2- تشويق - يا - ايجاد شوق و دلبستگى به علم و دانش در شاگردان 319](#_Toc453458137)

[3- لزوم مواسات و دلسوزى معلم نسبت به شاگردان 320](#_Toc453458138)

[4- استفاده از روشهاى مختلف تنبيه براى منع از تخلف شاگردان . 323](#_Toc453458139)

[5 - فروتنى و نرمش معلم نسبت به شاگردان 327](#_Toc453458140)

[6- تفقد از احوال دانشجويان - يا وظيفه معلم در صورت غيبت شاگرد از جلسه درس 331](#_Toc453458141)

[7- اطلاع از نام و مشخصات شاگرد 332](#_Toc453458142)

[8 - القاء مطالب علمى بايد در خور استعداد شاگردان باشد 333](#_Toc453458143)

[9- تفهيم ترتیب و تسلسل منطقى اشتغالات دينى و علمى به شاگردان 335](#_Toc453458144)

[10- كوشش در تقريب مطالب به ذهن شاگردان و رعايت استعداد آنها 336](#_Toc453458145)

[11- ذكر ضوابط و قواعد كلى علوم ضمن تدريس آنها 339](#_Toc453458146)

[12- تشويق شاگردان به اشتغالات علمى و تحريص بر تكرار دروس و آزمايش هوش و استعداد آنها 342](#_Toc453458147)

[13- طرح مسائل دقيق و پرسش كردن از شاگردان و آزمايش هوش 343](#_Toc453458148)

[14- احترام به شخصيت شاگرد و اعتراف به اهميت افكار او 345](#_Toc453458149)

[15- رعايت مساوات در التفات و محبت به شاگردان 347](#_Toc453458150)

[16- رعايت نوبت شاگردان زياد در شروع به تدريس 349](#_Toc453458151)

[17- رعايت امتياز استعداد و تفاوتهاى هوش شاگردان 351](#_Toc453458152)

[18. لزوم آزمايش هوش و استعداد و ذوق شاگردان به منظور اشتغال به كتاب يا فن خاص : 352](#_Toc453458153)

[19- عدم تقبيح علومى كه معلم در آن تخصص ندارد 354](#_Toc453458154)

[19- ارشاد شاگردان به معلمان شايسته 356](#_Toc453458155)

[20- آماده ساختن و معرفى معلمان لايق براى جامعه 359](#_Toc453458156)

[بخش سوم : آداب و وظائف ويژه معلم در امر تدريس و جلسه درس 362](#_Toc453458157)

[1- آراستن و پيراستن ظاهر به منظور تجليل از مقام علم و دانش 362](#_Toc453458158)

[2- دعاء و حفظ همبستگى معلم با خدا در حين شروع به انجام وظيفه 364](#_Toc453458159)

[3- ادامه و استمرار اين همبستگى با خدا براى توفيق در درس 366](#_Toc453458160)

[4- جلوس آميخته با وقار و نزاكت و ادب 367](#_Toc453458161)

[5 - تعيين و تنظيم جهت و سمت جلوس معلم در جلسه درس 368](#_Toc453458162)

[6- پالايش قصد و هدف 370](#_Toc453458163)

[7- حفظ وقار و متانت در جلسه درس 372](#_Toc453458164)

[8 - طرز توجه و نگاه معلم به شاگردان بايد حساب شده باشد 374](#_Toc453458165)

[9- احترام ويژه به شاگردان بافضيلت و قدردانى از مزاياى آنها 375](#_Toc453458166)

[10- تلاوت قرآن و خواندن دعاء قبل از تدريس 378](#_Toc453458167)

[11- استفاده از بهترين قواعد و روش تدريس و تفهيم 381](#_Toc453458168)

[12- رعايت ترتیب منطقى علوم و دانشها در امر تدريس 383](#_Toc453458169)

[13- رعايت اعتدال و اقتصاد در بيان و توضيح مطالب 384](#_Toc453458170)

[14- مصونيت معلم از عوارض مخل مزاجى و روحى 385](#_Toc453458171)

[15- توجه به فضاى جلسه درس - يا - جلسه درس و اهميت هواى آزاد 386](#_Toc453458172)

[16- رعايت مصالح شاگردان و مصالح اهم در تقديم و تاءخير وقت تدريس 387](#_Toc453458173)

[17- رعايت تناسب صدا با محيط درس 388](#_Toc453458174)

[18- حزم و احتياط براى حفظ نظم و پاسدارى از آرامش ، و پيشگيرى از مراء وجدال در جلسه درس 389](#_Toc453458175)

[19- ايجاد انضباط و حس مسئوليت اخلاقى در شاگردان 391](#_Toc453458176)

[20- رفق و مدارا در مورد كيفيت پاسخ به پرسشهاى شاگردان 393](#_Toc453458177)

[21- محبت و التفات معلم و گشاده روئى او نسبت به شاگرد تازه وارد 395](#_Toc453458178)

[22- وظيفه معلم ، همزمان با ورود عالم و دانشمند به جلسه درس 396](#_Toc453458179)

[23- اعتراف به عجز و ناتوانى در مسائلى كه بدآنها احاطه ندارد 397](#_Toc453458180)

[24- تذكر لغزش و اشتباه ، قبل از پايان يافتن درس 403](#_Toc453458181)

[25- اعلام به پايان يافتن درس 406](#_Toc453458182)

[26- بايد درسها با نصايح اخلاقى پايان گيرد 407](#_Toc453458183)

[27- ختم جلسه درس با دعاء 408](#_Toc453458184)

[28- درنگ نمودن در جلسه درس پس از پايان گرفتن آن 410](#_Toc453458185)

[29- تعيين مهتر و رئيس براى شاگردان 411](#_Toc453458186)

[30- دعاء به هنگام برخاستن از جلسه درس 412](#_Toc453458187)

[نوع سوم : آداب و وظائف ويژه شاگرد 413](#_Toc453458188)

[1- تصفيه و پالايش دل از آلودگى ها 413](#_Toc453458189)

[2- فرصت هاى زندگانى را بايد غنيمت شمرد 415](#_Toc453458190)

[3- گسيختن علائق و عوائق مادى از خويشتن 419](#_Toc453458191)

[4- پرهيز از تاءهل و تشكيل خانواده 422](#_Toc453458192)

[5 - بر حذر بودن از معاشرت نادرست 425](#_Toc453458193)

[6- مداومت بر تحرك و كوشش علمى 427](#_Toc453458194)

[7- علو همت و كوشش در پويائى از مقام والاى علمى 429](#_Toc453458195)

[8 - رعايت مدارج علوم و دانشها از لحاظ اهميت 432](#_Toc453458196)

[بخش دوم : آداب و آئين زندگانى شاگرد با استاد و راهبر و پيشواى خود، و وظائف ضرورى او در بزرگداشت حرمت وى 435](#_Toc453458197)

[مقدمه 435](#_Toc453458198)

[الف - بزرگداشت مقام استاد: 435](#_Toc453458199)

[ب - نكات جالب تربيتى در داستان موسى و خضر عليهما‌السلام: 437](#_Toc453458200)

[ج - چند نكته تربيتى ديگر در سخنان خضر: 442](#_Toc453458201)

[بازگشت به موضوع وظائف شاگرد نسبت به استاد 447](#_Toc453458202)

[1- ضرورت كاوش و جستجو از استاد و معلم لايق و شايسته 447](#_Toc453458203)

[2- بايد استاد را به عنوان پدر واقعى و روحانى تلقى كرد 452](#_Toc453458204)

[3- استاد را بايد به عنوان پزشك معالج جان و روان برشمرد 455](#_Toc453458205)

[4- ارج نهادن به استاد و تجليل از مقام علم و دانش 457](#_Toc453458206)

[5 - تواضع و فروتنى در برابر استاد 459](#_Toc453458207)

[6- لزوم ترجيح راءى و نظريه استاد بر راءى و نظريه خود 460](#_Toc453458208)

[7- بايد از استاد به احترام ياد كرد 462](#_Toc453458209)

[8 - حق شناسى از استاد و سرمشق گفتن از او 463](#_Toc453458210)

[9- سپاسگزارى از ارشاد و هشدارهاى استاد 464](#_Toc453458211)

[10- تحمل جور و تندرويهاى استاد 466](#_Toc453458212)

[11- بايد در انتظار استاد و شرفيابى از محضر او بسر برد 468](#_Toc453458213)

[12- رعايت ادب و نزاكت براى ورود به مجلس خصوصى استاد 471](#_Toc453458214)

[13- آراستن و پيراستن برون ، و آمادگى درون به هنگام ورود بر استاد 472](#_Toc453458215)

[14- آمادگى روحى و ذهنى شاگرد براى درس 473](#_Toc453458216)

[15- عدم ايجاد مزاحمت براى اشتغالات استاد 474](#_Toc453458217)

[16- نبايد شاگرد مانع استراحت استاد گردد 475](#_Toc453458218)

[17- وقت تدريس را نبايد بر استاد تحميل نمود 476](#_Toc453458219)

[18- تنظيم كيفيت جلوس شاگرد در محضر استاد 477](#_Toc453458220)

[19- تعيين جهت جلوس . شاگرد، كجا و چگونه در جلسه درس قرار گيرد؟ 478](#_Toc453458221)

[20- شاگرد بايد مراقب حركات و رفتار و حالات خود در محضر استاد باشد 480](#_Toc453458222)

[21- تنظيم صدا و مواظبت از رفتار و گفتار در پيشگاه استاد 482](#_Toc453458223)

[22- رعايت لطف بيان هنگام گفتگوى با استاد 484](#_Toc453458224)

[23- جبران و تدارك كمبودهاى سخن استاد با اشارات لطيف 488](#_Toc453458225)

[24- رعايت ادب و نزاكت در خطاب به استاد 490](#_Toc453458226)

[25- ناديده گرفتن سبق لسان و لغزش زبان استاد 492](#_Toc453458227)

[26- پيشدستى نكردن شاگرد به پاسخ پرسش ها در محضر استاد 494](#_Toc453458228)

[27- لزوم تمركز حواس و استماع دقيق به سخنان استاد 495](#_Toc453458229)

[28- ارج نهادن به توضيحات استاد 496](#_Toc453458230)

[29- عدم تكرار سؤ ال هاى فرساينده و تلف كننده فرصت 498](#_Toc453458231)

[30- سؤ ال به موقع شاگرد 500](#_Toc453458232)

[31- دلنشين بودن سؤ ال شاگرد 502](#_Toc453458233)

[32- نبايد از سؤ ال و پرسش - و خاطر شرم و حياء دريغ ورزيد 503](#_Toc453458234)

[33- شهامت شاگرد در اعتراف به عدم درك مطلب علمى 504](#_Toc453458235)

[34- ايجاد آمادگى براى سرعت انتقال در فهم سخن استاد 506](#_Toc453458236)

[35- رعايت نزاكت و ادب در اخذ و عطاء 507](#_Toc453458237)

[36- رعايت نكته هاى باريكتر از مو، در ارج نهادن به مقام استاد 509](#_Toc453458238)

[37- حفظ حريم استاد به هنگام جلوس و اقامه نماز 510](#_Toc453458239)

[38- كوشش هاى بى دريغ شاگرد نسبت به استاد 512](#_Toc453458240)

[40- بايد حركت و راه رفتن در معيت استاد، نمايانگر احترام و محبت به او باشد 514](#_Toc453458241)

[بخش سوم : آداب و وظائف شاگرد در دانش آموختن و قرائت درس و تكيه گاههاى او دررابطه با استاد و رفقاء و همدرسها 518](#_Toc453458242)

[1- ضرورت حفظ كردن قرآن كريم - يا - نخستين و اساسى ترين ماده درسى شاگردان 518](#_Toc453458243)

[2- بايد مطالعات و اشتغالات علمى شاگرد، در خور فهم و استعداد او باشد 520](#_Toc453458244)

[3- تصحيح درس و معلومات قبل از اندوختن آن در حافظه 522](#_Toc453458245)

[4- بايد جبران لغزش هاى استاد تواءم با حفظ حرمت او صورت گيرد 524](#_Toc453458246)

[5 - استمرار در سعى و كوشش و بررسى محفوظات 526](#_Toc453458247)

[6- برنامه ريزى ساعات شبانه روزى براى اشتغالات علمى 527](#_Toc453458248)

[7- انتخاب روز و ساعت ويژه براى آغاز به درس 529](#_Toc453458249)

[8 - شدت اهتمام در مطالعه و بررسى مسائل مربوط به درس حديث 531](#_Toc453458250)

[9- دقت و بررسى مطالعات و محفوظات و منابع آن ها 532](#_Toc453458251)

[10- صيانت و پاسدارى از دانش و سرمايه هاى علمى از طريق كتابت و نگارش آن 533](#_Toc453458252)

[11- اغتنام فرصت دوران نشاط و جوانى و لزوم والائى همت 535](#_Toc453458253)

[12- حفظ همبستگى و ادامه استمرار شركت در جلسات درس 536](#_Toc453458254)

[13- رعايت آداب ورود به جلسه درس 538](#_Toc453458255)

[14- رعايت موازين جلوس در جوار معلم . 540](#_Toc453458256)

[15- رعايت حق اولويت ديگران نسبت به محل جلوس 541](#_Toc453458257)

[16- رعايت ادب و نزاكت نسبت به حاضران جلسه درس 543](#_Toc453458258)

[17- نبايد محل جلوس ديگران را اشغال كرد 544](#_Toc453458259)

[18- شاگرد بايد در رده حلقه درس قرار گيرد 545](#_Toc453458260)

[19- نبايد هنگام جلوس ، ميان دو فرد ماءنوس ، جدائى انداخت 546](#_Toc453458261)

[20- رعايت آسايش حاضران 547](#_Toc453458262)

[21- عدم مداخله در درس ديگران 548](#_Toc453458263)

[22- عدم مداخله و مشاركت در سخن ديگران 549](#_Toc453458264)

[23- ادب نگاه داشتن با استاد و شاگردان 550](#_Toc453458265)

[24- رعايت نوبت در درس 551](#_Toc453458266)

[25- رعايت موازين جلوس در محضر استاد 555](#_Toc453458267)

[26- كسب اجازه از محضر استاد و خواندن دعاء به هنگام قرائت درس 556](#_Toc453458268)

[27- اهتمام به مذاكره و تكرار و اعاده سخنان استاد 558](#_Toc453458269)

[28- حفظ حرمت استاد به گاه مباحثه و اعاده درس 560](#_Toc453458270)

[29- رعايت موازين اخلاقى در نحوه مذاكرات علمى 561](#_Toc453458271)

[30- وظائف علمى و اخلاقى دانشجويان برجسته 562](#_Toc453458272)

[باب دوم : آداب فتوى و مفتى و مستفتى 564](#_Toc453458273)

[مقدمه : 564](#_Toc453458274)

[الف - آيات قرآنى راجع به صادر كردن حكم و فتوى : 565](#_Toc453458275)

[ب - احاديث مربوط به فتوا : 568](#_Toc453458276)

[ج - گفتار بزرگان دين درباره حساس بودن مسئله صدور فتوا : 573](#_Toc453458277)

[نوع اول : شرائط و امورى كه بايد هر مفتى واجد آنها باشد 577](#_Toc453458278)

[نوع دوم : احكام و آداب مفتى 579](#_Toc453458279)

[1- تحصيل زمينه هاى افتاء و اجتهاد، واجب كفائى است 579](#_Toc453458280)

[2- اعتدال مزاجى و روانى مفتى در حين فتوا دادن 581](#_Toc453458281)

[3- وظيفه مفتى و مستفتى به هنگام تغيير راءى مفتى 582](#_Toc453458282)

[4- آيا در مورد حوادث مشابه و متعاقب ، لازم است در فتوا تجديد نظر شود؟ 583](#_Toc453458283)

[5 - بايد مفتى به طرز تعبير مراجعان آشنا باشد 584](#_Toc453458284)

[نوع سوم : در آداب فتوا و صادر كردن حكم 585](#_Toc453458285)

[1- اختيار مفتى در ايراد پاسخ كتبى و شفاهى به استفتاآت 585](#_Toc453458286)

[2- بيان مفتى بايد صحيح و قابل فهم توده مردم باشد 586](#_Toc453458287)

[3- پاسخ اجمالى و يا تفصيلى به سؤ الات استفتاءكنندگان 587](#_Toc453458288)

[4- رعايت ترتيب در پاسخ به سؤ الات متعدد 588](#_Toc453458289)

[5 - سؤ ال و استفتاء نبايد به خط مفتى باشد 589](#_Toc453458290)

[6- هماهنگى پاسخ با پرسش سائل 590](#_Toc453458291)

[7- رفق و مدارا با استفتاءكننده در تفهيم جواب مسئله 591](#_Toc453458292)

[8 - ضرورت دقت مفتى در مطالعه نامه استفتاء 592](#_Toc453458293)

[9- اصلاح و جبران لغزشها و كمبودهاى موجود در نامه استفتاء 593](#_Toc453458294)

[10- مشورت با حاضران درباره محتواى نامه استفتاء 594](#_Toc453458295)

[11- بايد پاسخ نامه استفتاء از لحاظ خط و نگارش ، واضح باشد 595](#_Toc453458296)

[12- بايد در پاسخ نامه استفتاء تجديد نظر نمود 596](#_Toc453458297)

[13- محل نگارش پاسخ در نامه استفتاء 597](#_Toc453458298)

[14- دعاء و نيايش به درگاه خداوند متعال به هنگام افتاء و صادر كردن حكم 598](#_Toc453458299)

[15- چه عباراتى را بايد بر آغاز و پايان جواب نامه استفتاء افزود؟ 600](#_Toc453458300)

[16- فتوا را بايد با مداد نوشت 601](#_Toc453458301)

[17- پاسخ نامه استفتاء بايد در عين اختصار، روشن باشد 602](#_Toc453458302)

[18- حزم و احتياط و عدم سراسيمگى در پاسخ به استفتاء 603](#_Toc453458303)

[19- يادآورى هاى لازم در مورد سؤ الات مربوط به ارث 604](#_Toc453458304)

[20- بايد پاسخ استفتاء، هوشمندانه نگارش شود تا مستفتى نتواند در آن دستكارى نمايد 606](#_Toc453458305)

[21- عدم توسل به حيل شرعيه و لزوم راه گشايى در برابر مشكلات مستفتى 607](#_Toc453458306)

[22- موقع شناسى مفتى به هنگام فتوا 609](#_Toc453458307)

[23- رعايت نوبت در پاسخ به استفتاآت 610](#_Toc453458308)

[24- كيفيت جبران و تدارك پاسخهاى نادرست مفتيان ديگر در نامه استفتاء 611](#_Toc453458309)

[25- كيفيت پاسخ به استفتاآت مبهم و مردد 614](#_Toc453458310)

[26- ذكر دليل فشرده فتوا و تاءكيد و تشديد در پاسخ ، در موارد مناسب 615](#_Toc453458311)

[نوع چهارم : در احكام و آداب و مشخصات مستفتى 616](#_Toc453458312)

[1- صفات و مشخصات مستفتى 616](#_Toc453458313)

[2- ضرورت فحص و تحقيق و از مفتى و مجتهد جامع الشرائط 618](#_Toc453458314)

[3- انتخاب مفتى و مرجع تقليد در صورت تعدد مراجع و مفتيان 619](#_Toc453458315)

[4- آيا تقليد از مجتهد ميت جائز است ؟ 621](#_Toc453458316)

[5 - آيا مقلد و مستفتى در مورد هر مسئله جديدى از لحاظ انتخاب مرجع تقليد آزاد است؟ 623](#_Toc453458317)

[6- آيا درباره يك مسئله كه در دو موقع اتفاق مى افتد بايد استفتاء را تجديدنمود؟ 624](#_Toc453458318)

[7- راه آگاهى و اطمينان به فتواى مجتهد 625](#_Toc453458319)

[8 - رعايت ادب و نزاكت در حين سؤ ال و استفتاء از مجتهد 626](#_Toc453458320)

[9- كيفيت فراهم آوردن خطوط جوابيه مجتهدان بر روى نامه استفتاء 627](#_Toc453458321)

[10- اهميت كيفيت نگارش نامه استفتاء 628](#_Toc453458322)

[11- دعاء به مجتهد هنگام نگارش نامه استفتاء 629](#_Toc453458323)

[12- در صورت عدم دسترسى به مفتى ، تكليف مستفتى چيست ؟ 630](#_Toc453458324)

[باب سوم : در مناظره و شرايط و آداب و آفات آن 631](#_Toc453458325)

[مقدمه : 631](#_Toc453458326)

[1- بايد مناظره به منظور اثبات حق انجام گيرد نه به خاطر تظاهر و رياء 632](#_Toc453458327)

[2- اولويت و اهميت والاى امر به معروف و نهى از منكر نسبت به مناظره 633](#_Toc453458328)

[3- اجتهاد - يا - شرط مناظره در احكام دينى 635](#_Toc453458329)

[4- حق و حقيقت - يا - هدف اساسى مناظره 636](#_Toc453458330)

[5 - شايسته است جلسه مناظره از تيررس ديد مردم به دور باشد 637](#_Toc453458331)

[6- بايد مناظره كننده ، پوياى حق باشد 638](#_Toc453458332)

[7- ضرورت به كار داشتن انصاف در مناظره 639](#_Toc453458333)

[8 - مناظره بايد با افراد برجسته علمى صورت گيرد 641](#_Toc453458334)

[فصل دوم : آفات و نتايج سوء بحث و مناظره نادرست 642](#_Toc453458335)

[مقدمه : 642](#_Toc453458336)

[1- عدم پذيرش حق از رهگذر مناظره تواءم باجدال و ستيزه جوئى 643](#_Toc453458337)

[2- تظاهر و رياكارى 646](#_Toc453458338)

[3- خشم و غضب 649](#_Toc453458339)

[4- حقد و كينه توزى 653](#_Toc453458340)

[5 - رشك و حسد 657](#_Toc453458341)

[6- بريدن از افراد و كناره جوئى از مردم 661](#_Toc453458342)

[7- سخنان ناروا و گفتارهاى حرام 664](#_Toc453458343)

[8 - تكبر و خودبزرگ بينى و برترى جوئى نسبت به ديگران 668](#_Toc453458344)

[9- كنجكاوى از عيوب مردم و خرده گيرى از آنها 672](#_Toc453458345)

[10- بدخواهى و احساس شادى از اندوه و بدبختى ديگران 675](#_Toc453458346)

[11- تزكيه نفس و خودستائى 678](#_Toc453458347)

[12- نفاق و دوروئى 680](#_Toc453458348)

[باب چهارم : آداب و آئين نگارش و نگاه دارى كتاب كه ابزار علم و دانش است 686](#_Toc453458349)

[1- اهميت كتابت و نگارش و فوائد آن 686](#_Toc453458350)

[2- بايد نويسنده داراى خلوص نيت باشد 690](#_Toc453458351)

[3- اهميت جمع آورى كتب مفيد و مورد نياز 692](#_Toc453458352)

[4- استنساخ كتب در چه شرائطى روا است ؟ 693](#_Toc453458353)

[5 - فوائد معنوى عاريه و امانت دادن كتب به ديگران 694](#_Toc453458354)

[6- لزوم صيانت و اعاده سريع كتب عاريتى به صاحبان آنها 695](#_Toc453458355)

[7- حدود استفاده و بهره گيرى از كتب عاريتى 696](#_Toc453458356)

[8 - دقت در نگاهدارى كتاب به هنگام مطالعه و استنساخ 698](#_Toc453458357)

[9- كيفيت چيدن كتب و ترتيب آنها 699](#_Toc453458358)

[10- نبايد كتاب را دست افزار حوائج روزمره قرار داده ، و به آن صدمه اى وارد ساخت 701](#_Toc453458359)

[11- بايد كتب خريدارى شده را - به منظور اطمينان به صحت و تماميت آن - بازبينى ووارسى كرد 702](#_Toc453458360)

[12- بايد نگارش نام خداوند متعال و پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وائمهعليهم‌السلام و بزرگان دين (رضوان الله عليهم )، باتجليل و احترام از آنهاتواءم باشد. 703](#_Toc453458361)

[13- نبايد نويسنده ، اهتمام خويش را به حسن خط محدود سازد؛ بلكه بايد روشن وخوانا بنويسد 708](#_Toc453458362)

[14- كيفيت انتخاب و آماده ساختن قلم براى نگارش 710](#_Toc453458363)

[15- شيوه نگارش حروف و كلمات 711](#_Toc453458364)

[16- پيوسته نگارى كلمات وابسته بهم 713](#_Toc453458365)

[17- اطمينان به صحت نوشتار از طريق مقابله آن با نسخه مورد اعتماد 715](#_Toc453458366)

[18- بكاربردن مشخصات املائى در مورد حروف و كلمات 717](#_Toc453458367)

[19- نكاتى كه بايد پس از تصحيح كتاب رعايت گردد = تدارك اشتباهات 721](#_Toc453458368)

[20- راه و رسم پيراستن نوشته هاى زائد و بكاربردنعمل (ضرب ) در نوشتار 724](#_Toc453458369)

[21- كيفيت تخريج و تدارك عبارت از قلم افتاده در نبشتار 730](#_Toc453458370)

[22- فوائد مقابله و تصحيح كتاب در معيت شخصيتهاى علمى مورد اعتماد 734](#_Toc453458371)

[23- بكاربردن مشخصات املائى و تنوع قلم در راءس مطالب 735](#_Toc453458372)

[24- كيفيت حاشيه نويسى و نگارش نكات سودمند درهامش كتاب 736](#_Toc453458373)

[25- عناوين و ابواب و فصول و شرح و متن كتاب را بايد چگونه نوشت ؟ 737](#_Toc453458374)

[خاتمه : درباره مطالب مهم و باارزش 738](#_Toc453458375)

[فصل اول : در اقسام علوم شرعى و دانشهاى اصيل دينى 739](#_Toc453458376)

[سخنان امام صادق عليه‌السلام درباره ارزش و اهميت حديث : 749](#_Toc453458377)

[فصل دوم : علوم و دانشهاى فرعى دينى 755](#_Toc453458378)

[اما معرفت به خداوند متعال و متعلقات آن : 755](#_Toc453458379)

[اما كتاب عزيز، يعنى قرآن كريم : 756](#_Toc453458380)

[اما حديث نبوى : 757](#_Toc453458381)

[اما فقه : 758](#_Toc453458382)

[اما كلام : 758](#_Toc453458383)

[اما منطق : 759](#_Toc453458384)

[مطلب دوم : درجات و مراتب اهميت علوم دينى و مسائل مربوط به آن 760](#_Toc453458385)

[الف - واجب عينى : 760](#_Toc453458386)

[1- اعتقاد: 760](#_Toc453458387)

[2- فعل : 762](#_Toc453458388)

[3- ترك : 763](#_Toc453458389)

[ب - واجب كفائى : 764](#_Toc453458390)

[فرع 765](#_Toc453458391)

[ج - سنت و وظائف مستحب : 766](#_Toc453458392)

[د - علومى كه تحصيل آن ها مطلقا و يا به طور مشروط حرام است : 767](#_Toc453458393)

[ه - - دانشهائى كه تعليم و تعلم آنها مكروه است : 768](#_Toc453458394)

[و - علوم و دانشهاى مباح : 769](#_Toc453458395)

[مطلب سوم : ترتيب و تسلسل علوم دينى در رابطه بامحصل و دانشجو 771](#_Toc453458396)

[1- حفظ قرآن كريم و تجويد آن بر مبناى ضوابط معتبر،اشتغال ورزد؛ 772](#_Toc453458397)

[2- علم صرف 772](#_Toc453458398)

[3- علم نحو 773](#_Toc453458399)

[4- علوم عربيت ديگر 774](#_Toc453458400)

[5 - فن منطق 774](#_Toc453458401)

[6- علم كلام 774](#_Toc453458402)

[7- علم اصول فقه 775](#_Toc453458403)

[8 - علم دراية الحديث 776](#_Toc453458404)

[9- قرائت حديث 777](#_Toc453458405)

[10- تفسير آياتى از قرآن كريم 777](#_Toc453458406)

[11- كتب فقهى 778](#_Toc453458407)

[12- تفسير كامل كتاب آسمانى 780](#_Toc453458408)

[تنوع تفاسير قرآن كريم : 781](#_Toc453458409)

[13- حكمت - 782](#_Toc453458410)

[14- حكمت عملى - 782](#_Toc453458411)

[15- علم حقيقى - 782](#_Toc453458412)

[16- عمل و رفتار 784](#_Toc453458413)

[تتمه كتاب : سفارش و اندرزهاى شهيد ثانى به دانشجويان 786](#_Toc453458414)

[1- انتخاب مدارس با توجه به حال و هدف بنيانگذاران و وقف كنندگان آنها 792](#_Toc453458415)

[2- ويژگيها و وظائف مدرس و معيد: (دستيار) در مدارس 794](#_Toc453458416)

[وظائف مدرس و معلم ساكن در مدرسه : 795](#_Toc453458417)

[رعايت برنامه و وقت معين براى جلوس در مدرس ومحل افاضه درس : 795](#_Toc453458418)

[وظائف معيد و دستيار مدرس نسبت به شاگردان رسمى و غيررسمى : 797](#_Toc453458419)

[3- آگاهى از شرائط مدرسه و اهتمام در عمل به آنها 799](#_Toc453458420)

[4- وظائف محصلين غيررسمى نسبت به دروس و شاگردان رسمى مدرسه 801](#_Toc453458421)

[5 - ترك معاشرت بى ثمر با همگنان و اهتمام به اداء وظائف مربوط به اهداف مدرسه 803](#_Toc453458422)

[6- رعايت حقوق اهل مدرسه و عفو و گذشت از بديهاى آنها 805](#_Toc453458423)

[7- بايد قبل از سكناى در مدرسه و انتخاب اتاق ، همسايگان را ارزيابى كرد 807](#_Toc453458424)

[8 - آداب ورود و خروج و راه رفتن و بالا رفتن و پائين آمدن در مدرسه 809](#_Toc453458425)

[9- بايد از نشستن و راه رفتن در جاى هاى نامناسب خوددارى كرد 811](#_Toc453458426)

[10- تجنب و خوددارى از پاره اى اعمال مباح در مدرسه 813](#_Toc453458427)

[برحذر بودن محصل از عادات و كارهاى زشت : 814](#_Toc453458428)

[11- نكاتى ظريف درباره آداب مربوط به جلسه درس 815](#_Toc453458429)

[فهرست مطالب 870](#_Toc453458430)